چاپ سوم

# اندیشه‌های سیاسی اسلام

## سیاست خارجی

جلد دوم

دکتر حسن روحانی

# اندیشه‌های سیاسی اسلام

## جلد دوم: سیاست خارجی

دکتر حسن روحانی

چاپ سوم بهار ۱۳۹۱

سرشناسه: روحانی، حسن، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: اندیشه‌های سیاسی اسلام / حسن روحانی.
مشخصات نشر: تهران: کمیل، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۳ ج.: نمودار.
شابک: ۳۱۰۰۰۰ ریال؛ دوره: 978-964-95394-3-0، ج. ۱: 978-964-95394-0-9،
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا ج. ۲: 978-964-95394-1-6،
یادداشت: ج. ۲(چاپ سوم ۱۳۹۱)(فیپا).
یادداشت: نمایه
مندرجات: ج. ۱. مبانی نظری.- ج. ۲. سیاست خارجی
موضوع: شیعه و سیاست ـ تاریخ.
موضوع: شیعه ـ تاریخ ـ مسائل متفرقه.
موضوع: اسلام و سیاست.
موضوع: اسلام و سیاست ـ ایران.
موضوع: ایران ـ تاریخ ـ انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷.
رده‌بندی کنگره: BP ۲۳۱ / ۹۳ر الف۸ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۷۱۸۷۱

**انتشارات کمیل**
**اندیشه های سیاسی اسلام**
**جلد دوم:** سیاست خارجی
**نویسنده** : دکتر حسن روحانی
**لیتوگرافی، چاپ، صحافی:** موسسه انتشاراتی کمیل
**ناظر چاپ:** محمد طاهر فاتحی
**ویراستار:** بهناز اسدی کیا
**صفحه آرا:** سعید احمدی
**حروف نگار** : مرجان رجبی
**نوبت انتشار:** سوم ، بهار ۱۳۹۱
**شابک** :۶-۱-۹۵۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸،شابک دوره سه جلدی: ۰-۳-۹۵۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸
**شمارگان:** ۲۰۰۰ نسخه
**قیمت** : دوره سه جلدی ۳۱۰۰۰ تومان

**مرکز پخش : تهران ، خیابان انقلاب اسلامی ، روبروی دانشگاه تهران،**
**مجتمع تجاری - اداری فروزنده، طبقه اول، واحد ۴۲۰**
**تلفن و نمابر: ۶۶۴۶۵۹۶۲، ۶۶۴۶۵۹۶۴**

# فهرست

# مقدمه

(۱)

بحث سیاست خارجی به ویژه برای کشوری مانند ایران با موقعیتی استراتژیک که در قلب جهان و در منطقه بسیار مهم و حساس خاورمیانه واقع شده، بسیار حائز اهمیت است. اساساً سیاست خارجی، سیاستی است که با ارزش‌ها و منافع حیاتی و در رأس آنها امنیت ملی و توسعه کشور پیوند خورده است. از طرفی سیاست خارجی کشور برآیند اندیشه و افکار نخبگان و خرد جمعی در زمینه شیوهٔ حفظ منافع ملت در فضای تعامل با دیگر ملت‌ها و دولت‌هاست.

کشوری که سالیان دراز مورد تحقیر قدرت‌های بزرگ خارجی قرار داشته و دست‌اندازی‌های فراوانی به منابع قدرت و ثروت او از سوی بیگانگان شده است و با انقلابی بی‌نظیر در برابر قدرت‌های جهان،

استقلال و عظمت خود را باز یافته و از مکتبی غنی چون اسلام و از فرهنگ باستانی والا و کم‌نظیری برخوردار بوده است، بی‌تردید نیاز به سیاست خارجی متناسب با سوابق تاریخی و ساختار نوین خود دارد. سیاست خارجی یک کشور نمی‌تواند از فرهنگ، قدرت، ثروت، ساختار لایه‌های اجتماعی و از فضای سیاست داخلی خود، فاصله داشته باشد.

چه انتظاری از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌رود؟ اگرچه به این پرسش پاسخ‌های متنوعی داده می‌شود، اما می‌توان تمامی پاسخ‌ها را ذیل این گزاره گرد آورد: سیاست خارجی ایران باید بتواند از فرصت‌ها، امکانات و جایگاه کشور در جهان، به خوبی بهره‌برداری کند و در زمینه تحقق اهداف ملی به ویژه امنیت ملی، توسعه همه‌جانبه، پرستیژ نظام در افکار عمومی، حمایت از حقوق اتباع ایرانی در خارج، ترویج فرهنگ اسلامی و ایرانی، احیای ایران بزرگ، تقویت مکتب اهل‌بیت (ع)، تقویت روابط با کشورهای اسلامی و به ویژه کشورهای فارسی‌زبان و ترویج ادبیات فارسی، تسهیلات لازم را فراهم نماید.

## (۲)

کمتر کسی می‌تواند فهمی عمیق از تحولاتِ نخستین دههٔ انقلاب داشته باشد، مگر آنکه تجربه آن را «زیسته» باشد. هنوز نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی مجال تئوریزه کردن شعار «نه شرقی، نه غربی» را نیافته بودند که حکومت انقلابی با تکانه‌های تندی مواجه گردید. یک جریان سیاسی با تفکرات هیبریدی با گرایش‌های استالینیستی، تهی از ابعاد معنوی دیانت و دست‌آموز به رویکردهای تروریستی، خیلی زود در برابر انقلاب قرار گرفت. در گرماگرم این تقابل، *صدام* حسین به زعم خود، فرصتی طلایی یافت تا به خیال خود آرزوهای ناسیونالیسم عرب را که در نوستالژی دوران عباسی و قصرهای افسانه‌ای هزار و یکشب آن می‌سوخت،

برآورده سازد و ضمناً رهبریت جهان ورشکستهٔ عرب را به دست گیرد. از دیدگاه ناسیونالیسم عربی پس از *صلاح‌الدین ایوبی* (که تصادفاً ریشه ایرانی داشت و درست‌تر این است که او را سردار اسلام بخوانیم تا سردار عرب) جهان عرب، رهبر بزرگی را به خود ندیده بود. بنابراین صدام خود را سردار قادسیه و ایرانیان را مجوس خطاب کرد و حملات سنگینی را به ایران آغاز نمود. به این ترتیب هنوز چیزی از پیروزی سال ۱۳۵۷ نگذشته بود که نظام جوان و نوپای انقلابی از درون و بیرون با شدیدترین هجمات روبه‌رو شد.

سخنگوی وزارت خارجه امریکا در اوجِ حملات روزهای نخستینِ صدام، فرصت‌طلبانه بر پردهٔ تلویزیون ظاهر شد و از قرارداد امنیتی ایران و امریکا که از سوی حکومت انقلابی ایران ملغی شده بود، یاد کرد و تلویحاً از شکست محتوم ایران در آن مصاف، سخن گفت. به جرئت می‌توان گفت در تاریخ سیصد سالهٔ اخیر ایران، هیچ‌گاه کشور ما با چنان تنش‌هایی مواجه نبوده است. برمبنای محاسباتِ ظاهری، کار حکومت جوان انقلابی، تمام بود، زیرا هر دو بلوک مسلط در آن زمان هریک در محدوده‌ها و انحای خاصی، با صدام هم‌سویی یافته بودند. از سوی دیگر شعارهای آرمان‌گرایانهٔ سال‌های نخست انقلاب (که برخاسته از قرائت ناب امام خمینی (ره) از اسلام و تشیع بود) هیچ‌گونه مجامله یا پس‌روی را برنمی‌تافت. بنابراین می‌توان گفت اصلی‌ترین مشخصهٔ دهه نخست پیروزی انقلاب اسلامی، سینه به سینه ایستادن تمام جهان کفر با تمام اسلام ناب (با رهبریت ایران اسلامی) و تقابل این دو با تمامی مقدورات و ظرفیت دو طرف بود.

ذکر فراز و نشیب‌های آن دهه، در حوصله این مقدمه نمی‌گنجد و باید از آنها درگذریم؛ اما تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که اگرچه آیندگان از ژرفای سختی‌ها و استقامت‌هایی که آن نسل بر خود هموار

کرد، فهمی ژرف نخواهند یافت؛ با این حال می‌توان قبول کرد به سبب پیروزی‌های بزرگی که ملت ما در عین غربت و تنهایی به کف آورد، شگفت‌زده خواهند گردید: این افتخار که برای نخستین‌بار در ۱۵۰ سال اخیر، ملت ما جنگی را به پایان برد که در آن هیچ قطعهٔ سرزمینی از مام میهن جدا نشد.

## (۳)

مسئولان کشور در دهه نخست انقلاب، با توجه به شرایط موجود، از میان مدل‌های متعددِ مدیریتِ سیاست خارجی، الگوی «حفظ‌محور» را مبنای عمل قرار دادند. واقعیات عینی و شدت تهدیدها و فشارها، مسئولان را به اتخاذ این الگو، رهنمون گردید. به این ترتیب می‌توان گفت دههٔ نخست انقلاب، دوران تولد و بالندگی الگوی «حفظ‌محور» در سیاست خارجی است. در واقع با پایان یافتن جنگ، دو حقیقت آشکار گردید: نخست اینکه مسئولان کشور در گزینش این الگو، فراستمندانه برخورد نمودند و دوم اینکه در پیاده‌سازی آن نیز موفق بودند.

بنیانِ نظری الگوی حفظ‌محور که کاملاً از شرایط تخاصمی عینی پس از انقلاب مایه می‌گرفت، بر این گزاره مبتنی بوده (و هست) که انقلاب اسلامی ایران، نقطهٔ پایانی بر مدلِ سیاسی رایج در جهان ـ که ماهیتاً سکولار است ـ نهاده و همین معنی، به گونه‌ای ماهوی، کرانه‌های آنتاگونیستی و آکنده از تضادی را بین ما و غرب، رقم زده است. هیچ‌گونه همزیستی مسالمت‌آمیز یا خالی از تنش و تخاصمی بین ما و آنها، متصور نیست و بنابراین هر فرصتی که غرب بیابد (و ضمن هر بهانه‌ای که بتواند ساز کند) در تهدید و تحدید ما تردید نخواهد نمود و این روند را تا فروپاشی نظام اسلامی پی خواهد گرفت. به جرئت می‌توان گفت این الگو در دههٔ نخست، معیاری مطلوب و راهنمای عملی

مناسبی را در اختیار مسئولان کشور قرار داد و ناروا نیست اگر بگوییم توفیقات نظام در آن دوره، مدیون رهیافت‌های مناسب این الگو بوده است.

پایان جنگ تحمیلی به معنای دست برداشتن دشمنان انقلاب (که جغرافیایی به گستردگی بخشِ عمدهٔ منطقه و جهان غرب پیدا کرده بود) از تهاجمات سخت و گرایش به تهاجمات نرم بود و این پیروزی بزرگی بود که در آغاز دههٔ دوم انقلاب، شاهد آن بودیم. در تقابلات سیاسی، ابزارهای نرم، آنجا به کار می‌آیند که ابزارهای سخت یا کُند شده یا امکان استخدام خود را از دست داده باشند. از سوی دیگر ابزارهای نرم معمولاً زمان‌بر، فاقد دقتِ هدف‌گیری و در خطرِ تبدیل به ضد خود هستند؛ درحالی‌که ابزارهای سخت سریع‌الأثر، واجد دقت هدف‌گیری و کمتر در خطر کمانه کردن می‌باشند. به عبارت دیگر، مادام که امکان بهره‌گیری از ابزارها و عملیات سخت، فراهم باشد، هیچ طرفی در استفاده از آن به خود تردید راه نمی‌دهد.

اصرار غرب و صدام بر قطعنامهٔ ۵۹۸ (آن هم در اوج تسلیح کمّی و کیفی صدام از سوی غرب و شوروی) چیزی نبود جز اعتراف به کُندشوندگی استراتژی تقابل سخت و ضمناً مترادف است با آغاز دورهٔ جدیدی از تقابل با استفاده از ابزارها و عملیات نرم. می‌توان گفت ما توانسته بودیم دشمن را از سنگرهای پشتِ خانه تا دورترها برانیم و قدری بر نوار و حاشیهٔ امنیتی خود بیفزاییم. با این حال این تنها رویداد مهم دههٔ دوم انقلاب نبود.

بزرگ‌ترین امپراتوری مارکسیستی جهان، سرانجام فروریخت و دیوار عظیم آهنین، اسقاط گردید. شگفتی قضیه آنجاست که درحالی‌که *گورباچف* با گلاسنوست و پروسترویکا، دست به کار تحولات شده بود و تصور فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به هیچ مخیله‌ای

نمی‌خلید؛ حضرت امام خمینی (ره) با بصیرتی باور نکردنی، از صدای شکستنِ استخوان‌های مارکسیسم سخن گفت.

برخی سعی کردند سقوط شوروی را به حساب رادیوی اروپای آزاد یا فیلم‌های هالیوودی ضد شوروی بگذارند. اگرچه تأثیرات این عملیات نرم را نمی‌توان نادیده گرفت، اما به حسب بررسی‌های دقیق‌تری که بعدها صورت گرفت، مشخص گردید فروپاشی آن ابرقدرت، بیش از هرچیز، ناشی از انباشتگی جامعه از تضادها، الگوهای غلط و خودکامگی مقامات در تحمیل آن الگوها بوده است. به هر حال سقوط شورووری یک رویداد مهم در دهۀ دوم انقلاب بود که معادلات قدرت را در منطقه و جهان به شدت بر هم زد و طبیعتاً ایران ما نیز از آن متأثر گردید.

یکه‌تازی غرب و ضعف مفرط روسیه (که بر ویرانه‌های آن ابرقدرت، پدید آمد) پیامد مهم فروپاشی شوروی بود. روسیه ترجیح می‌داد به جای آنکه در آماجگاه غرب بنشیند، از خود، همگرایی نشان دهد تا حداقل، پرستیژ یک قدرت مرتبۀ دومی برایش محفوظ بماند. آن پیامد و این رویکرد، خلأهای بزرگی را در منطقه پدید آورد و به امریکا فرصت داد تا فریب‌خوارگی صدام را (که خود باعث آن بود) با حمله به عراق (در جنگ دوم خلیج فارس) جواب گوید و برخی سرسپردگان عرب را از بابت اختتام تاریخِ مصرفِ صدام و رفع احتمال هرگونه گزندی از سوی دن کیشوت ناسیونالیست‌های عرب، خاطرجمع سازد. به این ترتیب پایان دهۀ دوم انقلاب اسلامی مترادف است با پایان جنگ سرد و آغاز میلیتاریسم ایالات متحده امریکا در منطقه. با این حال و به‌رغم این رویداد، شاهد هستیم که مواجهۀ امریکا (خصوصاً) و غرب (عموماً)، با نظام اسلامی ما همچنان از نوع نرم است و آشکارا از تقابل سخت پرهیز می‌نماید. دولتمردان امریکایی از جنگ هشت سالۀ ایران و عراق، درس‌های لازم را آموخته بودند!

تغییر شرایط عینی و انتظارات توسعه‌ای نهفته در شعارهای انقلاب، بحث‌های تازه‌ای در خصوص مدل‌های سیاست خارجی دامن زد. پیامد این بحث‌ها، تولد الگوی جدیدی بود که می‌توان از آن با عنوان «پیشرفت‌محور» یاد کرد. به این ترتیب می‌توان گفت دههٔ دوم انقلاب، دوران تولد و بالندگی دیدگاه پیشرفت‌محور محسوب می‌گردد.

الگوی پیشرفت‌محور بر این گزارهٔ بنیادین متکی است که به‌رغم عینیتِ تخاصمات و تنوع هجوم‌ها، باید کوشید در پارادوکس تقابل و تعامل، گریزگاه‌هایی برای همکاری متقابل (در راستای دستیابی به فنّاوری و توسعه) پیدا کرد. این الگو، بلامانع بودن همکاری‌های اقتصادی با غرب را که از سوی الگوی حفظ‌محور، انکار می‌گردید و معتقد بود غرب آنقدر خباثت دارد که در شرایطِ تقابلی، راه هرگونه همکاری اقتصادی را ببندد و نگذارد بازی، صورتِ برد ـ باخت به نفع ایران پیدا کند، نقد می‌کرد. متقابلاً الگوی حفظ‌محور معتقد است آنچه واقعیت دارد، تقابل است. تعامل، بیشتر ذهنی و خیالین است و به دلیل تضادهای بنیادین بین نظام حکومتی ما (که مردم‌سالاری دینی است) و نظام بین‌الملل (که مبتنی‌بر سکولاریسم است)، حد فاصلِ فارق بین این دو محدوده، چیزی نیست جز توطئه‌های ریز و درشت غرب.

دیدگاه حفظ‌محور استدلال می‌کرد (و می‌کند) که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سخنان رهبران این نظام به ویژه امام خمینی (ره)، حکایت از اصول ثابتی در سیاست خارجی دارد که با ماهیت نظام اسلامی گره خورده است و تغییر آنها را امکان‌پذیر نمی‌نمایاند. توجه جدی به استقلال سیاسی در همه برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها؛ اهمیت ویژه به اعتقادات و موازین اسلامی در روابط با دیگر کشورها؛ ضدیت و مبارزه با امریکا؛ نگاه به اسرائیل به عنوان غدهٔ سرطانی منطقه؛ دفاع از ملت‌های ستم‌دیده، به ویژه فلسطین؛ داشتن

آرمان وحدت جهان اسلام؛ ایستادگی بر ارزش‌ها و منافع خود در برابر فشارهای بین‌المللی؛ خوداتکایی در زمینه دفاع از امنیت و منافع کشور؛ توجه خاص به منافع ملت‌ها در کنار روابط با دولت‌ها؛ و دفاع از کیان اسلام و تشیع در سطح جهان را می‌توان اجزای اصلی اصول ثابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برشمرد. با لحاظ نمودن این اصول، تنها الگوی مختار ما می‌تواند الگوی حفظ‌محور باشد.

الگوی پیشرفت‌محور معتقد بود اولاً ما نمی‌توانیم برای تمامی این اصول، ارزش یکسانی قائل شویم. ثانیاً تحقق این اصول لزوماً متناسب با اقتضائات زمان، باید با انعطاف‌هایی همراه باشد و ثالثاً برخی از این اصول، در زمرهٔ سیاست‌ها هستند و جنبه بنیادین ندارند و می‌توانند از اصالت به مراتب کمتری برخوردار باشند.

از دیدگاه الگوی حفظ‌محور در بحث امنیت ملی، هر کشوری براساس اصول خود و تهدیدات موجود، دوست و دشمن خود را تعریف و برپایه آنها امنیت جامعه خود را تأمین می‌کند. برای مثال برای گرجستان، دشمن اصلی روسیه؛ برای پاکستان، دشمن اصلی هندوستان؛ برای رژیم صهیونیستی، دشمن اصلی ج.ا.ایران؛ برای سوریه، دشمن اصلی اسرائیل؛ برای کره جنوبی، کره شمالی؛ برای لیبی، عربستان سعودی؛ برای امریکا، احتمالاً هنوز روسیه؛ و برای جمهوری اسلامی ایران، امریکا و غرب (به دلیل تضاد بنیادینی ما و آنها در مواجهه با مسئله سکولاریسم) دشمن اصلی تعریف می‌شوند.

از دیدگاه پیشرفت‌محور، ایران اسلامی، شرایط بالندگی را پشت سر گذارده است و می‌تواند نقش‌های جدی‌تری در عرصه جهانی بازی کند. امریکا نیز اگر دست از سلطه‌طلبی بردارد، نظام جمهوری اسلامی ایران را واقعاً به رسمیت بشناسد و به منافع امنیت ملی ایران احترام بگذارد، می‌تواند به راحتی از دشمن، به کشور غیرمتخاصم تغییر یابد. از این

دیدگاه، ما باید بین دو مجموعهٔ «افزایش قدرت نظامی و بازدارندگی، جلوگیری از وابستگی سیاسی به قدرت‌های بزرگ و حفظ تمامیت ارضی» از یک طرف و «تداوم رشد و توسعهٔ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رفاه عمومی و رضامندی عامهٔ مردم» از طرف دیگر، توازن لازم را ایجاد نماییم.

یکی از برکات دههٔ دوم انقلاب اسلامی، هویدا شدن مباحثات درون‌گفتمانی پیرامون الگوهای سیاست خارجی بود و خوشبختانه اکثر نیروهای انقلابی و فهیم که کوله‌باری از تجارب سال‌های پیش و پس از انقلاب را با خود داشتند، در این گفت و شنودها شرکت کردند و هرچه جلوتر آمدیم، بحث‌ها جامع‌تر و پربارتر گردید.

دههٔ دوم انقلاب اسلامی در شرایطی به پایان رسید که برگ دیگری از توفیقات نظام، ورق خورد. به‌رغم آنکه آشفتگی‌های منطقه‌ای به اوج خود رسید و روزهای ناآرام و خونینی در آن سوی مرزهای غربی کشورمان (که دامنه آن به دههٔ بعد نیز کشیده شد) رقم خورد، با این حال مقامات کشور توانستند، کشتی انقلاب را در دریای طوفانی و ملتهب منطقه، قوی‌دستانه محفوظ دارند و به پیش ببرند.

## (۴)

مارهایی را که غرب به کمک جریان مشترک ناسیونالیسم عرب و سلفی‌گری در آستین خود پرورده بود، تا هم جلوی پیشروی شوروی را بگیرد و هم مزاحمتی برای انقلاب اسلامی ایران فراهم آورد و در عین حال، یک مدل اسلام انقلابی تقلبی را پیش بکشد (که روند گرایش نخبگان جهان به گفتمان انقلاب اسلامی ایران را معکوس نموده و به انزجار از اسلام برگرداند) از کنترل خارج شدند، بر کاسهٔ سرِ غرب، هجوم بردند و حادثه ۱۱ سپتامبر را رقم زدند. برخی معتقدند حملات

۱۱ سپتامبر، به معنای خروج طالبان از کنترل نبود، زیرا این رویداد در تداوم همان وظایفی بود که غرب از ابتدا برای آنان تعریف نموده بود. آنان پیچیدگی عملیات ۱۱ سپتامبر و تحقق آن را از جنبه طراحی و مدیریت، بسیار فراتر از ظرفیت طالبان می‌دانند و تمامی اقدامات بعدی طالبان را که منجر به حضور غرب در منطقه گردید، تحقق همان مأموریت‌هایی می‌دانند که از ابتدا توسط مؤسسان غربی طالبان تعریف شده بود.

هرکدام از تحلیل‌های دوگانهٔ فوق را که بپذیریم، حاصل کار یکی است. دههٔ سوم انقلاب اسلامی در شرایطی آغاز می‌گردد که غرب به بهانه ۱۱ سپتامبر به سرکردگی امریکا در منطقه بساط می‌گستراند و بار دیگر، ایران آماج تهدیدهای نظامی و سخت‌افزاری امریکا قرار می‌گیرد. به این ترتیب پس از نزدیک به ۱۵ سال دور شدن تهدیدهای سخت، بار دیگر دشمن، پشت درب خانه‌هامان با سلاح‌های گرم، کمین می‌کند. زودتر از آنچه فکر می‌شد، حکومت طالبان، فرو ریخته و حکومت سردار قادسیه نیز (که بسیاری از کارشناسان امنیتی حتی در کشور خودمان، از استقرار ۲۸ لایه دفاعی در دور بغدادش، خبر می‌دادند و مقاومتی چندساله را برایش تصور می‌کردند) در کمتر از یک ماه سقوط کرده و خود به چاه‌های نخلستان‌های دور گریخته بود. از سه ضلع عراق، ایران و افغانستان، دو ضلع را امریکا در هم شکسته بود و اینک همچون زنگی مستی، حریف می‌طلبید.

امریکایی‌ها باورشان شده بود که سقوط ضلع سوم، کار چندان سختی نیست و کاملاً از عهده آن برمی‌آیند. مخصوصاً در اوایل کار که امریکایی‌ها به پیچیدگی‌های محیط آشنا نشده بودند، خام‌دستانه اشتُلُم کرده، مبارز می‌طلبیدند. آقای *رامسفلد* در ابتدای غلبه بر عراق، از تغییر مرجعیت شیعه سخن گفت و تکلیف کرد که به زودی شیعیان عراق باید

مرجعی غیرایرانی (اشاره به ایرانی بودن حضرت *آیةالله سیستانی*) برای خود انتخاب کنند!

اُشتُلُم و تحریک، در کانون عملیات امریکایی‌ها نسبت به ایران قرار گرفت. امریکا مصمم بود با سقوط ضلع سوم، یک بار برای همیشه خاورمیانه‌ای منطبق بر خواست‌های خود فراهم آورد و از همه مهم‌تر، جدیدترین تهدید علیه اسرائیل را ریشه‌کن سازد. امریکایی‌ها بهترین بهانه را در همان داستان کهنه هسته‌ای یافتند که در عراق آنها را به موفقیت رسانده بود، و با سرعت شگفت‌انگیزی، زمینهٔ روانی و تبلیغاتی عملیات نظامی بر ضد ایران را پیش بردند. اینک میلیتاریسم امریکایی، سرمست از دو کشورگشایی برق‌آسا و مجهز به ایدئولوژی ضد تروریستی، برای آغاز عملیات بر ضد ایران، لحظه‌شماری می‌کرد.

در داخل نظام اسلامی، میان نظرورزانِ سیاست خارجی در قبال رویدادهای آن مقطع، دو دیدگاه وجود داشت. یک دیدگاه (که بیشتر از سوی الگوی حفظ‌محور مطرح و پشتیبانی می‌شد) قائل به آن بود که فرصتی تاریخی برای یک رویارویی سرنوشت‌ساز فراهم آمده و بنابراین باید تحریک‌پذیری میلیتاریسم امریکایی و سرمستی خوش‌خیالانه‌اش را غنیمت دانسته، او را به خواسته‌اش ـ که همانا درگیری با جمهوری اسلامی ایران است ـ برسانیم. این دیدگاه معتقد بود برحسب تصادف پرونده هسته‌ای، بهانه خوبی برای تقابل با امریکاست، زیرا در مقایسه با دیگر بهانه‌ها (مانند حقوق بشر) نظام ما از پشتیبانی مردمی به مراتب بهتری برخوردار می‌باشد.

دیدگاه دوم (که از سوی الگوی پیشرفت‌محور مطرح و پشتیبانی می‌شد) با تأکید بر اینکه تهاجم امریکا به ایران، چیزی جز شکست مفتضح و مرگ خفت‌بار در باتلاقی هولناک را برای مهاجمان در پی نخواهد داشت، قائل به آن بود که این تهاجم به هر صورت بر روند

توسعهٔ ملی تأثیر منفی خواهد داشت، ضمن آنکه اجتناب از آن امکان‌پذیر است. این دیدگاه بر ضرورت بردباری و عقلانیت ایران در شرایط غیرعقلانی منطقه تأکید داشت و معتقد بود طرفداران انقلاب اسلامی در جهان باید شاهد سطح بالاتری از پیچیدگی و عقلانیت در مواجهه با میلیتاریسم امریکایی باشند. این دیدگاه معتقد بود دیر یا زود، مستی از سرِ مهاجمان خواهد پرید و واقعیات عینی، ناگزیر از عقب‌نشینی‌شان خواهد نمود. دیدگاه اول متقابلاً پاسخ می‌گفت امریکایی‌ها آمده‌اند کار را تمام کنند، بنابراین بردباری، بی‌فایده است و ضمناً طرفداران انقلاب را در جهان مأیوس و دشمنان را گستاخ خواهد ساخت.

بحث‌های پُردامنه‌ای که در آن روزها در کانون نظرورزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مدیریت سیاست خارجی وجود داشت، نوعاً با حضور مقاماتِ عالیه نظام بود و حضرت *آیةالله خامنه‌ای* (مد ظله العالی) در جریان ریز این بحث‌ها و نظرورزی‌ها قرار داشت. به جرئت باید گفت هرکدام از دو دیدگاه، نقاط قوّت و ضعف خود را داشت و انتخاب در آن شرایط، به راستی کار سختی بود و هرکدام از گزینه‌ها، کشور را با رشته پیامدهای متفاوتی مواجه می‌ساخت.

شاید بتوان گفت پُردامنه‌ترین بحث‌های نظری در رهیافت سیاست خارجی در دههٔ سوم انقلاب را در همان دوران شاهد بوده‌ایم. پیامد آن گفت و شنودها و مباحثات پُرچالش، به اینجا رسید که دیدگاه دوم، مبنای عمل باشد و نظام با هدف ضربه‌گیری از بهانه‌ها و بردباری در قبال تحریکات، ابتکار عمل را به دست گیرد. کانونی‌ترین آماج بهانه‌ها، قضیهٔ هسته‌ای بود و نظام تصمیم گرفت ضربات آن را بی‌اثر سازد. به همین منظور یک رشته تعاملات با کشورهای اروپایی آغاز شد (اروپایی‌ها منافع تجاری بیشتری با ایران داشتند، در عین حال می‌شد از

فاصلهٔ نسبی آنها با امریکایی‌ها، در راستای ضربه‌گیری‌ها استفاده نمود). نومحافظه‌کاران امریکا، اروپایی‌ها را متهم به سادگی می‌کردند که هر امتیازی که ایران می‌دهد، موقتی و سطحی است. اعتمادسازی و تعامل بی‌معنی است و ایران تنها می‌خواهد با فرصت‌سوزی، ابتکار عمل را از دست امریکا بگیرد. آنها خواستار آن بودند که هرچه زودتر پرونده ایران به سازمان ملل برود تا بتوانند حمله را آغاز کنند. همکاری با آژانس و اجرای داوطلبانه و موقت پروتکل الحاقی فاصله اروپایی‌ها و امریکایی‌ها را زیادتر کرد و مذاکرات، کش‌دار و پر فراز و نشیب شد.

با این حال، گذر زمان فرصت‌هایی را برای امریکا فراهم آورد تا با واقعیات منطقه آشناتر گردد. با گذشت کمتر از دو سال از اشغال عراق، امریکا این تز را که مانند ژاپن اشغالی، مک *آرتوری* دیگر را به ریاست کشور بگمارد، از سر بیرون کرده و برنامهٔ دیگر او مبنی‌بر اداره حکومت به دست چند شیعهٔ شوونیستِ ضد ایرانی هم شکست خورده بود. تسلیم اداره عراق به جریان‌های مذهبی و ملی صاحب صلاحیت، علامت از پایان مستی امریکایی‌ها می‌داد. پیش از آغاز دومین دورهٔ ریاست جمهوری *بوش* (پسر) امریکا تازه دریافت سیاست‌های (عقده‌گشایانه) *رایس* و *بولتن* نتیجهٔ معکوس داده و به قول *شیخ بندر* (سفیر عربستان در ایالات متحده)، حاصل هجوم امریکا، پیشکش شدن عراق به ایران بود! البته این تعبیر اخیر با هدف تحریک بیشتر امریکا صورت می‌گرفت و سعی می‌کرد احیای روابط تاریخی ـ مذهبی و برادرانه ایران و عراق را رابطه‌ای استعماری بر ضد عراق بنمایاند. با این حال، آن اعتراف و این تعبیر چیزهای مهم‌تری را علامت می‌داد. سومین دههٔ انقلاب اسلامی در شرایطی سال‌های میانی خود را طی می‌کرد که برای بار دوم تهدیدهای سخت‌افزارانه از اطراف ایران رخت بربست و به تهاجمات نرم‌افزارانه، فرو کاسته شد.

در جریان حضور سنگین امریکایی‌ها در عراق و سراسیمگی آنان در حمله به ایران که مترادف با اوج مذاکرات هسته‌ای ایران و اروپا بود، هریک از سه طرف (ایران، امریکا و اروپایی‌ها) هدف‌های خود را دنبال می‌کردند. هدفِ حداقلی ایران، دور کردن حملات نظامی امریکا و حفظ و تکامل دستاوردهای هسته‌ای و هدف حداکثری آن، فراهم آوردن سکوهای اولیهٔ اعتمادسازی برای تغییر شرایط موجود فیمابین به اکولوژی تعاملِ سازنده و مؤثر بود. هدف امریکا، تغییر رژیم در ایران از طریق عملیات نظامی مستقیم در فرصت (به قول خودشان) طلایی پیش آمده بود؛ درحالی‌که هدف اروپایی‌ها به قول خودشان در جلوگیری از ظهور ایران دارای بمب هسته‌ای و ضمناً نشان دادن جایگاه خود به عنوان یک قدرت در حل‌وفصل مسائل جهانی تعریف می‌گشت.

گذشت زمان نشان داد امریکایی‌ها در دستیابی به هدفشان کاملاً ناکام شدند، اما در عین حال نگذاشتند اروپایی‌ها نیز به عنوان یک قدرت بین‌المللی در حل‌وفصل مسائل، کامیاب شوند. اطلاعاتی که بعدها منتشر شد، نشان داد «بولتن» با کارشکنی‌های خود عملاً کاری کرد تا اروپایی‌ها نتوانند از خود، مدخلیتی نشان دهند و به همین دلیل مانع از آن شدند که هدف حداکثری ایران در پی‌ریزی روابطی اعتمادآمیز با اروپاییان تحصیل گردد. با این همه، معادلات نشان داد در سال‌های اضطراب و بیم، ایران تنها ضلعی از اضلاع سه‌گانه بازیگر در حوادث آن روزگار بود که به کامیابی دست یافت و بقیه بازیگران به دلیل تفکرات متصلبِ نومحافظه‌کاران امریکا ـ که آمیزه‌ای از رویکردهای ایدئولوژیک و عقده‌گشایانه است ـ نتوانستند به هیچ‌یک از اهداف خود برسند (گفتنی است خواست اروپاییان دائر بر جلوگیری از بمب هسته‌ای ایرانی، صرفاً ناشی از این توهّم بود که ایران، سودای دستیابی به بمب هسته‌ای دارد و بنابراین از ابتدا تصوری واهی و بی‌معنی بود).

دستاورد بزرگ سال‌های میانی دهۀ سوم انقلاب اسلامی یعنی دور شدن تهدیدهای نظامی و سخت از ایران و پهن‌تر شدن حاشیه‌های امنیتی ایران هم در شرق و هم در غرب کشور (این حاشیه، به بالاترین حد خود در تاریخ معاصر ایران رسید)، در حالی اتفاق افتاد که امریکاییان با برنامه‌های پیش‌دستانه و تغییر رژیم، ۱۸۰ درجه نقطه مقابل آن را برای ایران، تدارک نموده بودند. این توفیقات به دست نمی‌آمد، مگر در سایه هدایت‌های مقام معظم رهبری و همچنین کارآزمودگی و نظرورزی عمیق مسئولان عالی حکومت و از همه مهم‌تر غلبه شعور بر شعار و از دست ندادن عنان عقلانیت و برخورداری از هوشمندی در شناخت دام‌های دشمنان داخلی و خارجی.

قبل از پایان دهۀ سوم انقلاب، شاهد چرخش امریکا در قبال روسیه هستیم. امریکایی‌ها (احتمالاً متأثر از نظرات برژینسکی مبنی‌بر اینکه روسیه به عنوان یک خطر، همچنان به قوّت خود باقی است و بنابراین تا به سه کشور تجزیه نشود، اطمینان امنیتی امریکا و غرب حاصل نخواهد شد) موشک‌های بالستیک ایران را بهانه کردند و دست به کار استقرار یک شبکه دفاعی و راداری در چک و لهستان شد. روسیه که سال‌ها بود از اوضاع بلبشوی پسایلتسینی عبور کرده و انضباط نسبی داخلی یافته بود، استقرار این سپر را برنتافت و چالشی در مناسبات روسیه با غرب پدید آمد. از فردای اعلام برنامۀ استقرار، روس‌ها سه تغییر رویکرد در سیاست خارجی خود پدید آوردند: ۱) اعمال محدودیت در کار گسترش ناتو به شرق، ۲) فشار به کشورهای حاشیه روسیه که رهبران آنها متمایل به غرب و امریکا هستند و تلاش در جهت تغییر رژیم آنها، و ۳) روابط استراتژیک با کشورهایی که برای تعادل‌های امنیتی خود، خواستار همکاری با روسیه هستند (مانند ایران). گرچه در هفته‌های اخیر با تغییر استراتژی امریکا و لغو برنامه سپر دفاعی موشکی

در کشورهای اروپایی، شرایط جدیدی در روابط امریکا و روسیه علامت داده می‌شود.

دهۀ سوم انقلاب اسلامی در شرایطی به پایان خود نزدیک شد که از دو شاخصه مهم برخوردار بود: ۱) دور شدن تهدیدهای نظامی و سخت و افزایش عمق استراتژیک ایران هم در شرق، هم در غرب کشور و همچنین برخورداری از مناطق نفوذ در مرزهای اسرائیل (که این مورد اخیر به ویژه از جنبه محوریت اسرائیل در برنامه‌های ضد ایران و نقش شرورانه آن در منطقه حائز اهمیت است) و ۲) نزدیکی ایران با روسیه و چین، ولو به صورت مقطعی، که با تدبیر می‌توان آن را به برنامه‌ای بلندمدت تبدیل نمود. شرایط جدید به ویژه نتیجۀ تلاش‌های هوشمندانه نظام در عبور از بحران سال‌های ۸۴-۱۳۸۰ و ژرفابخشی به حاشیۀ نفوذ و اقتدار ملی بود.[1]

## (۵)

نگارنده این سطور، به لحاظ سوابق مبارزاتی پیش از انقلاب و مسئولیت‌های پس از آن، این توفیق را داشته است تا در کانونی‌ترین نقاط نظرورزی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های نظام در مسائل سیاست خارجی و امنیت ملی، حضور و در وسع خود مشارکت داشته باشد. نگارنده خدای را سپاس می‌گوید که در تمامی ادوار گذشته ـ به ویژه در مقاطع بحران ـ هم از ارشادات حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم

۱. اتفاق جدید دیگری در آغاز دهۀ چهارم، بر اقتدار ایران افزود و آن، خروج نیروهای امریکایی از شهرها و مرزهای عراق و استقرار در پادگان‌ها بود. دشمنانی که خواستار قطع ریشه شجره طیبه نظام اسلامی بودند، با تدبیر و عقلانیت نظام ما، در پادگان‌های خود رسوب نمودند و ایران، در پایان توطئه‌ها و فتنه‌ها، سرافرازتر از پیش ظاهر شد و این همان وعده‌ای است که خداوند تبارک و تعالی به بندگان صالحش داده و برای چندمین بار، به تجربتِ تأیید درآمده است.

رهبری حضرت آیةالله خامنه‌ای (مد ظله العالی) بهره‌مند بوده و هم از نظرورزی‌های اهل اندیشه، توشه برگرفته است؛ و آنچه اینک پیش روی شماست، مجموعه‌ای است که دیدگاه‌های راقم این سطور را در خصوص مسائل و چالش‌ها در دهۀ دوم و سوم انقلاب اسلامی، پیرامون مدیریت سیاست خارجی و امنیت ملی پوشش می‌دهد.

نگارنده از انتشار مجموعه حاضر، چه هدفی را تعقیب می‌کند؟ از آنجا که این مجموعه، منعکس‌کنندۀ رویدادهای مهم مقاطع گوناگون است، اولاً بهترین تصویر را برای پژوهش‌های پدیدارشناختی پیرامون سیاست خارجی فراهم می‌آورد. ثانیاً به دلیل اینکه پژوهش‌های ضمن اقدام[1] در فرایند دادوستدهای دقیق و مبتنی‌بر نظر و عمل گام‌به‌گام به جلو رفته، امکان شناخت دقیق‌تر گزاره‌های بنیادین نظریه‌ها را فراهم می‌آورند و به بسط فضای گفتمانی در چگونگی مواجهه با سیاست خارجی کمک می‌کنند. ثالثاً از آنجا که به دلیل تعهد و تعلقِ خاطرِ ریشه‌دارِ نگارنده به اسلامیت نظام و اقتضای انقلاب و نظام، نقطه عزیمتِ تمامی نگرش‌ها و نظرورزی‌ها، اسلام بوده و خوانش تشیّع در کانون توجه قرار داشته است، لذا برای پژوهشگران دینی که در نسبت اسلام و مقوله سیاست خارجی تحقیق می‌نمایند، مفید تواند بود. راقم این سطور اکیداً قائل به این است که نسبت اسلام با حوزه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی، خوانشی رو به تکامل بوده و مترادف با اقتضائات زمان، باید همچنان از کوشش‌ها و اجتهادات نظری برخوردار گردد.

نمی‌توان این مقدمه را به پایان برد و پرسش مقدّری را که به ذهن خواننده خطور یافته است، بی‌پاسخ گذاشت: سرانجام کدام الگو از میان الگوهای مطرح‌شده (حفظ‌محور و پیشرفت‌محور) را باید برگزید؟

---

1. Action Research

نگارنده در این مجموعه، کدام را واجد مزیت یافته است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، توجه به نکات زیر حائز اهمیت است:

الف ـ همان‌طور که شاهد بوده‌ایم، در دو مقطع حساس، الگوهای حفظ‌محور و پیشرفت‌محور، در نظام ما مورد تجربه قرار گرفته و توفیق خود را نشان داده‌اند. بنابراین باید پذیرفت هرکدام از این الگوها، دارای ظرفیت‌های بالایی برای تحقق اقتدار و امنیت ملی هستند.

ب ـ مقام معظم رهبری در سند چشم‌انداز بیست‌ساله که در سال ۱۳۸۴ ابلاغ فرمودند، تعبیر «تعامل سازنده و مؤثر» را به کار بردند. با استفاده از این تعبیر و سایر ارشادات ایشان، می‌توان بسیار راحت‌تر به الگوی مطلوب دست یافت. با این وصف، باید گفت از آنجا که نظرورزی‌ها هنوز به پایان نرسیده است، بنابراین هنوز در موقعیتی نیستیم که از پایان عمر یک الگو سخن بگوییم. هنوز میان صاحب‌نظران بحث ادامه دارد و شاید تا مرحلهٔ تکافوی ادله راه زیادی مانده باشد.

ج ـ راقم این سطور در مجموعهٔ حاضر، جانب الگوی خاصی را نگرفته و به اقتضای بحث، در همان پارادایمِ مختار، تحلیل را پیش برده است. با وجود این، نمی‌توان انکار کرد سرانجام باید یا به انتخابی از این دو دست زد و یا شاید (اگر بخواهیم جامع‌تر رفتار نماییم)، یک الگوی مبتنی‌بر مکملیت[1] فراهم آورد. اینکه تا چه اندازه این کار عملی است، مسئله‌ای است که نگارنده آن را در مجموعهٔ دیگری تحت عنوان «امنیت ملی»، برعهدهٔ تحلیل و تدوین گرفته و امیدوار است تا از حیات، آنقدر در چنته بماند که به تکمیل و انتشار آن توفیق یابد.

د ـ نگارنده قصد داوری ارزشی در خصوص الگوهای مطروحه را ندارد و مضافاً تجاوز این داوری‌ها به حوزه سیاست را نیز نمی‌پسندد. با

1. Complementarity

این حال نمی‌توان نسبت به کسانی که در ۲۵ سال نخست این نظام، خالصانه در رساندن نظام اسلامی ما به جایگاه رفیعی که ذکر آن رفت، نقش داشته‌اند، ادای احترام نکرد؛ و ثانیاً نمی‌توان نسبت به کسانی که بر سر خوانی آماده، وارد شده، درحالی‌که کمترین سنخیتی با چالش‌ها نداشته‌اند، پیشینیان را به فراخور برچسبی که شاید بهتر بچسبد، غرب‌زده یا مرعوب می‌خوانند و دن‌کیشوت‌وار، تخیل را با واقعیت می‌آمیزند، بی‌اعتنا بود. فرصت‌طلبی اگر به هر بهانه‌ای در حوزه‌های دیگر مقبول باشد (که از دیدگاه نگارنده، در همه حال، غیراخلاقی و نافی گفتمان انقلاب ماست)، در حوزه امنیت ملی که عرصه رنج‌ها و رشادت‌هاست، در هیچ مسلکی، مقبول نیست.

## (۶)

این کتاب حاصل تدوین بیست و هفت سخنرانی است که به مناسبت‌های مختلف ایراد شده است. گرچه قدیمی‌ترین سخنرانی، به سال ۱۳۷۳ و جدیدترین آن به سال ۱۳۸۸ مربوط می‌شود، ولی با وجود تفاوت سطح مطالب و شرایط مختلف زمان ارائه آنان، توانسته‌ایم این مجموعه را در پنج فصل تنظیم و گردآوری نماییم.

*فصل اول* کتاب به بیان ویژگی‌های سیاست خارجی تعامل‌گرا پرداخته است. در این فصل مسئله چشم‌انداز و الزامات آن در روابط خارجی و همچنین نسبت سیاست خارجی با استراتژی ملی مورد بحث قرار گرفته است. *فصل دوم* به کشورهای منطقه به ویژه کشورهای واقع در خلیج فارس، راه‌های توسعه روابط با این کشورها و مشکلاتی که کم‌وبیش در روابط کشورها در این منطقه وجود دارد، پرداخته است. *فصل سوم*، بر نحوه مقابله با توطئه‌های دشمن اصلی کشور، یعنی امریکا تمرکز کرده و در *فصل چهارم* پیرامون نسبت امنیت ملی و سیاست

خارجی، بحث شده است. در *فصل* پنجم نیز مسئله پرونده هسته‌ای که مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی در دهه‌های گذشته بوده، در کانون کندوکاو، نشسته است.

نگارنده بر خود لازم می‌داند از تمامی عزیزانی که در تدوین مجموعه حاضر، مساعدت نموده‌اند، سپاسگزاری نماید و آرزومند است با نقد اهل نظر، مورد لطف قرار گیرد. ان‌شاءالله.

**بمنّه و کرمه**

**حسن روحانی**

**تهران ـ رمضان المبارک ۱۴۳۰، شهریور ۱۳۸۸**

# فصل اول
# سیاست خارجی تعامل‌گرا

چشم‌انداز بیست‌ساله و سیاست خارجی

سیاست خارجی توسعه‌گرا

دین و روابط بین‌الملل: پارادوکس‌ها و ضرورت‌ها

# چشم‌انداز بیست‌ساله و سیاست خارجی

یکی از کمبودهایی که پس از پایان دفاع مقدس در کشور ما احساس می‌شد، تدوین استراتژی ملی بود. با توجه به این اصل که همهٔ استراتژی‌ها یعنی استراتژی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و دفاعی از استراتژی ملی سرچشمه می‌گیرند، در آن هنگام، یعنی سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰، جلسات فراوانی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی برگزار شد. شاید بیش از پنجاه جلسه با حضور همهٔ مسئولین برگزار شد و از همهٔ وزیران، مسئولین دفاعی و امنیتی و نخبگان دعوت به بحث نمودیم. نتیجهٔ جلسات همان مطالبی بود که در آن ایام در روزنامه‌ها و دانشگاه‌ها کم‌وبیش مطرح شد. بحث «حفظ‌محوری»، «رشدمحوری» و «بسط‌محوری»، محصول بحث‌های آن ایام بود. طرح این سه عنوان به این معنا بود که مبنای استراتژی ملی ما کدام‌یک از آنها خواهد بود. البته در آن مقطع عمدتاً اشخاص به طرفداران دو استراتژی «حفظ‌محور» و استراتژی «رشدمحور» یا «پیشرفت‌محور» تقسیم می‌شدند.

## استراتژی ملی

آیا دل‌مشغولی اصلی ما حفظ نظام و کشور است؟ یا این است که به یک توسعهٔ فراگیر و جامع دست پیدا کنیم؟ و یا دل‌مشغولی اصلی ما بسط و گسترش پیام انقلاب در منطقه و جهان است؟ هریک از این نظرات

طرفدارانی داشت. در پایان بحث‌ها، انتخاب حفظ‌محوری و یا رشدمحوری کمی مشکل شد و لذا به نتیجه نهایی نرسیدیم. در این جلسات، همواره نیمی طرفدار «حفظ‌محوری» و نیمی طرفدار «رشدمحوری» بودند، عده‌ای می‌گفتند دل‌مشغولی اصلی ما توطئه‌ها و خطراتی است که ما را تهدید می‌کند و ما به جای اینکه در فکر توسعه و رشد باشیم، در این شرایط باید به حفظ میهن، استقلال و نظام بیندیشیم. البته اگر شرایط و تهدیدات به حدی باشد که ما خطر را نزدیک ببینیم، منطق حفظ‌محوری، منطق درستی است. کشوری که دل‌مشغولی اصلی‌اش حفظ و بقاء است، توسعه و رشد نمی‌تواند تقدم اول او باشد. کشورهایی بوده‌اند و هستند که دغدغه‌شان حفظ و بقاء بوده و لذا در پی استراتژی «حفظ‌محور» بوده‌اند. برای مثال در دوران حکومت حزب بعث عراق، تمام دغدغهٔ آنها حفظ رژیم و کشورشان بود؛ لذا همهٔ سرمایهٔ آنها در مسیر توانمندسازی یک ارتش نیرومند صرف می‌شد، همهٔ فکر آنها هم این بود که چگونه از خود دفاع یا چگونه به کشور دیگری حمله کنند. کشورهایی هم بوده‌اند و هستند که دل‌مشغولی اصلی آنها توسعه است. در کشورهای آسیای جنوب شرقی، نمونه‌های فراوانی را در این رابطه مشاهده می‌کنیم. یکی از کشورهایی هم که مسیر خود را از حفظ‌محوری به رشدمحوری تغییر داد، چین بود. چین از دل‌مشغولی حفظ و بقای خود به دغدغهٔ رشد و پیشرفت همه‌جانبه رسید و لذا استراتژی خود را تغییر داد.

در آن مقطع، مسئولین نظامی، دفاعی و امنیتی و تعدادی از مسئولین سیاسی کشور معتقد بودند ما باید به دنبال استراتژی «حفظ‌محور» باشیم. اساس استراتژی را دستیابی به «قدرت» تشکیل می‌دهد و باید در پی تحکیم قدرت نظامی باشیم. شرایط ایده‌آل، آن است که قدرت و توسعه کنار هم قرار گیرند. اما در شرایطی به ناچار باید یکی از آنها مبنا برای

دیگری باشد. در اینکه استراتژی ما در مرحله اول «قدرت» باشد یا «توسعه» و «پیشرفت»، تفاوت بسیار است. هر دو استراتژی پیش روی ماست، اما باید یکی از آن دو را انتخاب کرد. البته در شرایطی، کشور چاره‌ای ندارد جز اینکه استراتژی «قدرت» را برگزینند و در شرایط دیگری نیز باید «توسعه» را انتخاب کند.

پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از کشورهایی که به تدریج از نگرانی‌های جنگ و تجاوز و تهدید رها شدند، استراتژی توسعه را برگزیدند. برخی از کشورها نیز که همچنان نگران حفظ و بقای خود بودند، استراتژی قدرت را برگزیدند و حفظ خود را به عنوان مهم‌ترین هدف ملی تعریف کردند.

## استراتژی توسعه

مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز، در دههٔ هشتاد، این انتخاب بسیار مهم را انجام داد. اگر بگوییم سند چشم‌انداز شبیه استراتژی ملی است و نمی‌تواند از آن فاصله داشته باشد، بدین‌معناست که در واقع مجمع تشخیص مصلحت و رهبری نظام، استراتژی «توسعه» را برگزیده‌اند. در متن سند می‌خوانیم که در سال ۱۴۰۴ ایران کشوری است توسعه‌یافته. بقیه نکات در چشم‌انداز از جمله اینکه ما در جایگاه نخست اقتصادی، علمی، فنّاوری قرار داشته باشیم، هویت اسلامی و انقلابی را حفظ کنیم و الهام‌بخش باشیم و در روابط خارجی، به دنبال تعامل سازنده و مؤثر باشیم، همه اینها پیرو انتخاب گزینهٔ «توسعه» است. مهم این است که ما می‌خواهیم به توسعه برسیم و همهٔ نخبگان، این اصل را حداقل در شعار و کلام پذیرفته‌اند.

امروز بعد از گذشت چند سال از روزی که در سال ۱۳۸۴، سند چشم‌انداز در چارچوب برنامه پنج‌سالهٔ چهارم مبنا قرار گرفت، آیا واقعاً

همه در مقام عمل پذیرفته‌ایم که توسعه، مبناست؟ نگرانی من این است که چشم‌انداز کم‌کم به یک شعار تبدیل شود. نکند برای چند سالی، برای دوره‌ای، در مقالات روزنامه‌ها و جلسات مسئولین و سمینارها مطرح شود و در نهایت به صورت شعاری زیبا برای مدتی مطرح باشد و بعد به بایگانی سپرده شود. این خطر اصلی است.

ما در کشور خود، هرگز تجربهٔ یک چشم‌انداز بیست‌ساله را نداشته‌ایم. معمولاً کارهای ما فصلی است. اگر بتوانیم در مرحلهٔ اول به چشم‌انداز ایمان بیاوریم و در همهٔ برنامه‌ها، «توسعه» تابلوی هدایتگر و راهنمای اصلی ما باشد، گام بزرگی برداشته‌ایم. به اعتقاد من، در اذهان برخی نخبگان و حتی مسئولین، هنوز تردید برای انتخاب استراتژی قدرت و یا استراتژی توسعه وجود دارد و این هنوز هم مشکل اصلی ماست. درست است که سند چشم‌انداز این مشکل را حل کرده و توسعه را برگزیده است، اما در عین حال، شیوهٔ نگارش چشم‌انداز به گونه‌ای است که ممکن است شبهه‌انگیز باشد. در جامعهٔ ما هنوز افرادی هستند که به هدف «توسعه» ایمان نیاورده‌اند. ما اگر بخواهیم به این چشم‌انداز برسیم، اول نیاز به باور و ایمان داریم. اگر ایمان آوردیم، در قدم بعد نیاز به عزم ملی داریم. نمی‌شود که فردی یا جمعی یا دولت یا سه قوه بتوانند توسعه را محقق کنند، بلکه یک ملت هفتاد میلیونی باید در صحنه باشد. همه یکصدا بگویند و در مقام عمل، هماهنگ تلاش کنند.

با نگاه به افق ایران توسعه‌یافته در سال ۱۴۰۴، باید این راه را همه با هم هموار کنیم. اگر بناست که هفتاد میلیون جمعیت در صحنه باشند، نباید کرامت آنان نادیده گرفته شود و یا مورد تردید قرار گیرد. باید آحاد این هفتاد میلیون محترم و معزّز باشند. اگر می‌خواهیم به اهداف چشم‌انداز برسیم، همهٔ جمعیت کشور باید دست به دست هم بدهیم و حتی یک نفر را از این جمع، خارج نکنیم. با این روند، عزم یک گروه یا

چند گروه، یک جناح، یک یا چند حزب سیاسی، یک یا چند تشکل نمی‌تواند توسعهٔ کشور را محقق سازد. عزم ملی، ابزار مورد نیاز و الزامات ضروری خود را می‌طلبد. باید کرامت هفتاد میلیون نفر مد نظر باشد؛ باید همه احساس کنند در این حکومت سهیم‌اند و بخشی از این بار بر دوش آنهاست.

اما متأسفانه در مقام عمل، در تقسیم اول، ۳۰ میلیون از ۷۰ میلیون کنار گذاشته می‌شوند. بعد در ۴۰ میلیون دوم نیز ۲۰ میلیون به دلایل واهی نادیده گرفته می‌شوند؛ و در ۲۰ میلیون باقیمانده نیز قاعدتاً ۱۰ میلیون دیگر کنار گذاشته می‌شوند. عدهٔ معدودی می‌مانند که می‌خواهند همهٔ بار کشور را بر دوش آنها قرار دهند تا چشم‌انداز را محقق نمایند. مسلماً این امر امکان‌پذیر نخواهد بود. پس ما نیاز به ارادهٔ ملی و دولت کارآمد و وحدت ملی داریم؛ دولت به معنای عام کلمهٔ آن، یعنی مجلس، قوه قضائیه، قوه اجرائیه، نیروهای مسلح و سایر نهادهای عمومی. باید بتوانیم در آغاز هر سال دولت را مخاطب قرار دهیم و سؤال کنیم که این چشم‌انداز بیست‌ساله که امسال قرار بود یک‌بیستم آن محقق شود، آیا انجام شده است یا خیر؟ و اگر نشده چرا؟ و چگونه باید جبران شود؟

در سند چشم‌انداز، رشد سالانه حداقل ۸ درصد را پیش‌بینی کرده بودیم که عملاً رشد به طور متوسط ۵ درصد بوده است. چرا این عدد محقق نشده است؟ چرا نتوانستیم این رشد را حاصل کنیم؟ پیش‌تر، گناه همه‌چیز را به گردن نفت می‌انداختیم و می‌گفتیم نفت ارزان است. ولی اکنون که بهای نفت بیش از ۹۰ دلار است! پس ما مشکلات اساسی و زیربنایی داریم و باید آنها را حل‌وفصل کنیم. ما در صورتی به اهداف این سند دست پیدا خواهیم کرد که نرخ تورم و بیکاری تک‌رقمی باشد. رشد سرمایه‌گذاری هم مطلوب باشد. اگر همهٔ اینها دست به دست هم بدهند و تلاش کنیم، ان‌شاءالله به اهداف چشم‌انداز خواهیم رسید. هنوز

هم ناامید نیستیم، اما تجربهٔ چند سالهٔ اخیر، متأسفانه تجربهٔ خوبی نبوده است.

## ضرورت فهم مشترک

برای اینکه به اهداف این سند دست یابیم، نیاز به فهم مشترک داریم. برای اینکه بتوانیم کشور اول منطقه باشیم و جایگاه نخست اقتصادی، علمی و فنّاوری را تصاحب کنیم، باید فهم مشترک، شاخص‌های مشترک و زبان مشترک پیدا کنیم و همه بر آنها توافق کنیم. عملکرد ما نیز باید هماهنگ باشد تا بتوانیم به اهداف این سند دست پیدا کنیم. بی‌تردید جامعهٔ ایران، جامعه‌ای دارای انگیزه‌های قوی برای دفاع از اهداف ملی و آرمان‌های خود است. ایران کشوری با ملتی بزرگ است که برای حفظ منافع حیاتی و ملی، حاضر به ایثار و ازخودگذشتگی است. ایران کشوری است که با وجود برخورداری از خرده‌فرهنگ‌ها و گویش‌ها، دارای انسجام ملی و وحدت ملی با چتر فرهنگ ملی است. با توجه به جایگاهی که رهبری نظام دارد که تلفیقی بین رهبری دینی و رهبری سیاسی است، این نهاد می‌تواند عامل بسیار مؤثری برای وحدت و انسجام ملی باشد.

ایران کشوری بانفوذ در میان کشورهای منطقه، در صحنهٔ جهانی نیز تأثیرگذار است. همه بر نفوذ ایران در افغانستان، عراق، لبنان و منطقه، اعتراف دارند. ما کشوری قدرتمند و صاحب‌نفوذ در منطقه به شمار می‌آییم و از دیدگاه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک کشوری کم‌نظیر هستیم. البته این توانمندی‌ها عمدتاً ناشی از شرایط جغرافیایی ایران است که اینها را به دنیا دیکته می‌کند. نفت، گاز و اهمیت خلیج فارس و تنگه هرمز و دریای خزر و نقش ترانزیتی ایران، همه و همه سازندهٔ آن جایگاه و همه موهبت‌های الهی است. در عین حال از لحاظ

علمی، فنّاوری و صنعتی، جایگاه ما جایگاهی متوسط است. زمانی، از لحاظ صنعتی به مرحله‌ای رسیده بودیم که فقط مونتاژکنندهٔ خوبی بودیم. مرحلهٔ بعد اینکه، کپی‌ساز خوبی شدیم و قدم‌های خوبی در این زمینه برداشتیم. سانتریفیوژهایی را کپی‌سازی کردیم که کاری ارزشمند بود. نباید بگوییم که از کمک و تجربهٔ هیچ کشوری استفاده نمی‌کنیم و می‌خواهیم هر کاری را از گام نخست خودمان انجام دهیم. برای مثال جداسازی اورانیوم ۲۳۵ از ۲۳۸ را خودمان با سعی و خطا انجام دهیم. این مسیر، مسیر دشوار و حتی غیرممکن است. نمی‌توان همه کارها را از صفر شروع کرد. در حال حاضر، ما کپی‌کنندگان نسبتاً خوبی هستیم. اما هنوز تا خودمان صنعتگر شویم و در فنّاوری پیشرفته روی پای خودمان بایستیم، راه درازی پیش رو داریم. البته وارد وادی فنّاوری پیچیده شده‌ایم، و قدم‌های اولیه بسیار مهمی برداشته‌ایم، اما هوشیار باشیم که کجا هستیم و تا چه اندازه با کشورهای پیشرفته فاصله داریم.

اگر ملتی خودباور نباشد و به جای برنامه‌ریزی و اقدامات عملی در وادی شعار بیفتد، بسیار ضرر می‌کند. باید واقع‌گرا باشیم. آنچه واقعیت دارد، درست ببینیم، و دقیق و صحیح به مردم گزارش دهیم. ما ملت بزرگی با استعداد و هوش بالا، با تمدن و سابقهٔ فرهنگی طولانی و کشوری با ویژگی‌های جغرافیایی بسیار ارزشمند داریم؛ فداکار، با سابقهٔ ایستادگی حیرت‌آور در دفاع مقدس هشت‌ساله و مقاومت در برابر انواع توطئه‌های قدرت‌های بزرگ و از همه مهم‌تر معتقد به دین اسلام و مکتب غنی تشیع. در عین حال در حوزهٔ دانش هم، کمّیت فضاهای آموزشگاه‌های ما بهبود یافته است. تعداد دانشجو افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته و رقابت‌هایی هم در مراکز آموزشی ایجاد شده است. برای ساختمان دانشگاه‌ها در هر ده و روستا، شعبه‌ای افتتاح کرده‌ایم، اما چه بر سر کیفیت آنها آورده‌ایم، خدا می‌داند! در دانشگاه‌ها چه متونی را تدریس

می‌کنیم؟ امکانات دانشگاه‌ها، وسایل کمک آموزشی، آزمایشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، ارتباط به روز با تحولات علمی جهان و نظایر اینها چه مقدار است؟ تحقیقات و رساله‌های دانشگاهی در چه سطحی است؟ پاسخ این سؤالات متأسفانه چندان خوشایند نخواهد بود. نکند در علم هم کپی‌ساز باشیم! فقط مترجم خوبی باشیم، آیا پژوهندهٔ خوبی هم هستیم؟ اگر تولید صنعتی کار دشواری است، تولید دانش از آن هم دشوارتر است.

آیا آن جنبش نرم‌افزاری که مقام معظم رهبری بر آن تأکید دارند و در مرحله سخن و شعار همه تکرار می‌کنند، در عمل هم تحقق پیدا کرده است؟ ما به دانش، فنّاوری و صنعت نیاز داریم. پرسش این است که اگر در این زمینه‌ها، هنوز نیازمند همکاری، تعاون و کمک دیگران هستیم، چگونه باید نیازهای خود را تأمین کنیم؟ جهان امروز، جهانی است در حال جهش برای دستیابی به فنّاوری‌های پیشرفته؛ جهان امروز، دنیایی است که این دانش‌ها و فنّاوری‌ها را به سادگی در اختیار دیگران نمی‌گذارد. یافته‌های علمی معمولاً انحصاری و توأم با بخل است. جهان امروز، دنیایی است که اگر احساس کند کشوری می‌خواهد سایر بازیگران را حذف کند، در برابرش می‌ایستد و او را در فشار قرار می‌دهد. در دنیای امروز، اگر نتوانیم به‌طور مستمر به علوم و فنّاوری‌های نو دسترسی پیدا کنیم، نمی‌توانیم به شکوفایی اقتصادی، علمی و فنّاوری در کشورمان امید زیادی داشته باشیم.

در جهان کنونی، به‌رغم استقلال کشورها، نوعی وابستگی متقابل در شاکلهٔ روابطشان وجود دارد. هر کشوری به کشور دیگر به گونه‌ای نیازمند است؛ از مواد اولیه گرفته، تا محصولات، بازار کالا، بازار کار و تا همکاری‌های مختلف. ثابت شده است که در دنیای امروز کشورهای درحال‌توسعه با تدبیر و نقشه و برنامه‌ریزی می‌توانند رابطهٔ مناسبی با جهان صنعتی و پیشرفته داشته باشند و علم و فنّاوری آنها را کسب و

اقتباس نمایند. دنیای امروز، دنیایی است که به سمت تبادل بیشتر، وحدت و نزدیکی بیشتر پیش می‌رود.

## سیاست خارجی تعامل‌گرا

ما به یک سیاست خارجی تأثیرگذار نیاز داریم. سیاست خارجی یعنی چه؟ یعنی حرف‌هایی بزنیم که تکبیرآفرین باشد؟! آیا سیاست خارجی به معنای درشت‌گویی است؟ یا آنکه سیاست خارجی به معنای راه و روش درست سلوک با دنیاست که در نتیجهٔ آن تهدیدی کاسته و منفعتی جلب شود؟ آیا ما به جلب منفعت و دفع تهدید معتقدیم و احساس نیاز می‌کنیم؟ اگر به حدی رسیده‌ایم که نیاز به دیگر کشورها نداریم، که زهی سعادت! پس، دیگر به آن تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل نیاز نخواهیم داشت. ولی اگر نیاز داریم ـ که قطعاً نیاز داریم ـ پس باید چه کنیم؟

ما کشوری هستیم که می‌خواهیم به توسعه برسیم و در عین حال درون‌گرا هستیم و می‌خواهیم خودمان همه‌چیز را انجام بدهیم. اگر شدنی است که فبهاالمُراد و اگر شدنی نیست ـ که نیست ـ پس باید بدانیم در دنیا قواعد، هنجارها، عرف بین‌المللی و ساختارهایی وجود دارد. گرچه ما نباید در برابر نظم و هنجار جهانی تسلیم محض باشیم، اما آیا با تقابل، تعارض، برخوردهای تند، نزاع، مخالفت‌های مداوم می‌توان به نتیجه رسید؟ اگر نه، پس به یک راه بینابینی نیاز داریم، که این راه در سایهٔ تدبیر، مشورت، تعقل و برنامه‌ریزی قابل دستیابی است.

هنوز بر سر بسیاری واژگان در کشور با یکدیگر به تفاهم نرسیده‌ایم و همفکری بر سر آن وجود ندارد. می‌گوییم تسلیم نشوید، مرعوب نباشید، قاطع باشید، ولی معانی این کلمات به خوبی روشن نیست. با دنیا باید با منطق، با استدلال، با در نظر گرفتن منافع ملی و قدم به قدم

مفاهمه کرد. نمی‌توان به یکباره به دنیا خطاب کرد که شما نمی‌فهمید و همه باید بیایید در برابر ما تواضع کنید و سر فرود آورید. با این ادبیات نمی‌توان به جایی رسید! مرز بین «تعامل»، «رویارویی» و «تسلیم» چیست؟ آیا ما توانستیم بر سر مفاهیم این واژگان به فهم مشترک و اجماع نظر برسیم؟ زمانی وقتی با آژانس گفتگو می‌کردیم، در روزنامه‌ها فریاد می‌زدند که اینها تمام اسرار مملکت را فاش کردند! روز دیگر می‌گفتند آمدن بازرسین آژانس به ایران یک پیروزی دیپلماتیک است. روز دیگری می‌گفتند *البرادعی* را راه ندهید، او وابسته به غرب است؛ و روز دیگر از او تعریف و تمجید می‌کردند و او را به عرش می‌بردند. ما هنوز نتوانسته‌ایم به تفاهم و اجماع نظر برسیم. روزی گفتند با غرب کافر گفتگو نکنید، اینها همه خائن‌اند! روز دیگر گفتند دستگاه‌های اطلاعاتی غرب و امریکا عجب گزارش خوبی داده‌اند!

علت این همه افراط و تفریط چیست؟ زیرا ما بر سر مفهوم کلمهٔ «تعامل» به تفاهم و اجماع نرسیده‌ایم. در سند چشم‌انداز آمده است: تعامل سازنده و مؤثر. بعضی‌ها فکر می‌کنند که در سیاست خارجی باید مرتب اعلام مواضع کنیم. اما واقعیت آن است که نیاز به مبادلهٔ افکار و چانه‌زنی هم داریم. آیا فکر می‌کنیم در دنیای امروز راهی برای چانه‌زنی وجود ندارد؟ البته که دنیای غرب از ما دل خوشی ندارد و البته آنها دشمن نظام اسلامی ما هستند، ولی باید دید با دشمنان چگونه باید رفتار کرد؟ پیغمبر گاهی با کفار قرارداد امضا می‌کرد و گاهی با آنان معاهدهٔ صلح می‌بست. باید شرایط و موقعیت را دریابیم. اهداف را به صورت تابلویی پیش چشم خود قرار دهیم. اصل زمان و مکانی که امام فرموده است، تنها برای فقه نیست. این اصل زمان و مکانْ در سیاست، استراتژی و برای تاکتیک‌ها هم صدق می‌کند. بنابراین، ما باید در عرصهٔ سیاست خارجی در پی تعامل سازنده باشیم.

## طرح ده سؤال در سیاست خارجی

با طرح ده سؤال اساسی در بحث سیاست خارجی که هریک می‌تواند موضوع بررسی و تحقیق مستقلی قرار گیرد، می‌توان بحث را به سرانجام نزدیک کرد:

۱. پرسش نخست اینکه آیا ما حاضریم در مقاطعی، سیاست خارجی را هزینهٔ پیشرفت و توسعه کنیم یا نه؟ اینکه می‌گوییم استراتژی ملی ما، توسعه است و یا در چشم‌انداز به توسعه تأکید می‌کنیم، آیا حاضریم برای این توسعه، سوبسیدی هم پرداخت کنیم؟ تاکنون همیشه از جیب اقتصاد کشور، برای سیاست خارجی هزینه کرده‌ایم. آیا می‌توان جهت را عوض کرد و برای رسیدن به توسعه، مقداری هم از جیب سیاست خارجی خرج کرد؟

۲. شرایط جهانی نسبت به جمهوری اسلامی ایران در روزی که سند چشم‌انداز به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید، چگونه بود و امروز چگونه است؟ آیا همکاری دنیا با ما بیشتر یا کمتر شده است؟ آیا جایگاه ما در دنیا تغییر کرده است یا نه؟ آیا این تغییر در مسیر دستیابی بهتر به چشم‌انداز بوده است و یا بالعکس؟

۳. سیاست خارجی کشورهای منطقه در طول این چند سال چگونه بوده است؟ ما می‌خواهیم جایگاه اول اقتصادی، علمی و فنّاوری را به دست آوریم، دیگران هم بیکار ننشسته‌اند. سایر کشورها در منطقهٔ آسیای جنوب غربی، در بخش سیاست خارجی چه کرده‌اند؟ و ما چه کرده‌ایم؟ این مقایسه می‌تواند آینده را برای ما روشن‌تر کند.

۴. در چند سال اخیر، در چه مواردی با دنیا تعامل سازنده و مؤثر و در چه مواردی رویارویی و تقابل داشته‌ایم؟ و در موارد تعامل، آیا تعامل ما سازنده بوده است یا نه؟

۵. ما می‌خواهیم برای دنیای اسلام الهام‌بخش باشیم. آیا در دنیای اسلام، همه چشم‌ها به ایران دوخته شده است و آیا امروز به کشورمان به عنوان الگو و نمونه نگاه می‌کنند؟ در واقع، در زمینهٔ الهام‌بخشی در کجا قرار داریم؟ و تاکنون چه مقدار برای جهان اسلام، الهام‌بخش بوده‌ایم؟

۶. آیا مناسب است در سیاست خارجی، کماکان سیاست ابهام را برگزینیم و یا به سیاست روشن و شفاف نیاز داریم؟ به تعبیری دیگر آیا ما می‌خواهیم به گونه‌ای رفتار کنیم که رفتار ما برای دنیا قابل پیش‌بینی باشد یا نه؟ البته قابل پیش‌بینی نبودن، ویژگی‌ها و آثار خودش را دارد و قابل پیش‌بینی بودن نیز دارای ویژگی‌ها و آثار دیگری است. معمولاً قابل پیش‌بینی نبودن رفتار یک کشور به سختی با اصل تعامل سازنده و مؤثر قابل جمع است.

۷. ما می‌خواهیم دنیا از ما بترسد؟ یا اینکه مجذوب ما شود؟ تفاوت بسیار است در اینکه آیا می‌خواهیم هر روز ترسناک‌تر باشیم؛ و یا جذاب‌تر شویم. ممکن است کسی از روی ترس به فردی احترام بگذارد، ممکن است کسی از روی شیفتگی به فردی احترام کند. ما می‌خواهیم بر چه مبنایی مورد احترام دیگران باشیم؟

۸. آیا باید شیوهٔ رفتار ما با دنیا به گونه‌ای باشد که دنیا انعطاف و امکان چانه‌زنی را در ما ببیند یا آنکه غیرقابل انعطاف باشیم و فرصت چانه‌زنی را باقی نگذاریم؟

۹. آیا می‌خواهیم کشور خودمان را در یک جهانی بهتر ببینیم و یا نه؟ ما ایرانی بهتر در دنیایی بهتر می‌خواهیم؟ یا ایرانی بهتر در دنیایی که توأم با مشکلات، زبونی و بی‌ثباتی باشد؟

۱۰. و آخرین سخن اینکه آیا باید فضای جمهوری اسلامی ایران در دنیا، فضایی امنیتی باشد یا سیاسی؟ فضای امنیتی تبعات خاص خودش را دارد، و فضای سیاسی و توسعه‌ای نیز الزامات خودش را می‌طلبد.

# سیاست خارجی توسعه‌گرا

چرا سیاست خارجی ما باید توسعه‌گرا باشد؟ زیرا استراتژی ملی ما، طبق مفهوم سند چشم‌انداز «استراتژی توسعه» است. سند چشم‌انداز بیست‌ساله که سندی راهبردی و هدایتگر است، چهار سال قبل، با امضا و ابلاغ مقام معظم رهبری در اختیار همگان قرار گرفت. این سند، چارچوب و راهنما برای چهار برنامهٔ پنج‌ساله است که یک برنامهٔ آن رو به اتمام است و مجلس شورای اسلامی در سال جاری باید برنامهٔ پنج‌سالهٔ پنجم را مورد بررسی و تصویب قرار دهد. در چهار برنامه پنج‌سالهٔ آتی باید به اهداف این چشم‌انداز دست یابیم.

## سیاست خارجی متناسب با چشم‌انداز

سند چشم‌انداز می‌گوید در سال ۱۴۰۴ ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول علمی، اقتصادی و فنّاوری در منطقه. شاید در ابتدا تصور شود این سند یک بلندپروازی در شرایط فعلی کشور است؛ اما با توجه به امکانات و جایگاه استراتژیک کشور، نیروی انسانی ماهر، تعداد اساتید، محققان و دانشمندان، منابع سرشار و غنی این سرزمین، این هدف دست‌یافتنی است. گرچه در اجرای برنامه چهارم متأسفانه رشد و شتاب مطلوب را نداشته‌ایم، اما به اعتقاد من در برنامه‌های بعدی می‌توان این نقیصه را جبران کرد. اگر در سه برنامه پنج‌سالهٔ آتی، همه کوشش و

تلاشمان را در دستیابی به این هدف متمرکز سازیم، سند چشم‌انداز قابل دسترسی است. اگر هدف طبق این سند، توسعه کشور است و اگر هدف ملی این است که از لحاظ علمی و فنّاوری و اقتصادی در میان کشورهای منطقه، یعنی در میان ۲۵ کشور منطقه، اول باشیم، پس سیاست خارجی ما هم باید سیاست خارجی توسعه‌گرا باشد.

اساساً سیاست خارجی در پی این هدف است که منافع ملی را در صحنه جهانی و بین‌المللی تأمین کند. به بیان دیگر سیاست خارجی باید با کمترین هزینه، امنیت ملی را تأمین کند و کشور را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به اهداف توسعه مطلوب برساند. اگر چنین است، پس هر تلاش، ملاقات و مذاکره با مقامات خارجی باید این هدف را مدنظر داشته باشد. اگر می‌خواهیم در فضای سیاست خارجی به هدف چشم‌انداز یا به بیان دیگر به توسعه کشور کمک کنیم، حداقل مقدمات و پیش‌شرط‌هایی به عنوان الزامات برای دستیابی به این هدفِ پیش روی، ضروری است.

## شناخت پیش‌نیاز سیاست خارجی

در تهیه سیاست‌های لازم در روابط خارجی، اولین پیش‌نیاز آن است که مسئولان سیاست خارجی و همه کارگزارانی که در صحنه بین‌المللی فعال هستند، از شرایط منطقه و جهان و سازمان‌های بین‌المللی شناخت لازم را داشته باشند و جایگاه کشور را در صحنه بین‌الملل به خوبی بشناسند. البته در بحث سیاست خارجی تنها وزارت خارجه مطرح نیست، بلکه همه عوامل و دست‌اندرکارانی که در روابط خارجی مؤثر هستند، مدنظر می‌باشند. همچنین نهادها، مؤسسات و بخش‌های غیردولتی، اعم از اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که آنها نیز می‌توانند در صحنه بین‌المللی نقش‌آفرین باشند. همهٔ آنها در چارچوب وظایف سازمانی خود باید محیط فعالیت خود را به خوبی بشناسند. شیوهٔ تعامل

با قدرت‌های خارجی را بدانند و بتوانند آثار هرگونه فعالیت خود را به درستی ارزیابی کنند.

بنابراین برای حرکت در این مسیر، نخستین قدم تهیه گزارش شناخت است. همان‌طور که در ادارهٔ یک بنگاه اقتصادی کوچک هم اولین قدم تهیه گزارش شناخت خواهد بود، در زمینه روابط خارجی هم چنین است و پیشاپیش باید در زمینه شرایط و امکانات کشور، کشورهای همجوار و تحولات جهان، بررسی‌های لازم انجام شود. شناختْ یک ضرورت برای برنامه‌ریزی در هر موضوعی است و در سیاست خارجی هم اولین قدم، شناخت است. ما باید کشورهای منطقه، بازیگران بین‌المللی، کنشگران در صحنه جهانی و نقاط قوّت و ضعف آنها را به خوبی بشناسیم. بدانیم شرایط دنیا چیست و ما در کجا قرار داریم؟ وظیفه ما چیست و در این بین چه اقداماتی باید انجام دهیم؟

ایران کشوری است در منطقه‌ای بسیار حساس که متأسفانه در دهه‌های اخیر پُرآشوب و با مشکلات فراوان دست به گریبان بوده، اما در عین حال منطقه‌ای بسیار مهم و تأثیرگذار است. از طرف دیگر با جهانی مواجه هستیم که قدرت‌های بزرگ، بسیار نقش‌آفرین و تأثیرگذار هستند، گرچه نقش این قدرت‌ها و بازیگران در حال تغییر و تحول است. چه اینکه در دهه‌های اخیر در سطح جهانی و در سطح منطقه شاهد تحولات شگرفی بوده‌ایم. زمانی بود که اگر کسی نسبت به ابرقدرتی امریکا تردید می‌کرد، مورد سخرهٔ دیگران قرار می‌گرفت و می‌گفتند بی‌تردید امریکا از لحاظ فرهنگی، علمی، پژوهشی، فنّاوری، اقتصادی، نظامی و سیاسی، کشور ردهٔ اول جهان است. اما امروز این نقش در حال تغییر و کاهش است. در اواخر قرن گذشته، ۲۶ درصد تولید جهانی از آنِ امریکا بود، ولی امروز این رقم به حدود ۲۰ درصد کاهش یافته که شاخص مهمی است.

## شکست‌های پیاپی امریکا

زمانی تصور بر این بود که امریکا نه تنها امنیت خود را به خوبی تأمین می‌کند، بلکه اگر ارادهٔ سیاسی آن را داشته باشد، قادر است امنیت هر کشوری را هم به راحتی تضمین کند. اما در ۱۱ سپتامبر این چنین نشد و امریکا نتوانست امنیت خودش را هم تأمین کند. با وجود آن همه دستگاه‌های عریض و طویل اطلاعاتی و امکانات پلیسی، بزرگ‌ترین ضربه امنیتی در چند ساعت بر این کشور وارد شد که جهان را به اعجاب واداشت. همچنین تصور می‌شد اگر امریکا تصمیم بگیرد به کشوری حمله کند، قدرت نظامی‌اش در حدی است که به راحتی اهداف مورد نظر را تصرف می‌کند و در برابر دیگر قدرت‌ها به‌خصوص در صحنهٔ جهان سوم شکست‌ناپذیر است. اما چندین تجربه در همین سال‌های اخیر نشان داد که این چنین نیست. امریکا نه در ماجرای افغانستان موفق بود و نه در دیگر برنامه‌ها در منطقه. طبق اهدافی که خودشان در افغانستان اعلام کردند، به هیچ‌یک از آنها دست نیافتند. در روز اول حمله گفتند زنده یا مرده *بن‌لادن* را می‌خواهند. این اعلام خودشان بود، که تاکنون هم به این هدف نرسیده‌اند. گفتند به زودی امنیت را در افغانستان به ارمغان می‌آوریم که عملی نشد. گفتند در افغانستان دیگر جایی برای طالبان نخواهد بود، که چنین نشد. گفتند در افغانستان یک دموکراسی واقعی مستقر می‌کنیم، که آن هم نشد. گفتند در افغانستان، مواد مخدر را که یک بلای خانمان‌سوز است، کنترل و ریشه‌کن می‌کنیم که برخلاف این عمل شد. بنابراین به هیچ‌یک از اهدافی که از پیش اعلام کرده بودند، دست نیافتند.

وقتی به عراق حمله کردند و *صدام* را طی سه هفته سرنگون کردند (در آوریل ۲۰۰۳)، امریکایی‌ها در جشن پیروزی گفتند عملیات در عراق

پایان یافته است و ما به زودی یک دموکراسی نمونه را در عراق مستقر خواهیم کرد. حتی عده‌ای از تحلیلگران گفتند چنان دموکراسی‌ای در عراق مستقر خواهد شد که حکومت ایران تحت فشار قرار می‌گیرد. ایرانی‌ها نسبت به عراق، غبطه خواهند خورد و از آزادی و دموکراسی عراق، در جامعه خودشان احساس کمبود خواهند نمود. شما دیدید که وضع در عراق چگونه شد و بالاخره خود امریکا به شکست مفتضحانه خود اعتراف کرد. دموکرات‌ها که امروز در امریکا حاکم هستند، در تبلیغات انتخاباتی، ده‌ها بار تأکید کردند که سیاست دولت امریکا نسبت به عراق اشتباه بوده و ما به پیروزی نرسیده‌ایم.

در منطقه خاورمیانه اعلام کردند که می‌خواهند طرح «خاورمیانه بزرگ» یا به تعبیر خودشان طرح «خاورمیانه بزرگ‌تر» را به اجرا درآورند، که در همان مرحله اول اقداماتشان دچار مشکل شدند. به محض اینکه خواستند یک مقدار فضای آزاد سیاسی در مصر به وجود آورند، *شارون* یک سفر فوری به واشینگتن کرد تا آنها را قانع کند که به دولت مصر فشار نیاورند و در آنجا دنبال دموکراسی نباشند. به آنها گفت اگر در مصر، آزادی و دموکراسی باشد، اسلام‌گرایان پیروز خواهند شد که خطر بزرگی برای اسرائیل و امریکا خواهد بود. امریکایی‌ها هم طرح دموکراسی در مصر را متوقف کردند.

در سایر موارد هم، امریکایی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند، برای مثال نسبت به عربستان تا قدم‌های اولیه را برای ایجاد دموکراسی برداشتند و فشار آوردند که اقلیت شیعه تا حدی آزادی داشته باشد، بلافاصله عقب‌گرد کردند و نتوانستند آن را ادامه دهند. به دلیل اینکه دیدند دموکراسی و آزادی در این کشورها با منافع آنها در این منطقه سازگار نیست. اینکه غرب مدعی است دموکراسی، آزادی و حقوق بشر برای آنها به عنوان ارزش‌های والا مطرح است، منافقانه عمل می‌کنند و

عملاً همواره به عکس آن عمل کرده‌اند.

بالاخره بعد از جنگ ۳۳ روزه، به صراحت اعلام کردند طرح «خاورمیانه بزرگ» دیگر از دستور خارج است و سپس طرح «خاورمیانه جدید» را در دستور کار قرار دادند. دیری نپایید که این طرح هم از دستور خارج شد. شما می‌بینید امریکایی‌ها در همه طرح‌های مهم خود در منطقه ـ چه در افغانستان، چه در عراق، چه در بحث خاورمیانه بزرگ و چه آنچه در جنگ ۳۳ روزه لبنان و ۲۲ روزه غزّه مدنظر داشتند ـ شکست خوردند و به اهداف اعلام‌شدهٔ خودشان دست نیافتند. اگر خودشان هم بخواهند منصفانه قضاوت کنند، ناچارند به شکست خود اعتراف کنند.

پس امریکا در ۱۱ سپتامبر در امنیت داخلی دچار شکست شد. در سیاست‌های هژمونی‌طلبانهٔ خود در منطقه خاورمیانه نیز شکست خورد. از لحاظ اقتصادی هم امریکایی‌ها با مشکلات بزرگی در سال ۲۰۰۸ مواجه شدند. در سپتامبر ۲۰۰۱، امنیت امریکا و در سپتامبر ۲۰۰۸، اقتصاد امریکا با شکست‌های بی‌سابقه و بحران‌های بزرگی مواجه شدند. معضل اقتصادی سال گذشته آنها حتی دامن دیگران را هم گرفت و کم‌کم این معضل به سراسر جهان گسترش پیدا کرد.

بنابراین در بحث شناخت، باید آخرین وضعیت قدرت‌های بزرگ جهانی و کنشگران اصلی در جامعه بین‌المللی را بدانیم؛ آنها را وزن کنیم و به دقت مورد بررسی قرار دهیم و نسبت به توان و برنامهٔ آنها برای سال‌های آینده نیز قادر به پیش‌بینی باشیم.

### شرایط دشمنان جمهوری اسلامی ایران

در بررسی شرایط منطقه، بی‌تردید جایگاه جمهوری اسلامی ایران به دلیل ضربه‌های پیاپی در سال‌های اخیر بر دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی

تقویت شده است. ما در منطقه چند دشمن داشتیم. وقتی از لحاظ امنیت ملی، وضع کشور را در سال‌های قبل بررسی کنیم، به غیر از امریکا به عنوان دشمن بین‌المللی، در منطقه، رژیم صهیونیستی دشمن بالفعل و رژیم صدام بعد از جنگ و طالبان به عنوان دشمنان بالقوه ما مطرح بودند. شما دیدید که به همه این دشمنان چه ضربات سنگینی وارد شد. به امریکا از لحاظ امنیتی و افکار عمومی و اقتصادی چه ضرباتی وارد شد. اینکه آقای *اوباما* بحث تغییر را مطرح کرد، برای این نبود که تصمیم گرفته‌اند به نفع جهان قدمی بردارند، بلکه بحث تغییر یک ضرورت برای حفظ خود امریکا بود. امریکا به دلیل شکست‌های پیاپی و از همه بدتر مسئله جایگاه امریکا در افکار عمومی منطقه و جهان که جایگاه قبلی را از دست داده بودند، ناچار شد به ظاهر چهره را عوض کند، تا بتواند مشکلات و شکست‌های گذشته را به نحوی جبران نماید. پس دشمن اصلی ما دچار ضربه‌ای مهلک شده است. رژیم صهیونیستی هم حداقل متحمل دو ضربه بسیار کاری در سال‌های اخیر شده است: جنگ ۳۳ روزه و جنگ ۲۲ روزه. در جنگ لبنان و غزه، اسرائیل دچار شکستی شد که نه برای آنها، نه برای دولت‌های منطقه و نه حتی برای امریکا باورکردنی نبود.

در عمق مسئله، شکست اسرائیل، تنها یک شکست نظامی نبود. بعضی فکر می‌کنند اسرائیل از لحاظ نظامی در برابر یک گروه چریکی به نام حزب‌الله لبنان که تنها مقداری سلاح‌های سبک در اختیار داشت، شکست خورد. چون حزب‌الله نه موشک زمین به هوا داشت، نه پدافند هوایی، نه هلی‌کوپتر، نه هواپیما و نه تانک و نفربر. تجهیزات آنها صرفاً سلاح‌های سبک و تعداد محدودی موشک‌های زمین به زمین با برد کوتاه بود. ولی بحث اصلی این نیست که یک گروه چریکی در منطقه، رژیم صهیونیستی را از لحاظ نظامی شکست داده است، به اعتقاد من اسرائیل

شکست بزرگ‌تری را متحمل شد.

در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) اعراب و اسرائیل، من خودم در عراق (نجف) بودم. در ایام جنگ شش روزه، همه مردم عراق وقتی می‌خواستند اخبار جنگ را گوش کنند، به رادیوی عربی اسرائیل گوش می‌دادند. در بین مردم این چنین معروف شده بود که رسانه‌های اسرائیل اخبار واقعی را منتشر می‌کنند و رادیوهای عربی بر واقعیت‌ها سرپوش می‌گذارند. به رادیوی مصر و سوریه و عراق گوش نمی‌دادند. آن زمان، این پیروزی سیاسی و فرهنگی برای اسرائیل مهم‌تر از پیروزی نظامی بود. در جنگ ۳۳ روزه درست برعکس شد، تمام مردم اسرائیل، برنامهٔ تلویزیون «المنار» حزب‌الله را نگاه می‌کردند و به اخبار خودشان اعتماد نداشتند و می‌گفتند در این جنگ کسی که راست می‌گوید، سید حسن است. خود مردم اسرائیل می‌گفتند این رژیم دروغ می‌گوید و این پیروزی بسیار مهمی بود. یعنی حزب‌الله نه تنها از لحاظ نظامی، بلکه از لحاظ سیاسی و فرهنگی هم پیروز شد. شما می‌دانید که اگر امروز سید حسن نصرالله، این فخر مردم لبنان و شیعیان و مسلمانان، حرفی بزند، همه باور دارند که درست است و به چیزی که می‌گوید عمل می‌کند و این خیلی مهم است. درحالی‌که قبلاً برعکس بود، می‌گفتند اگر اسرائیل چیزی می‌گوید، درست است و به آن عمل می‌کند.

بنابراین، دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی ما دچار شکست شدند. صدام و حزب بعث از بین رفتند. افرادی بر عراق حاکم شدند که از دوستان جمهوری اسلامی ایران هستند. شیعیان مظلوم و محروم عراق صاحب جایگاه و قدرت شدند. در افغانستان، طالبان منکوب شدند، گرچه هنوز ماجرا پایان نیافته و مشکلاتی پیش روی مردم افغانستان است، اما در عین حال جایگاه جمهوری اسلامی ایران کاملاً تقویت شده است.

بنابراین جایگاه ایران از لحاظ سیاسی و استراتژیک تقویت شده و از لحاظ اقتصادی هم بحمدالله درآمد نفتی ما در طول چهار سال گذشته بی‌سابقه بوده است. تا پایان سال ۱۳۸۷ درآمد نفت، گاز و میعانات گازی، ۳۰۵ میلیارد دلار بود که این درآمد در تاریخ کشور بی‌سابقه است. این درآمد، کاملاً شرایط را برای توسعه و برنامه‌ریزی مهیا کرده بود. در شرایطی که بحمدالله در داخل کشور ناامنی هم وجود نداشت. قبلاً حادثه ۱۸ تیر داشتیم، بعد هم هر سال به مناسبت سالگرد آن نوعی آشوب خیابانی در کشور داشتیم، خوشبختانه آن مسائل هم در این سال‌ها نبود و یک شرایط امن و ثبات مطلوبی را در کشور شاهد بودیم. ولی سؤال اصلی این است که آیا دولت توانست از این همه شرایط مطلوب و مناسب برای پرش به سوی توسعه و اجرای برنامه و تحقق هدف سند چشم‌انداز استفاده کند؟ و آیا در روابط خارجی، دولت توانست همه این فرصت‌ها را به اصطلاح نقد کند یا نه؟

## استفاده صحیح از فرصت در دیپلماسی

سیاست خارجی به چه مفهوم است؟ سیاست خارجی یعنی با داشتن شناخت کامل از فرصت‌ها و امکانات بتوان به خوبی از آنها برای دستیابی به اهداف استفاده کرد. به تعبیر دیگر فرصت را بتوان نقد کرد. اما اگر برعکس باشد، می‌تواند خطرآفرین باشد. اتخاذ سیاست مناسب، تاکتیک صحیح و حتی لحن مناسب با شرایط موجود، یک ضرورت است. زمانی که در منطقه، پیروزی به دست می‌آوریم، لحن ما باید نرم‌تر باشد. کشور پیروز نیاز به لحن تند ندارد. اگر ما پیروز شدیم و لحن تند به کار بردیم، نتیجه این می‌شود که فرصت را به نقطه ضعف و حتی تهدید تبدیل کردیم. یعنی کشورهای منطقه بیشتر علیه ما منسجم می‌شوند، چون احساس می‌کنند که این پیروزی و اقتدار ایران، برای آنها

تهدید است و لذا نتیجه آن برای ما معکوس خواهد شد. ما باید هنر دیپلماسی را داشته باشیم. هنر دیپلماسی این است که با شناخت منطقه و جهان و با محاسبه قدرت و جایگاهی که داریم، فرصت‌های به دست آمده را برای کشور نقد و قابل بهره‌برداری کنیم. بنابراین دولتی توسعه‌گراست که بتواند از انواع فرصت‌ها برای توسعه همه‌جانبه کشور استفاده کند. حتی طبق نظر برخی از صاحب‌نظران، چنین دولتی مشروعیت خود را از کارآمدی در توسعه به دست می‌آورد. به عنوان مثال، *کاستلز* دولت را زمانی توسعه‌گرا می‌داند که «اصل مشروعیت خود را برپایه توانایی ایجاد و حفظ توسعه بنا نهد» و منظورش از توسعه نیز «ترکیبی از نرخ بالا و مستمر رشد اقتصادی و دگرگونی ساختاری در سیستم تولید، هم از نظر داخلی و هم از نظر ارتباطش با اقتصاد بین‌المللی است».[۱] به نظر او برای دولت توسعه‌خواه، توسعه اقتصادی وسیله‌ای است برای بقای جامعه و دولت و به عنوان تنها راهی که از طریق آن می‌تواند بر منافع ملی خود در جهان پافشاری کند.[۲]

اساساً سیاست خارجی توسعه‌گرا باید برای سایر بخش‌ها ایجاد فرصت کند. حتی در مورد یک بنگاه کوچک نیز به سیاست خارجی مطلوب نیاز داریم، به عنوان مثال در کشور ما تولید سیمان همراه با مزیت نسبی است. به دلیل اینکه ما مواد اولیه را داریم، تکنولوژی لازم را داریم، نیروی انسانی و انرژی ارزان را هم داریم. پس اگر چنین است، ما باید آنقدر این صنعت را توسعه دهیم که بتوانیم از این مزیت به خوبی استفاده کنیم. به جای اینکه سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مختلف داشته باشیم، در جایی که مزیت نسبی است، سرمایه‌گذاری‌ها را متمرکز کنیم.

---

۱. مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات*، جلد ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲.

۲. *همان*، صص ۳۲۴-۳۲۳.

یک کشور نباید برای تمام امور و نیازمندی‌های خود از جزء تا کل، خودش سرمایه‌گذاری کند. آلمان‌ها می‌گویند سرمایه‌گذاری اصلی صنعتی آنها فقط در هشت مورد است. مزیت آنها در این موارد است و لذا در همان موارد فعالیت اصلی خود را متمرکز کرده‌اند. به صرفه اقتصادی نیست و عملی هم نخواهد بود که از جزء تا کل خودمان برای همه محصولات مورد نیاز، سرمایه‌گذاری کنیم.

حال، چنانچه کشور بخواهد در پروژه‌هایی که دارای مزیت نسبی است، سرمایه‌گذاری کند، باید چکار کند؟ با تمرکز سرمایه‌گذاری، به محصولات انبوه می‌رسیم و آن وقت ناچار می‌شویم بخشی از آن محصولات را صادر کنیم. پس باید مقررات داخلی برای صادرات متناسب شود و بازار خارج برای محصولات ایرانی باز شود. این محیط خارجی را باید از طریق سیاست خارجی صحیح و فعال آماده کرد. سیاست داخلی هم باید شرایط داخلی کشور را برای سرمایه‌گذاری و رشد مطلوب آماده کند. وقتی که سیاست داخلی و خارجی در کنار یکدیگر قرار بگیرند، فرصت لازم را برای توسعه صادرات فراهم می‌کنند. *جرالد میر* نیز در کتاب **موضوعات اساسی در توسعه اقتصادی** بر بسیج هر دو منبع داخلی و خارجی برای توسعه تأکید دارد، که مستلزم وجود سیاست‌هایی جهت ساده‌سازی فرایند انباشت سرمایه است که خود نقش کلیدی در توسعه دارد و عامل اصلی حاکم بر نرخ توسعه می‌باشد.[1] این بسیج منابع از داخل و خارج تنها توسط یک دولت قوی، مستقل و توانا امکان‌پذیر است، آن هم با ایجاد و حفظ یک فضای سیاست‌گذاری، که با رشد و شکوفا کردن سرمایه‌گذاری مولد، کار و تولید، صادرات و درآمد و رفاه انسانی، سبب ارتقاء توسعه می‌گردد. البته

1. Gerald M. Meier, *Leading Issues in Economic Development*, Oxford: Oxford University Press, 2000, p. 215.

توسعه فراتر از رشد اقتصادی با هدف رفع نیازهای اساسی و بهبود کیفیت زندگی عموم مردم، به حل و رفع مسائل مهمی چون فقر، نابرابری و بیکاری می‌پردازد. وظیفه سیاست خارجی این است که زمینه لازم را برای انواع توسعه فراهم کند تا شرایط مناسب برای همه کنشگران اقتصادی، علمی، تحقیقاتی، فرهنگی و سایر امور آماده گردد.

متأسفانه در شرایطی که قدرت منطقه‌ای ما افزایش یافت، روابط ما با کشورهای منطقه با مشکلات بیشتری مواجه شد. در همان شرایط و فرصت مناسب، اعلامیه‌های تندتری علیه ما صادر شد و حتی برخی از کشورها برای اولین بار بعد از انقلاب با ما قطع رابطه کردند. ما باید می‌توانستیم به نحوی برنامه‌ریزی کنیم که از این فرصت‌ها به سود منافع ملی کشور بهره‌برداری و استفاده کنیم. هنر دیپلماسی این است که نگذارد دشمن، فرصت را تبدیل به نقطه ضعف و تهدید کند.

### استفاده از قدرت نرم

از طرف دیگر، سیاست خارجی زمانی در صحنه بین‌المللی موفق است که در داخل کشور، قدرت ملی افزایش یابد. هر مقدار قدرت ملی افزوده‌تر شود، کنشگران سیاست خارجی باید در صحنه بین‌المللی با شرایط مناسب‌تری به فعالیت دیپلماتیک بپردازند. البته مقصود از قدرت، قدرت نظامی نیست. در شرایط فعلی جهان، کارایی قدرت نرم به مراتب بیشتر از قدرت سخت است. مگر تکیه امریکایی‌ها فقط به قدرت نظامی است؟ یکی از قدرت‌های امریکا، جایگاه آموزش عالی و مرتبهٔ دانشگاه‌های کشور است. یکی از اموری که امریکا از آن به خوبی استفاده می‌کند، جاذبه آموزش عالی، مراکز علمی و تحقیقاتی آنهاست. افتخار امریکا تنها به موشک و ناو هواپیمابر و انواع جنگنده‌ها نیست، بلکه به دانشگاه‌های معروف خود مانند «هاروارد» و «پرینستون» هم

افتخار می‌کند. قدرت جذب دانشجوی خارجی بسیار مهم است. مراکز آموزشی یک قدرت نرم تأثیرگذار است. تعداد ۵۴۰٫۰۰۰ دانشجوی خارجی از ۱۶۶ کشور مشغول تحصیل در امریکا، قدرت نرم است. فیلم‌های امریکایی و هالیوود قدرت نرم است. لذا از انواع فیلم‌های هالیوودی استفاده می‌کنند تا فرهنگ خود را در دنیا اشاعه دهند. حتی در این امر از نوع تغذیه و مارک نوشابه خود هم استفاده می‌کنند. امروز در دنیا جایی که «پپسی کولا» و «مک دونالد» وارد می‌شود، آن را به عنوان حضور امریکا تلقی می‌کنند. ورزش، هنر، رسانه، ارتباطات، همه اینها قدرت نرم است. بسیاری از کاربران اینترنتی از ویندوز امریکایی استفاده می‌کنند. می‌دانید این امر چه آثار امنیتی مهمی دارد؟ وقتی همه از ویندوز استفاده می‌کنند، یعنی آن کسی که این نرم‌افزار را تولید کرده، ورود به فایل‌های دیگر کشورها برایش آسان‌تر خواهد بود.

بنابراین افزایش قدرت و عمدتاً قدرت نرم، می‌تواند شرایط را برای حضور بهتر کشور در منطقه و جهان فراهم کند. در داخل کشور هر مقدار قدرت نرم در کنار قدرت سخت افزایش یابد، قدرت ملی افزایش یافته است. یکی از قدرت‌های نرم، شیوه حکومتداری است. می‌دانید امروز غرب از عنوان دموکراسی و لیبرالیسم به عنوان یک قدرت نرم استفاده می‌کند و به نوع حکومت خود در تبلیغات و روابط با دیگران می‌بالد.

### انتخابات به عنوان قدرت نرم

ایران کشوری است با نظام مردم‌سالار بسیار قوی، گرچه دیگران می‌خواهند چهره دیگری از این کشور ترسیم کنند؛ اما این چهره مردم‌سالار یک واقعیت است. در سی سال گذشته، تقریباً سی انتخابات ملی برگزار شده است. این مسئله بسیار مهمی برای یک کشور است.

مشارکت عمومی مردم، قدرت نرم است. هرچه درصد حضور مردم در انتخابات بیشتر باشد، قدرت ملی افزایش می‌یابد. زمانی رئیس مجلس ژاپن در ملاقاتی از من سؤال می‌کرد که شما چگونه ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم را پای صندوق رأی می‌برید؟ اتفاقاً آن ملاقات بعد از انتخاباتی بود که حدود ۷۹ درصد مردم ایران در آن شرکت کرده بودند. حتی اگر شرکت مردم ۸۰ درصد هم نباشد و حدود ۶۰ درصد هم باشد، بسیار مهم است. رئیس مجلس ژاپن می‌گفت ما هرچه تبلیغ می‌کنیم، ۲۵ تا ۲۶ درصد مردم بیشتر پای صندوق رأی حاضر نمی‌شوند، شما چه کار می‌کنید؟!

مشارکت عمومی توأم با نظارت دقیق ـ که ان‌شاءالله چنین خواهد بود ـ به عنوان یک قدرت نرم برای کشور تلقی می‌شود. ما باید انتخاباتی را که پیش رو داریم، به یک فرصت برای قدرت ملی تبدیل کنیم. همه تلاش کنیم تا پای صندوق آرا، حماسه‌ای آفریده شود. به کدام کاندیدا رأی بدهیم، مهم نیست که آن مقوله دوم است؛ مقوله اول و اصلی حضور پرشور و پرنشاط مردم در صحنه انتخابات است که برای نظام و کشور بسیار مهم است. اتفاقاً این انتخابات مهم‌تر از انتخابات‌های گذشته است. این بار اگر ما در پی یک تحول مطلوب هستیم، با شرکت ۵۱ یا ۵۲ درصد به آن نمی‌رسیم. ما نیاز به انتخاباتی شبیه سال ۱۳۷۶ داریم. حضور ۷۰ یا ۸۰ درصدی می‌تواند چاره‌ساز باشد. یک حضور پرشور سراسری می‌تواند صحنه را عوض کند و مسیر توسعه را برای ما هموارتر سازد.

اگر ما در پی توسعه هستیم، باید قدرت ملی را افزایش دهیم. توسعه ما، باید عمدتاً توسعه علمی و فنّاوری و اقتصادی باشد. امروز قدرت نرم تأثیرگذار، فنّاوری‌های پیچیده است و این کار به عهدهٔ شما اساتید و دانشگاهیان است. تولید علم، دستیابی به فنّاوری‌های پیچیده

تولید، قدرت تأثیرگذار برای کشور است که در توان شماست. خوشبختانه دانشگاه‌های ما بعد از انقلاب در زمینه‌های مختلف فعال بوده و واقعاً به کشور کمک کرده‌اند.

**نمونه‌ای از فداکاری**

در زمان جنگ، رادارهای توپ ضدهوایی «اورلیکن» و «اسکای گارد» که دو نوع توپ از دو نسل بود و برای برد متوسط دفاع هوایی از آن استفاده می‌کردیم، دچار مشکل شدند. کشورهایی که این سیستم را در رژیم گذشته به ما فروخته بودند، سوئیس و ایتالیا بودند که هیچ‌کدام حاضر نشدند قطعات راداری آن را به ما بدهند یا رادار جدیدی به ما بفروشند؛ به‌رغم قراردادی که در این زمینه با آنها داشتیم. از متخصصین و مسئولین مربوطه خواستیم تا در داخل تلاش کنند شاید بتوانند مشکل را حل کنند. در آن زمینه «دانشگاه شریف» وارد عمل شد و عده‌ای از محققین و اساتید و دانشجویان به ما کمک کردند و ما توانستیم این مشکل را حل کنیم. این اقدام ارزشمندی بود که در زمان جنگ، دانشگاه وارد عمل شد و به رزمندگان کمک کرد.

مورد دیگر، مربوط به سیستم موشکی «هاگ» بود که یک سیستم موشکی زمین به هوا برای پدافند هوایی بود. این سیستم موشکی در زمان جنگ کمک بسیاری به ما کرد. لامپ راداری این سیستم دچار مشکل شد و دیگر لامپی در اختیار نداشتیم. حجم بزرگی از لامپ‌های سوخته انبار شده بود. نسبت به احیای این لامپ‌ها با هر متخصصی صحبت می‌کردیم، می‌گفتند امکان‌پذیر نیست. حتی یک نفر گفت اینها را دور بریزید، برای چه نگه داشته‌اید! به هرکشوری هم مراجعه کردیم، نتوانستیم حتی یک لامپ خریداری کنیم. یک متخصص غیور فداکار، عده‌ای از محققین دانشگاهی را جمع کرد و گفت یک کارگاه و امکانات

لازم به ما بدهید، ما آنقدر در این کارگاه می‌مانیم تا این لامپ را احیا کنیم. همزمان عده‌ای هم اصرار داشتند که این کار اصلاً امکان‌پذیر نیست و به ما می‌گفتند بیخود وقتتان را تلف نکنید. اینها سه ماه در این کارگاه ماندند، شب هم در همان‌جا می‌خوابیدند، هیچ‌کدام از آنها به خانه نرفتند. گفتند ما نمی‌رویم تا زمانی که به نتیجه برسیم؛ و بالاخره توانستند لامپ را بعد از سه ماه احیا کنند و سیستم‌های پدافندی هاگ دوباره راه‌اندازی شد.

در آن مقطع کار بسیار مهمی بود که انجام دادند. این قدرت نرم است. علم، دانش و فنّاوری، آفریننده قدرت نرم‌اند. همین امروز در فنّاوری هسته‌ای، اندیشمندان و دانشمندان تربیت‌شدهٔ دانشگاه‌های داخل ما هستند که مشغول فعالیت‌اند. این نشانگر قدرت ملی است. هر مقدار قدرت ملی ما افزایش یابد، شرایط برای تأثیرگذاری و ایجاد فرصت برای دیپلماسی و توسعه بیشتر خواهد شد.

خلاصهٔ بحث اینکه ما باید دولتی توسعه‌گرا داشته باشیم. *آدریان لفت ویچ*، متخصص مطالعات توسعه می‌گوید اندیشه دولت توسعه‌خواه بر نقش محوری دولت در اقتصاد و فرایند توسعه و صنعتی شدن شکل گرفته است و از دیدگاه اندیشه‌ای، نخستین ویژگی آن این است که رسالت و مأموریت خود را برپایهٔ بستر توسعه اقتصادی قرار دهد و برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های صنعتی رکن اصلی راهبرد توسعه‌ای آن دولت باشد.[1] از منظر ساختاری هم دولت توسعه‌خواه در پی ایجاد اصلاحات ساختاری دولت است تا با ورود نیروی تازه در توانایی‌های دولت از راه ایجاد انگیزه در مدیران و در عین حال نظارت بر اعمال آنان، توسعه به بار بنشیند. وی در تعریف دولت توسعه‌خواه می‌نویسد:

---

۱. آدریان لفت ویچ، *به سوی مدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست*، ترجمه سید احمد موثقی، ص ۸۱

*«مقاصد سیاسی و ساختارهای دولت‌های توسعه‌خواه گرد توسعه می‌گردد. ضمن اینکه اهداف توسعه‌ای‌شان برپایهٔ سیاست بنا شده است. دولت‌های توسعه‌خواه را می‌توان به عنوان دولت‌هایی تعریف کرد که سیاست آنان قدرت، استقلال و یا کارآمدی کافی را در مرکز متمرکز کرده تا نیل به اهداف صریح توسعه‌ای را شکل داده، تعقیب نموده و تشویق کنند، از طریق استقرار و بهبود شرایط و جهت‌گیری رشد اقتصادی، یا به وسیله سازماندهی مستقیم آن و یا ترکیب هر دو.»*[1]

بنابراین، اگر کشوری بخواهد به توسعه برسد، تمام ارکان اصلی دولت باید نخبگانِ معتقد به توسعه‌گرایی باشند، و الا دستیابی به اهداف امکان‌پذیر نیست. ما نیازمند یک دولت توسعه‌گرا هستیم که در کنار آن یک سیاست خارجی توسعه‌گرا و در کنار آنها هم یک همکاری و هماهنگی و اجماع و دست به دست هم دادن نخبگان و یک اتحاد و ثبات باشد؛ تا ان‌شاءالله بتوانیم از فرصتی که در صحنه بین‌المللی برای ما به وجود می‌آید، بهره‌برداری و استفاده درست کنیم و کشور را به همان نقطه‌ای برسانیم که در چشم‌انداز مورد نظر است؛ و در سال ۱۴۰۴ شاهد ایرانی توسعه‌یافته در زمینه مسائل علمی، فنّاوری و اقتصادی باشیم که الهام‌بخش برای دیگر کشورها باشد، با سیاست خارجی سازنده و تعامل‌گرا با دنیا که در متن سند چشم‌انداز هم چنین آمده است.

---

۱. *همان، ص ۶۰.*

# دین و روابط بین‌الملل: پارادوکس‌ها و ضرورت‌ها

موضوع بحث این نشست، «دین و روابط بین‌الملل» است. این موضوع دارای ابعادی گسترده و گوناگون است. البته برای اولین میزگرد در این زمینه، مطرح شدن کلیت این بحث مفید است، زیرا زمینه بحث‌های تخصصی‌تر و طرح موضوعات مشخص‌تر را فراهم می‌کند.

در آغاز بحث لازم است موضوع میزگرد را تا حدی تنقیح کنیم. اگر بخواهیم نسبت به موضوع، بررسی واژه‌ای و مفهومی داشته باشیم و در ضمن آن را در جمله‌ای تبیین کنیم، می‌توان گفت منظور از بحث دین و روابط بین‌الملل، نقش باورها و اعتقادات دینی در شکل‌گیری افکار سیاسی و محرکه‌های عمل سیاسی از جانب شهروندان، سازمان‌ها، دولت‌ها و رهبران در سطح بین‌المللی است.

### دین و روابط بین‌الملل پس از رنسانس

در قرون ۱۷ و ۱۸، با ظهور بورژوازی در غرب و به تدریج شاخص شدن عنصر اقتصادی شامل بخش‌های صنعتی، تجاری، کشاورزی، فنّاوری و خدماتی، زندگی مردم دچار تحول زیادی شد و به دنبال آن ابعاد سیاسی و فرهنگی زندگی چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی و ملی، از دین و آموزه‌ها و باورهای مذهبی فاصله گرفت. آثار و پیامدهایی هم از نظر سیاسی به جای گذاشت که سکولاریسم یکی از

این پیامدها بود. در واقع، رشد علم از یک‌سو و فلسفه اثبات‌گرایی[1] از سویی دیگر، دامنهٔ شناخت انسان غربی را محدود به محسوسات و آنچه قابل کمّی شدن و آزمایش است، نمود. پیامد آن در حوزه سیاست و اجتماع که به نفع اقتصادگرایی نیز بود، سکولاریسم بود. سکولاریسم به معنای کاهش نقش دین در حیات اجتماعی و سیاسی و به تدریج به انزوا کشیدن دین در این عرصه و سپس انتقال آن از سطح جامعه به انتخاب فردی بود. شرایط به گونه‌ای بود که غرب می‌خواست انسان را جای خدا و عقل و علم را به جای وحی بنشاند.

از اواسط قرن ۱۸ که مفهوم حکومت ملی[2] مبنای رایج فلسفی برای تشکیل حکومت در جوامع غربی گردید، بی‌تردید سکولاریسم به عنوان یکی از پایه‌های ثابت اندیشه و رفتار سیاسی و عمل سیاسی در درون کشورها ظهور پیدا کرد. در واقع، دین در جوامع غربی که در دوران قرون وسطی در زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، حکومت و در شکل‌دهی افکار نقش بسیار مؤثری داشت، به تدریج از صحنه اجتماعی و سیاسی کنار گذاشته شد.[3]

در واقع، ذهن انسان جدید از ماوراءالطبیعه به محسوسات دنیوی متمرکز شد. در اروپای قرون وسطایی تقریباً دین در تمامی ابعاد زندگی انسان حضور داشت، حتی شهرسازی و آبادانی حول محور کلیسا با دوائری از خانه‌سازی در اطراف آن و سپس زمین‌های کشاورزی بود. تجدّد یا مدرنیزاسیون، مبنا را فکر و همت و تلاش انسان دانست و باورهای مذهبی و ماوراءالطبیعه‌ای را کنار گذاشت و تصمیم و اراده

1. Positivism
2. Nation-State
3. Robert Heilbroner, *The Worldly Philosophers,* NewYork: Torchstone, 1980, pp. 40-46.

انسان را به جای ایمان و توکل به خداوند نشاند.[1]

وسعت صنعتی شدن، شهری شدن و بهبود وضع اقتصادی مردم و کشورها، به ویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد، باعث حاکمیت مطلق اقتصادگرایی شد و سکولاریسم مطرح در قرن ۱۸ عملاً در قرون ۱۹ و ۲۰ نهادینه شد. در گذشته، افراد در قالب خانواده و جامعه، مذهبی بودند، مذهبی می‌اندیشیدند و به تناسب این باورها عمل می‌کردند؛ اما صنعتی شدن، شهری شدن و تجدّد منجر به انتخاب‌های افراد شد و فردگرایی رشد پیدا کرد و افراد پیرامون افکار و کردار خود تصمیم می‌گرفتند و خط‌مشی زندگی خود را تعیین می‌کردند که به تعبیری به انتخاب عقلایی[2] معروف گردید. در واقع، دین چنین جایگاهی را در غرب یافت و از صحنه سیاست، جامعه و حتی کم‌کم از سطح خانواده هم فاصله گرفت و به زندگی فردی منحصر شد.[3]

## تبیین فلسفی سکولاریسم

کنار گذاشته شدن تدریجی مسیحیت از متن روابط میان کشورهای اروپایی در عصر جدید پیش از هرچیز از بنیانی فلسفی برخوردار بود که ریشه در شکل‌گیری گفتمانی جدید داشت. مهم‌ترین عنصر در گفتمان مدرنیته، جایگزین ساختن انسان به جای خدا در متن حیات اجتماعی به شمار می‌رفت. به گفتهٔ *دیوید گریفین*، در انتقال از جهان‌بینی قرون وسطایی به جهان‌بینی مدرن، سه جنبهٔ تعیین‌کننده در مورد اهمیت انسان وجود داشت:

---

1. Niall Ferguson, *Empire*, London: Penguin Books, 2004, pp. 6-24.
2. Rational Choice
3. David Landes, *The Unbound Prometheus*, Cambridge: Cambridge University Press, 1969, pp. 546-549.

■ اول آنکه در جهان‌بینی قرون وسطایی جهان را خداوندی ازلی و ابدی آفریده است؛

■ دوم آنکه انسان‌ها تاج سر خلقت بر روی زمین بودند؛

■ و سوم اینکه پایان زندگی ما بر روی زمین پایان وجود ما نبود، بلکه فقط شروع آن بود و زندگی ما در دنیای دیگر براساس اعمال ما در حیات این دنیایی ما ساخته می‌شد.[۱]

در جهان‌بینی مدرن هر سهٔ این عناصر انکار شد. در واقع، مردمی که در بستر جهان‌بینی مدرن زندگی می‌کردند، همانند فرزندانی بودند که والدینشان آنها را برای آنچه انجام می‌دهند، توبیخی نمی‌کنند.[۲]

فلسفه اگزیستانسیالیسم که در متن گفتمان مدرنیته رشد پیدا کرد، بر این موضوع تأکید می‌کند که هیچ ذاتی در طبیعت اشیا یافت نمی‌شود که انسان‌ها باید هماهنگ با آن زندگی کنند. هیچ قانون طبیعی، هیچ غرض خداوندی و هیچ سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها در طبیعت اشیا سرشته نیست که باید با آن توافق داشته باشیم؛ بلکه ارزش‌های خویش را باید در خود فعل وجود داشتن خلق کنیم و همواره توجه داشته باشیم آنها فقط مهم به نظر می‌رسند، چون ما به این انتخاب رسیده‌ایم که آنها را چنین قرار دهیم. در نتیجه، با غلبهٔ چنین گفتمانی که به وسیله متون بسیار گسترده و متنوعی در حوزه‌های مختلف از علوم طبیعی گرفته تا روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و حتی هنر، تحکیم و تقویت می‌شد، دین به تدریج در عرصه حیات اجتماعی انسان اروپایی به یک عنصر فرعی تبدیل شد و محدوده جغرافیایی آن از محدوده کلیسا و یا حداکثر از درون خانه‌های افراد متدین فراتر نمی‌رفت.

---

۱. دیوید گریفین، *خدا و دین در جهان پسامدرن*، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۸۱، ص ۵۶.

۲. *همان*، ص ۶۰.

همزمان با این تحول فکری در عرصه سیاست کشورهای اروپایی، به تبع آن سیاست در روابط این کشورها نیز در یک فرایند دین‌زدایی وارد گردید و طی قرون بعدی عملاً دین جایگاه خود را به عنوان علت اصلی و یا یکی از علل اصلی دوستی‌ها و دشمنی‌ها در میان کشورهای اروپایی از دست داد. طبق این جهان‌بینی، دین و روابط بین‌الملل مفاهیمی هستند که به‌رغم آنکه تا حدود زیادی بدیهی به نظر می‌رسند، اما برای فهم رابطه میان آنها باید مورد بازاندیشی قرار گیرند. مفهوم روابط بین‌الملل در معنای کنونی آن مفهومی است که در واقع در متن گفتمان مدرنیسم و در کنار سایر ابعاد و صورت‌های این گفتمان قابل فهم و بازشناسی است. به عبارت دیگر، شکل کنونی روابط بین‌الملل محصول و یا بخشی از مجموعه تعاملاتی است که در روایت‌های مختلف تحت عنوان مدرنیسم، تجدد، نوگرایی و یا در روایت *والرستینی* آن «نظام جهانی سرمایه‌داری» خوانده می‌شود.[1]

تا آنجا که به این بحث مربوط می‌شود، مدرنیسم از یک صورت فلسفی ـ فرهنگی برخوردار است که نوع نگاه تازه‌ای را به جهان مادی در تمامی ابعاد آن تبلیغ و ترویج می‌کند و به لحاظ مادی نیز از ابعاد و صورت‌های مختلفی برخوردار است که در کنار سایر ابعاد آن دنیای جدید را شکل داده‌اند. از این منظر، گفتمان مدرنیسم به لحاظ مادی مبتنی‌بر دو بعد اصلی بوده است:

۱. نظام سرمایه‌داری مبتنی‌بر بازار آزاد که کالاها و خدمات در آن به منظور کسب سود و افزایش ثروت تولید می‌شوند؛

۲. صنعت‌محوری که اساساً متضمن تغییر شکل طبیعت از طریق کاربرد ماشین‌آلات در فرایند تولید است.

---

۱. باری اکسفورد، *نظام جهانی: اقتصاد، سیاست، فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸.

این صورت‌بندی فلسفی و مادی در عرصه سیاست در دو وجه تبلور یافته است:

۱. شکل‌گیری حکومت‌های ملی که به عنوان صورت رایج حکومت و اصلی‌ترین کنشگر در سیاست جهانی عمل کرده و منافع ملی را چراغ راهنمای خود می‌دانستند؛

۲. ایجاد نظام بین‌المللی مرکّب از دولت‌ها که از طریق جنگ و اتحاد میان اعضا، نقشهٔ سیاست جهانی را ترسیم و بازترسیم می‌کنند.

روابط بین‌الملل جدید که با تشکیل حکومت‌های ملی در اروپا آغاز شد و به تدریج حوزه جغرافیایی آن به سایر نقاط جهان گسترش پیدا کرد، اگرچه الزاماً از یک منطق منسجم برخوردار نبود، اما در دنیای غرب به لحاظ معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بر چند اصل استوار بود:[1]

۱. **انسان محوری:** تمام جهان بر محور انسان می‌چرخد و او کانون جهان هستی است؛

۲. **عقل‌گرایی:** عقل و خرد بدون نیاز به عوامل دیگر از جمله وحی، برای پیشرفت و ترقی انسان کفایت می‌کند؛

۳. **اصالت واقع:** در جهان خارج واقعیتی عینی وجود دارد که می‌توان آن را شناخت.[2]

در ارتباط با مفهوم دین، اگرچه برای ادیان الهی ریشه واحدی در نظر گرفته می‌شود، اما تمامی ادیان به یکسان پیروان خود را متعهد به انجام امور نمی‌سازند؛ درحالی‌که در مسیحیت عمدتاً تأکید بر الهیات و خداشناسی است، در اسلام و تا حدودی یهودیت، شریعت (قوانین الهی

---

1. Thomas Janosk, *Citizenship and Civil Society,* Cambridge: Cambridge University Press, 1998, pp. 52-74.

۲. سید جلال دهقانی، «روابط بین‌الملل از منظر فرانوگرایی»، *فصلنامه گفتمان*، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۷.

که باید توسط انسان‌ها مورد عمل واقع شوند) بخش مهمی از دین را شکل می‌دهد. به دلیل این تفاوت‌ها، تمامی ادیان (و به عبارت بهتر پیروان مؤمن آنها) موضع و واکنش یکسانی در برابر تلاش‌های صورت گرفته برای حذف دین از عرصه حیات اجتماعی و سیاسی نداشته‌اند. در جوامع اسلامی حتی در بدترین شرایط همواره کوشش‌هایی برای احیای دین وجود داشته است، درحالی‌که در جوامع مسیحی این کوشش‌ها چندان به چشم نمی‌آیند و یا تأثیرگذار نبوده‌اند.[۱]

### دین و نظریه‌های روابط بین‌الملل

در سنّت نظریه‌پردازی سیاست بین‌الملل که معطوف به «علل جنگ و شرایط صلح» است، جایگاهی برای دین تعریف نشده است. انسان‌شناسی جریان اصلی نظریه‌پردازی سیاست بین‌الملل اثبات‌گرایی و بر محور نظریه عام «گزینش عقلانی» است. در این چارچوب، انسان‌ها و دولت‌ها کنش خود را بر محور عقلانیت به معنای محاسبه سود و هزینه مادی یک اقدام صورت می‌دهند و ازاین‌رو جای چندانی برای امور ماوراء طبیعی چون دین باقی نمی‌ماند. این جریان نظریه‌پردازی تا پایان جنگ سرد همچنان بر اندیشه سیاست بین‌الملل تسلط داشت، اما با شکل‌گیری الگوهای جدید درگیری در این عرصه که بر محور دین و به ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران آغاز شد، قدرت تبیین آن با پرسش‌های جدی مواجه شد.[۲]

آنچه روشن است آنکه نقش و تأثیرگذاری این نیرو در قالب منطق

---

1. Joseph Schacht and C.E. Bosworth, Editors, *The Legacy of Islam,* Oxford: Oxford University Press, 1979, pp. 9-155

2. Jonathan Fox, "Religion as An Overlooked Element of International Relations", *International Studies Review,* Vol. 3, Issue 3, Fall 2001, pp. 53-56.

هزینه ـ فایده حاکم بر جریان اصلی نظریه‌پردازی سیاست بین‌الملل قابل تبیین نیست. این نیرو که در ایران در قالب دولت و در بسیاری از کشورها در قالب جنبش به ایفای نقش می‌پردازد، اهدافی متفاوت از هدف‌هایی دارد که در منطق سیاست بین‌الملل تعریف شده است و انتظار می‌رود بازیگران این عرصه آنها را پیگیری کنند، اهدافی که می‌توان به آنها نام «غیرسکولار» داد.

تبیین دین به عنوان نیروی جدید تأثیرگذار بر سیاست بین‌الملل به معنای گسست از سنت نظری حاکم بر این عرصه و بنیادگذاری منطق تبیین جدیدی بر محور و مدار دین نیست، بلکه معطوف به جستجوی ابزارهایی برای واکاوی نقش این عامل نوظهور است. به طور کلی دین از دو جنبه با منطق روابط بین‌الملل جدید سر ناسازگاری دارد:

۱. منطق روابط بین‌الملل با دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ سر و کار دارد، درحالی‌که دین، افراد و جوامع را مورد خطاب قرار می‌دهد و به همین دلیل این نگرانی وجود دارد که رونق مجدد ادیان با ایجاد مجموعه‌ای از وفاداری‌های فراملی، وفاداری به دولت‌های ملی را که اساس شکل‌گیری جامعه بین‌الملل است، با چالش مواجه سازد؛

۲. منطق روابط بین‌الملل برمبنای منافع شخصی و یا ملی شکل گرفته است، درحالی‌که دین در مفهوم عام آن ارزش‌های الهی را مبنای عمل انسان‌ها می‌داند.[1]

## پیامدهای اجتماعی و سیاسی تجدد

در واقع تجدد، سعادت بشر را در افزایش و بهبود سطح مادی زندگی انسان‌ها تعریف می‌کند. اوج همین فرایند بود که در دهه‌های ۱۹۷۰ و

---

1. *Ibid.*, pp. 59-61.

۱۹۸۰ به جهانی شدن منجر شد. در عین حال در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، فکر تجدد و مدرنیزاسیون به کشورهای افریقایی و آسیایی تسری یافت. اندیشهٔ تجدد، سکولاریسم، فردگرایی و عقلانیت ابزاری که در قرن ۱۷ از اروپا شروع شده بود، در اواخر قرن بیستم به کل جهان سرایت کرد و حالت جهانشمول به خود گرفت.[1] در این پارادایم تجدد، دین یک عنصر حاشیه‌ای و فردی قلمداد شد و در پژوهش‌های علمی مورد توجه قرار نگرفت، حتی پدر رشته روابط بین‌الملل، *هانس مورگنتا*، دین را پدیده‌ای غیرعلمی معرفی کرد.[2] حتی برخی مدعی شدند که «کمتر پیشگویی به اندازهٔ این پیشگویی با قاطعیت و اطمینان کامل بیان شده است که دین در حال آخرین دست و پا زدن‌هاست و اینکه نظریه دین‌زدایی، نظریه‌ای است که می‌تواند تبدیل به پارادایمی برای علوم اجتماعی شود».[3]

اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم به قدری ذهن جدید را در حوزه علم در قرون ۱۹ و ۲۰ تحت‌الشعاع قرار داد که هر آنچه قابل سنجش کمّی نبود، نفی کرد و البته دین قابلیت کمّی شدن را نداشت. برای پژوهشگران روابط بین‌الملل به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم بسیار مشکل بود که اثر اقدامات دینی بر افکار و در رفتار سیاسی را مورد سنجش قرار دهند. چون در هاله‌ای از ابهام بود و از نظر آنها به لحاظ مفهومی و نظری قابلیت دقیق شدن را نداشت و لذا در مطالعات روابط بین‌الملل در غرب، دین جایگاه خود را به عنوان عاملی تأثیرگذار در اجتماع و سیاست از دست داد.[4] این امر به عنوان تئوری مدرنیزاسیون

---

1. Ferguson, *op.cit.*, pp. 113-162.
2. Fox, *op.cit.*, pp. 62-64.
3. J.K. Hadden, "Toward Desacralizing Secularization Theory", *Social Forces*, Vol. 65, No. 3, 1987, pp. 587-588.
4. R. Scott Appleby, *Religious Fundamentalism and Global Conflict*, NewYork: Foreign Policy Association Headline Series, 301, 1994, pp. 7-8.

در ادبیات روابط بین‌الملل در غرب به تدریج غالب و به پایان دوران دین[1] یا مرگ دین مشهور شد. ریشه‌های این تئوری هم به افرادی چون *مارکس*، *جان استوارت میل*، *وبر*، *فروید* و *دورکهایم* نسبت داده می‌شود. به نظر آنها علوم و منطق بشری جایگزین نقش دین در جامعه می‌شوند. مشروعیت نظام‌های بین‌المللی به اعتقاد آنها دیگر ربطی به دین و دینداری نداشته، بلکه به نوع رابطه دولت‌ها و اراده و خواست مردم مربوط می‌شود. ازاین‌رو دین در مطالعات روابط بین‌الملل تا دهه ۸۰ قرن بیستم جایگاهی پیدا نکرد و دانشمندان علوم انسانی در مجموع از دین به عنوان یک عنصر مهم و تأثیرگذار در رفتارهای سیاسی و بین‌المللی یاد نکردند.

در عین حال برخی از دانشمندان به ویژه پیروان مکتب مقایسه‌ای که به مطالعه بخش‌های خاصی از جهان به ویژه خاورمیانه مشغول بوده‌اند، باور ندارند که مذهب نفوذ خود را در این جوامع از دست داده باشد. طی دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان ردّ نقش مذهب را مورد تردید قرار دادند.[2] همچنین علی‌رغم آنکه در گذشته، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی غرب پیش‌بینی می‌کردند که فشارهای ناشی از مدرنیته باعث کاهش نفوذ مذهب خواهد شد، اکنون بسیاری از آنها معتقدند که همان فشارها باعث ایجاد اثر معکوس شده‌اند.

**اول،** مدرنیته ارزش‌های سنتی را در بسیاری از قسمت‌های دنیا از بین برده و باعث ایجاد نهضت‌های مذهبی به منظور تحکیم این

---

1. Demise of Religion
2. Richard Haynes, "Religion in Third World Politics", in Sheryl J. Broen and Kimber Schraub (eds.), *Resolving Third World Conflicts: Challenges for a New Era*, Washington D.C, Institute of Peace Press, 1992, pp. 67-70.

ارزش‌ها شده است.[1]

**دوم**، از نظر بسیاری از مردم، به خصوص در جهان سوم، ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن نتوانسته‌اند به وعده شکوفایی و تحقق عدالت اجتماعی عمل کنند.[2]

**سوم**، مذهب می‌تواند مایه آرامش مردم باشد و دلایل شکست مدرنیته را توضیح دهد.[3]

**چهارم**، گروه‌های مذهبی از روش‌ها و فنّاوری‌های جدید برای بسیج و سازماندهی سیاسی مردم استفاده می‌کنند.[4]

## پیامدهای تجدد در غرب و سایر کشورها

همان‌گونه که هر تزی، آنتی‌تز خود را ایجاد می‌کند، سکولاریسم و رشد اقتصادی و فردگرایی چه در غرب و چه در جهان سوم، آنتی‌تز خود را از ثلث سوم قرن بیستم به وجود آورد. در غرب، تمرکز بر تولید ثروت و کار صرف اقتصادی، انسان‌ها را الینه و از خود بیگانه کرد، نهاد خانواده را تضعیف نمود، ابعاد عاطفی و فطری را به تعطیلی کشاند و انسان غربی را یک‌بُعدی کرد.[5] آنتی‌تز مدرنیزاسیون در غرب، هجوم وسیع مردم به ویژه در امریکا به سوی کلیساها و مذاهب شرق آسیا مانند

---

1. H. Soloveitchik, “Rupture and Reconstruction: The Transformation of Contemporary Orthodxy”, *Tradition,* Vol. 28, No. 4, 1994.

2. M. Juergensmeyer, *The New Cold War?,* Berkeley: University of California Press, 1993.

3. S. M. Thomas, “Taking Religious and Cultural Pluralism Seriously: The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Society”, *Millennium,* Vol. 29, No. 3, 2000, p. 811.

4. J. Haynes, *Religion in Global Politics,* NewYork, Longman, 1998, pp. 7-8.

5. Said Tariq Anivar, “Civilizational against Civilizations in a New World”, *Journal of Marketing,* Vol. 62, No. 2, 1998.

بودیسم و هندوئیسم را فراهم آورد. هم‌اکنون معابد بودایی با تعداد کلیساها در ایالت کالیفرنیای امریکا برابری می‌کند.[1]

حتی بوش پسر در دوره دوم ریاست جمهوری خود به فعال کردن گروه‌های مذهبی در ایالات میانی امریکا پرداخت و چهار میلیون رأی مذهبی را از آن خود کرد.[2] رجعت غربی‌ها به «آرامش» و «دوری از هیاهوی صنعتی»، گاهی آنها را به دین مسیحی و یا حتی به سوی مذاهب آسیایی سوق داده است. دین در امریکا به طرف دین سازمان‌یافته نیز ارتقاء یافته و اثرات گسترده‌ای بر بعضی قوانین در مورد جرم و جنایت، آموزش، خانواده و حتی سیاست خارجی به جای گذاشته است. ۴/۵ میلیون یهودی در امریکا از جمله سازمان‌یافته‌ترین گروه‌های سیاسی در این کشورند که بر صحنه رسانه‌ها، سیاست داخلی و سیاست خارجی اثرگذاری جدی دارند.[3]

ورود تجدد به کشورهای درحال‌توسعه خاورمیانه‌ای و آسیایی، در مواردی با شکست روبه‌رو شد و به واسطه دخالت خارجی در صحنه‌های سیاسی و اقتصادی با اعتراض گروه‌های سازمان‌یافته مذهبی مواجه گردید. از مراکش تا اندونزی، گروه‌های مذهبی با ظواهر تجدد، دخالت خارجی، سکولاریسم و فروپاشی معنویت مبارزه کردند. اعتراض به استعمار در جهان اسلام با اندیشه دینی نیز شکل گرفت. اعتراض به نفوذ امریکا در امریکای مرکزی و امریکای لاتین به ظهور «الهیات آزادی‌بخش» منجر گردید.[4] پاپ ژان پل دوم از کلیسای کاتولیک برای

---

1. http://www.llthaiembdc.org/directory/wat-e.htm
2. http//www.llpeople-press.org/commentary/Rannlysisid=103.
3. Nikos Kokosalakis, “Legitimation, Power and Religion in Modern Society”, *Sociological Analysis,* Vol. 46, No. 4, 1985, p. 341.
4. Anthony Gill, *Rendering unto Caesar: The Catholic Church and the State in Latin American,* Chicago: University of Chicago Press, 1998, pp. 45-62.

تضعیف کمونیسم و حمایت از جریان‌های ضد کمونیستی در شرق اروپا و شوروی بهره‌برداری‌های وسیعی نمود. در اینجا می‌توان کمونیسم را یکی از فرزندان تجدد به معنای سوسیالیستی آن قلمداد کرد. ناسیونالیسم و دین به موازات یکدیگر در نهضت‌هایی مختلف به مبارزه با استعمار و استثمار در افریقا، خاورمیانه، امریکای لاتین و آسیا پرداختند. در واقع، دین در تعدیل یا تقابل یا تجدد یک عنصر با قابلیت بسیج و مشارکت مردمی از دهه ۷۰ قرن بیستم به بعد عمل کرده است. همان‌گونه که ناسیونالیسم و کمونیسم توان سازماندهی و بسیج داشتند، نهضت‌های دینی نیز چنین پتانسیلی را از خود نشان دادند.

یکی از مسائلی که باعث ایجاد تردید در نظرات گذشته دانشمندان غربی گردید، تولد جمهوری ایران با ماهیت دینی بود. در کتاب‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ تألیف شده است، این واقعیت به خوبی مشاهده می‌شود. به جملاتی در این زمینه اشاره می‌کنم:[1]

انگاره جمهوری اسلامی باعث نگرانی و دیدگاه جدید در نظام بین‌المللی شده است. این موضوع منجر به ادعاهای جدیدی در رابطه با ظهور اشکال جدیدی از ماهیت سیاسی ضد غربی شده و این ادعاها به گسست فرضیات پذیرفته‌شدهٔ سنّت‌های رایج نظریه و روابط بین‌المللی انجامیده است. ظهور دولتی تحت کنترل روحانیون تندرو بار دیگر مشکل قدیمی تأثیر «دولت‌های انقلابی بر ثبات نظم بین‌المللی جدید» را مطرح کرد.

همچنین نقش مذهب در صلح و یا درگیری در صحنه بین‌الملل

---

1. Henry Kissinger, *A World Restored*, NewYork: Grosset & Dunlap, 1964; Stephen Walt, *Revolution and War*, Ithaca. N.Y.: Cornell University Press, 1996; Fred Holliday, *Revolution and World Politics*, Durham, N.C.: Duke University Press, 1999.

مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است که از جمله می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد: «توان بالقوه مذهب برای برخی درگیری‌ها شناخته شده است. ما همچنین شاهدیم که برخی گروه‌های دینی و مذهبی دست به اقداماتی برای برقراری صلح از کامبوج تا افریقای جنوبی، از رواندا تا ایرلند شمالی و حتی در موزامبیک و بوسنی زده‌اند. عملاً ما با این تناقض روبه‌رو هستیم که دین هم علت درگیری و هم عاملی برای حل‌وفصل درگیری‌هاست.»[۱] *رادولف آتو* می‌گوید: نمی‌توان به دلیل برخی نگرانی‌ها دست به نوعی جراحی علمی زد و عامل مذهب را از زندگی اجتماعی به طور کامل حذف نمود.[۲]

تا جایی که برخی از نویسندگان حقوق اساسی از اینکه مذهب به درستی تعریف نشده است، اظهار نگرانی کرده‌اند: اگر فرض ما این باشد که مذهب نوعی اعتقاد شخصی است، مفهوم‌سازی ما از مذهب دارای نقص است؟ حتی اگر این تعبیر به صورتی کاملاً رایج به کار گرفته شود. عقاید مذهبی شخصی نوعی حقیقت مشروط است که ارتباطی با تعریف مذهب ندارد. همچنین باید مفاهیم سنّتی دین‌زدایی (سکولاریزاسیون) و مدرنیته را تصحیح نماییم.[۳] البته از زمان گذشته شرایط در دنیای شرق، کاملاً با غرب متفاوت بود. از همان زمانی که تجدد و مدرنیزاسیون شکل گرفت، عکس‌العمل‌ها نیز به سرعت آغاز شد

1. Mervyn Love, *Peace Building through Reconciliation in Northern Ireland,* Bookfield, Vt.: Ashgate, 1995.

2. Rudolf Otto, *The Idea of the Holy: An Inquiry into the Non-Rational Factor and Divine and Its Relationship to the Rational*, Oxford: Oxford University Press, 1923; Ernst Cassirer, *The Philosophy of Symbolic Forms,* 3 Vols. New Haven: Yale, 1955; Rene Girard, *Violence and the Sacred,* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1977.

3. Alexis de Tocqueville, *Democracy in America,* 2 Vols, Trans. George Lawrence, NewYork: Harper & Row, 1969, p. 292.

و تبدیل به نهضت‌ها و انقلاب‌های استقلال‌بخش و آزادی‌بخش در کشورهای مختلف گردید.

## نمونهٔ ایران

در کشوری مثل ایران، دین همواره جایگاه رفیع و تأثیرگذاری داشته است. در همان ابتدای قرن بیستم و اواخر قرن نوزدهم که غرب تصور دوران پایان دین را داشت، نقش حوزه‌های علمیه و علما و دین در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی فوق‌العاده وسیع بود. در کتاب هفت جلدی که دانشگاه کمبریج در موضوع تاریخ ایران منتشر کرده است، در جلد هفتم آن، بحث مفصلی را در خصوص نقش علما و حوزه‌های دینی در مسائل سیاسی ایران و تأثیر آن در روابط بین‌الملل مطرح می‌کند. در بخشی از این کتاب آمده است که در یک مقطعی، یعنی دهه دوم قرن بیستم، حوزهٔ نجف در سه جبهه وارد مبارزهٔ استقلال‌طلبانه شد: حرکت برای استقلال عراق و آماده شدن برای مبارزه با انگلیسی‌ها؛ کمک به ایران در رابطه با جنگی که با شوروی داشت؛ و حمایت از مبارزه مردم لیبی علیه ایتالیا؛ و لذا علمای نجف سه فتوا صادر کردند. در این کتاب از مرحوم *آخوند خراسانی*، *سید کاظم یزدی* و از *آیةالله مازندرانی* به عنوان مراجع بزرگی که فتوای جهاد صادر کردند، نام می‌برد و حتی می‌گوید آیةالله مازندرانی لشکری را در کاظمین آماده کرد تا برای کمک به ایران در جنگ روسیه علیه ایران اعزام شوند.[1] بنابراین، دین دارای یک چنین قدرتی است. یعنی درست در آن شرایطی که غرب فکر می‌کرد دین مرده است، انگیزهٔ دینی و قدرت دین، آنچنان قوی و تأثیرگذار بود که می‌توانست در چند جبهه همزمان وارد جنگ و مبارزه شود.

---

**1**. *The Cambridge History of Iran*, Vol. 7, p. 736.

حتی انقلاب اسلامی ایران زمانی اوج گرفت که در صحنه مبارزه با استعمار و دخالت‌های امریکا در امور ایران و نفی استقلال کشور فعال شد. چون انقلاب اسلامی سه مرحله داشت: مرحله اول نهضت، از مهر ۱۳۴۱ برای مبارزه با لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد که مدت آن دو، سه ماه بیشتر نبود؛ یعنی از مهرماه تا اواسط آذر که با پیروزی نهضت اسلامی پایان پذیرفت. مرحلهٔ دوم از دی ۱۳۴۱ برای مبارزه با لوایح شش‌گانه آغاز شد که منجر به حادثه مدرسهٔ فیضیه و سپس حرکت ماه محرم و دستگیری امام در پانزده خرداد و قیام ۱۵ خرداد شد؛ و در نهایت در فروردین ۱۳۴۳ با آزادی امام تقریباً پایان پذیرفت. مرحله سوم نهضت مربوط به آبان ۱۳۴۳ و ماجرای کاپیتولاسیون یعنی مصونیت مستشاران نظامی امریکاست که لایحه آن در اواخر مهرماه در مجلس شورای ملی آن زمان مخفیانه به تصویب رسید و امام از آن مطلع شد. در اوایل آبان، امام علیه این اقدام اعلامیه‌ای[1] صادر کرد و آن سخنرانی مهم[2] را در روز ۴ آبان در قم ایراد نمود که آن سخنرانی و حرکت‌ها و تلاش‌های بعدی منجر به دستگیری امام در ۱۳ آبان و تبعید امام به ترکیه و ماجراهای بعدی شد.

بنابراین مرحله سوم نهضت، مربوط به مبارزه با امریکا بود. امریکایی‌ها برای تصویب قانون مصونیت برای مستشاران نظامی امریکا در ایران فشار آورده بودند، که مرحله اصلی و سوم نهضت از این نقطه شروع شد. درست است که همزمانْ مبارزه با استبداد هم ادامه داشت، ولی مبارزه با استعمار پررنگ‌تر شده بود و اینجاست که مرحله سوم انقلاب شکل می‌گیرد و شاهد آثاری هستیم که این انقلاب در مسائل

---

۱. *صحیفه امام*، جلد ۱، ص ۴۰۹؛ و سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، جلد ۱، ص ۷۲۹.

۲. *صحیفه امام*، جلد ۱، ص ۴۱۵.

بین‌المللی داشت و دارد.

هرچند *سید جمال‌الدین اسدآبادی*، *سید قطب* و *حسن البّنا* در اوایل قرن بیستم، مبانی نظری اسلام سیاسی را مطرح کردند و در پی مبارزه با استعمار و تجدد بودند، اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود که اسلام سیاسی به عنوان یک حکومت و یک نظام سیاسی و شکل‌دهنده افکار و عمل سیاسی ظهور نمود و کلیت جهان اسلام و حتی سیاست بین‌الملل را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در میان همه ادیان، هیچ دینی به اندازه اسلام در قرن بیستم، نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل نداشته است. به مدت سی سال مهم‌ترین حربه اعراب و مسلمانان برای تقابل با نامشروع بودن اسرائیل، حربه ناسیونالیسم بود؛ اما با ظهور انقلاب اسلامی، مبانی فکری، نظری و اعتقادی اسلامی، پایه تقابل با اسرائیل شد.

برخلاف سنت‌های تجدد، فردگرایی و سکولاریسم، اسلام به نهادها و سازمان‌ها، و تشکل و بسیج، و مشارکت برای اثرگذاری بر جریان‌های سیاسی تبدیل شده است. در ترکیه، مصر، مالزی، پاکستان، عربستان، عراق، اردن و فلسطین به‌رغم ملی و سکولار بودن دولت‌ها، جریان‌های تشکل‌یافته اسلامی بر اندیشه و عمل مسلمانان اثرات قابل توجهی در سی سال اخیر به جای گذاشته‌اند.[1] در تضاد میان غرب و مسلمانان، اندیشه اسلامی جایگاه مهمی دارد تا حدی که به گفتهٔ *ساموئل هانتینگتون*: «بعضی‌ها می‌گویند مشکل ما غربی‌ها با بنیادگرایی اسلامی است، درحالی‌که مشکل خود اسلام است که با غرب تقابل جدی دارد.»[۲] اسلام بدین‌صورت، شکل‌دهنده اندیشه‌ها، رفتارها و سپس

---

1. Fred Holliday, *Nation and Religion in the Middle East,* Boulder, Colorado: Lynne Rienner, 2000, pp. 40-92.

۲. ساموئل هانتینگتون، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸، صص ۲۰۹ و ۲۱۷.

سیاست‌گذاری‌هاست و به طور منطقی بر روابط بین‌الملل اثر می‌گذارد.

در شرایط کنونی در بسیاری از کشورهای اسلامی، دین در مسائل اجتماعی و سیاسی، در تشکیل حکومت‌ها و سرنگونی آن، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم نقش اول را دارد. در مقطع فعلی، نقش دین در حزب حاکم ترکیه و در اندونزی و مالزی قابل ملاحظه است. در روزهای اخیر که حکومت مصر تصمیمی به نفع اسرائیل گرفت، مردم آنچنان به صحنه آمدند که دولت را دچار تزلزل کردند.

## مقاومت غزه با انگیزه دینی

موضوع غزه، یک نزاع قومی بین قوم عرب در برابر یک قوم به نام یهود صهیونیست نیست. مردم غزه با انگیزه‌های دینی ایستادند و می‌جنگند و مبارزه می‌کنند. شرایط حزب‌الله لبنان با غزه متفاوت بود. حزب‌الله در کشور دیگری بودند، ولی مردم غزه داخل سرزمین اشغالی فلسطین هستند و از همه طرف در محاصره می‌باشند. یک جنگ تمام‌عیار با هواپیما، هلی‌کوپتر، تانک و سایر تجهیزات نظامی بر ضد مردم غزه به راه انداخته‌اند. مردمْ دلاورانه ایستاده‌اند و مقاومت می‌کنند. قطعاً اسرائیل در این جنگ شکست خواهد خورد و مفتضحانه از غزه خارج خواهد شد و این شکست دوم برای اسرائیل بعد از جنگ ۳۳ روزه سال ۱۳۸۵ خواهد بود. بی‌تردید این مقاومت ابّهت اسرائیل را در صحنه جهانی کاملاً می‌شکند. اسرائیل علاوه بر شکست نظامی، شکست سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای و انسانی هم خواهد داشت.

انگیزهٔ اصلی مقاومت مردم غزه چیست؟ چه عاملی این مردم را به ایستادگی و مقاومت دعوت می‌کند که می‌ایستند و می‌جنگند. بی‌تردید انگیزه‌های دینی است. تردیدی در این مسئله وجود ندارد. هم حزب‌الله لبنان و هم مردم غزه هر دو با انگیزهٔ دینی مقاومت کردند و به پیروزی

رسیدند. غزه یک نمونه روشن از اثرگذاری دین در مسائل بین‌المللی است.

اسرائیل به عنوان تکیه‌گاه امریکا در این منطقه است و این تکیه‌گاه را دو گروه مسلمان و مؤمن و مقاوم متزلزل کردند. اسرائیل نه تنها نمی‌تواند حافظ منافع امریکا در منطقه باشد، بلکه حتی قادر به حفظ امنیت خود نیز نیست. بی‌تردید اسرائیل به هیچ‌یک از اهدافی که در این حمله و جنایت مدنظر داشت، نخواهد رسید: نه حماس از بین می‌رود؛ نه قادرند *ابومازن* را بر غزه مسلط کنند؛ نه می‌توانند حماس را خلع سلاح کنند؛ نه می‌توانند امنیت را برای جنوب اسرائیل تضمین کنند؛ و نه قادرند گذرگاه رفح را در اختیار داشته باشند. هیچ‌یک از این اهداف، برای اسرائیل دست‌یافتنی نخواهد بود. این قدرت دین و اسلام است که در برابر مدرن‌ترین تجهیزات و سلاح به پیروزی می‌رسد.

### آثار دین در روابط بین‌الملل

دین با وجوه مختلف بر روابط بین‌الملل اثر می‌گذارد. ابتدا اثرات آن بر تصمیم‌گیری است. طبعاً دین قبل از آنکه بر فرایندهای تصمیم‌گیری اثر گذارد، به عنوان اندیشه و فکر مطرح است. دین بر جهان‌بینی و تعاریف کلیدی و مفاهیم حاکم بر اندیشه انسان‌ها اثرات جدی به جای می‌گذارد. بسیاری از مردم، نظام ارزشی، چارچوب تفسیری و دیدگاه‌های خود را از دین می‌گیرند. تلقیات آنها از زندگی، جامعه، انسان‌های دیگر و نحوه زندگی کردن از دین گرفته شده است. *دورکهایم*، *وبر* و *مارکس*، دین و باورها را به شدت به یکدیگر متصل می‌نمودند.[1] باورهای دینی در نگاه به همکاری، بحث خشونت، مشارکت و رأی دادن، مسائل مربوط به زنان، گروه‌های مختلف و موضوعات سیاست خارجی اثراتی جدی

1. Fox. *op. cit.*, p. 60.

دارند. به درجه‌ای که یک فرد دینی که در تشکّلی دینی قرار گرفته باشد، ریشه‌های رفتاری و فکری او تحت تأثیر اندیشه‌های هدایت‌شده آن تشکل و سازمان است. در حوزه سیاست، اندیشه‌های دینی بر نحوهٔ تصمیم‌گیری سیاستمداران اثر می‌گذارد. «وبر» می‌گوید دین فیلترهای روانی بر تصمیم‌گیری سیاستمداران می‌گذارد و نحوهٔ عمل را به طور ناخودآگاهانه‌ای هدایت می‌کند.[1]

در نظام بین‌الملل فعلی، دینی که تأثیرگذار اصلی در صحنه جهانی است، دین مبین اسلام است. حساسیتی که در غرب نسبت به دین اسلام وجود دارد، کاملاً مشهود است، به ویژه مرکزیتی که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک حکومت دینی پیدا کرده است. حتی در افغانستان، زمانی که قانون اساسی نوشته می‌شود، نسبت به عبارت جمهوری اسلامی بحث زیادی می‌شود و امریکایی‌ها هرچه فشار می‌آورند که نظام حاکم، «جمهوری افغانستان» باشد، مورد قبول واقع نمی‌شود. در لویی جرگه (مجلس افغانستان) مقاومت شدیدی شد که نظام حاکم، «جمهوری اسلامی افغانستان» باشد. در قانون اساسی هم، به‌رغم فشار انگلیس و امریکا این اصل تصویب می‌شود که مجلس افغانستان نمی‌تواند قانونی خلاف شریعت وضع کند. عین همین جمله در قانون اساسی عراق هم به‌عنوان یک اصل تصویب می‌شود.

در موضوع اعراب و اسرائیل، عنصر دین نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های طرفین و نحوهٔ مذاکره دارد. دین و هویت در اینجا به یکدیگر متصل هستند. در دوران پس از جنگ سرد، هویت، ناسیونالیسم و دین جایگزین مکاتب سیاسی شده است. هویت و هویت مذهبی در خاورمیانه، ایرلند، منطقه بالکان، کشمیر، هند و مالزی، اثرات مهمی بر

---

1. *Ibid.*

رفتار و اندیشه و تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشته است.

عامل دوم، رابطه میان دین و مشروعیت است. دین در ایجاد مشروعیت برای سازمان‌ها و دولت‌ها نقش اساسی ایفا می‌کند. دولت‌ها همچنین تحت تأثیر دیدگاه‌ها و اظهارات رهبران مذهبی هستند. نقش واتیکان، نقش روحانیت در جهان اسلام و کلیساها در غرب و امریکای لاتین و در عین حال رهبران هندویی و بودایی که بر عملکرد رهبران سیاسی اثر می‌گذارد. در مصر، عربستان و حتی ایران پیش از انقلاب اسلامی، نقش رهبران مذهبی، سیاستمداران را تحت‌الشعاع قرار می‌داده است. نقش روحانیت در جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی کردن نفت در ایران، رابطه میان دین و مشروعیت عمل سیاسی را به نمایش می‌گذارد.[1]

عامل سوم در حوزه دین و روابط بین‌الملل این است که دیگر نقش دین صرفاً در حوزه‌های داخلی کشورها نیست، بلکه دین از مرزها فراتر می‌رود و بر اندیشه و عمل سیاسی فراتر از یک کشور اثر می‌گذارد. درگیری‌های قومی و مذهبی در منطقه بالکان و کشمیر از نمونه‌های بارز این رابطه هستند. به عبارت دیگر، چه در ایجاد کشمکش و چه در ایجاد همکاری، دین نقش فزاینده‌ای را ایفا می‌کند. زمانی که شوروی به افغانستان حمله کرد، مسلمانان بسیاری از اقصی نقاط جهان اسلام برای مبارزهٔ با کمونیسم و شوروی به افغانستان رفتند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران زمینه‌ساز تشکل اسلام‌گرایان تقریباً در تمامی کشورهای اسلامی شد. عنصر دین عامل جدیدی برای تشکل‌ها و سازماندهی‌های سیاسی است. در حال حاضر تقریباً در تمامی ادیان، جریان‌های اصولگرایی رشد کرده است. بعضی از جریان‌های اصولگرا در پی اثرگذاری بر

---

1. Franke Wilmer, *The Indigenous Voice in World Politics,* NewYork: Sage Publication, 1993. pp. 21-47.

سیاست‌های دولت هستند. در اسرائیل، امریکا، عربستان، هند، ترکیه، مصر و پاکستان نمونه‌هایی از این جریان‌ها وجود دارند. حمایت دولت‌ها از گروه‌های مذهبی نیز از تحولات جدید در روابط بین‌الملل است.[1]

دین و روابط بین‌الملل، طیف وسیعی از موضوعات جاری در صحنه جهانی را دربرمی‌گیرد. از جمله این موضوعات، جهانی شدن، فرهنگ سیاسی، مدیریت بحران‌ها، محیط زیست، رهیافت‌های صلح و جنگ، تروریسم، ثروت‌اندوزی و نحوهٔ رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی کشورها می‌باشد.

بدون تردید برخلاف نیمه اول قرن بیستم که عصر ناسیونالیسم و بحران‌های اقتصادی بود، نیمه دوم قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن ۲۱، عصر تضادها در حوزه‌های جدیدی مانند معنویت، همکاری، منطقه‌گرایی، دین و رشد اقتصادی، محیط زیست و رابطه میان اخلاق و جهانی شدن است. به نظر می‌رسد نقش بررسی‌های دینی در فهم مسائل داخلی کشورها و در عین حال روابط بین‌المللی رو به افزایش است و برخلاف دوران اثبات‌گرایی و پوزیتیویسم، نقش دین در حوزه سیاست، محتاج دقت و تحقیقات وسیع نظری و میدانی است.

### جمهوری اسلامی ایران و روابط بین‌الملل

پیش از رواج بحث‌های مربوط به بازگشت دین و اهمیت آن در نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰، جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ یک نظام دینی با هویت دینی تشکیل داد. از قضای روزگار، انقلاب ایران در دهه‌ای اتفاق افتاد که بحث‌های سکولاریسم در اوج خود بود و نظریه‌پردازان توسعه معتقد بودند سکولاریسم و خصوصی شدن دین از

---

1. Graham Fuller and Ian G. Lesser, *A Sense of Siege: The Geopolitics of Islam and the West*, Boulder, Colorado: Westview, 1995, pp. 92-114.

الزامات ناگزیر توسعه در کشورهای درحال‌توسعه است. بنابراین جمهوری اسلامی ایران در عرصه عمل، حداقل یک دهه از بحث‌های نظری دهه ۱۹۹۰ جلوتر بود. متأسفانه مشکلات متعدد دهه اول انقلاب، به جمهوری اسلامی، مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی فرصت کافی نداد تا در چند و چون این موجود و پدیده جدید یعنی جمهوری اسلامی در نظام بین‌الملل و پیامدهای عظیم و بلندمدت آن تأمل کرده و زمینه «آگاهی تاریخی» نسبت به آن را فراهم کنند. غربی‌ها هم تاکنون نشان داده‌اند در فهم این پدیده و مولود جدید مشکلات جدی نظری دارند. زیرا عموماً از یک جهان‌بینی و «گفتمان» کاملاً متفاوت یعنی گفتمان سکولاریسم به این پدیده می‌نگرند. برای ما نیز که با این جهان‌بینی خو گرفته‌ایم، مشکل دیگری وجود دارد و آن عادت کردن و در نتیجه جدی نگرفتن و تأمل نکردن در چند و چون موضوع است تا حدی که گاه بدون توجه و شاید هم آگاهانه همان‌گونه رفتار می‌شود که جهان‌بینی سکولار طلب می‌کند. این رفتار که ظاهر دینی دارد، اما در باطن گاهی از الزامات جهان‌بینی سکولار پیروی می‌کند، می‌تواند به عنوان استفاده ابزاری از دین در رفتارهای سیاست خارجی تلقی شود.

اهمیت موضوع دین و روابط بین‌الملل برای جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. جمهوری اسلامی ایران نخستین و شاید بتوان گفت تنها انقلاب دینی در نظام بین‌الملل مدرن بود و لذا علاوه بر تحمیل کردن نتایج یک انقلاب به نظم بین‌المللی موجود، الزامات ناشی از دین را هم به نظام بین‌الملل وارد کرد؛ لذا جمهوری اسلامی ایران الگو و پیش رو در زمینه وارد کردن دین به نظام بین‌المللی محسوب می‌شود و این امر نتایجی را به همراه دارد که باید به آنها توجه کافی داشت. سیاست خارجی ما تنها به نام سیاست خارجی ایران شناخته نمی‌شود، بلکه در کنار آن سیاست

خارجی یک دولت دینی نیز تلقی می‌شود.

۲. بخشی از مشکل موجود در روابط بین‌الملل، مشکل شناختی است. غربی‌ها نه تنها در شناخت ایران، بلکه در فهم یک دولت اسلامی هم مشکل دارند. بخشی از ریشه بی‌اعتمادی میان ایران و غرب که همواره از آن صحبت می‌شود، مربوط به شناخت ناکافی غرب از اسلام است.

۳. تجربه جمهوری اسلامی ایران نشان داد سکولار بودن نظام بین‌الملل، امری ذاتی، همیشگی و از پیش تعیین‌شده نیست. شاید ما در کوتاه‌مدت توان تغییر معادلات نظام بین‌الملل سکولار را نداشته باشیم، اما در عین حال همهٔ الزامات ساختاری آن را تا به امروز نپذیرفته‌ایم و نشان داده‌ایم امکان زندگی یک دولت اسلامی در نظام بین‌الملل وجود دارد؛ هرچند ممکن است برای این امر اتفاق نظر و تئوری مدوّن نداشته باشیم.

۴. تجربه جمهوری اسلامی ایران مخصوصاً در دوران پس از جنگ سرد در کمک به حل کشمکش‌ها در قره‌باغ، تاجیکستان، افغانستان، عراق و لبنان نشان می‌دهد تصور کلیشه‌ای رایج از دین به عنوان منبع منازعه در نظام بین‌الملل همواره درست نیست. برعکس، دین می‌تواند در حل منازعات نقش سازنده‌ای ایفا کند. در افغانستان، عراق و لبنان وجود زمینه‌های مشترک دینی بین ایران و این کشورها باعث شده است نفوذ ایران بیشتر از برخی کشورهای سکولار باشد.

## الزامات یک دولت دینی در نظام بین‌الملل

آنچه در اغلب نظریه‌های مرسوم روابط بین‌الملل می‌بینیم، پذیرفتن این مفروض است که ماهیت دولت، سکولار است. شاید یکی از دلایل این امر، غلبه نگاه کارکردگرایانه یا عقلانیت ابزاری به دولت باشد.[1] فرض

1. Hendrik Spruyt, "The End of Empire and the Extension of the Westphalian System: the Normative Basis of the Modern State Order", *International Studies Review,* Vol. 2, No. 1, 2000.

می‌شود دولت، وظیفه‌ای در قبال دین مردم ندارد و موظف است به عنوان نهادی که توسط مردم برگزیده می‌شود، در خدمت رفاه و آسایش مردم آن جامعه باشد. قرار نیست دولت راه و چاه را به مردم نشان دهد. اما دولت دینی درست با نقض این مفروضِ اصلی نظریه‌های غربی، کار خود را آغاز می‌کند. اگر دولت، ابزاری است از جانب مردم و برای مردم و مردم نیز گرایش‌های دینی دارند، لاجرم دولت نمی‌تواند نسبت به مقولات دینی مانند عدالت، رهایی، برابری و نظیر اینها بی‌تفاوت باشد. مهم‌تر آنکه در شرایط ایده‌آل، دولت دینی مقولات عدالت، رهایی از ظلم، و ایجاد بهره‌وری و برابری را فقط برای مردم و اتباع خود نمی‌خواهد.

اما در عرصه عمل، موضوع دولت دینی با پارادوکس‌هایی نیز در نظام بین‌الملل مواجه است:

۱. دولت دینی چگونه می‌تواند تعارضات و دوگانگی‌های موجود در تعریف منافع ملی، امنیت و هویت دولت را رفع کند؟ آیا دولت دینی در نظام بین‌الملل باید به دنبال تحقق عدالت باشد یا به دنبال نیازهای رفاهی مردم از طریق آرام کردن فضای روابط خارجی و تعامل با جهان و جذب سرمایه‌گذاری؟ اگر دولت دینی فاقد قدرت لازم برای تحمیل کردن خواست‌های خود به نظام بین‌الملل سکولار باشد، چگونه باید با قواعد، هنجارها و نهادهای نظام بین‌الملل سکولار کنار بیاید؟ آیا باید صرفاً به دفع شر اکتفا کند؟ البته وجود تعارض‌ها در تعریف امنیت و منافع ملی برای همه کشورها امری طبیعی است، اما دولت دینی در تعاریف فلسفی و مفهومی، تفاوت‌های بنیادی با جهان‌بینی حاکم بر نظام بین‌الملل دارد.

۲. در جهان اسلام شاهد تجربه‌های مختلفی در تعامل با نظام بین‌الملل سکولار هستیم، مانند تجربه‌های متفاوت جمهوری اسلامی

ایران، عربستان، مالزی، ترکیه و اندونزی. آیا معنای این حرف آن است که دولت‌های اسلامی ظرفیت تعامل با نظام بین‌الملل سکولار را دارند؟ یا برعکس، ماهیت این دولت‌ها دینی نیست؟ این دولت‌ها چگونه تعارض‌های ناشی از تعامل با نظام بین‌الملل سکولار را حل کرده‌اند؟

۳. حد و مرز هویت دینی یک دولت کجاست؟ در کدام نقطه می‌توان گفت ماهیت دولتی مثل جمهوری اسلامی ایران دیگر دینی نیست؟ چه مرجعی این نقطه عطف را تعیین می‌کند؟ تا کجا امکان انعطاف برای یک دولت دینی وجود دارد؟ جواب اولیه برخی این است که باید ملاحظات دینی را در تعامل با دنیا کنار گذاشت؛ اما مشکل این است که بنابر دلایل مختلف امکان این کار وجود ندارد. اینجاست که وظیفه متفکران، دانشگاهیان و مراکز تحقیقاتی و چنین نشست‌هایی بیشتر می‌شود. چگونه می‌توانیم به عنوان یک دولت دینی هم با جهان تعامل داشته باشیم، هم ملاحظات دینی خود را حفظ کنیم و به آنها عمل کنیم.

۴. تجربه‌های درون جهان اسلام نشان می‌دهد یک برداشت و درک واحد از هویت و الزامات یک دولت اسلامی وجود ندارد. آیا این تنوع برداشت‌ها در همان حال که در نظام بین‌الملل یک فرصت است، تهدید نیز محسوب می‌شود؟ چگونه می‌توان تهدیدها را به حداقل کاهش داد و فرصت‌ها را به حداکثر رسانید؟

## دین در روند جهانی شدن

نگرانی ما و کشورهای درحال‌توسعه آن است که روند جهانی شدن منجر به یکسان‌سازی فرهنگ‌ها و تضعیف تنوع فرهنگی و ادیان شود. البته نگرانی دیگر آن است که فرصت‌های ناشی از جهانی شدن به صورت عادلانه در جهان فراهم نشود. اگر فرض کنیم جهانی شدن، روندی اجتناب‌ناپذیر است ـ که چنین است ـ بنابراین باید نتیجه بگیریم

که در این روند، معیارها و استانداردهای اجتماعی و اخلاقی قوی‌تر، منسجم‌تر و انسانی‌تر باید بقا پیدا کنند و به تدریج در عرض دهه‌های آینده بر معیارهای ضعیف‌تر، غیرانسانی‌تر و «خودمحورانه» تفوق یابند. بنابراین، در روند جهانی شدن، چالش ما به عنوان امت اسلامی آن است که اصول و ارزش‌های اسلامی و انسانی خود را بهتر عرضه نماییم و در بوته رقابت با اصول و ارزش‌های ناشی از سکولاریسم قرار دهیم.

در این روند، آیا صداقت، درستکاری، عدالت اجتماعی، برابری و مساوات، سلطه‌ستیزی برای همه مردم جهان، فرصت بقا و تفوق دارد یا طمع و بهره‌وری سودجویانه ـ که گفته می‌شود زیربنای بحران اقتصادی و مالی فعلی جهانی است ـ برتری و سلطه‌جویی قومی و ملی، نظامی‌گری و مانند آن؟ بنابراین، ادیان در حال حاضر پارادایم فعلی روابط بین‌الملل را به چالش کشیده‌اند و عاملی برای مقاومت و تقابل با سلطه‌جویی شده‌اند.[1] ولی در شرایطی ایده‌آل، ادیان لزوماً مبنایی برای اختلاف، تقابل و برتری‌طلبی بر یکدیگر نمی‌باشند. اگر زمانی را در آینده تصور کنیم که معیارهای اساسی و انسانی همه ادیان بروز پیدا کنند، دیگر در آن شرایط، جنگ و خونریزی و سلطه‌طلبی نخواهد بود، چون ادیان الهی به وجود یکدیگر و همزیستی مسالمت‌آمیز طرفدارانشان احترام خواهند گذاشت.

---

۱. به عنوان مثال نگاه کنید به:
Hank Johnston and Jozef Figa, “The Church and Political Opposition: Comparative Perspectives on Mobilization Against Authoritarian Regimes”, *Journal of The Scientific Study of Religion*, Vol. 27, No. 1, 1988, pp. 32-41.

# فصل دوم
# سیاست خارجی و کشورهای منطقه

سیاست امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس

منطقه خلیج فارس؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها

چالش‌های فراروی عراق جدید

آینده خاورمیانه و غرب: رویارویی یا همکاری

# سیاست امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس

امروز در این جمع دانشگاهیان، اندیشمندان و سیاستمداران، درباره نگرش جمهوری اسلامی ایران نسبت به مسئله امنیت خلیج فارس، نکاتی را مطرح می‌کنم.

در بحث امنیت، مفاهیمی از قبیل قدرت، تهدیدات، آسیب‌پذیری، منافع ملی، منافع مشترک، نقش حضور بیگانگان در منطقه، نقش حیاتی خلیج فارس در اقتصاد جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای و نقش این قدرت‌ها، و اختلاف دیدگاهی که در منطقه وجود دارد، به عنوان مفاهیم مهم و اصلی قابل طرح‌اند. ولی در این فرصت کوتاه، به سه مفهوم از این مفاهیم، یعنی مفهوم قدرت، تهدیدات، و نوع رفتار امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس اشاره خواهم کرد.

## مفهوم قدرت

در بحث قدرت باید گفت قدرت، مفهوم گذشته خود را از دست داده است. تا دیروز، از توان و قدرت نظامی به عنوان شاخصهٔ اصلی قدرت یاد می‌شد؛[1] اما امروز جنبه‌های نرم‌افزاری قدرت بیشتر مد نظر

---

۱. این طرز تفکر نگرش پیروان مکتب واقع‌گرایی سیاسی است که بر این اعتقادند که سیاست حاد (High Politics) شامل مسائل سیاسی، امنیتی و نظامی در عرصه بین‌المللی بر سیاست ملایم (Low Politics) شامل مسائل رفاهی، اقتصادی و

تحلیلگران است و شاخصه‌های نرم‌افزاری قدرت از منظر تئوری و عمل، سهم بالاتری در قدرت ملی دارد که در آینده اهمیت این شاخص بیشتر هم خواهد شد. در واقع، امروز توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، سیاسی، پیشرفت علمی و تکنولوژیکی در یک کشور، به عنوان پایه‌های اصلی قدرت محسوب می‌شوند. امروزه در برخی از موارد آنچه به ظاهر به عنوان عامل افزایش توان و قدرت ملی کشور تلقی می‌شود، در واقع باید از عوامل تضعیف قدرت ملی به حساب آورد. به عنوان مثال در بعضی از سال‌ها برخی از کشورهای منطقهٔ خلیج‌فارس، بخش اعظم درآمد نفتی‌شان را صرف هزینه‌های تسلیحاتی کرده‌اند. به عنوان نمونه در سال ۱۹۹۱ درآمد نفتی عربستان سعودی ۴۳ میلیارد و ۷۰۱ میلیون دلار[1] و در همان سال خرید تسلیحاتی عربستان سعودی ۳۵/۵ میلیارد دلار بوده است. مقایسه این ارقام نشان می‌دهد که چگونه از درآمد نفتی ۴۳ میلیارد، بیش از ۳۵ میلیارد آن صرف خرید تسلیحات شده است. در اغلب سال‌های دهه نود، بیش از ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس صرف خرید تسلیحاتی شده است. برای مثال در سال ۱۹۹۵، ۳۵ میلیارد یعنی ۸۹ درصد از کل تولید ناخالص داخلی امارات متحده عربی، صرف خرید تسلیحات شده است. ممکن است به ظاهر، این خریدها به افزایش توانمندی یک کشور تفسیر

---

زیست‌محیطی و... اولویت و برتری دارد. جهت اطلاع از مباحث واقع‌گرایانه نگاه کنید به کتاب معروف مورگنتا:

هانس جی. مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.

۱. جهت آگاهی از درآمدهای نفتی عربستان سعودی در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۱ نگاه کنید به منبع زیر:

Mordechai Abir, *Saudi Arabia: Government, Society and the Gulf Crises*, Routledge, London, 1993.

شود، اما با دقت در ویژگی‌های قدرت و مفهوم آن در دنیای معاصر، این خریدها تبدیل به شاخصه‌های ضعف این کشورها خواهد شد. صرف بیش از ۳۵ درصد از درآمد ناخالص داخلی برای توان تسلیحاتی به مفهوم ضربه به توسعه اقتصادی، توسعه صنعتی و تکنولوژیکی و در واقع نگه داشتن کشور در مسیر عقب ماندگی اقتصادی و صنعتی است. بی‌تردید پایان این راه، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به قدرت ملی این کشورها وارد خواهد کرد.

تجربه بسیار روشن این مسئله در دهه‌های اخیر وضع شوروی است که از لحاظ تسلیحاتی قابل رقابت با بزرگ‌ترین قدرت‌های غربی جهان بود. اما جهان شاهد آن بود که عدم توازن در عناصر قدرت در این کشور، باعث فروپاشی این قدرت عظیم، و در واقع یک ابرقدرت در جهان شد.

به اعتقاد من، اساس قدرت در منطقه خلیج فارس، در تسلیحات و در انباشت تسلیحات نیست. کشورهای منطقه اگر می‌خواهند در صحنه جهانی نقش خود را ایفا کنند و به عنوان قدرت منطقه‌ای و قدرتی که نقش حیاتی و اساسی در قدرت جهانی دارند، مطرح باشند؛ یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت اینها را نفت و گاز و نه قدرت تسلیحاتی تشکیل می‌دهد. حضور بیگانگان به جای اینکه تأمین امنیت منطقه خلیج فارس باشد، ضربه اساسی به قدرت است و به لحاظ امنیت ملی اگر ضربه‌ای بر قدرت ملی وارد شود، به مفهوم آن است که تهدید نزدیک‌تر شده است. حتی می‌توان گفت عوامل تنش به عوامل منازعه تبدیل و در نهایت به عوامل تهدیدات بالفعل تبدیل شده‌اند.

در حقیقت کمتر جنبه‌ای از جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال افریقاست که به نحوی تحت تأثیر ثروت هنگفت حاصل از نفت قرار نگرفته باشد. تحدید حدود مرزهای سیاسی بر روی خشکی و آب ـ در

منطقه خاورمیانه و حتی خلیج فارس ـ به طور مکرر تحت تأثیر ذخایر نفت صورت گرفته است.[1]

در سطح جهانی اگر امروز کل ذخایر ثابت شده نفت جهان را ۱۰۰۰ میلیارد بشکه در نظر بگیریم، ۶۶۰/۸ میلیارد بشکه نفت جهان تعلق به پنج کشور منطقه خلیج فارس یعنی عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی دارد. این ۵ کشور به عنوان ابرقدرت‌های نفتی جهان محسوب می‌شوند. اهمیت نفت این پنج کشور در آینده از امروز نیز بیشتر خواهد شد، زیرا بعد از سال ۲۰۲۵ به تدریج صدور نفت در جهان منحصراً در اختیار این پنج کشور قرار خواهد گرفت و صدور نفت کشورهای دیگر یا به طور کلی قطع می‌شود و یا بسیار ناچیز و به مقدار غیرقابل ملاحظه‌ای تقلیل می‌یابد.

از لحاظ آماری، ذخایر نفت ایران را ۹۳ میلیارد بشکه اعلام می‌کنند، البته این رقم غیر از ذخایر جدیدی است که در سال‌های اخیر کشف شده است که با محاسبهٔ آن، ذخایر ثابت شده نفت ایران حدود ۱۳۰ میلیارد بشکه است و اگر قدرت گاز ایران را نیز اضافه کنیم و این قدرت گاز را از لحاظ توان انرژی به واحد بشکه نفت تبدیل کنیم، گاز قابل تبدیل ایران ۱۰۰ میلیارد بشکه است؛ با این فرمول در مجموع، ایران دارای ۲۳۰ میلیارد بشکه نفت و یا معادل آن است.

همین ۹۳ میلیارد بشکه‌ای که فعلاً برای ایران اعلام می‌شود، به این مفهوم است که ۹ درصد نفت جهان در اختیار ایران است. عراق با ۱۱۲ میلیارد بشکه نفت، ۱۰/۸ درصد ذخایر نفت جهان و کویت با دارا بودن ۹۶/۵ میلیارد بشکه نفت، ۹/۲ درصد کل ذخایر نفت جهان را در اختیار

۱. آلاسدایر درایسدل و جرالد اچ. بلیک، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال افریقا*، ترجمهٔ درهٔ میرحیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۴۲۷.

دارد. عربستان با ۲۶۱/۵ میلیارد بشکه نفت، ۲۶ درصد[1] و امارات متحده عربی با ۹۸/۸ میلیارد بشکه، ۹/۴ درصد ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند.

از لحاظ پیش‌بینی فعلی و بدون محاسبه اکتشافات جدید، ایران با تولید فعلی تا ۶۹ سال دیگر توان صادرات نفت را در اختیار دارد. عراق و کویت هریک بیش از ۱۰۰ سال، عربستان حدود ۸۳ سال و امارات متحده بیش از ۱۰۰ سال این توان را دارند. اگر ذخایر نفت جدید ایران را ضمیمه کنیم، ایران نیز تا ۸۰ سال دیگر توان تولید نفت به مقداری که امروز تولید می‌کند، دارد. مجموع ذخایر نفتی کشورهای این منطقه یکی از مؤلفه‌های قدرت این منطقه است. هرگونه همکاری برای تثبیت این قدرت و هرگونه همکاری برای استفاده صحیح از این قدرت به معنای تثبیت امنیت واقعی این منطقه است. در بحث تهدیدات اشاره خواهم کرد که همین قدرت منطقه‌ای، متأسفانه به دلیل حضور بیگانگان، در بعضی از مقاطع به نقطه ضعف برای کشورهای منطقه تبدیل شده است، یعنی اقتصاد کشورهای منطقه تک‌محصولی شده و در کنار آن حاکمیت نفت ـ و نه مالکیت آن ـ متأسفانه در اختیار بیگانگان قرار گرفته و این خطر اصلی و تهدید اصلی برای منطقه است. این نکته به آن مفهوم نیست که ما نمی‌خواهیم صدور نفت آزاد در منطقه تضمین شود، ما کاملاً متوجه این مسئله هستیم که صدور نفت برای کشورهای صنعتی و امنیت آبراه مهم خلیج فارس از دیدگاه جهانی مهم است و ما هم با حساسیت به این مسئله نگاه می‌کنیم و معتقدیم که امنیت این آبراه را باید برای حرکت صحیح اقتصاد جهانی تضمین کنیم.

---

۱. رقیه سادات عظیمی، *کتاب سبز عربستان سعودی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۲.

اگر ما مفهوم قدرت را در منطقه خلیج فارس به مفهوم ذخایر انرژی این منطقه در نظر بگیریم، کاملاً رفتارهای ما نسبت به یکدیگر و جهان تغییر خواهد کرد؛ اما اگر این قدرت اصلی را فراموش کنیم و به رقابت‌های تسلیحاتی بپردازیم که قدرت تسلیحات در برابر قدرت نفت آنقدر ناچیز است که در صحنه جهانی قابل ذکر نیست، دچار یک اشتباه بزرگ و اشتباه محاسبه برای قدرت ملی و در نهایت برای امنیت ملی و امنیت منطقه شده‌ایم.

### مفهوم تهدید

اما جنس و مفهوم تهدیدات چیست، و کدام یک به منطقه خلیج فارس تعلق دارد و تهدید اصلی برای این منطقه کدام است؟ در بررسی دکترین‌های سیاست خارجی امریکا، دکترین نیکسون که بعدها توسط کارتر ادامه یافت، برپایه ایجاد دو ستون در منطقه بود که یکی از آن دو ستون ایران بود. نیکسون در دکترین خود معتقد بود که استواری این دو ستون به معنای تأمین منافع غرب در منطقه حساس خاورمیانه و خلیج فارس و از جمله تأمین منافع امریکاست و به همین دلیل، در دوره نیکسون، توان نظامی ایران یکباره به چند برابر افزایش پیدا کرد.[1] در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ خریدهای نظامی ایران بی‌سابقه بود تا جایی که برمبنای برخی از گزارشات، در سال ۱۹۷۷، ۹/۴ میلیارد دلار از درآمد ایران صرف خرید تسلیحات شد. در آن سال حجم خرید تجهیزات

---

۱. در ارتباط با جایگاه ایران در دکترین «دوستونی نیکسون» نگاه کنید به منبع زیر:
ـ مارک، ج، گازیورسکی، *سیاست خارجی امریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱، صص ۱۸۹-۱۷۵.
— R. K. Ramazani, "Security in the Persian Gulf", *Foreign Affairs*, Spring 1979. pp. 821-835.

نظامی ۶۵ درصد نسبت به سال‌های قبل افزایش یافت.[۱] این دکترین با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بازگشت استقلال واقعی به کشور و عزت مردم ایران و اخراج امریکا به کلی دگرگون شد. از طرف دیگر فروپاشی شوروی، شرایط جدیدی را در صحنه جهانی به وجود آورد و در مجموع امریکا در دوران بوش (پدر) دکترین جدیدی به نام نظم نوین جهانی را اتخاذ کرد.

در نظم نوین جهانی که اساس این نظام برپایه تک‌قطبی بودن استوار است، غرب به عنوان رهبر جهان و امریکا به عنوان رهبر غرب مطرح است.[۲] برای تحقق این دکترین، یکی از پایه‌های اصلی آن تسلط امریکا بر انرژی جهان است. حاکمیت بر شیرهای نفت خلیج‌فارس و حتی اخیراً حاکمیت بر شیرهای نفت دریای خزر به عنوان هدف اصلی امریکا در این منطقه است. البته بسیاری از قدرت‌های جهانی با این سیاست در تضاد و گاهی در رقابت‌اند. روسیه و اروپا و حتی ژاپن سیاست تسلط امریکا بر نفت منطقه را پذیرا نیستند، آنها کاملاً می‌فهمند این تسلط چه معنا و مفهومی دارد. این تضاد را در اجلاس گروه هشت کشورهای صنعتی جهان به خوبی احساس می‌کنیم.

---

۱. برای دستیابی به آمار و ارقام جالبی از خریدهای تسلیحاتی و روابط نظامی و امنیتی رژیم محمدرضا شاه پهلوی و امریکا به منبع زیر رجوع شود:
علیرضا ازغندی، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶، صص ۳۴۷-۳۳۸.

۲. هانتینگتون در مقاله زیر به صورت مبسوط جنبه‌هایی از نظم نوین جهانی را که مطلوب ابرقدرتی امریکاست، به تصویر کشیده و از امریکا تحت عنوان «ابرقدرت تنها» نام برده است:
Samuel P. Huntington, "The Lonely Super Power", *Foreign Affairs*, Vol. 78, Mar/Apr 1999.

## اقتصاد و امنیت ملی

حضور امریکا در منطقه خلیج فارس، در کنار چاه‌های نفتی و اخیراً در منطقه دریای خزر برای سلطه بر انرژی است. البته همان‌طور که امریکا دنبال تسلط بر نهادهای اقتصادی دنیا مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است، دنبال تسلط بر نهادهای سیاسی جهان از جمله شورای امنیت سازمان ملل نیز می‌باشد. همچنین امریکا در پی تفوق در مسئله تکنولوژی بر جهان است. یک پایه اساسی نظم نوین جهانی نیز تسلط بر انرژی جهان است و به این دلیل امریکا در این منطقه حضور فعال پیدا کرده و ناوگان جدیدی را به عنوان ناوگان پنجم در منطقه مستقر کرده است.[1]

سؤال اصلی این است که حضور امریکا که در واقع نوعی سلطه امریکا و یا با تسامحی، حاکمیت امریکا بر انرژی منطقه است، آیا تأثیر مثبت بر امنیت منطقه دارد؟ و یا ضربه‌ای اساسی بر قدرت و امنیت منطقه است؟ اگر کشورهای منطقه، نفت را که به عنوان انرژی حیاتبخش در صنعت جهان در اختیار خود داشته باشند، قدرت هم در اختیار آنهاست. اما اگر این قدرت در اختیار یک ابرقدرت به نام امریکا باشد که او بر نحوه تولید و صدور نفت، اندازه تولید و اندازه صدور آن و قیمت آن نظارت و یا دخالت داشته باشد، شرایط کاملاً متفاوت است. امروز کار به جایی رسیده که متأسفانه این قدرتِ منطقه تبدیل به نقطه ضعفِ منطقه شده است. آن روز که قیمت نفت با نقشه‌های پشت پرده

---

۱. ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده امریکا (United Sates Fifth Fleet) یکی از پنج ناوگان فعال نیروی دریایی ایالات متحده امریکاست. مرکز کنونی این ناوگان نیروی دریایی امریکا، کشور بحرین است. مسئولیت اصلی این ناوگان حفظ منافع امریکا در خلیج فارس، دریای عمان، دریای سرخ، خلیج عدن و بخش‌هایی از اقیانوس هند است.

کشورهای صنعتی جهان کاهش پیدا می‌کند، می‌بینیم که چه خطراتی را متوجه امنیت ملی کشورهای خلیج فارس می‌کند. مگر در کاهش اخیر قیمت نفت، عربستان سعودی مجبور به دریافت وام خارجی نشد؟ و مگر بسیاری از پروژه‌های اقتصادی کشورهای منطقه خلیج فارس تعطیل نشد؟ این بدان معناست که رشد اقتصادی منطقه متوقف شده و یا عقب‌گرد کرده که آثار آن در کوتاه‌مدت، اجتماعی و در میان‌مدت، امنیتی است.

بنابراین امنیت اقتصادی، رابطه تنگاتنگ با امنیت ملی کشورها دارد و رشد و توسعه اقتصادی کشورهای منطقه خلیج‌فارس که تا حدود زیادی وابسته به صادرت نفت است، نه تنها در اختیار آنها نیست که حتی تا حد زیادی کشورهای این منطقه قدرت پیش‌بینی زیادی برای آینده را هم ندارند. خطر اصلی اینجاست. حضور امریکا در منطقه، تنها به نفع امریکا و تنها برای ادامه روند نظم نوین جهانی امریکا و تک‌قطبی ماندن امریکا در جهان است و معنا و مفهوم دیگری ندارد. اما این حضور هیچ‌گاه سنخیتی با منافع ملی کشورهای منطقه نخواهد داشت؛ اگر چه امریکا برای حضور خود، بهانه‌ای پیدا کرده است و در هر مقطعی نیز بهانه‌های دیگری را ـ به دروغ یا راست ـ خواهد ساخت تا حضور خود را دائمی کند. امریکا امروزه بخش بزرگی از درآمدهای نفتی منطقه را مستقیم از کشورهای منطقه دریافت می‌کند و یا آنها را تبدیل به اسلحه می‌کند که بدون حضور مستشاران نظامی آنها، کشورهای منطقه قدرت استفاده از آن تسلیحات را نداشته باشند و این به مفهوم سلطه دائمی امریکا بر منطقه خواهد بود. این حضور نه تنها کمک به امنیت کشورهای منطقه نمی‌کند که می‌تواند امنیت کشورهای منطقه را در خطر قرار دهد. مردم مسلمان کشورهای منطقه نسبت به حضور کشورهای بیگانه از خود حساسیت نشان می‌دهند و همین مسئله می‌تواند زمینه‌ای برای ایجاد

خطراتی در امنیت داخلی این کشورها باشد.

حضور امریکا در منطقه به مفهوم دخالت امریکا در بسیاری از اختلافات منطقه‌ای نیز می‌باشد که به نفع یک کشور و علیه کشور دیگر وارد عمل می‌شود و این به معنای بر هم زدن توازن منطقه‌ای و همگرایی در منطقه است که مشکلات فراوانی را برای منطقه به وجود خواهد آورد. در نهایت در زمان خطر اصلی برای امنیت ملی کشورهای منطقه، حضور امریکا به هیچ عنوان کارساز نخواهد بود. تجربیات گذشته این منطقه، این حقیقت را به اثبات رسانده است. ما مطامع امریکا برای تسلط بر انرژی منطقه را به مفهوم تهدیدی برای منطقه و به مفهوم ضربه‌ای برای قدرت اصلی منطقه یعنی مالکیت و حاکمیت انرژی منطقه می‌دانیم.

از طرف دیگر، خطر دوم برای کشورهای منطقه اسرائیل است. اسرائیل یک کشور متجاوز و توسعه‌طلب است. اسرائیل با اتکاء به امریکا هیچ‌گاه به مقررات بین‌المللی احترام نگذاشته است. رژیم صهیونیستی همواره مسیر تروریسم دولتی را ادامه داده و به آن افتخار کرده است. اسرائیل، رژیم تجاوزگری است که روزی را در تاریخ این دولت غاصب، بدون تجاوز به یکی از کشورهای منطقه نمی‌بینید. رژیم صهیونیستی اسرائیل در پی دستیابی به هدف سلطه‌طلبی و توسعه‌طلبی در منطقه است و دستیابی به این هدف، جزو اصول و مرامنامهٔ صهیونیسم جهانی است. چطور کشورهای منطقه می‌توانند از این خطر بزرگ غافل باشند. تسلیحات کشتار جمعی اسرائیل اعم از میکروبی، شیمیایی و اتمی به عنوان خطر تهدیدکننده اصلی برای کل کشورهای منطقه است. اسرائیل در هر فرصتی به دنبال تسلط سیاسی، اقتصادی و حتی تسلط فرهنگی بر کل منطقه است. چطور می‌توان تهدید اصلی منطقه یعنی اسرائیل را از یاد برد. در حقیقت، دنیای غرب از طریق بزرگ‌نمایی و دامن زدن به برخی از اختلافات جزئی و کوچک در منطقه

خاورمیانه و خلیج‌فارس درصدد پنهان نگه داشتن خطر رژیم صهیونیستی در این مناطق است.

## آسیب‌پذیری‌های منطقه

البته این یک واقعیت است که در منطقهٔ ما آسیب پذیری‌هایی وجود دارند که اگر به دنبال حل آنها در منطقه نباشیم، ممکن است روزی تبدیل به تهدید شوند. اختلافات مرزی و ارضی در منطقه خلیج فارس، متأسفانه تقریباً در میان همه کشورها وجود دارند؛ بین عربستان و بحرین، بین بحرین و قطر، بین امارات و عربستان، بین امارات و عمان، بین امارات و ایران. همه این کشورها دارای مشکلاتی می‌باشند. کویت هم مشکل ارضی و مرزی با عربستان دارد. مشکل کویت و عراق هم که روشن است.[1] ضروری است برای حل این مشکلات به دنبال راه‌حل باشیم. این موارد، آسیب‌پذیری منطقه است که اگر دنبال چاره آن نباشیم، می‌تواند تبدیل به تهدید شود.

آسیب‌پذیری دومی که در منطقه وجود دارد این است که ما نسبت به برخی از مسائل بسیار مهم منطقه هنوز اختلاف نظر داریم. مهم‌ترین آن، حضور بیگانگان در منطقه خلیج‌فارس است. ما کشورهای منطقه با هم اتفاق نظر نداریم و این مسئله بسیار مهمی است که باید کنار هم بنشینیم، بحث کنیم و به یک نقطه نظر مشترک برسیم. اگر به دنبال راه‌حل نباشیم، این آسیب‌پذیری هم می‌تواند تبدیل به یک مشکل و معضل در منطقه شود. رقابت پشت پرده بین امریکا و اروپا در منطقه خلیج فارس که برای

---

۱. جهت اطلاع بیشتر از اختلافات مرزی و ارضی کشورهای خلیج فارس به منبع زیر رجوع شود:

پیروز مجتهدزاده، *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس*، ترجمه و تنظیم: حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

خود تقسیم‌بندی‌هایی انجام داده‌اند و هرکدام منطقه نفوذی را برای خود ترسیم کرده‌اند، که اگر در پی راه‌حل مسئله نباشیم، عامل دیگری برای خطرات آینده می‌باشد. مسئله عراق و عدم بازگشت آن به خانواده منطقه، آسیب‌پذیری دیگر منطقه است که همه باید تلاش کنیم عراق را از یک مسیر و راه‌حل منطقی و اصولی و صحیح به خانواده منطقه برگردانیم. اینها همه آسیب‌پذیری‌هایی است که در منطقهٔ ما وجود دارند.

سعی غرب بر این است که این آسیب پذیری‌ها را به غلط به عنوان تهدید جلوه دهد. سعی غرب بر این است منازعات و رقابت‌ها و اختلافات مرزی و یا ارضی را به عنوان نه تنها اصلی‌ترین که بلکه به عنوان تنها مشکل منطقه جلوه دهد و این نقشه هم از خطراتی است که باید مراقب آن باشیم.

## رفتار امنیتی ایران در خلیج فارس

در عرصه‌های سیاسی و خبری بین‌المللی، امروزه سعی بر این است که توانایی‌ها و نیات ایران، نادرست جلوه داده شود. وقتی با آمار و ارقام با دنیا مواجه می‌شویم، می‌بینیم که خرید تسلیحاتی و بودجه نظامی ایران، تنها ۳ درصد تولید ناخالص داخلی ایران است. بیان و تبلیغ این واقعیت، می‌تواند تبلیغات دروغین غرب را کمرنگ کند. مراکز تحقیقاتی مستقل بین‌المللی باید این آمار را ارائه دهند و روشن سازند که ایران علی‌رغم اینکه بزرگ‌ترین ساحل را در منطقه خلیج‌فارس دارد، کمترین هزینه تسلیحاتی را دارد تا بهانه حضور از غرب در این منطقه گرفته شود.

گرچه آنها به این مسئله متوسل می‌شوند و می‌گویند که درست است که ایران خرید تسلیحاتی زیادی ندارد، اما نیت ایران برای ما مهم است و پشت پرده از نیت‌های سوء ایران سخن می‌گویند. وقتی که در برابر رفتارهای سازنده ایران در منطقه و سیاست‌های اصولی ایران قرار

می‌گیرند، به این نکته متوسل می‌شوند که شما مسائلی را نمی‌دانید و ما نیز نمی‌توانیم آنها را به شما بگوییم. همه اینها برای این است که بتوانند حضور نامشروع خود را توجیه کنند. هدف آنها افزایش تنش و تشنج در منطقه و دور شدن مردم منطقه از همگرایی و در نهایت عدم تفاهم و عدم اتحاد میان دولت‌های ساحلی منطقه خلیج‌فارس و در نتیجه جدایی ایران از همکاری‌های منطقه‌ای است.[۱]

خوشبختانه امروز نگرش جدیدی در حال شکل‌گیری است که حتی دشمن هم ناچار است کم‌وبیش این نگرش را بپذیرد که ایران دارای نیت، توانایی، خواسته‌ها و نیازهای مشروع در منطقه خلیج فارس است. در جهت تبیین بیشتر این نگرش، لازم است به نکاتی اشاره شود. نسبت به رفتار امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس و اینکه چگونه این رفتار قابل فهم و بررسی است، به اعتقاد من درک رفتار امنیتی ایران بر سه پایه استوار است:[۲] پایه اول، واقعیت‌های ساختاری منطقه است. ساختار استراتژیک منطقه بر این پایه استوار است که پیوند عمیقی بین امنیت ایران و امنیت خلیج فارس وجود دارد. ایرانی که دارای ساحلی طولانی است و کل ساحل شمالی خلیج فارس را در اختیار دارد، امنیتش نمی‌تواند از امنیت خلیج فارس جدا باشد. حتی امنیت آن نمی‌تواند از امنیت کل کشورهای منطقه جدا باشد. ما هرگونه تنش در کشورهای

---

۱. به عنوان مثال *گراهام فولر* به عنوان یکی از تحلیلگران امریکایی در یک نگرش استعماری معتقد است اهمیت نفت خلیج فارس برای نظام‌های اقتصادی غرب، بیش از هر دو آبراه کانال سوئز و کانال پاناماست. ازاین‌رو مادام که نفت اهمیت حیاتی خود را در نظام‌های اقتصادی صنعتی حفظ کرده است، قدرت‌های محلی حوزه خلیج فارس اجازه اعمال حق حاکمیت کامل خود را ندارند. رجوع شود به:
گراهام فولر، *قبله عالم، ژئوپلتیک ایران*، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۷۸.

2. See: Shahram Chubin and Charles Tripp, *Iran and Iraq at War*, Westview Press, Second Printing, 1991, pp. 158-203.

منطقه و بی‌ثباتی در کشورهای منطقه را بـه ضـرر امنیـت ملـی خودمـان می‌دانیم، چون هرگونه ناآرامی و تنش به مفهوم حضور بیشـتر بیگانگـان در منطقه خواهد بود. به همـین دلیـل جمهـوری اسـلامی ایـران، امنیـت کشورهای جنوبی ساحل خلیج فارس را امنیت خودش می‌داند و امنیـت خلیج فارس را پیوندخورده با امنیت ایـران تلقـی مـی‌کنـد. ایـن نگـرش ساختاری به ما نشان می‌دهد که ایران با چه دیدگاهی بـه مسـائل امنیتـی منطقه نگاه می‌کند.

نکته دومی که برای فهم صحیح به نگاه امنیتی ایـران مطـرح اسـت، تجربه دو جنگ گذشته است: جنگ عراق علیه ایران و جنگ عراق علیـه کویت. بررسی رفتار ایران در هر دو جنگ نشان می‌دهد که نگرش ایران، پایه‌های فکری و اساس رفتار ایران در امنیت منطقه چگونـه اسـت. مـن فقط به یک نکته در اینجا اشـاره مـی‌کـنم کـه در جنـگ ایـران و عـراق بخش‌هایی از خاک ما در اختیار عراق بـود و در مقـاطعی عـراق مـدعی مالکیت آنها شد، یعنی ادعا کرد که خرمشهر جزو عراق است. ادعـا کـرد خرمشهر و آبادان دو شهر ایرانی نیستند. از آن طرف، بخش‌هایی از عراق هم در دست ما بود، فاو در اختیار ما بود، حلبچه و ماووت در اختیار مـا بودند، بخش‌های دیگری از عراق در اختیار ما بودند، اما ایـران هـیچ‌گـاه ادعای مالکیت بر آن بخش‌هـا را نکـرد. ایـران همـواره معتقـد بـود ایـن بخش‌ها جزو سرزمین عراق است و با تأمین شرایط، ایران از این شـهرها خارج خواهد شد.[1]

از این مهم‌تر در جنگ دوم منطقه یعنی جنـگ عـراق و کویـت، مـا

---

۱. جهت آگاهی از ابعادی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نگاه کنید به کتاب زیر که حاوی مقالات قابل تأملی در زمینه جنگ ایران و عراق است:
Christopher C. Joyner (ed.), *The Persian Gulf War: Lessons for Strategy, Law, and Diplomacy,* Green Wood Press, Westport, NewYork, 1990.

رفتار اصولی و منطقی خودمان را نشان دادیم. علی‌رغم اینکه کویت در دوران جنگ عراق با ایران، همکاری گسترده‌ای با عراق داشت، عربستان و امارات نیز چنین بودند؛ اما بعد از پایان جنگ ما هرگز دنبال انتقام در این منطقه نبودیم و همواره به آینده و نه به گذشته نگاه می‌کردیم. به اصول خودمان همواره پایبند بودیم. به آینده بلندمدت روابط منطقه نگاه کردیم. همواره عقل ما بر احساسات ما فائق و غالب بود. لذا اولین کشور منطقه که تجاوز عراق به کویت را محکوم کرد، جمهوری اسلامی ایران بود. این رفتار ما در هر دو جنگ نشان می‌دهد که نیات ما در منطقه چگونه است و رفتار آیندهٔ ما در منطقه چگونه خواهد بود. چگونه مردم ایران ضمن اینکه در دفاع از سرزمین و نظام و ارزش‌های خود، قاطع و پایدار و پایبند به اصول هستند، اگر با مردم ایران، با احترام و رعایت شئون برخورد شود، بلافاصله پاسخ مناسب را از مردم ایران خواهند دید. این نتیجهٔ دو جنگ در این منطقه بود.[1]

ما معتقدیم برای ایجاد امنیت، در کنار ایستادگی و تقویت بنیه دفاعی، به دیپلماسی، مفاهمه، مذاکره سازنده و تعاملات انسانی و فرهنگی نیازمند هستیم. ما فکر می‌کنیم که نخبگان این منطقه در فراز و نشیب دو دههٔ گذشته قاعدتاً به این نتیجه رسیده‌اند که حضور بیگانگان در زمان خطر و مشکل ممکن است برای کوتاه‌مدت برای گذر از تنگناهای امنیتی تأثیرگذار باشد، اما در بلندمدت حضور بیگانگان در

---

۱. نوع واکنش و رفتار ایران در دو جنگ مزبور در حقیقت بازتاب عملی شدن اصل ۱۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. متن کامل این اصل به شرح زیر است:

«سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب استوار است.»

منطقه، صلح و ثبات و امنیت برای منطقه به ارمغان نخواهد آورد.

نکته سوم که برای درک نگرش امنیت ایران بسیار مهم است، اتخاذ سیاست‌های روشن و مشخص ایران در مسائل منطقه است که مسئولیت این کار برعهده شورای عالی امنیت ملی کشورمان است. تلاش این شورا در سال‌های گذشته بر این بوده است که یک امنیت پایدار در منطقه استقرار پیدا کند. برای این کار به دنبال طراحی و هماهنگی مجموعه‌ای از سیاست‌های امنیتی برای منطقه بوده است. سیاست‌های امنیتی ما در خلیج فارس بر دستیابی به این مفاهیم استوار است:

۱) حفظ اقتدار نظام، ۲) نفی جهان تک‌قطبی، ۳) تنش‌زدایی در منطقه و در جهان، ۴) گفتگو و تفاهم در مسائل منطقه و حل اختلافات و معضلات منطقه، ۵) ایجاد جوّ اعتماد و دوستی در منطقه، ۶) تقویت پیوندهای دوجانبه و چندجانبه، ۷) و بالاخره حرکت به سمت همکاری و در نهایت تشکیل یک اتحادیه از همه کشورهای ساحلی خلیج فارس.

امروزه تنش‌زدایی باید به عنوان یک عنصر پایدار در ساختار سیاسی و امنیتی منطقه خلیج فارس مطرح باشد و ما تقویت پیوندهای دوجانبه و چندجانبه را مکمل سیاست تنش‌زدایی در منطقه می‌دانیم. کارنامه سیاست دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران و مخصوصاً در سال‌های اخیر نشانگر آن است که این سیاست کارایی و موفقیت لازم را برای اهداف این منطقه خواهد داشت. من بر این باورم که کلیه کشورهای ساحلی خلیج‌فارس برای تأمین امنیت همه‌جانبه خود باید اولاً هویت منطقه‌ای دقیق‌تری را تعریف کنند، ثانیاً به تعاریف نو و جدیدی از قدرت و همچنین از تهدیدات با مفاهمه با یکدیگر برسند، و ثالثاً نیت همکاری و هماهنگی و مشارکت را تقویت کنند. در این راستا می‌توان مواردی را به عنوان قدم‌های اولیه برای این حرکت برشمرد:

۱. باز شدن باب گفتگو جهت اعلان منطقه خلیج فارس و حتی

منطقهٔ خاورمیانه به عنوان منطقه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی و عدم اجازه ورود به ناوگان‌های خارجی به منطقه که حامل سلاح اتمی و یا سایر سلاح‌های کشتار جمعی هستند؛

۲. توجه بیشتر کشورهای منطقه به نقش ایران به عنوان پل ارتباطی بین خلیج فارس با دریای خزر، آسیای مرکزی و منطقه قفقاز و آمادگی ایران برای ایجاد یک همکاری در کل منطقه حساسی که یک سمت آن خلیج فارس و سمت دیگر آن دریای خزر است؛

۳. شفافیت کامل در خریدهای تسلیحاتی در منطقه برای ایجاد اعتماد در منطقه؛

۴. انتقال اطلاعات از مانورها، فعالیت‌های نظامی و همچنین ایجاد زمینه برای مشارکت در مانورهای منطقه‌ای از سوی کشورهای منطقه؛

۵. هماهنگی و همکاری برای مبارزه با مواد مخدر در منطقه؛

۶. همکاری کشورهای منطقه برای مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته؛

۷. ایجاد همکاری میان سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای منطقه؛

۸. همکاری مشترک جهت مسائل مربوط به حفظ محیط زیست در منطقه؛

۹. ایجاد تسهیلات جهت افزایش همکاری‌های اقتصادی و از جمله مسئله قیمت نفت با توجه به تورم جهانی؛

۱۰. تضمین امنیت منطقه در جهت صدور آزاد نفت از منطقه به کل جهان؛

۱۱. مذاکره کشورها برای ایجاد سازمانی برای همکاری و امنیت منطقه خلیج فارس با حضور همه کشورهای منطقه؛

۱۲. و در نهایت، گفتگو و رسیدن به امضای معاهده عدم تجاوز بین کشورهای منطقه.

## منطقه خلیج فارس: چالش‌ها و راه‌حل‌ها

مسئله کشورهای اطراف خلیج فارس آنقدر اهمیت دارد که ضروری است هرازگاهی این مسئله مهم در جمعی از فرهیختگان کشورهای مختلف جهان و خصوصاً کشورهای منطقه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. نیازی بر تأکید بر این نکته نیست که خلیج فارس، این دریای مواج منطقه، و کشورهای اطراف آن یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین منطقه‌ای است که همواره در ساختن تمدن بشری از دیرباز، نقش اساسی و مهمی را ایفا کرده است. متأسفانه به دلیل اهمیت این منطقه، این بخش از جهان همواره مطمع نظر استعمارگران و قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. علی‌رغم همه تحولاتی که در دهه‌های گذشته در اوضاع سیاسی جهان به وجود آمده، این منطقه همچنان اهمیت و نقش حیاتی خود را از دست نداده است و همچون گذشته، نقش بسیار مهمی در ساختار قدرت در سطح منطقه و جهان دارد.

در کنار این آبراه مهم و دریای استراتژیک، هشت کشور منطقه به عنوان کشورهای ساحلی این آبراه را محاصره کرده‌اند که طولانی‌ترین ساحل از آنِ جمهوری اسلامی ایران با حدود ۱۲۵۹ کیلومتر و بیش از ۴۵ درصد کُل ساحل خلیج فارس است. کمترین آن هم تعلق به کشور عراق با کمی بیش از نیم درصد کل ساحل (حدود ۶ دهم درصد) یعنی ۱۸/۵ کیلومتر دارد و کشورهای دیگر مانند امارات متحده عربی با حدود

۲۸ درصد، عربستان حدود ۱۵درصد، قطر با ۵ درصد، کویت با ۴ درصد و عمان و بحرین هرکدام با ۲ درصد کشورهای ساحلی این خلیج استراتژیک را تشکیل می‌دهند.

**اهمیت خلیج فارس**

اهمیت استراتژیک این منطقه به دلیل آبراه مهمی است که چند قاره را به یکدیگر متصل می‌کند. علاوه بر منطقه خاورمیانه، برای آسیای مرکزی، بخشی از اروپا، افریقا و خاور دور، اهمیت فوق‌العاده‌ای از نظر کشتیرانی و ارتباطات و حمل و نقل دریایی دارد. علاوه بر این،۷۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان و حدود ۲۸ درصد گاز و منابع گازی به این منطقه تعلق دارند و در آینده‌ای نه چندان دور، هیچ منطقه‌ای جز منطقه خلیج‌فارس قدرت صادرات نفت را نخواهد داشت. در حال حاضر تولید این منطقه بیش از ۲۵ درصد کل تولید مناطق نفت‌خیز جهان است، اما در آینده با افزایش تولید در این منطقه در سال ۲۰۲۰، حدود ۴۰ میلیون بشکه نفت در روز تولید خواهد شد، که حدود ۶۰ درصد نیازمندی‌های جهان را تأمین خواهد کرد و در نیمه این قرن به سال‌هایی می‌رسیم که جز ۵ کشوری که ابرنفت دنیا خواهند بود، یعنی ایران، عراق، کویت، عربستان و امارات متحده، هیچ کشور دیگری در جهان قدرت صادرات نفت را نخواهد داشت. بنابراین با گذشت زمان بی‌تردید اهمیت خلیج فارس بیشتر خواهد شد و با تحولاتی که در آینده به استقبال آن خواهیم رفت، خلیج فارس بیش از گذشته نقش تأثیرگذاری را در صحنه جهانی ایفا خواهد کرد.

علاوه بر اینکه این منطقه، منطقه فرهنگی و فرهنگ ساز است، در تمدن بشری نیز نقش بسیار مهمی داشته است. چه اینکه مرکز تمدن ایران و تمدن اسلامی در این منطقه بوده و در مجموع از دیدگاه

فرهنگی، این منطقه بسیار حائز اهمیت است. ممکن است که از دیدگاه جهان امروز، مسئله منابع انرژی در این منطقه جالب توجه و جاذب باشد، اما توجه به این نکته نیز مهم است که کشورهای منطقه در مجموع مورد توجه یک و نیم میلیارد مسلمان جهان هستند؛ مخصوصاً دو کشور ایران و عربستان که از دیدگاه فرهنگی نقش و جایگاه بسیار مهمی در دنیای اسلام دارند.

از لحاظ اقتصادی، این منطقه نه تنها دارای ۱۲۰ میلیون نفر جمعیت است که نیمی از آن را جمعیت ایران تشکیل می‌دهد، بلکه با وصل شدن دریای خزر و کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی از طریق ایران به این منطقه، اهمیت این بازار دو چندان شده است. بازار خلیج فارس امروز بعد از حوزه آتلانتیک و پاسیفیک سومین حوزه برای بازار اقتصاد جهان است و همان‌طور که می‌دانید، محل رقابت قدرت‌های اقتصادی جهان اعم از امریکا، اروپا، ژاپن، چین و دیگران است. بنابراین از لحاظ اقتصادی نیز این منطقه حائز اهمیت فراوانی است.

علی‌رغم اهمیت فراوانی که این منطقه دارد، متأسفانه این منطقه با مشکلاتی هم مواجه بوده و هست. برای رفع همین مشکلات است که کشورهای منطقه به عنوان یک قدرت بزرگ باید نقش خود را به خوبی ایفا کنند که متأسفانه امروز توان آن را ندارند. از مهم‌ترین مشکلات این منطقه، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

## مشکلات اساسی منطقه

**۱. اختلافات مرزی و یا حتی اختلافات ارضی در دریا و یا در خشکی و یا اختلافات در مسئله فلات قاره**؛ شاید هیچ کشوری در اطراف خلیج فارس نیست که با همسایگان خود مشکلی نداشته باشد. هرکدام با دیگری دارای نوعی مشکل‌اند که بیشترین آن مشکل عراق با

کویت است. شما شاهد تخاصم و جنگ در طول ده سال گذشته و حتی قبل از آن بوده‌اید. در سال‌های بعد هم بعید است به این مسائل خاتمه داده شود و این مشکل به صورت تمام و کمال مرتفع شود. مشکلات فراوانی نیز بین عربستان و کویت وجود داشته و دارد. مشکلات و اختلافات عمیقی بین قطر و بحرین وجود داشته و امروز هم وجود دارد. اختلاف بین عربستان و امارات، اختلاف بین عربستان و قطر، اختلاف بین عربستان و عمان و اختلاف و سوء تفاهمی که بین ایران و امارات وجود دارد. اینها همه مشکلات و اختلافاتی است که در این منطقه وجود دارند.

متأسفانه این مشکلات باعث شده است که حتی تحدید حدود در منطقهٔ خلیج فارس و تحدید حدود فلات قاره نسبت به برخی از کشورها همچنان لاینحل بماند. بین ایران و عراق، بین ایران و کویت، بین کویت و عربستان، بین ایران و امارات، هنوز تحدید حدود فلات قاره در خلیج فارس انجام نشده است. در مجموع این اختلافات که هم در فلات قاره کم‌وبیش وجود دارد و هم در جزایر و هم در مناطق بی‌طرف و هم در ساحل وجود دارند، مشکلاتی است که نمی‌گذارند این منطقه به راحتی نفس بکشد و بتواند قدرت واقعی خود را به نمایش گذاشته و به ظهور برساند.

**۲. سلطه بیگانگان بر این منطقه؛** با نگاه به تاریخ گذشته خلیج فارس همواره کشورهای سلطه‌گر و متجاوز چشم طمع به این منطقه داشته‌اند. همواره انگلستان دیروز و امریکای امروز و در مقاطعی شوروی دیروز، به دنبال حضور و تسلط بر این آبراه بسیار مهم بوده‌اند. شوروی دیروز از زمان پطر کبیر به بعد دنبال دسترسی به آب‌های گرم جنوب بوده و اشغال افغانستان بخشی از همان پروژه بود که خوشبختانه ناموفق ماند. انگلستان در زمانی که بر بخش بزرگی از این منطقه سلطه داشت،

همواره یک هدف مهم برای او تسلط بر کل منطقه خلیج فارس بود. البته بعد از جنگ جهانی دوم و تضعیف قدرت جهانی انگلیس در جهان و بعد از جنگ کانال سوئز و شکست انگلیس و فرانسه از مصر، مجموعاً قدرت انگلستان کاهش یافت و در واقع از سال ۱۹۷۰ به بعد به تدریج امریکا جایگزین انگلیس شد، اما این حضور و این سلطه همچنان به نوعی ادامه دارد.

متأسفانه امریکایی‌ها در هیچ شرایطی نتوانستند پایان سلطهٔ کامل خود را بر این منطقه بپذیرند. قبل از پیروزی انقلاب، دکترین امریکا عمدتاً بر دو پایهٔ قدرت نظامی شاه در منطقه و قدرت نفتی عربستان استوار بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقلال کشور ایران به عنوان یک قدرت مهم منطقه‌ای و از طرف دیگر ظهور عراق به عنوان قدرتی که تحت نفوذ و سلطه امریکا نبود و عمدتاً شوروی دیروز بر آن نفوذ داشت، امریکا نمی‌توانست بپذیرد که از سه قدرت مهم منطقه‌ای ــ ایران، عراق و عربستان ـ حداقل دو قدرت مهم منطقه‌ای را از دست داده باشد. به همین جهت بهترین طراحی، جنگی بود که دو قدرت منطقه‌ای را در مدت طولانی درگیر نماید و توانمندی‌های نظامی و زیرساخت‌های اقتصادی هر دو قدرت را از بین ببرد و منهدم کند. البته ماجراجویی و سلطه‌طلبی حزب بعث عراق و تحقیری که عراق همواره احساس می‌کرد که در خلیج فارس ساحل مناسبی برای این کشور وجود ندارد و در یک تنگنا در اروندرود و خور عبدالله محصور شده است، باعث شده بود تا در فکر تغییر شرایط باشد. ماجراجویی‌های شخصی صدام نیز در کنار موارد فوق زمینه مناسبی را به وجود آورده بود تا امریکا از این رژیم استفاده کند و جنگی را به مدت هشت سال به ایران تحمیل نماید. حتی بعد از تحمیل این جنگ طولانی و ضربه‌هایی که امریکا در ماجرای کویت بر عراق زد، همچنان امریکا نگران این دو قدرت منطقه‌ای است.

ریشه طرح مهار دوگانه امریکا نیز همین است. طرح مهار دوگانه برای تضعیف ایران و عراق به این دلیل است که دو قدرت منطقه‌ای آنقدر ضعیف شوند که نتوانند نقش خود را ایفا کنند تا روزی امریکا در شرایط مناسب بتواند سلطه خود را به این منطقه و قدرت‌های منطقه‌ای بازگرداند.

مشکلی که امروز منطقه با آن مواجه است و دیروز هم با آن مواجه بوده، نقشه‌های استعماری قدرت‌های بزرگ است. حتی اختلافات ارضی و مرزی که در این منطقه وجود دارد، باز هم طراحی قدرت استعمارگر قبلی یعنی انگلستان است که منطقه را به گونه‌ای تقسیم‌بندی کرده است که همواره اختلاف و معضل در میان کشورهای منطقه وجود داشته باشد. متأسفانه هنوز منطقه با این مشکل مواجه است و نتوانسته خود را از این معضل خلاص کند. جنگ علیه ایران و جنگ علیه کویت، بهانه‌های کافی و لازم را در اختیار قدرت‌های بزرگ و خصوصاً امریکا برای حضور بیشتر در این منطقه قرار داد تا جایی که امریکایی‌ها مرکزیت ناوگان پنجم خود را در این منطقه قرار دادند.

سود اصلی جنگ عراق علیه ایران و جنگ عراق علیه کویت برای امریکا و اسرائیل بود. اسرائیلی‌ها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دچار دغدغه و تزلزل و نگرانی عمیقی شدند. این نگرانی در جنگ عراق علیه ایران کاهش پیدا کرد و در جنگ عراق علیه کویت به حداقل خود تنزل یافت. بهره‌برداری از جنگ دوم خلیج فارس، کنفرانس مادرید بود و هدف آن توسعهٔ سلطهٔ اسرائیل از لحاظ سیاسی و اقتصادی بر منطقه بود. تا جایی که بعضی از استراتژیست‌های امریکایی در نوشته‌های خود تأکید کرده‌اند که بایستی زمینه سلطه نظامی اسرائیل در منطقه مهیا شود و در آینده، کشورهای منطقه با اتکاء به اسرائیل از تهدید ایران و عراق در امان بمانند. این مسئله نشانگر آن است که یک برنامه بلندمدت برای این

منطقه از طرف قدرت‌های بزرگ و به ویژه امریکا طراحی شده است.

**۳. مسابقات تسلیحاتی در منطقه؛** مشکل دیگری که ما امروز با آن مواجه‌ایم، این است که کشورهای منطقه به مراکز انباشت سلاح‌های مختلف تبدیل شده‌اند. برای ارائه تصویر بهتری از این موضوع توجه به این آمار مهم است که از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۹۲ در مدت ۱۲ سال اخیر، عربستان سعودی ۱۵۲/۵۲۲ میلیارد دلار قرارداد نظامی با کشورهای خارجی داشته است. کویت در مدت مشابه، حدود ۶۰ میلیارد دلار و امارات متحده ۲۰/۲۷۵ میلیارد دلار قرارداد تسلیحاتی امضا کرده‌اند. در سال‌های اخیر شاهد قراردادهای بزرگ نظامی کشورهای منطقه به ویژه امارات با کشورهای خارج هستیم که از جمله قراردادهای امارات با فرانسه، روسیه، امریکا و مخصوصاً قرارداد اخیر ۸ میلیارد دلاری خرید F16 می‌باشد. انباشت سلاح در این منطقه بدون توانمندی کشورهای منطقه برای استفاده مستقیم و مستقل خودشان از این سلاح‌ها به معنای حضور مداوم قدرت‌های خارجی در منطقه و سلطه مداوم آنها بر منطقه خواهد بود.

**۴. مشکل بعدی ساختار امنیتی منطقه است؛** ساختاری که هیچ وقت کشورهای منطقه برای رفع مشکلات اصلی در منطقه توانمند نباشند. در جنگ عراق علیه کویت، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نتوانستند هیچ‌گونه قدمی در برابر این تهاجم بردارند، حتی قادر نبودند به سرعت یک اعلامیه علیه عراق صادر کنند. آنها به قدرت‌های خارجی متکی شدند و قدرت‌های خارجی هم هفت ماه به طول انجامید تا بتوانند قدمی بردارند. تجربه بسیار خوبی بود که کشورهای منطقه بدانند تکیه به نیروهای خارجی یعنی چه؟ هفت ماه کشور کویت در اشغال عراق بود تا امریکا تعهدات کافی از کشورهای منطقه بگیرد، هم برای حضور و هم برای تأمین همه مخارج این حضور از طرف آنها.

امریکا قبل از هرگونه اقدامی تعهد بیش از صد میلیارد دلار از کویت و عربستان را گرفت و با قراردادهای متعدد حضور بلندمدت خود را در منطقه تضمین کرد.

از هر کشوری که مایل بود پایگاه نظامی گرفت تا عملیات خود را شروع کند. درحالی‌که از دیدگاه نظامی، امریکا قادر بود به جای هفت ماه در هفت روز این عملیات را علیه عراق شروع کند، ولی نکرد. تا زمانی که منافع بلندمدت خودش را تضمین ننمود، کاری نکرد. اگر عراق طرح بعدی خودش را انجام داده بود (که دچار تردید شد) که آن تصرف مناطق نفتی عربستان بود، قطعاً این هفت ماه به چندین هفت ماه تبدیل می‌شد تا این دو کشور از اشغال نجات پیدا کنند. بنابراین هیچ‌گاه قدرت‌های خارجی تکیه‌گاه مناسب و خوبی برای امنیت منطقه نبوده‌اند و نخواهند بود. ما معتقدیم علی‌رغم همه تحولاتی که در سطح جهان به وجود آمده، همچنان خلیج فارس استعداد و پتانسیل آن را دارد که به یک قدرت بزرگ تأثیرگذار نه تنها برای مسائل منطقه و کل خاورمیانه، بلکه حتی در صحنه‌های جهانی تبدیل شود.

## راه‌حل مشکلات منطقه‌ای

۱. برای حل مشکلات منطقه قبل از هرچیز، احتیاج به یک تجدیدنظر در ساختار مسائل منطقه‌ای وجود دارد و در زمینهٔ مسائل امنیتی منطقه باید طرح نوینی برای منطقه طراحی شود. البته این هدف مهم باید از کارهای کوچک و جزئی آغاز شود. از طرف دیگر برای حل مشکل منطقه باید نیروهای خارجی، منطقه را ترک کنند. اما اگر واقع‌نگر باشیم، می‌دانیم این کار در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست و کشورهای منطقه این آمادگی را ندارند. برای این کار همکاری در منطقه باید از جزء به کل آغاز شود.

۲. در همه زمینه‌ها در میان کشورهای منطقه باید هماهنگی و تفاهم

و همکاری آغاز شود. بین کشورهای منطقه هیچ همکاری اقتصادی اصولی و اساسی وجود ندارد. اگر ارتباطی وجود دارد، صرفاً ارتباط تجاری است. سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های مشترک وجود ندارد. ما نیاز داریم که زخم‌های گذشته را ترمیم کنیم. ما نیاز داریم سوءظن‌ها را از بین ببریم. ما نیاز داریم اعتمادسازی کنیم. این کار چگونه امکان‌پذیر است؟ تنها با گفتار، با حرف زدن، با اعلامیه و بیانیه امکان‌پذیر نیست. ما در عمل باید همکاری را تجربه کنیم. ما باید همکاری‌های اقتصادی را آغاز کنیم. ما باید سرمایه‌گذاری‌های مشترک را آغاز کنیم. اگر ایران در عربستان، قطر و امارات سرمایه‌گذاری را شروع کند و بالعکس، این کشورها هم در ایران سرمایه‌گذاری را شروع کنند و در پروژه‌های مختلف سرمایه‌گذاری مشترک انجام شود، می‌توان همفکری و هماهنگی را تجربه کرد.

۳. در مسائل نظامی نیز می‌توان از همکاری‌های کوچک آغاز کرد. چه اشکال دارد بخشی از نیازمندی‌ها و سلاح‌های سبک منطقه از یک کشور منطقه خریداری شود؟ این مرکز می‌تواند عربستان و یا ایران باشد، می‌تواند امارات و یا قطر و یا عمان باشد، یا هر کشور دیگری. ما باید این کار را آغاز کنیم تا به هم اعتماد و به سمت ائتلاف حرکت کنیم.

۴. از لحاظ فرهنگی و از لحاظ ارتباطی نیاز داریم تا ارتباطات ما مستقیم باشد. ما افکار کشورهای منطقه را با عینک دنیا و از طریق رسانه‌های غربی نگاه می‌کنیم. آنها نیز افکار ما را از آن دیدگاه و از آن طریق می‌نگرند. قبل از اینکه ما مستقیم با هم حرف بزنیم، از طریق CNN و BBC افکار همدیگر را مورد تبادل قرار می‌دهیم. تا زمانی که روابط فرهنگی و ارتباطی مستقیم نشود، ما دچار مشکل و بی‌اعتمادی خواهیم بود.

۵. اعتمادسازی امری ضروری است. جمهوری اسلامی ایران از آغاز

پیروزی انقلاب اسلامی بر این نکته تأکید داشت که امنیت منطقه باید توسط کشورهای منطقه تأمین شود و مشکلات منطقه توسط کشورهای همین منطقه رفع گردد. جمهوری اسلامی ایران هیچ چشمداشتی به کشورهای منطقه و منابع و اراضی کشورهای منطقه نداشته و ندارد و نخواهد داشت.

جمهوری اسلامی ایران در طول این ۲۲ سال بعد از انقلاب در عمل به اثبات رسانده که هیچ‌گاه در پی تجاوز حتی به یک میلی‌متر از خاک همسایگان خودش نبوده است و البته اجازه نخواهد داد که به تمامیت ارضی او نیز تجاوز شود. چه اینکه تجاوز به ایران به مفهوم تجاوز به امنیت کل منطقه و به امنیت کشتیرانی در خلیج فارس و به امنیت صدور نفت و گاز منطقه خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران به هیچ عنوان نه آغازگر هیچ تجاوزی خواهد بود و نه چشمداشت به کشوری دارد و معتقد است که تنها از طریق سیاست تنش‌زدایی، صلح و ثبات و رشد منطقه امکان‌پذیر است.

جمهوری اسلامی ایران به همه کشورهای منطقه قول می‌دهد که ـ کما اینکه بارها توسط مسئولین بلند پایه این نظام اعلام شده ـ سلاح و امکانات و قدرت نظامی ایران علیه هیچ کشوری از کشورهای منطقه نخواهد بود. کشورهای منطقه را به عنوان کشورهای دوست و برادر خودش می‌داند. حتی فعالیت‌های هسته‌ای ایران یک فعالیت صلح‌آمیز می‌باشد. علی‌رغم تبلیغات دروغین امریکا در این زمینه هیچ‌گاه جمهوری اسلامی ایران در پی سلاح‌های کشتار جمعی نبوده و نخواهد بود. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک مسیر ترانزیتی مطمئن برای منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی و حتی بخشی از اروپا و قفقاز، می‌تواند سهم خود را در این منطقه برای ارتباطات مطمئن میان کشورها به خوبی ایفا کند.

### انتظار جهان اسلام

امروزه استقرار یک قدرت مؤثر توسط کشورهای منطقه و توانمندی منطقه خلیج فارس می‌تواند بر کل منطقه خاورمیانه تأثیرگذار باشد. امروز انتفاضه فلسطین چشم به راه کمک از دنیای اسلام و به ویژه از منطقه خلیج‌فارس است. در شرایط امروز هرگونه ایجاد شکاف بین ایران و کشورهای منطقه، خواست اسرائیل است. رژیم صهیونیستی در ضربه‌هایی که بر او وارد شده است، تفکر اسلام انقلابی را تأثیرگذار و دخیل می‌داند. برای او خوشحال‌کننده است که نغمه‌هایی در این منطقه به دنبال واگرایی منطقه باشند و به وحدت منطقه صدمه وارد کنند. جمهوری اسلامی ایران بالاترین کمک به فلسطین را وحدت دنیای اسلام و وحدت منطقه می‌داند. با این وحدت می‌توان به منافع دنیای اسلام و مخصوصاً فلسطین و انتفاضه در این مقطع تاریخی کمک کرد.

ما معتقدیم تبدیل خلیج فارس امروز به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای تأثیرگذار تنها از طریق ایجاد تفاهم و هماهنگی میان کشورهای منطقه و همکاری و از بین بردن عنصر سوءظن و انجام اعتمادسازی بین کشورهای منطقه امکان‌پذیر است. رابطهٔ استراتژیک عامل اصلی ساخت قدرت در منطقه خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران آغوش خود را از ۲۲ سال پیش برای دوستی و برادری باز کرده است و امروز نیز بار دیگر دست برادری و دوستی را به سمت همه کشورهای منطقه دراز می‌کند.

# چالش‌های فراروی عراق جدید

تاریخ عراق به عنوان یکی از مراکز تمدن بشری، دارای تاریخ پر فراز و نشیبی بوده است. این کشور به دلیل موقعیت و پتانسیل‌های ویژه، در طول تاریخ همواره مورد توجه و طمع استعمارگران قرار داشته است. بعد از جنگ جهانی اول و با اشغال این کشور، قدرت‌های استعمارگر، نظام سیاسی را بر این کشور حاکم نمودند که رژیم دیکتاتوری و مستبد صدام مولود آن بود تا برای سالیان دراز عامل وحشت، سرکوب و درد و مصیبت نه تنها برای ملت عراق، بلکه برای ملل منطقه گردد. بعدها درحالی‌که این رژیم در مواجهه با قیام‌های مردمی در آستانه سقوط قرار گرفت، باز همین قدرت‌های استعمارگر ترجیح دادند که این رژیم به حیات خود ادامه دهد. متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر و تصمیم امریکا و انگلیس برای حضور گسترده‌تر در منطقه برای سلطه بر خاورمیانه، حذف رژیم صدام در دستور کار غرب برای تأمین اهداف بزرگ‌تر قرار گرفت.

امریکایی‌ها براساس توهمات خود که در طرح خاورمیانه بزرگ نهفته است، به دنبال تثبیت ارزش‌های سرمایه‌داری و غربی خود در عراق و منطقه و تغییر فرهنگ و افکار مسلمانان بودند تا از این طریق، تصویر مورد انتظار خود را در ذهنیت مسلمانان شکل دهند و زمینه را برای حضور دائمی و سلطه گسترده خود و رژیم صهیونیستی در منطقه

به وجود آورند. بر همین اساس و علی‌رغم مخالفت افکار عمومی و تلاش‌های فراوان بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و کشورها از جمله همسایگان عراق، متأسفانه امریکا و انگلیس به صورت یک‌جانبه حقوق و مقررات بین‌المللی را نقض و به عراق حمله نظامی کردند و آن را اشغال نمودند تا مردم عراق دوران پررنج و درد ناشی از این اشغال را از آن زمان تاکنون پیش روی داشته باشند.

**اشتباه استراتژیک امریکا**

اتخاذ رویکردهای ناصحیح و پراشتباه و عدم توجه امریکایی‌ها به واقعیات و بافت اجتماعی و مذهبی عراق، متأسفانه باعث ناامنی دائمی، نابودی زیرساخت‌ها و خسارات جبران‌ناپذیری بر مردم و منافع ملی عراق شده است. اگر چه امریکا و انگلیس با برنامه‌ریزی به عراق حمله کردند، ولی هیچ برنامه‌ای برای آینده عراق متناسب با واقعیات این کشور در دست نداشتند.

نومحافظه‌کاران امریکا به غلط اعتقاد داشتند که در عراق موفقیتی سریع کسب می‌کنند، یک دولت نظامی مستقر خواهند کرد که به تدریج به صورت یک دولت غیرنظامی و سپس با استقرار یک دولت دست‌نشانده با پوششی از تحرکات به ظاهر دموکراتیک، بر سرنوشت مردم عراق حاکم خواهند شد و از طریق آموزش آن دولت به استقرار فرهنگ غرب و آزادی‌های مورد نظر خود دست خواهند یافت و با استفاده از پول نفت عراق به پیشرفت‌هایی سریع در ارتقای سطح زندگی در آن کشور نایل می‌شوند. سپس به سراغ طرح خاورمیانه بزرگ می‌روند و حکومت سکولار و حتی ضد دینی و آزادی‌های (بی‌بند و باری) مورد نظر خود را در سرتاسر منطقه گسترش می‌دهند.

استراتژی آنها البته تهدید علنی ایران و روسیه، سوریه و لبنان،

مشروعیت‌زدایی حکومت عربستان و مصر و دیگر کشورهای منطقه با هدف تحقق رؤیای خاورمیانه بزرگ بود. آنان همچنین حساب کرده بودند که می‌توانند با بهره‌برداری از اثرات جانبی به اصطلاح آزادسازی عراق و گسترش فرهنگ غرب در خاورمیانه به حل بحران اسرائیل ـ فلسطین نزدیک‌تر شوند و اتحادیه اروپا، روسیه، چین و سایر کشورها را پشت سر گذارند و در همین حال به کسب نفوذ و کنترل بر منابع و سرنوشت کل منطقه نایل شوند.

آنها فکر می‌کردند با تسلط بر خاورمیانه، رهبری خود را بر جهان تثبیت می‌کنند و بر منابع اصلی نفت منطقه سلطه می‌یابند و قدرت‌هایی که در آینده به عنوان رقیب امریکا ممکن است در جهان سربرآورند، از اتحادیه اروپا گرفته تا چین و روسیه، فاصله‌شان را با امریکا به مراتب بیشتر خواهند کرد. بنابراین هجمه به عراق مقدمه‌ای برای سلطه بر منطقه؛ و سلطه منطقه، مقدمه‌ای برای سلطه جهانی خواهد شد.

استراتژی خیال‌پردازانه آنان البته در همان ابتدا و پیش از تشکیل حکومت نظامی در عراق، به‌واسطه هوشیاری ملت عراق و رهبری آیةالله سیستانی در نطفه خفه شد؛ چرا که عراق خواهان یک انتخابات دموکراتیک واقعی تحت نظارت سازمان ملل بود.

در واقع آنچه مورد تصور امریکا و انگلستان نسبت به عراق بود، با هوشیاری مردم عراق و با راهبری حکیمانه آیةالله سیستانی نقش بر آب شد. ایشان از روز اول با شعار دموکراسی و انتخابات با نظارت سازمان ملل به جنگ سیاسی با اشغالگران پرداخت و آن زمانی که حتی سازمان ملل با فشار امریکا اعلام کرد که انتخابات در عراق امکان‌ناپذیر است، او با تواضع گفت که نمایندگان سازمان ملل را به خانه خود می‌پذیرد و آماده است با آنها به بحث و گفتگو بنشیند، تا به آنها ثابت کند عراق برای یک انتخابات سراسری آمادگی دارد. رهبری این عالم بزرگ و

هوشمندی و درایت مردم عراق، همه نقشه‌های امریکا و انگلستان را نسبت به عراق و منطقه و دیگر کشورها به چالش کشاند و امروز شاهدیم که امریکا در عراق و در منطقه از هر زمان دیگری منفورتر است.

**اشتباه محاسبات امریکا**

امروز، سه سال از حمله ایالات متحده امریکا به عراق می‌گذرد، با این حال تاکنون نه سلاح‌های کشتار جمعی در این کشور یافت شده و نه آرامش، امنیت و ثبات به آن بازگشته است؛ مرگ و ویرانی، خشونت و آشوب بیداد می‌کند؛ دموکراسی برقرار نشده؛ برخلاف آنچه وعده داده بودند، بهای نفت پایین نیامده، بلکه هر روز افزایش بالاتری داشته است؛ صدها هزار غیرنظامی عراقی و هزاران نظامی امریکایی کشته و مجروح شده‌اند. به قول یکی از مفسران سیاسی وابسته به جریان محافظه‌کار امریکا «جورج بوش با نفرت همه‌گیر دموکرات‌ها و بی‌اعتنایی روزافزون جمهوری‌خواهان روبه‌روست».

براساس نظرسنجی که اخیراً توسط سی.ان.ان، یو.اس.ای.تودی.[1] و مؤسسه گالوپ انجام گرفته، نگرش مردم امریکا به سیاست‌های جورج بوش در عراق به شدت تغییر کرده است. در سال ۲۰۰۳ در ابتدای جنگ، ۷۳ درصد از مردم امریکا معتقد بودند که «حمله به عراق ارزشش را داشته است.» در سال ۲۰۰۶ فقط ۳۷ درصد از مردم امریکا معتقدند که ادامه جنگ عراق ارزشش را دارد. به همین نحو در سال ۲۰۰۳، ۶۹ درصد از مردم امریکا «از پیروزی مطمئن بودند». حال آنکه در سال ۲۰۰۶، تنها ۲۲ درصد از موفقیت امریکا در عراق مطمئن‌اند. دلایل این

1. U.S.A Today

تغییر عمده در نگرش مردم امریکا چیست؟

بیان این آمار به زبان ساده این است که از زمان آغاز جنگ در سال ۲۰۰۳، بدبینی مردم امریکا نسبت به جنگ عراق، آشکارا سیر صعودی داشته است. تغییر در نظرات شهروندان و نگاه افکار عمومی از سیاست‌های امریکا به مراتب تندتر و شدیدتر است. در خاورمیانه و کشورهای مسلمان نیز تظاهرات گسترده‌ای در اعتراض به حمله امریکا به عراق صورت گرفته است. تهدید معروف بوش که «یا با ما هستید یا علیه ما»، شاید متحدانی را در رابطه با سیاست‌های او در قبال عراق به همراه داشته، اما او را در اغلب نقاط دنیا به فردی تنها و تندرو تبدیل کرده است. باید این واقعیت را یادآور شد که در چهارگوشه جهان، هیچ کشوری جز انگلستان واقعاً خواهان حمله به عراق نبود.

## بوش، چوپان دروغگو

حقیقت این است که دلیل اصلی ابراز انزجار و مقاومت عمومی در برابر سیاست‌های بوش در عراق، بهانه‌های واهی، فریبکاری و دروغگویی‌های امریکا بود که موج عظیمی از مقاومت‌های سیاسی و مردمی علیه تهاجم به بغداد را ایجاد کرد. مطبوعات امریکا خود اذعان کرده‌اند که تاریخ‌نگاران در آینده از نحوه القای حقانیت حمله به عراق به افکار عمومی، به عنوان یکی از بارزترین موارد ایجاد احساسات جنگ‌طلبانه از راه دروغ و فریب افکار عمومی یاد خواهند کرد.

جورج بوش و مشاوران نزدیک وی نظیر چنی،[1] رایس[2] و رامسفلد[3] به دو دلیل عمده، امریکا را به جنگ با عراق کشاندند. نخست آنکه جان

1. Chaney
2. Rice
3. Rumsfeld

شهروندان امریکا و بقیه را از تسلیحات کشتار جمعی عراق نجات دهند و دیگر آنکه صدام حسین و گروه القاعده را به عنوان عامل حملات تروریستی یازده سپتامبر مجازات کنند. پس از سه سال جنگ و اشغالگری، هنوز پنتاگون در عراق به دنبال سلاح‌های کشتارجمعی وعده داده شده است. سازمان CIA و FBI و نیز هیئت تحقیق حملات یازده سپتامبر در کنگره امریکا[1] نیز این نظریه توطئه را که بغداد با القاعده ارتباط داشته است، رد کرده‌اند تا ناخودآگاه دومین بهانه اصلی جورج بوش نیز از اعتبار ساقط شود.

بنابراین، کاهش شدید میزان مقبولیت بوش، مصداق بارز حکایت چوپان دروغگوست.[2] آیا مردم امریکا این بار هم فریب این چوپان دروغگو را خواهند خورد و باور خواهند کرد که ایران، آن هم تحت نظارت دقیق جامعه جهانی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به دنبال تسلیحات هسته‌ای است؟ نمی‌توان گفت که پاسخ به این سؤال کاملاً منفی است، ولی تا این حد مشخص است که دولت امریکا در متقاعد ساختن جامعه بین‌المللی راهی بس دشوارتر پیش رو خواهد داشت.

## معضل امنیت در عراق

امروز، عراق و ملت بزرگ این سرزمین با چند چالش مهم روبه‌رو هستند:

چالش اول، معضل امنیت در عراق است. امروز ناامنی در کشور عراق به گونه‌ای است که در هیچ خیابان و منطقه‌ای، مکان امنی یافت نمی‌شود. علی‌رغم آنکه اشغالگران مسئول امنیت این کشور هستند، امریکایی‌ها هیچ‌گونه توجهی به امنیت مردم عراق ندارند و صرفاً در فکر

---

1. Congressional Investigation
2. Crying Wolf

امنیت خود در عراق هستند. در فکر امنیت پادگان‌های خود، در فکر امنیت ستون‌های نظامی که از این سمت به آن سمت عراق در حرکت هستند، می‌باشند. امریکا حتی از ایجاد امنیت سربازان خود عاجز است. آن‌گاه که ده‌ها نفر از شیعیان و کردها و سنی‌های عراق کشته می‌شوند، برای امریکایی‌ها اهمیتی ندارد. وقتی که مساجد و اماکن دینی تخریب می‌شود، برای امریکایی‌ها اهمیتی ندارد؛ و آن‌گاه که افراد پلیسی که آموزش کافی ندارند و تازه شروع به کار کرده‌اند، کشته می‌شوند، برای امریکایی‌ها اهمیتی ندارد. مشکل اصلی برای امنیت عراق، وجود اشغالگران در عراق است. عاملی که به صورت انگیزه برای افرادی درآمده است که به خشونت در عراق دست بزنند. همچنین رفتار امریکا در زمینه امنیت عراق، سؤالات فراوانی را به همراه دارد:

۱. چرا امریکایی‌ها اجازه نمی‌دهند که دولت عراق خود به امنیت کشور خود بپردازد؟ چرا تروریست‌ها و اطلاعات مربوط به تروریست‌ها را در اختیار دولت عراق نمی‌گذارند؟ چرا بسیاری از تروریست‌ها را بعد از یک بازجویی چند روزه آزاد می‌کنند؟! تروریستی که عامل تخریب مرقد مقدس دو امام شیعیان در سامرا بود، فردی بودکه در زندان امریکایی‌ها بود و چند روز قبل از این جنایت بزرگ توسط امریکایی‌ها آزاد شده بود. امنیت سامرا برعهده امریکایی‌ها بود. سؤال این است که چطور ۶۰ تروریست مسلح در ماجرای سامرا، ده ساعت مشغول فعالیت بمب‌گذاری در مرقد مطهر سامرا بودند و چطور امریکایی‌ها هیچ عکس‌العملی نشان ندادند؟!

۲. امریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که چه کشورهایی به تروریست‌ها کمک مالی می‌کنند و چگونه افراد را از کشور خود اعزام می‌کنند. برخی از این کشورها رابطه صمیمی با امریکا دارند. چرا امریکا در این زمینه چشم‌پوشی می‌کند؟! امریکایی‌ها باید به این سؤال مهم پاسخ دهند که

چرا در زمینه امنیت عراق اقدام جدی به عمل نمی‌آورند؟ آیا امریکایی‌ها فکر می‌کنند استقرار امنیت در عراق، مشروعیت ادامه حضور آنها در این کشور را زیر سؤال می‌برد؟ آیا امریکایی‌ها فکر می‌کنند اگر عراقی با ثبات و امن باشد، دیگر هیچ گروه و دسته‌ای به آنها نیازمند نیست و به آنها توجهی نمی‌کند؟

۳. چرا امریکا مانع اقدامات و برنامه‌ریزی دولت عراق در زمینه امنیت است؟ مگر بارها و بارها دولت عراق، مسئولین عراق و احزاب سیاسی عراق اعلام نکرده‌اند که ما قادر به ایجاد امنیت در عراق هستیم. چرا امریکایی‌ها اجازه نمی‌دهند که مردم عراق امنیت کشور خود را برعهده گیرند؟! چرا امریکا مانع کمک کشورهای همسایه عراق در زمینه امنیت است؟!

۴. امریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که نیروهای بعثی که آنها اصرار به حضورشان در مناصب حکومتی دارند و فشار می‌آورند که در مسئولیت‌های مختلف به کار گماشته شوند، رابطه نزدیک با تروریست‌ها دارند. چرا امریکایی‌ها از نیروهای بعثی حمایت می‌کنند؟

اینها و ده‌ها سؤال دیگر در این زمینه وجود دارد. در واقع، تأمین امنیت مردم عراق به وظیفه‌ای چندپاره تبدیل شده است. مسئولیت تأمین امنیت و آرامش در عراق ظاهراً برعهده نیروهای امریکایی، انگلیسی و عراقی است. ولی واقعیت آن است که نیروهای امریکایی و انگلیسی که خود، بخشی از مشکل و عامل اصلی خشونت‌ها و اقدامات تروریستی هستند، باعث شده‌اند که نیروهای تعلیم‌نیافته و فاقد تجهیزات عراقی به هدف‌هایی آسان برای تروریست‌ها بدل شوند که به آنها به چشم همدستان نیروهای اشغالگر نگاه می‌شود. نتیجه این امر افزایش موج تنش، خشونت، مرگ، ویرانی و قربانی‌شدن مردمی است که می‌خواهند به مملکت خود خدمت کنند و آرامش و امنیت را برای مردم خود تأمین

نمایند. امنیت عراق با خروج اشغالگران و با پایان دادن مداخلات امریکا در امور عراق به خوبی امکان‌پذیر است. البته اگر دولت عراق مایل باشد، کشورهای منطقه می‌توانند از لحاظ اطلاعاتی و یا انتقال تجربه به آنها کمک کنند.

***چالش ساختار قومی در عراق***

چالش دوم در عراق، مسئله وحدت و انسجام ملی و همچنین در کنار آن، تمامیت ارضی است. عراق از لحاظ قومی و از لحاظ مذهبی دارای تکثر است. در عراق اکثریت ۶۵ درصدی شیعیان و اقلیت کردها و سنی‌ها زندگی می‌کنند. برای ثبات در عراق، راهی جز تعاطف و وحدت بین گروه‌ها وجود ندارد. هرگونه اختلاف و تشتت به ضرر مردم عراق است. نکته حائز اهمیت آنکه برخی افراد در کشورهای منطقه و حتی در خود عراق اصرار دارند که بگویند عراق وارد جنگ داخلی شده است. درحالی‌که به خوبی می‌دانند در عراق جنگ داخلی وجود ندارد. ماجرای سامرا را به وجود آوردند تا در عراق جنگ مذهبی و داخلی به وجود آورند. اما هوشیاری حوزه علمیه نجف و آیة الله سیستانی و مردم عراق، شیعیان، اهل سنت و کردها باعث شد این توطئه خنثی شود. هنوز هم افراد بیماری در داخل عراق و افرادی در بیرون از عراق می‌خواهند با اصرار بگویند در عراق جنگ داخلی است. ما می‌دانیم به دنبال چه هدفی هستند! ما می‌دانیم که می‌خواهند دستاوردهای سه‌ساله مردم عراق را از بین ببرند. می‌دانیم که می‌خواهند بگویند این قانون اساسی باید تغییر کند. می‌خواهند بگویند این نظام، نظام کارآمدی نیست. اما واقعیت این است که حفظ منافع مردم عراق و ثبات منطقه تنها در سایه اتحاد مردم عراق و ائتلاف گروه‌ها امکان‌پذیر است. این اتحاد تنها در سایه انعطاف، تسامح، تعامل و عقلانیت و ایجاد دولت ملی و ائتلاف ملی و اتحاد همه

گروه‌های قومی و مذهبی امکان‌پذیر است.

ما بسیار خوشحالیم که بیداری مردم عراق باعث شده است که عراق قدم به قدم به سمت وحدت و یکپارچگی و انسجام حرکت کند. البته خوشایند اشغالگران نیست که در داخل عراق وحدت باشد. شما دیدید که امریکایی‌ها برای تشکیل دولت عراق چه موانعی را به وجود آوردند و چگونه تلاش می‌کردند که نه تنها وحدتی بین کردها و سنی‌ها و شیعیان نباشد، بلکه حتی در تلاش بودند که ائتلاف شیعیان را هم به هم بزنند که خوشبختانه ناموفق بودند. وحدت، یکپارچگی و تمامیت ارضی عراق هم برای خود عراق و هم برای منطقه اهمیت فراوانی دارد. تجزیه کشور عراق، به نفع کردها، سنی‌ها و شیعیان نیست و به نفع کشورهای منطقه هم نخواهد بود. یکپارچگی به نفع همه است. عراق یکپارچه، عراقی که همه گروه‌ها و اقوام به نسبت جمعیت خودشان حق حضور دارند و همه گروه‌ها با هم تعامل دارند، به نفع ملت عراق وکشورهای منطقه است.

در حال حاضر عراق، روند انتقال سیاسی خود را طی می‌کند. در این روند، ویژگی‌های جدیدی حائز اهمیت است. از جملهٔ این ویژگی‌ها، تعریف جدید از ساخت قدرت و سیاست داخلی و ایجاد تعادل در سهم گروه‌های مختلف سیاسی و قومی در حکومت مرکزی می‌باشد. برای سالیان دراز، حضور مسلط و تعریف‌شده یک اقلیت، مبنای تنش و بی‌ثباتی نه تنها در صحنه داخلی کشور، بلکه در سطح روابط با کشورهای منطقه بود. حاصل آن سرکوب گروه‌های سیاسی دیگر همچون شیعیان و کردها، ایجاد فضای وحشت و ترور و به طور کلی بی‌اعتمادی متقابل و همچنین ماجراجویی‌های خارجی دولت بعثی در تجاوز به همسایگان بود. جمهوری اسلامی ایران و کویت دو قربانی این مسئله می‌باشند. روند انتقال سیاسی عراق بی‌تردید مستلزم بازتعریف

نقش گروه‌های مختلف سیاسی در ساختار قدرت این کشور می‌باشد تا از این طریق، تعادل و تناسب حفظ گردد. از سوی دیگر، این روند انتقال، نیازمند بازتعریف روابط منطقه‌ای و بین‌المللی عراق می‌باشد. در این روند، عراقی مورد نظر منطقه است که تهدیدگر نباشد و در خدمت نظم و امنیت به ایفای نقش مثبت خود بپردازد.

در شرایط حساس کنونی، بی‌تردید رمز اساسی حفظ هویت واقعی عراق و بقای این کشور به عنوان یک کشور عربی و اسلامی در حفظ وحدت و وفاق گروه‌های داخلی، تداوم گفتگوهای سیاسی و حل مسالمت‌آمیز مسائل و عدم توسل به زور و خشونت بوده و ملت عراق همانند دیگر ملت‌ها، بدون هرگونه حضور و مداخله خارجی، حق تعیین سرنوشت کشور خویش را دارا می‌باشد. اقداماتی نظیر تشویق و تحریک گروه‌ها علیه یکدیگر و ایجاد اختلافات طایفه‌ای نه تنها برای آینده عراق، بلکه برای ثبات و امنیت همسایگان و منطقه نیز مخاطره‌آمیز خواهد بود.

### *چالش کارآمدی دولت*

چالش سوم، کارآمدی دولت است. همه باید در داخل عراق تلاش کنند و دیگران از خارج عراق کمک کنند تا این کشور بتواند دارای دولتی کارآمد باشد. امریکایی‌ها در داخل عراق ده‌ها سازمان و شرکت به وجود آورده‌اند؛ سازمان‌هایی که فلسفه وجودی آنها نه برای مردم، نه همسایگان و نه دیگران مشخص نیست. سازمان‌ها و شرکت‌هایی که نه تنها برای تاراج عراق تحت عنوان بازسازی عراق، بلکه حتی سازمان‌هایی را برای امنیت عراق نیز به وجود آورده‌اند. بسیاری از شرکت‌ها وابسته به دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور امریکاست. برخی از شرکت‌ها وابسته به وزیر دفاع (رامسفلد) و برخی از شرکت‌ها نیز وابسته به چند مشاور ارشد بوش هستند که اصرار به حمله امریکا به عراق را داشتند.

اگر کنگره امریکا و عراق، حساب این شرکت‌ها را مورد بررسی قرار دهند، برایشان روشن می‌شود که اصرار آنها برای ماندن امریکا در عراق چیست. آمار نشان می‌دهد که ۷۳ درصد سربازان امریکایی در عراق معتقدند که هرچه سریع‌تر باید از عراق خارج شوند. علی‌رغم عدم رغبت سربازان امریکا و علی‌رغم عدم میل مردم امریکا و مردم عراق و منطقه، چرا همچنان امریکا اصرار به حضور در عراق دارد؟ دخالت‌های امریکا مانع اصلی کارآمدی دولت است. امریکایی‌ها در داخل عراق فکر می‌کنند چند دولت وجود دارد و مداوم در حال امتیاز گرفتن و امتیازدهی به گروه‌ها هستند. آنها فکر می‌کنند گروه‌هایی که در داخل عراق وجود دارند، به منزله دولت‌هایی هستند که برای تعامل آنها باید از این گروه به آن گروه امتیازدهی کنند. مداوم با این گروه علیه گروه دیگر سخن می‌گویند. کارآمدی دولت عراق تنها در سایه اجرای قانون اساسی امکان‌پذیر است. امریکایی‌ها می‌خواهند در کنار قانون اساسی هر روز مقررات و قوانین ویژه‌ای را وضع کنند. ما معتقدیم تنها در سایه اجرای قانون در عراق می‌توان دولتی کارآمد را به وجود آورد و اگر دخالت دیگران نباشد، مردم و مسئولین عراق خود قادرند کشور را به خوبی اداره کنند.

### *خروج اشغالگران، مهم‌ترین چالش*

چهارمین و مهم‌ترین چالش برای مردم عراق، بحث خروج اشغالگران است. متأسفانه تاکنون هیچ زمان‌بندی برای بحث خروج اشغالگران در عراق تهیه نشده است. اشغالگران اگر هرچه سریع‌تر از این سرزمین خارج شوند و دست از مداخلات خود در امور سیاسی و اقتصادی بردارند، ثبات عراق و به دنبال آن ثبات منطقه تحقق خواهد یافت. تدارک برای حضور دائمی در عراق اشتباه بزرگ دیگری از سوی

امریکاست که افزایش خشونت‌ها و گسترش بی‌ثباتی در منطقه را در پی خواهد داشت. امریکا هم‌اکنون در پی احداث بزرگ‌ترین پایگاه نظامی برون‌مرزی با ده‌ها میلیارد دلار و نیز بزرگ‌ترین سفارتخانه خود در کشور عراق است که هزینه‌ای بالغ بر یک میلیارد دلار را بر کاخ سفید تحمیل خواهد کرد. این طرح قبل از هرچیز بیانگر احساس ناامنی شدید امریکا در سایر پایگاه‌های نظامی ساخته شده در منطقه خلیج فارس است. این طرح همچنین نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده حضور دائمی در منطقه را دنبال می‌کند.

در حال حاضر یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های تنش و بی‌اعتمادی در روابط بین ملت‌های منطقه و همچنین روابط دولت‌ها، حضور نیروهای امریکایی در خاک عراق است. این حضور نه تنها منجر به شکاف و بی‌اعتمادی در میان گروه‌های مختلف سیاسی ـ مذهبی داخل عراق می‌شود، بلکه بهانه‌ای نیز به دست گروه‌های خشونت‌طلب و افراطی می‌دهد تا با ایجاد هرج‌ومرج، سعی در دسترسی به اهداف نامشروع داشته باشند.

از سوی دیگر، سیاست‌های خصمانه امریکا در برخورد با دولت‌های منطقه، زمینه‌های بی‌ثباتی بیشتر و بی‌اعتمادی را در سرتاسر منطقه فراهم کرده است. این سیاست‌ها چه در قالب تهدیدات امنیتی نسبت به برخی حکومت‌های منطقه و چه در قالب زیر سؤال بردن مشروعیت سایر حکومت‌ها با پیگیری سیاست‌های مربوط به تغییر فرهنگ‌ها موجب گسترش بی‌ثباتی در سطح منطقه شده است.

همان‌گونه که تحولات سه سال گذشته نشان داده است، ایدئولوژی و مذهب فراتر از تصور امریکا ریشه در بطن جامعه دارد. هرگونه تلاش در جهت تزریق تفکر دموکراسی غربی در میان توده‌های مذهبی و سنتی جوامع خاورمیانه و به خصوص عراق، ناشی از عدم فهم درست

خواسته‌های مردم منطقه و مسائل آنها می‌باشد. بی‌تردید حضور مؤثر نیروهای مداخله‌گر خارجی در شکل‌دهی ساخت قدرت و سیاست منطقه، منجر به شکاف میان دولت‌ها و ملت‌های منطقه شده است. نتیجه این امر در درازمدت به نفع نظم طبیعی منطقه نخواهد بود، چرا که منجر به گسترش بی‌اعتمادی میان حکومت‌ها و ملت‌ها از طریق یارگیری و وابستگی به حمایت نیروهای خارجی خواهد شد.

***چالش بازسازی***

و بالاخره چالش پنجم، مسئله بازسازی عراق است که باید همه کشورهای منطقه به عراق کمک کنند تا دولت عراق بتواند ویرانی‌های این کشور را بازسازی کند. در این زمینه کشورهای همسایه به ویژه ایران می‌توانند کمک مؤثری باشند. اشغالگران نباید مانع شوند تا دولت عراق خود در زمینه بازسازی کشور تصمیمات لازم را اتخاذ کند.

جمهوری اسلامی ایران برای کمک به ملت و دولت عراق همواره اعلام آمادگی نموده است تا آنها بتوانند از این مرحله سخت و حساس انتقالی با موفقیت عبور نمایند. لذا ایران در روند بازسازی عراق مصمم به کمک می‌باشد و هم اینک مجموعه کاملی از برنامه‌های همکاری اقتصادی شامل کمک توسعه‌ای، سرمایه‌گذاری، تجارت، گردشگری، طرح‌های تأمین مالی و همانند آن را در نظر گرفته است و در حال کار با دولت عراق می‌باشد. همچنین در زمینه رفع نیازمندی‌های اقتصادی و معیشتی روزمره مردم عراق شامل تأمین سوخت، برق‌رسانی و نظایر آن نیز تاکنون از هیچ کمکی دریغ ننموده و امیدوار است که این روند با حمایت همه‌جانبه ملت و دولت عراق به پیش رود.

با توجه به تجربیات و امکانات بالقوه و نزدیکی جغرافیایی و فرهنگی ایران و عراق، جایگاه ویژه‌ای در کار توسعه و بازسازی عراق

برای ایران متصور است. این امر قطع نظر از مزایایی که جمهوری اسلامی ایران برای این کار، دارا می‌باشد، بدین‌دلیل است که اساساً ایران و عراق دو شاخه از یک درخت تناور فرهنگی و تمدنی می‌باشند که هر حادثه‌ای برای یکی از این دو، دیگری را متأثر می‌سازد. به علاوه مزیت‌های ایران در این امر غیرقابل انکار است و فقط عناد و دشمنی اشغالگران باعث می‌شود این مزیت‌ها در نظر گرفته نشود. وجود راه‌های ارتباطی هوایی، دریایی و زمینی برای حمل و نقل منابع و نیروی انسانی متخصص، تجربیات دوران بازسازی بعد از جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه ایران و از همه مهم‌تر، قرابت دینی و روحی مردم عراق و ایران، همگی از مزیت‌های کشور ما می‌باشد.

## خواست مردم عراق، استقلال کامل

ما به تمدن مردم عراق ایمان داریم و می‌دانیم مردم عراق در پی استقلال کامل سرزمین خود هستند و به خوبی می‌توانند کشور خود را اداره کنند. عراق اکنون در مقطع حساس تاریخی ایستاده است. ادامه سیاست خارجی مداخله‌جویانه امریکا به زیان مردم عراق، کل منطقه و حتی مردم امریکا خواهد بود و موجب تداوم آن چیزی خواهد شد که جز نمایی ظاهری از صلح و امنیت و عدالت نیست. ایالات متحده شاید در عرصه نظامی پیروز میدان به حساب آید؛ با این حال باید از درایت کافی برای ایجاد آرامش و ثبات آن هم بدون استفاده از قوه قهریه و خونریزی نیز برخوردار می‌بود. مقامات امریکایی باید بدانند که مردم لایق و دلاور عراق نخواهند پذیرفت که یک ابرقدرت جایگزین صدام شود و به جای یک دیکتاتور، اشغالگر و تجاوزگری مستقر شود که حق خود می‌داند انسان‌ها را بکشد، از موضع برتر با آنان سخن بگوید و به آنان امر و نهی کند، آنان را تحقیر و ارعاب کند و نهایتاً امیال و اولویت‌های خود را بر

سرنوشت سیاسی عراق تحمیل کند.

آنان باید این نکته را درک کنند که اگر هرچه زودتر از عراق خارج شوند، خشونت و تروریسم زودتر مهار خواهد شد و مردم عراق از هر گروه قومی و مذهبی که باشند، زودتر به حل اختلافات خود به شکلی متمدنانه و سازگار با فرهنگ و تمدن غنی و باشکوه عراق نایل خواهند شد.

### مردم عراق، علاقه‌مند به کمک و نه مداخله

عراق اینک نیازمند حمایت و پشتیبانی سیاسی، اقتصادی و معنوی ماست؛ نه مداخلات و امر و نهی. عراق اینک به شدت محتاج حمایت ما برای تأمین امنیت، تحکیم وحدت داخلی و ارتقای معیشت شهروندان خود است. برقراری حاکمیت قانون و دموکراسی، استقرار حکومت برآمده از رأی مردم و تضمین حقوق تمامی گروه‌های قومی و مذهبی از مهم‌ترین نیازهای کنونی کشور عراق است. در این روند مشخصاً بایستی حقوق اقلیت‌ها به ویژه در روند تصمیم‌گیری لحاظ شود. عراق همچنین می‌تواند به عنوان کشوری مهم و مستقل در منطقه خلیج فارس نقشی مهم و سازنده در پیشبرد صلح و ثبات منطقه ایفا کند. مردم عراق ثابت کرده‌اند از توانایی لازم برای غلبه بر تمام مشکلات موجود برخوردارند.

### سخن آخر

جمهوری اسلامی ایران از پدیدارشدن افق‌های ایجاد عراقی جدید که براساس حسن همجواری و پایبندی به معاهدات دوجانبه و چندجانبه شکل گرفته باشد، استقبال می‌کند و آمادگی خود را برای تحرک بیشتر در توسعه روابط دوجانبه با انتخاب دولت دائمی در این کشور اعلام می‌دارد و علی‌رغم اینکه بیشترین خسارات مادی و معنوی را از رژیم

گذشته عراق متحمل گردیده است، همواره به عنوان یک کشور دوست و برادر در کنار مردم عراق قرار خواهد داشت و امیدوار است با تشکیل دولت دائمی که برآمده از آرای مردم است، گامی اساسی در جهت تقویت ثبات و امنیت در عراق، پایان دادن به جنایات تروریستی و همچنین خروج نیروهای خارجی از خاک این کشور بردارد و عراق آینده، شاهد پیشرفت‌های چشمگیری در روند بازسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همچنین گشایش فصل تازه‌ای از مناسبات منطقه‌ای با همسایگانش باشد.

جمهوری اسلامی ایران به توانایی ملت عراق و رهبران مذهبی و سیاسی این کشور در اداره امور خود، باور دارد و گشایش جدید در انتخاب رهبران این کشور را ناشی از همین درایت و بلوغ سیاسی می‌داند و همچون گذشته، آماده همکاری با دولت جدید این کشور می‌باشد.

# آینده خاورمیانه و غرب: رویارویی یا همکاری

خاورمیانه از دیرباز به دلیل موقعیت خاص ژئوپلیتیک و منابع سرشار هیدروکربنی و وجود مسائل و پیچیدگی‌های خاص سیاسی، امنیتی، اجتماعی و کشمکش‌ها و مناقشات مزمن همواره علاوه بر اینکه یکی از مناطق هدف برای غرب محسوب می‌شده است، به دلیل مسائل و مشکلات یاد شده، بعضاً به عنوان یکی از کانون‌های بی‌ثباتی و تهدید امنیتی نیز تلقی شده است.

نوع سیاست‌های غرب به ویژه ایالات متحده در قبال خاورمیانه عمدتاً برخاسته از نگاهی صرفاً امنیتی و سرکوبگرانه و با هدف استحصال حداکثر منفعت به خصوص در حوزهٔ انرژی بوده است. این نوع نگرش در کنار سیاست‌های مداخله‌جویانه و تجاوزگرایانه که به طور معین در دورهٔ هشت سالهٔ ریاست جمهوری بوش شدت یافت، ضمن عدم توفیق در بهبود مشکلات، به امنیتی‌تر شدن فضای خاورمیانه و پیچیده‌تر شدن شرایط سیاسی و گرایشات مذهبی و قومی دامن زد. در این فرصت تلاش بر این است تا ضمن بررسی چالش‌های موجود در خاورمیانه و چگونگی رفتار غرب، دورنمای منطقه در ابعاد اقتصادی، انرژی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم و روندهای موجود را شناسایی و در نهایت با ارائه مجموعه راهکارهایی، به ضرورت تغییر در نگرش و رفتار غرب در قبال خاورمیانه بپردازیم.

## چالش‌های خاورمیانه و رفتار غرب

منطقه خاورمیانه در حال حاضر مواجه با مجموعه‌ای از چالش‌های مزمن و نو، با عمق و میزان اثرگذاری متفاوت است که شناسایی آنها برای فهم روند و مسیر آینده آنها اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از جمله چالش‌ها و مسائل مطرح در خاورمیانه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اشغال کشور فلسطین و مناقشه برخاسته از آن؛
- بی‌ثباتی در عراق و افغانستان؛
- تحرکات و قدرت‌یابی گروه‌های افراطی؛
- تروریسم سازمان‌یافته؛
- قاچاق مواد مخدر و تسلیحات و مواد منفجره؛
- رقابت تسلیحاتی؛
- معضلات اجتماعی همچون فقر، بیکاری، بی‌سوادی، تبعیض، تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی و اختلافات میان مذاهب به ویژه شیعه و سنی؛
- امنیت انرژی؛
- حکومت‌های ناکارآمد و اقتدارگرا.

به طور کلی وجود مجموعه‌ای از مقولات امنیتی سخت و نرم باعث شده است تا خاورمیانه با داشتن موقعیت خاص ژئوپلیتیک و منابع غنی نفت و گاز، منطقه‌ای پیچیده محسوب شود و آیندهٔ آن به ویژه از منظر تأثیر آن بر امنیت و اقتصاد جهانی مورد توجه قرار گیرد.

رویکرد غرب به خاورمیانه به عنوان یکی از کانون‌های اصلی امنیت و منفعت، غالباً نشئت‌گرفته از نوعی منفعت‌جویی توأم با عدم شناخت صحیح منطقه، تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های آن بوده است. نگاه امنیتی در کنار اتخاذ سیاست‌های تجویزی در دوران ریاست جمهوری بوش و به

ویژه پس از رخداد تروریستی یازدهم سپتامبر شدت بیشتری یافت. در واقع اگر در گذشته مسائلی همچون کمونیسم، مناقشه اعراب ـ اسرائیل و انرژی، سه محور اصلی تأثیرگذار بر چگونگی استراتژی امریکا در قبال خاورمیانه را شکل می‌داد، پس از یازدهم سپتامبر، ضمن باقی ماندن دو مقوله انرژی و مناقشه اعراب ـ اسرائیل، مقوله سوم یعنی کمونیسم جای خود را به تروریسم داد. امریکا با بهانهٔ مقابله با تروریسم و ایجاد بازدارندگی در برابر حملات تروریستی و همچنین ادعای تضمین جریان انتقال آزاد انرژی، دو فاز نظامی و غیرنظامی را آغاز کرد.

حمله به افغانستان و عراق از یک سو و تلاش در جهت مداخلات بیشتر تحت عنوان مجموعه‌ای از اصلاحات سیاسی ـ اقتصادی در خاورمیانه و به ویژه کشورهای مهم و تأثیرگذار منطقه‌ای از سوی دیگر، کلیت استراتژی جدید امریکا در خاورمیانه را شکل می‌داد. هرچند قضاوت نهایی در خصوص سیاست‌های دولت هشت ساله بوش در خاورمیانه زودهنگام می‌نماید، اما آنچه مسلم است این سیاست‌ها نتایج منفی غیرقابل اغماضی را در پی داشته است. امنیتی شدن فضای منطقه، افزایش ریسک‌پذیری فعالیت‌های اقتصادی، تشدید احساسات ضد امریکایی، افزایش گرایشات به سمت جریانات مذهبی افراطی، بی‌ثباتی منطقه‌ای از جمله پیامدهایی است که به ویژه به دنبال اجرای فاز نظامی سیاست‌های امریکا و غرب در خاورمیانه و تکیه بر یک‌جانبه‌گرایی عارض شده است، به طوری‌که در راستای حضور نظامی امریکا و اروپا در منطقه، بعد از اجلاس سال ۲۰۰۴ ناتو در استانبول، بحث همکاری‌های ناتو با کشورهای خاورمیانه و به ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس مورد توجه قرار گرفته است. مباحثی همچون امنیت جمعی و شرایط عضویت که شامل دموکراسی‌سازی کشورهای داوطلب و اصلاحات نظامی می‌باشد، مورد توجه جدی سیاستمداران

غربی بوده است. هرچند در طی زمان اجلاس، طرح خاورمیانه بزرگ و رویکرد دموکراسی و ثبات در سیاست خاورمیانه امریکا از سوی سیاستمداران کاخ سفید به شدت پیگیری می‌شد، اما امروزه ناتو با توجه به رویکرد جدید امریکا، مقوله همکاری و اعتمادسازی، مشابه روند مشارکت برای صلح در قبال کشورهای مرکز و شرق اروپا مانند اوکراین و مولداوی را پیگیری می‌کند.

در فاز غیرنظامی نیز هرچند بخشی از اقدامات امریکا به ویژه آنچه تحت عنوان اصلاحات سیاسی ـ اقتصادی مورد نظر بود، به اجرا درآمد، اما وقایع پیش‌بینی نشده‌ای همچون روی کار آمدن گروه‌های اسلام‌گرا به دنبال باز شدن فضای سیاسی و از کانال‌های دموکراتیک، غرب را به سمت ضرورت تجدیدنظر در سیاست خارجی خود در خاورمیانه سوق داد. عدم توفیق در روند به اصطلاح صلح خاورمیانه و حل مناقشه فلسطین و اسرائیل به عنوان حلقهٔ طلایی در تسهیل حل‌وفصل سایر معضلات منطقه‌ای در مجموع عملکردی ناکارآمد از سیاست‌های غرب در قبال خاورمیانه را به نمایش گذارده است.

در واقع رابطه استراتژیک میان امریکا و رژیم صهیونیستی در تضمین وابستگی متقابل منافع طرفین باعث گردیده است که این رژیم به عنوان نزدیک‌ترین متحد غیرعضو امریکا در سازمان ناتو، در منطقه خاورمیانه محسوب شود (اسرائیل عضو ناظر سازمان ناتو می‌باشد) و امریکا تضمین‌های امنیتی لازم را برای حفظ برتری نظامی این رژیم در منطقه خاورمیانه به عهده بگیرد. به طوری که تا سال ۲۰۰۳ این رژیم نزدیک به یک سوم بودجه کمک خارجی سالانه امریکا را به خود اختصاص داده است. همچنین براساس اسناد منتشر شده از سوی پنتاگون و وزارت خارجه امریکا در سال ۲۰۰۵ بیش از دو میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون دلار تسلیحات نظامی از امریکا دریافت کرده است. در

همین راستا براساس توافق به عمل آمده میان بوش و اولمرت در اوت ۲۰۰۷، سطح کمک‌های نظامی و تسلیحاتی امریکا به رژیم اسرائیل در طی ده سال آینده، ۲۵ درصد افزایش خواهد یافت که رقمی بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار خواهد بود. این در حالی است که کمک‌های نظامی امریکا در بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶، رقمی در حدود ۲۶ میلیارد دلار بوده است و این رژیم با در اختیار داشتن بیش از ۳۰۰ فروند جنگنده، بزرگ‌ترین ناوگان جنگنده‌های اف ۱۶ و اف ۱۵ را در خارج از خاک امریکا در اختیار دارد. در همین راستا براساس توافق اولمرت با بوش، سفارش خرید ۶۰ فروند جنگنده مدل اف ۲۲ را که دارای سیستم رادار گریز می‌باشد، به دست آورده است.

نکته قابل توجه در خصوص میزان حجم مبادلات نظامی و تسلیحاتی میان امریکا و رژیم اسرائیل این است که اهداف اولیه این میزان تسلیحات در راستای حفظ امنیت اسرائیل در برابر حملات کشورهای عربی و ایران اعلام شده است. درحالی‌که براساس گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشر که از سال ۲۰۰۳ و به دنبال انتفاضه دوم انتشار یافته، این تسلیحات در کشتار مردم فلسطین و جنگ علیه حزب‌الله لبنان استفاده شده است. در راستای جنگ اسرائیل با مردم فلسطین در منطقه غزه علاوه بر آنکه این رژیم به واسطه حضور امریکا در شورای امنیت سازمان ملل متحد با قطعنامه‌ای روبه‌رو نشد، حمایت‌های مالی گسترده‌ای را نیز از سوی کشورهای غربی به ویژه امریکا دریافت نمود.

با روی کار آمدن دولت باراک اوباما، آنچه دست‌کم در حال حاضر می‌توان در خصوص سیاست‌های آتی ایالات متحده در خاورمیانه اظهار داشت، نوید از نوعی تغییر در گفتمان را می‌دهد. اما آیا این تغییر صرفاً در سیاست‌های اعلامی و در سطح گفتمانی متوقف می‌گردد و یا به

سیاست‌های اعمالی تسری می‌یابد، معلوم نیست. در هر حال، اوباما اکنون بر ضرورت کنار نهادن سیاست‌های تجویزی و یک‌جانبه‌گرایانه و پیگیری تعامل و همکاری‌های چندجانبه تأکید می‌ورزد و به ویژه در خصوص خاورمیانه به اهمیت «گوش فرا دادن» به جای «دیکته کردن» توجه می‌دهد.

با وجود این، برخی کارشناسان با اشاره به مواردی همچون قطع بودجه ارتقای دموکراسی در مصر از یک سو و موافقت با اعطای بودجه به سازمان‌های غیردولتی پس از تأیید دولت مصر از سوی دیگر معتقدند نوعی «عدم هماهنگی» مشاهده می‌شود.[1]

به هر حال حوزه‌های منفعتی غرب در خاورمیانه و چالش‌های امنیتی منطقه همچنان به قوّت خود باقی است، اما آنچه کنشگران منطقه‌ای و غربی باید بدان توجه کنند، ناکارآمدی سیاست‌های پیشین و لزوم بازنگری و اتخاذ نگرش و رویکرد جدید در حل مسائل منطقه است.

به نظر می‌رسد سیاستمداران غربی درس‌های جدی از پایان جنگ سرد دریافت کرده‌اند که تئوری‌های واقع‌گرایی و تأکید بیش از اندازه به قدرت سخت‌افزاری، لزوماً برای امنیت یک کشور مثمرثمر نخواهد بود. همچنین توجه به اهمیت قدرت نرم نزد این افراد برجسته‌تر شده است. حملات ۱۱ سپتامبر نیز تأییدی بر اهمیت نظریات اخیر است که تهدیدات علیه قدرت‌های بزرگ نه صرفاً از سوی واحدهای ملی، بلکه از طریق سازمان‌های فروملی که متأثر از فرهنگ غیرغربی می‌باشند نیز امکان‌پذیر است. در این راستا نقش قدرت فرهنگی برای تغییر هویت ملی و قومی منطقه نزد این افراد برجسته‌تر شده است. ولی آنها از درک

---

1. Janice, A. Smith "The Middle East, Fragmented Societies, and the Future", *the Heritage Foundation*, Jan 16, 2009.

این واقعیت غفلت نموده‌اند که حرکت از قدرت سخت به قدرت نرم بدون توجه به شناخت فرهنگ کشورهای خاورمیانه مسیری درست برای پایان دادن به ناکامی‌های کشورهای غربی نخواهد بود.

اگرچه در رأس این برنامه‌ها استراتژی طرح خاورمیانه بزرگ که در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح شد، رئوس آن نشان از انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و آموزشی عمیق در کشورهای خاورمیانه با توجیه تعداد بالای بی‌سوادان در منطقه و تولید سرانه پایین اقتصادی بود، لذا مدعی شدند که از ترکیب این دو متغیر، پدیده بنیادگرایی استخراج خواهد شد و سیاستمداران غربی را برای حل این مشکل به سمت سیاست‌های ترویج دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های بنیادین، احترام به تنوع افکار و پلورالیسم در حوزه سیاست سوق داده است. این سیاست‌ها باعث سرمایه‌گذاری‌های کلان در امور فرهنگی و توسعه شبکه‌های رسانه‌ای شد که در ترویج فرهنگ امریکایی اقدام می‌کنند. در واقع سیاستمداران غربی، هنجارهای فرهنگ غربی را در تعارض با ارزش‌های هویتی این منطقه تلقی می‌کنند و آن را بزرگ‌ترین چالش امنیت ملی غرب در آینده می‌دانند. ولی به نظر می‌رسد اتخاذ چنین خط‌مشی‌هایی که در تقابل با فرهنگ منطقه قرار دارد، در نهایت منجر به هزینه‌های فراوان برای کشورهای غربی به واسطهٔ افزایش روحیه مقاومت و بنیادگرایی در منطقه خواهد شد.

با وجود طرح مباحثی در غرب همچون ضرورت کاهش وابستگی به منابع انرژی و ایجاد تنوع در منابع سوختی و سرمایه‌گذاری بر سوخت پاک، همچنان تقاضا برای نفت و گاز منطقه خاورمیانه رو به افزایش است. این در حالی است که براساس پیش‌بینی‌ها، تا سال ۲۰۵۰ تنها پنج کشور در خاورمیانه نفت خواهند داشت که عبارت‌اند از: عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی. از میان پنج

کشور یاد شده، تنها در سه کشور سرمایه‌گذاری جدی در بخش تکنولوژی نفتی صورت گرفته است. در حال حاضر عربستان سعودی ظرفیت نفتی خود را روز به روز افزایش می‌دهد. امارات متحده عربی و کویت نیز ضمن بهره‌برداری از تکنولوژی پیشرفته، ظرفیت تولید خود را افزایش داده‌اند. در این میان تنها ایران و عراق در وضعیتی نه چندان مطلوب قرار گرفته‌اند. عراق در طی چند دهۀ گذشته سرمایه‌گذاری جدی در بخش صنعت نفت خود انجام نداده و ایران نیز مسیر مطلوبی را نپیموده است. غرب ضمن نیاز مصرفی به منابع انرژی خاورمیانه در سال‌های آینده، به انباشت سرمایه و ثروتی که در نتیجۀ نوسانات بازار انرژی در کشورهای نفت‌خیز منطقه صورت می‌گیرد نیز توجه دارد. در حال حاضر میزان ذخایر ارزی کشورهای حوزه خلیج فارس از ذخایر ارزی چین فراتر رفته است. اقدامی که غرب در چنین شرایطی در دستور کار قرار می‌دهد، فروش تسلیحات نظامی به کشورهای منطقه است. بنابراین توجه غرب و به خصوص امریکا به نفت خاورمیانه هم از بعد تأمین نیاز انرژی و تضمین انتقال آن و هم حفظ بازار فروش تسلیحات نظامی و همچنین از نظر ایفای نقش در چگونگی موازنه منطقه‌ای حائز اهمیت است. اما اینکه این سیاست‌ها و رویکردهای غرب و امریکا به استقرار ثبات و امنیت و یا ایجاد ستیز و تشدید افراطی‌گری و بی‌ثباتی بیشتر و رقابت تسلیحاتی در منطقه می‌انجامد، پاسخ آن روشن است و بی‌تردید این سیاست، مشکلات منطقه را دوچندان خواهد نمود.

### انرژی و چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه

بیشتر کشورهای خاورمیانه به لحاظ اقتصادی توسعه نیافته و به شدت وابسته به منابع هیدروکربنی هستند و تنها تعدادی از کشورهای منطقه به سمت تنوع‌بخشی در حوزه اقتصادی حرکت می‌کنند. وجود منابع غنی

هیدروکربن باعث می‌شود تا حکومت‌ها غالباً تصمیمات و تغییرات جدی در خصوص مسائل اقتصادی، اجتماعی را به تعویق اندازند (همچون کشورهای عربستان سعودی، عمان، الجزایر و لیبی)، اما این امر در مورد کشورهایی با منابع کمتر (مانند مصر، مراکش، تونس، سوریه و یمن) چندان صدق نمی‌کند.[1] در خاورمیانه، کشورهای کوچک یا دارای منابع انرژی کمتر، روند بهتری را در پیوستن به اقتصاد جهانی در پیش گرفته‌اند و البته به دلیل همسویی بیشتر با اقتصاد جهانی، به هنگام انتفاع، نسبت به کشورهایی با جمعیت بالا و منابع فراوان هیدروکربن، بهره بیشتری از جهانی شدن خواهند برد و در زمان ضرر نیز زیان بیشتری را متحمل خواهند شد. کشورهای کوچک، کم‌جمعیت و با منابع اندک هیدروکربن به لحاظ شیوه‌های درآمدزایی و ایجاد تنوع‌بخشی و مسیر توسعه اقتصادی، نسبت به کشورهای بزرگ و غنی منطقه، مسیر متفاوت‌تری را می‌پیمایند. در آینده خاورمیانه، پیوستن به اقتصاد جهانی اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد و توافقات تجاری دوجانبه و چندجانبه، علاوه بر ایجاد موفقیت‌های اقتصادی، نقش روزافزونی در این پیوستگی خواهد داشت. از سوی دیگر توافقات تجاری به ویژه با کشورهای غربی، با ایجاد جریانی از رقابت میان کشورهای منطقه، آنها را به پیگیری مشابهت‌های رفتاری ترغیب می‌کند و به نظر می‌رسد که این روند در آینده سرعت بیشتری داشته باشد و خاورمیانه را به لحاظ اقتصادی با حلقه‌های متعدد و متنوعی به اقتصاد جهانی نزدیک سازد. توافق دوجانبه بحرین ـ امریکا برای برخی کشورهای حوزهٔ خلیج فارس همچون امارات متحده عربی و کویت رویه‌ای مشابه را ایجاد کرده است.

به طور کلی حرکت به سمت بسترسازی تنوع اقتصادی برای

1. *Mapping the Future of the Middle East*, A Report Prepared for the National Intelligence Council (NIC), 2005.

کشورهایی که به لحاظ منابع انرژی غنی می‌باشند نیز ضروری است و از شدت آسیب‌پذیری آنها به هنگام نوسانات قیمت انرژی می‌کاهد. کاهش قیمت نفت می‌تواند منجر به «چالش سیاسی» برای برخی دولت‌های منطقه، افزایش تقاضا برای تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و بالا بردن میزان آسیب‌پذیری حکومت‌ها گردد، از سوی دیگر معمولاً در مدت زمانی که قیمت نفت بالاست، حرکت کشورها به سمت ایجاد تنوع اقتصادی کند و مقاومت آنها در برابر تغییرات اساسی سیاسی، اقتصادی افزایش می‌یابد. این در حالی است که کشورهایی همچون بحرین و امارات متحده عربی، متعهد و در حال سرمایه‌گذاری در ایجاد گوناگونی‌های اقتصادی هستند و به نظر نمی‌رسد که حتی قیمت بالای نفت نیز آنها را از ادامهٔ این راه منصرف سازد.

**چین و هند؛ مصرف‌کنندگان عمده و سرمایه‌گذاران اصلی**

چین و هند در آیندهٔ خاورمیانه هم در حوزهٔ اقتصادی و هم در حوزهٔ سیاسی نقش روزافزونی خواهند داشت. در واقع هر دو کشور موجد روندهایی اصلی در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی خواهند بود. اما خیزش چین و هند را به سختی می‌توان در قالب یک تهدید ارزیابی کرد. نقش چین و هند در خاورمیانه هم به عنوان «مصرف‌کنندگان عمده» و هم به عنوان «سرمایه‌گذاران اصلی» حائز اهمیت است.

در حال حاضر، عمده مصرف‌کنندگان نفت در منطقه آسیا - پاسیفیک، چین، هند و ژاپن (که به ترتیب بعد از امریکا، دومین، سومین و چهارمین مصرف‌کننده بزرگ نفت هستند) و کره جنوبی (نهمین مصرف‌کننده بزرگ نفت) می‌باشند. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) پیش‌بینی می‌کند که این کشورها تا سال ۲۰۳۰، اصلی‌ترین واردکنندگان نفت خام منطقه باشند. اگر چه چین خود تولیدکننده نفت است، اما از

سال ۱۹۹۳ واردات نفت خام را آغاز کرده است. چین در صدد است تا ذخایر نفت استراتژیک (SPR) خود را تا سال ۲۰۲۰ به ۴۸۰ میلیون بشکه برساند. در سال ۲۰۰۸، چین ۴۲ درصد از نفت وارداتی خود را از خاورمیانه (عمدتاً از عربستان سعودی و ایران) تأمین کرد. هرچند گاز، سوخت اصلی در چین نبوده، اما سهم آن در انرژی کشور رو به افزایش است، واردات گاز (LNG) چین از خاورمیانه رشد یافته و اخیراً شامل توافقات چند میلیارد دلاری با ایران بوده است.

ژاپن دومین واردکننده نفت خام و بزرگ‌ترین واردکنندهٔ گاز طبیعی در دنیاست. ژاپن در سال ۲۰۰۸، ۸۰ درصد از واردات نفت را از خلیج فارس (عمدتاً عربستان و امارات) و ۲۵ درصد از گاز خود را نیز از خلیج فارس تأمین کرده است. هند بعد از چین دومین ذخایر شناخته شده نفت در منطقه آسیا ـ پاسیفیک را دارد، اما هند نیز نیازمند واردات نفت به منظور تأمین انرژی مورد نیاز خود است. این کشور در سال ۲۰۰۸، ۷۲ درصد از واردات خود را از خلیج فارس (عمدتاً عربستان و ایران) تأمین کرده است.

کره جنوبی نیز همانند ژاپن، منابع انرژی محدودی دارد. در سال ۲۰۰۸، ۶۷ درصد از واردات نفت آن از خلیج فارس بوده است. عربستان سعودی بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت کره جنوبی محسوب می‌شود. در خصوص گاز نیز کره جنوبی دومین واردکننده بزرگ گاز در دنیاست. در سال ۲۰۰۸، ۴۸ درصد از واردات کره جنوبی از خاورمیانه و عمدتاً قطر و عمان و در رده‌های پایین‌تر از مصر و امارات متحده عربی انجام شده است.[1]

براساس پیش‌بینی‌های آژانس بین‌المللی انرژی، در ۲۰ سال آینده،

---

1. Piggot Leanne, *Middle East Outlook and Energy Security in the Asia-Pacific Region*, Australian Strategic Policy Institute, (ASPI), July, 2009.

صادرات نفت از خاورمیانه از ۴۹ درصد کنونی به ۵۲ درصد افزایش خواهد یافت. انتظار می‌رود عربستان به تنهایی در حدود نیمی از تولیدات خلیج فارس را به خود اختصاص دهد. همچنین این آژانس پیش‌بینی می‌کند که مصرف جهانی گاز نیز از ۲۷۲۶/۱ در سال ۲۰۰۸، به ۴۴۳۴ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۳۰ برسد.

با توجه به افزایش تقاضای جهانی به نفت و گاز تا بیست سال آتی، آنچه در تصویر آینده خاورمیانه حائز اهمیت می‌باشد، بازیگرانی است که جایگاه مصرف‌کنندگان عمده انرژی منطقه و همچنین جایگاه سرمایه‌گذاران اصلی در حوزه انرژی خاورمیانه را به خود اختصاص می‌دهند. بنابراین نقش چین و هند در وهلهٔ اول و ژاپن و کره جنوبی در وهلهٔ دوم در زمره مصرف‌کنندگان عمده انرژی در حوزهٔ آسیا ـ پاسیفیک غیرقابل اغماض خواهد بود. براین اساس سیاست کشورهای خاورمیانه در جذب این کشورها، چه در قالب خریداران انرژی و چه در قالب سرمایه‌گذاران حوزه نفت و گاز در تعیین قدرت سیاسی و اقتصادی این کشورها در آینده تأثیرگذار خواهد بود.

برخی کارشناسان بر این باورند که وابستگی و سرمایه‌گذاری دولت‌های منطقهٔ آسیا ـ پاسیفیک در حوزه نفت و گاز خاورمیانه منجر به تقویت امنیت حکومت‌های منطقه، سرکوب نیروهای آزادیخواه و دموکراسی‌طلب و افزایش موج گرایشات به سمت افراط‌گرایی و ناآرامی خواهد شد.[1]

از سوی دیگر، امکان بی‌ثباتی نظام‌های منطقه در نتیجه این وابستگی چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. بر این اساس آن دسته از حکومت‌های اقتدارگرای خاورمیانه، در نتیجهٔ سرمایه‌گذاری‌ها و

1. *Ibid.*, Sept., 2009.

وابستگی کشورهای منطقهٔ آسیا ـ پاسیفیک به انرژی منطقه ثروتمندتر خواهند شد و در برابر خواست و تغییرات از سوی جامعه مقاومت بیشتری نشان خواهند داد. این در حالی است که عدم پاسخگویی به مطالبات رو به رشد جامعه که به دلیل تکنولوژی و جریان اطلاعات از سرعت زیادی برخوردار است، منجر به انباشت مطالبات و در کنار آن تشدید گرایشات افراطی می‌شود که می‌تواند آینده‌ای با پتانسیل بالای بی‌ثباتی را ترسیم نماید که اولین پیامد آن برای جهان به خطر افتادن امنیت انرژی و جریان انتقال نفت و گاز است. از سوی دیگر، ضعف اقتصادی حکومت‌های خاورمیانه نیز می‌تواند نارضایتی مردم را به همراه داشته باشد. این در حالی است که اصلاحات اقتصادی که اخیراً در حکومت‌های منطقه صورت گرفته، در اشتغال‌زایی و جذب سرمایه خارجی به منطقه موفق نبوده است. قروض سنگین، وضع مالیات‌های هنگفت و فساد حکومت‌ها از جمله موانع رشد اقتصادی منطقه است.

به طور کلی رابطه میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی در خاورمیانه از جمله مسائل کلیدی محسوب می‌شود. در خاورمیانه، نوسانات اقتصادی، بحران مالی و به طور کلی ناامنی اقتصادی دارای پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به بی‌ثباتی و ناامنی سیاسی است. درحالی‌که در کشورهای توسعه‌یافته ریسک این پیوستگی در درجهٔ پایین‌تری قابل مشاهده است. از آنجا که در حکومت‌هایی عموماً اقتدارگرا و غیردموکراتیک خاورمیانه، اقتصاد حوزه‌ای است که دولت در آن حضور پررنگی دارد و تسلط دولت بر منابع ثروت همچون نفت و گاز انحصاری و مشارکت بخش خصوصی محدود و کنترل شده است، لذا در هنگام افت شرایط اقتصادی و تنزل کیفیت زندگی شهروندان، دولت مقصر و مسئول اصلی شناخته می‌شود و نگاه جامعه بیش از هر بخش، متوجه متصدیان حکومتی اقتصاد است. از این‌روست که غالباً چنین

حکومت‌هایی، با علم به پیوستگی میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی، عموماً ترجیح می‌دهند در مقاطعی با اعمال اصلاحات کنترل‌شده اقتصادی، ضمن حفظ ساختار قدرت، با اقناع نسبی جامعه از بعد اقتصادی، از کشیده شدن دامنه نارضایتی‌های اقتصادی به حوزه سیاست جلوگیری به عمل آورند.

براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی (MCD)[1] در سال ۲۰۰۸ رشد خوبی را تجربه کرده است. رشد تولید ناخالص داخلی این منطقه در سال ۲۰۰۸، ۶/۵ بوده است و چشم‌انداز کوتاه‌مدت برای این منطقه به طور کلی مساعد و مطلوب به نظر می‌رسد. همچنین انتظار می‌رود که کشورهای صادرکننده نفت به رشد خود با میانگین ۶/۵ درصد ادامه دهند. این در حالی است که متوسط رشد برای بخش غیرنفتی تا ۶/۷۵ درصد کاهش خواهد داشت. طبق این گزارش، نرخ بیکاری همچنان در تعدادی از کشورهای منطقه بالا باقی خواهد ماند، اما حدود نیمی از این کشورها با کاهش آرام نرخ بیکاری از ۹/۷۵ درصد در سال ۲۰۰۴ به ۹/۱۵ درصد در سال ۲۰۰۷ روبه‌رو بوده‌اند.[2]

در نهایت باید گفت منطقه خاورمیانه با حضور کشورهای ثروتمند و فقیر، منطقه‌ای ناموزون محسوب می‌شود. با تمام پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های موجود در خاورمیانه، به دلیل افزایش تقاضا برای نفت و گاز منطقه خاورمیانه در عین حفظ موقعیت استراتژیک خود در آینده، فضای رقابت‌آمیزتری خواهد داشت که منجر به پیچیده‌تر شدن سیاست نیز می‌شود. با توجه به اینکه در آیندهٔ سیاسی ـ اقتصادی خاورمیانه،

---

1. Middle East and Central Asia
2. *Regional Economic Outlook: Middle East and Central Asia,* International Monetary Fund (IMF), 2008.

کشورهای حوزه آسیا ـ پاسیفیک به ویژه چین، هند، ژاپن و کره جنوبی، بازیگرانی با وزن و نقشی متفاوت در خاورمیانه خواهند بود، لذا چگونگی تحرک کنشگران منطقه‌ای در جذب این بازیگران فرامنطقه‌ای چه در قالب خریدار انرژی و چه در قالب سرمایه‌گذار در حوزهٔ انرژی در صورت‌مندی جدید سیاسی، اقتصادی خاورمیانه بسیار حائز اهمیت خواهد بود. با رشد تقاضا برای نفت و گاز دست‌کم تا بیست سال آینده، رقابت هم در طیف خریداران و سرمایه‌گذاران فرامنطقه‌ای و هم در طیف صادرکنندگان انرژی تشدید خواهد شد. براین اساس، تغییر در روابط سیاسی ـ اقتصادی کشورهای منطقه با دیگر بازیگران حوزه انرژی به ویژه قدرت‌های نوظهور آسیایی قابل پیش‌بینی می‌باشد. این روند همچنین از تفکیک‌ناپذیری خاورمیانه از جهان پرتلاطم و استمرار وابستگی‌ها و پیوستگی‌ها حکایت دارد. نکته دیگر آن است که به دلیل وجود محیط رقابتی و نیازمندی صادرکنندگان و واردکنندگان و آسیب‌پذیر شدن هر دو طیف، دیگر امکان استفاده از انرژی به عنوان «سلاح» دشوارتر خواهد شد و به بیان دیگر، انرژی ارزش سیاسی خود را در چنین شکلی از دست خواهد داد.

به طور کلی چگونگی راهبری سیاست‌های انرژی و اقتصادی از سوی کشورهای خاورمیانه به دلیل تأثیرگذاری سریع و عمیق پیامدهای آن بر محیط سیاسی و زندگی شهروندان، از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. عدم دقت در تعریف روابط اقتصادی ـ سیاسی با دیگر بازیگران به ویژه قدرت‌های در حال خیزش، به راحتی می‌تواند فرصت‌ها را تبدیل به تهدیدات کند. این امر با توجه به ارتباط مستقیم میان ثبات اقتصادی و ثبات سیاسی در این کشورها باید مورد توجه خاص قرار گیرد. همچنین از آنجا که غالباً کاهش قیمت نفت نوعی چالش سیاسی را برای نظام‌های منطقه ایجاد کرده و از سوی دیگر وابستگی اقتصادی شدید کشورهای

نفت‌خیز به منابع هیدروکربنی آنها را نسبت به نوسانات در حوزهٔ انرژی آسیب‌پذیرتر ساخته است، به نظر می‌آید که برخی از حکومت‌های منطقه به منظور پرهیز از ایجاد شوک اقتصادی در جامعه و به دنبال آن خیزش نارضایتی‌های عمومی و پیدایش بحران سیاسی، از یک سو به سمت تنوع‌بخشی در حوزهٔ اقتصاد حرکت کنند و از سوی دیگر روند پیوستن به اقتصاد جهانی را سرعت بخشند. بدون تردید برخی از کشورها از این قافله باز می‌مانند و به تدریج در حاشیهٔ تعاملات مؤثر بین‌المللی قرار خواهند گرفت.

## چشم‌انداز سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه

خاورمیانه با مسائل گوناگون سیاسی و امنیتی مواجه است که پیش‌بینی ثبات یا ستیز برای آیندهٔ خاورمیانه را دشوار و پیچیده ساخته است. شواهد و نشانه‌های متعدد از امیدواری و ناامیدی در صحنه آتی سیاسی، امنیتی و اجتماعی خاورمیانه وجود دارد که بررسی و مطالعه آنها می‌تواند بسترساز فهم تحولات آینده این منطقه گردد.

علاوه بر مسائل مزمنی همچون مسئله اعراب و اسرائیل، عوامل بی‌ثباتی در خاورمیانه را می‌توان بدین‌شرح دانست:

۱. رقابت تسلیحاتی، امکان وقوع درگیری در میان کشورها را افزایش می‌دهد؛

۲. صدور تروریسم و افراطی‌گری از خاورمیانه به جهان منجر به انزوای نسبی سیاسی ـ اقتصادی منطقه شده است؛

۳. وجود و ظهور نسل جدیدی از رهبران با ضعف پایگاه‌های حمایتی و توانایی اندک؛

۴. گرایش جوانان بعضاً تحصیلکرده به جریانات افراطی اسلامی به

دلایلی از جمله فقر و بیکاری.[1]

پیش‌بینی می‌شود که تا ۱۵ سال آینده مسئله اسرائیل ــ فلسطین و تروریسم همچنان خاورمیانه را تحت تأثیر خود قرار دهد. تا زمانی که ملت فلسطین به حقوق حقه خود نرسد، همچنان یکی از عوامل اصلی تحریک اعراب و مسلمانان منطقه باقی خواهد ماند.

براساس گزارش توسعه انسانی کشورهای عرب، این مناقشه سه پیامد برای خاورمیانه به همراه دارد که در صورت به نتیجه نرسیدن تحرکات سیاسی در این زمینه، می‌توان پیش‌بینی کرد که این آثار همچنان باقی بماند:

۱. احساس فراگیر ناامنی که به دلیل وجود معضل اسرائیل در منطقه به وجود می‌آید، باعث می‌شود تا انتقادات داخلی در کشورها نامشروع تلقی شود و تحت شعاع ضرورت وحدت کمرنگ شود.

۲. این معضل بزرگ توجیهی برای صرف بخش زیادی از منابع ملی برای ایجاد نهادها و سیاست‌های امنیتی قوی می‌شود.

۳. حکومت‌ها از وجود این معضل و جنایات اسرائیل، جهت توجیهی در سرکوب‌ها و ایجاد خفقان داخلی استفاده می‌کنند و جامعه در محیط آشوب‌زده، این شرایط را آسان‌تر تحمل می‌کند.[2]

رقابت‌های تسلیحاتی خاورمیانه ممکن است ابعاد وسیع‌تری را در سال‌های آینده پیدا کند. آنچه موجب ورود کشورهای منطقه به رقابت‌های تسلیحاتی شده است، ریشه در نگرانی‌ها و بیم حکومت‌ها از بی‌ثباتی‌های مزمن منطقه، نزاع‌های بین دولتی[3]، خطر دخالت‌های

---

۱. نور ابن ساحل و دانیل ال، «با یمن آینده خاورمیانه»، ترجمه علی گل‌محمدی، *زمانه*، شماره ۲۴، سال سوم، شهریور ۱۳۸۳.

2. *Arab Human Development Report,* 2004, (www. Hdr. Undp. org).

3. Interstate

فرامنطقه‌ای و استانداردهای دوگانه غرب در این خصوص دارد. مجموعه این عوامل باعث شده است تا روند کنترل تسلیحات و عدم اشاعه در خاورمیانه دشوار و در آینده نیز پیچیده‌تر گردد. در واقع طرح مباحث خلع سلاح از جانب غرب، به دلیل سیاست‌های دوگانه به ویژه در رابطه با اسرائیل، مورد اعتماد کشورهای منطقه قرار نگرفته است. از مهم‌ترین دلایل ناهمواری مسیر خلع سلاح در خاورمیانه، بستر بی‌اعتمادی است که نسبت به غرب وجود دارد. در چنین فضای بی‌اعتمادی، کشورهای منطقه هم در سطح بین دولتی و هم فراملی احساس ناامنی می‌کنند که این امر نه تنها به روند خلع سلاح کمک نمی‌کند، بلکه جریان رقابتی میان حکومت‌های خاورمیانه را افزایش می‌دهد.

در واقع استاندارد دوگانه غرب نسبت به منطقه خاورمیانه باعث شده است که از طرفی آنها از لزوم حضور و ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه و همان‌طور که اشاره شد، از گسترش نقش امنیتی ناتو در منطقه خاورمیانه حمایت نمایند، ولی در طرف مقابل با حمایت‌های نظامی و فروش تسلیحات گسترده به رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی منطقه با توجیه مقابله با تهدیدات ایران هسته‌ای، نیروهای تندروی اسلامی مانند القاعده و حتی سوریه، سیکل غیرمشخصی از رقابت تسلیحاتی در منطقه را با هدف کمک و تقویت جریان‌های میانه‌روی سیاسی و برقراری ثبات و امنیت مشروعیت بخشند. در واقع از آنجا که مقوله امنیت بیش از آنکه امری عینی و ملموس باشد، موضوعی انتزاعی و ذهنی است، سیاستمداران امریکایی در این مورد خاص به دنبال سیاست گسترش ترس در میان سیاستمداران محافظه‌کار منطقه بوده‌اند. به طوری که فروش ۲۰ میلیارد دلاری تسلیحات مدرن به عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس و همچنین کمک‌های نظامی و تسلیحاتی به مصر که در حدود ۱۳ میلیارد دلار در طی دو سال آینده می‌باشد،

ایجاد پتانسیل و شرایطی است که با توجه به حضور متغیرهای آشوب و ثبات‌زا در منطقه، می‌تواند آینده خاورمیانه را به چالش بکشد.

به نظر می‌رسد که تسهیل روند خلع سلاح به جز با فشار مؤثر به اسرائیل و تصحیح اصل و ریشهٔ برداشت‌ها در منطقه که نشئت‌گرفته از بی‌اعتمادی به غرب و وجود تهدیدات بالقوه و بالفعل منطقه‌ای و بی‌ثباتی‌های مزمن ساختاری می‌باشد، میسر نگردد. این در حالی است که دستیابی گروه‌های تروریستی و افراطی به امکانات و تسلیحات بیشتر می‌تواند چهرهٔ خاورمیانه را بیش از گذشته امنیتی سازد و پیامدهای آن، تهدیدی نه فقط برای منطقه بلکه برای کل جهان خواهد بود. لذا غرب نیز باید با انتخاب رفتاری مسئولانه و برابر نسبت به کشورهای خاورمیانه در جهت توفیق روند خلع سلاح در سطح جهانی تلاش نماید.

در خصوص تروریسم، براساس گزارش ۲۰۲۰، تأثیر جهانی شدن بر تروریسم باعث تقویت رشد جنبش‌های کوچک و غیرمتمرکز می‌شود. در واقع جهانی شدن و تکنولوژی اطلاعات، پتانسیل اقدامات غیرمتمرکز را افزایش داده است. بنابراین به نظر می‌رسد که مقابله با تروریسم در آینده دشوارتر و پراکنده‌تر خواهد شد.

رشد اسلام و اسلام‌گرایی از جمله موضوعاتی است که تأثیر قابل توجهی بر آینده سیاسی، امنیتی، اجتماعی خاورمیانه خواهد داشت. اسلام‌گرایان در ۱۵ سال آینده نقش مهمی در زندگی سیاسی منطقه و تأثیرات زیادی در محیط بین‌المللی خواهند داشت، هرچند به نظر نمی‌رسد آنچنان که در گزارش پروژه ۲۰۲۰ آمده است، سناریوی «خلافت جدیدی» ظهور کند. در این گزارش تأکید زیادی بر وجه افراطی اسلام شده، حال آنکه نگاه به اسلام به ویژه از جانب غرب، در سال‌های اخیر غالباً از دریچهٔ رادیکالیسم صورت گرفته است. غالب شدن این نگاه به خصوص پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر

پیامدهای ناگواری را به بار آورده و دشمنی و خصومت میان غرب و اسلام را تشدید کرده است.

سیاست‌های غرب در قبال جهان اسلام که غالباً برآمده از این نوع نگرش بوده، با قلمداد کردن اسلام به مثابه کلیتی واحد و نادیده گرفتن جریانات متفاوت در آن، تا مدت‌ها با پیمودن مسیری اشتباه عملاً به گرایشات افراطی دامن زده است. هرچند در حال حاضر به نظر می‌آید برخی محافل در غرب با توجه به واقعیات موجود، ضرورت بازنگری در رویکردها و تدوین سیاست‌هایی جدید در قبال اسلام و مسلمانان را توصیه می‌کنند. در واقع با فروکش کردن امواج اولیهٔ پس از حادثه یازدهم سپتامبر، گروه‌هایی ضرورت مداخله و حضور فعال را دست‌کم در حوزهٔ نظر احساس کردند که می‌توان آنها را در هر دو سوی غرب و جهان اسلام شناسایی کرد. بیشتر مسلمین بدین‌جهت که مجموعه اقدامات انجام شده و افکار ارائه شده از سوی گروه‌های تندروی اسلامی همچون القاعده، در وهلهٔ اول دین و نظام عقیدتی آنها را در قامت کلیت «اسلام» به چالش کشیده و در وهلهٔ دوم امنیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان را به خطر افکنده است، خواستار تمایزگذاری جهانیان میان جریانات اسلامی هستند. به عبارت دیگر این بخش از مسلمانان، پیرایش اسلام از کژروی‌ها و ناخالصی‌ها و همچنین فراهم آمدن محیطی مطلوب‌تر برای زندگی را در گروی فاصله‌گذاری و شناسایی تمایزها در درون اسلام موجود، به ویژه از جانب غرب می‌دانند. در سر دیگر طیف نیز برخی صاحب‌نظران غربی بر این باورند که نوع نگرش غرب به جهان اسلام و به خصوص عملکرد امریکا در خاورمیانه تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» با تأثیرگذاری مستقیم بر جهان اسلام، عملاً پتانسیل تنش و انزجار را افزوده و هزینه‌های بالای سیاسی، اقتصادی را متوجه ایالات متحده ساخته است. این در حالی است که اعتبار و جایگاه امریکا

نیز در نتیجه این اقدامات بیش از پیش به مخاطره افتاده است. این گروه، راهکار برون‌رفت از شرایط نامطلوب کنونی را در تغییر نگرش به جهان اسلام و بازتعریف سیاست‌های غرب با در نظر گرفتن نقش مذهب و اعتقادات به ویژه در خاورمیانه معرفی می‌کنند.

به نظر می‌آید در آینده جنبش‌های اسلامی غیرخشونت‌گرا در خاورمیانه تمایل بیشتری به بازی در چارچوب قواعد دموکراسی بروز دهند. به هر حال سهم و میزان مشارکت و رقابت در سیستم سیاسی از سوی جنبش‌های اسلامی در مناطق مختلف خاورمیانه متفاوت خواهد بود. همچنین ممکن است غرب حمایت بیشتری از آنچه «جریان اصلی»[1] و یا «اسلام معتدل»[2] می‌خواند، داشته باشد.

اما تعامل غرب با جریانات اسلام‌گرا، شاید بهترین رویکرد غرب در قبال جریان اسلام‌گرایی باشد. در واقع با توجه به این واقعیت که اسلام‌گرایی همانند سابق و حتی بیشتر، نیرویی قدرتمند خواهد بود و امکان حذف آن وجود ندارد، بهتر آن است تا غرب با تمایز آن از جریان‌های خشونت‌گرا که قائل به گفتگو نیستند، با تمام گرایشات از دریچهٔ تعامل وارد گردد. به عبارت دیگر غرب به جای دخالت در فرایندها (حمایت‌ها و سلب حمایت‌ها) باید با واقع‌گرایی از ادامهٔ مسیر گذشته دست بردارد و با کنشی معطوف به نوعی مشارکت بیشتر به استقرار دموکراسی براساس اصول و مبانی ملی کشورها و ملت‌ها تمایل نشان دهد و از مهندسی اجتماعی اجتناب ورزد. مداخله در فرایندها از جانب غرب، تاکنون و در بیشتر موارد، منجر به بروز نتایج معکوس و انحراف از مسیر استقرار اصول دموکراسی منطبق با مبانی ملی کشورها شده است.

---

1. Mainstream
2. Moderate Islam

با وجود آنکه برخی کارشناسان، آینده خاورمیانه را دلسردکننده می‌بینند، اما وقایعی نیز رخ داده است که می‌تواند آغازگر مسیرهای روشن‌تری باشد. انتخابات کویت و ورود اولین زن به پارلمان، انتخابات اخیر لبنان، تمایل اکثریت مسلمانان به فاصله‌گرفتن از جریانات افراطی و تقویت دموکراسی، نمونه‌هایی هستند که می‌تواند آینده‌ای متفاوت را برای منطقه و مسلمانان رقم زند. همچنین نباید فراموش کرد که هنوز خاورمیانه پویاترین منطقه جهان از نظر تحول‌خواهی و تمایل گسترده برای بازسازی و احیاست و خواهد بود. با وجود سرکوب‌های گسترده از جانب برخی حکومت‌های منطقه، جوامع موجود همچنان با پرداخت هزینه، آرمان‌ها و مطالبات خود را پیگیری می‌کنند و خواستار ایجاد تحول در کشورشان می‌باشند. نکتهٔ قابل توجه دیگر، وجود نخبگان و روشنفکران مذهبی در خاورمیانه با طرح مباحث جدید انتقادی، از سکون و ایستایی مباحث علمی در حوزهٔ دین و سیاست جلوگیری می‌کند. استمرار و تقویت چنین جریانات فکری در منطقه که عمدتاً درون‌زاست، می‌تواند در چهرهٔ آیندهٔ خاورمیانه بسیار اثرگذار باشد.

از جمله نیروهای مؤثر در منطقه خاورمیانه که می‌توانند منشأ اثر و تحول گردند، عبارت‌اند از: رهبران مذهبی، جوانان به ویژه دانشجویان، احزاب سیاسی، زنان و صاحبان رسانه‌ها؛ که هرچند بعضاً با برخوردهای شدید از سوی حکومت‌های اقتدارگرای منطقه مواجه می‌شوند، اما مشی تحول‌خواهی و ایجاد تغییر را پیگیری می‌کنند. این گروه‌ها عمدتاً در راستای احقاق حقوق بشر، استفاده از فرصت‌های اقتصادی ـ سیاسی و... فعالیت می‌کنند.[1] در این میان نقش افزایش میزان تحصیلات (به ویژه در میان زنان) با به چالش کشیدن سلسله مراتب مرسوم اجتماعی و همچنین

1. Smith, *Ibid*.

نقش فنّاوری اطلاعات (از جمله اینترنت، ماهواره) در تغییر چهره خاورمیانه غیرقابل اغماض است. با رواج فنّاوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی در سطوح مختلف اجتماعی در خاورمیانه، اثرات زیر پدیدار می‌گردد:

۱. درخواست برای مشارکت عمومی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛

۲. خارج شدن گردش انحصاری اطلاعات از دست دولت؛

۳. اجبار دولت به ارائه عملکردی شفاف‌تر در تمامی حوزه‌ها.

این تغییرات در کوتاه‌مدت می‌تواند نوعی آشفتگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به بار آورد، اما در عین حال در درازمدت، خود از ریشه‌های حرکت جوامع به سمت پیشرفت در موضوعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و... خواهد شد.

هرچند وجود گسست و چند پارگی‌های اجتماعی، قومی و مذهبی در کنار سایر مسائل و معضلات خاورمیانه، چشم‌انداز امنیت و توسعه پایدار را پیچیده کرده، اما نشانه‌های امیدبخش که عمدتاً ناشی از خواست ملی جوامع خاورمیانه بوده است، می‌تواند منشأ تحولات مثبت آتی گردد. در هر حال آینده خاورمیانه بیش از آنکه متأثر از نیروهای خارجی باشد، در دست مردمان آن خواهد بود.

## راهکارها

با توجه به نتایج نه چندان مثبت سیاست‌های غرب به ویژه امریکا در خاورمیانه، به نظر می‌رسد که غرب به منظور ترمیم چهره و پیامدهای نامطلوب سیاست‌های پیشین خود ناگزیر از تغییر رویه می‌باشد. این بازنگری در سطح نوع نگرش و چگونگی عملکرد و سیاست‌ها قابل شناسایی می‌باشد.

***الف ـ ضرورت تغییر نگرش غرب به خاورمیانه و مسائل آن***

نگاه غرب به خاورمیانه، نگرشی صرفاً امنیتی و تنها متوجه اهداف و منافع غرب بوده است. نگاه صرفاً امنیتی غرب به خاورمیانه، بازخوردهای امنیتی را نیز از جانب خاورمیانه منعکس نموده که تبعات منفی آن هم متوجه منطقه و هم متوجه کشورهای غربی شده است. با توجه به مجموعه تحولات و پیامدهای برآمده از نگرش امنیتی به خاورمیانه، زمان آن فرا رسیده است تا غرب با حذف چنین دیدگاهی، نوعی «نگاه مشارکتی» را جایگزین آن سازد. این جایگزینی ضمن کمک به ترمیم فضای بی‌اعتمادی می‌تواند متضمن منافع هر دو سوی بازی باشد.

همچنین نگرش غرب به مسئله اسلام و اسلام‌گرایی به طور خاص باید مورد توجه و بازنگری قرار گیرد. این اصلاح باید در سطوح نگرشی، گفتمانی و رفتاری اعمال گردد. چگونگی خطاب قرار دادن مسلمانان و پرهیز از استعمال واژگانی که دارای بار منفی در جهان اسلام می‌شود، برای آغاز فصل نوین در ارتباط میان غرب و اسلام ضروری است. از آنجا که هرگونه تغییری در رفتار، نیازمند تغییر در گفتمان است، لذا توجه به ساختارهای زمانی بازنمایی اسلام و مسلمانان از حساسیت ویژه‌ای در این موضوع برخوردار است. بنابراین در وهلهٔ اول، بازنگری نوع نگاه و سپس تصحیح گفتار و رفتار در قبال اسلام و مسلمانان می‌تواند علامتی برای چشم‌انداز نسبتاً مطلوب از آینده را ترسیم نماید.

همان‌طور که گفته شد، غرب بایستی با پدیدهٔ اسلام سیاسی به طور منطقی برخورد کند و در درازمدت با واقعیت منطقه خاورمیانه به تعامل بپردازد. اسلام سیاسی که دارای نگرش‌ها، دستور کارها و چشم‌اندازهای متفاوتی نسبت به غرب در خصوص سامان سیاسی فرهنگی جامعه

می‌باشد، در صورت برخورد رادیکال، ایدئولوژیک و حذفی به تدریج ماهیتی افراطی پیدا خواهد کرد. چنین نگاهی می‌تواند به روند تعمیق دموکراسی‌های درون‌زا و قدرتمند شدن همهٔ دیدگاه‌های موجود کمک کند و جامعه متکثری را توسعه دهد که رادیکالیسم خشونت‌گرا را در متن خود ایزوله خواهد کرد. در هر صورت بدون ایجاد یک رابطه معنادار و دیالوگ سازنده با همهٔ جریان‌های اسلام‌گرا که به دنبال اهداف مشروع خود در برقراری نوعی از ترتیبات سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی احیاناً متفاوت با غرب هستند، آیندهٔ خاورمیانه در تعارض ساختاری خطرناک با کشورهای عمدتاً غربی باقی خواهد ماند.

نکته مهم دیگر در شیوهٔ نگرشی غرب به خاورمیانه، در چگونگی دیدن مشکلات و تبیین سیاست‌ها می‌باشد. در واقع تدوین سیاست‌هایی که برآمده از نوع نگاه خطی و تک بعدی به مسائل باشد، نمی‌تواند به نتیجهٔ مطلوب بینجامد. وجود تعدد و تنوع موضوعات و مشکلات و شکاف‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی خاورمیانه، مسائل منطقه را پیچیده و حل هریک از آنها را به اصلاح پاره‌ای امور زنجیروار وابسته ساخته است. براین اساس تنها نگرشی همه‌جانبه و سعی در فهم چندبعدی پیچیدگی‌ها می‌تواند موجب تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری صحیح در غرب گردد؛ امری که غالباً در تدوین استراتژی‌های غرب در قبال خاورمیانه مغفول مانده است.

***ب ـ ضرورت تغییر سیاست‌های غرب در قبال خاورمیانه***

در بعد عملی و سیاست‌گذاری در خاورمیانه، غرب نیازمند تغییر و اتخاذ رویکردهایی نوین می‌باشد. حل مسئله فلسطین به عنوان کلیدی‌ترین معضل سیاسی ـ امنیتی منطقه، بهبود وضعیت در طیف وسیعی از مسائل را به دنبال خواهد داشت؛ به عبارتی حلقهٔ طلایی زنجیره‌ای از مشکلات،

همچنین اولویت استقرار صلح و ثبات منطقه محسوب می‌شود. تلاش غرب و به خصوص امریکا در حل این معضل به دلیل آنکه همواره برخاسته از بی‌عدالتی و جانبداری امریکا از اسرائیل بوده، همیشه با شکست روبه‌رو شده است. بنابراین غرب باید با تغییر رویه موجود به تلاش جدی و غیرجانبدارانه در حل‌وفصل عادلانه مسئله فلسطین و احقاق حقوق آنان همت گمارد. تنها با پرهیز از رویکردهای جانبدارانه و غیرعادلانه می‌توان با ایجاد اعتماد، کشورهای منطقه را به جستجوی راه‌حلی منصفانه ترغیب کرد. این واقعیت بایستی برای سیاستمداران غرب به خصوص امریکا بیش از پیش روشن شده باشد که بدون احقاق حقوق ملت فلسطین، رابطهٔ طبیعی مبتنی‌بر احترام متقابل بین خاورمیانه و غرب و در رأس آنها ایالات متحده هرگز شکل نخواهد گرفت و چالش‌های تاریخی و احساسات منفی همچنان پایدار خواهد بود.

در کل منطقه نیز غرب باید با فاصله‌گیری از سیاست‌های نظامی‌گری که اثرات مخرب فراوانی به بار آورده و احساسات ضد غربی را تشدید کرده است، به سمت همکاری بیشتر با کشورهای منطقه حرکت نماید. تحرکات نظامی غرب در منطقه، خشونت، افراط و فضای امنیتی را در منطقه پررنگ‌تر ساخته و منجر به تغییر توازن و بی‌ثباتی شده است.

کمک غرب به گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه همه‌جانبه و متوازن در کشورهای خاورمیانه، راهکاری است که باید بیش از پیش در تدوین سیاست‌های غرب مورد توجه قرار گیرد. چنین حرکتی مستلزم دگرگونی سازوکارهای سنتی ارتباط با منطقه است. بازسازی منطقه بدون کمک‌های علمی، فنی، اقتصادی امکان‌پذیر نبوده و غرب، خصوصاً ایالات متحده، در شرایطی قرار دارد که توانایی سرعت بخشیدن به حرکت توسعه‌ای این منطقه را دارد. مشارکت با کشورهای منطقه در تربیت

نیروهای متخصص و انتقال تکنولوژی به منظور آموزش نسل جدید که در حال کشمکش با تبعات جهانی شدن است، بهترین راه آماده ساختن خاورمیانه در کنار آمدن با جهان جدید و متحول خواهد بود. این کمک‌ها بایستی به نوعی مدیریت شود که یک رابطهٔ سالم دو سویه را سامان دهد و همچنین تفاهم متقابل بین تمدنی را به ارمغان آورد.

علاوه بر ضرورت تغییر نگرش و نحوهٔ عملکرد غرب نسبت به خاورمیانه، سهم کشورهای منطقه نیز در توسعه همکاری‌ها و حل مسائل نباید مورد غفلت قرار گیرد. هرچند گذشتهٔ تاریخی منطقه، حکایت از اعمال سیاست‌های استعمارگرایانه و همچنین رقابت قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه دارد و این امر موجب اثرات سوء و نگاه بدبینانه و مقصرجویانه در منطقه شده است، باید توجه داشت که نگاه مستمر به گذشته به بهای از کف دادن آینده خواهد شد. بنابراین همان‌طور که غرب نیازمند تغییر نگرش و عملکرد است، کشورهای خاورمیانه نیز بی‌نیاز از تصحیح دید خود نیستند. حکومت‌های منطقه نیز بدون پذیرش سهم خود در بروز مشکلات قادر به تعامل سازنده با غرب نخواهند بود. بنابراین کشورهای خاورمیانه ضمن پرهیز از تسلیم در برابر ساختارهای گذشته باید توسعه و امنیت منطقه را در چارچوب همکاری‌های سازنده منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و با بنا نهادن ساختاری نوین پیگیری نمایند.

به نظر می‌رسد با روی کار آمدن دولت باراک اوباما و بهبود نسبی چهرهٔ امریکا (هرچند به صورت موقت) در خاورمیانه، فرصتی تاریخی برای پیگیری سیاست جذب و همکاری از سوی ایالات متحده فراهم آمده است. در صورت تقویت نگاه «همکاری‌جویانه» در دولت اوباما، فرصت بهبود روابط منطقه با غرب بیش از هر زمان دیگری مهیا می‌نماید. در چنین شرایطی خواست غرب و کشورهای منطقه در وهلهٔ اول می‌تواند زمینه‌ساز تقویت همکاری‌ها گردد.

# فصل سوم
# سیاست خارجی و ایالات متحده امریکا

ابرقدرت جهانی و چالش‌های پیش روی

خودمداری امریکا و شیوه‌های حفاظت از منافع ج.ا.ایران

انفجارهای امریکا، تحلیل سیاسی و منافع ملی ج.ا.ایران

استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برابر تهدیدات اخیر امریکا

تدبیرهای ایران، در برابر نقشه‌های امریکا

راهبردهای مقابله با تهدیدات امریکا

تحلیلی پیرامون مواضع اخیر امریکا
در قبال جمهوری اسلامی ایران

# ابرقدرت جهانی و چالش‌های پیش روی

در خصوص بحث «شناخت استکبار و نحوه مقابله با توطئه‌های استکبار» که موضوع بحث این جلسه است، اگر از تعریف استکبار صرف نظر کنیم و به نمونه روشن و بارز آن یعنی امریکا بپردازیم و به دشمنی‌ها و شیوه‌هایی اشاره کنیم که این ابرقدرت در طول سال‌های بعد از پیروزی انقلاب علیه نظام اسلامی ایران اِعمال کرده است، شاید برای تحلیل موضوع، مسیر کوتاه‌تری را انتخاب کرده باشیم.

## پایگاه اصلی امریکا در منطقه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تاکنون امریکا در توطئه‌های خود علیه انقلاب با شکست‌های پیاپی مواجه شده است. اولین شکست، از دست دادن پایگاهی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در این منطقه به دست آورده بود؛ پایگاه مطمئنی که برای اجرای توطئه‌ها و نقشه‌ها و برنامه‌های منطقه‌ای و حتی مبارزه در برابر ابرقدرت رقیب، بسیار کارساز بود. با پیروزی انقلاب اسلامی، این پایگاه استراتژیک برای همیشه از دست آنها گرفته شد.[۱] برای مثال، در سایت کبکان خراسان و

---

۱. برای دستیابی به اطلاعات جالبی از تأثیر انقلاب اسلامی بر روابط ایران و ابرقدرت‌ها به منبع زیر رجوع کنید:

Nikki R. Keddi and Eric Hooglund, *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, NewYork: Syracuse University Press, 1986, pp. 171-227.

یا سایت شمال در منطقه نوشهر، بزرگ‌ترین سیستم‌های استراق سمع و تجهیزات راداری را در جنوب شوروی (یعنی در شمال ایران) مستقر کرده بودند. این سیستم‌ها هم برای ردیابی هواپیماها و موشک‌ها، هم برای ردیابی ماهواره‌ها و هم برای انواع شنودها بود. شنود نسبت به انواع پیام‌ها و ردیابی انواع پروازها را از طریق سیستم‌های راداری انجام می‌دادند. این تجهیزات به قدری پیشرفته بودند که به دقت می‌توانستند پرواز انواع موشک‌هایی را که در شوروی شلیک می‌شد و پرواز همه هواپیماها و هلی‌کوپترها را ثبت کنند. همه مکالمات مهمّ این کشور نیز کم‌وبیش زیر پوشش این دو مرکز بزرگ قرار داشت. همین مسئله نشان می‌دهد که ایران تا چه حد برای آنها اهمیت داشته است. ایران به عنوان مرکزی نبود که فقط از منابع اقتصادی آن استفاده و بهره‌برداری کنند، بلکه دقیقاً به صورت یک پایگاه عظیم و حساسی بود که هم برای تقابل با ابرقدرت شرق و هم برای اهدافی که در کل منطقه و جهان داشتند، طراحی شده بود. حتی در جنگ ویتنام هم امریکایی‌ها از این پایگاه و از ارتش شاه استفاده کردند. در ظفار عمان هم از ارتش شاه استفاده کردند. در این منطقه، پایگاه اصلی آنها ایران بود و کشور را به طور کامل در اختیار داشتند. جایی در این کشور نبود که زیر سلطه امریکایی‌ها نباشد.

در برخی از پایگاه‌هایی که در اختیار آنها بود، حتی مسئولین ایرانیِ آن پایگاه‌ها نیز از قسمت‌های مهم آن مطلع نبودند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در بازدید از برخی پایگاه‌های هوایی مشخص شد که در قسمت‌های مهم این پایگاه‌ها هرگز یک ایرانی حق ورود نداشته است. حتی مسئولین ایرانی این پایگاه‌ها از ورود به این قسمت‌ها هراس داشتند، چون کاملاً از آن بی‌خبر بودند. واقعیت این بود که ایران یک

جزیره امن و یک پایگاه مطمئنی برای آنها بود.[1] به دلیل اهمیت و حساسیت این منطقه، برای امریکایی‌ها بسیار دشوار بود که این پایگاه مهم و عظیم را از دست بدهند. امریکایی‌ها مداخلات بسیاری را در دنیا تجربه کرده بودند، مداخلات نظامی و سیاسی فراوان و توطئه‌های فراوانی داشتند، وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد و یا حتی در آستانه پیروزی قرار داشت، به صراحت گفتند که عمر این انقلاب بیش از شش ماه نخواهد بود. همه طراحی‌ها و توطئه‌ها بر این بود که حداکثر بعد از شش ماه این انقلاب را سرنگون کنند. آنها حتی خود را برای مداخله نظامی در ایران هم آماده کرده بودند که در این سال‌های اخیر اسناد و مدارک آن هم تقریباً توسط خود آنها منتشر شده است. امریکایی‌ها در مداخلات نظامی خیلی با تجربه هستند. از سال ۱۹۴۸ تا امروز (۱۹۹۵) یعنی در مدت ۴۷ سال گذشته، امریکا ۱۸ بار مداخله نظامی در کشورهای مختلف داشته است. یعنی به طور متوسط هر ۲/۵ سال، یک بار امریکایی‌ها در یک کشور آشکارا مداخله نظامی داشته‌اند. امریکا کشوری است که تکیه‌اش عمدتاً بر قدرت نظامی اش است. لذا آماده شده بودند که در ایران هم مداخله نظامی کنند. پذیرش اینکه ایران را به عنوان یک پایگاه بزرگ از دست داده‌اند، سخت بود. پیامدهای این انقلاب هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی برای آنها بسیار دردناک بود.

---

۱. سیاستمداران امریکایی در تحلیلشان از شرایط جامعهٔ ایران قبل از انقلاب، ایران را جزیرهٔ امنی در منطقه قلمداد می‌کردند. به‌عنوان مثال جیمی کارتر رئیس‌جمهور دموکرات وقت ایالات متحده در سفر به ایران در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۵۵، ایران را «جزیره ثبات» در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان نامید. برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر رجوع کنید:

Dilip Hiro, *Iran Under the Ayatollahs*, NewYork, Routledge& Kegan Paul Inc, First Published in 1985, p.1.

## قیمت واقعی نفت

اولین پیامدی که غرب بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب با آن مواجه شد، گران شدن قیمت نفت بود. قیمت نفت از ۱۱ و ۱۲ دلار ناگهان تا ۳۶ دلار افزایش یافت.[1] نفت همواره به عنوان یک کالای استراتژیک مطرح بوده، به طوری که در شرایط بحرانی که فشار به غرب وارد می‌شده، ناچار می‌شدند قیمت نفت را برای برهه‌ای آزاد کنند، اما بر اوضاع که مسلط می‌شدند، قیمت را به رقم دلخواه برمی‌گرداندند. همان‌طور که می‌دانید، قیمت نفت در هر بشکه به صورت واقعی حداقل حدود ۸۰ دلار است. یک روش محاسبه این است که اگر قیمت روز اول یعنی در زمان استخراج نفت را محاسبه کنیم که حدوداً مربوط به ۱۳۴ سال پیش است، قیمت نفت آن زمان با محاسبه قدرت خرید دلار در امروز، حدود ۸۵ دلار بوده است. قیمت واقعی نفت امروز اگر با قیمت ۱۳۴ سال قبل مقایسه شود، با نگاه به قدرت خرید دلار، ۸۵ دلار می‌شود. درحالی که امروز قیمت نفت ۱۵ دلار است. بنابراین یکی از تأثیرات این انقلاب، آثار اقتصادی بود. البته مهم‌ترین ضربه برای امریکا از دست دادن یک پایگاه مهم و عظیم سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی به نام ایران بود که این پایگاه را در برابر ابرقدرت شرق در اختیار داشت. امریکا هرگز تصور نمی‌کرد که نتواند در مدت زمان کوتاهی به ایران بازگردد. در محاسبه امریکا، برای اینکه بار دیگر بتواند سلطه خود را بر این کشور بازیابد، به زمانی حدود شش ماه و یک سال نیاز بود.

---

۱. در رابطه با تأثیر انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) بر افزایش قیمت جهانی نفت نگاه کنید به:
ایرج ذوقی، *مسائل سیاسی اقتصادی نفت ایران*، تهران: پاژنگ، ۱۳۷۳، صص ۳۳۱-۳۳۷.

## امواج انقلاب اسلامی

نکته دوم که حتی از مسئله از دست دادن ایران هم برای امریکا و غرب دردناک‌تر بود، تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی بر سایر کشورها، چه کشورهای اسلامی و چه کشورهای جهان سوم و چه کشورهای منطقه بود. جای هیچ تردیدی نیست که این انقلاب با شعار اسلامی و دینی و با نقش پررنگ دین و مذهب و با رهبری اندیشمندان و علمای دینی به پیروزی رسید و لذا نمی‌توانست در درون مرزهای جغرافیایی ایران محبوس باشد. لذا آثار این انقلاب در منطقه بسیار سریع ظاهر شد. انقلاب در زمستان ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و در ایام حج در تابستان ۱۳۵۸یعنی پس از حدود ۶ ماه، تظاهرات بی‌سابقه‌ای در مکه و مدینه توسط حجاج ایرانی به وقوع پیوست که مورد توجه مردم عربستان و حجاج سایر کشورها قرار گرفت.

این آثار، کاملاً غرب و استکبار و در رأس آن امریکا را تکان داد، زیرا دریافتند که آثار این انقلاب در همه منطقه، کم‌وبیش به چشم می‌خورد و تأثیرگذار شده است و تأثیرات این انقلاب کم‌وبیش در اکثر کشورهای اسلامی و کشورهای منطقه مشاهده می‌شود، به ویژه آثاری که از این انقلاب در سال ۱۹۸۲ در لبنان مشاهده شد و شکست‌هایی که امریکایی‌ها در تجاوزات به آن کشور متحمل شدند. در ماجرای تجاوز اسرائیل به لبنان معلوم شد که این انقلاب چه تأثیری در جان و فکر جوانان مسلمان در سراسر دنیای اسلام گذاشته است. شاید اولین بار بود که سربازان استکبار غرب با رسوایی از یک کشور جهان سوم فرار می‌کردند. امریکایی‌ها چند نوبت در لبنان مداخله کرده بودند و مداخله آنها در ۱۹۸۲ برای اولین بار نبود. فرانسوی‌ها هم چند نوبت مداخله کرده بودند. وضع اسرائیل هم که روشن است و تجاوزات مکرر داشت.

از زمان تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی یعنی از سال ۱۹۴۸، اولین بار بود که امریکایی‌ها، فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها و دیگر قدرت‌های بزرگ غربی در کنار اسرائیل به لبنان تجاوز کردند و در نهایت با ذلت و خواری و شکست مفتضحانه مجبور به فرار شدند. بی‌تردید این مقاومت جدید مسلمانان در سایه تأثیر مستقیم انقلاب اسلامی ایران بوده است. البته برای استکبار و در رأس آن امریکا تحمل این مسئله آسان نیست و ادامه این وضع هم برای آنها بسیار مشکل و آزاردهنده است.

## تحقیر استکبار از سوی انقلاب اسلامی

نکته سوم که بر حساسیت و عصبانیت امریکا نسبت به انقلاب اسلامی ایران اضافه نمود، تحقیرهای مکرری بود که به امریکا تحمیل شد. هر بار که امریکایی‌ها علیه این انقلاب و برای نابودی و سرنگونی نظام طراحی و برنامه‌ریزی کردند، با یک شکست بزرگ مواجه شدند. از آغاز پیروزی انقلاب تا به امروز امریکایی‌ها در هر مقطعی که علیه این انقلاب طرح و نقشه‌ای داشتند، با شکست مواجه شدند: از ماجرای طبس گرفته که یک نمونه روشنِ مداخله نظامی امریکا در ایران برای به اصطلاح آزادی گروگان‌ها بود، تا توطئه کودتای نوژه،[1] تا توطئه‌ای که به عنوان جنگ عراق علیه ایران طراحی کردند و تا نصب پرچم امریکا بر روی نفتکش‌های کویت و تا جنگ مستقیمی که در خلیج فارس علیه ایران به راه انداختند. در هر مقطع و مرحله‌ای توطئه‌ای علیه ایران طراحی کردند که خوشبختانه همه این توطئه‌ها مواجه با شکست شد. بی‌تردید موفقیت

---

۱. جهت آگاهی از ابعادی از کودتای نوژه نگاه کنید به:
سید علی موسوی، *کودتا و ضد کودتا*، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، پاییز ۱۳۶۰؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، *کودتای نوژه: انقلاب اسلامی و توطئه‌های دهه نخستین*، تهران، ۱۳۶۸.

و پیروزی ما در سایهٔ ایثار و تلاش و فداکاری مردم شجاع و غیور و با رهبری‌های ولایت امر و با لطف و عنایت خداوند بود. در برخی از موارد هم که اصلاً دخالتی نداشتیم، ملت دخالتی نداشت، فقط لطف و عنایت خداوند باعث شد که نقشه‌های آنها نقش بر آب شود.

در مجموع، امریکایی‌ها در سه مقطع توطئه‌های بزرگی را علیه انقلاب اسلامی طراحی کردند که در هر سه مقطع، شکست فاحشی نصیب آنها شد. مقطع اول، در زمان اشغال لانهٔ جاسوسی بود. نقشه‌هایی که علیه ما طراحی کردند، عبارت از بلوکه کردن اموال ایران، منع واردات کالاهای ایرانی به امریکا و تا ماجرای طبس بود. مقطع دوم مربوط به سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ در زمان ریاست جمهوری ریگان و مداخلات نظامی آنها در خلیج فارس بود که شکست‌هایی هم نصیب آنها شد. در این مقطع، تحریم مرحلهٔ دوم علیه جمهوری اسلامی ایران را تصویب و صادرات اقلام و کالاهای به اصطلاح دومنظوره را به مقصد ایران تحریم کردند.

مقطع سوم در اردیبهشت سال جاری (۱۳۷۴) بود که از دید خودشان مهم‌ترین تحریم در طول این ۱۶ سال، یعنی تحریم نفتی و تجاری را علیه جمهوری اسلامی ایران تصویب کردند. در این مرحله هم هیچ پیروزی نصیب امریکایی‌ها نشد، با اینکه آنها بسیار مغرور و مطمئن بودند که در این مقطع حتماً به پیروزی می‌رسند، زیرا می‌دانستند اتکای اقتصاد ایران به نفت است. البته این یک معضل اقتصادی ماست که باید آن را حل کنیم و اتکاء به نفت را کاهش دهیم؛ نه به دلیل توطئه امریکا، که اساساً اتکاء به یک محصول برای اقتصاد کشور خطرناک است. از طرف دیگر به دلیل حجم بالای خرید و فروش نفت توسط شرکت‌های امریکایی نیز تحریم آنها می‌توانست مؤثر باشد. روزانه حدود ۴۰ میلیون بشکه نفت در سطح جهان خرید و فروش می‌شود؛ البته به صورت

کاغذی ۶۰ تا ۷۰ میلیون، ولی به صورت واقعی ۴۰ میلیون بشکه نفت که نیمی از آن مربوط به شرکت‌های امریکایی است و این قدرت بالایی است. یعنی امریکا ۵۰ درصد بازار نفت را در اختیار دارد. ویژگی‌های نفت هم به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را به هر کشوری فروخت. تکنولوژی پالایشگاهی بعضی از کشورها به گونه‌ای است که با هر نفتی سازگار نیست. برای مثال پالایشگاه یک کشور به گونه‌ای است که با نفت فلان کشور سازگارتر است. پالایشگاه برخی از کشورها به گونه‌ای طراحی شده که نفت ایران برای آنها مناسب نیست و ناچار است از نفت کشور دیگری استفاده کند. از طرف دیگر به صورت سنتی حدود ۲۵ درصد نفت ایران را شرکت‌های امریکایی می‌خریدند. یعنی از زمان پیروزی انقلاب تا امسال در طول این مدت همواره ۲۳ تا ۲۵ درصد، حدود یک‌چهارم نفت ایران توسط شرکت‌های امریکایی خریداری می‌شده است. البته وقتی ۵۰ درصد بازار نفت دنیا در دست آنهاست، طبیعی است که یک‌چهارم نفت ایران را هم آنها خریداری کنند. بنابراین از یک طرف حدود ۶۰۰،۰۰۰ بشکه نفت ایران در روز به شرکت‌های امریکایی فروخته می‌شد و از طرف دیگر ۵۰ درصد بازار نفت جهان نیز در اختیار امریکایی‌ها بود و لذا مطمئن بودند که با تحریم نفتی شرکت‌های امریکایی، می‌توانند یک فشار جدی بر جمهوری اسلامی ایران وارد کنند.

خوشبختانه آنها علی‌رغم توطئه و طراحی، هیچ‌گونه موفقیتی نداشتند. از آنجا که ما نفت را در چارچوب برنامه به فروش می‌رسانیم، خیلی سریع توانستیم ۶۰۰،۰۰۰ بشکه نفت را در یک ماه جبران کنیم و آنچه شرکت‌های امریکایی می‌خریدند، به شرکت‌ها و به کشورهای دیگر بفروشیم. البته آنها در هر مرحله تلاش کردند این معاملات انجام نشود. برای مثال اگر می‌خواستیم با چین معامله کنیم، امریکایی‌ها مداخله

می‌کردند. اگر می‌خواستیم با ژاپن، افریقای جنوبی و یا کشورهای اروپایی معامله کنیم، مداخله می‌کردند. یعنی به هر شرکتی که می‌خواستیم نفت بفروشیم، آنها اطلاعات لازم را در اختیار داشتند ـ البته مسئلهٔ مخفی هم وجود نداشت ـ و مداخله می‌کردند، نه به صورت مخفی، بلکه با مداخله آشکار، وزیرشان را می‌فرستادند، سفیرشان را مأمور می‌کردند، تا بتوانند تحریم اقتصادی علیه ایران را مؤثر نمایند، مسافرت‌هایی را که در طول این هفت ماه داشتند، بسیار زیاد بوده است. حتی وقتی رئیس‌جمهور ایران به کشوری مسافرت می‌کند، یک وزیر امریکایی برای اینکه آثار سفر را خنثی کند، روانهٔ آنجا می‌شود. یعنی تا این حد آشکارا به مقابلهٔ انقلاب اسلامی آمده‌اند و این نشان می‌دهد که امریکایی‌ها از این انقلاب تا چه حد عصبانی هستند.

بنابراین، در توطئه‌ای که طراحی کردند تا در زمینه فروش نفت، ایران را با مشکل مواجه کنند، کاملاً ناموفق بودند. همه حجم نفتی که قرار بود بفروشیم، در بازار امروز به راحتی می‌فروشیم. از لحاظ درآمدی هم با مقایسه ارقام بودجه، در شش ماهه اول امسال (۱۳۷۴) حدود یک میلیارد و ۹۷۰ میلیون دلار اضافه درآمد داشتیم.

**تحریم در زمینهٔ سرمایه‌گذاری در نفت**

در مجموع، امریکایی‌ها فکر می‌کردند با تحریم خرید نفت ایران، فشار شدید اقتصادی بر مردم ما وارد می‌کنند، که کاملاً دچار اشتباه شدند و موفقیتی به دست نیاوردند. از طرف دیگر تلاش کردند تا سرمایه‌گذاری در میدان‌های نفتی ایران متوقف شود و لذا قرارداد کونکو را لغو کردند. ولی این قرارداد با قرارداد جدیدی به سرعت جایگزین شد و شرکت توتال فرانسه با همان شرایط قرارداد مشابه‌ای را امضاء کرد که مقدمات اجرای این قرارداد هم فراهم شده است. امریکا تلاش زیادی کرد تا این

قرارداد امضاء و اجرا نشود که ناموفق بود. اخیراً هم از شرکت‌های نفتی دنیا دعوت شده است تا در ده پروژه بزرگ در خلیج فارس و دیگر مناطق نفت‌خیز شرکت کنند که در این سمینار حدود صد شرکت نفتی بزرگ حضور پیدا کردند. تعدادی از این شرکت‌ها اعلام آمادگی کردند تا در این مناقصه بین‌المللی حضور پیدا کنند. اخیراً یک سناتور امریکایی به نام داماتو، طرحی را به سنا برده است که طبق آن هر شرکتی که در ایران در زمینه نفت و گاز سرمایه‌گذاری کند، مشمول تحریم تجاری امریکا می‌شود.

همان‌طور که می‌دانید، یک بخش از ابرقدرتی امریکا مربوط به قدرت او در اقتصاد است. اینکه می‌گوییم امریکا ابرقدرت است، یعنی چه؟ و به چه مفهوم؟ ابرقدرتی ناشی از تکاثر و انباشت قدرت است. اساساً رفتار مستکبرانه از همین‌جا آغاز می‌شود. یک بخش از قدرت امریکا مربوط به بخش اقتصاد است، چون قدرت اقتصادی امریکا، قدرت بالایی است. برای تصور دقیق‌تر از کمّ و کیف این قدرت، می‌توان آن را با توان اقتصادی خودمان مقایسه کنیم. برای مثال، حجم مبادلات تجاری ما در سال چه مقدار است؟ حدود ۱۸ میلیارد دلار صادرات و حدود ۱۸ تا ۲۰ میلیارد دلار هم واردات داریم. در مقایسه، امریکایی‌ها در سال گذشته حدود ۷۵۰ میلیارد دلار واردات و حدود ۷۰۰ میلیارد دلار صادرات داشتند. این حجم تجارت نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی این کشور چه مقدار است! وقتی کشوری با ۷۵۰ میلیارد واردات و ۷۰۰ میلیارد صادرات در تجارت جهانی حضور دارد، قدرتش هم برای مانور زیاد است؛ و لذا با همین قدرت مانور، این طرح را در سنا مطرح کردند که هرکس در ایران سرمایه‌گذاری کند، مشمول تحریم تجاری امریکا می‌شود. البته عده‌ای هم در سنا با این طرح مخالفت کردند و گفتند اگر این طرح تصویب شود، ما وارد یک جنگ تجاری

می‌شویم که به مصلحت امریکا نیست و این طرح مانند طرح‌های گذشته ناموفق خواهد بود. همان‌طور که در تحریم خرید نفت ایران ناموفق بودند، در این طرح جدید هم ـ در صورت تصویب ـ قطعاً ناموفق خواهند بود.

## امریکا به عنوان ابرقدرت

در مجموع، امریکا در برابر انقلاب اسلامی با سه شکست بزرگ مواجه شده است: اول، از دست دادن پایگاه بزرگی مثل ایران[1]، دوم تحت تأثیر قرار گرفتن کشورهای منطقه و کشورهای اسلامی و جهان سوم از انقلاب اسلامی که برای منافع غرب خطرناک است، و سوم تحقیر امریکا در تمام توطئه‌هایی که علیه ایران داشته است. شاید عامل اصلی عصبانیت امریکا از نظام جمهوری اسلامی ایران هم همین شکست‌ها باشد. البته امریکا یک ابرقدرت و یا به تعبیری، در شرایط فعلی، تنها ابرقدرت جهان است. ما هم به عنوان کشوری درحال‌توسعه هستیم، بنابراین چگونه می‌توانیم با یک قدرت مستکبری مانند امریکا در ستیز و مبارزه باشیم؟! اساساً امریکایی‌ها چه توطئه‌های دیگری در آینده علیه ما در برنامه دارند؟ وقتی می‌گوییم امریکا مستکبر است، به این مفهوم است که امریکایی‌ها از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امروز یک ابرقدرت هستند. از لحاظ نظامی که روشن است. توان نظامی امریکا، پایگاه هایی که در سراسر جهان دارد، انباشت تسلیحات کشتار جمعی و یا سلاح‌های معمولی و حضور ناوگان‌های بزرگ این کشور

---

۱. جهت دستیابی به اطلاعاتی در زمینه از دست رفتن منافع امریکا در ایران در پیامد انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) به منبع زیر رجوع شود:
Amitar Acharya, *U.S. Military Strategy in the [Persian] Gulf*, Routledge, 1989, London, pp. 37-57.

در آب‌های جهان، امریکا را تبدیل به ابرقدرت کرده است. طبیعی است که با این توان نظامی، قدرت مداخله سریع را هم داشته باشند. سرعت عمل هم مسئله اصلی و مهمی است. قدرت نظامی مدرن توأم با سرعت عمل که در زمانی کوتاه، قدرت دخالت نظامی را نسبت به اهداف مورد نظرشان در سطح جهان داشته باشند و آنها را به تصرف دربیاورند، یکی از نشانه‌های ابرقدرتی در بعد نظامی است. این مفهومی از استکبار در بعد نظامی است که امروز امریکایی‌ها معتقدند از آن برخوردارند.

از نظر اقتصادی امریکا دارای یک توان اقتصادی بالایی است. از لحاظ تولید ناخالص داخلی در مقایسهٔ کشورها در سطح دنیا، بالاترین رقم مربوط به امریکاست. تولید ناخالص داخلی امریکا در سال ۱۹۹۴، حدود ۶۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. در ردیف دوم، ژاپنی‌ها هستند که در همین سال تولید ناخالص آنها حدود ۴۵۰۰ میلیارد دلار بوده است. البته این مسئله برای ما می‌تواند آموزنده باشد. ژاپن یک جزیره است و منابع زیرزمینی ارزشمندی هم در اختیار ندارد، اما چگونه توانسته است این رقم بالا را در تولید ناخالص داخلی داشته باشد؟! ۴۵۰۰ میلیارد دلار، رقم بالایی است. برای تصور دقیق آن، خوب است بدانید که تولید ناخالص داخلی عربستان سعودی در سال گذشته ۱۲۱ میلیارد بوده است. ممکن است بعضی تصور کنند که عربستان به دلیل حجم بالای نفتی که استخراج می‌کند و می‌فروشد، پولدارترین کشور دنیاست، ولی عربستان فقط ۱۲۱ و ژاپن ۴۵۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی داشته‌اند.

این فرق آنهایی است که از mind (مغز) استفاده می‌کنند و آنهایی که از mine (معدن) استفاده می‌کنند. اینها که از معدن استفاده می‌کنند، ۱۲۱ میلیارد دلار دارند، درحالی‌که بالاترین حجم نفت را استخراج

می‌کنند و می‌فروشند. ژاپنی‌ها هم از مغز استفاده می‌کنند و ۴۵۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی آنهاست. این تجربه به ما ثابت می‌کند که باید کشور را از لحاظ زیرساخت‌های اقتصادی و نیروی انسانی متحول کنیم و اتکاء خود را از نفت برداریم. در همین یکی، دو سال اخیر که در صادرات غیرنفتی کشور فعال شدیم، به راحتی صادرات غیرنفتی ما در سال گذشته به حدود ۵ میلیارد دلار افزایش یافت. در برابر آن هم، ۱۵ میلیارد دلار صادرات نفتی ما بود. این مسئله نشان می‌دهد که می‌توان ۲۵ تا ۳۰ درصد درآمد نفتی را به سوی صادرات غیرنفتی تغییر داد. بنابراین اگر مقداری فعال‌تر شویم، می‌توانیم صادرات غیرنفتی خودمان را بالاتر ببریم و به تدریج اتکاء خود را از نفت برداریم.

امریکا کشوری با شش هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی است که در یک سال رقم تجارت جهانی‌اش هم هزار و پانصد میلیارد دلار است. ۷۵۰ میلیارد واردات و ۷۰۰ میلیارد دلار صادرات یک قدرت بزرگ اقتصادی است. امریکا برمبنای فنّاوری و توان بالای تولید و برمبنای منابع بزرگی که در این کشور وجود دارد، ابر قدرت اقتصادی است. البته فرق امریکا با ژاپن در این است که امریکا دارای انواع منابع زیرزمینی است و سرزمینش مناسب تولید انواع محصولات کشاورزی است، ولی منابع ژاپن بسیار محدود است و آمادگی برای تولید انواع محصولات کشاورزی ندارد. بدین‌ترتیب، قدرت اقتصادی توانی است که یک ابرقدرت می‌تواند از ابزار اقتصادی خودش به نفع یا علیه کشوری استفاده کند.

### قدرت سیاسی و فرهنگی

امریکا از لحاظ سیاسی و فرهنگی هم به نوعی ابرقدرت است. از لحاظ

فرهنگی ابزار تبلیغاتی وسیعی را در اختیار دارد.[۱] نه اینکه سطح فرهنگ مردم آن سرزمین از لحاظ تاریخی بالاتر است، بلکه از این نظر که امروز بزرگ‌ترین مراکز آموزشی و تحقیقاتی در آنجاست. امروز جدیدترین تحقیقات در این کشور انجام می‌شود. یعنی کشورهای غربی و از جمله امریکا، امروز در زمینه رشد علم و دانش و تحقیق در سطح بالایی هستند؛ و از طرف دیگر ابزارشان برای تبلیغ درست آنچه دارند، در دنیا بالاست. یعنی قدرت ماهواره‌ای و اینترنتی آنها بالاست و به راحتی می‌توانند افکار، نظرات و تحلیل‌های مورد نظر خود را به دنیا القاء کنند و دنیا را زیر سلطه فرهنگی خودشان قرار دهند. البته تکنولوژی به آنها کمک زیادی کرده است. امروز هرکس که در خانه خود یک کامپیوتر و یک خط تلفن در اختیار داشته باشد، به راحتی می‌تواند از طریق ماهواره و اینترنت به همه شبکه‌های اطلاعاتی وصل شود. امروز در دانشگاه‌های کشور و حتی در منازل به تدریج همه علاقه‌مندان، خودشان را به شبکه‌های اطلاعاتی متصل می‌سازند. بی‌تردید این امر، تحول بسیار بزرگی است که به راحتی یک ابرقدرت را قادر می‌کند که افکار، اندیشه و نظرات خود را به دیگران به ویژه به جهان سوم القاء کند. آنچه تا دیروز به عنوان نوعی سلطه فرهنگی برای امریکایی‌ها هدف بود، امروز سلطه فرهنگی به هدف بالاتری تحت عنوان یکسان‌سازی فرهنگی تبدیل شده است. امروز به صراحت می‌گویند که ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که هدف ما یکسان‌سازی فرهنگی است و بنابراین هر فرهنگی که در برابر

---

۱. ابعادی از قدرت فرهنگی امریکا و ائتلاف غرب و مخاطرات پیش‌روی آن توسط هانتینگتون در مقاله زیر مورد بررسی قرار گرفته که واکنش‌های زیادی را در سطح جهانی به دنبال داشته است:

Samuel P. Huntington, “The Clash of Civilizations”, *Foreign Affairs*, Summer 1993.

فرهنگ ما مانع باشد، با آن مقابله می‌کنیم.[1]

با استفاده از قدرت نظامی و اقتصادی و فرهنگی خودشان توانسته‌اند از لحاظ سیاسی هم برجهان سلطه پیدا کنند. امروز می‌توان نمونه بارز آن را در سلطه آنها بر سازمان ملل متحد و شورای امنیت و کمیته‌های سازمان ملل دید که متأسفانه این نهادهای بین‌المللی به ابزار دست آنها تبدیل شده است. امریکا هم به دلیل نفوذی که در بعضی از کشورها دارد، اقماری که دارد، و به دلیل تأثیری که از لحاظ اقتصادی با تأمین ۳۰ درصد بودجه سازمان ملل بر این نهاد بین‌المللی دارد، و از طرفی هم مرکز این سازمان در این کشور مستقر است، در مجموع سلطه ویژه‌ای بر سازمان ملل و نوعی سلطه سیاسی بر جهان پیدا کرده است.

## چگونه باید در برابر ابرقدرت ایستاد

اگر بخواهیم با سلطه و توطئه امریکا مقابله و با استکبار مبارزه نماییم، باید محاسبه کنیم که با چه دشمنی مواجه هستیم. امریکا چرا مستکبر است و به چه چیزهایی تکیه دارد و چرا دارای این همه غرور و گستاخی است و چگونه باید با این مستکبر مواجه شد؟ بایستی توطئه‌های او را شناخت و خنثی کرد. امریکایی‌ها بعد از شکست ابرقدرت شرق، یعنی در پایان دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ که جهان با حادثه شگفت‌آور شکست شوروی مواجه شد، احساس کردند که تنها ابرقدرت جهان هستند. به صراحت نیز اعلام کردند که رهبری جهان باید در اختیار ما باشد و لذا نظم نوین جهانی را مطرح کردند و با غرور و تبختر

---

۱. فرانسیس فوکویا، نمونه‌ای از این ادعای امریکایی‌ها را در مقاله زیر مطرح نموده است:

Francis Fukuyama, "The End of History", *The National Interest*, Summer 1989.

با جهان مواجه شدند. البته مواردی هم پیش آمد که غرور آنها را بیشتر کرد، مانند ماجرای حمله عراق به کویت و سپس رهبری آنها بر ائتلافی که عراق را مجبور به خروج از کویت کرد. برای آنها این یک تجربه موفق در مسائل جهانی بود و توانستند از این طریق رهبری جهانی خود را ترویج کنند. مورد بعدی، مسئله پرونده صلح خاورمیانه بود که رهبری این روند را امریکایی‌ها در اختیار گرفتند. امریکا به عنوان ابرقدرتی مطرح شد که قادر است معضل بزرگ پنجاه ساله و پیچیده منطقه را با قدرتی که در اختیار دارد، حل کند؛ گرچه در این زمینه تاکنون کار مهمی صورت نگرفته و اقدامات مقدماتی و تبلیغی است و بسیار بعید است موفقیتی در این زمینه به دست آورند.

امریکایی‌ها در برابر این‌گونه مسائل، در چند سال اخیر با مشکلات جدیدی هم مواجه شده‌اند که به نظر می‌رسد در داخل حاکمیت امریکا امروز دیگر تبختر دو سال پیش وجود نداشته باشد. شکست‌های پیاپی که امریکا در این دو سال اخیر متحمل شد، چه در ماجرای ایران که در این هفت ماه گذشته در تحریم اقتصادی و تجاری ایران ناموفق بودند و چه شکستی که امریکایی‌ها در سومالی با آن مواجه شدند و به قول خودشان یک ژنرال پابرهنه (فرح عیدید) آنها را از سومالی بیرون کرد که یک رسوایی برایشان در منطقه بود و چه مشکلات فراوانی که در روند به اصطلاح صلح خاورمیانه که در واقع توطئه‌ای علیه مسلمان‌ها در این منطقه بود، پیدا کردند. می‌دانید آنها اعلام کردند که تا پایان سال ۱۹۹۳ می‌توانند مسئله صلح اسرائیل و سوریه را به نتیجه برسانند. در سال ۱۹۹۴ گفتند نیمه آن سال، بعد گفتند پایان ۱۹۹۴، در پایان ۱۹۹۴ گفتند ابتدای سال ۱۹۹۵ که تاکنون هم هیچ پیشرفتی نداشته‌اند. روند صلح دچار مشکلات فراوانی شده و این مشکل هم از ناحیه ملت های منطقه بوده است. بدین‌ترتیب امریکایی‌ها برخلاف غرور دو سال قبل، امروز با

شکست‌های متعددی مواجه هستند.

مسئله بعدی که امروز امریکایی‌ها با آن مواجه اند، وضعیت جدید روسیه است. روسیه به عنوان یک ابرقدرت شکست‌خورده‌ای که تا دو سال پیش مطرح بود، امروز به عنوان یک مار خفته است که تنها احتیاج به یک حرارت دارد تا از نو حرکت کند.[۱] وضع روسیهٔ امروز با دیروز بسیار متفاوت است. امریکایی‌ها بسیار نگران سال آینده هستند. سرمایه‌گذاری‌های فراوانی برای سال ۱۹۹۶ یعنی سالی که انتخابات ریاست جمهوری روسیه برگزار می‌شود، انجام داده‌اند و البته با مشکلات فراوانی هم مواجه هستند. به قول خودشان اگر رادیکال‌ها در روسیه روی کار بیایند، همه نقشه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد.

مشکل دیگر امریکا، ظهور و بروز ابرقدرت های جدید است. البته هنوز زود است که از ابرقدرتی به نام اروپا یا چین یا ژاپن نام برد، اما همه علائم لازم برای اینکه در آیندهٔ نه چندان دور، دوران تک ابرقدرتی به سرآید، به چشم می‌خورد. با علامت‌هایی که امروز دریافت می‌شود، مسلماً قرن آینده با چهره‌های جدید و قدرت‌های بزرگ مواجه خواهد شد.[۲]

نکته آخر اینکه امریکایی‌ها با مشکلات جدید داخلی مواجه شدند. آنها فکر نمی‌کردند که از درون این مقدار پوسیده باشند و مشکلات درونی این همه معضلات برای آنها به وجود آورد. ماجرای لس‌آنجلس،

---

۱. نمونه‌ای از نگرانی‌ها و رویکرد جدید امریکا نسبت به روسیه جدید را می‌توان در مقاله زیر مشاهده کرد:

Zbigniew Brzezinski, "The Cold War and its Aftermath", *Foreign Affairs*, Fall 1992.

۲. به عنوان نمونه لستر تارو در کتاب خواندنی زیر مشکلات اقتصادی را که ابرقدرت امریکا در طول سال‌های آتی در اثر ظهور قطب‌های جدید اقتصادی در عرصه جهانی با آن مواجه می‌شود، به تصویر کشیده است:

Lester Thurow, *Head to Head: The Coming Economic Battle Among Japan, Europe, and America,* NewYork, William Morrow and Company, INC., 1991.

انفجار در اوکلاهما و تظاهرات عظیم سیاهپوستان سه نمونه از معضلات داخلی امریکا بود؛ و همچنین ده‌ها حادثه مهمی که در درون امریکا رخ داده است و خود امریکایی‌ها امروز معترف‌اند که در داخل امریکا معضلات فراوانی دارند.

## استانداردهای دوگانه

یکی از مواردی که حیثیت جهانی امریکا را به خطر انداخته، موضع‌گیری‌های دوگانه امریکایی‌ها در چند سال اخیر است. در واقع این نوع موضع‌گیری‌ها با استاندارد دوگانه در این چند سال اخیر بیشتر شده و حیثیت فرهنگی و سیاسی آنها را در جهان لکه‌دار کرده است. برای مثال در یک مورد هواپیماربایی را محکوم می‌کنند و آن را عمل تروریستی می‌دانند، در مورد دیگر که هواپیماربایی در جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد، نه تنها آن را محکوم نکردند، که حتی اظهارنظری هم نکردند. وقتی هم که از آنها می‌پرسند که آیا به هواپیماربا پناهندگی سیاسی می‌دهید، دوپهلو حرف می‌زنند. در مواردی مبارزه برای دفاع از خود و کشور وظیفه است، و در مواردی مبارزه برای دفاع از ملت و کشور خود عمل تروریستی است. یک بار سرکوب مردمی که به خیابان آمده‌اند، عملی قهرمانانه است ـ همان‌طور که در لس‌آنجلس ارتش را وارد عمل کردند، چون پلیس ناتوان بود و مردم را کشتند و به عنوان یک غرور و افتخار مطرح کردند ـ یک بار هم اگر حادثه‌ای در گوشه‌ای از ایران رخ بدهد و پلیس دخالت کند، این عمل به عنوان عمل ضد حقوق بشر محکوم می‌شود.

در همین فاصله ده روز، دو حادثه عجیب و موضع‌گیری‌های عجیب و غریب از طرف امریکایی‌ها را شاهد بودیم. وقتی رهبر جهاد اسلامی فلسطین، دکتر فتحی شقاقی، مردی که برای دفاع از وطن و برای

آرمان‌های مقدس خود، در برابر اشغال کشورش مبارزه می‌کرد، ترور می‌شود، امریکایی‌ها اظهار خوشحالی می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند دفاع و آزادسازی کشور و وطن را مقدس نداند. هر آن کس که برای آزادی کشور و ملتش در برابر اشغالگر می‌جنگد، وجدان بیدار ملت‌های دنیا این مبارزه در برابر تجاوزگر را یک دفاع مشروع و یک جهاد مقدس می‌داند، ولو امریکا بگوید عمل تروریستی است. شخصیتی که همه عمر خود را در راه مبارزه با اشغالگران گذرانده است، وقتی توسط صهیونیست‌ها ترور می‌شود، اینها اظهار شادمانی می‌کنند. رابین به صراحت می‌گوید من ناراحت نیستم، من از این حادثه خوشحالم. بعد هم مدارکی فاش می‌شود که نشان می‌دهد این ترور به دستور شخص رابین صورت گرفته است. هیچ‌یک از مقامات امریکا هم این عمل را محکوم نمی‌کنند. یک کشور غربی هم این عمل جنایتکارانه را محکوم نکرد. متأسفانه حتی برخی از دولت‌های اسلامی و کشورهای اسلامی هم این ترور را محکوم نکردند و خیلی‌ها به نوعی ابراز خوشحالی کردند. اما شب گذشته که رابین، جنایتکار معروف که دستش به خون هزاران فلسطینی آغشته است، ترور می‌شود، اظهار تأسف می‌کنند. تاریخچه زندگی رابین و کشتارهایی که به دست او به عنوان افسر ارتش رژیم اشغالگر صهیونیستی صورت گرفته، برای همه روشن است. کشتارهایی که به دستور او صورت گرفت، تجاوزات چند سال اخیر به جنوب لبنان، این همه گلوله‌باران‌ها، به شهادت رساندن مبارزین، ورود به داخل خاک لبنان با هلی‌کوپتر و به شهادت رساندن سید عباس موسوی رهبر حزب‌الله و ربودن افرادی از داخل لبنان، تمام این موارد به دستور این جانی بوده است. یک آدمی که تمام زندگی‌اش با جنایت و ترور و کشتار توأم بوده است، وقتی کشته می‌شود، نه تنها ابراز تأسف می‌کنند که حتی کلینتون می‌گوید من جمله و تعبیری پیدا نمی‌کنم که تأسف خودم را

بیان کنم. اگر عمل تروریستی بد است، چطور وقتی یک رهبر آزاده و مبارز کشته می‌شود، خوب است! اما یک جنایتکار کشته می‌شود، بد است! لااقل در ظاهر هم خوب بود جنایت و ترور را محکوم می‌کردند. لااقل نمی‌گفتند از ترور فتحی شقاقی خوشحالیم یا ناراحت و متأسف نیستیم.

این برخورد دوگانه به مردم دنیا نشان می‌دهد که برای امریکایی‌ها آنچه اصل و هدف است، فقط منافع خودشان است. حتی در بعضی از امور فقط منافع حزبی مطرح است و نه چیز دیگر. کشوری که این چنین است نمی‌تواند رهبر جهان باشد. نمی‌تواند ادعای رهبری دنیا را داشته باشد. ملت های دنیا زیر بار چنین ابرقدرتی نمی‌روند. در حادثه ترور دکتر فتحی شقاقی همه ملت های منطقه اشک ریختند، متأسف و متأثر بودند، ولی جنایتکاران دنیا خوشحال بودند. در حادثه دیروز درست برعکس، ملت‌های منطقه خوشحال بودند، در کشورهای اسلامی و کشورهای منطقه شادمانی بود، اما جنایتکاران دنیا و سردمداران جنایت متأسف و اندوهگین بودند.

## ملت همیشه پیروز

در مجموع، امریکا با همه مشکلاتی که با آنها مواجه است، قادر نیست با یک نظامی که ریشه در جان مردم دارد، مقابله کند. با نظامی که تنها مربوط به یک ملت نیست، بلکه مربوط به یک امت است، نمی‌توان مبارزه کرد. با یک ملتی که فداکار و در صحنه است و با رهبری که در دل مردم جای دارد، نمی‌شود جنگید. اگر رهبران دنیا با کارتِ رأی انتخاب می‌شوند، در کشور ما کسی که ولایت امر را برعهده دارد، تنها با رأی انتخاب نشده، بلکه با دل مردم پیوند دارد و مورد عشق و علاقه مردم است. بنابراین تا مردم ما در صحنه هستند، تا وحدت ملت ادامه

دارد، تا مردم، رهبری روحانیت و ولایت فقیه را با جان پذیرفته‌اند، دشمن توفیقی به دست نخواهد آورد.

با مطالعه تاریخ مشروطه، تاریخ انقلاب و تاریخ امروز می‌توان دریافت که آن نیرو و قدرتی که می‌تواند همه مردم را دور یک محور جذب و جمع کند، اسلام و دین و مذهب است. هیچ نیروی دیگری این همه جاذبه ندارد. آن قشری که زبان و بیان و قلمش می‌تواند اسلام را تبیین و تشریح کند، روحانیت است. بنابراین آنهایی که در برابر روحانیت می‌ایستند، آنهایی که می‌خواهند روحانیت را زیر سؤال ببرند، دوستداران کشور و ملت نیستند. ملت ما هیچ وقت از صفا و صمیمیت و وحدت و رابطه با روحانیت ضرر ندیده، بلکه همیشه نفع برده است. هر زمان روحانیت در صحنه نبوده، کشور ما ضرر کرده است. کدام قدرت قادر بود مردم را به میدان‌های جنگ بکشاند و هشت سال دفاع مقدس را سامان دهد و آن حماسه‌ها را بیافریند؟ جز امام، جز ولایت امر؟ جز اینکه مردم و جوان‌های ما احساس کردند فرمان او فرمان حق است و وقتی او فرمان می‌دهد، نزد خداوند حجت شرعی دارند. وقتی او دستور می دهد، اگر کشته شوند، نزد خداوند شهیدند؛ وقتی او می‌گوید جنگ، جنگِ مقدس است، مردم باور می‌کردند. اگر این رابطه مردم و روحانیت نبود، اگر ولایت فقیه نبود، اگر امام نبود، مگر ما می‌توانستیم در برابر دنیا بایستیم؟ ما در جنگ هشت ساله تنها با عراق نجنگیدیم، بلکه دنیا با ما جنگید و ما در برابر توطئه دنیا ایستادیم و پیروز شدیم.

اگر کسی بگوید دین و اسلام را قبول ندارد، اما اگر وطن را قبول دارد، اگر ایران را قبول دارد، به خاطر ایران هم که شده، به خاطر شرف ملی و منافع ملی هم که شده، در شرایط فعلی باید از روحانیت و ولایت امر حمایت کند. از این پیوند مستحکمی که امروز بین مردم و روحانیت، بین مردم و ولی امر به وجود آمده که ضامن مقاومت و

ایستادگی ملت است، باید حمایت کند. این پیوند به نفع مردم و کشور است. بدون این پیوند، ادامه استقلال امکان‌پذیر نیست. بدون این پیوند نمی‌توان در برابر امریکا و استکبار ایستاد و مقابله کرد. با همین پیوند بوده که در این ۱۷ سال بعد از پیروزی انقلاب تا به امروز در برابر توطئه‌های مختلف ایستاده‌ایم و امروز هم در سایه این وحدت است که وقتی امریکا تحریم اقتصادی را علیه ایران اعلام می‌کند، مردم متزلزل نمی شوند. وقتی رهبری آن را به عنوان روز مبارک برای ملت ایران اعلام می‌کند، برای مردم قابل تحمل می‌شود و مردم ما پشت سر رهبر می‌ایستند. آن قدرتی که می‌تواند انسجام ملی را به وجود آورد، آن قدرتی که می‌تواند وحدت ملی را تقویت کند، آن قدرتی که می‌تواند ما را در برابر ابرقدرت‌ها استوار بدارد، استقلال ما را حفظ کند و توطئه آنها را درهم بشکند، آن قدرت روحانیت و پیوند مردم با روحانیت است. هرچه این پیوند را تقویت کنیم، به نفع کشور است.

یک فرد آگاه که تاریخ کشور ما را می‌شناسد، به خوبی می‌داند که از طریق وحدت ملی می‌توانیم منافع و مصالح ملی را تضمین کنیم. آنهایی که این اصول را قبول ندارند و خودشان را روشنفکر می‌دانند، حتماً از واقعیت جامعه و کشور بی‌خبرند. امروز بیش از هر زمان دیگر، حضور بیشتر و فعال‌تر مردم در صحنه ضروری است، به خصوص قشر دانشجو و قشری که فردا اداره کشور را بر دوش خواهد گرفت. آنهایی که فردا مدیریت جامعه را برعهده می گیرند، امروز باید با حساسیت بیشتری به مسائل اساسی کشور توجه داشته باشند. آگاهی و حضور نسل دانشجوی ما در صحنه‌های سیاسی یک واجب انقلابی، یک واجب سیاسی و یک واجب دینی است. بنابراین باید با حضور فعال و تلاش و فداکاری، همه نقشه‌ها و توطئه‌های استکبار را نقش بر آب کرد.

# خودمداری امریکا و شیوه‌های حفاظت از منافع جمهوری اسلامی ایران

مقطع فعلی در تاریخ کشورمان، مقطع بسیار حساسی است. البته نمی‌توان مدعی بود که پیچیده‌ترین مقطع در چالش های پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. از دید امنیت ملی، کشور ما شاهد مقاطع بسیار سخت‌تری نیز بوده است. سال‌های اولیه بعد از انقلاب اسلامی، مثل سال ۱۳۶۰، وضع کشور فوق‌العاده بحرانی و نسبت به امروز با پیچیدگی‌های بیشتری روبه‌رو بود. کشور از لحاظ داخلی و خارجی، مواجه با بحران و جنگ بود؛ ده‌ها شهر بزرگ و هزاران روستای ما اشغال شده بود و همهٔ قدرت‌های بزرگ شرق و غرب، پشت سر رژیم متجاوز عراق قرار گرفته بودند. گروهک‌ها نیز در داخل کشور، هر روز بحرانی پدید می‌آوردند و از همه سخت‌تر و پیچیده‌تر، وضع داخلی حاکمیت کشور بود. قوه اجراییه، وضع عجیب و بی‌سابقه‌ای داشت و رئیس‌جمهور کشور در آن زمان فردی بی‌تدبیر، مستبد و مجری نظرات گروهک‌های ملحد و منافق وابسته بود و در برابر مجلس شورای اسلامی و سایر نهادهای قانونی قرار گرفته بود. احزاب رودرروی یکدیگر قرار گرفته بودند. وضع ادارات و وزارتخانه‌ها متزلزل بود. شکاف عمیقی در جامعه به وجود آمده بود. حتی در بسیاری از خانواده‌ها، اعضای خانواده رودرروی یکدیگر بودند. شرایط امروز کشور، چه از لحاظ داخلی و چه خارجی،

به هیچ عنوان با سال ۱۳۶۰ قابل مقایسه نیست. آن روز با شرایط بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تری مواجه بودیم و در عین حال به خوبی از مسیر خطرناک و پرپیچ و خم آن مقطع عبور کردیم و توانستیم کشور را به ساحل نجات برسانیم.

البته این واقعیت است که شرایط امروز کشور نیز یک شرایط عادی نیست و در وضعیت نسبتاً پیچیده‌ای قرار گرفته‌ایم. چالش های فراوانی پیش رو داریم و وزارت امور خارجه از نهادهایی است که امروز در سنگر مقدّم این چالش ها قرار دارد و بی‌تردید بار مسئولیت این وزارتخانه به ویژه سفرای جمهوری اسلامی ایران، سخت‌تر و سنگین‌تر از گذشته است.

## چالش اصلی در سیاست خارجی

یکی از چالش‌های بزرگی که امروز از دید امنیت ملی پیش روی ماست، چالش در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه امریکا در جهان به ویژه در منطقه خاورمیانه است. برای روشن‌تر شدن ماهیت این چالش ابتدا به ماهیت فعلی رژیم حاکم بر امریکا و افرادی که نقش مؤثر در حکومت فعلی امریکا دارند، اشاره‌ای می‌کنم. سپس مقایسه‌ای با شرایط دولت قبلی یعنی دولت کلینتون خواهم داشت تا ببینیم امریکا از تهدیدات علیه ایران چه اهدافی را دنبال می‌کند و در نهایت راه چاره چه می‌باشد؟

جورج دبلیو بوش وقتی می‌خواست ریاست دستگاه اجرایی را برعهده گیرد، گرایش‌ها و دیدگاه‌های بسیار کلی داشت. او برخلاف بوش پدر که خود اهل قضاوت و تشخیص در مسائل بین‌المللی بود، به شدت تحت تأثیر اطرافیان خود می‌باشد. در عین حال در طی سال ها حضور و کار در حزب جمهوری‌خواه، وی به فراکسیون‌های افراطی

سیاسی و مذهبی حزب گرایش پیدا کرده بود. علائم بسیار زیادی وجود دارد که بوش در دوره مبارزات انتخاباتی، دیدگاه‌های روشنی در سیاست خارجی از خود نشان نداده بود. او حتی در اکتبر ۲۰۰۰ در دانشگاه «لیک فارست»[1] در ایالت کارولینای شمالی گفت: «اگر ما خود را به دنیا خودمحور نشان دهیم، دنیا از ما روی برمی‌گرداند؛ اما اگر متواضع ولی در عین حال قوی باشیم، دنیا ما را در آغوش می‌گیرد.»[2]

## نومحافظه‌کاران و دولت بوش

در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد که دیدگاه های افراطی در تیم بوش، در مناظره‌ها، در بحث های سیاست خارجی و در تصمیم‌گیری‌ها بر دیگر گروه‌ها پیروز شود. اعضای اصلی تیم بوش مانند پاول، رایس و رامسفلد به عنوان واقع‌گرایان سنتی حزب جمهوری‌خواه تلقی می‌شدند. حتی دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، به عنوان یک محافظه‌کار سنتی در حزب جمهوری‌خواه عمل می‌کرد. آنچه تحت عنوان محافظه‌کاران نو[3] یا Neo-Con معروف بودند، متعلق به دوره کمونیسم و شوروی بود که این گروه به شدت در چارچوب ایدئولوژی مبارزه با کمونیسم عمل می‌کرد. با سقوط شوروی، قدرت فکری سنتی و حضور تئوریک آن در راهروهای قدرت امریکا تضعیف شد. حتی دیک چنی در اوایل سال ۲۰۰۱ در رابطه با این گروه گفته بود: «محافظه‌کاران نو بالاخره باید مجلاتی چاپ کنند و حرف‌های خود را بزنند. ما باید حکومت کنیم و کشور را اداره کنیم.»[4] به

---

1. Lake Forest
2. *Time Magazine*, January 20, 2003. P.19.
3. Neo-Conservatives
4. Victor Davis Hanson, "Goodbye to Eruope?", *Commentary*, October 2002; www.victorhanson.com

عبارت دیگر، نفوذ تفکر محافظه‌کاری افراطی تا ۱۱ سپتامبر در دولت بوش جدی نبود و بسیاری از تمایلات یک جانبه‌گرایی جایگاهی نداشت. اعضای اصلی این گروه عبارت اند از: ویلیام کریستول، دیک چنی، کاندولیزا رایس، جان بولتن، کارل رو، دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز، داگلاس فیث، لوئیس لیبی و الیوت آبرامز.[۱]

عموم این افراد زمانی که خارج از دولت بودند، در مؤسسات معروف دست راستی عضو بوده و در جلسات آن به طور مستمر شرکت می‌کرده‌اند، مانند بنیاد هریتیج[۲]، مؤسسه سیاست ملی[۳]، مؤسسه امریکایی اینتر پرایز[۴]، مؤسسه نقشه برای امریکای قرن جدید[۵]، مرکزسیاست امنیتی[۶]، مؤسسه هادسان[۷] و مؤسسه کاتو.[۸] به جز مؤسسه چهارم که به زیر مجموعه‌ای از سازمان سیا تعلق دارد، بقیه آنها، مؤسسات خصوصی دست راستی افراطی هستند. مؤسسات اول و سوم قوی‌ترین و با سابقه‌ترین مؤسسات هستند و در عین حال از اول پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع به شدت ضد ایرانی اتخاذ کرده‌اند. اعضای این مؤسسه از افراد ناسیونالیست افراطی امریکا هستند و گروگان‌گیری سفارت امریکا در تهران را همواره در رابطه با «تلافی امریکا» نسبت به ایران در مقطعی مناسب مطرح می‌کنند.

---

1. William Kristal, Dick Cheney, Condoleezza Rice, John Bolton, Karl Rove, Donald Rumsfeld, Paul Wolfowitz, Douglas Feith, Lewis Libby, Elliot Abrams.
2. Heritage Foundation
3. National Institute for Public Policy
4. American Enterprise Institute
5. Project for New American Century
6. Center for Serurity Policy
7. Hudson Institute
8. Cato Institute

از افراد داخل کاخ سفید که ریشه فکری خود را از این مؤسسات می‌گیرند و نقش تعیین‌کننده در عملکرد بوش دارند، از کارل رو به عنوان مغز متفکر سیاست داخلی امریکا برای بوش و لوئیس لیبی رئیس دفتر دیک چنی و شخصی که در تمامی جلسات کاخ سفید حضور دارد، یاد می‌شود. پل ولفوویتز که از سال ۱۹۷۸ در وزارت دفاع امریکا، سابقه کار دارد، از قدیمی‌ترین نظریه پردازان استراتژی ملی و نظامی امریکا در میان محافظه‌کاران افراطی با سوابق طولانی در بنیاد هریتیج است.

در میان تمامی گروه های مختلف در هیئت حاکمه امریکا، قوی‌ترین طرفداران اسرائیل در میان محافظه‌کاران افراطی یافت می‌شوند. تشکیلات کنگره یهود در امریکا از دو جناح کلان محافظه‌کار و لیبرال تشکیل شده است. در دوره بوش پسر، جناح محافظه‌کار یهودیان به این دولت نزدیک‌تر شده‌اند و به همین دلیل شارون نیز از طریق محافظه‌کاران یهودی، راه نفوذ در دولت بوش را پیدا کرده است.

اتصال ارتدوکس‌های یهودی با محافظه‌کاران افراطی که به کلیسای انجیلی[1] تعلق دارند، به حدی است که اعضای کلیسای فوق، خود را مسیحیان صهیونیست[2] خطاب می‌کنند. این اتصال از این جنبه حائز اهمیت است که در دوره بوش پسر، حمایت از اسرائیل نه تنها جنبه‌های سیاسی، بلکه ایدئولوژیک و «مذهبی» به خود گرفته است. اعضای این کلیسا معتقدند که حضرت مسیح بار دیگر از اسرائیل ظهور خواهد کرد و به همین دلیل حمایت از تمامیت ارضی و هویت اسرائیل از جانب امریکا، ضروری است.[3]

---

1. Evangelical
2. Zionist Christians
3. Joshua Murarchik, "Bush Manifesto", *Commentary*, December 2002, p. 24.

## طرز تفکر نومحافظه‌کاران

این جریان فکری اعتقادی به تفاوت‌های فرهنگی ندارد و معتقد است راه امریکایی، راه نجات‌بخش است و همه باید خود را بر این راه و مرام و چارچوب وفق دهند. این موضوع حتی در سیاست امریکا نسبت به اروپا و سازمان ملل نیز انعکاس دارد. این جریان معتقد است اروپا منطقه‌ای کهنه است و سازمان ملل نیز مجموعه‌ای از کشورهای فقیر و ضد امریکایی است که فقط مانع طرح‌های امریکایی هستند.[1]

این جریان نگاه بسیار منفی نسبت به اسلام و مسلمانان دارد و آنها را عقب‌مانده و ضد امریکایی قلمداد می‌کند. برای مثال، جری فالول،[2] کشیش معروف این جریان فکری که میلیون‌ها نفر طرفدار دارد و از طریق شبکه ماهواره‌ای روزانه برنامه اجرا می‌کند، در یک مصاحبه با شبکه CBS امریکا، علناً پیامبر اسلام (ص) را مورد اهانت قرار داد، البته بعدها به دلیل اعتراض شدید مجامع مسلمان امریکایی گفت: «اگر من عده‌ای را ناراحت کرده‌ام، عذرخواهی می‌کنم.»[3]

بدین‌ترتیب، این جریان فکری نگاهی فوق‌العاده منفی نسبت به اسلام و مسلمانان دارد؛ و معتقد است اسرائیل تنها دموکراسی خاورمیانه و تنها کشور قابل اعتماد برای امریکاست. منافع امریکا و اسرائیل تطابق کامل با هم دارد و امریکا در تمامی زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی باید در اسرائیل سرمایه‌گذاری کند و به حساسیت‌های اعراب نسبت به اسرائیل بی‌توجهی کامل نشان دهد.[4] گفته می‌شود هیچ رئیس کشوری در

---

1. *Ibid.*
2. Jerry Fallwell
3. International Herald Tribune, February 23, 2003.
4. Niall Ferguson, "American power", *Foreign Policy*, January - February. 2003, p. 21.

جهان به اندازه شارون به بوش دسترسی مستقیم ندارد و این حاکی از جایگاهی است که راست مذهبی افراطی در دولت بوش و تبلیغات آنها در مورد اسرائیل نسبت به دیگر جریان‌ها در تشکیلات اداری ــ سیاسی دارند. این جریان معتقد است امریکا باید سیاست خارجی فعال داشته باشد و از قدرت عظیم نظامی خود در دستیابی به اهداف سیاسی بهره‌برداری کند. امریکا باید با مواضع مبهم کشورها برخورد کند و با تمامی جریان‌هایی که به نحوی با منافع امریکا و اسرائیل و خاورمیانه مشکل دارند، مقابله کند.

در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، جریان راست افراطی چه بعد مذهبی و چه بعد سیاسی آن، نقش تعیین‌کننده در پیشبرد افکار خود در قالب مبارزه با تروریسم داشته‌اند. به همین دلیل، تغییر در مناطقی که مخالفت با امریکا وجود دارد، در دستور کار جدی این گروه است و اگر بوش بار دیگر در نوامبر ۲۰۰۴ انتخاب شود، فضای موجود سیاست‌گذاری ادامه پیدا خواهد کرد. یکی از مؤسسات بسیار بانفوذ در مسائل خاورمیانه در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، «مؤسسه یهودی برای مسائل امنیت ملی»[1] یا (JINSA) است که نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت اهمیت اسرائیل در جریان راست افراطی مسیحی در امریکا دارد. یکی از اعضای این مؤسسه[2] در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۲ در محل این مؤسسه سخنرانی تحت عنوان: «زمان تمرکز بر روی ایران: مادر تمامی تروریسم»[3] ایراد کرد. سخنان او به قدری افراطی و با اخبار جعلی در مورد وضع ایران همراه بود که بسیاری از دانشگاهیان امریکایی به آن اعتراض کردند. برای مثال گفته بود که سپاه پاسداران ایران گارد جمهوری‌خواه صدام را

1. Jewish Institute for National Security Affairs
2. Michal Ledeen
3. Time to Focus on Iran: The Mother of All Terrorism

طراحی کرده و در ماه‌های قبل از جنگ، استراتژی مقابله با امریکا را به آنها داده بود.

### اهداف منطقه‌ای امریکا

شاید تصور شود دلیل تصمیمات حاد جناح راست افراطی نسبت به کشورهای منطقه خاورمیانه، حادثه ۱۱ سپتامبر است. درحالی که با توجه به استراتژی این جناح و سخنان صریح آنان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، روشن می‌شود که نظریه مطلق‌گرایانه و سیاست نظامی‌گرایانه آنها مربوط به قبل از این حادثه است. شاید بتوان گفت کلیدی‌ترین سخنرانی در رابطه با منطقه خاورمیانه را که معرف طرز تفکر دولت بوش نسبت به این منطقه است، ریچارد پرل، نظریه‌پرداز جناح راست افراطی و یهودیان امریکا، دو ماه بعد از ۱۱ سپتامبر عرضه کرده است. او می‌گوید: «قرن بیست و یک، قرن امریکایی است. سعادت جهانیان نزد ماست. کشورها یا با ما همراه‌اند و یا باید حذف شوند... اولین هدف ما عراق و سپس ایران، سودان، لیبی و کره شمالی است... تمامی مراکز مخالف با امریکا در جهان باید از طریق نظامی منهدم شوند. دوره راه حل های سیاسی، مسالمت‌آمیز و گفتگو به سر آمده است... دولت کلینتون در حل مسائل از طریق گفتگو و فشار سیاسی و اعمال تحریم‌های اقتصادی شکست خورد. نمونه بارز این شکست، ایران است که کوچک ترین مسامحه‌ای در مقابل لحن خوش واشینگتن در دوره کلینتون از خود نشان نداد و تنها راه مقابله، تغییر ساختار حکومتی آن است.»[1]

گروه محافظه‌کار معتقد بود که حمله امریکا به عراق و تغییر

---

۱. مؤسسه سیاست خارجی امریکا، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱.

حکومت صدام، قدرت نظامیان این کشور را افزایش می‌دهد، امریکا را برای تغییرات در خاورمیانه مسلط می‌کند، توان مذاکره امریکا با اروپا روسیه، چین و ژاپن را به شدت افزایش می‌دهد، و بودجه دولت امریکا را در مسیر ابداعات تکنولوژیک و احیای اقتصادی از طریق نوآوری‌های تکنولوژیک هدایت می‌کند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که موضوع تروریسم، مبارزه با شبکه القاعده، برخورد با بنیادگرایی اسلامی و «یکسره کردن» مخالفان امریکا در منطقه خاورمیانه دارای اهمیت تبلیغاتی، پوشش مهم سیاسی و هدفمند کردن اهداف نظامی و اقتصادی امریکاست. زنده نگه داشتن این موضوعات برای آنکه جمهوری‌خواهان بتوانند در سیاست و افکار عمومی داخل امریکا دست بالا را داشته باشند و مردم این کشور را اقناع کنند که امنیت آنها در گروی مبارزه با این دشمنان است، از اهداف تبلیغاتی ـ سیاسی دولت بوش به شمار می‌رود. اطرافیان اصلی بوش که عموماً سابقه فعالیت در شرکت‌های نفتی، تسلیحاتی و مالی داشته‌اند، معتقدند امریکا برای بسط افکار و ارزش‌های خود باید از قدرت عظیم به خصوص نظامی، بهره برداری‌های وسیع کند. آنها معتقدند امریکا تنها کشور «با اصول» دنیاست که می‌تواند اصول حقوق بشر را منتقل و نهادینه کند. در این رابطه ریچارد پرل، نکات زیر را مطرح می‌کند:

«آنهایی که فکر می‌کنند عراق در صدر فهرست برخورد با تروریسم قرار دارد، باید در رابطه با سوریه یا ایران یا سودان یا یمن و سومالی، کره شمالی یا لبنان و یا دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. اینها دولت‌ها و نهادهایی هستند که اجازه اعمال تروریستی می‌دهند و حامیان تروریست ها هستند... وقتی من نام این کشورها را می‌آورم، افراد می‌گویند: خوب ما امریکایی‌ها باید با تعداد قابل توجهی از کشورها جنگ کنیم. من جوابی که می‌توانم بدهم این است که اگر ما یک یا دو

نمونه حکومت تروریست را از میان برداریم، بقیه حساب کار خود را خواهند کرد و ما به طور غیرمستقیم، دیگران را اقناع کرده‌ایم که دست از کار خود بکشند. ما وقتی یک مورد را حل کردیم، به کشور دیگر می‌گوییم: شما بعدی هستید. اگر دست برندارید، همان‌گونه که با قبلی رفتار کردیم با شما نیز رفتار خواهیم کرد.»[۱]

## سابقه یک‌جانبه‌گرایی امریکا

نباید نسبت به این‌گونه نظرات در دولتمردان فعلی امریکا تعجب کنیم. مبانی فکری موجود در سیاست خارجی امریکا، ریشه‌های تاریخی نیز دارد. وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور امریکا در اوایل قرن بیستم نیز اعتقاد به جایگاه ویژه معنوی امریکا در جهان داشت. ویلسون معتقد بود که امریکا به دلیل موفقیت در سیستم سازی از یک طرف و افزایش توان اقتصادی ــ نظامی از طرف دیگر، باید مدیریت بسط دموکراسی، خودمختاری، و کشورسازی در جهان را برعهده بگیرد. ویلسون، مدیریت جهان را وظیفه امریکا می‌دانست. دولت بوش نیز جملات و دیدگاه هایی شبیه دولت ویلسون دارد و بسط نظامی امریکایی را «وظیفه معنوی» رجال و دولتمردان امریکایی می‌داند.[۲]

بوش همانند ویلسون، ساده‌انگارانه گویی احساس «رسالت» می‌کند و به همین دلیل، همچنان که در اوایل قرن بیستم، اروپایی‌ها نسبت به ویلسون واکنش نشان دادند، امروز هم معتقدند که سخنان جورج دبلیو بوش بیش از آنکه زیربناهای فکری و روشنفکری داشته باشد، ریشه‌های مذهبی و میسیونری دارد. رهنامه (دکترین) بوش تصریح می‌کند که دولت امریکا از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه باید استفاده

---

۱. *همان.*

2. Ferguson, *op.cit.*, p. 21.

کند تا تروریسم را نابود کند، کشورهای صاحب سلاح کشتار جمعی را تعدیل کند، حامیان تروریسم را برای همیشه شکست دهد.[1] علاوه بر این، دولت بوش اعتقاد دارد که یازدهم سپتامبر در عدم تحقق آرمان‌های امریکایی در دنیای عرب ریشه دارد و حذف صدام و ظهور دموکراسی در عراق، به طور زنجیره‌وار، تحولات جدی در دنیای عرب و به نفع امریکا و اسرائیل فراهم خواهد آورد. به همین دلیل، طرح‌های بوش را که راه‌حل‌های نظامی برای نتایج سیاسی پیشنهاد می‌کند، اروپایی‌ها «ویلسونیسم در چکمه»[2] تعبیر کرده‌اند.

## مفهوم محوری شکل‌دهنده سیاست امریکا

سیاستمداران امریکایی‌ها در معرض سه سؤال اصلی قرار گرفته‌اند:

۱. چگونه قدرت فعلی خود را حفظ کنیم؟

۲. چگونه از قدرت عظیم و بی‌رقیب خود استفاده کنیم؟

۳. چگونه قدرت و ثروت خود را افزایش دهیم؟

حفظ، استفاده و بسط قدرت امریکا در سطح جهانی به ساختار سیاسی ویژه‌ای نیاز دارد تا مجموعه قدرت های بزرگ و میانی را حول یک محور جمع کند. از طریق این ساختار سیاسی است که قوای اقتصادی و نظامی امریکا به حرکت درمی‌آید و ماشین عظیم کار، تولید، اشتغال، فنّاوری و ابداع و در نهایت هژمونی تکنولوژیک و سیاسی امریکا را به حرکت درخواهد آورد.

در نیم قرن مبارزه با کمونیسم، این وحدت نظری و عملی در روابط بین‌الملل ایجاد شد. به مدت یک دهه و در تمام دوره ریاست جمهوری کلینتون، دیدگاه‌های مختلف در قبال نقش دقیق جهانی امریکا نتوانست

---

1. *Ibid*., p. 21.

2. Wilsonism in Boots

میان جریان‌های سیاسی، فکری و صنایع بزرگ این کشور اجماع نظر ایجاد کند. یازدهم سپتامبر، فرصتی ایجاد کرد تا موضوع مبارزه با تروریسم، مفهوم سازمان‌دهنده سیاست خارجی امریکا تلقی شود. در واقع «اسلام رادیکال» جایگزین کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی شده است. امریکا نیازمند این است که از قدرت خود برای به دست آوردن نتایج و ستانده‌های سیاسی بهره گیرد. اگر امریکا از قدرت خود استفاده نکند، نه تنها قدرت حاشیه‌ای خواهد شد، بلکه خروج از صحنه بین‌المللی از منظر محافظه‌کاران این کشور، به هرج‌ومرج منظم موجود خواهد انجامید.[1]

بنابراین، نظریه‌پردازان دولت بوش معتقدند امریکا با ورود نظامی در صحنه جهانی، توان ایجاد نظم و صلح، بسط دموکراسی و گسترش بازارهای مصرفی و تجارت آزاد را فراهم خواهد کرد. محافظه‌کاران معتقدند امریکا تنها کشوری است که می‌تواند با مدیریت جهانی، نظم سیاسی و کارآمدی اقتصادی ایجاد کند. در پردازش این بحث گفته می‌شود که سقوط امپراتوری‌ها به هرج‌ومرج می‌انجامد، کما اینکه سقوط دولت عثمانی و اتحاد جماهیر شوروی دو نمونه اخیر در تاریخ روابط بین‌الملل می‌باشند. دولت ها و مراکز قدرت در نظم جهانی باید به امریکا کمک کنند تا با قدرت عظیم خود در حفظ صلح و نظم جهانی بکوشند. بر همین اساس، سیاست خارجی دولت جورج دبلیو بوش مبتنی بر منافع کلان شرکت‌های نفتی و صنایع عظیم تسلیحاتی است هرچند رهنامه (دکترین) دولت بوش برخاسته از ویلسونیسم اوایل قرن بیستم بوده، اما در نهایت در پی نفع اقتصادی امریکا و نظام سرمایه داری این کشور است.

1. Robert Kagan, “Power and Weakness”, *Policy Review*, June-July, 2002.

**سؤال اصلی در زمینه سیاست خارجی امریکا**

پس از بیان مختصری از فضای حاکم بر دولتمردان فعلی امریکا، مهم‌ترین سؤالی که در زمینه چالش با امریکا وجود دارد، این است که آیا اهداف و استراتژی امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر تغییری اساسی یافته و یا آنچه امروز شاهد آن هستیم، در واقع به نوعی ادامه استراتژی دوره کلینتون و دوره‌های قبل از آن است؟ برای توضیح این مسئله ضروری است برخی موضع‌گیری‌های دوران کلینتون بازخوانی شود.

در آغاز دوران کلینتون بحث مهار دوگانه مطرح شد، در اوایل سال ۱۹۹۳ مقامات ارشد امریکا اعلام نمودند که دولت کلینتون به این جمع‌بندی رسیده است که رهبریت ایران و عراق در قبال اهداف ایالات متحده تا آینده قابل پیش‌بینی متخاصم باقی خواهند ماند و لذا بایستی گام‌های جدیدی به منظور منزوی ساختن دو کشور برداشته شود. این مقامات گفتند که سیاست دولت که به آن استراتژی «مهار دوگانه» گفته می‌شود، به دستور رئیس‌جمهور کلینتون بعد از یک بررسی جامع اتخاذ شده است. در واقع این تصمیم منعکس‌کننده توصیه‌هایی بود که توسط لابی یهود و کارشناسان وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی و وزارت دفاع و حتی رهبران خاورمیانه به وارن کریستوفر، وزیر خارجه امریکا، هنگام بازدید وی از منطقه در ماه فوریه آن سال ارائه می‌شد. مقامات امریکایی گفتند که اهداف جدید امریکا کسب اطمینان و خاطرجمعی نسبت به این است که هم ایران و هم عراق به طور مساوی، برای مدتی نامعلوم ضعیف باقی بمانند. اقدام اصلی دولت بر این محور قرار گرفت که هر دو کشور را اسیر محدودیت‌های تجارت بین‌المللی کند تا آنان از درآمد و تکنولوژی ضروری به منظور تقویت بنیه نظامی،

ترویج تروریسم، تهییج انقلاب‌ها یا ارعاب همسایگان، محروم بمانند.[۱]

این سیاست را اولین بار در ماه مه ۱۹۹۳، مارتین ایندیک، مسئول امور خارجه در شورای امنیت ملی دولت کلینتون مطرح کرد. وی سیاست مزبور را در سخنرانی اجلاس سالانه «مؤسسه واشینگتن برای مطالعه سیاست خاور نزدیک» مطرح کرد. ایندیک گفت:

«سیاست امریکا در منطقه خلیج فارس بایستی براساس استراتژی مهار دوجانبه استوار باشد و امریکا باید با توجه به موقعیت استثنایی کنونی که پس از اشغال کویت توسط عراق پدید آمده است، حداکثر استفاده را بنماید. دولتین ایران و عراق نشان داده‌اند که هیچ کدام مورد اعتماد نیستند و برای مهار هریک از این دو قدرت منطقه‌ای نمی‌توان به دیگری تکیه و اعتماد نمود، بلکه امریکا با توجه به حضور خود در منطقه بایستی با اتخاذ سیاست‌هایی، اقدام به مهار هر دو کشور نماید.»[۲]

نیویورک تایمز نیز طی مقاله‌ای در این زمینه نوشت:

این طرح که در بخشی از یک بررسی مربوط به خط‌مشی بین‌المللی امریکا تدوین شده، بیانگر این نتیجه‌گیری است که اگر قرار باشد از قد برافراشتن ایران به عنوان یک خطر عمده علیه منافع غرب جلوگیری شود، ایران می‌باید منزوی گردد. مقامات دولت امریکا خاطرنشان ساخته‌اند که روش جدید، محروم ساختن ایران از دسترسی به پول و تسلیحاتی است که ایران برای بازسازی و احیای نظامی خود به آن احتیاج دارد. این مقامات گفته‌اند که این طرح بر این تصمیم استوار است

---

۱. نگاه کنید به:
Jeffery Smith and Daniel Williams, "White House to Step Up Plans to Isolate Iran and Iraq: Administration to Try Dual Containment", *Washington Post*, May 23, 1993.

2. http://www.Jewishaz.com/Jewishnews

که امریکا و متحدینش اکنون می‌بایست با ایران رفتاری شبیه رفتار با عراق داشته باشند.[1]

بنابراین مسئله سیاست فشار تبلیغی ـــ سیاسی و اقتصادی امریکا علیه ایران، که امروز شاهد آنیم، چیز تازه‌ای نیست و همین سیاست در دوران کلینتون نیز به اجرا گذاشته شده بود. سیاست مهار هم سیاست تازه‌ای نیست، بلکه ملهم از سیاست مهار شوروی است که جورج کنان در دوران پس از جنگ دوم جهانی (دوران جنگ سرد) آن را طراحی کرد و مبنای رفتار امریکا برای حدود چهار دهه شد. آنتونی لیک، مشاور امنیت ملی کلینتون، در مقاله خود در مجله *امور خارجی* *(Foreign Affairs)* در خصوص مهار دوجانبه، به عبارت جورج کنان درباره مهار شوروی در مقاله‌ای که حدود چهل و هفت سال پیش در همین مجله نوشته شده است، اشاره می‌کند و با این عبارت مقاله خود را خاتمه می‌دهد، جورج کنان درباره شوروی این‌گونه اظهارنظر کرده بود که امریکا باید فشارهای خود بر نظام شوروی را به شدت افزایش دهد تا در نتیجهٔ این فشارها، قدرت شوروی را خرد کرده و یا به مرور قدرت آن را تحلیل برد.[2]

بدین‌ترتیب سیاست‌های بوش، سیاست جدیدی نیست، حتی تعبیر محور شرّ یا محور شیطانی بوش هم شعار جدیدی نیست، بلکه کلینتون نیز در یکی از سخنرانی‌های خود همین تعبیر را داشته است. او می‌گوید: «ما عهد کرده‌ایم که با حمایت‌های ایران از گروه‌های تروریست، تلاش‌های او برای به دست آوردن سلاح‌های شیمیایی و تبلیغات آن علیه رژیم‌های میانه‌رو، مقابله کنیم. ما از دوستان خود درخواست

---

۱. *نیویورک تایمز*، ۲۷ مه ۱۹۹۳.

۲. محمدکاظم سجادپور، «سیاست مهار دوجانبه در تئوری و عملی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، بهار و تابستان ۱۳۷۳، ص ۲۹.

نموده‌ایم که نسبت به نیات واقعی ایران آگاه باشند و به ما کمک کنند که به ایران بفهمانیم رفتار شیطانی آن را تحمل نخواهیم کرد. سیاست ما بسیار واضح است: تضعیف و منزوی نمودن کسانی که آینده صلح‌آمیز برای مردم در این منطقه بحرانی را به مخاطره بیفکنند.»[۱]

**سیاست جلوگیری از تقویت بنیه نظامی ایران**

از دوران کلینتون و حتی قبل از آن، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران سه هدف عمده را دنبال می‌کرد که اولین آن جلوگیری از دسترسی ایران به تسلیحات مدرن و تقویت بنیه نظامی بود. اعمال محدودیت‌های تسلیحاتی، یکی از عوامل مؤثر برای کنترل رفتار و جهت‌گیری بازیگران در نظام بین‌الملل می‌باشد. به‌کارگیری این رویه عموماً در شرایطی انجام می‌گیرد که قدرت ملی و توان تسلیحاتی یک کشور موازنه را در منطقه برهم زند و در نتیجه بین کشورهای موجود تعارض و سوءظن شکل گیرد. امریکا برای کاهش توان ملی جمهوری اسلامی ایران، محدودیت‌ها و مشکلات متعددی را برای سیاست نظامی و استراتژی تسلیحاتی آن ایجاد نموده است که بازتاب آن را می‌توان در جنگ تبلیغاتی رسانه‌های گروهی و ابزارهای ارتباط جمعی آن مشاهده نمود. به عنوان مثال یکی از نشریات امریکا می‌نویسد: «ایران در حال گسترش و توسعه نیروی نظامی تهاجمی خویش به منظور تسلط بر خلیج فارس می‌باشد.»[۲]

نیکسون از رؤسای جمهور پیشین امریکا نیز به‌کارگیری سیاست

---

۱. *بولتن دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران در واشینگتن*، هفته‌نامه شماره ۱۹۷، ص ۲۳.

2. Jo - Anne Hart, "Aspiral of Hostitlity; U.S. - Iran Relations Since Revolution", *Middle East Insight*, Vol. XI, No. 5, p. 25.

محدودیت تسلیحاتی را به زمامداران و تصمیم‌گیران امریکایی توصیه نموده بود. وی تأکید داشت که با خلع سلاح منطقه‌ای در خلیج فارس نمی‌توان امنیت منطقه را تأمین کرد. بدین‌لحاظ باید بین کشورهای مطلوب و نامطلوب تمایز قائل شد و ایران را که کشوری نامطلوب محسوب می‌شود، در محدودیت تسلیحاتی قرار داد. در این راستا، وارن کریستوفر وزیر امور خارجه وقت امریکا در ژوئن ۱۹۹۳ از کشورهای اروپایی درخواست کرد که به منظور کمک جهت متوقف کردن تلاش تهران برای به دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای و سایر تسلیحات پیشرفته، از فروش وسایل پیشرفته به این کشور خودداری کنند.[۱]

پاتریک کلاوسون از طرفداران جدی سیاست «مهار» ایران نیز می‌گوید:

«برای محروم کردن ایران از بازار تسلیحاتی بین‌المللی، لازم است این کشور حداقل از ابزارهای الکترونیکی هشداردهنده که در غرب تولید می‌شود، محروم گردد. انجام این کار زمانی مقدور است که هماهنگی لازم بین کشورهای غربی فراهم آید. کشورهای صنعتی غرب باید متقاعد شوند که دستیابی ایران به سلاح‌های الکترونیکی و تجهیزات دیگری که دارای رده بالای فنّاوری می‌باشند، می‌تواند خطرناک باشد.»[۲] مارتین ایندیک، عضو شورای امنیت ملی امریکا نیز اظهار داشت: واشینگتن تمام انرژی خود را به کار خواهد برد تا هم‌پیمانان اروپایی و ژاپنی خود و همچنین روسیه و چین را تشویق کند که به ایران اجازه ندهند بنیه نظامی خود را توسعه بخشند.[۳]

---

۱. بولتن دفتر *حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران در واشینگتن*، هفته‌نامه شماره ۱۰۴، ص ۵۷.

۲. *همان*.

3. Smith and Williams, *op.cit.*

روزنامه «واشینگتن پست» نیز با انتشار گزارشی، با استناد به اظهارات مقامات امریکا و انگلیس فاش ساخت که کاخ سفید برای جلوگیری از فروش زیردریایی‌های روسیه به ایران، از عربستان خواست به روسیه رشوه دهد.[۱]

و بالاخره مجلس سنای امریکا در ۲۴ فوریه ۲۰۰۰ (۱۳۸۷/۱۲/۵) قانونی به تصویب رساند که طبق آن شرکت‌های خارجی که به ایران تکنولوژی حساس بدهند و یا ایران را در ساخت سلاح‌های کشتار جمعی یاری دهند، مورد تحریم امریکا قرار خواهند گرفت.[۲] نکته کوردزمن در این زمینه حائز اهمیت است، آنتونی کوردزمن، تحلیلگر مسائل نظامی و استراتژیک در سمپوزیوم مربوط به بررسی سیاست‌های ایالات متحده نسبت به ایران و عراق تأکید داشت که نوع برخورد ایالات متحده با جمهوری اسلامی ایران، بیش از آنکه ناشی از مسائل مربوط به امنیت ملی امریکا و یا امنیت منطقه‌ای خلیج فارس باشد، بیان‌کننده خصومت و دشمنی امریکا نسبت به ایران است. براین اساس وی بیان داشت: در صورتی که ایران در زمره دوستان کنونی ما درآید، حتماً خواهیم گفت که بهتر است مسلح شوید، چون ضعیف هستید و در صورت بروز مشکلاتی در منطقه نخواهید توانست به دفاع از خود برخیزید. ما خود نیز به تقویت بسیاری از توانایی‌های آن کشور خواهیم پرداخت. البته آن کشور در زمره دوستان نیست و در شمار دشمنان است. لذا فکر می‌کنیم هر حرکتی که در جهت تسلیح خود انجام دهد، از نظر ما حرکتی خصمانه تلقی می‌شود.[۳]

---

۱. *روزنامه واشینگتن‌پست*، ۱۴ نوامبر ۱۹۹۲.

۲. *همان*، ۲۵ فوریه ۲۰۰۰.

3. Anthony Cordesman, "An Assessment of Iran's Military Capabilities", *CSIS*, October 1998, p. 48.

## سیاست جلوگیری از دسترسی به فنّاوری پیشرفته

دومین هدف امریکا جلوگیری از دسترسی ایران به تکنولوژی پیشرفته است. یکی از اقدامات ایالات متحده در جهت «اضمحلال درونی» و کاهش بنیه اقتصادی و دفاعی ایران، ایجاد محدودیت اقتصادی و تجاری و یا ایجاد موانعی برای دستیابی ایران به بازار جهانی و کالاهایی با تکنولوژی پیچیده می‌باشد. اگر چه مؤسسات و سازمان‌های بانکی و مالی بین‌المللی به عنوان بازیگرانی محسوب می‌شوند که ایالات متحده قادر به تأثیرگذاری در روند تصمیم‌گیری آن می‌باشد، اما هدف عمده از محدودیت‌های اعمال شده ایالات متحده در حوزه انتقال تکنولوژی است و همان‌گونه که این کشور در روند کشمکش‌های جهانی و منطقه‌ای، در صدد نفوذ و به دست گرفتن مدیریت بحران می‌باشد، در حوزه انتقال تکنولوژی به ایران، برنامه دسته‌جمعی را برای ایجاد اجماع و توافق عمومی در نظر گرفته است که آن را می‌توان با مفهوم «مدیریت انتقال تکنولوژی» منطبق دانست.[1]

«وال استریت ژورنال» در این مورد می‌نویسد: به دلیل خریدهای گسترده و تجهیزات و دستگاه‌های دومنظورهٔ ایران در غرب، امریکا شرکای خود را در گروه هفت تحت فشار قرار داده تا در زمینه اقلام مربوط به تکنولوژی پیشرفته و تجهیزات تولیداتی، ایران را تحریم کنند.[2] در وضع موجود، عمده محدودیت های اعمال شده در حوزه انتقال تکنولوژی و دسترسی ایران به منابع و مؤسسات مالی جهانی بوده است. رابرت گیتس، رئیس پیشین سازمان سیا، ضرورت جلوگیری از صدور تکنولوژی پیشرفته به ایران با مصارف دوگانه نظامی و غیرنظامی

---

۱. مجله *سیاست دفاعی*، سال اول، پاییز ۱۳۷۲، ص ۱۲.

2. Kenneth Timmerman, "The Time to Stop Iran's Nuclear Weapons", *Wall Street Journal*, April 21, 1993.

را متذکر شد و گفت: مشکل این است که ما باید فوراً با دیگر کشورها، درباره صدور تکنولوژی وارد مذاکره شویم و اگر از صدور آن جلوگیری نشود، در چند سال آینده با مشکل واقعی روبه‌رو خواهیم شد.[1]

## سیاست جلوگیری از دسترسی به فنّاوری هسته‌ای

در همین راستا، جلوگیری از استفاده صلح‌آمیز ایران از انرژی هسته‌ای، یکی از اهداف دولت کلینتون بود. این دولت از همان ابتدا بنای مخالفت با احداث نیروگاه‌های برق اتمی و استفاده‌های صلح‌آمیز ایران از انرژی هسته‌ای را گذاشت. امریکا با این بهانه که ممکن است ایران بتواند از این نیروگاه‌ها در جهت پژوهش‌های تسلیحات اتمی استفاده کند، با بهره‌برداری ایران از این تکنولوژی به شدت مخالفت می‌ورزید و این در حالی بود که رژیم صهیونیستی اسرائیل با کمک‌های مخفیانه امریکا صاحب ده‌ها بمب اتمی شده است و همچنان تسلیحات اتمی خود را در منطقه گسترش می‌دهد. مخالفت دولت کلینتون که هواداران صهیونیست‌ها در تار و پود آن رخنه کرده‌اند (در این باره.بعداً توضیح داده خواهد شد) صرفاً به دلیل ترس از دستیابی احتمالی ایران به تسلیحات اتمی و در نتیجه به خطر افتادن رژیم صهیونیستی و حاکمان دست نشانده غرب در منطقه می‌باشد. روزنامه «نیویورک تایمز» در مقاله‌ای می‌نویسد: «دولت امریکا، کشورهای آرژانتین، هندوستان، اسپانیا، آلمان و فرانسه را تشویق کرده است که از فروش تکنولوژی هسته‌ای برای برنامه‌های غیرنظامی ایران نیز خودداری کنند، با این باور که این تجهیزات می‌توانند در طرح‌های

1. Steven, Coll, "U.S. Intervention Blocks Nuclear Transfer to Iran", *The Washington Post*, Nov 17, 1992.

بمب اتمی نیز مورد استفاده قرار گیرند.»[1]

شرکت «زیمنس» آلمان نیز که قبل از انقلاب برای ساختن راکتور هسته‌ای بوشهر با شاه ایران قرارداد بسته و پیشتر هزینه آن را نیز دریافت کرده بود، در نتیجه فشار امریکا، پس از شروع جنگ ایران و عراق اظهار داشت که حاضر به تکمیل این پروژه نمی‌باشد. همچنین در فوریه ۲۰۰۰ (اوایل اسفند ۱۳۷۸) خبرگزاری‌ها گزارش دادند که دولت امریکا به جمهوری چک فشار وارد کردند تا تجهیزات مورد نیاز نیروگاه اتمی بوشهر را به ایران ارسال نکند.[2]

ویلیام پری، وزیر دفاع امریکا نیز اظهار نمود که امریکا در مورد توانایی هسته‌ای ایران نگران بوده و در این رابطه با جمهوری‌های سابق شوروی تماس‌هایی برقرار کرده است تا مطمئن شود تکنولوژی و یا سلاح هسته‌ای از این کشورها به جمهوری اسلامی انتقال نیابد.[3] دولت امریکا حتی با پیشنهاد نوعی رشوه به روسیه، در صدد برمی‌آید تا جلوی همکاری هسته‌ای ایران و روسیه را نیز بگیرد؛ و یک پیشنهاد همکاری هسته‌ای ده‌ها میلیون دلاری به روسیه می‌دهد تا روسیه را تشویق به لغو قرارداد یک میلیارد دلاری خود با ایران کند. وزیر خارجه امریکا در سال ۱۹۹۵، در مذاکره با وزیر خارجه روسیه در ژنو اعلام کرد که امریکا این مبلغ را به وزارت انرژی اتمی روسیه خواهد داد تا بتواند راکتورهای مدرن را در روسیه بسازد و مکان‌های زباله‌های هسته‌ای را در آنجا پاکسازی نماید.[4]

---

1. *NewYork Times,* February 26, 2000.

۲. *خبرگزاری رویترز*، ۱۳۷۸/۱۲/۷.

3. "Iran's Nuke Plant Deal with Russia Raises Fears", *Washington Times,* January 10, 1995.

4. Gary Sick, "A Sensible Policy Toward Iran", *Middle East Insight,* Vol. XI, No. 5, July - August 1995, p. 21.

## سیاست جلوگیری از دستیابی به قدرت اقتصادی

سومین هدف امریکا، ممانعت از اعطای وام و اعتبارات خارجی به ایران است. یکی از تحلیلگران شورای سیاست‌گذاری خارجی امریکا، مکانیسم اعمال محدودیت در حوزه دسترسی ایران به منابع و مؤسسات مالی جهانی را چنین بیان می‌کند: «امکان انزوای ایران از طریق سرمایه و بازار بین‌المللی وجود دارد، زیرا میزان اعتبار ایران از بین رفته است. ایالات متحده قادر است نفوذ خود را بر مؤسسات بین‌المللی مالی، نظیر بانک جهانی افزایش دهد، به گونه‌ای که این بانک‌ها تعهدات دلخواه ایران را فراهم نیاورند و از ارسال واقعی سرمایه به ایران جلوگیری نمایند. سازمان‌های اعتبارات پولی و دولتی باید اظهار کنند وام‌هایی که آنها برای ایران تمدید می‌نمایند، به گونه‌ای مؤثر در جهت هزینه‌های نظامی ایران صرف می‌شود. زیرا ایران از امکاناتی که برای تأمین نیازهای شهروندان خود فراهم می‌آورد، برای مقاصد نظامی هزینه می‌کند.»[1]

مارتین ایندیک، مشاور شورای امنیت ملی امریکا در مه ۱۹۹۳ طی یک سخنرانی اظهار داشت:

«امریکا دولت های خارجی را تشویق خواهد نمود که اعتبارهای صادراتی خود را به ایران کاهش دهند. به عقیده ما به نفع هیچ یک از کشورهای مذکور نیست که به بهبود یافتن اوضاع اقتصاد ایران کمک کنند تا این کشور بتواند روال عادی تجارت خود را در یک سطح دنبال نماید و در سطحی دیگر علیه منافع ما به انجام اقدامات خصمانه مبادرت ورزد.»[2]

همچنین مقامات دولت امریکا به ژاپنی‌ها و دیگران هشدار می‌دهند

---

1. James Fallows, "The Military - Industrial Complex", *Foreign Policy*, November - December 2002, p. 46.

2. *The Washington Report on Middle East Affairs*, April 21, 1993.

که وام در اختیار ایران قرار ندهند و اجناس خود را به ایران نفروشند، زیرا با ریسک عدم پرداخت بهای اجناس خود مواجه خواهند شد. وام ۳۶۰ میلیون دلاری ژاپن که از طرف مؤسسه توسعه خارجی ژاپن در اختیار ایران قرار داده خواهد شد، صرف هزینه‌های مهندسی و خدمات مشورتی برای ساختن یک نیروگاه هیدرولیک و یک سد بر روی رودخانه کارون واقع در جنوب غربی ایران خواهد شد.

روزنامه «لس‌آنجلس تایمز» نیز طی مقاله‌ای می‌نویسد: از اواسط سال ۱۹۹۴، مقامات عالی مرتبه دولت امریکا، از جمله کلینتون، وارن کریستوفر (وزیر خارجه) و والتر ماندیل (سفیر ایالات متحده در ژاپن)، مقامات ژاپنی را تشویق کرده‌اند که اعطای وام به ایران را به تعویق بیندازد... ژاپن این وام را بعد از آنکه مقامات دولت امریکا اطلاعات جاسوسی گسترده‌ای پیرامون فعالیت‌های ایران در اختیار توکیو قرار دادند، به تعویق انداخت. مقامات دولت امریکا نمی‌گویند چه اطلاعاتی در اختیار توکیو قرار داده‌اند، ولی دولت کلینتون به دفعات ادعا کرده است که ایران از تروریسم و تضعیف روند صلح خاورمیانه حمایت می‌کند. ژاپن اعطای وام سه قسمتی مذکور را برای کمک به تأمین هزینه مالی ساختمان یک سد و یک پروژه هیدرولیک بر روی رودخانه کارون در جنوب ایران تدوین نموده بود.[1]

همچنین توانایی مؤسسات مالی بین‌المللی برای اعطای وام به ایران، به دلیل قوانین مختلف تصویب شده در کنگره امریکا طی سال های ۱۹۹۵، ۱۹۹۴ به شدت محدود شد. قانون تخصیص کمک خارجی برای سال مالی ۱۹۹۴، درخواست دولت امریکا برای کمک به بانک جهانی را به میزان وامی که بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ در اختیار

---

1. *Los Angeles Times*, February 15, 1995.

ایران قرار داده بود، کم کرد.[۱]

فشارهای اقتصادی ایالات متحده بر مؤسسات مالی بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به گونه‌ای افزایش یافت که توافق قبلی بانک جهانی برای پرداخت سالیانه ۷۵۰ میلیون دلار برای انجام برنامه‌های عمرانی و صنعتی در ایران را در دو مرحله کاهش داد.

## سیاست تحریم اقتصادی

و بالاخره دولت کلینتون اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را آغاز نمود. هنوز یک سال از روی کارآمدن دولت کلینتون نگذشته بود که مقامات امریکا تصمیم به تحریم تجاری ایران گرفتند. روزنامه «وال استریت ژورنال» در یکی از شماره‌های اکتبر ۱۹۹۳ می‌نویسد:

«امریکا از متحدین خود خواسته است که از منافع بازرگانی چشم‌پوشی و برای فشار به ایران همکاری کنند.» در ماه ژوئن در پی جلسه‌ای با متحدین در لوکزامبورگ، وزیر امور خارجه امریکا گفت: اقتصاد ایران با مشکل مواجه است و در مقابل فشار هماهنگ از طرف غرب، ایران ضربه‌پذیر خواهد بود. امریکا امید داشت که در صورت موفقیت سیاست تحریم، نارضایتی عمومی در ایران به واسطه فشارهای بین‌المللی و اقتصادی افزایش یابد و از این طریق فشار بر دولت ایران بیشتر شود.

پاتریک کلاوسون نیز در این باره می‌گوید: «دولت امریکا در رابطه با رفتار غیرقابل قبول ایران شدت عمل به خرج داده و اقدامات جدی از جمله: تحریمِ تقریباً کل تجارت با ایران، مخالفت با اعطای وام و سرمایه‌گذاری در این کشور و فشار به روسیه در جهت متوقف ساختن

---

۱. محمدجواد ظریف، «تحریم‌های یک‌جانبه امریکا علیه ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، بهار ۱۳۷۶، ص ۹۵.

پروژه راکتورهای هسته‌ای ایران را در پیش گرفته است.»[۱]

البته هنگامی که در سال ۱۹۹۳ سیاست «مهار دوگانه» علیه ایران اعلام شد، معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاورمیانه گفت که ایالات متحده قصد ندارد یک تحریم همه‌جانبه علیه ایران به راه اندازد، اما این سیاست به طور رسمی در بهار ۱۹۹۵ تغییر کرد و دولت کلینتون خط مشی «تحریم کالاهای ایرانی» را تبدیل به سیاست «تحریم همه‌جانبه تجاری ایران» کرد.[۲]

جون آن هارت در این باره می‌نویسد: «تحریم‌های کامل تجاری که اخیراً ایالات متحده بر ایران تحمیل کرد، تازه‌ترین افزایش در سطح خصومت‌های میان دو کشور محسوب می‌شوند؛ خصومت‌هایی که از شانزده سال پیش با سقوط شاه ایران آغاز گشت.»[۳]

به گفتهٔ گری سیک هنگامی که کلینتون به هالیفاکس سفر کرد تا در اجلاس سران هفت کشور صنعتی شرکت کند، قصد داشت که آن کشورها را نیز در تحریم تجاری امریکا علیه ایران شریک کند.[۴] روزنامه «اکونومیست» نیز در این باره می‌نویسد: در سال ۱۹۹۵، امریکا تحریم اقتصادی خود را سخت‌تر کرد و اکنون دولت های اروپایی را که رغبت چندانی هم در این زمینه از خود نشان نمی‌دهند، تحت فشار قرار داده است تا سرمایه‌گذاری‌های خود را در ایران محدود کنند و در مراودات تجاری خود دقت و ملاحظه بیشتری به خرج دهند.[۵]

سناتور داماتو نیز که از هواداران سرسخت رژیم صهیونیستی است،

---

۱. کلاوسون، پاتریک، «با ایران چه باید کرد؟»، *ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، شماره ۹۷، دی ۱۳۷۴، ص ۶۰.

2. Hart, *op.cit.*, p. 25.

3. *Ibid.*, p. 23.

4. Sick, *Ibid.*

5. "Handling Iran", *The Economist,* No. 11, March 16. 1996.

در جلسه کمیته بانکداری سنای امریکا در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۱۷ که به منظور بررسی اثرات و پیشرفت تحریم ایران برگزار شد، می‌گوید: متحدین ما باید بدانند که نفت رگ حیات ایران است. اگر ما می‌خواهیم ایران را وادار کنیم که رفتارش را عوض کند، باید این رگ حیاتی یا منبع مالی ایران را قطع کنیم.[1]

بنابر اظهارات پاتریک کلاوسون در سخنرانی خود در دوم اکتبر ۱۹۹۶ در دانشگاه کلمبیا، هدف امریکا کاهش ارزش استراتژیک ایران و تبدیل شدن به یک کشور غیرمهم در منطقه (مانند پاکستان) است.[2] به اعتقاد برخی کارشناسان، امریکا از این تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی، به عنوان یک استراتژی قهرآمیز و جایگزینی برای جنگ استفاده می‌کند.[3]

کنت تیمرمن نیز می‌گوید: «اگر ایران تحریم نشود، آن وقت به مسیر اصلی صادرات نفت و گاز دریای خزر به بازارهای جهانی تبدیل خواهد شد و ظرف مدت ده سال، درآمد ناشی از تولید انرژی خود را دو برابر می‌کند و همچنین در جهان مشروعیت و اقتدار بیشتری پیدا خواهد کرد. با لغو تحریم‌ها ما عملاً ابرقدرت شدن ایران را در منطقه تضمین می‌کنیم.»[4] به همین دلیل است که کلینتون در سیزدهم مارس ۲۰۰۰ (۲۳

---

1. Alfonse Marcello D'Amato, *The Iran Foreign Oil Sanctions Act of 1995*, Statements on Introduced Bills and Joint Resolutions (Senate-September 08, 1995), available at: http://thomas.loc.gov/cgi-bin/query/F?r104:1:.temp/~r104 g1E31A:e36869.

۲. محمد کاظم سجادپور، «ارزیابی مهار دوگانه: چهار نگاه متفاوت»، *مجله سیاست خارجی*، بهار ۱۳۷۶، ص ۹.

۳. نگاه کنید به:

Patrick Clawson, "Khatami's Dialogue with America, Not with Washington", *Peacewatch*, Plicywatch, anthology 1998, Washington, the Washington Institute for Near East Policy, 1999, p. 138.

4. P. Clawson, "What to Do About Iran", *The Middle East Quarterly*, December 1995, p. 96.

اسفند ۱۳۷۸)، در نامه‌ای به رئیس مجلس نمایندگان امریکا، تحریم‌های نفتی سال ۱۹۹۵ علیه ایران را تمدید می‌کند. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۷۸ طی خبری با اشاره به این مطلب اعلام کرد که کلینتون در این نامه اظهار داشته که سیاست‌ها و اعمال ایران همچنان تهدیدکننده منافع ملی، سیاست خارجی و اقتصاد امریکا است، لذا تحریم نفتی ایران باید تمدید شود.

## استراتژی امریکا در مقابله با جمهوری اسلامی ایران

استراتژی امریکا برای دستیابی به اهدافش، همواره جنگ روانی و تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. جنگ روانی را می‌توان کوششی نظام‌دار و برنامه‌ریزی شده برای تخریب یا تضعیف روحیه حریف یا دشمن تعریف کرد. می‌توان گفت که اهمیت جنگ روانی اگر بیش از جنگ تسلیحاتی در شکست دشمن نباشد، کمتر از آن نیست. به همین دلیل تقریباً در تمامی جنگ‌ها به ویژه در دوره‌های اخیر، جنگ روانی بخش مهمی از برنامه جنگ را تشکیل می‌دهد. جنگ روانی یکی از پراستفاده‌ترین و کارآمدترین شیوه‌های فعالیت دشمن می‌باشد. به گفته بنیاد هریتیج: «هدف در این دکترین، اشغال و تصرف کشور دیگر نیست، بلکه از مشروعیت انداختن حاکمیت سیاسی آن است؛ که مسلماً با از مشروعیت انداخته شدن حاکمیت سیاسی، براندازی نظام به سهولت امکان‌پذیر است.»[1]

ابزار اصلی جنگ روانی، استفاده از رسانه‌های جمعی برای تبلیغات همه‌جانبه علیه حریف است. غرب از آغاز انقلاب از رسانه‌های گروهی به عنوان حربه‌ای مؤثر برای جنگ روانی علیه ایران استفاده کرده است.

---

۱. مجله *سیاست دفاعی*، سال اول، شماره ۲، ص ۱۸۳.

برخی از وجوه این مبارزه را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

۱. زدن اتهام تروریست بودن یا حامی تروریسم بودن به ایران؛

۲. ادعای نقض حقوق بشر در ایران؛

۳. ادعای تلاش ایران برای تولید سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی؛

۴. ایجاد معضل توسط ایران در مسیر روند صلح خاورمیانه.

این‌گونه اتهامات البته تازگی نداشته و بارها از سوی مقامات کشورهای غربی یا دست نشاندگان غرب، در کشورهای تحت نفوذ و سلطه آنها تکرار شده است. استفاده از این نوع اتهامات دو وجه مختلف دارد:

وجه اول برای کشورهای غربی، به عنوان حربه‌ای علیه گسترش نفوذ معنوی ایران در کشورهای تحت سلطه غرب به کار می‌رود. بدین‌معنی که غرب می‌کوشد نشان دهد اگر ایران در کشورهای دیگر از نظر ایدئولوژیکی نفوذی پیدا کرده، این نفوذ با استفاده از خرابکاری، ایجاد رعب و وحشت و ترساندن سران و مسئولان آن کشورهاست و یک نفوذ معنوی و خودجوش که عمق و گستردگی زیادی داشته باشد، نیست.

امین سیکل، یکی از محققین مسائل خاورمیانه، در مورد استفاده دولت کلینتون از جنگ روانی و تبلیغاتی علیه ایران می‌گوید: «در مورد ایران باید گفت که رئیس‌جمهور کلینتون همان سیاستی را تعقیب می‌کند که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد ایران حاکم بوده است. با این تفاوت که وی اولین رهبر امریکایی است که این موضوع را با کینه بسیار، رسماً اعلام می‌کند.»[1]

کلینتون در نامه‌ای خطاب به رؤسای مجلسین امریکا دلایل سه گانه‌ای را برای اتخاذ تصمیم تحریم ایران ارائه داده که بدین‌شرح است:

---

۱. مجموعه *مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۱. فعالیت‌های تروریستی ایران که برای صلح و امنیت تمام ملت‌ها تهدیدکننده است.

۲. استراتژی حمایت ایران از تروریسم بین‌الملل، از جمله حمایت از فعالیت‌هایی که صلح خاورمیانه را به مخاطره می‌اندازد.

۳. تلاش‌های ایران برای دستیابی به سلاح‌های امحاء جمعی.[1]

آموس پولموتر، استاد علوم سیاسی دانشگاه امریکا، تخصیص بیست میلیون دلار توسط دولت امریکا برای فعالیت‌های براندازی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اقدام ضروری می‌داند و پیشنهاد می‌کند این مبلغ صرف جنگ روانی و تهاجم فرهنگی علیه جمهوری اسلامی ایران شود و در انجام این طرح از ضد انقلابیون به عنوان عوامل اجرایی استفاده شود. وی خواستار افزایش بودجه مربوط به این توطئه شده و می‌نویسد: «این بیست میلیون دلار نباید به اقدامات سرّی اختصاص یابد، بلکه باید به تبلیغات روانی گسترده و فعالیت‌های روشنفکرانه در حمایت از مخالفان بنیادگرا و نیروهای غیرمذهبی اختصاص داده شود. این پول باید به جای اختصاص یافتن به فعالیت‌های سرّی، به یک جنگ تهاجمی روانی اختصاص یابد. بیست میلیون دلار برای آن هدف مبلغ بسیار ناچیزی است. اقدامات ضد ایران باید با بصیرت و بینش آگاهانه به مورد اجرا گذاشته شوند.» وی در پایان مقاله خود، خشم سازمان جاسوسی سیا نسبت به جمهوری اسلامی ایران را این‌گونه ابراز می‌کند: تنها مهار ساختن و «جنگ روانی» است که سقوط یکی از آخرین رژیم‌های ایدئولوژیکی و به شدت متعصب در جهان امروز را تضمین خواهد کرد.[2]

---

۱. داریوش اخوان زنجانی، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی امریکا»، *فصلنامه سیاست خارجی*، بهار ۱۳۷۶، ص ۷۲.

۲. *روزنامه واشینگتن تایمز*، ۱۵ ژانویه ۱۹۹۶.

نیوت گینگریچ، رئیس مجلس نمایندگان امریکا، وقتی مبلغ هجده میلیون دلار علیه ایران تصویب شد، از سازمان اطلاعات این کشور خواست تا به طریقی و تحت یک نقشه پنهانی، در صدد تغییر حکومت ایران برآید. وی در طرح اولیه خود برای براندازی رژیم ایران، بودجه‌ای صد میلیون دلاری درخواست کرده بود که این بودجه سرانجام به هجده میلیون دلار رسید و در سی و یکم دسامبر جزو بودجه‌های محرمانه سازمان سیا قرار گرفت. گینگریچ در توجیه پیشنهاد خود اظهار داشته بود که: «در بیست سال آینده، ایران خطرناک‌ترین کشور جهان خواهد بود.»[1] بنابراین استراتژی اصلی امریکا در جهت مقابله جمهوری اسلامی ایران، جنگ روانی و تبلیغات گسترده علیه ارزش‌ها، اصول و پایه‌های نظام اسلامی است. ادوارد شرلی نیز در زمینه شیوه مقابله با انقلاب ایران می‌گوید: «کلید اصلی برای ایجاد یک تغییر بنیادین در سیاست‌های ایران، از بین بردن خصوصیات انقلابی رژیم ایران است و این فقط با تحریم اقتصادی به دست نمی‌آید، بلکه باید نفوذ روحانیون از بین برود و عقاید انقلابی از درون تهی شود.» وی در مورد امکان برقراری روابط و شرط آن می‌گوید: «اگر نظام ولایت فقیه در ایران از هم بپاشد، آن وقت می‌توان پذیرفت که جمهوری اسلامی تغییر ماهیت داده است و برقراری روابط ممکن خواهد شد.»[2]

هنری پرکت، مسئول سابق میز ایران در وزارت خارجه امریکا، نیز در این مورد گفته بود: «اگر موجی که در مطبوعات ایران با تز امکان ارتباط با امریکا شروع شده و حالا به تردید در اساسی‌ترین وجوه انقلاب اسلامی مشغول است، بتواند از حریم روحانیت عبور کند و از آن طریق، ولایت فقیه را بر کشتی تردید سوار کند، بار سنگینی از دوش

---

1. G. Walsh, "For Crying Out Loud", *Time*, No. 6, Feb. 5, 1996.
2. *Ibid.*

امریکا برداشته خواهد شد. این بار سنگین همان است که امروز ایران را از غرب دور نگه داشته و امکان صلح با اسرائیل را تا حد صفر تنزل داده است.»[1]

## کژآهنگی‌های بوش؛ ادامه سیاست‌های کلینتون

با ذکر مواردی از سیاست های دولت امریکا در دوران کلینتون، مشخص می‌شود که برخلاف تصور برخی از سیاستمداران کشورمان، دوران کلینتون یک فرصت نبوده است که جمهوری اسلامی ایران آن را از دست داده باشد. اساساً هیچ تفاوتی در اهداف و استراتژی دولت بوش و کلینتون وجود ندارد. البته لحن برخی از دولتمردان کلینتون و خود وی کمی نرم‌تر از لحن بوش و اطرافیان اوست، ولی در محتوی هیچ تفاوتی نیست. تحریم اقتصادی ایران مربوط به دوران کلینتون است، تقسیم بی‌اساس حاکمان ایران به انتخابی و غیرانتخابی مربوط به همان دوران است، حتی دولت یاغی و بالاتر، ملت یاغی مربوط به آن دوران است. حتی تعبیر محور شیطانی هم مربوط به همان دوران است. دولت بوش چه اقدام جدیدی علیه جمهوری اسلامی ایران کرده که کلینتون نکرده است.

من در شگفتم از برخی از نویسندگان که دوران کلینتون را «طلایی» معرفی می‌کنند! تردیدی نیست که حادثه ۱۱ سپتامبر شرایط جدیدی را به وجود آورد و لحن سیاستمداران امریکایی را عوض نمود، اما به اعتقاد من، تقسیم سیاستمداران امریکا به دو دسته موافق و مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران مرزبندی غلطی است. همه سیاستمداران امریکا و هر دو حزب معروف امریکا با تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران و توسعه و پیشرفت ایران مخالف‌اند. هر دو جناح در پی بی‌ثباتی نظام و

1. Henry Prechet, "Clash of Cultures", *Washington Report on Middle East Affairs*, April/May 1999.

عقب‌ماندگی ایران هستند. منتهی اختلاف در این است که آیا سیاست‌های فشار و مهار نسبت به ایران مؤثر است یا نه؟ اختلاف در این است که آیا امریکا قادر به بی‌ثباتی نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد یا نه؟

البته با مرور وقایع ۲۵ سال گذشته، به اعتقاد من، فرصت‌هایی بوده است که می‌توانستیم از آنها استفاده کنیم، ولی نبود اجماع در کشور باعث شد که نتوانیم از آن فرصت‌ها بهره‌برداری نماییم. امریکایی‌ها هم فرصت‌های بسیار خوبی داشتند که نتوانستند از آن فرصت‌ها استفاده کنند. شاید عمده مشکل امریکا، در اختیار نداشتن اطلاعات دقیق از وضع داخلی ایران بوده است. امریکایی‌ها علی‌رغم جمع‌آوری وسیع اطلاعات نسبت به ایران، همواره توسط گروهک‌های ضد انقلاب و ایرانیان مخالف نظام و بالاتر، لابی صهیونیسم، اغفال شده و نتوانسته‌اند به واقعیت‌های موجودِ جامعه ایرانی دست یابند.

### استراتژی جنگ روانی علیه ایران

چنین به نظر می‌رسد که پس از اشغال عراق، امریکایی‌ها تبلیغات ضد ایرانی را از پایگاهی آغاز کرده‌اند که مشکل مخالفت اروپا و ژاپن را در برنداشته باشد و آن توان هسته‌ای ایران است. طی دو هفته اخیر، سه مؤسسه در واشینگتن (که به کاخ سفید و وزارت دفاع نزدیک هستند) فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. نقش محوری در این رابطه با مرکز دموکراسی در ایران[1] به ریاست مایکل لودین است. او با همکاری دو مؤسسه دیگر یعنی بنیاد هریتیج و «مؤسسه یهودی برای مسائل امنیت ملی»[2] فعالیت گسترده‌ای در محافل آکادمیک و سیاسی واشینگتن را

---

1. The Center for Democracy in Iran
2. The Jewish Institute for National Security Affairs

شروع کرده است. وی در تاریخ ۱۳۸۲/۲/۱۷ در یک سخنرانی برای سلطنت‌طلبان ایرانی در لس‌آنجلس، طرح خود را برای براندازی جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد. او معتقد است دولت بوش برای انتخابات سال ۲۰۰۴، قبل از پرداختن به مسائل اقتصادی باید موضوع ایران را در دستور کار قرار دهد. در یک هفته گذشته او طی ۵ مقاله در امریکا، علناً به تغییر حکومت از طریق نظامی، اهتمام کرده است. لودین معتقد است امریکا از طریق منافقین نیز می‌تواند در غرب ایران، فعالیت‌های مهمی را شروع کند و به این ترتیب جمهوری اسلامی ایران را بترساند و سرکوب سازد. از نکات مهم سخنرانی این شخص در لس‌آنجلس، یکی این است که تمام مردم ایران آمادگی پذیرش حضور نظامی امریکا را دارند. او با اشاره به راهپیمایی مردم تهران با شمع، در فردای ۱۱ سپتامبر مدعی می‌شود که تمامی این راهپیمایان سرکوب و بسیاری از آنها کشته شدند.[1] البته اظهارنظر وی، توسط بسیاری از ایرانیان دانشگاهی مقیم امریکا رد شده و آنان در مخالفت با گفته‌های این فرد، حمایت مردم ایران از بازماندگان حادثه ۱۱ سپتامبر و محکوم نمودن تروریسم از سوی مقام معظم رهبری و رئیس‌جمهور محترم را مطرح کرده‌اند. لازم به ذکر است که مایکل لودین همان کسی است که در طراحی‌های حمله به عراق از جنبه‌های فکری ـ سیاسی ـ تبلیغاتی، نقش مهمی ایفا کرده است.

### بهانه برنامه هسته‌ای ایران و صلح خاورمیانه

پس از فشار امریکا به سوریه برای تعطیل کردن فعالیت گروه‌های فلسطینی در سوریه، به نظر می‌رسد تبلیغات برنامه هسته‌ای ایران با

1. http://www.Jinsa.org/articles/view.htm/documentid=2012.

شدت وسیعی در سطح جهانی آغاز شده است. امریکا با بسیاری از کشورهای اروپایی، چین، ژاپن و روسیه، سیاست‌های هماهنگی را شروع کرده است. همین‌طور به نظر می‌رسد امریکایی‌ها در برنامه هسته‌ای ایران با مقاومتی از جانب اروپا، روسیه، ژاپن، چین روبه‌رو نباشند. مطرح کردن برنامه هسته‌ای ایران ظاهراً در حد شورای امنیت سازمان ملل پیش رفته است.

اگر بپذیریم که برنامه هسته‌ای ایران در صدر فشارهای سیاسی امریکا قرار گرفته است و اگر بخواهیم فضای متشنج موجود را تغییر دهیم؛ اگر بخواهیم تهدیدات محتمل نظامی را به تأخیر بیندازیم؛ قبل از آنکه مقدمات انتخابات ریاست جمهوری امریکا از ژانویه ۲۰۰۴ تدارک دیده شود (با توجه به کلیدی بودن ۶ ماه آینده)، لازم است جمهوری اسلامی ایران دور جدیدی از فعالیت‌های فشرده دیپلماتیک خود را به نحوی آغاز نماید که فضای ضد ایران را تغییر دهد. در این راستا، ایران بایستی وضعیت خود را در شرایط جدید جهانی، بسنجد و مواضع کلان خود را نیز مطرح نماید.

اگرچه تبلیغات و فشار سیاسی در خصوص توان هسته‌ای ایران هم اینک آغاز شده است، ولی باید توجه داشت که ریشه تضاد کنونی میان ایران و امریکا بیش از هرچیز به موضوع اسرائیل و امنیت اسرائیل باز می‌گردد. درست است که مابقی مسائل تاریخی، مالی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی میان ایران و امریکا وجود دارد، ولی به هر حال کانون این تضادها، موضوع امنیت اسرائیل و تهدیدات نسبت به امنیت اسرائیل است.

در همین جهت، شواهد نشان می‌دهد که استراتژی امریکا در خاورمیانه، فعالیت همزمان در هر دو موضوع سوریه ـ لبنان از یک طرف و ایران از طرف دیگر است. بنابراین، ایران باید با توجه به جنبه‌های مذکور، تحرک جدی دیپلماتیک خود را ـ به گونه‌ای که برخوردار از

استراتژی درازمدت باشد ـ سامان دهد. در این تحرک تازه، تمامی مسائل بایستی به تدریج مطرح شوند، از جمله: طرح مواضع اصولی کشور در رابطه با حقوق فلسطینی‌ها و همچنین مسائل تاریخی و رفتار فعلی امریکا در قبال ایران.

شواهد نشان می‌دهند که اگر دولت بوش بار دیگر انتخاب شود، تشدید فشار سیاسی و عملی بعد از ژانویه ۲۰۰۵ در دستور کار قرار خواهد گرفت؛ و البته اگر دولت دموکرات به قدرت برسد، به احتمال فراوان دستور کار سیاست خارجی امریکا (با توجه به مشکلاتی که خصوصاً در اروپا پیش آمده است) تغییر خواهد کرد. اگرچه امریکایی‌ها نقشه راه را از هم اینک شروع کرده‌اند، با این حال بعید به نظر می‌رسد که فازهای سه گانه آن به آسانی در سال آینده تحقق یابد. به هر حال، با حذف عامل سوریه ـ لبنان در معادلات فلسطینی ـ اسرائیلی، امریکا بُعد حملات سیاسی را در حل نشدن این موضوع به طرف ایران سوق خواهد داد.

**سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران درباره مسائل هسته‌ای و خاورمیانه**

در مسئله فلسطین باید از دو استراتژی که توسط مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری اعلام شده است، به خوبی استفاده شود. نظر مقام معظم رهبری برای حل مسئله فلسطین برگزاری «رفراندوم» است که باید با انجام انتخابات و اعلام رأی همه مردم فلسطین از جمله آوارگانی که در سایر کشورها هستند و یهودیانی که از گذشته ساکن بودند و سایر ساکنین سرزمین فلسطین، آینده حکومت این سرزمین مشخص شود. طبق نظر ریاست محترم جمهور هم اگر موضعی را اکثریت قاطع مردم فلسطین بپذیرند، ما هم به رأی مردم فلسطین و نظر آنها احترام خواهیم گذاشت. بنابراین اصل در مسئله فلسطین، نظر و

خواست مردم فلسطین است. ما به عنوان حامی مردم مظلوم فلسطین خواستار احقاق حقوق آنان می‌باشیم.

در زمینه مسئله هسته‌ای هم سیاست ما بر سه اصل استوار است:

۱. جمهوری اسلامی ایران در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی نیست و سلاح‌های کشتار جمعی در دکترین دفاعی ایران جایی ندارد. مسئولین نظام نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه از لحاظ شرعی و دینی نیز نمی‌توانند با تولید این‌گونه تسلیحات موافقت کنند؛ و برای اعتمادسازی همه درها را به روی آژانس بین‌المللی باز گذاشته است و به صورت وسیع با آژانس همکاری می‌نماید و حتی پروتکل الحاقی را هم با دید مثبت بررسی می‌کند و اگر نگرانی‌های کشور رفع شود، به این پروتکل نیز ملحق خواهد شد.

۲. دستیابی به فنّاوری صلح‌آمیز هسته‌ای حق مسلّم ایران است. طبق ماده چهار NPT، این‌گونه فنّاوری حق مشروع و مسلّم همه کشورهاست و کسی نمی‌تواند مانع جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به این‌گونه فنّاوری باشد. اگر کشوری با این حق مخالفت کند، در واقع NPT را نقض کرده است.

۳. ایران در پی خاورمیانه ای عاری از سلاح‌های کشتار جمعی است و بر این هدف اصرار می‌ورزد و از همه توان خود در این زمینه استفاده می‌کند. با وجود زرادخانه بزرگ اسرائیل در زمینه سلاح هسته‌ای و شیمیایی، ادعای امنیت و ثبات در منطقه خاورمیانه شعاری بیش نیست. همه کشورهای منطقه باید در این زمینه تلاش کنند.

### استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برابر تهدیدات امریکا

همان‌طور که گفته شد، هدف اول امریکا ایجاد تزلزل در نظام جمهوری اسلامی و در صورت توان، تغییر نظام و هدف دوم تضعیف نظام، ادامه

سیاست مهار و فشار و تحریم و جلوگیری از پیشرفت نظام است. برای دستیابی به این اهداف مهم، استراتژی جنگ روانی و سیاسی را برگزیده‌اند و آن را ادامه می‌دهند. البته در سال های اخیر به دلیل وسعت امواج ماهواره‌ای و اینترنت و استفاده از اختلافات موجود در درون حاکمیت، امید بیشتری برای دستیابی به اهداف خود پیدا کرده‌اند. برای مقابله با تهدیدات امریکا باید به سه اصل توجه نماییم:

۱. باید امریکا احساس کند قادر به تغییر و یا تضعیف نظام نیست. برای اثبات این اصل باید هم زبان و لحن مناسب و قاطعی به کار گرفته شود و هم در عمل این اقتدار به نمایش گذاشته شود. البته امریکایی‌ها بارها و بارها طعم تلخ شکست را چشیده‌اند. مهم‌ترین شکست آنها خرداد و تیر امسال بود. برای ۱۸ تیر امسال بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری را انجام داده بودند، همه مزدوران داخلی را بسیج کرده بودند، رادیوها و تلویزیون‌های ضد انقلاب خارج از کشور را هم بسیج کرده بودند. هم سرمایه‌گذاری مادی کرده بودند و هم سرمایه‌گذاری سیاسی و تبلیغی. آبروی خود را هم در طبق گذاشته بودند، حتی بوش را هم به میدان آورده بودند. در ۱۸ تیر فقط ۴۵۰ نفر در تهران به خیابان‌ها آمدند. در یک خیابان حدود ۱۵۰ نفر، در یک خیابان حدود ۲۰۰ نفر و در یک میدان هم حدود ۱۰۰ نفر که اکثر آنها هم دستگیر شدند. اکثر این ۴۵۰ نفر هم شغل آزاد داشتند، دانشجو در میان آنها کمتر از یک درصد بود. در خرداد ماه هم که چند شب در تهران تظاهرات به راه انداختند، شرکت دانشجویان کمتر از ۵/۱ درصد بود. در مرکز این سروصداها در کوی دانشگاه تهران که حدود ۷۰۰۰ نفر دانشجو دارد، حداکثر بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در تظاهرات شرکت کرده بودند. این نتیجهٔ بزرگ‌ترین طراحی امریکا در ایران بود. واقعاً برای امریکا و مزدوران داخلی امریکا شرم‌آور است. کل تظاهرکنندگان خرداد و تیر در سراسر کشور یک،

ده‌هزارم جمعیت ایران بوده است. امریکا دو بار برای شورش داخلی سرمایه‌گذاری کرد. یک بار در تیر ۱۳۷۸ و یک بار هم در تیر ۱۳۸۲ بود. در هر دو نوبت هم آغاز حرکت از کوی دانشگاه تهران بود. در هر نوبت آنها روی قشر دانشجو سرمایه‌گذاری کرده بودند که خوشبختانه در هر دو مقطع، دانشجویان عزیز و هوشمند کشور دست رد به سینه آنها زدند و مردم ما وطن‌پرستی، استقلال‌خواهی و وفاداری خود را به نظام نشان دادند. هم در سال ۱۳۷۸ بعد از تظاهرات مردم در ۲۳ تیرماه، لحن امریکایی‌ها عوض شد و به نوعی به شکست خود اعتراف کردند و هم در سال جاری بعد از شکست، لحن دولتمردان امریکا عوض شد؛ هم لحن بوش و پاول و حتی لحن رامسفلد هم تغییر کرد.

برای اینکه روشن شود امریکا چه مقدار بر ناآرامی داخلی سرمایه گذاری کرده و امید بسته بود، به چند فراز از اظهارنظر مقامات امریکایی اشاره می‌کنم. بوش می‌گوید: «من آن افراد شجاعی را که از آزادی در ایران طرفداری کرده‌اند، تحسین می‌کنم. آنان باید بدانند امریکا کاملاً در کنار آنهاست.»[1] او در جای دیگر می‌گوید: «حرکت دانشجویان در ایران نقطه آغاز اعلام اشتیاق ملت برای داشتن ایرانی آزاد است که ما آن را مثبت تلقی می‌کنیم».[2] بوش در سخنان روز قبل می‌گوید: «این آغاز حرکت مردم ایران به سمت آزادی است و من فکر می‌کنم امر مثبتی است.»[3]

در همین رابطه، ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه می‌گوید: «ما از دستگیری تظاهرکنندگانی که تنها به دلیل بیان دیدگاه‌های سیاسی خود بازداشت شده‌اند، ابراز نگرانی می‌کنیم».[4] مایکل لودین می‌گوید:

---

۱. *خبرگزاری رویترز*، ۱۳۸۲/۳/۲۹.
۲. *خبرگزاری فرانسه*، ۱۳۸۲/۳/۲۶.
۳. *خبرگزاری رویترز*، ۱۳۸۲/۳/۲۵.
۴. *خبرگزاری آلمان*، ۱۳۸۲/۲/۲۳.

«اینها با نیروی امنیتی خود قادر نیستند جنبش وسیع انقلابی را سرکوب کنند، حتی به سپاه پاسداران هم اعتماد ندارند. طی روزهای گذشته نیروهای سپاه بدر را از عراق بازگرداندند تا برای سرکوب تظاهرکنندگان استفاده کنند.»[۱]

این نقل قول‌ها حماقت نخبگان امریکا را روشن می‌کند که اینها در چه فضایی هستند و چقدر از واقعیت کشورمان فاصله دارند!

کاندولیزا رایس هم در این ایام از به اصطلاح تظاهرات مردم چنین حمایت می‌کند: «ایالات متحده خود را موظف می‌داند از آرمان‌های ملت ایران پشتیبانی کند.»[۲] او می‌افزاید: «احساس مسئولیت در زمینه حمایت از مردم ایران نباید به امریکا محدود شود و همه کشورهای عاشق آزادی باید از دولت ایران بخواهند تا خواسته‌های مردم این کشور را محترم شمارند.»[۳]

بعد از احساس شکست امریکا و مزدورانش در ایجاد شورش و بلوا در ایران، لحن مسئولین امریکایی نسبت به ایران کاملاً عوض شد و با لحن جدیدی نسبت به ایران و حتی مسائل هسته‌ای ایران سخن گفتند. کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی کاخ سفید می‌گوید: «باید تصریح کنم که احتمال بهبود روابط میان ایران و امریکا در سطوح کلان وجود ندارد، مگر اینکه ایرانی‌ها رفتار خود را تغییر دهند.»[۴]

جورج بوش می‌گوید: «ایران قول داده است تسلیحات هسته‌ای تولید نکند و جامعه جهانی باید این رژیم را به تعهدات خودش پایبند نماید.»[۵] پاول وزیر امور خارجه می‌گوید: «ما امیدواریم ایرانی‌ها در

---

۱. *رادیو امریکا*، ۱۳۸۲/۳/۳۰.
۲. *روزنامه آلمان دی ولت*، ۱۳۸۲/۳/۳۰.
۳. *تلویزیون فاکس نیوز*، ۱۳۸۲/۳/۳۱.
۴. *تلویزیون فاکس نیوز*، ۱۳۸۲/۳/۳۱.
۵. *تلویزیون فاکس نیوز*، ۱۳۸۲/۴/۴.

تلاش‌های ما برای بازسازی عراق نقش غیرمفیدی ایفا نکنند.»[1]

پاول در یک اظهارنظر غیرمنتظره می‌گوید: «واشینگتن باید از یک دعوای خانوادگی که بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران است، پرهیز کند. محمد خاتمی رئیس‌جمهور ایران در انتخابات پیروز شده است. حکام ایران ممکن است امتیازهایی به جنبش معترض بدهند.»[2] بوچر سخنگوی وزارت امور خارجه می‌گوید: «نظرات بنیادی خود را درباره ایران تغییر نداده‌ایم. ما در هر فرصت مناسب به بیان نظرات خود ادامه خواهیم داد.»[3]

می‌بینید که چگونه حاکمان امریکا بعد از شکست، لحن خود را نسبت به ایران عوض کرده‌اند. حوادث خرداد و تیر امسال درس بسیار ارزشمندی برای همه ما بود. این درس که هر زمان امریکا به سرنگونی این نظام امیدی داشته باشد، از همه توان و امکانات خود استفاده می‌کند و هر زمان که احساس کند که نمی‌تواند از سدّ اقتدار ملی بگذرد و با ملت فداکار و متعهدی روبه روست، عقب‌نشینی می‌کند و لحن خود را تغییر می‌دهد.

۲. اصل دوم این است که امریکا باید نسبت به جمهوری اسلامی ایران احساس نیاز کند. امریکا باید درک کند که بدون حضور و نقش ایران، مسائل منطقه‌ای قابل حل نیست و امریکا نمی‌تواند ایران را منزوی کند. این امر را امریکا در افغانستان درک کرد و علی‌رغم میل خود ناچار شد نقش ایران را در افغانستان بپذیرد. امریکا همه تلاش خود را به کار گرفت تا دولت جدید افغانستان از ایران فاصله بگیرد و موفق نشد و مقامات دولت جدید افغانستان به صراحت به امریکایی‌ها گفتند که نیاز

---

۱. *تلویزیون فاکس نیوز*، ۱۳۸۲/۴/۱.
۲. *خبرگزاری رویترز*، ۱۳۸۲/۴/۱۲.
۳. *خبرگزاری فرانسه*، ۱۳۸۲/۴/۱۳.

دارند با جمهوری اسلامی ایران روابط نزدیک دوستانه‌ای داشته باشند. امریکا با اتهامات بی‌اساس می‌خواست بین دو دولت دوست ایران و افغانستان فاصله ایجاد کند که موفق نشد. در عراق هم امریکا می‌داند بدون توجه به ایران و احترام به حقوق مشروع این کشور، هیچ قدم مهمی در عراق برداشته نخواهد شد. مقامات لندن بارها بر نقش حساس و ویژه ایران و عراق سخن گفته و اعتراف کرده‌اند که بدون ایران، ثبات و امنیت در منطقه امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳. اصل سوم، امتناع افکار عمومی جهان از اتهامات واهی امریکا علیه ایران است. در این زمینه جمهوری اسلامی ایران فعالیت‌های اثربخشی داشته است. گرچه لازم است در این زمینه قدم‌های بلندتری برداریم. هرگونه توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران بدون ایجاد آمادگی در افکار عمومی مردم امریکا و در افکار عمومی جهان به ویژه جهان غرب امکان پذیر نمی‌باشد. در این زمینه علاوه بر فعالیت های دیپلماتیک و سیاسی و فعالیت‌های تبلیغی و روشنگری افکار عمومی باید به دو نکته توجه داشته باشیم. اول، ایجاد رابطه نزدیک‌تر با سازمان های بین‌المللی است. گرچه سازمان های بین‌المللی تحت نفوذ قدرت‌های بزرگ و از جمله امریکا هستند، ولی به هرحال ناچارند وامدار نوعی استقلال باشند و ما باید از این سازمان ها برای بی‌پایه بودن اتهامات امریکا استفاده کنیم. دوم، ساماندهی لابی حمایت از ایران در امریکا که متأسفانه در این زمینه قدم قابل ذکری برداشته نشده است و باید سازمان‌های مربوط به ویژه وزارت امور خارجه فعال باشد. ایجاد یک لابی فعال در شرایط فعلی می‌تواند در حدی صدای ملت ایران را به گوش مردم امریکا برساند که این امر بسیار حائز اهمیت است.

## دو اصل بنیادین برای مقابله با امریکا

در روابط ایران با امریکا، چه در وضع فعلی باقی بماند، چه شرایط بدتری پیش آید و چه شاهد افق مناسب‌تری باشیم، دو اصل بنیادین باید مورد توجه و تأکید همه ما باشد:

۱. اصل اول تقویت قدرت ملی است. قدرت‌سازی در بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و دفاعی به ویژه در زمینه تکنولوژی پیشرفته، اساس حفظ نظام و توسعه همه‌جانبه است و دشمن را وادار به تسلیم خواهد نمود. آنها که فکر می‌کنند حفظ کشور به سازش با بیگانگان و دست شستن از فرهنگ ملی و استقلال است، در اشتباه اند. آنهایی هم که فکر می‌کنند امریکا قادر مطلق است و به هرچه اراده کند، دست می‌یابد، در اشتباه بزرگ‌تری هستند. امریکا به افغانستان حمله کرد و به هیچ یک از اهدافش دست نیافت؛ نه اسامه بن لادن دستگیر شد که بوش شعار می‌داد که زنده یا مرده او را می‌خواهیم؛ نه امنیت به افغانستان بازگشت؛ نه بازسازی انجام شد؛ و نه مواد مخدر کاهش پیدا کرد. افغانستان امروزه نسبت به دوره قبل دارای امنیت کمتر، مواد مخدر بیشتر و ثبات کمتری است. امریکا هم به تدریج می‌خواهد از افغانستان خارج شود. در عراق که وضع بدتری را شاهدیم. امریکا نه تنها نمی‌تواند در عراق برای مردم امنیت به وجود آورد، بلکه از امنیت برای سربازان خود هم ناتوان است. امریکا قصد داشت به تنهایی اداره عراق را برعهده گیرد، ولی امروز مجبور شده است به سازمان ملل و نیروهای مسلح ده‌ها کشور جهان پناه ببرد تا شاید بتواند عراق را اداره نماید. وضع فلسطین و نقشه راه هم بهتر از اینها نیست و در اولین مرحله این نقشه با شکست مواجه شده و به قول برخی از سیاسیون این نوزاد از اول مرده به دنیا آمده است.

امریکا ناتوان‌تر از آن است که بتواند ملتی را شکست دهد. آنچه

باید انجام دهیم، قدرت‌سازی است که در رأس آن ایجاد وحدت و وفاق داخلی است، سپس تقویت فرهنگ ملی و تثبیت هویت ملی و جوانان معتقد، مصمم و ایثارگر و فداکار برای اهداف ملی و در مرحله بعد دستیابی به رونق اقتصادی و فنّاوری پیشرفته است که خوشبختانه در همه زمینه‌ها قدم‌های مهمی برداشته شده است و باید با وحدت و تلاش پیگیر این راه را ادامه دهیم. وظیفه سفرا هم زمینه‌سازی برای ساخت قدرت ملی است. هر مقدار قدرت ملی ما افزایش یابد، به همان نسبت قدرت چانه‌زنی ما هم با جهان افزایش خواهد یافت.

۲. اصل دوم، جلوگیری از به‌وجود آمدن اجماع بین امریکا و سایر قدرت‌های جهان به ویژه اروپا، روسیه و چین نسبت به ایران است. باید بدانیم در شرایط فعلی جهان، نه اروپا حاضر است در برابر امریکا بایستد، نه روسیه و نه چین. هریک از این قدرت ها دارای مشکلات خاص خود می‌باشند و آمادگی آن را ندارند که در برابر امریکا قرار بگیرند. در عین حال هر سه قدرت (اروپا، روسیه و چین) نمی‌خواهند یک جانبه‌گرایی امریکا ادامه یابد. سلطه امریکا بر کل منطقه خاورمیانه و بر چاه‌های نفت منطقه برای همه آنها غیرقابل قبول است. هر سه قدرت می‌دانند که ایران تنها فضای تنفسی آنها در منطقه است. ثبات و امنیت ایران برای کل جهان اهمیت دارد. ضمن اینکه همه می‌دانند امریکا در طول ۲۵ سال گذشته در برابر ایران همواره شکست‌های زیادی را تحمل کرده است. ما نباید بهانه‌ای به امریکا بدهیم که از طریق آن بتواند موج‌سازی کند و دیگران را تحریک نماید. جلوگیری از ایجاد این اجماع خطرناک، عمدتاً برعهده وزارت امور خارجه است. با توانمندی دیپلماتیک و با سفرای کارآمد می‌توانیم در برابر این توطئه ایستادگی کنیم.

با ایجاد فاصله بین امریکا و صهیونیسم از یک طرف و کشورهای

تأثیرگذار از طرف دیگر می‌توانیم به راحتی در برابر توطئه‌های امریکا بایستیم. باید بدانیم علی‌رغم روابط نزدیک بین اروپا و امریکا، در پشت پرده، اختلافات اساسی نیز بین آنها وجود دارد. البته اروپا هنوز شاید نیاز به فرصت یک دهه دارد تا بتواند روی پای خود بایستد و در شرایط فعلی حاضر نیست پرچم مخالفت با امریکا را بر دوش کشد. تجربه اخیر سه کشور اروپا در برابر امریکا در زمینه عراق هم، تجربه موفقی نبود و در شرایط فعلی در فکر جبران این شکاف و این فاصله می‌باشند؛ و در نهایت باید بر این نکته توجه داشته باشیم که ما برای چالش در برابر امریکا به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی، نیاز به طراحی یک سیاست همه‌جانبه و دقیق داریم تا بتوانیم به پیروزی دست یابیم.

# انفجارهای امریکا، تحلیل سیاسی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران

می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و راجع به نحوهٔ طرح مسائل سیاسی در خطبه‌های نماز جمعه و به ویژه اصول مربوط به تحلیل سیاسی، نکاتی را مطرح نمایم. البته در ضمن بحث، به حوادث روز و تبعات گسترده حادثه بیستم شهریور ماه امسال در امریکا نیز خواهم پرداخت.

به تعبیر امام صادق (ع): «صلاة واحدة فرضها الله عزوجل فی جماعة و هی الجمعة.»[1] تنها نمازی که انجام آن بدون جماعت امکان‌پذیر نیست، نماز جمعه است. هر نماز واجبی را می‌توان به صورت فُرادا و یا به صورت جماعت انجام داد؛ تنها نمازی که ضرورتاً باید به جماعت ادا شود و به صورت فُرادا جایز نیست، نماز جمعه است. همین نکته، نشانگر دیدگاه اسلام نسبت به این نماز است. در واقع در همه نمازها، رابطه انسان با خدا مطرح است، ولی در نماز جمعه هم رابطه انسان با خداوند و هم رابطه خداوند با انسان مطرح است. به دلیل اینکه خطیب نماز در خطبه‌ها فرازهایی از وحی آسمانی و معارف اسلام با بیان و زبان قابل فهم برای مردم، تبیین و تبلیغ می‌کند و از این طریق، رابطه از ناحیه

---

۱. *وسائل الشیعه*، جلد ۷، بیروت، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۹۹۳، ص ۲۹۵.

خداوند با انسان برقرار می‌شود؛ سپس مردم به نماز می‌ایستند و رابطه انسان با خداوند آغاز می‌شود.

بنابراین نماز جمعه، ویژگی‌های خاص خود را دارد. همان‌گونه که امام هشتم (ع) فرمود: «لان الجمعة مشهد عام»[1] روز جمعه از نظر اسلام روز اجتماع عمومی است و همه موظف‌اند در اجتماع روز جمعه شرکت کنند. «فأراد ان یکون للامیر سبب الی موعظتهم و ترغیبهم فی الطاعة و ترهیبهم من المعصیة»[2]، خداوند با تشریع این دستور، خواسته موقعیتی را برای رئیس و پیشوای جمعیت به وجود آورد که بتواند در یک اجتماع مهم هفتگی، آنها را موعظه نماید و به اطاعت خداوند و اجرای دستورات الهی ترغیب نماید و مردم را از معصیت و ناروایی‌ها و منکرات، باز دارد. «و توقیفهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و دنیاهم»[3]، هدف دیگر از این اجتماع این است که مردم را به مصالح دینی و دنیایی خودشان آگاه نماید و مصالح واقعی مردم را به آنها بگوید. «و یخبرهم بما ورد علیهم من الافاق من الأهوال التی لهم فیها المضره و المنفعة»[4]، دیگر اینکه مردم را در جریان حوادث و وقایع مهم جهانی و آفاق دوردست قرار دهد و هر آنچه برای مردم نفع و یا ضرری دارد، برای آنها تبیین نماید. در اینجا دقیقاً سخن از تهدید و فرصت است. باید همه حوادث و وقایعی که می‌تواند برای جامعه اسلامی خطرآفرین، تهدیدزا و مضر باشد و یا مسائلی که فرصت است و می‌تواند منفعت و خیری برای مردم داشته باشد، تشریح شود. بنابراین بی‌تردید یکی از فلسفه‌های تشریع نماز جمعه تبیین و تحلیل مسائل مهم سیاسی بین‌المللی است.

---

۱. *همان*، ص ۳۴۴.
۲. *همان*.
۳. *همان*.
۴. *همان*.

در واقع، به روز شدن مردم نسبت به حوادث مهم جهان و تعمیق در مسائل مهم اجتماعی، یکی از فلسفه‌های این عبادت سیاسی ـ اجتماعی می‌باشد.

## نماز جمعه سنگر بی‌بدیل

قبل از ورود به بحث اصلی، نکته مهم اینکه هیچ برنامهٔ تبلیغی و اجتماعی دیگری نمی‌تواند جای نماز جمعه را پر کند. ممکن است بعضی فکر کنند در شرایطی که رسانه‌های عمومی به طور مداوم مردم را در جریان آخرین اخبار و اطلاعات قرار می‌دهند و حتی تبلیغ احکام دین و اسلام به راحتی از طریق این رسانه‌ها انجام می‌شود، چه لزومی به تشکیل مراسم نماز جمعه است؟ البته این شبهه کم‌وبیش در سال‌های اخیر در برخی از مقالات و سخنان به نحوی مطرح شده است، که در واقع دوران تبلیغ فرهنگ اسلامی و تبیین و تحلیل مسائل سیاسی از طریق خطبه‌های نماز جمعه و یا حتی مسجد و منبر به سر آمده و رسانه‌های گروهی مکتوب و منطوق جای آن را گرفته‌اند!

واقعیت امر این است که هیچ رسانه‌ای نمی‌تواند جای نماز جمعه را بگیرد. هیچ روزنامه، مجله، رادیو، تلویزیون، تریبون و یا منبع دیگر الکترونیکی نمی‌تواند کار نماز جمعه را انجام دهد. نماز جمعه تنها بیان مسائل فرهنگی و یا سیاسی یک عالم و اندیشمند و یک محقق اسلامی مورد احترام جامعه در یک مراسم دینی هفتگی نیست؛ اگر نماز جمعه فقط همین بود، ممکن بود بگوییم صدا و سیما و سایر رسانه‌ها می‌توانند جای نماز جمعه را پر کنند. نماز جمعه بلندگوی یک طرفه مثل سایر رسانه‌ها نیست، بلکه نماز جمعه یک تعامل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دو طرفه است. یک اجتماعی است که نگاه مردم، صدای مردم، فریاد مردم، شعار مردم و رفتار و احساسات مردم در این اجتماع بزرگ حرف

می‌زند، سخن می‌گوید، تأیید و یا انتقاد می‌کند. در نماز جمعه فقط خطیب حرف نمی‌زند، مردم قبل از نماز، حین خطبه‌ها و بعد از نماز شعار می‌دهند و به شیوه‌های مختلف نظرات و احساسات خود را منعکس کنند. حتی در این اجتماع، مردم نظرات و احساسات خود را به یکدیگر نیز منتقل می‌کنند. اجتماع مردم در این مراسم، عطر معنوی و روحانی خاصی را به وجود می‌آورد که تنها به مشام افرادی می‌رسد که در این اجتماع حضور دارند.

علاوه بر اینکه اجتماع نماز جمعه، مظهر قدرت در جامعه اسلامی و مظهر اقتدار ملی است، از دیدگاه امنیت ملی نیز یکی از مظاهر اقتدار نظام است. این مسئله فقط برداشت درون نظام نیست، حتی رسانه‌های بیگانه هم برای نماز جمعه، تعداد نمازگزاران، ترکیب جمعیت، موضع‌گیری خطیب نماز جمعه و شعارهای مردم، حساب باز می‌کنند. نه تنها نماز جمعه تهران که البته حساب ویژه و خاصی دارد و نماز جمعه مرکز و عاصمهٔ حکومت اسلامی و دولت اسلامی است و نه تنها نماز جمعهٔ قم که آن هم ویژگی خاص خودش را دارد و به نوعی صدای حوزه علمیه قم محسوب می‌شود که حوزه منشأ همه برکات برای کشور ما بوده، هست و خواهد بود؛ بلکه اساساً هریک از نمازهای جمعه در سراسر کشور نقش تأثیرگذاری در منطقه خود دارند و مجموعه نمازهای جمعه، مظهری از اقتدار ملی محسوب می‌شوند. طبق مطالعات انجام شده، اگر تعداد متوسط نمازگزاران را در هر نماز جمعه حدود ۲۴۰۰ نفر در نظر بگیریم، با ۴۱۸ نماز جمعه در سراسر کشور، تعداد نمازگزاران رقم یک میلیون نفری را تشکیل می‌دهند؛ که البته در روزهای خاص، این رقم ممکن است به ۱۰ برابر هم افزایش یابد. یک میلیون انسان مؤمن و مصمم و حاضر در صحنه، نقش بسیار تأثیرگذاری خواهند داشت. این حضور و اجتماع، نظرات این جمع و فریاد این جمیعت،

همواره مورد محاسبه محافل سیاسی و خبری جهان است.

در همین حادثه اخیر انفجار در امریکا، موضع‌گیری خطبای نماز جمعه و انعکاس آن، لحن ائمه جمعه چه در اولین نماز جمعه بعد از این حادثه و چه در هفته‌های بعد، در رسانه‌های جهان دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این نشان‌دهنده آن است که نماز جمعه منعکس‌کننده افکار عمومی جامعه ماست. در واقع نماز جمعه آیینه‌ای است که در آن، جهان می‌تواند به قدرت ما، وحدت و وفاق ما، استقلال ما، صلابت ما، فرهنگ و اخلاق ما و طرز فکر ما آشنا شود. علاوه بر اینکه فضای اجتماعی نماز جمعه، یک فضای معنوی است که آن فضا، تربیت‌کننده و تأثیر و تأثر آن بسیار ارزشمند است؛ از طرف دیگر در نماز جمعه کارگزاران و مسئولین نظام، نخبگان جامعه، مردم عادی، جوانان و همه اقشار مردم هفته‌ای یک بار کنار هم جمع می‌شوند و در صف واحد، با حرکت و سکون هماهنگ، و با احساسات و مواضع مشابه همبستگی خاص خویش را به نمایش می‌گذارند. لذا این اجتماع با این ویژگی مظهر وحدت دولت و ملت نیز می‌باشد. بنابراین اگر کسی فکر کند جای نماز جمعه را می‌توان با رسانه دیگری پر کرد، قطعاً در اشتباه است. نماز جمعه جایگاه ویژه خود را دارد و بی‌بدیل است.

در نماز جمعه، بخشی که از لحاظ سیاسی ـ اجتماعی بسیار حائز اهمیت است، خطبه‌های نماز است. در خطبه‌ها هم یک بخش، حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر و ائمه (ع) و سفارش مردم به تقوا و خواندن سورهٔ کوچکی از قرآن و استغفار برای مؤمنین است که بخش لازم و واجب خطبه‌هاست؛[1] اما بخش دیگر، بیان اوضاع و احوال مسلمانان، حوادث منطقه و مصالح مسلمین است. معمولاً خطیب نماز جمعه، مردم

۱. شیخ طوسی، *النهایه*، ص ۱۰۵.

را در جریان مسائل روز و هر آنچه منافع مسلمانان و کشورهای اسلامی و یا خطر برای مسلمانان و کشورهای اسلامی باشد، قرار می‌دهد. همچنین هر آنچه به استقلال و کیان مسلمان‌ها و تحولات بین‌المللی و نحوه توطئه قدرت‌های استعمارگر و استثمارگر مربوط می‌شود، برای مردم تشریح می‌کند.[۱] حتی در بیان امام هشتم (ع) آمده است که دلیل ایراد دو خطبه این است که در یک خطبه به حمد و ثنا و تمجید و تقدیس خداوند متعال و در خطبه دیگر به نیازهای مردم و بیان مصالح و مفاسد و هشدارهای لازم به مردم بپردازند. «و انما جعلت خطبتین لیکون واحدة للثناء علی الله و التمجید و التقدیس لله عزوجل و الاخری للحوائج و الاعذار و الانذار و الدعاء و لما یرید ان یعلّمهم من امره و نهیه ما فیه الصلاح و الفساد»[۲]

بحث و سخن من در این جلسه، پیرامون این بخش از خطبه‌های نماز است که خطیب به بیان مسائل سیاسی روز می‌پردازد. نحوه بیان مسائل سیاسی ـ اجتماعی و تشریح آن و تحلیل مسائل سیاسی بسیار حائز اهمیت است. برای مؤثر و پربارتر شدن این بخش از خطبه‌ها باید اصولی را مراعات نمود:

### اتخاذ شیوه اقناعی

یکی از مسائل بسیار مهم در زمینهٔ بیان و تشریح مسائل اجتماعی و سیاسی، اتخاذ روش اقناعی است. نباید فراموش کرد که در صف‌های نماز جمعه، ترکیبی از سه نسل حضور دارد که اکثریت افراد جامعه نیز زیر سن ۳۰ سال قرار دارند، یعنی در دوران انقلاب یا متولد نشده بودند و یا در سن کودکی بودند. بنابراین بسیاری از مسائلی که برای ما جزو

---

۱. امام خمینی، *تحریرالوسیله*، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۱۲.
۲. *وسائل الشیعه*، جلد ۷، ص ۳۴۴.

اصول مفروضه است، برای نسل جوان ما ممکن است نه تنها در اصل بودن آن تردید باشد، که حتی در حقانیت آن نیز تردیدهایی وجود داشته باشد. از طرف دیگر باید به این نکته توجه نمود که در جهان چندصدایی زندگی می‌کنیم و نسل جوان و تحصیلکرده ما به نوعی با افکار مختلف جهان در ارتباط هستند و با سخنان و منطق‌های گوناگون مواجه می‌باشند و لذا همواره خود را در موضع انتخاب می‌یابند. در گذشته در مسیر راه، چهارراه کمتر وجود داشت، ولی امروزه هرچند قدم که برداریم، به یک، سه‌راه و یا چهارراه می‌رسیم و مرتب باید با شاخص‌های دقیق برای رسیدن به مقصد، راه درست را برگزینیم.

در مجموع، در شرایط امروز جامعه، دیگر لحن آمرانه و دستوری در سخنرانی‌ها اثر مطلوبی ندارد و باید با شیوهٔ استدلال و منطق صحیح، به اقناع مخاطبین پرداخت. حتی در بخش مسائل فرهنگی و بیان موضوعات دینی حتی‌الامکان باید از همین شیوه استفاده کرد. البته در زمینه احکام دینی، اگر امر و دستوری وجود دارد، امر از جانب سخنران و خطیب نیست، بلکه امر از جانب خداوند متعال و معصومین (ع) است. در زمینه مسائل اجتماعی ـ سیاسی اگر بخواهیم سخنان ما در نسل جوان، تحصیلکرده و نخبگان جامعه تأثیرگذار باشد، باید از شیوه اقناعی استفاده کنیم. اگر مخاطب احساس کند شما با اصرار و تعصب خاصی می‌خواهید او را قانع کنید، اثر معکوس خواهد داشت. باید موضوع و استدلال را در اختیار مخاطب قرار دهیم و او خود، حق را انتخاب کند و بپذیرد. معنای شیوه اقناعی آن نیست که ما فرد را به هر قیمتی قانع کنیم، بلکه به این معناست که سخن و استدلال آنقدر محکم و قوی و مبرهن باشد که طرف به راحتی قانع شود. ما باید به مخاطب کمک کنیم تا او بتواند حقیقت را لمس و درک کند. البته خطبای نماز جمعه با یک مشکل مواجه هستند و آن این است که نمازگزاران یکدست نیستند؛

دارای سنین مختلف با سطح تحصیلات متفاوت و جنسیت مختلف هستند. در نماز جمعه، مرد، زن، پیر، جوان، تحصیلکرده، کم‌سواد و حتی بی‌سواد حضور دارند و خطیب باید به گونه‌ای سخن بگوید که برای همه قابل فهم و استفاده باشد. اگر بخواهیم اکثریت مخاطبین قانع شوند، روشن است که گوینده باید بسیار هنرمند باشد و از لحاظ فنّ سخنوری، استاد و از لحاظ سطح اطلاعات، بسیار جامع باشد تا افراد مختلف با توانمندی‌های متفاوت و بهره‌های هوشی متفاوت بتوانند مطالب را درک کنند و قانع شوند.

## تحلیل سیاسی

یک بخشِ بسیار مهم در خطبه‌های نماز جمعه، تبیین مسائل سیاسی داخلی و یا خارجی است. مردم بسیار مشتاق‌اند تا هم از حوادث مهم جهان مطلع باشند و بدانند چه تحولات مهمی اتفاق افتاده است و هم می‌خواهند آن حوادث برای آنها تحلیل و تفسیر شود. در واقع تحلیل، برداشتن پرده از روی انگیزه‌ها و نیات بازیگران سیاسی است. تحلیل سیاسی برخلاف آنچه تصور می‌شود، نه ذوقیات گوینده است و نه بیان و گفتاری است که مستمع را خوشحال کند و به قول معروف تکبیرخیز باشد. تحقیق مسائل سیاسی نیاز به دانش و به کار گرفتن روش‌های علمی ویژه خود را دارد. حتی می‌توان گفت تحقیق در مسائل سیاسی مهم جهان، بسیار مشکل و پیچیده و از تحقیق در سایر رشته‌های علوم انسانی سخت‌تر و مشکل‌تر می‌باشد. گرچه استعداد، ذوق سیاسی، تجربه و اطلاعات گوینده نقش بسیار مهمی در تحلیل سیاسی دارد، ولی نقش روش‌های علمی و ابزارهای تحقیقاتی نیز بسیار حائز اهمیت است. بی‌تردید بین واقعیات موجود در جهان و آنچه در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود، فاصله زیادی وجود دارد و چهرهٔ واقعی با چهره‌ای که در آینهٔ

تبلیغ دیده می‌شود، کاملاً متفاوت است. نیت و انگیزهٔ بازیگران از یک سو و تبلیغ و گفتار آنان از سوی دیگر فاصله این دو چهره می‌باشد. محقق و تحلیلگر سیاسی باید بتواند با ذکاوت، دقت، تسلط و اطلاعات گسترده خود، به نحوی این فاصله را طی کند و مخاطبین را از گفتار بازیگر به نیت واقعی او برساند. به این نکته نیز باید توجه شود که بسیاری از تحلیل‌های سیاسی، سفارشی است و بدین‌منظور انجام می‌شود که پردهٔ جدیدی بر روی نیات واقعی بازیگر انداخته شود و با پیچیده کردن مسئله، راه تحلیل واقعی را سد نمایند و کشف نیات واقعی را ناممکن سازد.

برای ارائه تحلیل سیاسی علاوه بر بیان مناسب، هوش و ذکاوت کافی، تجربهٔ لازم و اطلاعات تاریخی[1]؛ باید با مراحلِ علمی دستیابی به یک تحلیل نیز آشنا باشیم و اصولی را که باید مورد توجه قرار گیرد، مراعات کنیم. در تشریح این مسئله، به حادثه اخیر امریکا یعنی حادثه ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) و انفجار عظیم در نیویورک و واشینگتن اشاره می‌کنم تا ضمن بیان اصول مورد نظر در بحث تحلیل سیاسی، به ابعاد و آثار این حادثه عظیم نیز بپردازیم.

## جمع‌آوری اطلاعات

اولین قدم برای تحلیل سیاسی درست از یک واقعه، دستیابی به اطلاعات صحیح نسبت به آن واقعه است.[2] با توجه به اینکه دستیابی به اطلاعات،

---

1. Alan Sked, "The Study of International Relations: A Historian's View", in: *The Study of International Relations*, by Hugh Dyer and leon, Langasarian, London: Macmillan, 1989, pp. 87-103.

2. Alan Issak, *Scope and Methods of Political Science*, Illinois: The Dorsey Press, 1981, pp. 33-39.

بدون واسطه و به طور مستقیم معمولاً غیرممکن است، اطلاعات از طریق افراد شاهد صحنه به نمایندگان رسانه‌های گروهی به عنوان خبرنگار، فیلمبردار و گزارشگر منتقل می‌شود؛ گزارش گزارشگر نیز بعد از گذشتن از یک یا چند فیلتر به مردم منتقل می‌شود. کمتر اتفاق می‌افتد که خبر یک واقعه از پیچ‌وخم انگیزه‌های سیاسی، قومی، حب و بغض‌ها، پیش‌داوری‌ها، منافع قدرت‌ها و دولت‌ها سالم عبور کند و تحت تأثیر قرار نگیرد. هر قدر این واسطه‌ها کمتر باشد و به منابع وقوع رخدادها نزدیک‌تر باشیم و در واقع بتوانیم از منابع اولیه استفاده کنیم، به حقیقت نزدیک‌تریم؛ هر اندازه از منابع اصلی دور باشیم و از منابع دست دوم و سوم بهره‌برداری کنیم، احتمال خطا و اشتباه بیشتر است. البته امروزه پس از گذشت چند روز از یک حادثه، صدها و هزاران منبع برای بررسی در اختیار ما قرار می‌گیرد. سریع‌ترین وسیله، تلکس خبرگزاری‌ها، رسانه‌های گروهی منطوق و مکتوب و اینترنت است و سپس نوبت به مجلات و کتاب‌ها می‌رسد. گرچه انگیزه‌های مختلف باعث می‌شود که کمتر حادثه‌ای بدون تحریف برای مردم بازگو شود، ولی ابزار جدید از قبیل ضبط صوت، فیلم و عکس نیز به ضبط دقیق حوادث و رویدادها بسیار کمک می‌کنند. البته همین ابزار جدید هم قادرند واقعیات را تحریف کنند، حادثه‌ای را کوچک و یا بزرگ کنند. نحوهٔ تیتر روزنامه، تنظیم زاویه دوربین عکاسی و فیلمبرداری می‌تواند حادثه کوچکی را بزرگ و یا برعکس حادثه مهم و بزرگی را کوچک و بی‌اهمیت جلوه دهد.

یکی از مسائل مهم در بحث مواد خام و اطلاعات، آن است که گاهی چند حادثه، به طور همزمان و یا در فاصله زمانی کمی اتفاق می‌افتد که نحوه ارتباط دادن این حوادث و کنار هم چیدن آنها بسیار مهم است. نحوهٔ چیدن حوادث در کنار یکدیگر و اولویت‌بندی آنها یک

هنر مهم تحلیلگر است.[۱] گاهی حوادثی که در واقع هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند، چنان از طریق رسانه‌ها درکنار یکدیگر قرار می‌گیرند که هر شنونده و بیننده‌ای باور می‌کند که همه این حوادث از یک مرکزیت واحد هدایت شده‌اند.

بنابراین قدم اول این است که مواد خام و داده‌ها قابل اعتماد باشند. یعنی اطلاعاتی که در اختیار خطیب قرار می‌گیرد، حتی‌الامکان اطلاعات صحیح و دقیقی باشد. خصوصاً کسی که از جایگاه نماز جمعه به عنوان مرکز هدایت جامعه سخن می‌گوید، خدای ناکرده اگر مطلبی بیان کند که اساس خبر و اطلاع، بی‌پایه و یا سست باشد، می‌تواند اعتماد مردم را نسبت به این تریبون و این مرکز مقدس سست کند و به تدریج مردم نسبت به این جایگاه بی‌اعتماد شوند که این امر، بسیار خطرناک است.

در نقل قول‌ها و بیان آمار و ارقام باید بسیار دقت شود که آمار، دقیق باشد و اغراق و مبالغه‌ای در آن نباشد. لذا هیچ اشکالی ندارد که آمار و ارقام از روی نوشته خوانده شود، حتی نقل قول‌ها از روی نوشته و متن خوانده شود و منبع آن هم ذکر شود. همان عرفی که در دنیای امروز متداول است. در دنیای امروز اگر کسی بدون نوشته سخنرانی کند، آن را عالمانه نمی‌دانند و به عنوان حرف غیردقیق و شعاری تلقی می‌کنند. ولی اگر از روی یادداشت و متن باشد و نکات مهم، سرفصل‌ها، آمار و ارقام و نقل قول‌ها از روی یادداشت خوانده شود، این چنین تلقی می‌شود که برای این سخنرانی فکر و مطالعه شده و مطالب گوینده

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:
James Rosenau, "The Scholar as an Adaptive System", in: *Journeys Through World Politics,* edited by Joseph Kruzel and James Rosenau. Torento: Lexington Books, 1988, pp. 53-69.

منطقی و مبرهن است. در فرهنگ ما شاید هنوز عکس این مسئله صادق باشد. هرچه خطیب از حفظ سخن بگوید، نشانه عالم بودن او است و هرچه از روی متن بخواند، نشانه بی‌سوادی اوست! لذا ما از اینکه از روی متن، مطلبی را بخوانیم گریزانیم. جامعه روحانیت و علمای دین باید سعی کنند این تلقی غلط جامعه را اصلاح کنند. تریبون نماز جمعه جایگاهی است که حتماً باید بخشی از مطالب از روی متن خوانده شود. این عمل بر اعتماد مخاطبین به ویژه نسل جوان می‌افزاید.

حضرت امام (ره)، نسبت به نطق قبل از دستور نمایندگان مجلس شورای اسلامی توصیه می‌فرمودند که نطق‌ها از روی متن خوانده شود. در مجلس اول، یک بار تعدادی از نمایندگان به همراه ریاست وقت مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی) خدمت ایشان رسیده بودیم؛ ایشان به مناسبتی فرمودند: نماینده‌ها چرا از حفظ نطق می‌کنند، آنجا که منبر نیست. باید نطق خود را بنویسند و از روی متن بخوانند. در واقع در یک تریبون باز و مهم نمی‌شود بدون متنِ نوشته، سخن گفت. چه اشکالی دارد ما بخشی از مطالب را بنویسیم و از روی نوشته بخوانیم؟ حداقل در مواردی که نیاز به آمار و ارقام و نقلِ قول مستقیم است، از متن استفاده کنیم.

در بیان ابعاد یک واقعه، هرچه دقیق‌تر باشیم، برای مستمعین اطمینان‌آورتر است. در بحث مقدمات تحلیل سیاسی مطرح می‌کنند که این مقدمات هرچه مستندتر باشد، اقناع مخاطب آسان‌تر است. یعنی گوینده وقتی از روی متن، مطالب را می‌خواند، مخاطب مطمئن می‌شود که مطالب سخنرانی فکرشده، حساب‌شده و مطالعه‌شده است و بر دقت آن، اطمینان پیدا می‌کند. آن وقت، تحلیل هم دلنشین‌تر خواهد بود. در واقع، تحلیل سیاسی یک نوع اجتهاد است. همان‌طور که در اجتهاد فقهی، هرچه متون روایات و نقل قول‌ها مطمئن‌تر باشد، اجتهاد مطمئن‌تر انجام

می‌شود؛ تحلیل سیاسی هم اجتهاد بر روی مواد خام است، منتهی اجتهاد سیاسی است. یعنی گوینده مواد خام را کنار هم می‌چیند، اولویت‌بندی می‌کند و در یک یا چند سناریو آنها را تحلیل می‌کند. بنابراین مستند بودن مواد خام و دقت در صحت اطلاعات دریافتی، بسیار اهمیت دارد. هرچه دقیق‌تر باشد، استنتاج هم صحیح‌تر خواهد بود و مستمع نیز با اطمینان بیشتری به این استنتاج نگاه خواهد کرد.[1]

### ابعاد و آثار یک حادثه

دومین بحث در تحلیل سیاسی، بررسی دقیق ابعاد و آثار یک حادثه است. باید بتوانیم ابعاد یک حادثه را به خوبی ترسیم کنیم تا مخاطب بداند آن حادثه چه مقدار در مسائل مختلف اجتماعی تأثیرگذار بوده است. مثال این بحث را می‌توان از حادثه اخیر امریکا در ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور سال جاری) ذکر کرد. مدت زمان وقوع این حادثه در مجموع حدود ۱/۵ ساعت بود، یعنی این حادثه از ساعت ۸/۴۵ صبح در امریکا شروع شد و اولین هواپیما به یکی از دو برج معروف مرکز تجارت جهانی در نیویورک برخورد کرد. تقریباً ۲۰ دقیقه بعد، هواپیمای دوم به برج بعدی کوبیده شد. تقریباً یک ساعت بعد، یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح، هواپیمای سوم به ساختمان پنتاگون و یا وزارت دفاع برخورد کرد. البته هواپیمای چهارمی هم که ربوده شده بود، در پنسیلوانیا توسط نیروی هوایی امریکا به وسیله موشک منفجر و قطعه قطعه شد. کل این ماجرا به ۲ ساعت نمی‌رسد. افرادی هم که این ماجرا را به وجود آوردند، طبق اظهارات مقامات امریکا ۱۹ نفر بودند؛ ولی این حادثه دارای آثار و

---

۱. در این رابطه نگاه کنید به:
Harold Guetzkow (etal.), *Simulation in International Relations: Developments for Research and Teaching*, New Jersey: Prentice - Hall, 1963, Chapters 4-5.

تبعات فراوان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی بود.

شاید باور کردنی نباشد که یک حادثه محدود این همه آثار داشته باشد. شاید بتوانیم این حادثه را به قتل فردیناند، ولیعهد اتریش، تشبیه کنیم که در سال ۱۹۱۴ با قتل وی دوره جدیدی در تاریخ روابط بین‌الملل آغاز شد و جنگ جهانی اول به وقوع پیوست. یکی از آثار حادثه این بود که تمام مبانی فکری و تئوریکی دنیای امروز را در حوزه‌های امنیتی، روابط بین‌الملل و اقتدار دولت‌ها دگرگون نمود. کمتر تئوری امنیتی، سیاسی و اجتماعی است که تحت تأثیر این حادثه قرار نگرفته باشد.[1] یکی از مسائل بسیار مهمی که در قرن جدید بر آن تکیه می‌شد، ثبات بود. ثبات در جهان امروز مهم‌ترین دستاورد در آغاز قرن جدید محسوب می‌شد. عقیده بر این بود که در دوران جنگ سرد که رقابت بین دو قطب شرق و غرب بود، جهان بی‌ثبات بود؛ اما وقتی جنگ سرد تمام شد و دیوار برلین فرو ریخت، ابرقدرت شرق شکسته شد و اتحاد جماهیر شوروی تجزیه شد، دوران ثبات جهانی آغاز شد. یعنی دورانی که می‌توان بر تئوری و نظریه عدم وجود خطر جنگ جهانی و ترس برخورد دو ابرقدرت اعتماد نمود. جهان به صورت تک‌قطبی اداره می‌شود و یک ابرقدرت رهبری را برعهده دارد. در واقع، نظام جدیدی برمبنای رهبری غرب بر جهان و رهبری امریکا بر غرب استقرار می‌یابد و یک ثبات امنیتی، سیاسی و اجتماعی فراگیر به وجود خواهد آمد. در اثر یک حادثهٔ چند ساعته تمام تئوری‌ها در جهان زیر علامت سؤال رفت. شاخص‌های بورس سهام در سطح جهان تحت تأثیر این حادثه قرار گرفت، بورس در امریکا، اروپا، ژاپن، شرق دور، حتی بورس تهران که قاعدتاً نمی‌بایست تحت تأثیر بورس بین‌المللی باشد،

---

1. Richard Berner, "The Terror Economy", *NewYork Times,* October 23, 2001, p. A23.

تحت تأثیر قرار گرفت. بلافاصله بعد از این واقعه، مراکز بزرگ بورس بسته شد. این تعطیلی کاملاً قابل ملاحظه است، زیرا آخرین باری که «بورس تجاری نیویورک»[1] برای چند روز تعطیل شد، به ۲۸ سال قبل و زمان ترور کندی در سال ۱۹۶۳ برمی‌گردد.

بعد از بازگشایی بورس‌ها در ۱۷ سپتامبر، شاخص‌های سهام بلافاصله کاهش نشان دادند و این سیر نزولی تا ۲۱ سپتامبر همچنان ادامه یافت. ناگفته نماند که سهام بعضی از شرکت‌های حمل و نقل هوایی تا ۴۰ درصد کاهش یافت، درحالی‌که سهام شرکت‌های تولیدکننده تسلیحات نظامی نوعاً افزایش نشان می‌داد.

ویرانی برج‌های مرکز تجارت جهانی (WTC) باعث شد که در عملکرد بسیاری از بورس‌های بزرگ اختلالاتی ایجاد شود. به عنوان مثال، سازمان مالی Cantor Fitzgerald که بزرگ‌ترین کارگزار اوراق خزانه امریکاست، در بالاترین طبقه یکی از برج‌ها قرار داشت. همچنین، «بازار معاملات آینده»[2] در طبقات پایین یکی دیگر از این برج‌ها بود. سازمان مالی بسیار بزرگ Morgan Stanley که از فعالین اصلی بورس است، بیشترین زیربنای استیجاری این برج‌ها را در اختیار داشت و کارگزاران اصلی شرکت‌های بسیار بزرگ بیمه در این برج‌ها بودند.

همچنین واقعه ۱۱ سپتامبر، بزرگ‌ترین خسارت را به شرکت‌های بیمه وارد ساخت. میزان این خسارت از ۴۰ تا ۷۰ میلیارد دلار برآورد شده است.[3] با توجه به تعداد زیاد کشته‌شدگان، خسارات مربوط به بیمه عمر کاملاً قابل ملاحظه است؛ به ویژه آنکه بیمه عمر بسیاری از مدیران یک تا ۵ میلیون دلار بوده است. پرداخت خسارت برای صدمات

---

1. NYMEX: NewYork Merchantile Exchange
2. Future's Markets
3. *NewYork Times,* October 25, 2001, p. C2.

جسمی، روحی و مدت زمان بیکاری کسانی که زنده ماندند، رقم قابل ملاحظه‌ای است. برج‌های ویران‌شده، ۳/۲ میلیارد دلار بیمه بود. شرکت‌های هوایی که هواپیماهای آنها در جریان عملیات قرار داشت، برای ۱/۷ میلیارد دلار بیمه بودند.

براساس گزارش «مؤسسه اطلاعات بیمه»[1]، بسیاری از دعاوی حقوقی مربوط به این بیمه‌ها تا دو سه ماه آینده حل‌وفصل خواهد شد. اما مواردی هست که می‌تواند چند سال طول بکشد، زیرا شرکت‌های بیمه ممکن است ادعا کنند که خسارات ناشی از عملیات جنگی را پوشش نخواهند داد. با توجه به اینکه در واقعه ۱۱ سپتامبر، رئیس‌جمهور امریکا اعلام کرد که حمله به مرکز تجارت جهانی یک حمله جنگی[2] محسوب می‌شود، لذا شرکت‌های بیمه در موضع قوی‌تر در دعاوی حقوقی قرار دارند.

همچنین این حادثه تأثیر زیادی بر شرکت‌های حمل و نقل هوایی داشت. برای مثال در مدتی که پروازهای امریکا لغو شد، خطوط هوایی این کشور ۶۵۰ میلیون دلار زیان دیدند. حتی بعد از گذشت حدود به یک ماه از این واقعه، اکثر پروازها نیمه خالی است. معیار سودآوری پروازها این است که حداقل باید سه چهارم ظرفیت پرواز تکمیل شود. بنا به گزارش «یاتا»، واقعه ۱۱ سپتامبر حدود ۱۰ میلیارد دلار زیان متوجه شرکت‌های حمل و نقل هوایی کرده است که به ترتیب امریکا، اروپا و آسیا را متأثر می‌کند.

این حادثه تأثیر زیادی بر مسئله بیکاری داشت، به عنوان نمونه در ۱۹ سپتامبر شرکت‌های هوایی United Airlines و American Airlines هریک حدود ۲۰,۰۰۰ کارمند را اخراج کردند. شرکت هواپیمایی انگلیس (B.A)

1. Insurance Information Institute
2. Acts of War

نیز ۵۲۰۰ کارمند را از کار برکنار کرد. همچنین پیش‌بینی می‌شود فعالیت شرکت‌های سازنده هواپیماهای غیرنظامی در آینده کاهش یابد. به عنوان نمونه شرکت بوئینگ تصمیم دارد تا ۱۲ ماه دیگر، ۳۰٫۰۰۰ کارمند خود را اخراج کند. زیرا پیش‌بینی می‌شود سفارش برای ساخت هواپیماهای مسافری به شدت کاهش یابد. ممکن است برنامه‌ریزی تولید این شرکت از ۵۰۰ هواپیمای مسافری در سال جاری، به ۴۰۰ هواپیما در سال ۲۰۰۲ و ۳۵۰ هواپیما در سال ۲۰۰۳ کاهش یابد. بدیهی است برنامه‌ریزی برای افزایش تولید هواپیماهای جنگی می‌تواند یک راه‌حل در شرایط بحرانی فعلی باشد.

این حادثه قیمت نفت را تحت تأثیر قرار داد. قیمت مواد غذایی را متأثر کرد. سرمایه‌گذاری را در دنیا متوقف کرد. بسیاری از سرمایه‌گذاران که قرار بود در امریکا و یا حتی در اروپا سرمایه‌گذاری کنند، دچار شک و تردید شدند. نقل و انتقالات و تجارت در سطح جهان دچار رکود شد و رشد اقتصادی در بسیاری از کشورها کاهش یافت. طبق پیش‌بینی مرکز مطالعات و تحقیقات اقتصادی انگلستان، حملات انتحاری اخیر علیه امریکا موجب خواهد شد که تولید اقتصادی این کشور حدود ۱۳ میلیارد پوند کاهش یابد. از سوی دیگر نرخ رشد اقتصادی در سال جاری به ۲ و در سال ۲۰۰۲ به ۱/۳ درصد کاهش خواهد یافت.

امروز حتی یک مسئله مهم اقتصادی را در جهان نمی‌توان یافت، مگر آنکه تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته است. باور کردنی نیست که حادثه‌ای که به گفتهٔ امریکایی‌ها توسط ۱۹ نفر و با رهبری شبکه‌ای مربوط به بن‌لادن در افغانستان انجام شده است، این چنین ابعاد گسترده‌ای داشته باشد. بر فرض که گزارش امریکایی‌ها درست باشد، معنایش این است که سازمانی به نام «القاعده» توانسته توسط ۱۹ نفر از جان‌گذشته و با عملیات انتحاری، تمام دنیا را برهم بریزد. مسئله بسیار

عجیبی است که یک حادثه بتواند همه مسائل مهم جهانی را تحت تأثیر قرار دهد. آثار این حادثه فقط در بخش اقتصادی نبود، در بحث امنیت هم، همه تئوری‌های امنیتی را بر هم ریخته است. همهٔ پایه‌های آنچه در دانشگاه‌های نظامی و پلیس راجع به تئوری‌های امنیتی در دوران پس از جنگ سرد بحث شده، متزلزل شده است. بسیاری از محققین معتقدند باید در همه اصول آن، تجدیدنظر شود. نسبت به امنیت امریکا تمام مبانی آن به هم خورده است، چون مبنای همه تئوری‌های مربوط به امنیت امریکا، تهدیدات برون‌مرزی بوده است. همواره در سال‌های اخیر بحث تهدید روسیه یا چین مطرح بوده و همه طراحی‌ها برمبنای چنین تهدیداتی بوده است.

هیچ وقت امریکایی‌ها فکر نمی‌کردند در داخل کشور خودشان حادثه‌ای رخ دهد که ظرف یک ساعت حدود ۷,۰۰۰ نفر را از بین ببرد و این چنین ثبات و امنیت کشور را متزلزل نماید. آنقدر حادثه مهم بود که در امریکا اعلام حالت جنگی شد. اعلام حالت جنگی، نشان وحشت امریکا از ادامه این‌گونه حوادث بود. البته یک دلیل برای اعلام حالت جنگی هم این بود که رئیس‌جمهور بتواند همه اختیارات را از مجلس نمایندگان بگیرد، چون وقتی حالت جنگی اعلام شود، تمام اختیاراتی که به طور معمول باید از مسیرهای طولانی و پر پیچ‌وخم مجلس نمایندگان عبور کند، به راحتی در اختیار رئیس‌جمهور قرار می‌گیرد. بودجه کلان ۴۰ میلیارد دلاری و اختیارات ویژه به رئیس‌جمهور و اعلام حالت فوق‌العاده، نشان‌دهنده این مسئله است که حادثه چه تأثیر عمیقی در بخش امنیتی بر جای گذاشته است.[1]

حتی مبانی سیاست خارجی امریکا هم تحت تأثیر این حادثه قرار

1. *NewYork Times,* October 27, 2001, p. B5.

گرفته است. آن بخش از مطالبی که دارای طبقه‌بندی نیست و در رسانه‌ها مطرح می‌شود، حاکی از آن است که اختلاف شدیدی بین جمهوری‌خواهان که معتقدند امریکا باید در همه امور جهان مداخله داشته باشد، با اغلب دموکرات‌ها که معتقدند امریکا باید در حد امکان پای خود را از امور مناطق دیگر جهان بیرون بکشد، وجود دارد. گرچه در کوتاه‌مدت همه معتقدند که باید «اقتدار امریکا» که ضربهٔ مهلک بی‌سابقه‌ای به آن وارد شده است، به نحوی جبران شود و بنابراین عملیات نظامی برون‌مرزی ضرورت دارد.

در طرح‌های بلندمدت بسیاری از نخبگان سیاسی و مردم امریکا معتقدند که باید از دخالت‌های دولت امریکا در جهان کاسته شود. یک بحث جدی در میان نخبگان مطرح است که برخی معتقدند تمام مشکلات امریکا به دلیل دخالت‌های پیاپی امریکا در مسائل جهانی است و این مسئله برای امنیت ملی امریکا خطرناک است؛ گروه دیگر می‌گویند این حادثه روشن نمود که حضور امریکا در جهان باید با شدت بیشتر و با امکانات، تجهیزات و سرمایه‌گذاری بیشتری ادامه یابد. بنابراین حتی در سیاست خارجی هم این حادثه اثر گذاشته است.

در بحث روابط خارجی، برای نمونه می‌توان دو تحول اساسی شامل تزلزل در مبانی یک‌جانبه‌گرایی و مبانی استراتژی دفاع ملی موشکی را ذکر کرد. اصولاً رفتار سیاسی امریکا در نُه ماهه اول روی کار آمدن دولت جورج دبلیو بوش در روابط بین‌الملل به ویژه در سازمان ملل و مجموعه کنوانسیون‌ها، قراردادها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی، مؤید کامل یک‌جانبه‌گرایی است و این دولت تقریباً تمامی قراردادهای مهم بین‌المللی طی ۲۵ سال گذشته را که ایالات متحده آنها را امضاء کرده و بعضاً حتی به تصویب کنگره رسانده بود، زیر سؤال برده است. از دید جمهوری‌خواهان تنها در جایی با جامعه بین‌المللی باید همگامی نشان

داد که منطبق با منافع کشور باشد. مشاور امنیت ملی بوش، رهیافت دولت قبلی در خصوص این قراردادها را ساده‌انگارانه و به مانند نگاه ویلسون، رئیس‌جمهور اسبق امریکا، به جامعه بین‌الملل تصور می‌کند. در قضیه انفجارهای نیویورک و واشینگتن، تأمل امریکا و روی آوردن آن به یک سیاست خارجی در تعامل با اتحادیه اروپا، کشورهای خاورمیانه و روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی را می‌توان به طور ملموس چرخشی به سوی جامعه بین‌المللی و هماهنگ ساختن اقدامات نظامی با سیاست‌های بین‌المللی تصور کرد.

از دیگر تغییرات در حوزه استراتژی سیاست خارجی امریکا، ایجاد شکاف در مبانی استراتژی دفاع ملی موشکی[1] (NMD) است. برای به دست دادن یک تحلیل مقدماتی، نخست باید به این سؤال پاسخ داده شود که سیستم دفاع موشکی امریکا بر چه مبانی، اصول و پایه‌ای استوار بوده و پاسخگوی چه نیازی در سطح ملی در ایالات متحده است؟

این استراتژی تا پیش از یازده سپتامبر، تصویر جهانی از استراتژی دفاعی امریکا را بازتاب می‌بخشید، که بر حفاظت و حراست از سرزمین امریکا و مصون نگه داشتن آن از هرگونه تعرض کشورهای متخاصم، استوار بود. این استراتژی به دلیل پاسخگویی به تداوم مصونیت این سرزمین از تهاجم خارجی، هم نزد افکار عمومی و هم نزد استراتژیست‌ها و سیاستمداران امریکایی، از مقبولیت برخوردار بود. اما حادثه یازده سپتامبر، محور اساسی استراتژی دفاع ملی موشکی را از اساس مورد تردید قرار داد؛ یعنی آسیب‌پذیری از درون و بدون تعرض موشکی از بیرون. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد این استراتژی در کوتاه‌مدت به دلیل حوادث اخیر، به حاشیه توجه امنیتی امریکا رانده شود و احتمالاً

---

1. National Missile Defense

آسیب‌پذیری داخلی با رویداد اخیر، به مرکز توجه امنیت ملی امریکا تبدیل خواهد شد.

بحث آزادی، حتی آزادی‌های شخصی، مسئله پلورالیزم، توسعه سیاسی و بسیاری از مسائل مهم سیاسی ـ اجتماعی تحت تأثیر این حادثه است. همین امروز بحث محدودیت آزادی‌ها به شدت مطرح است. این سخن مطرح است که آیا آزادی در حدی که تاکنون در امریکا مورد حمایت بوده، درست بوده است یا خیر؟ حتی در بحث آزادی بیان و عقیده هم چنین بحث‌هایی مطرح است. در قطعنامه اخیر شورای امنیت رضایت یک دولت نسبت به اعمال تروریستی هم مجرمانه تلقی شده است. زمانی که ما طبق روایات می‌گفتیم که رضایت به گناه هم نوعی گناه است، آنها با تمسخر به این مسئله نگاه می‌کردند. جملهٔ «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم»[1] بیان امام هشتم (ع) است. فکر می‌کنم اگر چند نمونه دیگر از قبیل انفجار ۱۱ سپتامبر اتفاق بیفتد، در منشور حقوق بشر هم تجدیدنظر خواهند کرد! همین الان این بحث مطرح است که تعداد دوربین‌هایی که در خیابان‌ها و مراکز عمومی امریکا مردم را کنترل می‌کنند، باید به چند برابر افزایش یابد. تعداد دوربین‌ها آنقدر اضافه شود که تمام تحرکات افراد زیر نظر گرفته شود. بحث امنیت هواپیماهای مسافربری و کنترل مسافرین که داستان مفصلی دارد. حتی در سیستم قضایی و محاکمات هم اثر گذاشته است. مسئله شکنجه که قبلاً ممنوع بود، الان رسماً می‌گویند باید شکنجه برای اعتراف متهمین آزاد شود. حتی ترور توسط سازمان سیا را که چند سال پیش ممنوع شده بود، آزاد کردند تا سیا بتواند افراد مورد نظر خود را در سراسر جهان ترور کند.

در یک کلمه، غرب در تمامی مبانی خود حتی در زمینه حقوق بشر

---

۱. *بحارالانوار*، جلد ۱۰۰، ص ۹۶.

و آزادی‌های فردی و اجتماعی تجدیدنظر خواهد کرد. آنچه دیروز به عنوان جامعه پلیسی محکوم می‌کردند، خود امروز یک جامعه پلیسی را به وجود آورده‌اند. بحث حقوق اقلیت‌ها که قابل ذکر نیست و همه آن را زیر پا گذاشته‌اند. حتی مبانی فکری و تئوریکی در زمینه اقتصاد آزاد هم در آستانهٔ تجدیدنظر است. امروز همه نقل و انتقال پول در جهان تحت نظر مقامات امنیتی قرار می‌گیرد. خرید و فروش سهام، جابه‌جایی اوراق بهادار و کم‌کم تجارت آزاد، اقتصاد آزاد، و هرگونه نقل و انتقال اموال تحت نظر دستگاه‌های پلیسی قرار خواهد گرفت. مبنای اصلی در اقتصاد آزاد، قبول جریان طبیعی اقتصاد و عدم دخالت دولت بود و با همین آزادی بود که غرب به راحتی سرمایه را جذب می‌کرد. می‌گفتند هرکس هر فعالیتی می‌خواهد انجام دهد، اگر مالیات آن را پرداخت کند، آزاد است؛ الان تمام تحرکات بانکی تمام نقل و انتقال ثروت در جهان زیر نظر پلیس قرار گرفته است. برای کشف همین حادثه، یکی از مسیرهای تحقیق، کنترل حساب‌های بانکی در اروپا و امریکا و حتی در خاورمیانه و خاور دور است. اعتماد بسیاری از ثروتمندان به بانک‌ها سلب شده است، بسیاری از افراد شاخص به تدریج ثروت خود را جابه‌جا می‌کنند: از امریکا به اروپا، از اروپا به شرق دور. حتی بسیاری از افراد پولدار در کشورهای اطراف خودمان نیز ترسیده‌اند و نمی‌دانند چه بر سر پول آنها خواهد آمد. هر لحظه ممکن است به بهانه کمک به فلان فرد یا گروه، حساب‌های بانکی آنها مسدود شود. الان حتی مردم برای حواله بانکی مشکل پیدا کرده‌اند. یک نفر اگر بخواهد پول بیشتری را برای فرزند خود در خارج از کشور حواله کند، می‌ترسد که با تحقیقات پلیس مواجه شود.

تحول عجیب و غریبی به وجود آمده است. در واقع همه نظریه‌های قبل از ۱۱ سپتامبر در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی مورد

تجدیدنظر قرار گرفته است. به اعتقاد من، آثار این حادثه بسیار بالاتر از آن حدی است که در رسانه‌ها مطرح می‌شود. مهم‌تر از همه، ترس و وحشتی است که الان در داخل امریکا وجود دارد. از ۲۰ شهریور و بعد از این حادثه، شاید ترسی که در میان مردم امریکا به وجود آمده، در یک قرن اخیر بی‌سابقه بوده است. شاید بعد از جنگ‌های داخلی امریکا که مربوط به ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل می‌شود، دیگر چنین ترس و وحشتی در میان مردم امریکا نبوده است.[1] فروش اسلحه در امریکا ۷۰ درصد افزایش یافته است. مردم همه اسلحه می‌خرند و همراه خود اسلحه حمل می‌کنند، که دلیل آن ترس و وحشتی است که این جامعه را فرا گرفته است. همین مطالبی که خود امریکایی‌ها مرتب منتشر می‌کنند که خطر بن‌لادن هنوز هم وجود دارد و طرح دیگری به زودی در امریکا اجرا می‌شود؛ حتی به مردم می‌گویند این بار ممکن است از سلاح شیمیایی استفاده شود، همهٔ اینها بر ترس و وحشت مردم افزوده است. بحث استفاده از سلاح‌های میکروبی که در روزهای اخیر راجع به آن زیاد صحبت می‌شود، وحشت فوق‌العاده‌ای را در مردم به وجود آورده است. مسئله انتشار باکتری سیاه زخم که این روزها شروع شده، همه را در وحشت فرو برده است.

مجله نیوزویک با نقل ماجرای جالبی می‌نویسد: مارتین کوئینتینو، یک کارمند ساکن در میامی، خود را برای حملات بیولوژیکی آماده کرده است. او یک روز پس از حمله به مراکز تجارت جهانی و پنتاگون در روز یازدهم سپتامبر، یک ماسک گاز، یک لباس ضد شیمیایی، یک جفت دستکش مخصوص، و کلاهی که سرو گردن را کاملاً می‌پوشاند، به قیمت ۱۵۰ دلار خریداری کرده است. البته او تنها نبود. بسیاری از

1. *Los Angeles Times,* October 23, 2001, p. A15.

ساکنان اسنلویل نیز با پرداخت ۱۵۰ دلار، اقدام به خرید لباس‌های ضد شیمیایی و کیت‌های تصفیه آب کردند. در نیویورک، ماسک گاز به زودی نایاب شد و در بوستن مردم برای خرید قرص‌های سیپرو، که در درمان عفونت‌های ایجاد شده توسط آنتراکس مورد استفاده قرار می‌گیرد، هجوم بردند. در میامی نیز، لباس‌های ضد شیمیایی به فروش رسیده است. اما فروشنده‌ای که خود بدون لباس ایمنی مانده است، می‌گوید: «این لباس‌ها به انسان حس کاذبی از امنیت می‌دهد. فکر نمی‌کنم بتوانیم هر روز و هر لحظه برای فرار از تهدید حملات میکروبیولوژیک و شیمیایی، لباس ایمنی به تن کنیم. من حتی ماسک گاز هم برای خودم نگه نداشته‌ام.» می‌بینید که چگونه جزیره امن به جزیره وحشت تبدیل شده است.[1]

اخیراً در زمینه سلاح‌های میکروبی بحث امکانات بهداشتی و درمانی امریکا مطرح است. وزارت بهداشت امریکا می‌گوید که توان کافی ندارد. حتی دولت کلینتون را زیر سؤال برده‌اند که چرا بخش بهداشت را محدود کرده است. امروزه بحث توسعه مراکز بهداشتی مطرح است. چون ممکن است حمله میکروبی از طرف تروریست‌ها به صورت وسیع شروع شود.[2]

پس این حادثه، یک واقعه بسیار عظیمی بوده است. در جهان به اصطلاح با ثبات، جهانی که آن را در زرورق پیچیده بودند و می‌گفتند ما همه چیز را حتی تا ۱۰۰ و ۲۰۰ سال دیگر محاسبه کرده‌ایم؛ وجود کامپیوترهای عظیم هوشمند، آزادی‌هایی که هر روز می‌گفتند باید توسعه یابد؛ آزادی سرمایه و نقل و انتقال آزاد پول، آزادی بیان نسبت به هر نوع عقیده و تئوری؛ چندصدایی و پلورالیسم و... همه اینها امروز مورد سؤال

1. *NewYork Times,* October 8, 2001.
2. *NewYork Times,* October 27, 2001, p. B7.

و تردید قرار گرفته و پایه همه تئوری‌ها سست شده است.

همان‌طور که اشاره شد، حتی سیاست‌های مدوّن و اساسی‌ترین اصول سیاست خارجی امریکا نیز در حال حاضر مورد تردید قرار گرفته است. این روزها صاحب‌نظران می‌گویند استراتژی امریکا در بخش سیاست خارجی هم باید تجدیدنظر شود. آنها در گذشته چنین فکر می‌کردند که در سال‌های آتی، مشکل اصلی و رقابت پشت پرده با روسیه و چین خواهد بود و لذا برنامه اصلی دفاعی را دفاع ضد موشکی قرار داده بودند که در واقع ادامهٔ طرح جنگ ستارگان بود؛ الان طرح‌های گذشته به هم ریخته است و آنها معتقدند این تئوری که مشکل ما فقط از ناحیه کشورهایی است که قدرت اتمی و موشک‌های بالستیک استراتژیک دارند، غلط بوده؛ اینکه ما فکر می‌کردیم تهدید اصلی ما از ناحیه کشورهایی چون چین و روسیه است، ناصحیح بوده است.[1] در همین بحث مبارزه با تروریسم که امریکا آن را به راه انداخته است، می‌بینید که روسیه و چین هم جزو متحدین امریکا شده‌اند. در حمله نظامی به افغانستان که بر سر مردم بی‌گناه، بی‌پناه، بیچاره و فقیر، بمب و موشک می‌ریزند، روس‌ها و چینی‌ها هم این حمله را تأیید کرده‌اند. شورای امنیت سازمان ملل هم این حمله را دفاع از خود دانسته و آن را تأیید کرده است. دبیرکل سازمان ملل هم با تأیید آن گفته که این حملات در چارچوب منشور ملل متحد است.

حتی در حوزهٔ فلسفی هم تزلزلی در بنیاد فلسفی غرب مبنی‌بر چیرگی فلسفه غرب بر جهان شرق مشاهده می‌شود. هنگامی که فوکویاما، فیلسوف ژاپنی، کتاب معروف خود به نام «پایان تاریخ» را در چند سال قبل به رشته تحریر درآورد، محیط روابط بین‌المللی آکنده از خوش‌بینی نسبت به نظم نوین سیاسی بین‌المللی بود. کتاب فوکویاما در

---

1. *The Washington Post*, October 24, 2001, p. A24.

حقیقت مکتبی فلسفی برای اثبات پیروزی غرب بر دشمن ایدئولوژیکی‌اش بود و اینکه فلسفه لیبرالیسم تنها راه برای سعادتمندی در جهان کنونی است. به اعتقاد فوکویاما، فلسفه و اندیشه لیبرال ـ دموکراسی غرب، آخرین دستاورد به سوی حوزه تمدنی است، اما با وقوع حوادث اخیر، باورهای خوش‌بینانه در حوزه‌های امنیتی ـ سیاسی و اقتصادی که فوکویاما آنها را به عنوان نهادهای اقتدار غرب و امریکا تصور می‌کرد، فرو ریخت و اینک نیاز به طرحی نو در حوزه فلسفه سیاسی غرب احساس می‌شود.

بنابراین این حادثه تحول بسیار عظیمی را در دنیای امروز به وجود آورده است. اولین بحث در زمینه تحلیل سیاسی این است که تحلیلگر سیاسی بتواند حادثه و آثار آن را به دقت ترسیم و برای مردم تبیین نماید. شعاع تأثیرات حادثه باید بیان شود تا مردم بتوانند نتایج و آثار آن را بهتر محاسبه کنند.

## رفتارشناسی

مسئله دوم در بحث تحلیل سیاسی، رفتارشناسی است. رفتارشناسی به مفهوم شناخت منافع بازیگران است، یعنی طی کردن دقیق فاصله و مسیر بین گفتار و رفتار. باید مبانی رفتاری بازیگران سیاسی به خوبی شناسایی شود.[1] برای مثال رئیس‌جمهور یا وزیر خارجه یک کشور ممکن است در یک حادثه موضع بگیرند و در حادثه مشابه دیگر سکوت کنند. در یک حادثه ممکن است با لحن شدید و با عجله موضع‌گیری کنند و در حادثه مشابه دیگر با لحن نرم و با تأخیر موضع‌گیری نمایند. در یک حادثه همه مسائل را برای مردم تشریح کنند و در حادثه دیگر بخشی از حادثه را

---

1. Thomas Biersteker, "Critical Reflections of Post Positivism", *International Studies Quarterly*, Vol. 33, No. 3, September, 1989, pp. 263-269.

سانسور کنند و نگذارند منتشر شود.

در همین حادثه اخیر، در ساعات اولیه، بحث ربوده شدن هشت فروند هواپیما مطرح بود و در رسانه‌های امریکا هم بیان شد، چون در چند ساعت اول، دولت کنترل درستی بر رسانه‌های داخلی نداشت و همهٔ خبرها بدون سانسور منتشر می‌شد. در واقع ساعات اولیه حادثه، اوضاع داخلی به هم ریخته بود و همه گیج شده بودند و نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. برای اولین بار در تاریخ امریکا بود که همه مسئولین رده اول به داخل پناهگاه‌ها رفتند. رئیس‌جمهور جرئت نکرد به کاخ سفید برگردد. نمایندگان مجلس جرئت نکردند وارد محل کار خود شوند؛ همه به پناهگاه‌ها رفتند و از آنجا به تماس و هدایت امور، پرداختند زیرا نمی‌دانستند ادامهٔ حوادث چگونه خواهد بود. در آن شرایط خاص هر خبری را منتشر می‌کردند، ولی روز بعد که بر اوضاع مسلط شدند، یکی از اولین تصمیمات، کنترل رسانه‌ها بود. واقعاً این بحث آزادی مطبوعات و رسانه‌ها فقط یک شعار است. در همین حادثه، هیچ رسانه‌ای در جهان غرب، امریکا یا اروپا جرئت نکرد جز در چارچوبی که ترسیم شده بود، مطلبی را منتشر کند. در عملیات حمله نظامی به افغانستان ببینید چگونه همهٔ رسانه‌ها هماهنگ و با یک لحن و در چارچوب یک استراتژی حرف می‌زنند. همه یک جور تحلیل می‌کنند، از امریکا و اروپا گرفته تا استرالیا، کانادا و ژاپن. این نشان آن است که آزادی مطبوعات و رادیو و تلویزیون نوعی توهّم است و همه چیز در چارچوب منافع امریکا شکل می‌گیرد. آنجایی که بحث، بحث امنیت ملی و یا بحث منافع ملی باشد، بی‌تردید هرچه که دیکته کنند، رسانه‌ها عمل می‌کنند. یک مرکزیت به همه آنها دستور می‌دهد و همه، همان مطالب را منتشر می‌کنند.

به هر حال بحث هشت فروند هواپیما تبدیل به چهار فروند شد. بعد از ساعات اولیه دیگر هیچ رسانه‌ای مسئله هشت فروند هواپیما را

دنبال نکرد و همه گفتند چهار فروند بوده است. تنها کسی که گفت ممکن است بیشتر از چهار فروند باشد و آن هم دیگر تکرار نکرد، دادستان کل امریکا بود. دادستان امریکا در یک مصاحبه گفت: تعداد هواپیماها ممکن است بیش از چهار فروند باشد، ولی در مصاحبه‌های بعدی نه کسی جرئت کرد از او سؤال کند و نه او چیزی در این زمینه گفت. شما در رسانه‌های امریکا نمی‌بینید یک نفر راجع به اینکه این حادثه ممکن است توسط گروه‌های داخلی امریکا باشد، صحبتی بکند. فرض کنیم که درست باشد و این عملیات از طرف بن‌لادن باشد؛ فرض کنیم که همه این حوادث توسط سازمان «القاعده» طراحی شده باشد؛ ولی آیا در داخل امریکا هیچ فرد امریکایی دخالت نداشته است؟! آیا در میان این صدها نفر مظنونینی که دستگیر شده‌اند، هیچ فرد امریکایی وجود نداشته است؟ هیچ‌کس در این زمینه‌ها سخنی نمی‌گوید.

امریکایی‌ها اسنادی معروف به سند ۱۷ صفحه‌ای منتشر کرده‌اند که برای کشورهای مختلف فرستاده و دلایل اتهام بن‌لادن را ذکر کرده‌اند. اگرچه این اسناد مجموعه‌ای از قرائن بیش نیست و هیچ دلیل متقنی در آن وجود ندارد؛ ولی بر فرض که دلایل آن قابل قبول باشد، روشن است که این کار را فقط ۱۹ نفر نمی‌توانند انجام دهند. افراد دیگری می‌بایست باشند که بتوانند این عملیات پیچیده را هماهنگ کنند. اما راجع به این افراد هیچ حرفی زده نمی‌شود. رفتارشناسی این است که ما ببینیم بازیگران در یک حادثه، چه مطالبی را نمی‌گذارند منتشر شود و راجع به آن بحث شود، و چه مطالبی را مرتب تکرار می‌کنند. چه مطالبی یک بار گفته می‌شود و دیگر تکرار نمی‌شود. دقت در همه این نکات مهم است و ما را به این مطلب می‌رساند که بازیگران چه اهدافی را دنبال می‌کنند. برای مثال راجع به جنگ‌های صلیبی یک بار صحبت شد و در سخنان رئیس‌جمهور امریکا از جنگ‌های صلیبی نام برده شد. این مسئله بسیار

مهم بود. این سخن از خطاها و اشتباهات بسیار فاحش بود. البته بعید است که اشتباه شده باشد، چون تمام سخنرانی‌ها، مکتوب است و از روی نوشته خوانده می‌شود. قاعدتاً می‌خواستند امتحان کنند و عکس‌العمل‌ها را ببینند؛ به هر حال این مسئله در بحث رفتار سیاسی مهم است که چه نکاتی تکرار نمی‌شود. در روزهای بعد، هیچ بحثی از جنگ‌های صلیبی نشد و حتی گفتند که ما با اسلام جنگی نداریم. چرا؟ برای اینکه بلافاصله بعد از اولین اظهارنظر در این زمینه، اروپایی‌ها به شدت به امریکا اعتراض کردند که این یک بازی بسیار خطرناکی است. اروپایی‌ها گفتند که ما ۱۵ میلیون مسلمان در قلب اروپا داریم و اگر بنا باشد جنگ اسلام و مسیحیت مطرح شود، این ۱۵ میلیون مسلمان در اروپا تبدیل به یک بمب ساعتی می‌شوند و امنیت ما را تهدید خواهند کرد. امنیت، اقتصاد و ثبات ما در معرض خطر قرار خواهد گرفت؛ و لذا بلافاصله جلوی ادامهٔ این بحث را گرفتند.

برعکس، بحث دیگری که مرتب تکرار کردند، این بود که «دنیا باید به دو گروه تقسیم شود، دوستان امریکا و دوستان تروریسم.» معنای این تقسیم‌بندی این است که این مسئله یک سیاست است و بر آن اهتمام دارند. در واقع برای طراحی حرکت آینده در منطقه و در سطح جهان، با این تقسیم‌بندی جدید می‌خواهند حرکت خود را آغاز کنند.[1] از این به بعد، بسیاری از مسائل را با این تقسیم‌بندی پیش خواهند برد و فشارها از این طریق شروع می‌شود که فلان کشور دوست امریکا نیست و دوست تروریسم است. با همین سخن با پاکستان برخورد کردند. وقتی از پاکستان درخواست همکاری کردند، به مشرّف اجازه ندادند حتی با مقامی مشورت کند. گفتند باید سریع پاسخ دهید یا آماده همکاری

---

۱. در این رابطه ببینید:

Robert McCain, *Wall Street Journal*, October 26, 2001.

هستید یا نه؟ به مشرّف گفتند یا سفید و یا سیاه، چیزی به نام خاکستری نداریم. یا با ما هستید و یا با تروریسم. او هم بلافاصله همه پیشنهادات را یکجا قبول کرد؛ با اینکه برای پاکستان این همکاری بسیار سخت است. می‌دانید مردم پاکستان و علما با این تصمیم مخالف‌اند. در پاکستان مدارس دینی نقش زیادی دارند. در پاکستان حدود ۳۳٫۰۰۰ مدرسه دینی وجود دارد. در سال‌های اخیر ۸۰٫۰۰۰ نفر طلبه پاکستانی به افغانستان رفته‌اند و زیر نظر طالبان دوره آموزش نظامی دیده‌اند و حتی بعضی‌از این افراد مدتی در افغانستان جنگیده‌اند. پاکستان به کار بسیار خطرناکی دست زده است. البته اینکه به چه دلایلی پاکستان این مسئله را قبول کرد، بحث جداگانه‌ای است. بی‌تردید، دشمنی‌های پاکستان و هند، مسئله کشمیر، شریک بودن پاکستان در تمام اعمال طالبان، مشکلات اقتصادی و تحریم‌های موجود علیه پاکستان، حفظ توان هسته‌ای، همه و همه دلایل پذیرش این همکاری از سوی پاکستان بود.

مشرّف را مجبور کردند تا نزدیک‌ترین دوستان خود را کنار بگذارد. ژنرال محمود احمد که رئیس اطلاعات ارتش پاکستان[1] (ISI) بود، عملاً نفر دوم رژیم مشرّف بود. او یکی از عناصر اصلی کودتا به نفع مشرّف در پاکستان بود، ولی چون امریکایی‌ها گفتند که این فرد قابل اعتماد نیست، او را کنار گذاشتند. یک هفته قبل، در روزنامه‌های امریکایی این مسئله را اعلام کرده و نوشته بودند رئیس اطلاعاتی ارتش پاکستان باید برکنار شود. هیچ‌کس باور نمی‌کرد همه‌کارهٔ مشرّف برکنار شود.

مجله «جینز» با اشاره به حوادث ۱۱ سپتامبر و نقش کلیدی سازمان جاسوسی پاکستان در ارائه اطلاعاتی در مورد بن‌لادن به امریکا، به بررسی این موضوع پرداخته و در تحلیلی آورده است: «سازمان اطلاعاتی

1. Inter-Services Intelligence

پاکستان مهم‌ترین سازمانی است که می‌تواند اطلاعات دقیقی از بن‌لادن، در اختیار امریکا و متحدانش بگذارد.» این سازمان که ارتش سرّی یا دولت نامرئی پاکستان نامیده می‌شود، در گذشته، سایه‌وار دست به ترورهای سیاسی، قاچاق مواد مخدر، مواد هسته‌ای و اجزای موشک زده است. سازمان اطلاعاتی پاکستان، حامی اصلی طالبان و جدایی‌طلبان کشمیری است که برای کسب استقلال با دولت هند در حال جنگ هستند و در عملیات ضد تروریستی به رهبری امریکا در افغانستان، «گوش و چشم» سازمان سیا به شمار می‌آید. بعد از عقب‌نشینی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان، سازمان اطلاعات پاکستان تصمیم گرفت نفوذ خود را بر این کشور و کشورهای آسیای مرکزی افزایش دهد و به همین جهت حمایت خود از طلبه‌های جوان قندهار را افزایش داد. این جوانان، بعدها گروه طالبان را تشکیل دادند. این سازمان با استفاده از بودجه دولت فدرال و دیگر کشورهای اسلامی، گروه طالبان به رهبری ملاعمر را حمایت مالی کرد. پس از آن با تاکتیک‌های چریکی و حمایت‌های نظامی خود باعث شد طالبان در سال ۱۹۹۶ در کابل مستقر شوند. طالبان بعدها با کمک سازمان جاسوسی پاکستان توانست کنترل ۹۰ درصد از خاک افغانستان را در دست گیرد و قدرت نظامی خود را افزایش دهد.

امریکا با این حمله معضلات فراوانی برای منطقه به وجود آورد؛ برای کشورهای منطقه و برای خود پاکستان. پاکستان معضلات بسیار پیچیده‌ای پیش رو خواهد داشت که به سادگی نمی‌تواند از این معضلات عبور کند. طالبان و بن‌لادن را خود امریکایی‌ها درست کردند. انگلیس، پاکستان و عربستان آنها را تقویت کردند. یکی از اهداف آنها هم ایجاد مشکل برای جمهوری اسلامی ایران و حتی انقلاب اسلامی در منطقه بود. ایران در روزهای اول مورد سرزنش بود که چرا طالبان را به رسمیت

نمی‌شناسد و چرا با طالبان رابطه برقرار نمی‌کند. حتی اخیراً بعد از تشکیل دولت جدید بوش، چند نفر از نمایندگان کنگره به پاکستان سفر کردند و از آنجا به افغانستان رفتند و با طالبان ملاقات کردند. نمایندگان مجلس امریکا به طالبان قول همکاری دادند، به شرط آنکه طالبان تعهد کنند که بن‌لادن بعد از این علیه امریکا فعالیتی نداشته باشد. حدود دو ماه قبل، این هیئت در قندهار با طالبان ملاقات داشتند و طالبان به آنها قول دادند که بن‌لادن دیگر علیه امریکا فعالیتی نخواهد کرد. حادثه ۱۱ سپتامبر تقریباً دو ماه بعد از این تفاهم، اتفاق افتاد. طالبان را خودشان درست کردند و در طول این مدت هم با طالبان در رفت و آمد و تماس بودند. بنابراین، نحوه موضع‌گیری، اصرار بر بخش‌هایی از مواضع، تبلیغ بخشی از حادثه و فراموش کردن بخش دیگر، لحن موضع‌گیری‌ها و امثال اینها می‌تواند ما را به انگیزه‌های واقعی بازیگران سیاسی آشنا سازد. باید دید بازیگر بر چه مطالبی اصرار و پافشاری دارد و ازچه مطالبی سریع عبور می‌کند. چه نکاتی را برای آزمودن جامعه می‌گوید و درباره چه نکاتی حاضر نیست صحبتی شود. در اروپا بعضی از تحلیلگران معتقد بودند که ممکن است این حادثه توسط صهیونیست‌ها خلق شده باشد، ولی در رسانه‌های امریکا اصلاً نگذاشتند این مسئله مطرح شود. حاضر نیستند مطلبی ولو به عنوان یک احتمال ضعیف در این باره مطرح شود، چون به عنوان خط قرمز آنها باید از آن عبور کنند.

بنابراین رفتارشناسی بازیگران سیاسی می‌تواند به ما در تحلیل مسائل کمک کند. امروزه بحث رفتارشناسی یک پایه و اساس در تحلیل و تحقیق مسائل سیاسی است. در واقع در بحث رفتارشناسی به جای آنکه بر گفتار و نوشتار بازیگر تکیه شود، باید بر زبان رفتاری او تکیه شود. حتی لحن گفتار و نوشتار نیز جزو رفتار بازیگر محسوب می‌شود. بی‌تردید سیاستمدار به دنبال منافع است و تمامی حرکت و سکون او

برپایه حفظ منافع دور می‌زند. این منافع، گاهی منافع کشور و ملت است و گاهی نیز منافع حزب و شخص است.[1] سیاستمدار به دنبال تثبیت وضع خود و حزب و گروه خود است. او ناچار است به فکر منافع ملی باشد تا بتواند افکار عمومی جامعه خود را جلب نماید. البته هر کشور یا گروهی از کشورها راه تأمین منافع خود را به گونه‌ای ترسیم کرده‌اند. برخی تکیه بر قدرت‌های بزرگ را راه تأمین منافع خود پنداشته؛ گروه دیگر رشد اقتصادی و افزایش ثروت ملی و ارتقاء سطح زندگی و رفاه مردم را اساس تلقی کرده‌اند و ادامه مشروعیت نظام خود را در سایهٔ رفاه عمومی می‌دانند؛ دسته دیگر نیز قدرت نظامی، پلیسی و اطلاعاتی و توانمندی امنیتی را پایه و اساس اقتدار خود و تأمین منافع ملی تلقی کرده‌اند. کشورهایی نیز از طریق تحکیم پیوندهای بین‌المللی و همکاری سیاسی به دنبال تثبیت خود می‌باشند. بنابراین در بحث رفتارشناسی، قبل از هر کار دیگر باید دید استراتژی ملی آن کشور و تعریف منافع ملی آن کشور چگونه شکل گرفته است.

### انگیزه‌شناسی

مسئله دیگری که در بحث تحلیل سیاسی به عنوان یک اصل مورد توجه است، انگیزه‌شناسی است.[2] در هر حادثه، حرکت اجتماعی، تحول بین‌المللی و یا سیاست داخلی به ویژه در حوادث مهم جهانی باید دید

---

1. Michael Nicholson, "The Methodology of International Relations", in: *International Relations*, edited by Stere Smith, Oxford: Basil Blackwell, 1985, pp. 26-71.

۲. در این رابطه رجوع کنید به:
David Sanders, "Behavioral Analysis", in: *Theory and Methods in Political Science*, edited by David Marsh and Gerry Stoker, London: Macmillan Press, 1995, pp. 59-74.

انگیزه واقعی چیست؟ برای مثال در همین حرکت اخیر امریکا در حمله به افغانستان، امریکا اعلام می‌کند که برای مبارزه با تروریسم آمده و هدف از این عملیات، مبارزه با تروریسم است. مهم این است که بتوان انگیزه واقعی امریکا را کشف کرد. ظاهر امر، تحرک علیه تروریسم است و پرچمی هم که برافراشته‌اند، پرچم مبارزه با تروریسم است. به غیر از این پرچم نمی‌توانند افکار عمومی جهان را آماده کنند و نمی‌توانند بدون این پرچم به یک کشور حمله و بمباران کنند، حتی نمی‌توانند برای به دست آوردن اطلاعات به کشوری تحکم کنند. همه این کارها را با این پرچم انجام می‌دهند. اما آیا انگیزهٔ واقعی و پشت پرده امریکا از این تحرکات هم، مبارزه با تروریسم است؟! یا اهداف دیگری دارند؟ حتی ممکن است مبارزه با تروریسم هم یک بخش کوچکی از اهداف امریکا باشد، منتهی اهداف اصلی و مهم‌تری نیز وجود دارد که اعلام نمی‌کنند. البته کشف اهداف پشت پردهٔ دولت‌ها، گروه‌ها و حتی اشخاص آسان نیست. شیوه‌های مختلفی برای کشف انگیزه واقعی وجود دارد که یکی از آنها دقت در منافع آن کشور است. منافع اقتصادی، سیاسی، منافع کوتاه‌مدت و یا درازمدت و منافع مربوط به حفظ قدرت و موقعیت که از منافع مهم در حوزه سیاست است.[1]

دقت در برنامه‌ریزی‌های بلندمدت کشورها می‌تواند راهنمای خوبی برای ما باشد. در همین مسئله حمله امریکا، باید دید برای این منطقه، برنامه بلندمدت امریکا چیست؟ یکی از راه‌ها، مراجعه به استراتژی ملی آن کشور است؛ استراتژی بلندمدت و استراتژی سالانه. امریکایی‌ها هر ساله، استراتژی ملی یک ساله خود را منتشر می‌کنند. به اضافه آنکه در ایام انتخابات و مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، هر دو حزب

1. John Vasquez, *Classics of International Relations*, New Jersy: Prentice Hall, 1990, pp. 16-40.

معروف امریکا برنامه‌های چهارساله و استراتژی مورد نظر حزب خود را تبلیغ می‌کنند. در دهه اخیر بعد از جنگ سرد، در استراتژی ملی امریکا که سالانه منتشر می‌شود، همواره بحث منطقه خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به عنوان مناطق حیاتی برای منافع ملی امریکا مطرح بوده است. هیچ سالی نیست که این بخش مهم جهان، مورد بحث قرار نگرفته باشد. منطقه خلیج فارس و منطقه خاورمیانه همواره به عنوان یک هدف راهبردی برای امریکا مطرح بوده است. اهمیت استراتژیک این منطقه، مسئله نفت منطقه، قیمت نفت، جریان آزاد نفت، حضور نیروهای امریکایی در منطقه، امنیت اتباع آنها، امنیت اسرائیل، سلطه اسرائیل در منطقه، امنیت حاکمان دست‌نشانده آنان که به عنوان کشورهای دوست از آنها یاد می‌شود، همواره به عنوان بخشی از منافع ملی امریکا ذکر شده است. حتی در سال‌های اخیر، در کنار نفت خلیج فارس، نفت خزر نیز اضافه شده است. اینکه در دهه‌های آینده، جز این منطقه هیچ منطقه‌ای از جهان نفت صادراتی ندارد و خلیج فارس و خزر تنها مناطقی هستند که می‌توانند جهان را گرم کنند و صنعت جهان را به حرکت درآورند، جای تردیدی نیست و لذا باید شیرهای نفت در اختیار آنها باشد. این مطالب را بارها به صراحت گفته‌اند.

بخشی از منافع ملی را، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک کشورها تعیین می‌کند. بنابراین بخش مهمی از منافع ملی هر کشور روشن است و احتیاجی به کشف ندارد. معمولاً قسمت زیادی از منافع ملی و اهداف بلندمدت را به راحتی می‌توان در اطلاعات آشکار کشورها به دست آورد؛ البته بخشی هم دارای طبقه‌بندی است که می‌توان آن را حدس زد. در مجموع برای به دست آوردن انگیزه در تحرکات مهم بین‌المللی باید منافع ملی و اهداف بلندمدت آن کشور را ترسیم کرد و سپس در چارچوب آنها، انگیزه حرکت‌های بین‌المللی را دریافت.

امریکایی‌ها از گذشته طرح‌هایی برای این منطقه داشته‌اند. فعلاً طبق اعلام خودشان به هدف افغانستان آمده‌اند، ولی آیا واقعاً فقط بحث افغانستان مطرح است؟ یعنی بعد از عملیات افغانستان، منطقه را ترک خواهند کرد؟ هنوز چند روز از عملیات افغانستان بیشتر نگذشته که مقامات امریکایی اعلام کردند برنامه‌های آنها در افغانستان یک برنامه طولانی است. شب گذشته نماینده امریکا در سازمان ملل اعلام کرد که هدف ما تنها سازمان «القاعده» و کشور افغانستان نیست، ما برای مبارزه با تروریسم ممکن است به گروه‌های دیگر و یا به کشورهای دیگری نیز حمله کنیم. این نامهٔ رسمی نماینده امریکا به سازمان ملل است. هنوز چند روز از شروع حمله بیشتر نگذشته که زمینه‌چینی برای عملیات بعدی را مطرح می‌کنند. همین نکات نشان می‌دهد که هدف امریکا فقط عملیات در افغانستان و از بین بردن سازمان «القاعده» و بن‌لادن نیست؛ طرح آنها وسیع‌تر از اینهاست.

طبق اعلام دیک چنی، دولت بوش برای دستیابی به اهداف مورد نظر خود حتی ممکن است تعهد رسمی خود را در ضمن کنوانسیون‌ها و پیمان‌های مختلف بین‌المللی زیر پا بگذارد. وی می‌گوید: «دولت جمهوری‌خواه جدید باید بدون هیچ‌گونه قید و شرطی بتواند نقش خود را در دفاع از منافع امریکا ایفا کند و اقدامات کلینتون در جهت انضمام امریکا به پیمان کیوتو با انگیزه حفظ محیط زیست و یا عضویت در موافقت‌نامه‌های سازمان تجارت جهانی با انگیزه آزادی رقابت تجاری، در نزد دولت جدید اعتباری ندارند و امریکا نباید خود را مقید به هیچ چیز بداند.»[1] همچنین وی در ادامه این بحث، اعمال قدرت امریکا را در جهان، برمبنای مناطق ترسیم می‌کند و نه کشورها. وی می‌گوید: «دولت

---

۱. محمد حسنین هیکل، «خریف خطر»، *مجله جهات نظر*، شماره ۳۲، قاهره، دارالشروق، سپتامبر ۲۰۰۱.

جدید باید بتواند حاکمیت خود را در جهان در چارچوب مناطق به هم پیوسته و نه کشورهای مجزا اعمال کند. نتیجه اینکه موضوعات مطرح در سطح بین‌المللی براساس "افق‌ها" به آنها نگاه می‌شود، نه مرزها؛ حتی اگر مرزها بیکران باشند (شبه‌قاره). در این چارچوب، امریکا به چین به عنوان شرق آسیا می‌نگرد، نه یک کشور با پایتختی پکن؛ هند، شبه‌قاره هند است، نه دهلی؛ منطقه دریاچه‌ها وسط افریقا محسوب می‌شود، نه کینشازا؛ حتی در بحران‌های محلی مثل بحران کوزوو، بحران به عنوان مسئله کلان منطقه بالکان در نظر گرفته می‌شود؛ مشکل عراق، آینده منطقه خلیج (فارس) است و قضیه درگیری عربی ـ اسرائیلی، امنیت شرق مدیترانه است، نه منازعه تشکیلات خودگردان با اسرائیل.»[1] از سیاست اعلام شده دولت بوش توسط دیک چنی، کاملاً روشن است که هدف امریکا سلطه بر کل جهان و مناطق حساس آن است و حتی امریکا حاضر نیست کشورها و مرزهای کشورها را مورد توجه قرار دهد.

یکی از راه‌های شناخت انگیزه هم تجربه است. تحرکات بازیگر در گذشته چگونه بوده است؟ برای فهم انگیزه امریکا باید دید آیا امریکا تا به حال به بهانه‌ای وارد کشوری شده و بعد از عملیات اعلام شده، آن کشور یا آن منطقه را ترک کرده است؟ مطالعه سوابق امریکا یکی از راه‌های شناخت انگیزه است. مراجعه به سوابق گذشته و رفتارهای گذشته یک کشور راهنمای خوبی است. هدف امریکایی‌ها در کره این بود که کره جنوبی را از اشغال نجات دهند، از سال ۱۹۵۳ (نزدیک به ۴۸ سال قبل) وارد کره شدند، آیا از کره خارج شدند یا هنوز هم هستند و هر روز امکاناتشان را در کره جنوبی بیشتر می‌کنند؟ تعداد نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و سلاح‌های اتمی؛ به بهانه نجات کره هر روز

---

۱. *همان*.

افزایش می‌یابد. در واقع کره جنوبی تبدیل به پایگاه دائمی امریکا در منطقه شده است. امریکایی‌ها به ظاهر برای نجات مردم وارد بوسنی شدند. امریکا اظهار می‌کرد که از کشتار مردم بوسنی بسیار نگران است و می‌خواهد مشکلات مردم را حل کند؛ ولی آیا بعد از پایان جنگ بوسنی از آنجا خارج شدند و یا پایگاه‌های خودشان را در منطقه بوسنی و کوزوو حفظ کردند؟ در همین منطقه، در جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت توسط عراق، هدفی که اعلام کردند، نجات کویت بود؛ ولی آیا بعد از پایان اشغال و آزادی کویت از منطقه خارج شدند و یا اینکه پایگاه‌های خود را در تمام کشورهای جنوبی خلیج فارس حفظ کردند؟ حتی در برخی از کشورها انبارهای اسلحه و مهمات و تانک و نفربرهای خود را هم حفظ کرده‌اند. با تمام کشورهای جنوبی خلیج فارس قراردادهای دفاعی بستند و میلیاردها دلار اسلحه به آنها فروختند.

رفتار گذشته امریکایی‌ها، انگیزه واقعی آنها را روشن می‌کند. امریکا در هر کجا که در گذشته وارد شده، ماندگار شده است. الان هم به منطقه شبه‌قاره و آسیای مرکزی آمده است، اما آیا بعد از عملیات افغانستان، از منطقه خارج می‌شود؟ آیا می‌توان به گفتار آنان اطمینان کرد؟ انگیزه را باید از زاویهٔ منافع ملی امریکا شناخت. طبق منافع امریکا، اینها در این منطقه ماندگار هستند؛ یعنی در دو منطقه مهم نفتی جهان، یکی خلیج فارس که قبلاً حضور خود را دائمی کرده بودند و یکی هم منطقه خزر که با این حرکت، حضورشان را دائمی خواهند کرد. امریکا قبلاً در این منطقه زمینه‌های حضور خود را فراهم کرده بود، در واقع برای حضور بیشتر ملاحظاتی با روسیه داشت. مخالفت روسیه و چین و کشورهای منطقه مانع این حضور بود؛ ولی الان زمینه برای حضور دائمی امریکایی‌ها در این منطقه، کاملاً آماده شده است. بنابراین از دید منافع بازیگر، باید انگیزه واقعی او را بشناسیم.

**نیت‌شناسی**

مسئله دیگر، مسئله نیت‌شناسی است. باید در هر حرکتی، نیت بازیگر را کشف کرد. در بحث نیت‌شناسی می‌گویند از نوع تحرک و ویژگی‌های آن باید نیت بازیگر را شناخت.[1] امریکا اگر بناست فقط گروه القاعده و بن‌لادن را در افغانستان از بین ببرد؛ آیا لازم است دولت امریکا اعلام جنگ نماید و خود را در شرایط جنگی ببیند؟ آیا جنگ با گروه القاعده و افغانستان و طالبان نیاز به یک بودجه چهل میلیارد دلاری دارد؟ آیا در این حادثه نیاز به یک بودجه ۳۰۰ میلیارد دلاری نظامی، علاوه بر بودجه نظامی سالانه دارد؟ امریکایی‌ها تصمیم گرفته‌اند برای چهار سال آینده، ۱/۵ تریلیون دلار برای تحقیقات نظامی خرج کنند، آیا امنیت داخلی امریکا نیاز به این همه هزینه دارد؟ آیا اهداف اعلام شده با این تمهیدات و عِدّه و عُدّه می‌خواند؟

البته یکسری از تحرکات، مربوط به مسائل داخلی امریکاست. یعنی حزب جمهوری‌خواه می‌خواهد پایه‌های قدرت خود را برای چهار سال آینده محکم کند. اصولاً جمهوری‌خواهان متکی به صنایع نظامی هستند و لذا معمولاً بیشتر جنگ‌های منطقه‌ای و فروش سلاح هم در دورهٔ این حزب اتفاق می‌افتد. در واقع دولت بوش یک نوع تعاملی را بین مسئله مبارزه با تروریسم و اهداف حزب جمهوری‌خواه ایجاد کرده که در مجموع به نفع تولید تسلیحات، تکنولوژی نظامی و کمپانی‌های عظیم اسلحه‌سازی است که حامی حزب جمهوری‌خواه هستند.

بحث طولانی شدن مبارزه با تروریسم هم بر همین مبناست. اگر

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:
Dina Zinnes, "The Study of Conflict Processes", in: *Journeys through World Politics,* edited by Joseph Kruzel and James Rosenau, Toronto: Lexington Books, 1988, pp. 83-103.

جنگ در سال اول ریاست جمهوری بوش تمام شود، در سه سال بعد دچار مشکلات داخلی خواهد شد و تضمینی برای رأی دوباره مردم ندارد، خصوصاً که بوش در همین دورهٔ اول هم با مشکلات فراوان برندهٔ انتخابات شده است. بنابراین مبارزه با تروریسم و برخورد با عاملان انفجار نیویورک و واشینگتن چارچوب بسیار خوبی است که مسائل داخلی و بین‌المللی خود را با آن حل‌وفصل کند. بوش در صحنه بین‌المللی ناچار بود نوع رقابت‌های خود را با روسیه و چین تنظیم نماید. الان شاید فرصتی است که بتواند فضای تشنج را از روسیه و چین به افغانستان و خاورمیانه بکشاند. کمیته تدوین گزارش پیرامون اولویت سیاست خارجی امریکا که عنوان «کشتیرانی در دریاهای ناآرام»[1] را برای خود انتخاب نموده، در گزارش خود، اولویت‌های سیاست خارجی امریکا را شرق آسیا، اروپا، شبه‌قاره هند، خلیج فارس و خاورمیانه اعلام کرده است.

در مجموع، حضور در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی و نفوذ دائمی در این منطقه ابعاد وسیعی برای استراتژی امریکا نسبت به قفقاز، آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند، ایران، چین و روسیه دارد. نوع سلاح‌هایی که به منطقه آورده‌اند، نوع هواپیماها، تعداد ناوهای هواپیمابر، پایگاه‌هایی که از کشورهای مختلف در اختیار گرفته‌اند، تلاش برای حضور سربازان اروپا، ژاپن، کانادا و استرالیا به منطقه، همه و همه حکایت از اهداف وسیع امریکا در منطقه دارد.

یکی از راه‌های شناخت نیت بازیگران، تناقضات رفتاری است، به دلیل آنکه معمولاً بازیگران، اهداف گوناگون و متضادی را دنبال می‌کنند و برای دستیابی به اهداف خود نیازمند پیچیدگی در رفتار و گفتار

1. Navigating Through Turbulence

هستند. هرچه منافع بزرگ‌تر و دارای ابعاد فراوان باشد، رفتار بازیگران پیچیده‌تر خواهد بود و شناخت نیات آنها هم دشوارتر است.[1] در این‌گونه موارد، مطالعهٔ دقیق رفتار و چیدن دقیق قرائن و شواهد می‌تواند نیت بازیگر را روشن نماید. دقت در نقش‌های مختلف یک بازیگر یا نقش هریک از بازیگران و مقایسه رفتارها نیز می‌تواند به ما کمک کند. بازیگران در ایفای نقش‌های مختلف، رفتارهای مختلفی از خود بروز خواهند داد و تحلیلگر قادر خواهد بود با مقایسه این نقش‌ها به نیت بازیگران پی ببرد.

راه دیگری که ما را به نیت بازیگران نزدیک می‌کند، بدیل‌سازی و سناریوسازی است. در برخی از موارد به علت پیچیدگی مسئله، تحلیلگر قادر نیست با اطمینان و قاطعیت نیت بازیگران را درک کند. در این موارد، روش سناریوسازی نسبت به بازیگران، وسیله‌ای است جهت تبیین و تحلیل مناسب؛ تحلیلگر باید مواد خام و اطلاعات را طبقه‌بندی کند و با تنظیم این مواد و تقدم و تأخر و به دست آوردن تناقضات رفتاری در مجموع، چندین سناریو را برای فهم نیت بازیگران، طراحی نماید.[2] سناریوها باید به گونه‌ای طراحی شود که هدف و نیت بازیگران آشکار گردد. حتی گاهی تلفیق چندین سناریو و ترسیم حداقل و حداکثر در اهداف بازیگر، برای تبیین اهداف و کشف نیت بازیگر ضروری است.

### حفظ هویت فرهنگی ـ سیاسی

یکی از نکاتی که در تحلیل سیاسی باید مد نظر باشد، حفظ هویت ملی

1. Isaak, *op.cit.*, pp. 83-103.

2. Earl Babbie, *The Practice of Social Research*, Belmont, Wadsworth Publishing Company, 1983, pp. 132-136.

و اسلامی است. باید همواره هویت دینی، فرهنگی و ملی در مواضع و تحلیل‌ها مدنظر قرار گیرد. این مسئله حائز اهمیت است که در تشریح و بیان یک تحلیل سیاسی، از یاد نبریم که تعلق به چه ملت و تاریخی داریم، دارای چه شناسنامه‌ای هستیم و سوابق فرهنگی ما چه بوده است و از چه محیط و جامعه‌ای سخن می‌گوییم؟ گاهی ممکن است جوّی در سطح جهانی حاکم شود که جوّ رعب و ارعاب و یا جوّ تطمیع و شرایط وسوسه‌انگیز باشد و ما را وادار کند که سوابق، هویت، تاریخ، فرهنگ و ویژگی‌های خود را از یاد ببریم. خط قرمزها، ویژگی‌های ملی، انقلابی و فرهنگی و همه امتیازاتی را که از آنِ یک ملت بوده است، با مواضع و تحلیل‌های ناصحیح خدشه‌دار کنیم و از اهداف و اصولمان فاصله بگیریم. برعکس هم می‌توان در چارچوب اصول، ضمن بیان مواضع صحیح و حساب‌شده، هویت ملی را نیز تقویت کرد.

به عنوان نمونه در حوادث اخیر و موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های مسئولین نظام، خوشبختانه هویت سیاسی، فرهنگی، ملی و انقلابی‌مان در تحلیل‌های سیاسی و اتخاذ مواضع، به خوبی مورد توجه قرار گرفت. یکی از نکات مهمی که همواره عنصر ارزشمند موضع نظام ما بوده، استقلال در مواضع و ممتاز بودنِ آنها از سیاست‌های متداول و معمولی سایر کشورهاست. همواره در موضع‌گیری‌های سیاسی بین موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران با موضع‌گیری‌های سایر کشورها تفاوت‌های روشنی بوده و همیشه مواضع ایران دارای یک، یا چند نقطه امتیاز بوده است. در این حادثه هم تاکنون نقاط امتیاز فراوانی در مواضع مسئولین نظام دیده می‌شود و در ادامه نیز باید چنین باشد. در موضع‌گیری‌های مسئولین ما همیشه خط استقلال و عدم دنباله‌روی از سیاست‌های رایج، یک مشخصه مهم سیاست خارجی ما بوده است.

مواضع کشورمان همواره روشن و برخاسته از مبانی و اصول تعریف

شدهٔ نظام بوده است. برای مثال در همین ماجرا، عزم حتمی جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با تروریسم به عنوان یک جهاد و جنگ مقدس و در عین حال، مخالفت با رهبری امریکا در مسئله مبارزهٔ جهانی با تروریسم و جلوگیری از هرگونه سوء استفادهٔ امریکا از این ماجرا، یک موضع منحصر به فرد کشورمان بوده است. معمولاً کشورهایی که با تروریسم مخالفت کرده‌اند، در برابر سیاست‌های امریکا موضع تسلیم داشته‌اند. موضع شفاف علیه تروریسم و همزمان علیه امریکا، ویژه نظام اسلامی ما بوده است. محکوم کردن حملهٔ نظامی به کشور افغانستان و همزمان مخالفت نسبت به اعمال و شیوه‌های طالبان و مخالفت با سلطه این گروه بر کشور افغانستان، نمونهٔ دیگری از مواضع مستقل و ممتاز نظام ما بوده است. معمولاً کشورها با طالبان مخالفت کردند، ولی جرئت محکوم کردن امریکا را نداشتند. بسیاری از کشورهای اسلامی در حادثهٔ افغانستان کاملاً سکوت کردند. موضع قاطع علیه جنگ و علیه طالبان ویژه ایران بوده است. در واقع همیشه موضع ما با بسیاری از کشورهای جهان تفاوت‌های بنیادی و اصولی داشته است. ما کشوری بودیم که از قبل، نسبت به حملهٔ امریکا به افغانستان با بیان صریح مخالفت کردیم و پس از حمله هم آن را با صراحت محکوم نمودیم. در عین حال با سلطه طالبان، با شیوهٔ حکومت طالبانی و با اسلام طالبانی هیچ وقت موافق نبودیم و همیشه مخالفت خودمان را اعلام کرده‌ایم.

در بحث تروریسم هم مبارزه با تروریسم را به عنوان یک وظیفه اسلامی و اخلاقی خود می‌دانیم و در طول ۲۳ سال، با تروریسم جنگیده‌ایم و باز هم به مبارزه و جنگ با تروریسم ادامه خواهیم داد، ضمن اینکه هیچ‌گاه رهبری امریکا را در هیچ موضوعی نپذیرفته‌ایم. یک علت اساسی مخالفت کشورمان با نظم نوین در طول دهه گذشته نیز مسئله رهبری امریکا بوده است. بنابراین مواضع ایران همیشه دارای یک

استقلال و امتیاز ویژه‌ای بوده است. این اصل ارزشمند را همواره باید پاس بداریم. دنباله‌رو قدرت شدن و برای منافع زودگذر دست از اصول برداشتن، برازندهٔ نظام اسلامی ما نیست.

نکته دیگری که همواره عنصر اصلی هویت فرهنگ ملی ما محسوب می‌شود، ظلم‌ستیزی، عدالتخواهی و حمایت از مظلومین و محرومین می‌باشد. مردم ایران به دلیل خصایص و ویژگی‌های اخلاقی و ملی خود و همچنین به دلیل مذهب تشیع، همواره ظالم‌ستیز بوده و افتخار حمایت از مظلوم و محروم را داشته‌اند. حتی برخی از مورخین علت پذیرش مذهب شیعه از طرف مردم ایران را عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی ایرانیان می‌دانند. مردم ما همواره در برابر زورگویی و برتری‌طلبی و استکبار حساسیت داشته‌اند.

انطباق مواضع سیاسی و تحلیل‌ها بر فضای روحی مردم کشورمان می‌تواند مواضع را برای مردم ما دلنشین‌تر نماید. مردم کشورمان با روح لطیف و قلب مهربان از یک طرف و روحیه مقاومت و کبرستیزی از طرف دیگر نمی‌توانند حملهٔ یک کشور قدرتمند و زورگو مثل امریکا را علیه مردم مظلوم و محروم افغانستان که سال‌هاست گرفتار جنگ و درگیری داخلی هستند، بپذیرند. بر فرض که عملیات انتحاری در امریکا توسط بن‌لادن طراحی شده باشد و سران طالبان هم حامی بن‌لادن باشند، این امر دلیل بر عملیات گسترده هوایی و موشکی امریکا علیه ملت و کشور افغانستان نمی‌شود. بی‌تردید در این عملیات بیشترین خسارت‌ها بر مردم بی‌دفاع افغانستان وارد خواهد شد. ویرانی منازل، مدارس، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، پل‌ها و جاده‌ها و کشته شدن زنان، کودکان و مردم بی‌گناه از آثار و تبعات قطعی این عملیات خواهد بود. آیا پاسخ کشته شدن مردم بی‌دفاع در نیویورک، کشتن مردم بی‌پناه و جنگ‌زده و بی‌گناه افغانستان است؟! هیچ منطقی نمی‌تواند این سبعیت را بپذیرد. اگر

هیچ مسئولی هم موضعی نگرفته باشد و هیچ تحلیلی نیز برای مردم بیان نشده باشد؛ مردم، با وجدان پاک خود این‌گونه اعمال ددمنشانه را در محکمه وجدان و در پیشگاه عقل، محکوم می‌دانند.

نکته دیگری که باید به عنوان یک اصل همواره مورد مراعات باشد، حفظ یکپارچگی و اتخاذ موضع واحد از سوی مسئولین، احزاب و جناح‌های مختلف است. در جهت‌گیری‌ها، تبلیغات و رفتار سیاسی نباید هیچ‌گونه دوگانگی و اختلافی در فضای محیط داخلی یا فضای بین‌المللی احساس شود. دوجریانی‌شدن و استفادهٔ دشمن از شکاف و اختلاف می‌تواند تلاش جمهوری اسلامی ایران را در زمینهٔ دفع تهدیدات احتمالی و همچنین بهره‌گیری از فرصت‌ها با مشکلات فراوانی مواجه سازد. در فضای اختلاف و دوگانگی تأمین منافع ملی امکان‌پذیر نخواهد بود. همواره اصل تأمین منافع ملی باید به عنوان یک اصل محوری در همه فعالیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مدنظر قرار گیرد. باید این مسئله مهم را همواره در نظر داشت که در فضای اختلاف و دعوای داخلی، کسب هیچ‌یک از منافع ما در فضای بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود. اختلافات، ما را در موضع ضعف قرار می‌دهد و بی‌تردید در شرایط ضعف ما و قدرت دیگران چیزی نصیب ما نخواهد شد. مردم ما هم همواره از اختلاف و دو دستگی رنج می‌برند و از آن نفرت دارند، از طرفی در فضای اختلاف داخلی، هیچ گوشی هم در جهان، شنوای حرف‌ها و تحلیل‌های ما نخواهد بود.

مسئله دیگری که جزو هویت ملی و سیاسی ماست، مواضع اصولی و منطقی است. مردم ما، مردمی فرهنگ‌دوست، عالم و با بهره هوشی بالاتر از متوسط هستند و به هیچ بهانه‌ای علاقه‌ای ندارند که سخن غیرمنطقی و بدون استدلال بشنوند. هرگونه تحلیلی که مبانی و نتیجه آن غیرمنطقی باشد، مورد قبول افکار عمومی نخواهد بود. ما در زمینه بحث مبارزه با

تروریسم معتقدیم قبل از شروع مبارزه جهانی با تروریسم، باید کشورهای جهان نسبت به اصول و پایه‌هایی که مقدمهٔ لازم آن محسوب می‌شود، به توافق دست یابند. اولین قدم، تعریف تروریسم و عمل تروریستی است که روشن شود چه اعمالی تروریستی محسوب می‌شود و چه اعمالی مبارزهٔ آزادی‌بخش و دفاع مشروع می‌باشند. تفاوت‌های این دو کدام است؟ بی‌تردید اگر کشوری مورد تجاوز اشغالگر قرار گیرد، مبارزه برای آزادی سرزمین و وطن ولو با انفجار، ترور و عملیات انتحاری، دفاع مشروع تلقی می‌شود. البته مرزبندی دقیق بین این دو نیاز به تعریف‌های دقیق و مشخصی دارد. می‌توان بر نمونه‌های روشن تکیه کرد. برای مثال، کوبیدن هواپیمای مسافربری به یک ساختمان در نیویورک عملی تروریستی، و جهاد مردم فلسطین و مبارزه گروه‌هایی چون حزب‌الله لبنان و جهاد اسلامی و حماس، دفاع مشروع محسوب می‌شوند. از طرف دیگر مبارزه با تروریسم نیازمند شناخت ریشه‌های آن و از بین بردن عوامل اصلی به وجود آورنده تروریسم است. بی‌عدالتی، تبعیض، فقر، دخالت‌های نابجا در امور کشورهای دیگر، دیکتاتوری و تک محوری در ادارهٔ جهان، رفتارهای تبعیض‌آمیز مراجع بین‌المللی و قدرت‌های جهانی از جمله عوامل ریشه‌ای تروریسم است. در تحلیل مسائل سیاسی هر مقدار سخنان ما منطقی و منطبق بر اصول و عقل‌پسند و برمبنای خِرَدگرایی باشد، تأثیر آن در جامعه ایران بیشتر است؛ زیرا مردم ما از طریق سخنان بی‌منطق، شعاری و احساسی، اقناع نمی‌شنوند و اگر هم سخنی احساسی در کوتاه‌مدت اثری داشته باشد، در بلندمدت محکوم به شکست است. بنابراین در بیان مواضعمان همواره هویت ملی ما که در طول قرن‌ها ساخته شده است، باید حفظ شود. از طرف دیگر هویت انقلابی ـ سیاسی ما که در طول بیست و سه سال گذشته ساخته شده است، نباید به دلیل یک حادثه یا یک مسئله و جوّ به وجود آمده در محیط بین‌المللی، از دست

برود. بی‌هویتی و تغییر ماهیت در برابر فضای موجود و تسلیم شدن در برابر تهدیدهای دشمن، عامل تحقیر یک ملت است.

## منافع حیاتی

مسئله دیگر در تحلیل سیاسی، تبیین مسائل بین‌المللی و اتخاذ مواضع، حفظ منافع ملی به ویژه حفظ منافع حیاتی است. حراست از این منافع همواره باید به عنوان مهم‌ترین هدف مدنظر باشد. متأسفانه در برخی از شرایط ممکن است بعضی از مواضع و یا تحلیل‌ها، نوعی تهدید برای امنیت ملی ما محسوب شود، که پرهیز از آن یک ضرورت است. حفظ منافع حیاتی به ویژه امنیت ملی، یک اصل مهم برای همه رسانه‌ها و تریبون‌هاست، که باید دقیقاً این اصل را مورد مراعات قرار دهند. به ویژه اگر سخن یا موضعی، امنیت ملی ما را تهدید کند، یک خط قرمز برای همه محسوب می‌شود. در همه کشورها بدون استثنا، مراعات خطوط قرمز و توجه به منافع و مصالح ملی الزامی است. بازی‌کردن با امنیت ملی یا منافع ملی خیانتی نابخشودنی محسوب می‌شود. در همین ماجرای اخیر، مواضع حساب ناشده و تحلیل‌های احساسی می‌توانست برای امنیت ملی ما خطرناک باشد که خوشبختانه همه تریبون‌ها و رسانه‌ها و مسئولین توجه خوبی به این مسئله داشتند. در اینجا، به دو مورد از مواردی که در این شرایط می‌تواند برای منافع حیاتی کشور به ویژه امنیت ملی ما خطرناک باشد، اشاره می‌کنم:

۱. هرگونه موافقت با اعمال تروریستی و تروریسم و هر نوع حمایت از گروه تروریستی می‌تواند برای ما دردسرآفرین و خطرناک باشد، ضمن آنکه حمایت از اعمال تروریستی اساساً خلاف موازین و مبانی اسلام و فرهنگ ملی ما نیز می‌باشد. ما باید تروریسم را در همه تریبون‌ها با شفافیت تمام و قاطعانه محکوم کنیم. این مسئله قابل

مسامحه و شوخی‌بردار نیست. این مسائل به امنیت ملی ما مربوط می‌شود. مخالفت و مبارزه با تروریسم یک اصل محوری است. خوشبختانه جمهوری اسلامی ایران جزو اولین کشورهایی بود که چند ساعت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، آن را در بالاترین سطح محکوم کرد و با خانواده قربانیان اظهار همدردی نمود. همه رسانه‌های ما هم از ساعات اولیه حادثه، چارچوب‌ها را مراعات کردند. هیچ‌کس حق ندارد به دلیل اینکه با سیاست‌های دولت امریکا مخالف است، از یک حادثه تروریستی زشت، خوشحال باشد؛ یا در محکومیت حادثه تردید کند. نباید رفتار ناشایست دولت امریکا نسبت به کشورهای مستقل را با زندگی مردم عادی امریکا مخلوط کنیم. اگر نتوانیم این مسائل را به خوبی تفکیک کنیم، چهره نظام را مخدوش خواهیم کرد.

بنابراین مخالفت با تروریسم برای ما یک اصل است و هرگونه حمایت یا رضایت از اعمال تروریستی محکوم است و برای امنیت ملی خطرناک خواهد بود؛ البته تروریسم به معنا و مفهومی که ما می‌پذیریم و ترسیم می‌کنیم، هرچند حادثه ۱۱ سپتامبر در افکار عمومی جهان و از دیدگاه دولت‌ها از مصادیق اجتماعی اعمال تروریستی است.

۲. وقتی از دیدگاه سازمان ملل، حرکتی برای مبارزه با تروریسم براساس قطعنامه‌های لازم‌الاجرا شروع می‌شود؛ کارشکنی با آن خطرناک است. البته اظهارنظر اشکالی ندارد. هرکس می‌تواند نظر خود را اعلام کند و بگوید این شیوه را نمی‌پسندد یا قبول ندارد. کما اینکه حمله به افغانستان هم در چارچوب مصوبه‌ای از شورای امنیت آغاز شده و دبیرکل هم این حمله را دفاع از خود دانسته و تأیید کرده است؛ در عین حال هیچ اشکالی ندارد که ما نپذیریم و حملهٔ افغانستان را غیرقابل قبول بدانیم و یا حتی محکوم کنیم. اما ایجاد مانع و تخریب عملیات می‌تواند برای امنیت ملی ما خطرناک باشد. مخالفت نظری با مصوبه سازمان ملل

متحد قابل قبول است، اما مخالفت عملی و عملیات تخریبی می‌تواند امنیت ما را در معرض تهدید قرار دهد. یا اگر مصوبات شورای امنیت سازمان ملل براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب شود، این مصوبات برای تمام کشورها لازم‌الاتباع است و اگر کشوری با این مصوبات مخالفت کند، شورای امنیت سازمان ملل می‌تواند برای آن کشور، مجازات تعیین کند. ممکن است این مجازات، اقتصادی یا سیاسی و یا حتی مجازات بالاتری از طریق قوه قهریه باشد.

قطعنامه ۱۳۷۳ که شورای امنیت در تاریخ ۱۳۸۰/۷/۶ به تصویب رساند، مصوبه‌ای لازم‌الاجراست و باید نسبت به اجرای آن برنامه‌ریزی کنیم. البته قبلاً شورای امنیت دو قطعنامه دیگر، قطعنامه ۱۲۶۹ و قطعنامه ۱۳۶۸ هم تصویب کرده بود. ولی قطعنامه ۱۳۷۳، قطعنامه مفصّلی است و وظایف زیادی را برای دولت‌ها مشخص نموده است. در این قطعنامه، مسئله رضایت به اعمال تروریستی را هم ممنوع و بر قطعنامهٔ ۱۱۸۹ سال ۱۹۹۸ تأکید می‌کند که در آن قطعنامه چنین آمده است: «تمامی کشورها وظیفه دارند از سازماندهی، تحریک، حمایت یا مشارکت در اعمال تروریستی در کشورهای دیگر یا رضایت دادن به انجام این‌گونه فعالیت‌های سازمان‌یافته در قلمروشان خودداری نمایند.» در این قطعنامه از تعبیر acquiesce استفاده شده است که به معنای موافقت یا رضایت است.

در قطعنامه ۱۳۷۳، هرگونه تأمین مالی برای اعمال تروریستی ممنوع می‌شود و دولت‌ها را موظف می‌کند که اموال و دارایی اشخاصی را که در اعمال تروریستی شرکت می‌کنند یا این اعمال را تسهیل می‌نمایند، مسدود نمایند. همچنین مبادله اطلاعات بین کشورها، پناه ندادن تروریست‌ها در قلمروشان و تدوین قوانینی در کشور که این‌گونه اعمال را جنایی محسوب نماید، الزامی شناخته شده است. در این قطعنامه از

همه دولت‌ها می‌خواهد که تا ۹۰ روز از تاریخ تصویب قطعنامه، اقداماتی را که در اجرای این قطعنامه در پیش گرفته‌اند، گزارش نمایند.

این قطعنامه براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب شده که برای همه کشورها لازم‌الاجراست. در واقع فصل هفتم منشور، اقدام در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز است و در مواقعی که تهدیدی علیه صلح باشد، برای حفظ صلح یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی، اقداماتی را برای کشورها الزامی می‌کند. در این فصل، در مواقع ضروری استفاده شورای امنیت از نیروی هوایی، دریایی و زمینی برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت نیز پیش‌بینی شده است.

در این‌گونه قطعنامه‌ها کشورها باید همکاری کنند. نمی‌توان در برابر این‌گونه قطعنامه‌ها بی‌تفاوت بود و یا مخالفت کرد. تحلیل و موضع‌گیری به‌گونه‌ای که به مفهوم ایستادگی و مخالفت با این قبیل قطعنامه‌ها باشد، می‌تواند برای امنیت ملی ما مخاطره‌آمیز باشد. البته مخاطب روشن این قطعنامه‌ها، گروه‌هایی مانند سازمان «القاعده» و یا منافقین نیز هستند که ما باید بتوانیم از این قطعنامه علیه کشورهایی که به آنها پناه داده‌اند و یا به آنها کمک می‌کنند، استفاده کنیم. البته این قطعنامه ممکن است مشکلاتی را هم برای کشورهای مستقل و گروه‌های آزادی‌بخش به وجود آورد. در یک جمله می‌توان گفت در آینده مسیر هموار پیش روی ما نیست و باید با دقت و حساب‌شده حرکت نماییم.

تذکر این نکته هم ضروری است که نوع موضع‌گیری افراد و تریبون‌های مختلف متفاوت است. حتی موضع‌گیری مسئولین اجرایی با مسئولین قوه مقننه و قضائیه هم یکسان نیست. عمدتاً موضع‌گیری مقام رهبری، ریاست جمهور و وزیر خارجه در مسائل سیاسی بسیار اهمیت دارد و به نوعی موضع نظام تلقی می‌شود. حتی موضع‌گیری بقیه وزرا هم حساسیت وزیر خارجه را ندارد. قطعاً موضع نماینده مجلس یا یک

مقام قضایی در مباحث سیاسی خیلی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در زمینه رسانه‌ها، رسانه ملی مهم است، یعنی وضع رادیو و تلویزیون دولتی و روزنامه‌ها متفاوت است. تریبون‌های نیمه‌رسمی مثل نماز جمعه به مقدار زیادی آزادی عمل دارند. البته نه اینکه به همان نحو که وزیر خارجه موظف است در موضع‌گیری‌ها همه اصول را مراعات کند، خطیب جمعه هم همان دقت را باید داشته باشد، ولی در مجموع، خطوط قرمزی وجود دارد که باید همهٔ افرادی که از تریبون‌های عمومی استفاده می‌کنند، آنها را رعایت کنند.

## خطر سوءاستفاده امریکا از شرایط موجود

در مسیر آینده ممکن است مشکلاتی پیش روی داشته باشیم که یا برای ما یا برای دوستان ما باشد. نسبت به آینده فلسطین نگرانی‌هایی وجود دارد؛ گرچه در روزهای اخیر، غرب نسبت به فلسطین، به ظاهر قدری انعطاف نشان داده است. رئیس‌جمهوری امریکا اعلام کرد که دولت مستقل فلسطین را قبول داریم و معتقدیم باید دولت مستقل فلسطینی تشکیل شود. این سخنی بود که امریکایی‌ها هیچ وقت حاضر نبودند آن را رسماً اعلام کنند. چندی قبل مشاور امنیت ملی بوش اعلام کرده بود که «حل بحران خاورمیانه همان‌گونه که تجربه نشان داده است، نیاز به معجزه دارد. رؤسای جمهور سابق امریکا که به بحران نزدیک شدند، جز اینکه انگشتان خود را بسوزانند، کار دیگری نتوانستند انجام دهند. بوش خود را صانع معجزات نمی‌داند که یک قطعه سنگ را به تکه نانی تبدیل کند، همچنین وی نمی‌خواهد انگشتانش را بسوزاند.» همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، قبل از این حادثه، سیاست امریکا چراغ سبز کامل به دولت اسرائیل برای ادامه جنایات بود، ولی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر لحن‌ها کاملاً عوض شده است. حتی لحن خود اسرائیل هم کمی عوض

شده است.[1] سخنان دیروز وزیر خارجه اسرائیل با گذشته کاملاً متفاوت بود و اعتراف کرد که اگر برای حل‌وفصل مسائل فلسطین فکری نشود، منطقه با معضلات پیچیده‌ای مواجه خواهد شد. البته علی‌رغم تغییر لحن و گفتار، در عمل نه امریکا و نه اسرائیل قدمی برنداشته‌اند. خطر آن است که همانند همه تحولات منطقه باز هم سر فلسطینی‌ها کلاه بگذارند. در ماجرای جنگ دوم خلیج فارس دیدید که پایان آن سرازیر شدن میلیاردها دلار پول به اسرائیل، تشکیل کنفرانس مادرید، موافقت‌نامه صلح بین اسرائیل و اردن و برقراری روابط سیاسی ـ اقتصادی شش کشور عرب با اسرائیل و در نهایت قرارداد اُسلو بود که همه آنها به نفع اسرائیل تمام شد.

البته ما از این فضا باید استفاده کنیم و با کمک کشورهای اسلامی این حقیقت را روشن سازیم که مبارزات حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله لبنان، جهاد و جنگ مقدس و از دیدگاه حقوقی، دفاع مشروع است و طبق اصول منشور ملل متحد اقدامات آنها کاملاً صحیح و قابل دفاع است و باید مورد حمایت کشورها قرار گیرد. اینها برای احقاق حقوق خود و برای آزادی سرزمین اشغال شدهٔ خودشان می‌جنگند. حداقل شورای امنیت نسبت به سرزمین اشغالی سال ۱۹۶۷ قطعنامه روشنی دارد، حتی خود بیت‌المقدس هم جزو سرزمین اشغالی سال ۱۹۶۷ می‌باشد؛ گرچه شورای امنیت نسبت به سرزمین‌های اشغالی قبل از سال ۱۹۶۷ هم قطعنامه‌هایی دارد. این مسئله مهمی است که در این مقطع نباید گذاشت که اسرائیل و امریکا علیه آینده فلسطین، سوءاستفاده کنند؛ آن گونه که امریکایی‌ها در جنگ دوم خلیج فارس ـ جنگ عراق و کویت ـ سوءاستفاده کردند. یکی از مهم‌ترین اهدافی که امریکا از سال

---

1. *New York Times*, October 25, 2001, p. A21; and October, 23, 2001, p. A23.

۱۹۷۳ دنبال می‌کرد، یعنی تسلط کامل بر منطقه خلیج فارس و نفت این منطقه، در جنگ دوم خلیج فارس به دست آورد. تحریم نفتی کشورهای عربی در سال ۱۹۷۳ جهت فشار بر غرب در رابطه با مسئله اسرائیل، ضربه مهمی بر سیاست خارجی امریکا بود و امریکا از آن تاریخ در پی جدایی کامل بین کشورهای عربی خلیج فارس با کشورهای عربی منطقه ساحل مدیترانه (سوریه، فلسطین، لبنان و مصر) بود و این بدین‌معناست که موضوع نفت باید از مسئله منازعه اعراب و اسرائیل جدا باشد و امریکا این کار را در عمل انجام داد، یعنی تجزیه و قطع ارتباط کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با بقیه دنیای عرب. با پیاده شدن نیروهای امریکا در ساحل جنوبی خلیج فارس و تمرکز آنها در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بدون هیچ‌گونه اعتراضی از جانب کشورهای عربی، این هدف مهم برای غرب تحقق یافت و این بزرگ‌ترین هدیه امریکا به اسرائیل و گرفتن بزرگ‌ترین اهرم فشار از دست ملت فلسطین بود.

تقاضای جمهوری اسلامی ایران برای تشکیل کنفرانس فوق‌العاده کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در سطح وزرای خارجه ـ که فردا این کنفرانس در دوحه تشکیل خواهد شد ـ به همین منظور بوده است که ما بتوانیم از حقوق فلسطینی‌ها و مسئله انتفاضه دفاع کنیم. بنابراین راه آینده، راه همواری نیست. بی‌تردید امریکا فقط به افغانستان اکتفا نمی‌کند. امریکایی‌ها به صراحت اعلام کردند که گروه‌های تروریستی در ۶۰ کشور جهان فعالیت دارند و باید با همهٔ آنها مبارزه کنند. به خصوص اگر امریکا در افغانستان پیروزی ملموسی به دست نیاورد، برای افکار عمومی داخل امریکا، ناچار است به کشور دیگری حمله کند. ممکن است امریکایی‌ها به کشورهای مورد نظر اولتیماتوم‌هایی بدهند که مثلاً به دلیل فلان اقدام یا حمایت از فلان طرح،

این افراد را باید تحویل ما بدهید یا محاکمه کنید و سپس بهانه لازم برای حمله به دست بیاورند. با اشاره به چند مورد روشن می‌شود که اهداف امریکا و لحن قلدرمآبانه امریکا چگونه است:

ویلیام بیرنز، معاون وزیر خارجه امریکا در مسائل خاورمیانه، با حضور دو معاون دیگر و اکثر سفرای کشورهای عرب در واشینگتن، روز جمعه ۱۳۸۰/۶/۲۳، یعنی دقیقاً سه روز بعد از حادثه، نشستی داشتند. روزنامه نیویورک تایمز در این خصوص نوشت بیرنز به سفرای عرب جزئیاتی از نامه‌های ارسالی به کشورهایشان را اطلاع داد که شامل هفت بند می‌باشد که واشینگتن آنها را برای پیوستن به ائتلاف علیه تروریسم مهم می‌داند. این هفت بند بدین‌شرح است:

۱. دستگیری تروریست‌های حاضر در کشورتان و محاکمه آنها؛

۲. جلوگیری از تحرک تروریست‌ها از کشورتان به دیگر کشورها؛

۳. مطلع کردن شرکای دیگر در جامعه جهانی از اطلاعات خود پیرامون تروریست‌ها؛

۴. تحویل دادن یا اخراج کردن کسانی که به علت انجام جرایم تحت تعقیب هستند و تحویل آنها به کشورهای تعقیب‌کننده (که این بند بسیار مهم است)؛

۵. سخن گفتن با قدرت علیه تروریسم بدون در نظر گرفتن اهداف اعلام شده آنها؛ این بند، احتمالاً اشاره به گروه‌های جهادی فلسطینی است، چون می‌گوید هدف، اهمیتی ندارد. حتی اگر هدف، درست و مقدس باشد، اعمال خشونت‌آمیز محکوم است.

۶. حمایت از اقدامات بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم در سازمان ملل و محافل بین‌المللی دیگر؛

۷. پایان دادن به هرگونه مسامحه‌کاری با کشورها یا رژیم‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند.

بعضی از سفرای عرب این درخواست‌ها را به عنوان اعلام جنگی دانستند که امریکا علیه تروریست‌ها انجام خواهد داد، که از افغانستان آغاز شده و قطعاً در آنجا پایان نخواهد یافت. بیرنز به مبارزه با تروریسم به وسیله تشکیل ائتلاف بین‌المللی تأکید کرد و گفت: این اولویت‌های ضروری امریکا به شمار می‌رود و باید این کشورها در ائتلاف شرکت کنند و کشورهای عرب باید پیام‌های تسلیت و همبستگی را در عمل علیه تروریسم نشان دهند. وی در اشاره به سخنان مسئولین عرب پیرامون شتاب نکردن و حل ریشه‌ای مسئله تروریسم گفت: امریکایی‌ها در حال حاضر وارد این مقوله نمی‌شوند و به بعضی از طرح‌های اعراب که می‌گویند بیایید در قدم نخست معنی تروریسم را تعریف کنیم، نمی‌پردازد. من به اینها نصیحت می‌کنم که در ابتدا به ائتلاف جهانی بپیوندند و سپس مسائلی را که مهم می‌دانند، مطرح کنند. برخی از سفرا به ضرورت مشخص‌کردن تروریسم و تعریف آن به عنوان قتل عمد اشاره کردند و گفتند که باید این مسئله شامل کشورها و سازمان‌ها نیز باشد (اشاره به رژیم صهیونیستی) ولی بیرنز با مواضع سفرای عرب مخالفت کرد و گفت امریکا بر مواضع و درخواست‌های خود از کشورهای عرب اصرار دارد و مسائل را پیگیری خواهد کرد.[1]

لحن امریکا نسبت به کشورهای عربی مشخص است که چگونه آمرانه و از موضع بالا و بدون اعتناء به نظرات آنها صورت گرفته است. از همین نمونه می‌توان فهمید که امریکایی‌ها اهداف فراوانی را به بهانه ماجرای ۱۱ سپتامبر دنبال خواهند کرد. اگر کشورهای مستقل به استقلال و حاکمیت و منافع ملی نیندیشند، خود امریکا قدم به قدم جلو خواهد آمد.

---

1. *Financial Times*, October 29, 2001, p. II.

**ضرورت همراه بودن افکار عمومی با مواضع مسئولین**

در بحث امنیت ملی چهار اصل مهم مورد توجه است که پایه‌های اساسی این بحث را تشکیل می‌دهد: «تهدید»، «آسیب‌پذیری»، «فرصت» و «قدرت». این چهار مسئله، اساس بحث امنیت ملی است.[1]

ما باید تهدیدات را کشف کنیم که چه قدرت‌ها یا شرایطی برای منافع ما تهدیدآمیز است تا قدرت لازم در برابر تهدیدات بالفعل و بالقوه را فراهم نماییم و آسیب‌پذیری‌های خود را درست بشناسیم. یعنی نقاط ضعف خود را که ممکن است تبدیل به تهدید شود، به خوبی مد نظر قرار دهیم و برای رفع آنها برنامه‌ریزی کنیم. همچنین باید از فرصت‌هایی که وجود دارد برای دستیابی به اهدافمان بهره‌برداری کنیم. فرصت‌ها را بشناسیم و از آنها به خوبی استفاده کنیم. برای حفظ امنیت همواره باید تهدیدات را بشناسیم و برای رفع و دفع آنها در فکر افزایش قدرت باشیم. در اینجا تنها به یک بخش از قدرت ملی اشاره می‌کنم.

بی‌تردید در عصر ما، یک بخش از قدرت ملی که قابل ملاحظه و دارای اهمیت است، افکار عمومی است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین قدرت در جهان امروز، نظر مردم، حضور مردم و حمایت مردم است. هر برنامه و طرح و هر موضع و عملی را اگر افکار عمومی نپذیرد، منجر به شکست خواهد شد. در مسائل بین‌المللی حتی به افکار عمومی در سطح جهان نیز نیاز داریم. توجه به افکار عمومی و نظر اکثریت مردم، مهم‌ترین پایهٔ هر حرکت و قوی‌ترین عامل مؤثر برای پیروزی است. اگر در مسئله مهمی موضع‌گیری کنیم، این موضع‌گیری را باید برای مردم

---

1. James Couloumbis and James Wolffe, *International Relations: Power and Justice*, New Jersey: Prentice Hall, 1982, chapters 4-5.

خودمان توضیح دهیم و تبیین نماییم تا مردم نسبت به آن قانع باشند. در حوادث اخیر هم باید به این اصل توجه کنیم. باید دید در مواضعی که مسئولین نظام می‌گیرند، آیا افکار عمومی مردم پشتیبان آن است یا نه؟ ما باید برای دستیابی به نظرات مردم، از نظرسنجی‌های دقیق استفاده کنیم. نسبت به حوادث اخیر به نتایج یک نظرسنجی در قبل از حمله امریکا به افغانستان اشاره می‌کنم.[1] البته این نظرسنجی در شهر تهران انجام شده است. پاسخ مردم تهران به سؤالات نشان می‌دهد که باید نسبت به افکار عمومی مردم بیشتر کار کنیم.

در این نظرسنجی از مردم سؤال شده است که عاملان اصلی این حادثه چه کسانی بوده‌اند؟ ۴۳ درصد مردم گفته‌اند گروه‌های ناراضی داخل امریکا این کار را کرده‌اند. ۲۳ درصد مردم گفته‌اند عامل انفجار، صهیونیست‌ها بوده‌اند. ۱۰ درصد گفته‌اند، بن‌لادن مقصر است. ۲۲ درصد مردم هم گفته‌اند نمی‌دانیم یا اظهارنظری نکرده‌اند.[2] رقم ۲۲ درصد که اعلام نظر نکرده‌اند، حائز اهمیت و به این مفهوم

۱. این نظرسنجی توسط سازمان صدا و سیما در هفته اول مهر امسال (۱۳۸۰) انجام شده است.

۲. توزیع پاسخگویان دربارهٔ عاملان این حوادث به تفکیک جنس (درصد)

| پاسخ‌ها | مرد | زن | کل |
|---|---|---|---|
| گروه‌های ناراضی داخلی | ۴۱ | ۴۴ | ۴۳ |
| صهیونیست‌ها | ۳۱ | ۱۶ | ۲۳ |
| اسامه بن‌لادن | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| عراق | ۱ | ۲ | ۱/۵ |
| فلسطینی‌ها | ۱ | ۱ | ۰/۵ |
| اظهار نشده | ۱۶ | ۲۷ | ۲۲ |
| درصد | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| فراوانی | ۳۲۵ | ۴۲۱ | ۷۴۶ |

sig= ۰/۰۰۰ df=۵ $x^2$=۳۰/۳۱

است که مردم ما نیازمند تبیین و تحلیل بیشتری نسبت به این مسئله هستند.

در بخش دیگری از این نظرسنجی از مردم در مورد موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران نسبت به حوادث اخیر امریکا سؤال شده است. ۲۸ درصد مردم گفته‌اند کاملاً با موضع‌گیری مسئولین موافق‌اند. ۲۶ درصد به طور نسبی موافق بودند. بنابراین موافقین ۵۴ درصد بودند. ۸ درصد هم مخالف بودند. درحالی‌که یک سوم پاسخگویان یعنی ۳۳ درصد در برابر مواضع مقامات جمهوری اسلامی ایران بی‌نظر بودند.[1] این رقم اخیر بسیار مهم است و به ما اعلام می‌کند که روش تبلیغات ما دارای ایراد و اشکال است، چون یک سوم مردم ما به هر دلیلی قانع نیستند. امروز شرایط جامعهٔ ما، شرایط پانزده و یا حتی ده سال قبل نیست. ما باید با استدلال و منطق، مردم خود را قانع کنیم، باید با مردم حرف بزنیم، با آنها ارتباط برقرار کنیم و سخن آنها را بشنویم. اینکه در یک موضع‌گیری بسیار مهم بین‌المللی فقط ۵۴ درصد مردم موافق‌اند و ۳۳ درصد مردم بی‌نظر، نشان آن است که رابطه مناسب و تنگاتنگی بین مردم و مسئولین وجود ندارد و باید در این زمینه برنامه‌ریزی شود.

---

۱. **توزیع پاسخگویان دربارهٔ مواضع ایران به تفکیک جنس (درصد)**

| پاسخ‌ها | مرد | زن | کل |
|---|---|---|---|
| کاملاً موافقم | ۳۴ | ۲۴ | ۲۸ |
| نسبتاً موافقم | ۲۴ | ۲۸ | ۲۶ |
| نظری ندارم | ۲۸ | ۳۷ | ۳۳ |
| نسبتاً مخالفم | ۶ | ۳ | ۵ |
| کاملاً مخالفم | ۴ | ۲ | ۳ |
| اظهار نشده | ۴ | ۶ | ۵ |
| درصد | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| جمع | ۳۲۵ | ۴۲۱ | ۷۴۶ |

sig=۰/۰۰۴ df=۵ $x^2$=۱۷/۰۰

در بخش دیگر این نظرسنجی در مورد حمله نظامی امریکا به افغانستان سؤال شده است. ۵۵ درصد مردم کاملاً مخالف حمله بودند، ۱۴ درصد به طور نسبی مخالف بودند، ۱۷ درصد اعلام کرده‌اند که نظری ندارند و حدود ۱۲ درصد هم موافق حمله امریکا به افغانستان بوده‌اند.[1] این نظرسنجی بسیار حائز اهمیت است. ممکن است فکر کنیم که صد درصد مردم یا لااقل نود درصد مردم ما با حملهٔ امریکا به افغانستان مظلوم و بی‌پناه مخالف‌اند. همه مسئولین ما هم در این مسئله اتفاق نظر داشتند و آن را محکوم کردند؛ ولی ۵۵ درصد مردم قانع هستند و ۴۵ درصد دیگر یا تردید دارند و یا موافق‌اند و یا حاضر نیستند نظری را اعلام کنند. البته این نظرسنجی مربوط به قبل از حمله امریکا و اعلام نظر مسئولین کشورمان بوده، ولی همین زمینهٔ فکری مردم بسیار مهم است و نشان می‌دهد که باید برای آگاهی بیشتر افکار عمومی برنامه‌ریزی شود.

در بخش دیگری از این نظرسنجی سؤال شده است که آیا حمله نظامی امریکا به افغانستان بر امنیت ملی ما تأثیری دارد؟ در مجموع، ۴۴ درصد مردم اعتقاد داشتند که در صورت حمله نظامی امریکا به افغانستان، امنیت ملی ایران به خطر خواهد افتاد. در برابر، ۲۶ درصد

۱. **نظر پاسخگویان درباره حمله نظامی به افغانستان**

| پاسخ‌ها | فراوانی | درصد |
|---|---|---|
| کاملاً مخالفم | ۴۰۸ | ۵۵ |
| نسبتاً مخالفم | ۱۰۳ | ۱۴ |
| نظری ندارم | ۱۲۸ | ۱۷ |
| نسبتاً موافقم | ۵۱ | ۵ |
| کاملاً موافقم | ۴۰ | ۵ |
| اظهار نشده | ۱۶ | ۲ |
| جمع | ۷۴۶ | ۱۰۰ |

چنین اعتقادی نداشتند.[1] این مسئله نیز بسیار مهم است، یعنی حدود نیمی از مردم ما احساس نگرانی می‌کنند. این نگرانی مهم است. این نگرانی در فعالیت اقتصادی، در قیمت‌ها و تورم، در سرمایه‌گذاری، در مسائل روانی و اجتماعی تأثیرگذار است. وظیفه ما رفع این نگرانی‌هاست. مخصوصاً اگر معتقدیم که این نگرانی‌ها بی‌مورد است. البته مردم ما در شرایط فعلی باید هوشیار باشند، هوشیاری با نگرانی متفاوت است.

در بخش دیگری از این نظرسنجی در پاسخ به این سؤال که اگر امریکا به افغانستان حمله کند، ایران باید چه موضعی اتخاذ کند، ۵۲ درصد مردم معتقد بودند که موضع ایران باید بی‌طرفی باشد و فقط ۲۹ درصد مردم گفته‌اند که باید حمله نظامی امریکا به افغانستان محکوم شود.[2] با

---

۱. نظر پاسخگویان دربارهٔ احتمال به خطر افتادن امنیت ملی ایران

| پاسخ‌ها | فراوانی | درصد |
|---|---|---|
| کاملا | ۶۰ | ۸ |
| خیلی زیاد | ۱۴۹ | ۲۰ |
| زیاد | ۱۲۳ | ۱۶ |
| تا حدی | ۱۹۲ | ۲۶ |
| کم | ۷۵ | ۱۰ |
| خیلی کم | ۵۸ | ۸ |
| اصلا | ۶۰ | ۸ |
| اظهار نشده | ۲۹ | ۴ |
| جمع | ۷۴۶ | ۱۰۰ |

۲. نظر پاسخگویان دربارهٔ موضع ایران در قبال حملهٔ امریکا به افغانستان

| پاسخ‌ها | فراوانی | درصد |
|---|---|---|
| اعلام بی‌طرفی | ۳۹۱ | ۵۲ |
| محکوم کردن حمله بدون دخالت نظامی | ۲۱۵ | ۲۹ |
| همکاری نظامی با افغانستان در مقابل امریکا | ۸۹ | ۱۲ |
| همکاری نظامی با امریکا در حمله به افغانستان | ۲۱ | ۳ |
| اظهار نشده | ۳۰ | ۴ |
| جمع | ۷۴۶ | ۱۰۰ |

توجه به اهمیت نظرسنجی، ما باید برنامه‌های تبلیغی خود را برمبنای نظرسنجی‌ها سامان دهیم. از طریق نظرسنجی، در واقع سؤالات و ابهامات مردم برای ما روشن می‌شود و بر آن اساس می‌توان برای تبلیغات برنامه‌ریزی کرد. البته در این نظرسنجی، مسئله «بی‌طرفی» مقداری مبهم است؛ که آیا مقصود مردم، بی‌طرفی در عمل است که در جنگ دخالت نکنیم یا بی‌طرفی در موضع‌گیری است. همچنین نظرسنجی قبل از اعلام موضع مسئولین بوده است که این مسئله نیز می‌تواند در نتیجه نظرسنجی تأثیرگذار باشد. درعین حال اینکه فقط ۲۹ درصد مردم گفته‌اند که باید حمله را محکوم کنیم، بسیار هشداردهنده است. پیداست اینکه ما فکر می‌کنیم محکومیت امریکا یک امر بدیهی است، در نظر مردم ما این چنین نیست و این نکته بسیار مهمی است. فاصله نظر مردم با موضع نظام بسیار خطرناک و به این معناست که در مقام عمل، از حمایت کافی افکار عمومی برخوردار نیستیم. این نظرسنجی به ما می‌گوید حتی راجع به محکومیت امریکا در حمله نظامی به افغانستان باید کار تبلیغی و تحلیلی انجام بگیرد. ما باید در تمام مسائل مهم داخلی یا جهانی مردم خودمان را قانع کنیم. مردم باید با مسئولین باشند. اکثریت قاطع مردم باید موافق مواضع مسئولین نظام باشند. حتی نباید به نظر پنجاه و چند درصد اکتفا کرد، در مسائل مهم باید بیش از هفتاد درصد مردم با مسئولین موافق و نسبت به مسئله قانع باشند. بجاست یک بار دیگر این نکته را تکرار و تأکید کرد که از دید امنیت ملی بسیار مهم است که جوانان ما، نخبگان ما و اقشار مختلف مردم ما، نسبت به مسائل مهم اجتماعی و سیاسی اقناع شوند. تبیین و تشریح مسائل و تحلیل آنها باید به گونه‌ای باشد که اکثریت قاطع مردم ما با مواضع مسئولین نظام همراه باشند.

## آرامش توأم با آمادگی

آخرین نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد، لزوم آمادگی و هوشیاری مردم کشورمان توأم با آرامش و عدم نگرانی است. البته این مسئله در بسیاری از مقاطع تاریخی صادق است. یعنی معمولاً تحلیل‌ها و مواضع ما باید چنین نتیجه‌ای را داشته باشد. مردم را برای خطرات احتمالی آماده کنیم، اما ایجاد ترس و نگرانی نکنیم. اگر کسی به مردم بگوید در ماه‌های آینده، امنیت ملی ما در خطر است، یا دشمن احتمالاً به ما حمله خواهد کرد، کاملاً تعبیر غلط و اشتباهی است. این‌گونه سخن گفتن جز ایجاد نگرانی و ترس در مردم هیچ اثر دیگری ندارد. ایجاد آمادگی باید به این صورت باشد که ما در وحدت و وفاق جامعه بکوشیم. هرچه اتحاد و انسجام بیشتر باشد، تهدید دشمن کمتر خواهد بود. باید فرهنگ ایستادگی و مقاومت و ایثار را ترویج کنیم. هر مقدار مردم مقاوم‌تر باشند و آمادگی آنها برای فداکاری بیشتر باشد، دشمن در انجام توطئه بیشتر تردید خواهد کرد. ولی اگر به مردم بگوییم اوضاع خطرناک است و باید آماده باشید، اثر این سخنان، نگرانی و ترس و ایجاد مشکلات در جامعه است و هیچ خاصیت مثبتی نخواهد داشت. اگر اثری داشته باشد، تورم، احتکار و آثار بد روانی در جامعه است.

اگر ماهیت امریکا را برای مردم تشریح و تبیین کنیم که تسلیم در برابر امریکا چگونه استقلال، عزت و حیثیت و آبروی جهانی ما را به خطر خواهد انداخت و چیزی هم نصیب مردم ما نخواهد شد؛ اگر برای مردم توضیح دهیم که اگر یک قدم در برابر دشمن کوتاه بیاییم، دشمن از ما عقب‌نشینی بیشتری را می‌خواهد و این عقب‌نشینی‌ها ادامه خواهد یافت تا در برابر دشمن تسلیم محض شویم و اگر «الف» را گفتیم باید تا «ی» برویم؛ مردم ما قانع می‌شوند. یک نمونه کوچک آن، لیبی است که

در طول چندسال اخیر ده‌ها قدم عقب‌نشینی کرده و هنوز هم دشمن از او راضی نشده و امتیازی به او نداده است. کره شمالی، نمونه دیگر آن است. دولت خودگردان فلسطین هم از کنفرانس مادرید تا به امروز در حال عقب‌نشینی است. دشمن رنگ خاکستری را نمی‌پذیرد؛ یا سفید یا سیاه. دشمن نوکری موقت نمی‌پذیرد، نوکری دائم می‌خواهد. بنابراین اگر بتوانیم با ذکر شواهد متقن و مستندات و تاریخ دهه‌های گذشته، این مسائل را تبیین کنیم و مردم ما قانع شوند، این بالاترین آمادگی است. با عقب‌نشینی گورباچف در برابر غرب، آنها تا ذلت کامل ابرقدرت شوروی پیش رفتند، هنوز هم راضی نشده‌اند؛ مخصوصاً امریکای بعد از شکست ابرقدرت شرق، که کاملاً مست قدرت است. در این زمینه، جملات دیک چنی قابل توجه است که چگونه امریکای قبل از ۱۱ سپتامبر را ترسیم می‌کند: «ایالات متحده امریکا در چنان وضع و موقعیتی قرار دارد که هیچ قدرتی در تاریخ نداشته است. پیروزی در جنگ سرد و فروپاشی شوروی موجب شد تا دیگر هیچ قدرتی رودرروی امریکا قرار نداشته باشد و دیگر قدرت‌های مطرح، از جمله چین فاصله طولانی تا رسیدن به قدرت قابل توجه دارد و ژاپن در موقعیت فعلی این توان را ندارد و هم‌پیمانی آن با چین در آینده نزدیک بعید است. وحدت اروپای غربی هم در حال حاضر یک رؤیا محسوب می‌شود. بنابراین امریکا یک قدرت مطلق، یعنی تنها ابرقدرت جهان می‌باشد.»

از طرف دیگر باید به مردم اطمینان دهید که مقامات مسئول امنیتی کشور کاملاً مراقب اوضاع هستند. شورای عالی امنیت ملی، سپاه، ارتش، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات دارای آمادگی کامل هستند. هرچه مردم نسبت به مسئولین امنیت ملی، اعتماد بیشتری داشته باشند، آرامش بیشتری احساس خواهند کرد.

مسئله دیگری که توضیح آن برای مردم لازم است، اینکه امریکا

کشور قدرتمندی است و از لحاظ تکنولوژی، قدرت نظامی و اقتصادی در بالاترین سطح قرار دارد، ولی این قدرت بدان مفهوم نیست که هرچه اراده کند، بشود. بلکه برعکس امریکا در اکثر توطئه‌های جهانی شکست خورده است. امریکای قبل از ۱۱ سپتامبر، به هرچه می‌خواست، نرسید تا چه رسد به امریکای تحقیرشدهٔ بعد از ۱۱ سپتامبر. امریکا خواست حکومت عراق را تغییر بدهد، آیا توانست؟ امریکا خواست ملت فلسطین را تسلیم کند، آیا توانست؟ امریکا خواست انقلاب اسلامی ایران را سرنگون کند، آیا توانست؟ امریکا خواست ایران در جنگ هشت ساله شکست بخورد و تسلیم شود، آیا توانست؟ امریکا خواست در سومالی اراده خود را تحمیل کند، آیا توانست؟ امریکا سال‌هاست که می‌خواهد کاسترو را سرنگون کند، آیا توانست؟ امریکا خواست ملت ویتنام را به تسلیم بکشاند، آیا توانست؟

بیشتر تصمیماتی که امریکا در سرکوب ملت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش اتخاذ کرده، ناموفق بوده است. این چنین نیست که امریکا هرچه تصمیم بگیرد، بتواند انجام دهد. حتی نسبت به افغانستان هم این چنین نخواهد شد که به همه اهداف خود دست پیدا کند.

نکته مهم دیگر اینکه امریکا در حرکت‌های جهانی نیاز به همراهی کشورها، یعنی نیاز به ائتلاف جهانی دارد. همچنین نیازمند موافقت افکار عمومی داخلی و جهانی است. بنابراین ادامهٔ راه امریکا که مبارزهٔ ده ساله اعلام کرده‌اند، به آسانی نخواهد بود. آیا در این مبارزهٔ ده ساله، اروپایی‌ها و متحدین امریکا هم موافق‌اند؟ امریکا نسبت به افغانستان، طالبان و بن‌لادن توانسته است یک نوع ائتلافی را به وجود آورد، ولی در ادامهٔ راه آیا می‌تواند این ائتلاف را برای مدت طولانی حفظ کند؟ امریکا اگر بخواهد بعد از افغانستان به عراق حمله کند، آیا این ائتلاف باقی می‌ماند؟ قطعاً در حمله به عراق، کشورهای روسیه، چین و حتی فرانسه

از ائتلاف خارج خواهند شد و بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی مخالفت خواهند کرد.

البته امریکا مایل است طرح‌های مورد نظر خود را اجرا کند، اما بسیاری از آنها جزو آرزوها و آمال است و امکان عملی شدن آنها وجود ندارد. به صراحت می‌توان گفت، امریکایی‌ها مایل‌اند از این فرصت استفاده کنند و تمام خرده‌حساب‌ها را در این منطقه و سایر مناطق جهان تصفیه کنند. می‌خواهند همه معضلات کهنه را حل‌وفصل نمایند، ولی این یک خواب و خیال است. آیا می‌توانند؟ ممکن است نسبت به ایران هم برنامه‌هایی داشته باشند، ولی آیا قادرند؟ قطعاً نمی‌توانند. البته به شرط آنکه همه ما به وظایف خود عمل کنیم و همه توان خود را به کار گیریم. دیپلماسی ما باید فعال شود. نیروهای مسلح، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی ما باید آماده و هوشیار باشند. در داخل کشور باید وفاق، همدلی، همبستگی، مقاومت، ایثار و آمادگی برای فداکاری را به نمایش گذاشته باشیم. اگر همهٔ ما به وظیفه خود عمل کنیم، قطعاً خطری ما را تهدید نخواهد کرد.

بنابراین برای آمادگی مردم باید کار بسیار ظریفی انجام گیرد. همهٔ شما که در خطابه و بیان استاد هستید، هم باید مردم را برای روزهای مبادا هوشیار و آماده نگه‌دارید و هم نباید مردم را بترسانید. باید مردم زندگی عادی و روزمره خودشان را ادامه دهند، اما در عین حال، هوشیاری و بیداری لازم هم به مردم داده شود، تا اگر خدای ناکرده در روزهای آینده معضلی پیش آمد، بتوان به راحتی از آن عبور کرد. خوشبختانه همه مسئولین کشور به وظایف خود آشنا و آگاه هستند و در مجموع، تحرکات نظام در این مقطع بسیار خوب و مناسب بوده است. اگر در آینده احساس خطری شود، البته در آن شرایط باید مردم ما هم از واقعیت‌ها آگاه شوند. ما نگران مردم افغانستان هستیم و باید تلاش کنیم

تا در افغانستان حکومت مردمی مناسبی استقرار یابد. همچنین بازسازی و بازگشت آوارگان افغانی اهمیت دارد. همچنین ما نگران فلسطین هستیم و باید تلاش کنیم تا این حوادث، به نفع اسرائیل تمام نشود.

بنابراین آنچه از ائمه جمعه به عنوان یک وظیفه از دید امنیت ملی توقع است، اینکه تلاش کنند مردم، همراه و پشتیبان مواضع نظام باشند، چون فاصله بین مردم و مسئولین بسیار خطرناک است. اگر مقامات مواضعی را اتخاذ کنند که مردم قانع نباشند و حمایت نکنند، علامت بسیار بدی است. همچنین مردم را برای شرایط آینده کشور و منطقه مهیا و آماده کنند، چون ممکن است راه ما در آینده، راه هموراری نباشد. در عین حال هیچ‌گونه نگرانی نیز در مردم ایجاد نشود که واقعاً جای نگرانی هم وجود ندارد.

# استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برابر تهدیدات اخیر امریکا

همان‌گونه که مستحضرید، رئیس‌جمهور امریکا در ماه گذشته، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ (۹ بهمن ۱۳۸۰) طی نطقی در کنگره، با لحن توهین‌آمیزی جمهوری اسلامی ایران را تهدید کرد و اتهاماتی بی‌اساس و تکراری به دولت اسلامی ایران وارد نمود. به دلیل شرایط جدید بین‌المللی و تهدیدات بی‌سابقه اخیر امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران، ضروری است نوع تهدید و شیوه مقابله با آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برای بیان وضعیت موجود و تشریح تهدیدی که پیش رو داریم، به عنوان مقدمه بحث، در ابتدا به فضای امنیتی امریکا قبل از ۱۱ سپتامبر اشاره می‌شود.

استراتژی امنیت ملی امریکا تا سال ۱۹۹۱ برمبنای وجود دو ابرقدرت جهانی تعیین شده بود. مبنای این استراتژی نیز حداقل، نوعی توازن قوا بین دو قطب جهانی و حداکثر، تفوق بر رقیب بود. بعد از فروپاشی شوروی که مبدأ آن را فرو ریختن دیوار برلین می‌دانند، موضوع اساسی در بحث امنیت ملی، مسئلهٔ طراحی امنیت براساس جهان تک‌قطبی بود. بنابراین، لازم بود استراتژی نوینی برای امنیت ملی امریکا طراحی شود. مقامات سیاسی ــ امنیتی امریکا در این زمینه چنین می‌گویند:

«ما وارد دورانی شده‌ایم که باید بسیاری از نظرات اساسی که در آب‌های یخ زدهٔ جنگ سرد ما را هدایت کردند، مورد بازنگری قرار گیرند. ده سال پس از فروریختن دیوار برلین، یک شروع ناکافی در این بازنگری آغاز شد. بسیاری از واقعیت‌های نظامی، در حال دگرگونی است و این امر اندیشه‌ای جدی و متمرکز را می‌طلبد. واکنش ذهنی گذشته و عملکردی که پایه‌های استراتژیک ایالات متحده را در دوران جنگ سرد تشکیل می‌داد و ساختار نیروها بر آن مبتنی بود، برای عصری که فرا می‌رسد، مناسب نیست. امنیت و صلح نسبی در قرن آینده، به پاسخ امریکا و دیگر کشورها نسبت به روندهای در حال تغییر بستگی خواهد داشت.»[1]

## استراتژی امریکا پس از جنگ سرد

مقامات سیاسی ـ امنیتی امریکا به معروف‌ترین استراتژیست‌های خود سه سال فرصت دادند تا شرایط جدید جهانی را بررسی و استراتژی جدید امنیت ملی امریکا را تدوین کنند. بررسی این گزارش به طور رسمی از سال ۱۹۹۸ شروع شد و تا سال ۲۰۰۱ ادامه یافت.[2] بخشی از این

1. *New World Coming: American Security in the 21st Century*, The United States Commission on National Security in the 21st Century, September 15, 1999, p. 57.

۲. وزیر دفاع امریکا طبق قانون «کمیسیون مشورتی فدرال» پیشنهاد اجرای طرحی را با عنوان «امنیت ملی امریکا در قرن بیست و یکم» ارائه نمود و کاخ سفید و کنگره با این طرح موافقت کردند و کمیسیونی با همین عنوان تشکیل شد. اعضای کمیسیون از میان سیاستمداران، قانون‌گذاران و پژوهشگران برجسته انتخاب شدند و ریاست مشترک آن بر عهدهٔ *گری هارت* (سناتور سابق) و *وارن ب. رادمن* (سناتور سابق از ایالت نیوهمشایر) بوده است. دیگر اعضای کمیسیون عبارت بودند از: *جیمز شلزینگر* (وزیر سابق دفاع و انرژی و نیز رئیس سابق سازمان سیا)، *نیوت گینگریچ* (رئیس سابق مجلس نمایندگان)، *آن آرمسترانگ* (مدیر اجرایی مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل)، *نورمن ر. آگوستین* (رئیس سابق شرکت لاکهید)، *جان دنسی* (خبرنگار

مجموعه گزارش، طبقه‌بندی‌شده و در اختیار پنتاگون، شورای امنیت ملی امریکا و کنگره است، اما بخشی دیگر که غیرطبقه‌بندی‌شده و آشکار است، به صورت چند مجلد کتاب منتشر شده است. برای روشن شدن فضای امنیتی امریکا قبل از حادثه ۲۰ شهریور، به چند قسمت کوتاه این گزارش اشاره می‌شود.

## تفوّق امریکا در فنّاوری پیشرفته

در بخشی از این گزارش آمده است که امریکا از لحاظ فنّاوری پیشرفته باید همواره به عنوان قدرت برتر باقی بماند و نباید به هیچ کشور صنعتی پیشرفته اجازه دهد تا در فنّاوری‌های پیشرفته با امریکا قدرت رقابت داشته باشد. استراتژی پیش‌بینی شده در سال ۱۹۹۲ که توسط پل ولفوویتز[1] و لوئیس لیبی[2] پیشنهاد شده، بدین‌شرح است:

«امریکا باید از تسلط هر دولت معارض به مناطقی که منابع طبیعی آن مناطق به آن دولت اجازه دستیابی به قدرت قابل توجهی را می‌دهد، جلوگیری نماید. علاوه بر این، دولت امریکا باید از تلاش هر کشور پیشرفته صنعتی در جهت به چالش طلبیدن رهبریت امریکا و برهم زدن

---

سیاسی شبکه تلویزیونی NBC در کاخ سفید) *جان ر. گالوین* (فرمانده سابق ناتو)، *لسلی اچ. گلب* (رئیس شورای روابط خارجی)، *لی اچ. همیلتون* (مدیر مرکز بین‌المللی تحقیقات وودرو ویلسون)، *لایونل اولمر* (معاون سابق وزیر بازرگانی)، *دونالد ب. رایس* (مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت یورجنسیس)، *هری د. ترین* (فرمانده سابق سرفرماندهی نیروهای متحدین در حوزه اقیانوس اطلس)، *اندرو یونگ* (سفیر سابق امریکا در سازمان ملل). همچنین یک گروه مطالعاتی با ۲۹ عضو، گروه دستیاران تحقیق با ۱۲ عضو، گروه پشتیبانی با ۱۲ عضو، مدیر اجرایی و معاون وی و هماهنگ‌کنندهٔ گروه‌ها، اعضای اصلی کمیسیون را یاری می‌کردند. این کمیسیون، نخستین نشست کاری خود را در اکتبر ۱۹۹۸ برگزار کرد و مأموریت محوله را در ۱۵ فوریه ۲۰۰۱ به اتمام رساند.

1. Paul Wolfowitz
2. Lwis Libby

نظم اقتصادی و سیاسی تثبیت شدهٔ کنونی ممانعت به عمل آورد. همچنین اقدام لازم را در جهت جلوگیری از ظهور هر رقیب بالقوه برای این کشور در صحنه جهانی مبذول دارد.»[۱]

البته در بحث فنّاوری، از میکروالکترومکانیک به عنوان فنّاوری جدیدی که در صنعت نظامی کاربرد مهمی دارد، یاد شده است. این فنّاوری حتی می‌تواند نقشی برتر از آنچه امروز به عنوان سلاح‌های کشتار جمعی مطرح می‌شود، داشته باشد. این فنّاوری می‌تواند تجهیزات نوینی را به وجود آورد و لذا بر تفوّق امریکا بر دیگران در این فنّاوری تأکید شده است.

«مخالفان می‌کوشند فنّاوری فعلی ایالات متحده را مغلوب کنند، راه‌ها و فنّاوری‌های نوین به‌کارگیری سلاح‌های موجود، ادامهٔ برتری کنونی امریکا را تضمین می‌کند. برای مثال به کار گرفتن ابزارهای میکروالکترومکانیکی در فنّاوری نظامی ایالات متحده می‌تواند برتری‌های کیفی مهم و جدیدی را در دامنه‌ای گسترده از توانایی‌ها فراهم آورد. زیرا توانمندی‌های جدید اطلاعات و ضد اطلاعات که از فنّاوری زیستی (بیوتکنولوژی) سرچشمه می‌گیرند (از جمله استفاده از حشرات برای مقاصد معین) ممکن است در آینده ممنوع شوند.»[۲]

ضمناً هشدار داده شده که آنچه امروز به عنوان فنّاوری پیشرفته در جهان مطرح است، ممکن است در سال ۲۰۱۵ یعنی ۱۴ سال دیگر، در اختیار بسیاری از کشورهای در حال رشد قرار گیرد، بنابراین، امریکا باید به فکر ابزار نوینی در زمینه فنّاوری پیشرفته باشد.

«امروز کشورهای بسیاری برای به دست آوردن سلاح‌های مدرن از

---

۱. *گاردین*، ۹ اوت ۲۰۰۱.

2. Michael G. Vickers, *Warfare in 2020*, Washington, DC: Center for Strategic and Budgetary Assessments, 1996.

راهبردهای خاص پیروی خواهند کرد. تا سال ۲۰۱۵، این جنگ‌افزارها دیگر فنّاوری برتر به شمار نخواهند آمد و ممکن است به صورت گسترده در دسترس قرار گیرند و در جنگ‌های محلی نقشی تعیین‌کننده داشته باشند.»[۱]

یکی از نکات جالب در گزارش مربوط به استراتژی جدید امنیت ملی امریکا اینکه از مخالفانی که به قصد انکار برتری ایالات متحده امریکا فعالیت می‌کنند، به عنوان مخالفان امریکا تعبیر شده است. یعنی اساساً از دید اینها هر کشور و یا قدرتی که در دنیا فکر می‌کند که امریکا برتر نیست و با آن رقابت می‌کند، به عنوان مخالف ایالات متحده امریکا تلقی می‌شود.[۲]

## تسلیحات کشتار جمعی

در این گزارش، در زمینه جنگ‌افزارهای کشتار جمعی بحث مفصلی شده است. از دید تدوین‌کنندگان این گزارش، گرچه دستیابی به جنگ‌افزار هسته‌ای ممکن است به زودی برای کشورهای درحال‌توسعه امکان‌پذیر نباشد، اما سلاح شیمیایی و میکروبی به راحتی برای این کشورها قابل دسترسی است و این مسئله می‌تواند همراه با فنّاوری موشکی برای امریکا و متحدان آن یک تهدید محسوب شود.

اینکه از میان جنگ‌افزارهای هسته‌ای و بیولوژیکی و شیمیایی، کدام یک و تا چه حد تولید و مورد استفاده قرار خواهد گرفت، به عوامل

---

۱. نگاه کنید به:

Chris C. Demchak, *Military Organizations, Complex Machines: Modernization in the U.S. Armed Services*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991.

2. New World Coming, *op.cit.*, p. 50.

زیادی بستگی دارد. فنّاوری و مواد هسته‌ای در دسترس است، اما هزینهٔ تولید سلاح‌های هسته‌ای بالا و خطر کشف شدن چنین فعالیتی نیز بسیار زیاد است. تولید و استفاده از سلاح‌های رادیولوژیکی آسان‌تر و ارزان‌تر است. با ترکیب مواد منفجره متعارف و مواد رادیو اکتیو مانند پلوتونیم می‌توان سلاحی ساخت که هم قدرت انفجار بسیار بالایی داشته باشد و هم منطقهٔ بزرگی را برای مدتی طولانی آلوده کند. اما تولید سلاح‌های شیمیایی بسیار آسان‌تر از تولید جنگ‌افزارهای هسته‌ای و رادیولوژیکی است، با این تفاوت که ذخیره‌سازی و استفادهٔ مؤثر از آنها مشکل‌تر است.

«دولت‌ها و گروه‌های ناراضی به احتمال زیاد در سده بیست و یکم، جنگ‌افزارهای بیوشیمیایی را انتخاب خواهند نمود. تولید آنها به آسانی تولید سلاح‌های شیمیایی است، ولی مرگ‌آفرینی آنها بسیار بیشتر بوده و حمل آنها آسان‌تر است. در حال حاضر برای پخش مؤثر بسیاری از عوامل بیولوژیکی، تخصص‌های فنی ویژه لازم است، برای مثال هواپیماهای کم‌سرعتی که بتوانند عوامل را با غلظت و در ارتفاع و وضعیت آب‌وهوایی مناسب پخش کنند.»[1]

در بخش دیگر، این نکته مطرح شده است که کنوانسیون‌های بین‌المللی قادر نیستند نظارت دقیقی بر این‌گونه سلاح‌ها داشته باشند.[2] این مسئله در واقع پاسخ به افرادی است که به امریکا اعتراض دارند که آنها حق ندارند برخی از کشورها را متهم به تهیه سلاح کشتار جمعی کنند و این وظیفهٔ سازمان‌های نظارتی بین‌المللی است و آنها باید قضاوت نمایند. برای رفع این شبهه در این گزارش آمده است که اساساً در زمینه سلاح شیمیایی و میکروبی برای هیچ سازمان بازرسی، امکان

---

1. Richard Preston, “The Demon in the Freezer”, *The NewYork Times*, July 12, 1999, pp. 44-61.
2. New World Coming, *op.cit.*, p. 51.

بازرسی دقیق وجود ندارد. به دلیل اینکه اگر فنّاوری لازم در کشوری وجود داشته باشد، آن کشور از لحاظ فنی قدرت دارد که در مدت کوتاهی سلاح مورد نیاز را تولید نماید. برای مثال در شرایط فوق‌العاده، تبدیل یک کارخانه سموم نباتی به یک کارخانه سلاح شیمیایی بسیار ساده و آسان است. یا در زمینهٔ سلاح میکروبی، بخش نظامی و غیرنظامی آنقدر به هم نزدیک و شبیه است که تفکیک آنها و بازرسی در این زمینه بسیار پیچیده است.

### اسلام مبارز؛ تهدیدکننده منافع امریکا

نکته مهم دیگر در این گزارش، بحث مبارزات ایدئولوژیک است. امریکایی‌ها می‌گویند در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵ در کنار سلاح‌های کشتار جمعی با معضل دیگری مواجه‌اند و آن بحث توانمندی‌های ایدئولوژیک برای ضربه زدن به منافع امریکاست. در قسمتی از این استراتژی آمده که طرح‌های جدیدی در مبارزات ایدئولوژیک متصور است. انگیزه‌های مذهبی، احساسات شدیدی را به وجود می‌آورند. بنابراین، جنگ‌های فردا الزاماً طبق تعاریف کلاسیک تحقق نخواهند یافت.

«بروز اَشکال جدید در مبارزات ایدئولوژیکی، نامحتمل نیست و مذهب از بین نخواهد رفت. این انگیزه‌ها، احساسات شدیدی به وجود می‌آورند و نشان می‌دهند که جنگ‌های فردا، الزاماً طبق تعاریف امریکا و مقررات جنگی این کشور نخواهند بود. جنگ، مثل یک بازی ویدئویی نیست و اگر چه نیروهای امریکایی ممکن است نسبت به برخی اتفاقات بی‌تفاوت باشند، اما ما نمی‌توانیم روی این موضوع حساب کنیم که دشمنان ما نیز، همان‌گونه خواهند بود.»[1]

---

1. Robert H. Scales, *Future Conflict*, Carlisle, PA: U.S. Army War College, 1999; and New World Coming, *op.cit.*, p. 56.

بعد اضافه می‌کند که استراتژی نظامی امریکا بر نیروهای آرایش‌یافته در جهان تکیه دارد و این نیروها با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو خواهند شد و استقرار نیروهای ایالات متحده در خارج همراه با هزینه سیاسی سنگینی خواهد بود.

«آشکار است که در آینده، استراتژی نظامی ایالات متحده که تکیه بر نیروهای پیشاپیش مستقرشده و آرایش‌یافته، بخش اصلی آن است، با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو خواهد شد. استقرار دائمی نیروهای ایالات متحده در خارج، مشکل‌تر شده و هزینه سیاسی این پایگاه‌ها در خاک متحدان امریکا افزایش خواهد یافت و این نیروها، در برابر حمله موشک‌های بالستیک و کروز و همچنین تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، آسیب‌پذیرتر خواهند بود.»[1]

بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که با تحولات ایدئولوژیک در جهان، حضور نیروهای امریکایی در جهان خارج با معضلات جدیدی روبه‌رو شود و امریکا هر روز هزینه بالاتری پرداخت نماید. همچنین طبق این گزارش، محیط استراتژیک آینده دستخوش طوفان‌های عظیم می‌شود و ثبات و آرامش ممکن است با هزینه‌های بسیار بالایی همراه باشد و وضعیتی در جهان سوم پیش آید که امریکا حتی با هزینه‌های بسیار سنگین نیز نتواند در برابر این تحولات و طوفان‌های جدید ایستادگی کند.

### اروپای بزرگ، رقیب امریکا

در این استراتژی برای ۲۵ سال آینده چند رقیب بزرگ برای امریکا پیش‌بینی شده است. اولین قدرتی که امریکا را به چالش خواهد کشاند، اروپاست. اروپا به عنوان بزرگ‌ترین رقیب امریکا مطرح شده است.

---

1. *Ibid.*, p. 57.

اروپای آینده تحت عنوان اروپای بزرگ پیش‌بینی شده که ممکن است تا ۲۵ سال آینده اروپای غربی، شرقی، مرکزی و حتی روسیه با هم متحده و تبدیل به یک اروپای بزرگی شوند که جمعیت این اروپا در سال ۲۰۲۵ به حدود ۸۰۰ میلیون نفر برسد و این اروپای بزرگ از لحاظ اقتصادی از امریکا برتر خواهد بود.

«اروپای بزرگ[1] ـ که کشورهای اروپای خاوری و باختری و میانی و روسیه را در برمی‌گیرد ـ در ربع قرن آینده به دلایل زیادی همچنان برای منافع امنیتی امریکا ارزشمند باقی خواهد ماند. تا سال ۲۰۲۵، جمعیت اروپای بزرگ نزدیک به ۷۶۱ میلیون نفر برآورد می‌شود.[2] این منطقه به صورت یک اتحادیه، از لحاظ اقتصادی در هم ادغام می‌شود که از این نظر اندکی از اقتصاد ایالات متحده بزرگ‌تر است.[3] همچنین این سرزمین، یک مرکز مهم مالی و اقتصادی بین‌المللی و یک محور تولیدات و ابداعات علمی و فنّاوری و نیز یک منطقه توانمند در گسترش امکانات نظامی پیشرفته و یک بازیگر مهم در عرصهٔ سیاست جهانی باقی خواهد ماند.

به دلایل بی‌شمار، از جمله آنچه بر شمردیم، تحولات اروپای بزرگ در سدهٔ بیست و یکم و روابط آن با ایالات متحده، همانند گذشته، برای امنیت ملی امریکا مهم خواهد بود. اما یک برهان دیگر نیز از اهمیت اروپای بزرگ حکایت می‌کند: این قاره می‌تواند یک منبع عمدهٔ دردسر باشد؛ دردسری که امکان دارد به یکی از این سه شیوهٔ در هم آمیخته، نمود پیدا کند:

۱. تکامل نهادهای اروپای باختری در طول ربع قرن آینده، احتمالاً

---

1. Greater Europe

2. U.S. Bureau of the Census Figures and Projections, 1999.

3. The World Bank, *World Development Indicators*, Washington, DC, The World Bank, 1998, pp. 180-2.

سبب بروز رقابت‌های اقتصادی و سیاسی متفاوت و تنش‌های جدی با ایالات متحده خواهد شد.

۲. اگر در آینده، روسیهٔ پس از کمونیسم دچار هرج‌ومرج و از هم پاشیدگی شود و یا بار دیگر یک نظام خودکامهٔ متمایل به جاه‌طلبی‌های امپریالیستی در این کشور پا بگیرد، این امکان وجود خواهد داشت که بی‌درنگ اروپا در باتلاقی از مشکلات امنیتی فرو رود.

۳. سومین منبع دردسر نیز ممکن است از کشورهای واقع در حد فاصل اروپای باختری و روسیه که آیندهٔ اصلاحات سیاسی و اقتصادی آنها سخت ناپایدار است، سرچشمه بگیرد.»[1]

در اینجا این مسئله مطرح می‌شود که برای اینکه امریکا بتواند در برابر اروپای فردا بایستد، تنها راه ممکن، تکنولوژی پیشرفته نظامی است. البته پیش‌بینی‌های دیگری نیز مطرح می‌شود، برای مثال می‌گوید که ممکن است روسیه در طول ۲۵ سال آینده به فروپاشی جدیدی دچار شود و باید بررسی شود که بعد از فروپاشی روسیه، در منطقه چه وضعی پیش خواهد آمد.[2] نظر غربی‌ها همیشه این بوده که مساحت روسیه فعلی بسیار بزرگ است و این کشور باید کوچک شود. قبلاً بحث فروپاشی شوروی مطرح بود، حالا بحث فروپاشی روسیه به عنوان قدم دوم مطرح است.

بحث دیگر اینکه اگر در روسیه فروپاشی صورت گیرد، چه باید

---

۱. نگاه کنید به:

New World Coming, *op.cit.*, p. 59; Paul S. Schroeder, "The New World Order?", *Washington Quarterly*, Spring 1994; Daniel Deudney and G. John Ikenberry, "The Logic of the West", *World Policy Journal*, Winter 1994; Robert Blackwill, (ed.), *The Future of Transatlantic Relations: Report of an Independent Task Force*, NewYork: Council on Foreign Relations, February 1999.

2. New World Coming, *op.cit.*, p. 68.

کرد؟ در اینجا این بحث نیز مطرح شده است که نباید گذاشت ایران در آن مقطع از وضع پیش آمده سوءاستفاده کند. یک بحث هم پیش‌بینی ظهور امپراتوری روسیه است. نقطه مقابل فرض قبلی، که ممکن است در شرایطی، روسیه دوباره تبدیل به یک ابرقدرت شود و در آن شرایط چگونه باید در برابر آن ایستادگی کرد.

«از سوی دیگر، ظهور احتمالی امپراتوری روسیه خطرات دیگری را به همراه خواهد داشت. نظارت متمرکز و یک رهبری جدید که از بیدار شدن احساسات ملی‌گرایانه و دلتنگی برای قدرت عظیم روسیه در گذشته سود می‌برد، از ویژگی‌های این امپراتوری خواهد بود. ساختارهای سیاسی و ایجاد پویایی اقتصادی به منظور تأمین نیازهای اساسی اجتماعی و انسانی در صدر برنامه‌های این دولت قرار می‌گیرند که این امر به بهای از بین رفتن ارزش‌های دموکراسی انجام خواهد گرفت.»[1]

## آسیا: تهدیدی برای امریکا

بخش دیگری که در این گزارش، به عنوان رقیب بزرگ امریکا در ۲۵ سال آینده مطرح شده، آسیای خاوری و شرق آسیاست. در این بخش، از سه کشور چین، ژاپن و کره جنوبی نام برده شده و نسبت به شرایطی که این سه کشور بتوانند به هم نزدیک شوند، اظهار نگرانی شده است. از قدرت اقتصادی و نظامی چینِ آینده و از ژاپن به عنوان تنها کشور آسیایی که ممکن است در فنّاوری پیشرفته از امریکا پیشی گیرد، یاد شده است. در مجموع، از آیندهٔ این منطقه احساس خطر شده و در این راستا پیش‌بینی‌هایی نیز مطرح شده است:

«شرق آسیا ـ که در اینجا شامل آسیای شمال شرقی و آسیای

---

1. *Ibid.*

جنوب شرقی و کشورهای آسیای جنوب اقیانوس آرام و استرالیا و ضمائم اقیانوسیه‌ای آنها می‌شود ـ افزون بر اینکه یک سوم جمعیت جهان را در خود جای داده است، رقیب احتمالی سیاسی و نظامی آینده برای ایالات متحده (چین) و دو کشور از متحدان اصلی امریکا (ژاپن و کرهٔ جنوبی) را نیز در برمی‌گیرد. اهمیت این منطقه برای ایالات متحده از هم اینک تا سال ۲۰۲۵، به علت موقعیت و قدرت آن یا به دلیل مشکلاتی که در نتیجه ناتوانی و چالش به وجود خواهد آمد، افزایش خواهد یافت. آسیا، به ویژه شمال شرقی آن، سرزمینی است که به احتمال زیاد شاهد یک جنگ بزرگ خواهد بود.

ژاپن احتمالاً پیشگام فنّاوری‌هایی همچون سیستم‌های میکروالکترومکانیکی و هوش مصنوعی و روبات و رایانه خواهد بود. صنعت فضایی ژاپن توانایی پرتاب را در اختیار دولت‌ها و بخش خصوصی بسیاری از کشورها قرار خواهد داد. کره و تایوان به تولید فنّاوری ارتباطات و اطلاعات در مقیاس جهانی ادامه خواهند داد و در برخی موارد، برتری فنّاوری و موفقیت‌های بازاریابی ایالات متحده و ژاپن را به مبارزه خواهند طلبید. استرالیا، زلاندنو، سنگاپور، فیلیپین، تایلند، ویتنام، اندونزی و مالزی نیز ممکن است با ارائهٔ ترکیبی از مواد خام و سرمایهٔ انسانی و خدمات مالی و نیروی کار در دسترس و بازارهای محلی مهم و رو به توسعه، در رشد فنّاوری منطقه نقش مهمی ایفا کنند.»[1]

---

۱. نگاه کنید به:

New World Coming, *op.cit.*, pp. 70-81; and Nick Eberstadt, "Asia Tomorrow, Gray and Male", *The National Interest,* No. 53 (Fall 1998), pp. 56-65, and Milton Ezrati, *Kawari: How Japan's Economic and Cultural Transformation Will Alter the Balance of Power Among Nations,* Reading, MA: Perseus Books, 1999.

## خاورمیانه و نگرانی‌های امریکا

در این گزارش، پس از طرح بحث این دو قدرت بزرگ یعنی اروپای بزرگ و آسیای قدرتمند، مسئله خاورمیانه مطرح شده است که به تعبیر آنها کشورهایی هستند که تمام منابع فسیلی آینده جهان را در اختیار دارند و در میان آنها قدرت‌های جاه‌طلب نیز وجود دارد.[1] تعبیر قدرت‌های جاه‌طلب در این بحث، حائز اهمیت است. در همین بخش آمده که اینجا سرزمینی است که امریکا هم‌پیمانان مهم و کلیدی در این منطقه دارد، اما در عین حال برخی از کشورها در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند و جنگی که امریکا در سال ۱۹۹۱ در این منطقه انجام داد (جنگ علیه عراق)، نشان می‌دهد که آرایش نظامی امریکا در این منطقه کم‌وبیش ادامه خواهد یافت.

«خاور نزدیک بزرگ[2] که در اینجا بنا به تعریف ما شامل جهان عرب و اسرائیل و ترکیه و آسیای مرکزی و قفقاز و شبه‌قاره می‌شود، مکان بزرگ‌ترین منبع سوخت فسیلی و نیز قدرت‌های جاه‌طلب بی‌شماری است که برای به دست آوردن برتری منطقه‌ای تلاش می‌کنند. خاور نزدیک بزرگ، سرزمینی است که ایالات متحده در آن هم‌پیمانان کلیدی و منافع مهم دارد و نیز جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در آن در حال گسترش است. تصادفی نیست که این منطقه میدان آخرین جنگ بزرگ امریکا (جنگ ۱۹۹۱) بود و تنها منطقه‌ای از جهان است که پس از پایان جنگ سرد، آرایش نظامی ایالات متحده، کم‌وبیش به طور پیوسته در آن وجود داشته است. بنابراین، از دیدگاه غرب، خاور نزدیک بزرگ منطقه‌ای است که اهمیت بسیار و در عین

---

1. New World Coming, *op.cit.*, pp. 81-95.
2. The Greater Near East

حال مشکلات بسیاری نیز دارد.»[1]

در ادامه این بحث، منطقه خاورمیانه را محل اسلام مسلح، سیاسی و تندرو[2] قلمداد کرده که نوعی بی‌ثباتی در این منطقه ایجاد کرده است:

«این سرزمین همچنین محل اسلام مسلح و سیاسی تندرو نیز هست که اگر آن را برای جوامع میزبان و کشورهای همسایه تهدیدی خطرناک ندانیم، دست‌کم باید به عنوان یک محرک مهم و منبع بی‌ثباتی به شمار آوریم.»[3]

## دیدگاه امریکا نسبت به آینده جمهوری اسلامی ایران

در این گزارش همچنین نمونه‌هایی ذکر شده که این منطقه با چه معضلاتی روبه‌روست.[4] در این بخش به طور مفصل، بحث ایران و جایگاه ایران و نحوه برخورد با ایران مطرح شده است. یکی از نکاتی که در این استراتژی ۲۵ ساله راجع به ایران مطرح می‌شود، بحث فروپاشی نظام جمهوری اسلامی ایران است. طبق این گزارش، در ۲۵ سال آینده ممکن است حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن و یا از اسلامی بودن دست بردارد. سقوط نظام ایران، امواج گسترده‌ای را در سراسر جهان اسلام به وجود خواهد آورد و به جنبش‌های اسلامی بنیادگرا نیز ضربهٔ کاری خواهد زد. سپس این مسئله مطرح می‌شود که اگر سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران عملی شود، چه گشایش‌هایی

---

1. New World Coming, *op.cit.*, pp. 81-2.
2. Politically Radical, Militarized Islam
3. *Ibid.*, p. 82.
4. *Ibid.*, pp. 82-7.

برای امریکا در منطقه به وجود خواهد آمد و چگونه منافع امریکا در منطقه و جهان بهتر تأمین خواهد شد.

«همچنین احتمالاً ممکن است در ربع قرن آینده، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است؛ اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آینده، هم اینک آغاز شده، اما نتیجه آن برای هیچ‌کس روشن نیست. اگر رژیم فعلی سقوط کند، امواج آن در سراسر جهان اسلام احساس خواهد شد و به تبع آن، جنبش‌های اسلامی تندرو ضربه خواهند خورد. این امر، راه را برای برقراری روابط پسندیده میان ایالات متحده و ایران هموار خواهد ساخت که اثرات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن بسیار گسترده خواهد بود.»[1]

طرح این مقدمه ضروری بود تا فضای مربوط به قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور) در امریکا روشن شود. با ذکر چند قسمت از این گزارش، تا حدی فضای حاکم بر امریکا و دید کلی آنها نسبت به جهان که بر آن مبنا استراتژی ملی آنها تدوین شده است، روشن می‌شود. امریکایی‌ها در هر سال، استراتژی ملی سالانه خود را منتشر می‌کنند و به طور معمول استراتژی ملی چهار ساله نیز دارند، اما به مناسبت پایان جنگ سرد و شروع قرن جدید، در این مقطع، استراتژی ۲۵ ساله نیز تدوین کرده‌اند. در گزارش‌های مربوط به استراتژی ۲۵ ساله، اهداف امریکا و طرح‌های استراتژیک مربوط به ۲۵ سال آینده به خوبی مشاهده می‌شود. البته آنچه منتشر شده بخش‌های غیرطبقه‌بندی و آشکار این استراتژی است. در همین قسمتِ منتشرشده، مسئله تفوق‌طلبی،

---

1. *Ibid*., p. 88.

سلطه‌جویی، استکبار، استثمار و بی‌اعتنایی به مقررات بین‌المللی کاملاً مشهود است.

### حادثه ۱۱ سپتامبر

اما ماجرای ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) یک حادثه باورناکردنی و یک نقطه عطف در مسائل امنیت داخلی و ملی امریکا بود. امریکایی‌ها هیچ وقت باور نمی‌کردند که فضای ناامنی به داخل کشورشان برسد و روزی مجبور شوند در داخل خاک کشور خود به دفاع بپردازند که امروز دچار چنین وضعیتی شده‌اند. امروز در فرودگاه‌های امریکا، بازرسی‌ها به قدری شدید شده است که روزنامه‌های امریکایی این مسئله را به صورت فکاهی و لطیفه بیان می‌کنند. در برخی از فرودگاه‌های امریکا به دلیل ترس و وحشتی که در فضای آنجا حاکم شده است، در پنج مرحله توسط پنج گروه، مسافرین مورد بازرسی قرار می‌گیرند. یک زمانی در کشور ما شکایت می‌شد که ارگان‌های موازی در موضوع امنیت فعالیت دارند؛ حال امریکایی‌ها خود ارگان‌های موازی را به وجود آورده‌اند. برای اینکه اگر کسی توانست از یک تور بازرسی عبور کند، در تور بعدی متوقف شود، مراحل پنج گانه بازرسی را در فرودگاه‌ها به وجود آورده‌اند. تمام دوربین‌هایی که در امریکا برای ترافیک به کار گرفته می‌شد، امروزه در اختیار مأمورین امنیتی است تا بتوانند امنیت داخلی امریکا را تأمین کنند.

تمام اصولی را که امریکایی‌ها به آن افتخار می‌کردند ـ مانند دموکراسی و آزادی ـ بدون استثنا زیر پا گذاشته‌اند. برای مثال دادگاهی که اخیراً آقای بوش تحت عنوان دادگاه نظامی اختصاصی دستور تشکیل آن را داده، دادگاهی است که نه وکیلی می‌تواند در آنجا حضور یابد و نه متهم می‌تواند با مشاور و یا وکیلی تماس بگیرد. بازجو و قاضی، افسران

ارتش هستند و همهٔ امور در اختیار نظامیان است. در این دادگاه امکان هیچ فرجام‌خواهی وجود ندارد. حتی اگر کسی به اعدام محکوم شود، نمی‌تواند فرجام‌خواهی کند و باید حکم دادگاه اجرا شود.[1] تمام افرادی که تبعه امریکا نیستند، چه آنهایی که در کشور امریکا زندگی می‌کنند و چه در خارج از امریکا، اگر دستگیر شوند و متهم به جرم تروریستی باشند، در این‌گونه دادگاه‌ها محاکمه می‌شوند. نمونه روشن این‌گونه محاکمات در گوانتانامو دیده می‌شود.[2] فیلم‌های موجود نشان می‌دهد که با افراد متهمی که از افغانستان و سایر نقاط جهان به این جزیره کوبایی آورده می‌شوند، چگونه رفتار می‌شود. در آنجا زندانیان را در قفس نگهداری می‌کنند. حتی ساده‌ترین امکانات در اختیار آنها قرار نمی‌گیرد. در واقع وضعیت داخلی امریکا به گونه‌ای است که تمام اصولی را که قبلاً به آنها افتخار می‌کردند و می‌بالیدند، زیر پا گذاشته‌اند؛ تنها استدلال آنها این است که برای ایجاد امنیت، این‌گونه اعمال ضروری است.

### سلطه‌طلبی امریکا

یکی از موضوعات شگفت‌آور همین طرحی بود که اخیراً افشا شد یا خودشان به دلایلی خواستند افشا کنند.[3] در گزارشی که پنتاگون در اختیار کنگره قرار داد، طراحی حمله اتمی به هفت کشور تشریح شده است که در میان این هفت کشور، دو کشور بسیار مهم روسیه و چین نیز وجود دارند.[4] بعد از اعلام این مسئله در رسانه‌ها، پاول، وزیر خارجه

---

1. *President Issues Military Order*, Office of the Press Secretary, November 13, 2001, www.whitehouse.gov

2. *Die Zeit*, January 26, 2002.

۳. *لس‌آنجلس تایمز*، ۹ مارس ۲۰۰۲.

4. *Daily Mirror*, March 11,2002

امریکا این موضوع را به صراحت پذیرفت و در مصاحبه‌ای گفت که این یک اقدام دوراندیشانه است و ما قصد نداریم این طرح را اجرا کنیم و این طرح برای شرایط خاص است.[1]

خانم رایس، مشاور امنیت ملی که صریح‌تر از دیگران صحبت می‌کند و از همه تندروتر است، به صراحت گفت که این جزو ابزار امنیت ملی امریکاست و اگر کشوری بخواهد علیه امریکا وارد عمل شود، با جواب ویران‌کننده ما روبه‌رو خواهد شد. در مصاحبه‌ای در همان روز، رایس به صراحت این مسئله را بیان و تأکید کرد که این طرح، یک اقدام لازم بوده است.[2]

این مسئله اگر در گذشته مطرح می‌شد، مخصوصاً نسبت به کشور روسیه که در واقع نیمه ابرقدرت جهان است، چه غوغایی در روسیه و جهان بر پا می‌شد! روس‌ها نسبت به این موضوع کاملاً سکوت کردند و عکس‌العملی نشان ندادند، این مسئله نشانگر وضعیت نوینی است که در جهان بعد از ۱۱ سپتامبر به وجود آمده است.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، این مسئله مشخص بود که جمهوری اسلامی ایران نیز با شرایط نوینی مواجه است. به همین دلیل، بعد از حادثه ۲۰ شهریور، در محافل سیاسی و امنیتی، شرایط جدید و تهدیدات احتمالی مربوط به ایران و یا منطقه، همواره مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. در جلسات مربوط به مسائل سیاسی ـ امنیتی، شرایط جدید منطقه، تهدید نسبت به ایران، افغانستان و عراق و تبعات آن مورد بحث قرار می‌گرفت. بنابراین، از ماه‌ها قبل این انتظار وجود داشت که با یک تهدید مواجه خواهیم شد. البته تهدیدی که آن زمان پیش‌بینی می‌شد، عمدتاً برمبنای تحلیل و اطلاعاتِ آشکار بود.

---

۱. *مصاحبه با CBS*، ۱۰ مارس ۲۰۰۲.

2. *WTOP*, March 10, 2002

**امریکا و تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران**

بوش در نطقی که در روز ۲۹ ژانویه در کنگره ایراد کرد، به صراحت تهدید رسمی و علنی خود را علیه جمهوری اسلامی ایران مطرح نمود. این تهدید یک تهدید جدّی است. از نظر لحن این تهدید، بدون هیچ تردیدی تهدید علیه امنیت ملی ماست. یعنی برای هر کارشناسی که لحن این تهدید را مورد بررسی قرار دهد، مشخص می‌شود که تهدید، بسیار جدّی است. به اضافه اینکه این مسئله را بوش در نطق مهمی اعلام کرد که معروف به نطق «وضعیت کشور»[1] است و هرسال یک بار رئیس‌جمهور امریکا آن را ایراد می‌کند. بوش در اولین نطق «وضعیت کشور» این اتهامات را مطرح نمود.

معمول چنین است که در نطق اول، سیاست چهارساله یک رئیس‌جمهور بیان می‌شود. در این‌گونه نطق‌ها که در کنگره و با حضور میهمانان خارجی ایراد می‌شود، معمولاً به طور عمده به سیاست داخلی پرداخته می‌شود و کمتر مسائل سیاست خارجی مطرح می‌شود، اما به دلیل شرایط داخلی امریکا، در این نطق، عمدتاً راجع به سیاست خارجی امریکا و کمتر درباره سیاست داخلی بحث شده است. در بحث سیاست خارجی، مسئله برنامهٔ سلطه‌گرانه امریکا و مسئله مبارزه با تروریسم به عنوان بخش برجسته این نطق مطرح شده است. در این نطق، سه کشور ایران، عراق و کره شمالی تهدید شده‌اند. راجع به ایران به بحث سلاح‌های کشتار جمعی، صدور تروریسم و این مسئله اشاره می‌شود که در حکومت ایران دو گروه وجود دارند: مسئولینی که انتخاب می‌شوند و مسئولین غیرمنتخبی که آزادی و امید مردم به آزادی را سلب کرده‌اند. از این سه دولت به عنوان «ائتلاف اهریمنی» و یا «محور شر» یاد شده است.

---

1. State of the Union

برای اولین بار در طول ۲۳ سال گذشته، ما با چنین لحن شدیدی از طرف رئیس‌جمهور امریکا مواجه می‌شویم. البته امریکایی‌ها قبلاً بارها ایران را تهدید کرده‌اند، اما با این صراحت و با این لحن، سابقه نداشته و برای اولین بار است که از این لحن تند استفاده شده است.

مشخص است که این نطق نمی‌تواند یک نطق عادی و ساده باشد، به دلیل اینکه امریکایی‌ها این مطالب را به طور مداوم تکرار می‌کنند. یعنی شاید در دوره بعد از ۲۹ ژانویه تاکنون، روزی نبوده است که یکی از مسئولین عالی‌رتبه امریکا به صراحت و یا به کنایه این تهدید را به نحوی تکرار نکرده باشد. به صراحت می‌گویند که ما برای اجرای تهدیدات، نیازی به دیگران نداریم. نیازی به اروپا نداریم و اگر لازم باشد، ما اروپایی‌ها را به آنچه مورد نظر ماست، تسلیم و وادار می‌کنیم. برای مثال پاول می‌گوید که مخالفت اروپا جدی و دیرپا نیست، اینکه اروپایی‌ها مخالف‌اند که ما به این سه کشور حمله کنیم، جدی و دیرپا نیست و از طریق مذاکره و یا قرار دادن آنان در برابر عمل انجام شده، مسئله را حل می‌کنیم.[1] یعنی به صراحت روبه‌روی اروپایی‌ها می‌ایستند و می‌گویند یا آنها را قانع می‌کنیم و یا آنها را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دهیم. وزیر دفاع امریکا و قائم مقام وی می‌گویند که تا قبل از ۱۱ سپتامبر آنها فهرست تروریسم را اعلام می‌کردند، اما برای مردم امریکا وجود آنها قابل تحمل بود. حادثه ۱۱ سپتامبر وجود این گروه‌ها را برای مردم امریکا غیرقابل تحمل کرده است.[2] همچنین کشورهایی که در گذشته از دید امریکا تحت عنوان کشورهای یاغی مطرح می‌شدند، اگر در گذشته برای امریکا قابل تحمل بودند، از این پس غیرقابل تحمل‌اند. بوش در مصاحبه مطبوعاتی در ژاپن تعبیرات بسیار ناپسندی به کار برد

---

۱. مصاحبه‌های بوش، پاول و رامسفلد، ۳۰ و ۳۱ ژانویه ۲۰۰۲.
۲. *مجله آتلانتیک*، مارس ۲۰۰۲.

و گفت: کشورهایی که تاریخ سیاه و زشتی دارند[1] می‌خواهند توسط تروریسم و سلاح کشتار جمعی، امنیت ما و متحدان ما را مورد تهدید قرار دهند.[2]

از مجموعِ سخنان بوش، رامسفلد، پاول و رایس این نکته به خوبی مشهود است که این تهدید، یک تهدید عادی و معمولی نیست. اگر تهدید عادی و معمولی بود، یک یا چند بار گفته می‌شد؛ اما این تهدید به طور مداوم و تقریباً به صورت روزانه توسط مقامات بلند پایهٔ امریکا تکرار می‌شود.

### قدرت‌های غیرقابل تحمل

برای ارزیابی دقیق این تهدید، باید بدانیم که هم مفهوم امنیت ملی و نحوه نگاه امریکا به جهان بعد از ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور) و هم نقطه تحمل‌پذیری مردم امریکا کاملاً تغییر کرده است. به گفتهٔ وزیر دفاع امریکا، از این پس وجود گروه‌های تروریستی برای آنها قابل تحمل نخواهد بود. واقعاً آستانه تحمل‌پذیری آنها تغییر کرده است. در گذشته، برای امریکایی‌ها و مسئولین آنها وجود بسیاری از حکومت‌ها و گروه‌ها قابل تحمل بود، ولی گویی امروز دیگر تحمل این گروه‌ها برای آنها ممکن نیست و می‌خواهند از این فرصت استفاده و کار را یکسره کنند.

مسئله دیگر اینکه امریکایی‌ها همیشه در تاریخ خودشان از جنگ جهانی دوم به این سو، در هر دهه‌ای، یک جنگ بزرگی را به راه انداخته‌اند که یا خودشان حضور داشته‌اند و یا خودشان بانی آن جنگ بوده‌اند: جنگ کره، جنگ ویتنام، حمایت آنها در جنگ عراق علیه ایران و بعد حضورشان در جنگ علیه ایران در سال‌های آخر جنگ، جنگی که

---

1. Terrible History

۲. *وال استریت ژورنال*، ۱۸ فوریه ۲۰۰۲.

در سال ۱۹۹۱ علیه عراق به راه انداختند، جنگ در منطقهٔ بالکان، در کوزوو، بوسنی و بالاخره جنگ فعلی آنها در منطقه. اینکه از این جنگ‌ها چه هدفی دنبال می‌کنند، بحث دیگری است؛ اما نکته همان است که در استراتژی امنیت ملی امریکا به آن اشاره شده که تفوّق تکنولوژی نظامی و فنّاوری برتر امریکا در جهان باید برای همیشه حفظ شود. راه حفظ آن نیز این است که سلاح‌های جدید را در جنگ‌ها به کار برند و به نحوی مخارج تسلیحات را هم از کشورهای دیگر به دست آورند و سپس سلاح جدیدتری را مورد آزمایش قرار دهند.

### نظامی‌گری امریکا

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، وزارت دفاع امریکا قراردادی با شرکت لاکهید که سازنده بسیاری از تسلیحات نظامی است، امضا کرد که در تاریخ امریکا بی‌سابقه بود. یک قرارداد ۲۰۰ میلیارد دلاری با این شرکت منعقد نمود. البته قرارداد، ۱۰ ساله، اما حجم قرارداد ۲۰۰ میلیارد دلار است. یک قلم از آن، ۳٫۰۰۰ فروند جنگنده مدرن F35 است که امریکایی‌ها می‌گویند قصد دارند این هواپیما را جایگزین سایر جنگنده‌های نسل گذشته نمایند. موشک‌های جدید و تجهیزات جدید نیز جزو همین قرارداد است.[1]

این موارد نشان می‌دهد که امریکا در پی رهبری و سلطه بلامنازع در سطح جهان است، تا هیچ‌کس نتواند به رقابت با او برخیزد. حتی اروپا هم برای آنها غیرقابل تحمل شده است. در گذشته همیشه امریکایی‌ها اروپا را متحد خود می‌دانستند و در مسائل بین‌المللی با آنها مشورت می‌کردند و با لحن مناسب با اروپایی‌ها برخورد می‌کردند، ولی

---

1. *Washington Post,* October, 19, 2001.

اکنون با لحن تند و نامناسب غرور اروپایی‌ها را می‌شکنند و به صراحت به آنها می‌گویند که حتی حق اظهارنظر هم ندارند. لحن پاول نسبت به وزیر خارجه فرانسه روشن است که گفت وزیر خارجه فرانسه قدرت فهم و درک مسائل جهانی را ندارد.[۱] امروزه به صراحت می‌گویند ما نیازی به حمایت اروپا نداریم. نیازی به همراهی اروپا نداریم. یا می‌گویند آنها مجبورند همراه ما باشند.[۲] بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود لحن کاملاً تغییر کرده است.

## قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت

از طرف دیگر، امریکا با چند قطعنامه اخیر شورای امنیت سازمان ملل، برای هرگونه حمله به کشوری با استناد به این قطعنامه‌ها، فرصت عمل یک‌جانبه را فراهم آورده است. اگر امریکا بخواهد به هر کشوری حمله کند، گویی نیازی نمی‌بیند که به شورای امنیت سازمان ملل مراجعه کند و قطعنامه جدیدی را در اختیار داشته باشد. قطعنامه ۱۳۷۳ را که قطعنامه مفصلی است، در مهر امسال در شورای امنیت گذراندند. تعبیرات کلی و قابل تأمل بسیاری در این قطعنامه هست که حتی رضایت به تروریسم را هم جرم تلقی کردند و گفته‌اند باید با آن برخورد شود.[۳] کشوری که رضایت بدهد یا به هر نوعی حمایت کند، در این قطعنامه به عنوان کمک به تروریسم آمده است: «تحریک، حمایت یا مشارکت در اعمال تروریستی در کشورهای دیگر یا رضایت دادن به انجام این‌گونه فعالیت‌ها.» حتی رضایت را هم مطرح کرده‌اند. شاید این تعبیر را از

---

۱. *مصاحبه پاول با CNN*، ۱۷ فوریه ۲۰۰۲.
۲. *همان*.
۳. تعبیر acquiesce در این قطعنامه آمده که به معنای موافقت یا رضایت است.

روایت «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم»[1] گرفته‌اند! در واقع تمام عناوینِ ممکن، در این قطعنامه آمده است: هرکه حمایت مستقیم یا غیرمستقیم بکند، پول بدهد، پناه بدهد، امکانی بدهد، حق عبور از کشورش را بدهد و حق ترانزیت به تروریست‌ها بدهد.

این قطعنامه‌ها دقیقاً ۱۶ روز بعد از حادثه ۲۰ شهریور به تصویب رسیدند. در چنین شرایطی بود که امریکا هر آنچه می‌خواست، در این قطعنامه‌ها به تصویب رساند. بنابراین، با هر کشوری می‌توانند طبق این قطعنامه برخورد کنند؛ چه اینکه این قطعنامه، طبق فصل هفتم منشور تصویب شده و لازم‌الاجراست و اگر کشوری تخلف کند، می‌توان با قدرت نظامی با آن برخورد کرد و او را وادار به اجرا نمود. بدین‌ترتیب امریکا شرایط ویژه‌ای را هم از لحاظ بین‌المللی و هم وضع داخلی خود آماده و مهیا کرده است.

## جمهوری اسلامی ایران؛ عامل تحقیر امریکا

امریکایی‌ها در طول ۲۳ سال گذشته همواره ایران را به عنوان کشوری می‌دیدند که بخشی از منافع حیاتی امریکا در منطقه خاورمیانه را در دسترس دارد و می‌تواند آن را مورد تهدید قرار دهد. از طرف دیگر، عامل اصلی ناامنی و عدم امنیت اسرائیل را نیز ایران می‌دانند و این مسئله را به صراحت گفته‌اند و می‌گویند. از نظر آنها، تمام گروه‌هایی که در فلسطین فعالیت دارند و امنیت اسرائیل را تهدید می‌کنند، با ایران رابطه نزدیک دارند، ایران به آنها کمک و حتی تسلیحات آنها را تأمین می‌کند.[2] جمهوری اسلامی ایران را مولّد سیاست ضد امریکایی در دنیای اسلام می‌دانند و حتی این نکته را نیز بارها تصریح کرده‌اند که اساساً موج

---

۱. *بحارالانوار*، جلد ۱۰۰، ص ۹۶.
۲. *نیویورک تایمز*، ۳۱ ژانویه ۲۰۰۲.

ضد امریکایی در دنیا در دهه‌های اخیر (که الان در آغاز دهه سوم هستیم) توسط انقلاب اسلامی ایران به راه افتاده است. جمهوری اسلامی ایران را متهم می‌کنند که با همه تروریست‌های جهان در تماس است و به آنها کمک می‌کند و در پی تولید سلاح‌های کشتار جمعی است؛ و بالاخره جمهوری اسلامی ایران، کشوری است که امریکا را نه یک بار بلکه بارها در جهان تحقیر کرده و این مسئله هم برای امریکایی‌ها بسیار سنگین است. این نکته را به صراحت می‌گویند که پیروزی انقلاب اسلامی و ادامه آن یک تحقیر بزرگ برای آنان است. داستان گروگان‌گیری را یک تحقیر بزرگ تاریخی برای خود می‌دانند. این را که جنگ عراق علیه ایران را به راه انداختند و نتوانستند پیروز شوند، تحقیری دیگر برای خود می‌دانند. این را که حزب‌الله لبنان (که آن را وابسته به ایران می‌دانند) آنها را در سال ۱۹۸۲ از لبنان با ذلت بیرون کردند، تحقیر بزرگ برای خود می‌دانند و ده‌ها مورد دیگر. به هرحال در هر مقطعی که در سطح جهانی از جمهوری اسلامی ایران ضربه دیدند، آن ضربه را یک تحقیر بزرگ برای خود تلقی می‌کنند.

### امید امریکا به اختلافات داخلی

از طرف دیگر، امریکا احساس می‌کند شرایط داخلی ایران با گذشته کاملاً متفاوت است. این نکته را مسئولان امریکایی به صراحت بارها بیان کرده‌اند. نه تنها مسئولان ایرانی را به دو بخش منتخب و غیرمنتخب تقسیم می‌کنند،[1] بلکه اساساً می‌گویند برخلاف کشورهای دیگر منطقه که مردم منطقه از امریکا تنفر دارند، ولی دولت‌ها با آنها رابطه خوب دارند (مثل عربستان و کویت)؛ در داخل ایران مردم با امریکا خوب‌اند، ولی

۱. نطق ۲۹ ژانویه بوش در کنگره.

مسئولین با امریکا رابطهٔ بدی دارند. شواهدی هم برای این ادعا می‌آورند. مصاحبه خبرنگاری با چند نفر از یک قشر خاص یا برگزاری یک تظاهرات کوچک در گوشه‌ای از کشور را به عنوان مدرک قرار می‌دهند. به هرحال می‌گویند که مردم ایران خواهان رابطه با امریکا و مسئولین جمهوری اسلامی ایران ضد امریکایی هستند. مسئله مهم‌تری که در چند سال اخیر مطرح می‌کنند، این است که داخل ایران یکپارچه نیست. جامعه ایران دارای گسل است و اگر جمعیت و جامعه‌ای دارای گسل و شکاف‌های بزرگ اجتماعی باشد، مبارزه با آن کشور کار مشکلی نیست و به آسانی می‌توان آن نظام را مورد تهدید قرار داد.

یکی از نکاتی که امریکایی‌ها در استراتژی ۲۵ ساله خود به آن اشاره کرده‌اند، این است که یک ارتش منظم و مجهز برای کشور کافی نیست؛ ارتش منظمی می‌تواند نقش خود را ایفا کند که محبوب مردم باشد و از طرف مردم به خوبی پشتیبانی شود.[1] اینها معتقدند که در جمهوری اسلامی ایران، این اتحاد و وحدت وجود ندارد. بنابراین قدرت ملی ایران از دید امریکا تضعیف شده است. اما اینکه تاکنون امریکا به ایران حمله نکرده، به چه دلیلی بوده است؟ آیا به مردم ایران علاقه داشتند و فکر می‌کردند که حمله به ایران به مردم آسیب می‌رساند؟ و یا فکر می‌کردند عمل تجاوزکارانه خلاف اصول انسانی است؟ هیچ‌یک از اینها نیست، بلکه از قدرت ایران می‌ترسیدند. جز ترس، عامل دیگری نبوده است. عامل بازدارنده فقط قدرت است.

بی‌تردید افزایش قدرت ملی، مانع از هرگونه حمله امریکا به منافع کشورمان خواهد شد و برعکس ضعف قدرت ملی، مشوق اصلی برای حمله دشمن خواهد بود. اصل، قدرت است. اساس قدرت هم، ملت

---

1. New World Coming, *op.cit.*, p. 56.

است. به ویژه برای نظامی مانند جمهوری اسلامی ایران که اساس قدرت، قدرت ملی و قدرت مردم است. قدرت مردم هم فقط در سایه وحدت، اتحاد، وفاق و یکپارچگی و رضامندی مردم از حکومت امکان‌پذیر است. تعبیر آنها این است که شرایط داخلی ایران، شرایط تنازع و تخاصم است و نهادهای اصلی حاکمیت رودرروی هم قرار گرفته‌اند و مردم ایران به همین دلیل نسبت به کارآمدی نظام تردید دارند یا به تعبیری کارآمدی نظام مورد قبول مردم نیست. از دیدگاه سیاسی، نظام غیرکارآمد نظام نامشروع تلقی می‌شود. بحث، بحث مشروعیت دینی نیست، از دید سیاسی، نظام ناکارآمد، نظام نامشروع است. لذا می‌گویند ایران در سال‌های اخیر با بحران مشروعیت مواجه شده است. در واقع مهم‌ترین مسئله‌ای که امروز برای امریکا مطرح است، این است که قدرت ملی ما از دید آنها تضعیف شده است. علاوه بر آنکه در سال‌های اخیر در برخی از مجلات، کتاب‌ها و روزنامه‌ها آنقدر به مبانی مشروعیت نظام خدشه وارد شده که ممکن است بخشی از اقشار تحصیلکرده و روشنفکر جامعهٔ ما واقعاً در یک فضای مبهم و نامطمئنی قرار گرفته باشند. این مسائل نیز از دید امریکایی‌ها مخفی نیست.

### استراتژی جمهوری اسلامی ایران در قبال تهدید امریکا

در شرایط فعلی چگونه باید در برابر تهدید امریکا عمل کرد؟ خوشبختانه امروز نسبت به اصل استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برابر امریکا هیچ اختلاف نظری در بین مسئولین عالیرتبهٔ نظام وجود ندارد. در شورای عالی امنیت ملی هم یک نظر واحد وجود دارد. برمبنای تجزیه و تحلیل صاحب‌نظران، تهدید امریکا یک تهدید جدی است، اما این تهدید جدی، به معنی وقوع حتمی آن نیست. انجام این تهدید کاملاً به عمل ما بستگی دارد که ما چگونه عمل کنیم. اگر بتوانیم قدرت ملی خودمان را

که تا حدودی صدمه دیده است، ترمیم کنیم، می‌توانیم جلوی حمله امریکا را بگیریم. یعنی اساساً با تقویت قدرت ملی، امریکا به ما حمله نخواهد کرد.

مشخص است که امریکا برای صدمه زدن به یک مرکز اقتصادی به ما حمله نمی‌کند. تحلیل ما این نیست که امریکا به ما حمله می‌کند تا به اقتصاد ما صدمه بزند. به دلیل اینکه با این عمل، امریکا با خطرات و معضلات و مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد. حمله به جمهوری اسلامی ایران برای امریکایی‌ها کار آسانی نیست. اینکه پرز در اسرائیل اعلام می‌کند که حزب‌الله لبنان ۸،۰۰۰ موشک در اختیار دارد و می‌تواند به شهرهای ما حمله کند ـ حالا این ادعا راست یا دروغ و با هر نیت و با هر دلیلی اعلام شده باشد ـ نشان می‌دهد که حزب‌الله لبنان یک قدرت در منطقه است. حماس یک قدرت است. جهاد اسلامی یک قدرت است. بسیاری از گروه‌هایی که برای آزادی سرزمین خود و استقلال مبارزه می‌کنند، از لحاظ معنوی به جمهوری اسلامی ایران وابسته‌اند؛ به نظام جمهوری اسلامی ایران معتقدند؛ و اینجا را سرچشمه حرکت و انقلاب می‌دانند. امریکا نمی‌تواند به ما حمله کند، ولی امنیت اسرائیل به خطر نیفتد. برای امریکایی‌ها، امنیت اسرائیل چیزی شبیه امنیت خودشان و اساساً جزو امنیت داخلی خودشان است؛ هم به دلیل نفوذ لابی یهود در امریکا و هم به دلیل منافعی که در این منطقه دارند. حمله به جمهوری اسلامی ایران برای امریکایی‌ها ساده نیست، درحالی‌که نفت جهان از کنار سواحل ایران عبور می‌کند. علاوه بر امریکا، ژاپن، اروپا و بسیاری از کشورهای صنعتی نیز وابسته به نفت این منطقه هستند.

اینکه اروپایی‌ها با هر حمله در این منطقه مخالف‌اند، برای منافع خودشان است، نه به دلیل دلسوزی برای ما. آنها می‌دانند جمهوری اسلامی ایران تنها وسیله تنفس اروپا در این منطقه است. تنها وسیلهٔ

تنفس روسیه در این منطقه هم، جمهوری اسلامی ایران است. امریکایی‌ها مناطق حساس جهان را از اروپایی‌ها گرفته‌اند و چیزی برای آنها باقی نمانده است. در خلیج فارس هم که مهم‌ترین منطقه نفت‌خیز جهان است و تا چند سال دیگر تنها مرکز صادرات نفت جهان خواهد بود، اروپا تقریباً پایگاه مهمی ندارد و همه امکانات منطقه در اختیار امریکاست. فضای تنفسی آنها جمهوری اسلامی ایران است. آنها نمی‌خواهند جمهوری اسلامی ایران، ضربه ببیند. حتی کشورهای عربی که ممکن است برخی از آنها مشکلاتی با ما داشته باشند، هیچ‌کدام نمی‌خواهند جمهوری اسلامی ایران صدمه ببیند. آنها می‌دانند سپر اصلی در برابر امریکا ایران است. اگر ایران نباشد، همه آنها را با یک اشاره می‌بلعند. تنفس آنها در سایه نظام جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین، بسیاری از کشورها با حمله به ایران مخالف‌اند، زیرا وقتی جمهوری اسلامی ایران صدمه ببیند، منافع خودشان را در خطر می‌بینند.

بنابراین، امریکا در مجموع حاضر نیست برای ضربه به یک نقطه اقتصادی یا نظامی در ایران با این همه معضلات مواجه شود. امریکا وقتی به ایران حمله می‌کند که مطمئن باشد می‌تواند نظام اسلامی را تغییر دهد، در غیر این صورت حمله نخواهد کرد. البته مسئله تغییر نظام آنقدر برای امریکا مهم است که حاضر است هر هزینه‌ای را در این زمینه پرداخت کند. هر مقدار سرمایه‌گذاری، تسلیحات، امکانات و هرگونه تحمل مشکلات که لازم باشد، انجام خواهد داد تا بتواند به این هدف دست یابد.

## استراتژی مقاومت و وحدت داخلی

اینکه امریکا می‌تواند نظام جمهوری اسلامی ایران را تغییر بدهد و یا نه، به مقدار تسلیحات و امکانات ما بستگی ندارد و به توان نیروهای مسلح

و یا توان اقتصادی ما مربوط نمی‌شود. البته همه اینها در جای خود حائز اهمیت است، اما در این موضوع، تعیین‌کننده نیست. مسئله اساسی، وضع داخلی ماست. اگر جهان شاهد یک اتحاد و انسجام در وضع داخلی ما باشد، ما از این تهدید به حول و قوه الهی به خوبی عبور می‌کنیم و اگر خدای ناکرده همین انشقاق و اختلاف و رودررو قرار گرفتن‌ها و آبروی این نهاد یا آن نهاد ریختن باشد، این تهدید تشدید و حتی عملی خواهد شد. ما معتقدیم تهدید زمانی عملی می‌شود که حمله امریکا با تنش داخلی گره بخورد، جنگ امریکا با شورش داخلی گره بخورد، اگر این دو با هم گره نخورند، نظام تغییر نمی‌کند. اگر امریکا به ده مرکز ما حمله کند، هرچند خسارت مادی به ما می‌زند و برای ما مشکل ایجاد می‌کند، اما مشکلی است که اگر در داخل اتحاد و انسجام باشد، مردم تحمل خواهند کرد و از این تهدید عبور خواهیم کرد.

در مجموع، ما در برابر تهدید امریکا، دو نوع استراتژی بیشتر نمی‌توانیم داشته باشیم. استراتژی اول اینکه باید در برابر امریکا نرمش نشان دهیم، یعنی قدم به قدم شروع به عقب‌نشینی کنیم و هرچه امریکایی‌ها می‌گویند، اجرا کنیم. مورد به مورد باید هرچه می‌خواهند، اجرا کنیم تا در نهایت منجر به تسلیم جمهوری اسلامی ایران در برابر امریکا شود، که این به مفهوم تغییر ماهیت نظام است. اساس هویت این نظام، به استقلال است. والا اگر تبدیل به نظامی شود که در برابر دیگران تسلیم باشد و هرچه می‌گویند، مجری باشد که دیگر نظامی نیست که برای آن، این همه خون و شهید داده‌ایم و این همه امید مردم مسلمان جهان به آن گره خورده است. همه عظمت برمبنای ایستادگی و استقلال بوده است. بنابراین، در نهایت به نقطه‌ای می‌رسیم که هیچ‌کس در این کشور تحمل نخواهد کرد و ناچاریم در یک نقطه روبه‌روی امریکا بایستیم و لذا در آن نقطه، جنگ آغاز خواهد شد. یعنی هم چوب را

خورده‌ایم و هم هویج را، هم تسلیم شده‌ایم و هم ابهت و عظمت ما از بین رفته است و هم یک روز بالاخره وارد جنگ خواهیم شد.

استراتژی دوم، استراتژی ایستادگی و مقاومت در برابر امریکاست. در استراتژی مقاومت بهترین راه، بازدارندگی است، یعنی ما باید کاری کنیم که مجموع تحرکات و فعالیت ما برای امریکا بازدارنده باشد. بازدارنده یعنی چه؟ یعنی امریکا جنگ علیه ایران را بسیار پرهزینه ببیند و این جنگ را بی‌نتیجه و یا کم‌نتیجه ارزیابی کند؛ در واقع در معادلهٔ هزینه ـ فایده، ضرر را بیشتر از فایده ببیند. اگر ما به این نقطه برسیم، امریکا به ما حمله نخواهد کرد. به دلیل اینکه آنها محاسبه خواهند کرد که این حمله چقدر ضرر و چقدر فایده دارد و به چه اهدافی می‌توانند برسند و بر آن مبنا حمله را طراحی خواهند کرد.

### اصل بازدارندگی

بنابراین، استراتژی اساسی ما، استراتژی بازدارندگی است؛ همین استراتژی که امروز مورد تأیید مسئولین نظام است. به همین دلیل نیازی نیست که وضعیت کشور را بحرانی اعلام کنیم. نیازی نیست در کشور وضعیت فوق‌العاده و وضعیت اضطراری اعلام شود. البته استراتژی بازدارندگی، بخش‌های مختلفی دارد که باید به همه بخش‌ها عمل شود و به هم گره بخورد تا اثرگذار باشد. در واقع در داخل، باید قدرت‌سازی کنیم که اساس آن، مردم هستند. باید متحد و یکپارچه باشیم و اگر به یکپارچگی و اتحاد و انسجام برسیم، می‌توانیم قدرت بازدارندگی خود را در برابر امریکا احیا کنیم. همه باید محوریت رهبری انقلاب را بپذیریم. همه جریان‌ها و جناح‌های کشور درون حاکمیت باید در کنار هم قرار گیرند. همه باید تهدید را جدی تلقی کنند. باید اختلافات را کنار گذاشت؛ حداقل برای دو سال آینده که بسیار حساس است، یعنی تا سال

۲۰۰۴ که سال انتخابات ریاست جمهوری امریکاست، باید همه اختلافات را منجمد کنیم و کنار بگذاریم. اگر دعوایی هست، باید آن را به نفع کل کشور کنار بگذاریم و بدانیم که امروز در رأسِ مسائل امنیت ملی ما، تهدیدات امریکاست و باید فقط به این مسئله مهم توجه کنیم.

این نکته نیز برای همه جناح‌ها و گروه‌ها باید روشن باشد که در برابر تهدید امریکا همه ما یک سرنوشت داریم و سرنوشت ما مشترک است. امریکا نه این جناح را می‌خواهد و نه آن جناح را. بی‌تردید باید بدانیم که در فرایند تهاجم امریکا یک سرنوشت واحد در انتظار کشور است. آنها می‌خواهند نظام را تغییر بدهند. آنها این نظام را نمی‌خواهند، جمهوری اسلامی ایران را نمی‌خواهند، نه این جناح را و نه آن جناح را.

مسئله بعدی، اینکه ما ثقل قدرت را همچنان قدرت ملی می‌دانیم و احساس ما این است که علی‌رغم اینکه مردم ما ممکن است از برخی عملکردها نارضایتی داشته باشند، اما مردم ما آشتی‌پذیرند. مردم ما مدیریت‌پذیرند. مردم ما بیگانه‌ستیز هستند. مردم ما اسلام‌خواه هستند. اگر احساس کنند که کل نظام در خطر است، انقلاب در خطر است، کشور در خطر است، حاضر به فداکاری هستند. در واقع ما احساس می‌کنیم که باید به مردم خودمان حسن ظن داشته باشیم، همان‌طور که به رحمت خداوند نیز باید حسن ظن داشته باشیم و این دو حسن ظن می‌تواند مُنجی ما باشد. تکیه بر خداوند متعال و توکل به او، همچنین تکیه بر قدرت مردم می‌تواند منجی ما باشد و می‌توانیم از خطری که امروز با آن مواجه هستیم، عبور کنیم.

آخرین نکته، مسئله اعتماد مردم است. مردم باید نسبت به صداقت و کارآمدی مسئولین نظام اعتماد داشته باشند. عدم اعتماد به درستی و صداقت گفتار و کردار مسئولین یا به توانمندی کارگزاران نظام می‌تواند در این شرایط ضربه مهلکی برای نظام باشد. در این زمینه باید در

اقدامات عملی و در تبلیغات و رسانه‌ها تجدیدنظر اساسی صورت گیـرد. کسی فکر نکند ضربه بر یک قوه، تقویـت قـوه دیگـر اسـت، بلکـه هـر ضربه‌ای به هریک از قوا به مفهوم ضربه بـر پیکـرهٔ کـل نظـام، تضـعیف اعتماد مردم و امید دادن به دشمن است. امیدوارم در این مقطـع حسـاس خداوند به همه ما توفیق انجام وظیفه ـ که مهم‌ترین آن حفظ این نظام و کشور است ـ عنایت فرماید.

# تدبیرهای ایران، در برابر نقشه‌های امریکا

به حسب واقعیت‌های غیرقابل انکار، اصل نهضت اسلامی و جایگاه عظیم آن، همواره خارج از پیش‌بینی قدرت‌های بزرگ بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی از همان آغاز، غیرقابل تصور بود.[1] همچنان که تشکیل نظام اسلامی، بقا و استقرار آن به‌رغم انواع توطئه‌ها ـ برای جهانیان حیرت‌آور بود و امروز نیز چنین است. تحقق شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» که اصلی‌ترین پیام انقلاب اسلامی است و در آن «استقلال» به مفهوم نفی سلطه بیگانه و ضد استعماری، «آزادی» به معنای نفی استبداد و تحقق حاکمیت ملی و «جمهوری اسلامی» به مفهوم استقرار نظام مردم‌سالاری دینی است، برای بسیاری از ناظران بین‌المللی باورناکردنی بود.

## نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری

اساساً نهضت‌های پس از انقلاب مشروطه، جملگی ضد استعماری و ضد استبدادی بوده‌اند. در واقع انگیختاری که می‌توانست ملت را به صحنه

---

۱. جهت آگاهی از «غیرقابل تصور بودن» و «غیرقابل پیش‌بینی بودن» پیروزی انقلاب اسلامی رجوع شود به منابع زیر:
Mohsen M. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*, Nashville, Tennessee, Westview Press Inc, 2nd edition, 1994; Charles Kurzman, *The Unthinkable Revolution in Iran*, Cambridge, Harvard University Press, New edition, 2005.

آورد، عامل ضد استعماری بود که به همراه عامل ضد استبدادی در نهضت ایفای نقش می‌نمود. گفتمان مشروطه، بحث «عدالت‌خانه» و ایجاد مجلس شورای ملی بود و اینکه اساس حکومت، مردم‌اند و بنابراین باید به «حکومت فرد»، خاتمه داده شود و قلم بطلان بر سلطه بیگانه کشیده شود. ازاین‌رو، در مجلس شورای ملی (در دورهٔ اول و دوم) بحث‌ها و مصوبات عمدتاً یا ضد استبدادی است (برای حکومت قانون) و یا ضد استعماری است (علیه روس و انگلیس که آن زمان در ایران بیشتر به دنبال سلطه‌گری بودند).[1] در آن مقطع امریکا هنوز حضور چندانی در منطقه نداشت. امریکایی‌ها بیشتر بعد از جنگ جهانی دوم تسلط خود را در این منطقه آغاز کردند. منشور آتلانتیک که اروپا و امریکا برای مبارزه با نازیسم امضاء کردند، دارای یک بند مهم بود و آن حضور امریکایی‌ها در منطقه بود که قرار شد انگلیسی‌ها منطقه نفت‌خیز خلیج فارس را تحویل امریکایی‌ها بدهند و به تدریج از منطقه خارج شوند.

نهضت اسلامی، آغازی ضد استبدادی داشت، اما بلافاصله وجه ضد استعماری آن پررنگ‌تر شد. دستگیری امام در سال ۱۳۴۳ بعد از سخنرانی معروف و اعلامیه مهم ایشان علیه کاپیتولاسیون و در جهت مبارزه با سلطه بیگانه بود. هدف ایشان، نفی سلطه امریکا و در راستای استقلال واقعی ایران بود و لذا تبعید امام (ره) را مستقیماً خود امریکایی‌ها دستور دادند. «وقتی منصور (نخست‌وزیر وقت) به دربار آمد و به شاه گفت که امام را از قم به ترکیه تبعید کنیم؛ شاه علت را جویا می‌شود و منصور می‌گوید که این را سفیر امریکا دستور داده و اجرا می‌شود»![2]

---

۱. رجوع شود به: یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸، صص ۱۱۷-۱۳.

۲. خاطرات ارتشبد حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ یازدهم، شهریور ۱۳۷۹، صص ۵۱۷-۵۱۶.

امام در آبان ۱۳۴۳ فرمود رئیس‌جمهور امریکا بداند که منفورترین فرد در نزد مردم ایران است.[۱] امام در آن مقطع لبه حمله اصلی خود را بر استعمار قرار داد تا استبداد. گرچه نهضت از ابتدا ماهیت دینی و اسلامی داشت و نوک پیکان حمله این نهضت علیه استبداد بود، با وجود این، امام (ره) با درکی تاریخی، استعمار نو را هدف گرفت، زیرا سهم آن را در استبداد داخلی تعیین‌کننده می‌دانست.

## غافلگیری غرب

اما به راستی چرا دنیا در برابر انقلاب عظیم اسلامی، غافلگیر شد؟ پاسخ چندان پیچیده نیست: زیرا آنها فکر نمی‌کردند نهضتی با این ویژگی‌ها بتواند در برابر تمام قدرت‌های جهان به پیروزی دست یابد. در کتابی که مورخین انگلیسی راجع به ایران نوشته‌اند و توسط بخش تاریخ دانشگاه کمبریج چاپ شده، بخشی به انقلاب اسلامی و پیروزی آن اختصاص یافته است.[۲] در فصلی راجع به علت غیرقابل پیش‌بینی بودن پیروزی انقلاب توسط انگلیسی‌ها چنین بیان شده که آنها سازماندهی انقلاب را درک نکردند و فکر می‌کردند باید با حزب یا شورای مرکزی و دبیرکل آن مواجه شوند و در آن رخنه کنند! آنها اساساً سازماندهی و ساختار روحانیت را نمی‌شناختند و درکی از آن نداشتند. اینکه روحانیت قادر است از طریق ده‌ها هزار هیئت دینی و مذهبی، مساجد و این همه روحانی در سراسر کشور یک سازماندهی عظیمی را به وجود آورد، برای آنها ناشناخته بود. کتاب به روحانیت مبارز تهران و آیةالله بهشتی و رنجی که این عزیزان در سازماندهی انقلاب برده‌اند، اشاره می‌کند و می‌نویسد

---

۱. سخنرانی امام خمینی در ۴ آبان ۱۳۴۳ علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس.
2. *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, Cambridge University Press, Vol. 7, 1991.

علت اصلی غافلگیری ما این بود که پیش‌بینی چنین سازماندهی را نکرده بودیم.[1] امام در پاریس یک سخنرانی ایراد می‌کرد و به فاصله ۲۴ ساعت بعد در سراسر ایران منتشر می‌شد. این کدام سازمان بود که چنین کاری را انجام می‌داد؟ شما به یاد دارید که هر سخنرانی که امام (ره) در پاریس ایراد می‌کرد، بلافاصله از طریق تلفن به نوار منتقل می‌شد و مراکز موجود در ایران بلافاصله آن را تکثیر می‌کرد و به سراسر کشور می‌فرستاد. اعلامیه‌های امام که حتی از این هم راحت‌تر منتشر می‌شد.

بدین‌ترتیب، یک عامل مهم در شکست توطئه‌های دشمنان اسلام و پیروزی انقلاب اسلامی، اصل غافلگیری بود. غافلگیری به معنای آنکه دشمن از نقشه و برنامه‌های انقلابیون و ملت ایران بی‌خبر بود و فکر نمی‌کرد در انقلاب و نهضتی، کل مردم به صحنه بیایند. یکی از مقامات امریکایی می‌گوید در مهار انقلاب اسلامی ایران فکر نمی‌کردیم این حرکت به این سرعت تبدیل به طوفان شود. تا ما طراحی را شروع کردیم. متوجه شدیم با یک طوفان مواجه هستیم و لذا قدرت کنترل انقلاب را نیافتیم. مطالعه انقلاب در کشورهای جهان نشان می‌دهد که در کمتر انقلابی است که همه ملت به صحنه آمده باشند. انقلاب ما نه انقلاب طبقاتی بود که یک طبقه علیه طبقه دیگری قیام کرده باشد و نه انقلاب حزبی بود که یک حزب علیه حزب دیگری برخاسته باشد. انقلاب ما نه انقلاب چریکی و نظامی بود که یک گروه چریکی حکومت را ساقط کرده باشد و نه کودتا بود که گروهی نظامی دولت را سرنگون نموده باشند، بلکه انقلاب اسلامی به تمام معنی مردمی بود که رهبری مورد اعتماد کل ملت نیز داشت.[2] اساس و بنیان پیروزی انقلاب ما،

---

1. *Ibid*., pp. 762-3.

۲. برای اطلاع از مبحثی جالب در ارتباط با منحصربه فرد بودن انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با دیگر انقلاب‌های جهان به منبع زیر رجوع شود:

اعتماد ملت به امام خمینی (ره) بود؛ کسی که به عنوان راهبری که خوب می‌فهمید و خوب پیش‌بینی می‌کرد و قبل از هرکس، خود به انقلاب و راه انقلاب و پیروزی آن ایمان داشت. سراسر وجود ایشان، ایمان، اعتماد و اعتقاد به خدا و پیروزی انقلاب بود. مردم ما هم سراسر اعتماد به امام بودند و ایشان را از لحاظ ایمان، تقوا، استقلال مرجعیت و مشروعیت دینی (که فتوایش می‌تواند به هرچیز مشروعیت بخشد) قبول داشتند. این پیوند باعث می‌شد که فرمان امام سراسر کشور را به لرزه درآورد. غرب به این دلیل که نه قدرت رهبری را درست پیش‌بینی کرده بود، نه پیوند ملت با رهبری را درست فهمیده بود، و نه سازماندهی انقلاب را شناخته بود، با غافلگیری مجبور شد شکست را بپذیرد.

استبداد داخلی هم در برابر این حرکت عظیم نتوانست مقاومت کند. به تعبیر امام، خداوند چنان ترسی به دل دشمنان انداخت (منصور بالرّعب) که قدرت تصمیم‌گیری نداشتند. فقدان قدرت پیش‌بینی دشمنان انقلاب، باعث پیروزی این ملت در برابر تمام قدرت‌های جهانی شد. همان‌طور که می‌دانید، انقلاب اسلامی هیچ حامی خارجی نداشت. مردم و ایثار و وحدت آنان بود که انقلاب را یاری کرد. به راستی تکیه همه ملت به خدا بود. بعد از پیروزی انقلاب هم ـ در تمام مراحل ـ توطئه‌ها و نقشه‌هایی که علیه انقلاب یا علیه توسعه نظام و کشور طراحی کردند، منجر به شکست شد. چرا؟ چون باز هم غافلگیر شدند. حرکت نظام برای دنیا غافلگیرکننده و معمولاً غیرقابل پیش‌بینی بود. یکی از عصبانیت‌های دنیا از نظام جمهوری اسلامی ایران این است که قدرت پیش‌بینی نسبت به این نظام را ندارند. تنها ساختاری که برای دنیا

---

جان فوران، *مقاومت‌شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)*. ترجمهٔ احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۸۰، صص ۵۶۶-۵۲۹.

غیرقابل پیش‌بینی است و نمی‌توانند تحول و قدرت این نظام را درست پیش‌بینی کنند، جمهوری اسلامی ایران است.

## ناتوانی غرب در پیش‌بینی وقایع

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در هر توطئه‌ای برای کل دنیا، نوع واکنش ایران غیرقابل پیش‌بینی بود. آنها بعد از پیروزی انقلاب فکر می‌کردند با گروهک‌هایی که سامان داده بودند و برنامه‌ریزی‌هایی که از گذشته در ایران داشتند، به راحتی می‌توانند با ایجاد آشوب داخلی، ایران را دچار فروپاشی کنند. آنان تصور می‌کردند با شورش‌های داخلی می‌توانند جلوی ادامه انقلاب و حرکت انقلاب را بگیرند، اما نمی‌دانستند که چگونه امام، انقلاب و نظام با این شورش‌ها مواجه خواهند شد. برنامه‌ریزی‌هایی برای شورش و بلوا برای مثال در کردستان، خوزستان، بلوچستان، ترکمن‌صحرا و دیگر مناطق طراحی کردند. اولین شهری که در غرب کشور سقوط کرد، پاوه بود. امام در اطلاعیه‌ای، ملت ایران را مورد خطاب قرار داد و گفت مردم باید پاوه را آزاد کنند.[1] آنها این حرکت را پیش‌بینی نکرده بودند که امام، مستقیم و بدون واسطه با خود مردم صحبت کند و به آنها دستور دهد و مردم هم فرمان را اجرا کنند. این سازماندهی و فرماندهی برای دنیا قابل درک نبود. یا در قضیه جنگ تحمیلی، آنها برمبنای ظرفیت نیروهای مسلح درست محاسبه کرده بودند که ایران دارای توان مشخصی است که بعد از انقلاب، انسجام و ساماندهی کافی پیدا نکرده است. اما اینها فکر نمی‌کردند سرگردی که ما به او یک درجه داده بودیم و حال فرمانده شده بود، بتواند ارتش را اداره کند! آنها این‌طور محاسبه کرده بودند که چون تقریباً تمام سلاح‌های در

---

۱. *صحیفه نور*، جلد ۹، ص ۳۰۷.

اختیار ارتش، امریکایی است و همه مستشاران نظامی امریکایی نیز ایران را ترک کرده‌اند، امرای ارتش از کار برکنار شده و ارسال قطعات یدکی هواپیماها و تجهیزات نیز قطع شده است، پس ما نمی‌توانیم از این تجهیزات نظامی به درستی استفاده کنیم. از طرفی، سپاه هم یک نیروی انتظامی و عمدتاً برای مقابله با شورش‌ها بود و برای جنگ منظم، آموزش ندیده بود، ضمن آنکه سلاح لازم را هم در اختیار نداشت. جالب است بدانید که در اول جنگ ما حتی آر. پی. جی ۷ معمولی هم در اختیار نداشتیم! آنها صدام را تحریک کردند که در چنین وضعی نیروهای مسلح ایران ظرف چند روز فرومی‌پاشند. وقتی حمله آغاز شد، امام (ره) فرمود: مسئله‌ای نیست، دزدی آمده و سنگی پرتاب کرده و مردم به او جواب می‌دهند.[1] در کنار تلاش و ایثار و فداکاری ارتش، سپاه، نیروی انتظامی و نیروهای مسلح، یک حرکت عظیم مردمی شکل گرفت و این، برای دنیا غیرقابل پیش‌بینی بود. بسیج صدها هزار نیروی مردمی، ایثارگر و فداکار، دنیا را گیج کرد. بار دیگر جهان به حیرت افتاد که اینها چه نیروی عظیمی هستند! آنان نمی‌توانستند قدرت ایمان را درک کنند. آنان به راستی نتوانستند آنچه در جنگ اتفاق افتاد که فداکاری و ابتکار نیروهای مخلص و مؤمن در سپاه و ارتش بود، باور کنند. آنها فکر نمی‌کردند که ما قادر باشیم ۱۴ کیلومتر پل شناور در عملیات خیبر بسازیم؛ ما این کار را در عملیات خیبر برای اتصال به جزیره مجنون انجام دادیم. آنها فکر نمی‌کردند ما در عملیات فاو از یک رودخانه عظیم شبه دریاچه عبور کنیم. آنان فکر نمی‌کردند نیرویی بتواند از این رود خروشان که با جزر و مد شدید همراه است، به سلامت عبور کند. آنان فکر نمی‌کردند نیروهای متخصص ما قادر باشند هواپیمای F14 را تا آخر

---

۱. *همان*، جلد ۱۳، ص ۲۲۳.

جنگ استفاده کنند و قطعات آن را بسازند. ما حتی در سال آخر جنگ، آمادگی بیشتری برای پرواز F14 نسبت به شروع جنگ داشتیم. در آن مقطع ۷۰ درصد هواپیماهای ما عملیاتی بودند، درحالی‌که زمانی که امریکایی‌ها بودند، ۵۰ درصد هواپیماها عملیاتی بودند. آنان فکر نمی‌کردند نیروهای متخصص ما با تلاش شبانه‌روزی بتوانند هواپیما را تعمیر کنند و حتی برای آن قطعه بسازند. برنامه‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی ما برای آنها غیرقابل پیش‌بینی بود و همین امر، عامل اصلی پیروزی ما در جنگ بود.

### ایران‌هراسی

تازه‌ترین توطئه‌ای که دشمنان ملت طراحی کردند، ترساندن جهان نسبت به این مسئله بود که ایران در پی ساخت سلاح کشتار جمعی است. آنها حتی توانستند افکار عمومی دنیا را تا حدی برای این توطئه آماده نمایند. اگر بتوانند افکار عمومی را قانع کنند که ایران دارای حکومتی ایدئولوژیک است و به دنبال ساخت سلاح کشتار جمعی است، بنابراین معلوم نیست که در منطقه چه اتفاقی خواهد افتاد و پایگاه اصلی استعمار در منطقه یعنی اسرائیل با چه وضعیتی مواجه خواهد شد و ادامه حضور نیروهای امریکا در منطقه با چه مشکلاتی روبه‌رو می‌شود.[1]

ایران با هیچ کشور دیگری در جهان قابل مقایسه نیست. از دید غرب و به ویژه از دید امریکا، ایران یعنی حساس‌ترین منطقه جهان به

---

۱. جهت آگاهی از بخش‌هایی از دغدغه‌های غرب در ارتباط با استراتژی‌های دفاعی ایران نگاه کنید به منبع زیر:

Jalil Roshandel, "The nuclear Controversy in the context of Iran's evolving defence strategy", In Shannon kile (editor), *Europe and Iran: Perspectives on Non-Proliferation*, Oxford, Oxford University Press, 2005, pp. 47-72.

لحاظ شرایط ژئوپلیتیکی و حتی ژئواستراتژیکی منطقه. جایگاه ایران غیرقابل مقایسه با دیگر کشورهاست. تمام ذخیره نفت آینده در همین منطقه است و در دهه‌های آینده تنها در منطقه خلیج فارس نفت صادراتی وجود خواهد داشت و انرژی دنیا را تأمین خواهد کرد. هیچ کشوری در منطقه نیز جایگاه ایران را ندارد. قسمت اعظم نفت منطقه از آبراهی عبور می‌کند که شمال این آبراه و تمام جزایر مهم آن متعلق به ایران است. توان و قدرت عظیم ملی کشور ما قابل مقایسه با کشورهای دیگر نیست. امریکا می‌داند ایران یعنی یک قدرت عظیم منطقه‌ای. آنها همچنین می‌دانند که ایران تنها نیست؛ جمهوری اسلامی ایران پیوند عمیقی با ملت‌های اسلامی در منطقه و جهان دارد. قدرت ایران محدود به مرزهای جغرافیایی ایران نیست.[1]

امریکایی‌ها با محاسبه این قدرت، توطئه‌ای را تدارک دیدند و در سطح جهان تبلیغ کردند که ایران به دنبال ساخت سلاح اتمی است. اولین قدمی که امریکایی‌ها برداشتند، به ظاهر گامی پیروز بود. یعنی این دغدغه را در دنیا جا انداختند که ایران در حال تبدیل شدن به یک قدرت خطرناک است. آنها دیگر کشورهای غربی را متقاعد کردند که ایران در حال ساخت سلاح اتمی است و در یک نهاد بین‌المللی پرونده ما را گشودند و در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مطرح کردند و برای اولین بار توانستند تندترین قطعنامه علیه ایران را (بدون رأی‌گیری) به تصویب برسانند.[2] آنها چه محاسبه‌ای داشتند و چگونه فکر می‌کردند؟ پیش‌بینی آنها این بود که با عصبانی شدن ایران طبق این

---

1. Bahgat, Gawdat, *American Oil Diplomacy in the Persian Gulf and the Caspain Sea,* Gainesville, University Press of Florida, 2003.

۲. قطعنامه شماره Gov/2003/69 شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳ (۲۱ شهریور ۱۳۸۲).

قطعنامه، ایرانی‌ها از معاهدات مربوطه خارج خواهند شد و این مطلب که ایران به دنبال سلاح اتمی است، تأیید می‌شود و پرونده بلافاصله به شورای امنیت ارجاع و زمینه برای توطئه‌های زنجیره‌ای آماده‌تر می‌گردد. اما آنچه آنها پیش‌بینی نمی‌کردند، برخورد پیچیده ایران بود. جمهوری اسلامی ایران برخوردی دقیق و مبتنی‌بر تدبیر و نقشه سیاسی و حقوقی را در پی گرفت.

## عکس‌العمل منطقی ایران در برابر اولین قطعنامه

بعضی دوستان بر این نظرند که وقتی قطعنامه تندی علیه ایران تصویب شد، آیا بهتر نبود که ایران هم برخوردی تند می‌کرد؟ در پاسخ به کسانی که نظر دیگری دارند و می‌گویند راه‌حل دیگری وجود داشت، باید گفت که ما راه‌حل آنها را نبسته و امکان آن را از بین نبرده‌ایم. ایران هر زمان که بخواهد، می‌تواند از مقررات بین‌المللی خارج شود. برخی می‌گفتند ما باید از NPT خارج می‌شدیم. ما همواره با این امکان مواجه هستیم و هر زمان که بخواهیم، می‌توانیم خارج شویم، مسئله این است که در قبال این مسئله راه‌هایی وجود داشته و امروز هم وجود دارد؛ البته بعضی از راه‌ها بسیار پرهزینه و توأم با ریسک و بعضی از راه‌ها دقیق‌تر، پیچیده و با ریسک کمتر بوده است. ما کوشیدیم راه‌هایی را که مسیر مستقیم، با ریسک کمتر و همراه با پیچیدگی سیاسی بود، انتخاب کنیم؛ ضمن آنکه امکان حرکت در راه‌های دیگر، هنوز باز است. راه انتخابی ما تا اینجا، این بوده است، البته ممکن است در آینده لازم باشد از راه‌های دیگری استفاده کنیم. منتهی نظر ما این بود که اگر در آغاز راه از آن مسیرها استفاده می‌کردیم، عملاً کمکی به امریکا کرده بودیم، چرا که آنها می‌خواستند هرچه سریع‌تر، موضوع را به شورای امنیت منتقل کنند. آنها یک هدف بیشتر نداشتند و آن ارجاع پرونده به شورای امنیت بود. هنوز

هم هر زمان که موضوع ایران دوباره در دستور کار آژانس قرار بگیرد، باز هم امریکایی‌ها حرف خود را می‌زنند.

آنچه باعث شد امریکایی‌ها سردرگم و بسیار عصبانی شوند، اینکه اساس حرکت‌های ما همچنان برای آنها غیرقابل پیش‌بینی است. آنها فکر می‌کردند که ما در مرحله نخست، برخورد تندی خواهیم داشت و از معاهدات بین‌المللی خارج خواهیم شد؛ پس راحت‌تر پرونده را به شورای امنیت خواهند برد؛ اما ما راه دیگری را انتخاب کردیم. ما در اتحاد و اجماعی که علیه جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده بودند، وارد شدیم و کوشیدیم تا آن را بشکنیم. در این راستا با اروپایی‌ها وارد بحث شدیم و اتحاد اروپا و امریکا را علیه خودمان شکستیم.

وقتی در روز اول، این طرح در سطح سران نظام پیشنهاد شد، بعضی دوستان در جلسه با تمسخر گفتند مگر چنین چیزی امکان‌پذیر و شدنی است؟! هنوز هم برخی با بدبینی به استراتژی ما نگاه می‌کنند. وقتی ما می‌گفتیم به لحاظ حقوقی می‌توانیم وارد عمل شویم و پرونده را از لحاظ حقوقی، حل‌وفصل کنیم، آنها می‌گفتند نمی‌شود. می‌گفتند قانون را خود آنها نوشته‌اند، قاضی هم خودشان و دادستان هم خودشان هستند و لذا نمی‌توان در پرونده، موفق بود. به زعم آنها، قانون و تفسیر قانون و قاضی و دادستان و کیفرخواست و مجازات به عهده آنهاست. ولی نظام جمهوری اسلامی ایران معتقد بود که این امر، شدنی است. طبق طرح مورد نظر ما، مسئله از لحاظ حقوقی قابل حل بود. ما وارد مسیری شدیم که برای امریکایی‌ها غیرقابل پیش‌بینی بود و لذا در اجلاس آبان ۱۳۸۲، یکی از جالب‌ترین صحنه‌های تاریخی در شورای حکام شکل گرفت، یعنی تقابل کم‌سابقه بین امریکا و انگلیس و همچنین بین امریکا و سایر

کشورهای اروپایی.[1] طرح‌اندازی سیاستی که به چنین منظره‌ای منتهی شد، خود یک حرکت تاریخی بود. البته ما تمام مسیر را تا انتها نرفته‌ایم، اما واقعیت این است که تا همین نقطه، کار شگرفی کرده‌ایم.

### تبعات تسلیم لیبی

وقتی ایران از بحران آبان ۱۳۸۲ عبور کرد و امریکا در دستاوردهای توطئه خود ناکام ماند، صحنهٔ غیرمنتظره‌ای برای ایران چیده شد؛ اینکه ما نمی‌دانستیم در پشت پرده، در امریکا و لیبی در حال توافق هستند. قذافی وسایل مورد نیاز در زمینه غنی‌سازی اورانیوم را از واسطه‌ای خریداری کرده بود که ایران هم قبلاً از او خرید کرده بود؛ به این ترتیب ما وارد بازی شدیم که پیش‌بینی آن را نکرده بودیم. ما خبر نداشتیم که لیبی تمام اطلاعات را در اختیار امریکا گذاشته است. در مسئله P2، گفتند ایران تجهیزاتی را از دلال دریافت کرده و اعلام نکرده، پس ایران غیرقابل اعتماد است. در اجلاس بهار ناگهان با موج عظیمی مواجه شدیم که داشت همه چیز را تغییر می‌داد و نزدیک بود امریکایی‌ها پیروز ماجرا شوند.[2]

---

۱. این تقابل کم‌سابقه بین امریکا و انگلیس و همچنین تلاش‌های گسترده ایران و تیم مذاکره هسته‌ای در قطعنامه شماره Gov/2003/81 (۲۶ نوامبر ۲۰۰۳) شورای حکام (۱۳۸۲/۹/۵) متبلور گردید و تا اندازه زیادی بر مطالبات جمهوری اسلامی ایران انطباق داشت.

۲. اجلاس مارس ۲۰۰۳ شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با تمام فشارهای سنگین ناشی از چند بحران فنی ایران مانند آزمایش‌های پلوتونیوم، سانتریفیوژهای P-2، طیف‌سنج‌های جرمی و... با صدور قطعنامه‌ای در ۱۳۸۲/۱۲/۲۳ پایان یافت. این قطعنامه به هیچ‌وجه رضایت جمهوری اسلامی را تأمین نکرد و انتقاد شدید تهران از شورای حکام آژانس به ویژه سه کشور اروپایی را به دنبال داشت. جهت آگاهی از واکنش ایران به این قطعنامه رجوع شود به: *روزنامه همشهری*، یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۸۲.

در فوریه سال گذشته (۲۰۰۴) ما با اتحادیه اروپا در بروکسل وارد توافقی شدیم، درحالی‌که در مارس همان سال، امریکا به دنبال این بود که پرونده ایران را به شورای امنیت ببرد. اروپا در این توافق قول داده بود که در خرداد ماه، پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بسته شود. امریکایی‌ها وقتی متوجه این توافق شدند، اروپایی‌ها را توبیخ کردند، زیرا آنها پرونده ایران را در مسیر شورای امنیت قرار داده بودند و با این توافق همه چیز تغییر می‌کرد. این اختلافات که به سطح روزنامه‌ها کشیده شد (البته قبل از آن ما از این اختلاف، از طرق سیاسی مطلع بودیم)، متأسفانه برخی از روزنامه‌ها و بعضی از عزیزان ما به جای اینکه موفقیت‌های ما را بیان کرده و مردم را خوشحال کنند، به دلایلی نسبت به این روند، لحن انتقادی گرفتند؛ درحالی‌که خودشان می‌دانستند این پیروزی و این ابتکار عمل، به فرد خاصی تعلق نداشته و مربوط به کل نظام است.

به هرحال، با این غافلگیری، امریکایی‌ها در بوته انفعال افتادند و در ماه‌های مارس و ژوئن ۲۰۰۴ نتوانستند اقدامی بکنند؛ هرچند نگذاشتند توافق میان ما و اروپا هم پا بگیرد.

درست است که امریکایی‌ها با ایستادگی و مخالفت خود و فشار بر اروپا، نگذاشتند توافق ایران و اروپا عملی شود، اما نقشه خود آنها هم عملی نشد. بعد از ماه ژوئن که اروپا به تعهدات خود عمل نکرد و ما هم به گونه‌ای دیگر عمل کردیم، زمینه‌ای فراهم شد که امریکایی‌ها مطمئن شدند در اجلاس بعدی، پرونده ایران را به شورای امنیت خواهند برد. ازاین‌رو، در سپتامبر (۲۰۰۴) بار دیگر شرایط سختی در شورای حکام نسبت به پرونده ایران به وجود آمد و زمینه‌ای ایجاد شد که به راحتی در اجلاس نوامبر، پرونده به شورای امنیت برده شود. کاری که ما انجام دادیم (و البته به این صورت قابل پیش‌بینی نبود) توافقی بود که با اروپا

در پاریس به نتیجه رساندیم.[۱] با این توافق به جای اینکه در ماه نوامبر، پرونده به شورای امنیت برود، پرونده از دستور کار اضطراری آژانس خارج گردید. امریکایی‌ها برای ابتکار دوم خود، سرمایه‌گذاری زیادی کرده بودند و مطمئن بودند که ـ با توجه به برنامه‌ای که پیاده کرده بودند ـ پرونده ایران به شورای امنیت می‌رود. اما توافق پاریس روند را معکوس ساخت و باعث شد بهترین قطعنامه در مقایسه با قطعنامه‌های قبلی به تصویب برسد و موضوع ایران از دستور دائمی شورای حکام خارج شود. در این قطعنامه حتی نکات مهمی نیز به نفع ایران به تصویب رسید.[۲]

بنابراین کاری که نظام توانست انجام دهد، این بود که هرچه امریکا پیش‌بینی کرده بود، خلاف آن اتفاق می‌افتاد و همواره در جریان این ابتکارات، نقشه تازه‌ای طراحی می‌شد که هم موفق بود و هم آنها نمی‌توانستند به دقت پیش‌بینی کنند که سمت و سوی حرکت نظام، چگونه است.

## مذاکرات جامع با اروپا

امروز به مقطع حساسی رسیده‌ایم و این برای امریکا سنگین است؛ این مذاکره برای این نیست که مسئله هسته‌ای را چطور تمام کنیم، بلکه بسیار فراتر از اینهاست. ما دنبال این هستیم که اروپا چگونه باید فنّاوری پیشرفته را به ایران منتقل سازد، چگونه باید موانع صادراتی را از برابر

---

۱. توافق‌نامه پاریس به عنوان نقطه آغازی در روند حل‌وفصل بحران هسته‌ای ایران و در چارچوب نگاه راهبردی کلان «تبدیل تهدید به فرصت» در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴ (۲۴ آبان ۱۳۸۳) بین ایران و تروئیکای اروپایی منعقد گردید.

۲. قطعنامه شماره Gov/2004/90 شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۲۹ نوامبر ۲۰۰۴ (۸ آذر ۱۳۸۳).

ایران بردارد، چگونه باید روابط اقتصادی ایـران و اروپـا تقویـت شـود و حتی در زمینه مسائل سیاسی و امنیتی و منطقه‌ای چگونه همکاری کنیم. در واقع در صورت موفقیت مذاکرات ایران و اروپا، یک روابـط جـامع و مستحکم و بلندمدت به وجود خواهد آمد و اگر این مذاکرات منجـر بـه توافق نهایی نشود، اتمام حجـت مـی‌شـود و اقـدامات بعـدی مـا مـورد اعتراض کسی قرار نخواهد گرفت. دوره این مذاکرات، طولانی نیسـت و حداکثر شش ماه خواهد بود و بنابراین چنین مسـئله مهمـی، ارزش ایـن آزمایش را دارد.

مجموعـهٔ مـذاکرات، یـک بسـته بـزرگ و متنـوع از موضـوع‌هـا را دربرمی‌گیرد و نیازمند ممارسـت و ابتکـار و خلاقیـت اسـت. در محـور اقتصاد و تکنولوژی، به این پرسش محورین پرداخته می‌شود که چگونـه همه موانع صادراتی نسبت بـه ایـران برداشـته شـود و در زمینـه مسـائل اقتصادی بلندمدت، ایران و اروپـا بـه یکـدیگر بـه عنـوان یـک شـریک اقتصادی (و نه تجاری) مطمئن نگاه کنند و تکنولوژی‌هـای پیشـرفته بـه ایران منتقل شود. در کمیته دوم، تمامی مسـائل مهـم سیاسـی و امنیتـی و مسائل منطقه، در کانون بحث ایران و اروپا قـرار دارد و در کمیتـه سـوم، مسائل هسته‌ای به بحث گذارده می‌شود. آشـکار اسـت کـه تمـام تـلاش امریکا بر این نکته متمرکز است که این تفاهم‌نامه به ثمـر ننشـیند. چـرا؟ زیرا اجرای این توافق به این معناست که جمهوری اسـلامی ایـران تمـام تهدیدهای امریکا را نه تنها از بین برده، بلکه آن را به یک فرصت بـزرگ تبدیل کرده است. اولین بار است که بعد از ۲۶ سال، ایران بـا رویکـردی مستقل راجع به همه موضوع‌ها با اروپایی‌ها مذاکره می‌کند.[۱]

---

۱. پـس از بـه فرجـام نرسـیدن گفتگوهـای انتقـادی (Critical Dialogue) و گفتگوهـای سازنده (Constructive Dialogue) با مطرح شدن پرونده هسته‌ای، ایران برای نخستین بار با اروپا وارد مذاکره جدی شد. از اول انقلاب تا شروع مذاکرات هسته‌ای با اروپـا،

بنابراین با مروری به وضعیت پرونده هسته‌ای و تقابل ما با امریکا و نقشه‌هایی که هر دو علیه همدیگر کشیده‌ایم، روشن می‌شود که در مدت یک سال و نیم تنش و بازی‌های سیاسی تا به امروز، جمهوری اسلامی ایران با پیچیدگی، دقت و حکمت، این پروند را به پیش برده است. ما فرصت داشته‌ایم نقشه‌های امریکا را نقش بر آب کرده و به دنیا ثابت کنیم که امریکا دروغ می‌گفته است. ما توانستیم مسائل حقوقی پرونده را حل‌وفصل کنیم و از نظر فنّاوری هسته‌ای کارهای لازم را دنبال نماییم. ما در طول این مدت، هیچ‌گاه اجازه ندادیم که از لحاظ فنی عقب بمانیم. در طول یک سالی که با اروپا مذاکره کردیم، اگر چه فعالیت نطنز را به حال تعلیق درآوردیم، اما اصفهان را به جلو بردیم تا به نتیجه نهایی رسانیدیم و نسبت به ساخت قطعه و مونتاژ هم، کار را به پیش بردیم تا اینکه همه سانتریفیوژهای مورد نیازمان را در مرحله اول غنی‌سازی کامل کردیم. اکنون در شرایطی که اصفهان نیز به حالت تعلیق درآمده است، باید کارهای زیادی از جمله تکمیل آب سنگین اراک و بسیاری اقدامات دیگر انجام دهیم تا به مرحله از سرگیری مجدد غنی‌سازی برسیم.

امریکایی‌ها از ژوئن ۲۰۰۳ تاکنون همواره بر ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت تأکید کرده‌اند، اما تاکنون ثابت شده که شورای حکام به نظر و ادعای امریکایی‌ها توجهی نکرده است. البته اگر نتوانیم با اروپا به تفاهم نهایی برسیم، ممکن است در ماه ژوئن مشکلاتی داشته باشیم؛ اما برای همه حالت‌ها، پیش‌بینی لازم را کرده‌ایم. ما کشور را برای تمامی حالات، فرض‌ها و سناریوهای مختلف از جمله موفقیت یا عدم موفقیت

---

فرصتی نبود که ایران با ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا یک بحث جدی و کامل در زمینه مسائل اقتصادی، تکنولوژی، امنیتی و سیاسی داشته باشد. در حقیقت در دست گرفتن سکان دیپلماسی توسط اتحادیه اروپا، در جهت مدیریت بحران هسته‌ای ایران، این فرصت را برای ایران به وجود آورد.

در مذاکرات و بسته شدن پرونده در شورای حکام یا شرایط دیگر آماده و برنامه‌ریزی کرده‌ایم و همواره تلاش می‌کنیم که کم‌هزینه‌ترین راه را به نهایت برسانیم، اما اگر این راه کم‌هزینه، ما را به نتیجه نرساند، برای راه‌های دیگر هم فکر و برنامه‌ریزی لازم را داریم.

کاری که جمهوری اسلامی ایران در این مدت انجام داده، کاری بزرگ و پیچیده بوده است. ایران تنها بود و کسی از او حمایت نکرد، با این همه نظام در برابر قدرت‌های بزرگ توانست این قدرت مانور را از خود نشان دهد و به حول و قوهٔ الهی ادامه راه را همچنان با حکمت و تدبیر و به اتکای حمایت مردم به پیش خواهد برد.

**پاسخ به سؤالات اساتید و دانشجویان**

◆ *جنابعالی احتمال نمی‌دهید علت تهدیدات امریکا علیه ایران به دلیل موضع‌گیری‌های نامناسب داخلی در برابر سلاح‌های هسته‌ای باشد؟ نظام ایران تقریباً دو جناحی است و تفاوت‌های این دو جناح در برخورد با پرونده هسته‌ای مشکلاتی را ایجاد کرده است؟*

■ من فکر می‌کنم کلیت نظام، موضع‌گیری بسیار مناسبی نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی داشته است. ما همیشه نسبت به این مسئله مخالف بودیم و در همه معاهدات مهمی که علیه سلاح‌های کشتار جمعی است، عضویت داریم. همه مقامات جمهوری اسلامی ایران بدون استثناء به صراحت اعلام کرده‌اند که به دنبال سلاح اتمی نبوده و نخواهند بود و اساساً به دنبال ساخت سلاح اتمی نیستیم.

اما در باب موضع‌گیری جناح‌ها، نظر شما تا حدودی درست است. البته ما توقع نداریم جناح‌های مختلف سیاسی کشور، مثل هم بیندیشند؛

اما توقع داریم در مسائل مهم ملی، موضع‌گیری آنها به صورتی باشد که به نظام کمک کند تا بهتر پرونده را به سرانجام برسانیم. وقتی در شهریور سال گذشته، یک قطعنامه تند علیه ما تصویب شد، نظر یک جناح این بود که فوری و بی‌قید و شرط باید پروتکل الحاقی را پذیرفت، حتی در مجلس ششم در حال تهیه یک طرح سه‌فوریتی بودند که دولت را به پذیرش پروتکل ملزم سازند و در طرف مقابل، جناحی معتقد بود باید موضع‌گیری تندی داشته باشیم و صریحاً اعلام می‌کردند که ما باید فوراً از معاهده منع سلاح هسته‌ای (NPT) خارج شویم. تردیدی نیست که اختلاف اینها برای ما مشکل‌آفرین بوده و هنوز هم هست.

به گمان من، لازم است که در مسائل ملی با دقت موضع‌گیری شود. هر نظر و موضعی که داریم، به گونه‌ای باشد که در پرونده ملی به ما صدمه نزند؛ چرا که این تصمیم‌گیری‌ها جناحی نیست، بلکه تصمیمی است که همه مسئولین ردهٔ بالا و رؤسای سه قوه و دیگر مسئولان عالی‌رتبه در آن حضور دارند و ملی است.

◆ *لطفاً آینده دانش هسته‌ای را در ایران بیان فرمایید و جایگاه دانش هسته‌ای برای ایران در مبارزه با تهدیدات امریکا را تبیین نمایید؟*

■ دانش هسته‌ای بسیار گسترده است. می‌توان به کاربردهای این دانش در کشاورزی، صنعت، پزشکی و انرژی اشاره کرد. اما آنچه امروز محل نزاع است، فنّاوری هسته‌ای برای سوخت نیروگاه است و لذا اصل دعوا مسئله غنی‌سازی است که بخش مهم و پیچیده‌ای بوده و از نظر علمی تخصص علمی بسیار بالایی را نیاز داشت. اهمیت این فنّاوری از آن روست که ما برای تأمین برق نمی‌توانیم تنها به نفت و گاز متکی باشیم و ناچار هستیم به دنبال نیروگاه هسته‌ای باشیم. قبلاً در کشور تصویب

شده بود که ۷,۰۰۰ مگاوات برق ما از نیروگاه هسته‌ای تأمین شود. اخیراً نمایندگان مجلس دنبال طرحی هستند که برای بیست سال آینده، ۲۰,۰۰۰ مگاوات برق کشور باید از طریق انرژی هسته‌ای تأمین شود. البته طبیعی است که با گذشت زمان، نیازمندی‌های ما بیشتر می‌شود و ما نمی‌توانیم همه نفت و گاز کشور را در داخل مصرف کنیم. ما باید حتماً در بازار صادرات، حضور داشته باشیم. حضور ما در بازار صادرات نفت، تنها جنبه اقتصادی ندارد، بلکه به لحاظ استراتژیک هم مهم است که ایران صادرکننده نفت بماند و دنیا به آن نیازمند باشد. به عبارت دیگر، این قضیه ابعاد سیاسی و استراتژیکی مهم‌تر از اقتصادی هم دارد. بنابراین ما باید مصرف حامل‌های انرژی را در داخل، کاهش دهیم. نیروگاه هسته‌ای دارای عمر طولانی است و هر نیروگاه ۵۰ تا ۶۰ سال عمر دارد. وقتی نیروگاه را ساختیم، مسئله مهم، سوخت نیروگاه است که باید بخشی از آن سالانه عوض شود. بنابراین باید هر سال برای هر نیروگاه، مقدار قابل ملاحظه‌ای سوخت وارد کنیم. این بدان معنی است که اگر نیازمند به خارج باشیم، خوداتکایی ما لطمه می‌بیند و آنها می‌توانند حداقل در قیمت سوخت و شرایط تحویل آن به ما فشار وارد کنند. دقیقاً به همین دلیل است که ما در پی تولید سوخت هستیم.

به اعتقاد ما، این فنّاوری نباید برای دیگران نگران‌کننده و ترس‌آفرین باشد، ولی متأسفانه در اثر تبلیغات دشمنان ما، نگران‌کننده شده است. اساس بحث این است که کشوری که قدرت دارد سوخت نیروگاهی تهیه کند، آن کشور قدرت خواهد داشت که بمب اتمی هم تولید کند. همه کشمکش‌ها بر سر این است که این امکانات می‌تواند دومنظوره باشد. ما البته گفته‌ایم که دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم، بلکه دنبال سوخت هستیم. اما چون آنها فکر می‌کنند که این فنّاوری دومنظوره است، چنین ترسی ایجاد شده است.

◆ *اگر اروپا به تعهدات خود عمل نکند، آیا ایران غنی‌سازی اورانیوم را از سرخواهد گرفت؟ در صورت پاسخ مثبت، واکنش محافل جهانی نسبت به غنی‌سازی چگونه خواهد بود؟*

■ اساس تلاش ما این است که در شروع مجدد غنی‌سازی به نوعی با اروپا به توافق برسیم. بدیهی است که اگر این هدف، عملی شود، کار بزرگی انجام شده است. اروپایی‌ها از نحوهٔ اقدام امریکا نگران هستند و می‌گویند اگر شما غنی‌سازی را شروع کنید، ممکن است در آینده دست به اقداماتی بزنید که ما در دنیا بی‌حیثیت شویم. ما نیز متقابلاً می‌گوییم القائات امریکا را کنار بگذارید و به ایران اعتماد کنید و ما به دنبال سلاح نیستیم. ما مایل هستیم با توافق این مسئله حل‌وفصل شود، اما اگر نشد و تلاش‌های ما به نتیجه نرسید، بی‌تردید غنی‌سازی را شروع خواهیم کرد؛ اما چه موقع، با چه فرمولی و چگونه، اینها در زمان خود اعلام خواهد شد. نظام مصمم است که از این فنّاوری دست برندارد و ما حتماً دنبال این مسئله هستیم که در داخل کشور غنی‌سازی داشته باشیم. با این همه، عجله هم نداریم، زیرا فنّاوری را به دست آورده‌ایم و کسی نمی‌تواند این فنّاوری را از ما بگیرد. اینکه ما به اصل فنّاوری دست یافته‌ایم، خود یکی از افتخارات ماست؛ اما اینکه چگونه و چطور و چه موقع تداوم کار را داشته باشیم، در زمان لازم اعلام خواهیم کرد.

◆ *پس از مصاحبه جنابعالی با رویتر، این شبکه گفته بود که حرف‌های رهبران ارشد واشینگتن تأثیر چشمگیری بر روند مذاکرات ایران و اروپا داشته و امکان دارد فشار بیشتری از سوی اروپا بر ایران وارد شود. اگر این اتفاق بیفتد، ایران با اروپا چگونه برخورد خواهد کرد؟*

■ اینکه امریکایی‌ها در این مسئله به اروپا فشار می‌آورند، حتمی است و

از ابتدا نیز همین‌طور بوده است. البته از این مسئله نباید غافل بود که در یک هدف مهم، میان امریکا و اروپا اشتراک وجود دارد و آن اینکه اروپایی‌ها نیز مایل نیستند ما غنی‌سازی داشته باشیم؛ با این تفاوت که امریکایی‌ها طراحی و برنامه خاصی دارند و می‌گویند باید زودتر پرونده ایران به شورای امنیت برده شود، اما اروپایی‌ها با اجرای این کار در شرایط فعلی مخالف هستند و می‌گویند با مذاکره ممکن است به راه‌حل برسیم. اگر فشار امریکا نبود، ما در ماه‌های آینده با اروپا به تفاهم می‌رسیدیم. سروصدای امریکا هم به همین جهت است. زیرا با روندی که ما پیش گرفته‌ایم، در آیندهٔ نه چندان دور به نتیجه می‌رسیم. تردیدی نیست که فشار امریکا روی اروپا تأثیرگذار است، چرا که با هم پیوندی استراتژیک دارند. اینها دارای مناسبات کلان اقتصادی و سیاسی با یکدیگر هستند و حتی هنوز تأمین بخشی از امنیت اروپا را امریکا برعهده دارد. معلوم است که اروپا نمی‌خواهد به رابطه‌اش با امریکا لطمه وارد شود. روشن است که آنها دنبال منافع خود هستند. هیچ کشوری در دنیا نیست که برای دلسوزی با ما حاضر به فداکاری باشد. هر کشوری دنبال منافع خود است و در تبادلات دو طرف، ما زمینه منافع مشترک بین ایران و اروپا را می‌بینیم و معتقدیم که می‌توانیم در این بخش به توافق برسیم. ما امیدواریم در جریان مذاکره، در زمینه منافع مشترک، به توافقاتی برسیم، گرچه دستیابی به این توافق آسان نخواهد بود.

◆ *جاسوسان هسته‌ای چه کسانی بودند و چگونه به اطلاعات هسته‌ای دسترسی پیدا کردند؟*

■ حتی قبل از اینکه پرونده ایران در شورای حکام مطرح شود، بسیاری از مسائل و مواردی که تصور می‌شد کسی از آن خبر ندارد، غرب از طریق جاسوسان خود باخبر بود. ما تجهیزاتی از کشورهای دیگر

خریداری کرده بودیم که علی‌القاعده می‌بایست محرمانه بماند، اما هیچ‌کدام محرمانه نماند. بسیاری از اطلاعات نیز از مجاری مختلف افشا شده بود. البته افرادی که برای بیگانگان جاسوسی می‌کردند، دستگیر شدند، اما به هرحال، ممکن است جاسوسان دیگری باشند که هنوز دستگیر نشده‌اند.

◆ *وزیر امور خارجه امریکا خواهان حل‌وفصل پرونده ایران از طریق راه‌های سیاسی شده و گفته است که ایران باید از این فرصت استفاده کند. پاسخ ایران چیست؟*

■ آنها می‌خواهند بگویند ایران از طریق مذاکره سیاسی غنی‌سازی را کنار بگذارد. می‌گویند اروپا و دیگران در بخش اقتصادی و امنیتی مشوّق‌هایی در اختیار ایران بگذارند تا ایران دست از غنی‌سازی بردارد (یا حداقل برای مدتی، تعلیق را ادامه دهد تا دنیا آرام شود). ما معتقدیم که امریکایی‌ها نباید فشار بیاورند و باید سعی کنند اقدامات غیرمعقول انجام ندهند و بگذارند تا با اروپایی‌ها عاقلانه و حساب‌شده بر سر میز مذاکره به تفاهم برسیم. مسئله هسته‌ای ایران با زور حل نمی‌شود، بلکه با مذاکره حل می‌شود. ما تسلیم تهدیدات نمی‌شویم. راه، مذاکره است. ما باید با اروپا در جریان یک مذاکره معقول (در چارچوب مقررات بین‌المللی برمبنای منافع مشترک و برمبنای صلح و ثبات منطقه و جهان) به توافقی که به نفع همه است، دست یابیم.

◆ *ما چه تعداد متخصص هسته‌ای در ایران و چه سیاستی جهت پرورش نیروی متخصص داریم؟*

■ نیروی متخصص به اندازه کافی داریم. وضع ما از نظر نیروی انسانی بسیار خوب است و اکثر آنها تربیت شده دانشگاه‌های داخل کشور

هستند؛ یعنی متخصصین فیزیک، شیمی، مکانیک، کامپیوتر، فیزیک هسته‌ای، ریاضیات و سایر رشته‌های مورد نیاز که در دانشگاه‌های داخل تربیت شده‌اند و جوان هستند. سن متوسط آنها ۳۵ سال است که بسیار با انگیزه هم هستند و با هدف اعتلاء و پیشرفت و توسعه کشور کار می‌کنند. این براي ما بسیار ارزشمند است. به بیان دیگر، مهم‌تر از دانش آنان، روحیه و انگیزه آنهاست.

◆ *در صورت ارجاع پرونده به شورای امنیت چه اتفاقی خواهد افتاد؟*

■ البته تلاش ما بر این متمرکز است که این کار صورت نگیرد. با این حال، اگر پرونده به شورای امنیت ارجاع شود و اگر بخواهند عادلانه و منصفانه و در چارچوب مقررات حقوقی برخورد کنند، مشکلی پیش نمی‌آید، زیرا حداکثر می‌گویند باید بر فعالیت هسته‌ای ایران نظارت مستمر صورت گیرد. باید حاصل ارجاع، همین باشد و نه بیشتر. فشار به دولت‌ها یا محروم کردن کشورها از دارا بودن تکنولوژی هسته‌ای از اختیارات شورای امنیت نیست. بلکه این تکنولوژی در مسیر صلح‌آمیز، برای رشد و توسعه، حق کشورهاست و لذا باید کاری کنند که این تکنولوژی، تأمین و تضمین شود و این با اجرای مقررات آژانس حاصل است. اما اگر قدرت‌های بزرگ بخواهند با سوءاستفاده از قدرت خود در شورای امنیت، قطعنامه‌ای را به تصویب برسانند و ما را از فنّاوری هسته‌ای محروم نمایند، آشکار است که ما ایستادگی و مقابله خواهیم کرد و زیر بار تصمیمات ظالمانه که بر ضد منافع ملی باشد، نخواهیم رفت.

## راهبرد مقابله با تهدیدات امریکا

امنیت ملی کشور ما همانند بسیاری از کشورهای جهان نمی‌تواند از تحولات، حوادث و تحرکات بیرونی و خارج از مرزهای کشور متأثر نباشد. گرچه یک نظام هیچ‌گاه با فشار خارجی در خطر فروپاشی و در مرحله سقوط قرار نمی‌گیرد، اما تهدیدات خارجی همواره یک خطر قابل ملاحظه است. صرف‌نظر از مقدمات این بحث، واضح است که از زاویه تهدیدات خارجی، در شرایط فعلی دو تهدید روشن و آشکار نسبت به نظام ما وجود دارد: تهدید امریکا و تهدید اسرائیل. البته اگر تفکیک این دو تهدید، دقیق و درست باشد و بتوانیم آنها را دو تهدید جداگانه تلقی کنیم، چون در واقع، یک تهدید بیشتر نیست و آن تهدید امریکاست و اسرائیلی‌ها را باید به عنوان کارگزاران امریکا در این منطقه بدانیم. به تعبیر دیگر امروز تهدید اصلی نظام ما، استکبار جهانی و در رأس آن امریکا و صهیونیسم بین‌الملل است که در این مورد، اختلاف نظری وجود ندارد.

در مقطعی، مشکل اصلی ما عراق بود و لازم بود عراق به عنوان تهدید نزدیک‌تر دیده شود؛ البته همواره دشمن اصلی و تهدید مهم امریکا بوده، ولی امریکا همیشه به عنوان خطر نزدیک‌تر مطرح نبوده است. در مقطعی، تهدید نزدیک‌تر، عراق و تهدید خطرناک‌تر و بزرگ‌تر امریکا بود. اما امروز دیگر بحث تهدید عراق مطرح نیست. عراق ممکن

است در آینده باز هم تبدیل به یک تهدید شود، ولی امروز تهدید قابل ملاحظه‌ای برای ما نیست. اگر شرایط عراق در آینده به وضع عادی برگردد و حزب بعث بماند و قدرتمند شود و این کشور همان توانایی‌های نظامی سابق در بخش‌های اتمی، شیمیایی و میکروبی را پیدا کند، ممکن است بار دیگر عراق تهدیدی برای ما شود؛ اما امروز تهدید اصلی ما تهدید امریکا و اسرائیل است. در واقع از لحاظ جغرافیایی می‌توان گفت قبلاً تهدید اول ما از سمت غرب کشور و تهدید دوم ما از سمت جنوب بوده، ولی امروز بر عکس، تهدید اول ما از سمت جنوب و تهدید دوم ما از سمت غرب است. امریکایی‌ها در آب‌های خلیج فارس، دریای عمان و هم در کشورهای جنوبی خلیج فارس مستقر هستند و متأسفانه حضور آنها روز به روز در حال افزایش است. دیروز بحرین پایگاه اصلی امریکا بود، سپس کویت و عربستان به آن اضافه شدند و امروز قطر و تا حدی امارات نیز به آنها پیوسته‌اند.[1] متأسفانه آب‌های جنوب فعلاً محل استقرار و به عنوان پایگاه‌های ثابت و سیار امریکاست. اگر امریکا به عنوان تهدید اول ما محسوب شود، باید این مسئله را بررسی کنیم که چه نوع تهدیداتی از طرف امریکا برای ما مطرح است و در برابر این تهدیدات از جانب امریکا و یا اسرائیل چه اقدامات پیشگیرانه‌ای باید انجام داد.

نوع تهدید امریکایی‌ها در طول هفده سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر کرده است. بعد از پیروزی انقلاب در مقطعی، امریکایی‌ها

---

۱. برای اطلاعات بیشتر در خصوص پایگاه‌های امریکا در سراسر جهان به منابع زیر رجوع شود:

- http://www.unitedforpeace.org/article.php?id=884
- http://www.alternet.org/world/97913/the_us_has_761_military_bases_across_the_planet,_and_we_simply_never_talk_about_it/

دنبال سرنگونی نظام بودند و نمی‌خواستند یک نظام اسلامی به معنی واقعی کلمه در ایران استقرار پیدا کند. می‌خواستند اولاً انقلاب نماند، اگر هم می‌ماند، لااقل تعدادی از سران حکومت از افراد دست نشانده آنها باشند. این روند تا آغاز جنگ تحمیلی ادامه یافت. در جنگ تحمیلی هم امیدوار بودند که ایران ضربه سختی از عراق ببیند که منجر به سرنگونی نظام در کوتاه‌مدت و یا میان‌مدت شود. امریکایی‌ها این امید را تا فتح خرمشهر داشتند، ولی بعد از فتح خرمشهر وضع عوض شد. پس از پیروزی‌های نظامی رزمندگان اسلام، امریکایی‌ها فهمیدند این هدف، یعنی سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران به سادگی برای آنها عملی نیست و لذا این هدف را رها کردند. هدف بعد، تغییر رفتار ایران از طریق فشارهای سیاسی و اقتصادی بود، اینکه لازم است فشارهای مختلف به ایران وارد شود تا رفتار ایران به یک رفتار دنیاپسند تغییر کند.

### قواعد بازی

یکی از سیاسیون اروپایی در پاسخ به این سؤال که اگر بعضی از تحرکات ایران از دید غرب قابل قبول نیست، لااقل برخی از فعالیت‌های آن قابل تحسین است و شما چرا در کنار آن انتقادها، نسبت به موارد قابل قبول، تشویق و تحسینی ندارید و در تبلیغات مطرح نمی‌کنید، می‌گوید به این دلیل که ایران، داخل تیم، بازی نمی‌کند! اشکال این است که ایران تنها بازی می‌کند. بنابراین اگر گل هم بزند، نباید انتظار کف زدن داشته باشد! آنها می‌خواهند ما داخل تیم بازی کنیم! می‌گویند تیمی وجود دارد که شما باید داخل این تیم و تسلیم قواعد بازی شوید. برای این بازی، داوری وجود دارد که اگر گل بزنید، باید داور، گل را اعلام کند. شما به تنهایی در گوشه‌ای بازی می‌کنید و بعد می‌گویید گل شد و

انتظار کف زدن دیگران را دارید! او می‌گوید ایران هر کاری انجام دهد، تفسیر دنیا این است که اخلال می‌کند، چه گل بخورد و چه گل بزند، هر دو را اخلال می‌دانند.

این همان تعبیر دیگر یاغی (Outlaw) است.[۱] می‌گویند شما مقررات بین‌المللی را نقض می‌کنید و در چارچوب عرف بین‌المللی حرکت نمی‌کنید. می‌گویند رفتار شما باید یک رفتار قابل قبول و قابل فهم برای جهان و قابل تفسیر برای ما در چارچوبی باشد که دیگر کشورها حرکت می‌کنند. اشکالی ندارد که گاهی انتقاد هم بکنید، ولی باید داخل چارچوب مورد نظر دنیا باشید، حال اسم این چارچوب را می‌توان نظم نوین، مقررات و عرف بین‌المللی و یا هر عنوان دیگری گذاشت.

## اجرای طرح مهار

در بحث تغییر رفتار، همواره این بحث مطرح بوده که تغییر رفتار ایران از طریق تهدید و تطمیع امکان‌پذیر است. یعنی همواره سیاسیون امریکایی علی‌رغم اختلافاتی که نسبت به ایران داشته‌اند، همواره بر این اعتقاد بودند که ایران کشوری نیست که مسائل آن را بتوان تنها با تطمیع یا تهدید حل کرد؛ گاهی از روش تطمیع، گاهی از روش تهدید و گاهی از هر دو روش، باید استفاده کرد تا به تدریج به هدف تغییر رفتار ایران دست یافت.

---

۱. درباره دولت‌های به اصطلاح یاغی ادبیات گسترده‌ای در روابط بین‌الملل وجود دارد. اثر *نوام چامسکی* در این زمینه روشنگر است:

Noam Chomsky, Rogue States: *The Rule of Force in World Affairs*, Pluto Press, London, 2000.

همچنین نگاه کنید به:

Robert Litwak , *Rogue States and U.S. Foreign Policy: Containment After the Cold War*, Washington, D.C.: Woodrow Wilson Center Press, 2000.

با روی کار آمدن دولت کلینتون، دموکرات‌ها بعد از یک غیبت ۱۲ ساله به حکومت برگشتند، لذا بار دیگر بحث ایران به طور جدی در محافل سیاسی و امنیتی امریکا مطرح شد. ماه‌ها شورای امنیت ملی امریکا، وزارت خارجه و سایر دستگاه‌ها مانند سیا و کمیته‌های مختلف کنگره وارد این بحث شدند و در نهایت، نظریه «مهار دوگانه»[1] را مطرح کردند.

البته طبیعی است بین آنچه اعلام می‌شود با آنچه در پشت پرده به عنوان نقشه اصلی مطرح است، فاصله زیادی وجود دارد؛ ولی مطالب اعلان‌شده همیشه آیینه‌ای است که از طریق آن می‌توان با مقداری تأمل و تفسیر و تحلیل به پشت پرده پی برد. حرف نهایی این بود که تطمیع در مورد ایران نتیجه معکوس می‌دهد. هرچه ایران را بیشتر تطمیع کنید، به تعبیر آنها، یاغی‌تر می‌شود و بیشتر رودرروی غرب می‌ایستد. تنها راه، تهدید و فشار است که برای تغییر رفتار می‌تواند مؤثر باشد. لذا اعلام کردند که شیوه‌هایی که علیه عراق به کار گرفته شده، برای ایران هم باید به کار رود و طرح مهار دوگانه را اعلام کردند و آن را در عمل هم پی

---

1. Dual Containment

طرح مهار دوگانه نخستین بار در مؤسسه سیاست‌گذاری خاور نزدیک و سپس در سمپوزیوم شورای سیاست‌گذاری خاورمیانه (Middle East Policy Council) در ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ توسط *مارتین ایندیک* مدیر وقت امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی امریکا بیان شد. رجوع کنید به:

Martin Indyk, *Clinton Administration Policy Toward the Middle East*, Speech to the Washington Institute for Near East Policy, 18 May 1993; Martin Indyk, Graham Fuller, Anthony Cordesman, Phebe Marr, "Symposium on Dual Containment: U.S. Policy Toward Iran and Iraq", *Middle East Policy*, Vol. 3, 1994.

همچنین برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

F. Gregory Gause III, "The Illogic of Dual Containment", *Foreign Affairs*, March/April 1994.

گرفتند. البته هنوز هم طرح رسمی و عملی همچنـان تغییـر رفتـار، از راه فشار و تهدید است و در یک سال اخیـر لحـن‌هـا مقـداری تنـدتر شـده است. حتی به تـدریج بحـث سـرنگونی را از زبـان مقامـات غیرمسـئول شروع کرده‌اند. مقامات اجرایی و دولتی مسئله سرنگونی نظـام را مطـرح نمی‌کنند و حتی می‌گویند که حاضرند با ایـران مـذاکره کننـد، امـا بـرای مثال گینگریچ، رئیس مجلس نمایندگان امریکـا چنـد نوبـت بـه مسـئله سرنگونی نظام ایران اشاره کرده است. یا بعضی از مقامات بـه ایـن نکتـه اشاره کرده‌اند که دیگر به تغییر رفتار ایران امیدی ندارنـد کـه معنـای آن این است که راهی جز سرنگونی باقی نمانـده اسـت. پـس رونـد تهدیـد تشدید شده است و اگر دیروز مسئله تغییر رفتار مطـرح بـود، امـروز در پشت پرده و گاهی هم به صورت علنی، مسئله سرنگونی نظام نیز مطرح است.

## حضور دائمی امریکا در منطقه

امریکایی‌ها چگونه می‌توانند به تهدید خود عمل کنند و چه کاری در این زمینه می‌توانند انجام دهند؟ در مرحله اول، لازم است قبل از پرداختن بـه سایر تهدیدات، بحث تهدید نظامی را بررسی کنیم. اجرای تهدید نظـامی و حمله نظامی برای امریکـایی‌هـا کـار آسـانی نیسـت؛ اگـر چـه امـروز تسهیلاتی در اختیار امریکایی‌هاست که دیروز در اختیار نداشـتند. امـروز در منطقه خلیج فارس، ناوگان پنجم را تشـکیل داده‌انـد و ایـن مسـئله از لحاظ نظامی قدم مهمی است. مسئله دیگر در کنار تشـکیل ایـن ناوگـان، سیل ارسال اسلحه به منطقه است. امروز سلاح و تجهیزات ارتش امریکا به اندازه کافی در منطقه، در انبارهای کویت، بحرین و عربسـتان و اخیـراً در انبارهای قطر وجود دارد. وضع نظامی امـروز بـا قبـل از سـال ۱۹۹۱ تفاوت بسیاری دارد. در دهه ۸۰ امریکا این همه ابزار و امکانات نظـامی

در منطقه نداشت تا هر لحظه اراده کند، به راحتی چندین لشکر زرهی و مکانیزه در اختیار داشته باشد، ولی امروز برای انجام یک عملیات نظامی متوسط فقط لازم است برای استفاده از امکانات موجود در انبارهای منطقه تعدادی نیرو با هواپیما وارد منطقه کند. همه این امکانات به طور مرتب مورد بازدید و آزمایش قرار می‌گیرند تا همواره آمادگی آنها مطلوب باشد. هیچ‌گاه این همه تمرین نظامی در منطقه نبوده است. تمریناتی که در سال‌های اخیر با نیروهای اماراتی، کویتی و عربستانی در منطقه اجرا شد، بی‌سابقه بوده است. تعداد هواپیما، هلیکوپتر، رزم‌ناو و حتی ناو هواپیمابری که امروز در منطقه وجود دارد، هیچ زمانی به این حد نبوده است. رقم تانک، نفربر، موشک‌های ضدهوایی، موشک‌های بالستیک و تعداد پرسنل نیروی زمینی نیز در مجموع افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

از طرف دیگر، حضور امریکایی‌ها بسیار عادی شده است. دیروز اگر امریکایی‌ها می‌خواستند با ساز و برگ نظامی برای یک عملیات نظامی به منطقه بیایند، حداقل ۶ ماه وقت لازم بود تا نیروهایشان را جا به جا و آنها را با منطقه آشنا کنند، سلاح‌ها و امکانات لازم را بیاورند و افکار عمومی خودشان و مردم منطقه را آماده نمایند؛ ولی امروز اگر امریکایی‌ها بخواهند در این منطقه عملیاتی انجام دهند، در کمتر از چند هفته و یا چند روز آماده می‌شوند. ولی آمادگی ما ممکن است این چنین نباشد. قبلاً در دوران جنگ همه امکانات ما پای کار بود؛ سپاه، ارتش و همهٔ نیروهای ما در منطقه و در مرزها فعال و هوشیار بودند، ایستگاه‌های اطلاعاتی ما فعال بود، همه امکانات ما به دلیل جنگ در منطقه بود، هم در مرزهای غربی کشور و هم در سواحل جنوبی کشور؛ اما امروز دیگر شرایط جنگ نیست و سربازان ما به پادگان‌ها و یا به صحنه سازندگی برگشته‌اند؛ بازگرداندن این همه نیرو به مرز هم احتیاج

به زمان دارد و هم نیاز به آماده نمودن افکار عمومی. عدم حضور نیروهای ما در مرزها هم طبیعی است، چون جنگ تمام شده است نمی‌توان در دوران بازسازی، نیروهای مسلح را برای همیشه در مرزها نگه داشت. این امر هم امکان‌پذیر نیست و هم به مصلحت کشور نخواهد بود. البته باید ترتیبی اتخاذ شود که زمان حضور ما در شرایط بحرانی حداقل چند روز زودتر از دشمن باشد، که البته چنین هم هست.

بنابراین، موردی که در شرایط فعلی به نفع امریکایی‌هاست اینکه حضور امریکایی‌ها با امکانات بسیار و قابل توجه در منطقه عادی جلوه می‌کند؛ ولی تظاهر نظامی ما در منطقه ممکن است غیرعادی باشد. الان زمان جنگ نیست، اگر بخواهیم توپ، تانک، هواپیما و نیروهای نظامی به منطقه ببریم، غیرعادی خواهد بود. ولی امریکایی‌ها در منطقه به بهانه‌های مختلف و تحت عنوان مانورهای مختلف و دعوت‌های مختلف از طرف کشورهای منطقه حضور دارند. پس اگر روزی بخواهند به کشور ما تعرض نظامی داشته باشند، از لحاظ آمادگی رزمی و سرعت عمل نسبت به قبل، در شرایط بهتری هستند. البته این واقعیت نیز وجود دارد که روحیه جوانان ما برای دفاع از کشور و آمادگی ملت برای ایستادگی در برابر تجاوز بیگانه بسیار بالا و کم‌نظیر است.

## دو جبهه جدید و تقسیم توان موجود

در عین حال، امریکایی‌ها در سال‌های اخیر نسبت به گذشته با مشکلات جدیدی هم مواجه هستند. امریکایی‌ها در منطقه خاورمیانه، همواره از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، یک مشکل اصلی داشته‌اند و آن ایران بود، بقیه مشکلات همه فرعی بود و لذا همهٔ امکانات اطلاعاتی، سیاسی،

تبلیغی و سایر تلاش‌های آنها علیه ایران متمرکز بود. عراق مسئله اول برای امریکا نبود. امریکایی‌ها در دوران جنگ ۸ ساله همواره از عراق حمایت می‌کردند.[۱] مسئله اسرائیل هم مسئله جدیدی نبود که امریکایی‌ها بخواهند وقت زیادی برای آن صرف کنند. در واقع جبهه اسرائیل یک جبهه خاموش و ساکتی بود. برای مثال بعد از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل تا سال ۱۹۸۲ که اسرائیلی‌ها جنوب لبنان را اشغال کردند، خبر چندانی در این خصوص نبوده است. در آن سال هم اسرائیلی‌ها، امریکایی‌ها و برخی از ارتش‌های اروپایی در اثر جهاد و فداکاری حزب‌الله لبنان با تلفات قابل ملاحظه مجبور به فرار از بیروت شدند. در مجموع، جبهه اسرائیل در سال‌های گذشته یک جبهه خاموش و آرامی بود و نیازی نبود که امریکایی‌ها وقت زیادی برای آن صرف کنند. پس جبهه اصلی در منطقه، جبهه ایران بود. البته فراتر از بحث خاورمیانه، مسکو در آن مقطع، دل‌مشغولی مهمی برای امریکا بود، ولی در منطقه خاورمیانه، مسئله اصلی برای آنها ایران بود.

امروزه امریکایی‌ها تنها یک مشکل ندارند، بلکه حداقل ایران، عراق فلسطین و لبنان، چهار مسئله مهم برای آنها خواهد بود. یعنی توان امریکایی‌ها حتماً باید به سه قسمت تقسیم شود. مهار ایران و عراق و پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه، سه مسئله مهم برای امریکا می‌باشد. در شرایط فعلی بخش بزرگی از تلاش امریکا مصروف مسئله اسرائیل و فرایند صلح می‌شود. امکانات دیپلماتیک و تبلیغاتی زیادی در

---

۱. در مورد حمایت‌های تسلیحاتی امریکا از عراق در دوران جنگ تحمیلی نگاه کنید به:
_ Alan Friedman, *Spider's Web: The Secret History of How the White House Illegally Armed Iraq,* Bantam Books, NewYork, 1993.
_ Kenneth R. Timmerman, *The Death Lobby: How the West Armed Iraq,* NewYork, Houghton Mifflin Company, 1991.

امریکا برای خاورمیانه صرف می‌شود. سفرهای وزیر خارجه و معاونین وزارت خارجه امریکا به منطقه، از تل‌آویو، دمشق و قاهره گرفته تا سایر پایتخت‌ها افزایش یافته است. آیا امریکا در زمان بوش، ریگان یا قبل از آنها، این همه به منطقه رفت و آمد داشت؟ پس توان امریکا امروز در منطقه از لحاظ تبلیغاتی، دیپلماسی و حتی نظامی حداقل به سه قسمت تقسیم شده است. حتی توان امنیتی امریکا هم تقسیم شده است. از اینکه امریکایی‌ها دعوت می‌شوند تا یک سیستم امنیتی جدید برای اسرائیل به وجود آورند، پیداست که در بخش امنیت نیز بخشی از توان امریکا برای منطقه صرف می‌شود. قبل از کنفرانس شرم‌الشیخ چند انفجار مهم و بی‌سابقه در اسرائیل رخ داد؛ چهار انفجار بزرگ که توسط حماس انجام گرفت. این انفجارها باعث شد تا کنفرانس شرم‌الشیخ برای تحت تأثیر قرار دادن آنها و ایجاد روحیه برای مردم اسرائیل و دولت‌های عرب منطقه در قاهره تشکیل شود. پس از این کنفرانس، امریکایی‌ها پول، امکانات و نیرو گذاشتند تا یک سیستم امنیتی جدیدی برای اسرائیل به وجود آورند.

هرچه قدرت امریکا در منطقه بیشتر پخش شود، به نفع ما و هرچه امریکایی‌ها متمرکز شوند، به ضرر ما خواهد بود. برای مثال اگر آنها بتوانند فلسطینی‌ها و قدرت‌های مقاومت را مرعوب و طبق نظر اسرائیل مسئله خاورمیانه را حل کنند، فرصت بیشتری برای تمرکز بر مسئله ایران خواهند داشت. در مقابل، هر مقدار حل مسائل خاورمیانه و فرایند صلحِ مورد نظرشان، طولانی‌تر شود و مشکلات آن افزایش یابد و امریکایی‌ها بیشتر گرفتار آن باشند، به نفع ما خواهد بود. چون برای سیاست خارجی و امنیتی امریکا در منطقه، مسئله اسرائیل بسیار مهم است. چنانچه صلح مورد نظر آنها به ثمر نرسد، شکست بزرگی برای آنها خواهد بود.

## سیاست تأخیر

هر نوع تحولی که منجر به تأخیر در اجرای تهدیدات امریکا علیه ما شود، مطلوب است. اصل تهدیدات امریکا علیه ایران به زودی از بین نخواهد رفت، اما تأخیر این تهدیدات امکان‌پذیر است. اگر تهدید امروز را به پنج سال دیگر منتقل کنیم و در مرحله بعد به ده و سپس به پانزده سال دیگر، این یک سیاست معقول و قابل اجرا خواهد بود. در واقع «وقت خریدن» باید یک سیاست ما باشد. سیاست ما، نباید سیاست رویارویی و درگیری نظامی با امریکا باشد. این نکته مهمی در استراتژی ماست. آیا اینکه تنش را بالا ببریم تا به نقطه حاد و خطرناک برسانیم، به نفع ماست یا اینکه آن را کاهش دهیم؟ سیاست نظام این نیست که تنش با امریکا را بالا ببریم تا آن را به نقطه رویارویی نظامی برسانیم. پس اگر سیاست درگیری با امریکا مطرح نیست، یا باید تهدید را از بین ببریم و یا لااقل آن را برای شرایط آینده به تأخیر بیندازیم، چون شرایط جهان همیشه یکسان نیست و فراز و نشیب زیادی خواهد داشت. در دهه‌های آینده، تحولات زیاد خواهد بود و معلوم نیست این تحولات به ضرر ما باشد. برخی معتقدند گذشت زمان به ضرر ماست، این سخن پایه و اساس درستی ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند قاطعانه بگوید گذشت زمان به ضرر ما خواهد بود. دلایل فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد شرایط آینده به نفع ماست. البته اینها، مسائل قابل بحث است.

خوشبختانه تمرکز امریکا علیه ایران در سال‌های اخیر از بین رفته است؛ گرچه ما دخالت زیادی در این مسئله نداشته‌ایم. در حال حاضر، یک بخش از توان امریکا صرف عراق می‌شود. مسائل فراوانی در موضوع عراق، امریکا را به خود مشغول کرده است: تمدید تحریم در سازمان ملل، مسئله فروش نفت و شرایطی که برای فروش آن

گذاشته‌اند، نیرویی که امریکا برای شمال عراق آماده کرده است و بالاخره مسئله آینده عراق. در مجموع، بخشی از توان امریکا امروز مصروف عراق و آینده عراق است.

## نقش ایران در مسائل منطقه

البته تحلیل امریکایی‌ها این است که ریشه بخشی از مشکلات آنها در عراق و خاورمیانه به ایران برمی‌گردد. می‌گویند اینکه ما در عراق موفق نیستیم و صلح خاورمیانه را هم نمی‌توانیم به نتیجه برسانیم، عامل مهم آن ایران است. می‌گویند در مسئله خاورمیانه ایرانی‌ها نمی‌گذارند صلح استقرار یابد و به نتیجه برسد. ایرانی‌ها از لحاظ تبلیغاتی، سیاسی، امکانات مالی، آموزشی و نظامی به مخالفین صلح کمک می‌کنند و با ایستادگی و مقاومت گروه‌های مخالف، روند صلح، کند و یا حتی با شکست مواجه شده است و در نهایت ایران نمی‌گذارد ما افکار عمومی مردم کشورهای اسلامی را تسلیم این روند کنیم. یکی از مهم‌ترین مسائل این است که ایستادگی و مقاومت ایران و طرفداران ایران نمی‌گذارد، افکار عمومی دنیای اسلام تسلیم این سیاست شود. امروزه افکار عمومی جهان اسلام با درصد بالایی در برابر این روند ایستادگی و مقاومت می‌کند. حداقل یک رقم قابل توجهی از مردم مسلمان، مخالف این روند به اصطلاح صلح هستند. این مسئله بسیار مهمی است. اگر ما قادر باشیم با منطق و استدلال نگذاریم گروه‌های مبارز و افکار عمومی جهان اسلام و یا حداقل بخش بزرگی از آن، تسلیم شوند؛ این مسئله برای آنها بسیار نگران‌کننده خواهد بود.

در مسئله عراق هم ایران یک مشکل اساسی و اصلی برای امریکاست. شاید اگر ایران نبود، آنها تا به حال توانسته بودند مسئله عراق را به گونه‌ای حل کنند. یکی از مشکلات در مسئله عراق، مسئله

شیعیان است. شیعه هم به تنهایی مشکل امریکا نیست، بلکه شیعه به اضافه حضور ایران در منطقه است که به یک معضل برای امریکا تبدیل می‌شود.[۱]

## دو مشکل جدید منطقه‌ای برای امریکا

در حال حاضر دو مسئله جدید در منطقه در حال شکل گرفتن است که موجب می‌شود مشکلات سه‌گانه امریکا، به مشکلات پنجگانه تبدیل شود. یکی مسئله عربستان و دیگری مسئله ترکیه است. این دو کشور برای امریکا در منطقه، نقطه اتکاء هستند. از لحاظ نظامی و پتانسیل قدرت نظامی در منطقه، ترکیه کشور مهمی است که عضو ناتو هم می‌باشد؛ و از لحاظ قدرت فرهنگی، دینی و اقتصادی، عربستان سعودی کشور بسیار مهمی است. وضع این دو کشور امروزه به گونه‌ای است که توان امریکا را به خود مشغول کرده است. ازاین‌رو، امریکایی‌ها به جای اینکه در این منطقه روی سه مسئله فکر کنند، ناچارند با پنج مسئله مواجه شوند و توان خود را تقسیم آن کنند. همین نکته بسیار مهم است.

به اعتقاد من، مسئله انفجار در پایگاه هوایی ظهران عربستان مسئله بسیار مهمی بود؛ نه به این دلیل که تعدادی امریکایی کشته شدند، بلکه به این دلیل که امنیت نیروهای امریکایی در این جزیره امن و ثبات برای امریکایی‌ها حداقل برای مدت‌ها از بین رفت و آنها را نسبت به عربستان دچار تردید نمود. اگر یک کشور خارجی در ماجرای ظهران دخالت

---

۱. پس از حمله امریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعثی، به مسئله شیعه توجه بیشتری شد و ادبیات گسترده‌تری در مورد اصطلاحاتی نظیر هلال شیعی و ژئوپلیتیک شیعه مطرح شد. نگاه کنید به:

Seyyed Vali Reza Nasr, *The Shia Revival: How Conflicts Within Islam Will Shape the Future*, Norton and Company, NewYork, 2007.

می‌داشت، از لحاظ روانی برای امریکایی‌ها بسیار مفید بود و مسائل داخلی امریکا تا حدی حل می‌شد؛ اما امروز روشن است که مسئله ظهران یک مسئله داخلی است و این مسئله را امریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که مشکل، مربوط به داخل جامعه عربستان است. یعنی تاکنون در منطقه، یک بنیادگرایی به نام بنیادگرایی شیعه وجود داشت که آنها می‌خواستند آن را از بین ببرند، اما امروز یک بنیادگرایی سنی هم مشابه بنیادگرایی شیعه، قد عَلَم کرده است.[1] این مسئله برای آنها بسیار نگران‌کننده است. اگر در عربستان بتوانند به گونه‌ای شیعیان را متهم کنند که این انفجار از طرف شیعیان عربستان بوده، برای امریکایی‌ها بسیار مفید خواهد بود. لااقل می‌توانند در افکار عمومی امریکا این چنین مطرح کنند که در میان اکثریت سنی داخل عربستان مشکلی ندارند؛ ولی اگر برای مردم امریکا روشن شود که این کار، کار سنی‌ها در عربستان بوده و یک حرکت بسیار قوی ضد امریکایی در درون عربستان در حال شکل گرفتن است، برای آنها بسیار نگران‌کننده خواهد بود.

به هر حال، امروز بخشی از توان آنها مصروف به این مسئله خواهد شد که این پایگاه، چگونه باید به عنوان پایگاه امن و جزیره ثبات حفظ شود و برای این کار، باید چه کنند؟ مسئله عربستان بسیار مهم است. من فکر می‌کنم مسئله ظهران، داخل حاکمیت امریکا را سخت تحت فشار قرار داده است. بی‌جهت نیست که روی مسئله ظهران، حزب جمهوری‌خواه علیه دموکرات‌ها این همه تبلیغ می‌کند. برای افکار عمومی امریکا، مسئله بسیار مهمی است.

---

۱. برای آگاهی از نگاه غربی نسبت به بنیادگرایی سنی رجوع کنید به:
"Saudi Arabia Backgrounder: Who are the Islamists"?, *Middle East Report*, No. 31, 21 September 2004. Available at: http://www.crisisgroup.org/home/index.cfm?id=3021&l=1

موضوع بعد، ترکیه است که موضوع بسیار حساسی است. حزب رفاه با پیروزی در انتخابات شهرداری‌ها توانست شهرهای مهم و امروز نیز تقریباً دولت را در اختیار داشته باشد. هرچند این دولت، ائتلافی است، اما نخست‌وزیر ترکیه از این حزب است. از لحاظ سمبلیک نیز بسیار مهم است. اینکه در آینده چه خواهد شد، مهم نیست، بلکه امروز افکار عمومی ترکیه را مذهبی‌ها در اختیار دارند. امریکا به رشد اسلام‌گرایی و طرفداری از مذهب فکر می‌کند. اینها فکر می‌کردند در ترکیه مسئله اعتقادات دینی را برای همیشه از بین برده‌اند. فکر نمی‌کردند هیچ وقت اسلام در این کشور احیا شود. اما امروزه حرکت‌های مردمی به سمت اسلام و فرهنگ اسلام رو به رشد است. رشد حجاب در دانشگاه‌های ترکیه و در سراسر جامعه اسلامی ترکیه رو به گسترش است. تمایل جوان‌ها به مسجد و قرآن روز به روز افزایش می‌یابد. حتی در اروپا به ویژه در کشورهای آلمان و اتریش که ترک‌ها بیشتر حضور دارند، تمایل جوانان ترک به دین و قرآن هر روز بیشتر می‌شود. این تحول بسیار مهم است. اگر غرب با ادامه توطئه خود، دولت فعلی را سرنگون کند و یا حتی حزب رفاه را منحل نماید، آن مسئله‌ای که غرب نسبت به آن کاملاً درمانده شده و راه‌حلی برای آن ندارد، عشق و علاقه مردم نسبت به اسلام و به اجرای شریعت است.[1]

بنابراین، این مسئله حائز اهمیت است که بر مشکلات امریکا در منطقه هر روز اضافه می‌شود و تمرکز نیرو بر ایران کم‌کم به تفرق نیرو تبدیل می‌شود. این نقطه برای ما مثبت و مهم است. هرچه این تفرق تشدید شود، به نفع ما خواهد بود.

---

۱. پیروزی حزب عدالت وتوسعه در سال‌های بعد و احیای اسلام‌گرایی در ترکیه این روند را تأیید کرد.

## سیاست بازدارنده در برابر تهدیدات امریکا

آیا امریکا با توجه به همه این مسائل، باز هم یک تهدید نظامی برای ایران محسوب می‌شود یا نه؟ مجموعه اطلاعات و تحلیل‌ها این است که امریکایی‌ها در شرایط فعلی به هیچ عنوان قصد شروع یک درگیری نظامی را ندارند و نمی‌خواهند وارد یک جنگ تمام‌عیار نظامی با ایران شوند. این چنین نیست که بخواهند سربازها و نیروی زمینی خود را وارد خاک ما کنند. چنین احتمالی با هیچ تحلیل و تفسیری و با هیچ مبنایی سازگار نیست. البته امکان اینکه امریکایی‌ها در مقطعی یک حمله کوتاه‌مدت موشکی یا هوایی به یک یا چند مرکز نظامی یا اقتصادی ما انجام دهند، منتفی نیست و این احتمال وجود دارد؛ گرچه در شرایط فعلی این احتمال چندان قوی نیست. البته ضعیف بودن این احتمال به این معنا نیست که ما هوشیار نباشیم و پیش‌بینی و احتیاطات لازم را انجام ندهیم.

به هر حال، در برابر این تهدید احتمالی چه باید کرد؟ طراحی ما در برابر حمله امریکا همواره باید به گونه‌ای باشد که اگر حمله‌ای به ما شد، متجاوز تاوان سنگینی را پرداخت کند. این‌گونه طراحی می‌تواند بازدارنده باشد. یعنی امریکایی‌ها باید بدانند که اگر به جمهوری اسلامی ایران حمله کردند، ایران دارای توان و قدرتی است که می‌تواند به راحتی ضربه سنگینی به امریکا وارد کند و این مسئله بسیار بازدارنده خواهد بود. وارد آوردن ضربه سنگین به امریکا و تلفات سنگین به آنها یعنی آشفته ساختن وضع داخلی امریکا که هیچ حکومتی در امریکا حاضر به تحمل خسارات آن نیست. برای بازدارندگی لازم است امریکا توان ما را درک کند و مطمئن شود که هر حمله نظامی او چنین پیامدی خواهد داشت و با تلفات سنگینی مواجه خواهد شد.

## تحلیل غلط امریکا از اوضاع داخلی ایران

البته تهدید امریکا منحصر به تهدید نظامی نخواهد بود و همان‌طور که اشاره شد، احتمال تهاجم نظامی در شرایط فعلی هم ضعیف است و هم خسارت آن در صورت انجام، زیاد نخواهد بود. تهدیدات خطرناک‌تری وجود دارد که احتمال انجام آن هم نه تنها ضعیف نیست، بلکه در حال اجرا و انجام است، مانند تهدیدات سیاسی و اقتصادی. یک تهدید اقتصادی برمبنای حرکت‌های دقیق سیاسی و بین‌المللی، می‌تواند مؤثر باشد. امریکایی‌ها در بخش اقتصادی به این نتیجه رسیده‌اند که فشار اقتصادی بر ایران می‌تواند مؤثر باشد. البته علامت مؤثر بودن را از مسائل اخیر شیراز و اراک و مشهد گرفته‌اند که البته یک علامت غلطی بوده که به آنها داده شده است. مبنای اصلی فشارهای اقتصادی امریکا چند حرکت داخلی در چند شهر ایران بود که فکر کردند در ایران آمادگی شورش و تحول در درون کشور وجود دارد و راه تسریع و گسترش آن هم، تشدید فشار است و فشار مؤثری هم که می‌تواند اوضاع داخل را به هم بریزد، فشار اقتصادی است. بر همین مبنا فشارهای اقتصادی را شروع کردند و همه تلاش خود را گذاشتند تا یک فشار شدید اقتصادی بر ایران وارد کنند. این فشار اقتصادی از اردیبهشت سال گذشته شروع شد و اولین مورد هم مسئله کونوکو و سرمایه‌گذاری در ایران بود که با دستور اجرایی کلینتون ممنوع شد. بعد هم مسئله ممنوعیت خرید نفت ایران توسط شرکت‌های امریکایی بود. از اول انقلاب تا چند ماه قبل همیشه حدود ۲۵ درصد نفت ایران را شرکت‌های امریکایی می‌خریدند. اتکای اصلی بودجه کشور هم که بر نفت است (بیش از ۷۰ درصد بودجه) ازاین‌رو آنها فکر کردند تحریم خرید نفت، فشار سنگینی بر ایران خواهد بود. خوشبختانه ما توانستیم از این مسئله کنیم. وزارت

نفت، وزارت خارجه و دستگاه‌های دیگر با همکاری هم توانستند حرکت خوبی انجام دهند که این طرح مؤثر واقع نشود. برنامه‌های فشار و تحریم اقتصادی تا طرح اخیر داماتو ادامه یافت. خوشبختانه امریکایی‌ها در این طرح نیز موفقیتی به دست نیاوردند و برایشان روشن شد که ایران به خوبی می‌تواند در برابر این تحریم‌ها ایستادگی کند.[۱]

## تأثیر تبلیغات غرب در افکار عمومی

دلایل ظاهری و تبلیغاتی امریکا علیه ایران مبتنی‌بر مسائلی از قبیل تروریسم، بر هم زدن صلح خاورمیانه، حقوق بشر، دموکراسی و سلاح‌های کشتار جمعی بود. گرچه همه کشورهای جهان به نوعی سیاست مهار و تحریم اقتصادی را محکوم کردند و حتی متحدان امریکا هم از آن پیروی نکردند، اما کمتر کشوری حاضر شد که دلایل و مبانی امریکا را مورد تردید و نقد قرار دهد؛ حتی اکثر کشورهای غربی در مبانی با امریکایی‌ها اتفاق نظر دارند. این مسئله نشانگر آن است که امریکایی‌ها در زمینه تبلیغاتی و سیاسی توانسته‌اند کشورهای دیگر را تحت تأثیر قرار دهند. به عبارت دقیق‌تر، در بخش سیاسی و تبلیغاتی، غرب دارای منافع مشترکی است و این هجوم تبلیغاتی و سیاسی توسط همه کشورهای غربی کم‌وبیش علیه ایران ادامه خواهد داشت. برخی از کشورهای اروپایی حتی حاضر نشدند اصل فشار اقتصادی و تحریم را قاطعانه محکوم کنند، بلکه نقد و حتی محکومیت آن را در چارچوب غیرقابل قبول بودن قوانین فرامرزی امریکا مطرح نمودند. چند تن از

---

۱. در مورد طرح داماتو و فرمان اجرایی کلینتون رجوع شود به:
Colin MacKinnon, "Clinton's Executive Order on Iran: Taking It from AIPAC and Al Gore", *Washington Report on Middle East Affairs*, July/August 1995.

وزرای خارجه و اقتصاد کشورهای اروپایی اعلام کردند اینکه ایران دنبال تروریسم دولتی است و حقوق بشر را نقض می‌کند و دنبال سلاح کشتار جمعی است و باید به ایران فشار وارد کنیم، همه اینها قابل قبول است، اما چرا کنگره امریکا می‌خواهد قانون خود را به دیگران تحمیل کند، درحالی‌که ما مقررات بین‌المللی داریم، شورای امنیت و سازمان ملل داریم، خوب بود امریکا از آن طریق عمل می‌کرد. این نغمه بسیار خطرناکی است.

به اعتقاد من، امریکا در طرح داماتو حتماً ناموفق خواهد بود، اما باید پذیرفت که در طرح میان‌مدت خود موفقیتی به دست آورده و افکار عمومی دنیا را برای پذیرش این‌گونه اتهامات علیه ایران آماده کرده است. اینکه مقامات کشورهای اروپایی اتهامات را به نحوی می‌پذیرند، نکته مهمی است. در این زمینه ما باید هوشیار باشیم. برای ما مهم است که اروپایی‌ها در شرایط فعلی دنبال هویت مستقل خودشان هستند و می‌خواهند به نوعی از امریکا فاصله بگیرند و استقلال خود را به نمایش بگذارند و به همین دلیل هم رودرروی امریکا ایستاده‌اند و می‌دانند که اگر قانون داماتو را بپذیرند، سرآغاز خطرناکی برای اروپا، پاسیفیک و کل جهان خواهد بود و به همین دلیل مقاومت می‌کنند. ازاین‌رو، ما باید تلاش کنیم در این مقطع و از شرایط فعلی اروپا به نفع خود استفاده کنیم و کاری نکنیم که اروپا در کنار امریکا قرار گیرد.

### لزوم جلوگیری از تحقق دو اجماع

امریکایی‌ها در این مقطع تا حدی توانستند به دو هدف خطرناک دست یابند که یکی ایجاد آمادگی و تحریک افکار عمومی داخلی امریکا و دیگری نوعی اجماع مسئولین امریکا علیه ایران بود. البته در این زمینه ضد انقلاب و صهیونیست‌ها هم نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. امروز

کار به جایی رسیده که هر حزبی در امریکا اگر بخواهد رأی بیشتری بیاورد، باید به ایران بیشتر حمله کند. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون مخالفت با ایران، رأی مورد نیاز را در امریکا به دست آورد. این مسئله برای ما حائز اهمیت است و باید روی آن کار کرد. دولت و هیئت حاکمه امریکا دشمن خطرناک ماست، اما نباید مردم امریکا را علیه خودمان بسیج کنیم، بلکه بر عکس باید بتوانیم مردم امریکا را با واقعیت‌های ایران و انقلاب اسلامی آشنا کنیم. ما باید تهمت‌ها و دروغ‌هایی را که علیه ما منتشر شده است، افشا کنیم و مردم را از واقعیت‌ها آگاه نماییم. این وظیفهٔ همه ماست. همه باید دست به دست هم دهیم تا این رسالت سنگین را انجام دهیم. این کار، کار آسانی نیست، ولی باید در این زمینه قدم‌های لازم و ممکن را برداریم. باید کاری کنیم که اگر روزی حزبی بخواهد در امریکا پیروز شود، مسئله حل رابطه امریکا با ایران را مطرح کند و برای افکار عمومی امریکا رابطه با ایران اهمیت واقعی خود را بازیابد.

یک خطر مهم از ناحیه امریکا برای ما این است که آنها بتوانند در افکار عمومی جهان و یا در میان مسئولین رده بالای جهان یک اجماع علیه ما به وجود آورند. اگر این دو اجماع حاصل شود، حتماً خطراتی ما را تهدید خواهد کرد؛ البته نه به این معنا که نظام ما در معرض خطر قرار گیرد یا ایستادگی و مقاومت ما برای اصول از بین برود! ما باید تلاش کنیم که به این مرحله نرسند، اما اگر در این هدف موفق شدند، ما عقب‌نشینی نخواهیم کرد. کشورهای کوچک‌تر از ما مانند لیبی و سودان نیز در برابر فشار امریکا ایستاده‌اند. ما نباید اجازه دهیم که امریکا ما را درگیر شورای امنیت سازمان ملل کند. اگر در قدم اول قاطعانه ایستادگی نکنیم، آنها قدم به قدم جلو خواهند آمد. در حقوق بشر ما را وارد سازمان‌های بین‌المللی کرده‌اند که خروج از آن هم کار آسانی نخواهد بود. خوشبختانه تاکنون امریکا در روند اجماع‌سازی سیاسی جهان علیه

ایران موفقیتی به دست نیاورده است، ولی ما باید در این زمینه سرمایه‌گذاری سیاسی کنیم.

به اعتقاد من، هرگونه تجاوز نظامی علیه ایران بدون نوعی اجماع در افکار عمومی امریکا امکان‌پذیر نیست. البته مقصود از این اجماع، اجماع سیاسی و نه اجماع واقعی، یعنی اکثریت قاطع مردم و سیاسیون امریکاست که امریکایی‌ها به راحتی نمی‌توانند به این دو هدف دست یابند. تمایل افکار عمومی کشورهای مهم غربی و مسئولین آنها هم لازم است. رضایت کشورهای کوچک همسایه ما هم ضروری است. یعنی امریکایی‌ها در یک حرکت نظامی، باید رضایت کشورهای همسایه ما را به دست آورند. حتی در یک حمله نظامی متوسط و کوچک نیز رضایت کشورهای همسایه مهم است. امریکا به خوبی می‌داند که ما می‌توانیم حضور آنها را در منطقه با مشکلات فراوانی مواجه سازیم. اصولاً هر زمان که تنش بین ما و امریکا زیاد می‌شود، قبل از همه، کشورهای کوچک منطقه هستند که آسیب می‌بینند. در این دعوا مهم نیست که کدام طرف پیروز می‌شود، اینها می‌دانند که شعله‌های این آتش آنها را خواهد سوزاند.

## رسالت تبلیغی ما نسبت به افکار عمومی

بنابراین ما باید به عنوان یک سیاست، روی افکار عمومی جهان کار کنیم. باید روی مسئولین کشورهای مهم حتی روی مسئولین امریکایی هم کار کنیم. این بحث «لابی»[1] یک بحث درستی است. ما باید روی افکار مسئولین امریکایی هم برنامه‌ریزی کنیم. ارگان‌های مختلف با سیاست‌های مختلف باید در این زمینه کار کنند. روی مسئولین اروپایی

---

1. Lobby

نیز باید کار کنیم. حتماً باید در اروپا چند کشور، دوست داشته باشیم و دوستی با آنها را حفظ کنیم. یافتن دوست سخت و نگه داشتن او سخت‌تر است. به اعتقاد من ما باید نسبت به روابط با کشورهایی نظیر فرانسه و آلمان کار کنیم و آنها را به عنوان کشورهای نزدیک و دوست درآوریم. با قدم‌های درست نباید گذاشت امریکا اجماع مورد نظر خود را در اروپا و در کشورهای همسایه ما به وجود آورد.

توافق قدرت‌های غربی، افکار عمومی جهان، افکار عمومی امریکا و مسئولین امریکایی خطرناک است. ما باید بتوانیم این اجماع‌ها را بشکنیم و برای این کار تلاش زیادی لازم است که در داخل و خارج باید انجام شود. سیاست آشکار و دیپلماسی مخفی ما از امروز باید در برابر دشمنان اصلی ما ـ امریکا و اسرائیل ـ پیچیده باشد و حساب‌شده حرکت کنیم، اهداف آنها و تهدیدات آنها را مدّ نظر قرار دهیم و نگذاریم که در این تهدیدات موفق باشند.

# تحلیلی پیرامون مواضع اخیر امریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران

عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر در امریکا که سمبل‌های قدرت اقتصادی و نظامی امریکا را هدف قرار داد، از سویی ارکان حکومت امریکا را به گونه‌ای به لرزه درآورد که دولت بوش تا ۴۸ ساعت پس از حادثه، هیچ کنترلی بر اوضاع کشور نداشت و از سوی دیگر ـ برای اولین بار در دهه‌های اخیر ـ تصویر جدیدی از مردم امریکا را به نمایش گذاشت. در این تصویر، مردم بی‌دفاعی به نمایش درآمدند که مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته بودند و همین مظلومیت، به نوعی چهره محبوبی از مردم امریکا در اذهان و افکار عمومی جهانیان ترسیم نمود. دولت امریکا می‌توانست به گونه‌ای عمل کند تا این چهره محبوب تا مدت‌ها حفظ شود، اما متأسفانه از روز سوم حادثه و پس از تشکیل اولین جلسه شورای امنیت ملی، امریکا با همان چهره همیشگی خود ظاهر شد و بار دیگر تبدیل به مظهر زورمداری، گستاخی و سلطه‌طلبی گردید و اشتباهات گذشته را بار دیگر تکرار کرد.

### بدترین انتخاب

دولت امریکا می‌توانست نسبت به این حادثه سه نوع رهیافت داشته باشد. رهیافت اول، یافتن علل این حادثه و برخورد با عوامل اصلی این

فاجعه بود. ریشه‌یابی این حادثه، در واقع یافتن علل نفرت مردم جهان نسبت به سیاست‌های امریکا و طراحی جدیدی در جهت جبران خطاها و اشتباهات گذشته در سیاست‌های امریکا بود. نمایش یک روابط عادلانه در سطح جهان، کاهش بودجه نظامی، قطع رقابت‌های تسلیحاتی، اجرای یک طرح مارشال بین‌المللی برای رفع مشکلات و معضلات حاد جهان مانند فقر، مبارزه جهت رفع بی‌عدالتی‌ها در سرتاسر دنیا، برخورد منطقی با دولت‌های جهان و امثال اینها، می‌توانست آغاز بسیار مناسبی برای این هدف باشد. اگر امریکا واقعاً در پی ریشه‌ها و علل این فاجعه و طراحی منصفانه برای از بین بردن ریشه‌های تروریسم بود، بی‌تردید امروز شاهد آن بودیم که امریکا قلوب مردم جهان را تسخیر کرده است و همه دولت‌ها در مبارزه با تروریسم با امریکا همکاری می‌کنند.

شیوه دومی که امریکا می‌توانست انتخاب کند، شیوه برخورد با معلول بود. یعنی امریکا طبق رویه‌های معمول اطلاعاتی و قضایی جهان، عاملان این حادثه را مورد تعقیب قرار می‌داد و سپس با مدارک و شواهد به دست آمده، به افکار عمومی معرفی می‌کرد و در چارچوب مقررات بین‌المللی با عاملان این حادثه برخورد می‌نمود. مگر می‌توان به دلیل اعمال تروریستی یک فرد و یا یک گروه، در سراسر جهان جنگ به راه انداخت و امنیت، صلح و ثبات سراسر جهان را تهدید نمود؟ اما متأسفانه امریکا نه راه اول را برگزید و نه راه دوم را. از همان موضع‌گیری‌های روز اول حادثه توسط مسئولان و مقامات امریکا کاملاً مشهود بود که آنها هیچ‌یک از این دو راه را دنبال نکرده و راه سومی را انتخاب نموده‌اند.

## تحریف حقایق

بعد از این حادثه، بلافاصله رسانه‌های امریکایی و برخی از سیاستمداران، جهان اسلام و دنیای عرب را مورد تهاجم قرار دادند و افکار عمومی را

علیه آنها تهییج کردند. بوش با به کاربردن عبارت «جنگ صلیبی» که یادآور تهاجم مسیحیان علیه مسلمانان در قرون وسطی و جنگ تمدن‌ها بود، اشتباه جبران‌ناپذیری را مرتکب شد. از طرف دیگر رئیس‌جمهور امریکا با جمله «هرکس با ما نیست با تروریست‌هاست»، چهره زورمدارانهٔ خود را در سطح جهان به نمایش گذاشت. حتی وقتی از رئیس‌جمهور امریکا سؤال کردند شما که مدعی هستید سازمان القاعده عامل این حادثه بوده است، آیا شاهد و دلیلی هم دارید؟ بوش در پاسخ گفت «امروز روز جنگ است و روز ارائه قراین و شواهد نیست».

حتی آقای بوش در سخنرانی معروف خود بعد از این حادثه در کنگره، حاضر نشد در برابر مردم امریکا و نمایندگان مردم، به واقعیت‌ها اعتراف کند که چگونه مردم امریکا تاوان سیاست‌های اشتباه دولت امریکا را پرداخت می‌کنند و به جای بیان حقایق گفت: «عده‌ای با فلسفه زندگی امریکا مخالف‌اند، با آزادی در امریکا مخالف‌اند، عده‌ای با ثروت و قدرت امریکا مخالف‌اند و می‌خواهند از طریق تروریسم در پی نابودی آنها باشند.» بنابراین، با نخستین موضع‌گیری‌های مقامات امریکایی در همان روزهای اولیه پس از حادثه، روشن بود که امریکا نه راه اول و نه راه دوم، که راه سومی را برگزیده است.[1]

## دکترین جدید

راه سوم، بهره‌برداری و یا به تعبیر دقیق‌تر سوءاستفاده از این حادثه برای دستیابی به اهداف مورد نظر بازیگران قدرت در امریکاست. چهار هدف مهم برای امریکایی‌ها مطرح است که با تلاقی این چهار هدف، دکترین نوین امریکا طراحی و طرح عملیاتی آن نیز برنامه‌ریزی می‌شود:

---

1. *Washington Times Editorial,* February 27, 2002.

هدف اول، تثبیت رهبری بلامنازع امریکا در سطح جهان به عنوان مهم‌ترین هدف استراتژیک بعد از جنگ سرد؛

هدف دوم، حفظ موقعیت حزب جمهوری‌خواه؛

هدف سوم، حفظ اهرم‌هایی است که دولت بوش در سایه وضعیت اضطراری و جنگ در امریکا به دست آورده و حاضر نیست به سادگی این اختیارات وسیع را از دست بدهد؛

هدف چهارم، حفظ منافع اسرائیل و در واقع پاسخ مثبت به گروه‌های فشار یهودی در داخل امریکاست.[1]

## رهبری بلامنازع

در زمینه هدف اول، دولت بوش در واقع از فرمولی استفاده کرد که می‌گوید: «مشکل را تبدیل به وسیله کن». این دولت تلاش کرد تا حادثه ۱۱ سپتامبر و موضوع مبارزه با تروریسم را تبدیل به ابزاری برای اهداف خود در سطح جهان نماید. تسویه حساب‌های سیاسی، تحکیم حاکمیت بلامنازع و همچنین تسلط نظامی و اقتصادی بر سطح جهان با بهره‌گیری از استراتژی یک‌جانبه‌گرایی، از آن جمله بود. برخی استراتژیست‌های امریکا بعد از جنگ سرد این نکته را به صراحت بیان کرده‌اند که محور استراتژی امریکا برای امنیت ملی، سلطه بلامنازع بر کل جهان است.[2] طرح استراتژی نوین امریکا که در دوران بوش پدر در سال ۱۹۹۲ توسط برخی مسئولین دفاعی و امنیتی دولت جمهوری‌خواه مانند پل ولفوویتز و لوئیس لیبی[3] مطرح شد، چنین تصریح می‌نماید:

---

1. *Robert Pelletreau,* Speech at American Iranian Council, February 14.

۲. در این رابطه ببینید:

David P. Rapkin, *World Leadership and Hegemony,* Boulder and London, Lynne Rienner, 1990.

3. Lewis Libby

«امریکا باید از تسلط هر دولت معارض به مناطقی که منابع طبیعی آن مناطق به آن دولت اجازه دستیابی به قدرت قابل توجهی را می‌دهد، جلوگیری کند. از تلاش هر کشور پیشرفته صنعتی در جهت به چالش طلبیدن رهبریت امریکا و برهم زدن نظم اقتصادی و سیاسی تثبیت‌شدهٔ کنونی ممانعت به عمل آورد و اقدام لازم در جهت جلوگیری از ظهور هر رقیب بالقوه برای این کشور در صحنه جهانی را معمول دارد. تنها به دارا بودن قدرت کوبنده هسته‌ای و اصل بازدارندگی هسته‌ای اکتفا نکند و با اجرای طرح دفاع موشکی، امکان تضمین دفاعی لازم را در برابر کشورهای به اصطلاح سرکش به دست آورد.»[۱]

به عنوان مثال، رامسفلد، وزیر دفاع فعلی امریکا، قبل از وقایع یازده سپتامبر در سفر خود به استرالیا به منظور جلب حمایت آن کشور از طرح دفاع موشکی دولت امریکا و نیز اعلام قصد امریکا مبنی‌بر ایفای نقش فعال در آسیا اظهار داشت: «ما در کره، ویتنام و خلیج فارس درگیر جنگ و علاوه بر این، شاهد حمله تروریست‌ها به مکان‌های گوناگونی بوده‌ایم.»

بنابراین چشم‌انداز تسلط نظامی و اقتصادی بر جهان، در اوج «جهان تک‌قطبی» که اندکی پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ خلیج فارس ترسیم شد، به عنوان محور امنیت ملی دولت امریکا و اولویت استراتژیک این کشور نزد بسیاری از چهره‌های محوری دولت امریکا از جمله رامسفلد، کولین پاول، دیک چنی، جان نگروپونت و شرکت‌های تجاری بزرگی مانند بوئینگ، ری تیون و لاکهید مطرح و مورد حمایت و تشویق واقع شد.[۲]

---

۱. *روزنامه گاردین*، ۹ اوت ۲۰۰۱.

2. John Owen, "Transnational Liberalism & U.S. Primacy", *International Security*, Vol. 26, No. 3, 2001.

**ایجاد بلوک‌بندی جدید**

جورج بوش در گزارش خود به کنگره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، در ارائه دکترین جدید خود، جهان را به دو قطب دوست و متخاصم امریکا تقسیم کرد. وی استدلال نمود هرکس که در مبارزه با تروریست همراه با امریکا نباشد، در مقابل امریکا قرار دارد و متخاصم محسوب می‌شود. در واقع امریکا از این فرصت در جهت پایه‌گذاری نظم نوین امنیت ملی خویش برمبنای اولویت بخشیدن به امنیت و منافع ملی به علاوه اصل احیای روابط جدید با متحدین خود در چارچوب نظام تک‌قطبی جهان با محوریت امریکا استفاده می‌کند. شعار جدید امریکا مبنی‌بر تشکیل «امپراتوری جدید» دهان به دهان می‌چرخد. کشوری که در گذشته به جنگ علیه تفوق اروپایی‌ها به رهبری انگلستان برخاست، اکنون خود به فکر ایجاد یک امپراتوری جهانی افتاده است. پال کندی، استاد تاریخ دیپلماتیک در دانشگاه ییل امریکا معتقد است این قدرت حتی از امپراتوری‌های کلاسیکی نظیر روم و یا بریتانیای کبیر هم پیشی خواهد گرفت.

نیویورک تایمز می‌نویسد: «هم‌اکنون در واشینگتن پیرامون این مسئله نزاع است که امپراتوری امریکایی باید چه شکل و قالبی را پذیرا باشد؟» به اعتقاد این نشریه، یک جناح، نقطه قوّت خویش را در پنتاگون و تحت رهبری رامسفلد و پل ولفوویتز، معاون وی، بنا نهاده است. نیویورک تایمز خاطرنشان می‌کند: «هم رامسفلد و هم معاون او معتقدند امریکا باید با قدرت جلو برود و توجهی هم به قراردادهای موجود و یا ایرادهای هم‌پیمانان نداشته باشد. این دو نفر می‌گویند امریکایی‌ها باید با اقتدار و با لحنی مقتدرانه و مداخله‌جویانه با دنیا سخن بگویند.»[1]

---

1. *Eshpigel,* December 29, 2001.

**آسیا، اولین هدف**

گرچه امریکایی‌ها درصددند که از حادثه ۱۱سپتامبر برای سلطه و نفوذ خود بر کل جهان استفاده و بهره‌برداری کنند و مهم‌ترین رقیب آینده آنها اروپای بزرگ و آسیای خاوری با رشد اقتصادی و تکنولوژی سریع این دو منطقه خواهد بود؛[1] اما برای امریکا در گام نخست مهم‌ترین مناطق هدف، خاورمیانه، منطقه حساس خلیج فارس، منطقه قفقاز و آسیای مرکزی است. تسلط بر این مناطق حساس، مرحله اول دستیابی به اهدافی است که امریکا در مناطق مهم و حساس جهان دنبال می‌کند. امریکایی‌ها اهداف خود را در منطقه خاورمیانه چنین اعلام کرده‌اند:

■ تضمین و تحکیم تسلط بر منطقه و جلوگیری از نفوذ سایر قدرت‌ها؛

■ استقرار نیرو در کنار چاه‌های نفت خلیج فارس، دریای خزر و مدیریت منابع نفتی؛

■ حفظ امنیت اسرائیل و مسلط کردن اسرائیل بر کشورهای منطقه؛

■ و بالاخره زمینه‌سازی برای فروش تسلیحات به کشورهای منطقه.

امریکایی‌ها برای دستیابی به اهداف خود در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی و آسیای غربی در شرایط عادی با موانع فراوانی مواجه بودند. آنها برای عبور از مشکلات بسیار پیچیده و مقررات بین‌المللی و سنت‌های معمول رفتار بین‌المللی، در سایه شرایط بحرانی و ویژه از مصوبات شورای امنیت سازمان ملل استفاده کردند. بسیاری از اهدافی را که امریکا قبلاً با مشکلات فراوانی می‌توانست در کنوانسیون‌های مختلف بگنجاند، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر به راحتی وارد قطعنامه‌های مختلف شورای امنیت سازمان ملل کرد. در واقع گام‌های سریعی را از طریق

---

1. *The Word in 2020*, OECD, p. 92.

شرایط ویژه موجود، برای اهداف مورد نظر خود در این منطقه برداشت. از آغاز لشکرکشی به منطقه، کاملاً واضح بود که تجهیزات و نیرویی که امریکا به منطقه آورده، اساساً با جنگ با طالبان و القاعده هیچ‌گونه تناسبی ندارد و آوردن این همه عِدّه و عُدّه برای اهداف مهم‌تری در این منطقه است:

■ مسئله مهار اسلام‌گرایی و رشد اسلام‌خواهی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز؛

■ جلوگیری از عدم سلطه مجدد روسیه بر این مناطق؛[1]

■ مهار چین در این منطقه؛

■ مهار جمهوری اسلامی؛

■ و بالاخره سلطه بر مواد خام این منطقه به ویژه منابع نفت و گاز، اهداف اصلی امریکا در این منطقه را تشکیل می‌دهند.

گرچه ممکن است امریکایی‌ها در شرایط جدید به پایگاه‌های مورد نظر خود در این منطقه دست یابند و با قدرت نظامی برای مدت نسبتاً طولانی در این منطقه حضور داشته باشند؛ اما آیا این حضور نامشروع به امنیت واقعی امریکا و اتباع آنان در این منطقه و در کل جهان کمک خواهد کرد؟ به اعتقاد من، اعمال زورمدارانه، تنفر عمومی مردم این منطقه نسبت به امریکا را افزایش خواهد داد.

### تنفر مسلمانان از امریکا

بعد از حمله نظامی امریکا به کشور افغانستان و کشته شدن هزاران بی‌گناه و ویرانی کامل این کشور، همچنین باور مردم منطقه به ناعادلانه

---

۱. در این رابطه ببینید:
"U.S-Russian Relations: A New Strategic Partnership", A New Report on the U.S. Russian Dialogue, *The Nixon Center*, January 2002.

بودن سیاست‌های امریکا در جهان به ویژه حمایت‌های بی‌حد و حصر از اسرائیل؛ نبود آزادی در کشورهایی که تحت رژیم‌هایی وابسته به امریکا و مورد حمایت این کشور می‌باشند و بی‌اعتنایی امریکا به همه مقررات بین‌المللی، تنفر عمومی مردم منطقه نسبت به سیاست‌های دولت بوش از هر زمان دیگر بیشتر شده است.

نظرسنجی اخیر مؤسسه گالوپ در ۹ کشور اسلامی میزان تنفر مردم از سیاست‌های امریکا را به خوبی نشان می‌دهد. در این نظرسنجی فقط ۹ درصد مردم پاکستان، ۱۴ درصد مردم ایران و فقط ۱۶ درصد مردم عربستان نسبت به سیاست‌های امریکا نظر موافق دارند. در همین نظرسنجی نسبت به شخص بوش فقط ۴ درصد مردم پاکستان و ۵ درصد مردم ایران نظر موافق دارند. طبق همین آمار، ۸۹ درصد مردم اندونزی، ۸۶ درصد مردم مراکش، ۸۰ درصد مردم پاکستان و ۷۸ درصد مردم ایران حملات نظامی امریکا به افغانستان را غیراخلاقی و توجیه‌ناپذیر اعلام کرده‌اند. همین نظرسنجی می‌گوید فقط ۹ درصد مردم در این ۹ کشور اسلامی که مورد سؤال مؤسسه گالوپ قرار گرفته‌اند، اعمال امریکا در افغانستان را توجیه‌پذیر می‌دانند و فقط ۷ درصد از مردم این ۹ کشور معتقدند که کشورهای غربی نسبت به کشورهای اسلامی برخوردی عادلانه دارند.[1] این نظرسنجی واقعیت موجود این منطقه را به خوبی نشان می‌دهد و این همان نکته‌ای است که در ابتدای بحث بدان اشاره کردم؛ امریکا برای تأمین امنیت پایدار خود نیاز به تصرف قلوب مردم جهان دارد و با قدرت نظامی نمی‌تواند امنیت دائمی و پایدار برای خود تأمین کند. امریکا با خلق شرایط نوین در این منطقه هر روز با جنگ‌های جدیدی روبه‌رو خواهد شد که با تعاریف امریکا از جنگ

---

۱. *خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۸۰/۱۲/۸.

بسیار متفاوت می‌باشد و نیروهای امریکایی مستقر در منطقه با مشکلات جدیدی مواجه خواهند گردید و هزینه سیاسی نگهداری پایگاه‌های آنها در خاک کشورهای منطقه افزایش خواهد یافت.[1]

## تنفر عمومی از امریکا

ضدیت با امریکا مخصوص مسلمانان و مردم این منطقه نیست. این نفرت، جهانی است. روزنامه فایننشال تایمز در مقاله‌ای می‌نویسد ضدیت سیاسی، اقتصادی با امریکا نمایانگر واکنشی در برابر سیاست‌های خارجی کنونی ایالات متحده است: حمایت از اسرائیل یا دولت‌های سرکوبگر خاورمیانه؛ نقش امریکا در بالکان؛ تحریم‌های این کشور علیه عراق و کوبا؛ عدم حمایت از پروتکل کیوتو در مورد تغییرات آب‌وهوا؛ و عدم حمایت از تشکیل دادگاه جنایی بین‌المللی از آن جمله‌اند. سیاست‌های اقتصادی امریکا نیز خشم برانگیز است؛ چه به دلیل محدودیت‌هایی که در مورد واردات از کشورهای فقیر اعمال می‌کند و چه به دلیل استفاده از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای پیشبرد اهداف خود.

ضدیت تاریخی با امریکا ریشه در رفتارهای گذشته این کشور دارد. آریل دورفمن، نویسندهٔ شیلیایی، در مقاله‌ای با عنوان «آخرین ۱۱ سپتامبر» به خوانندگان یادآوری می‌کند که در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ دولت انتخابی سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور سوسیالیست، در کودتایی با حمایت ایالات متحده سرنگون شد. او می‌نویسد: «هم در شیلی سال ۱۹۷۳ و هم در امریکای امروز وحشت از آسمان بارید تا نمادهای هویت ملی را نابود کند؛ کاخ ریاست جمهوری در سانتیاگو و نمادهای

---

1. Robert H. Scales, *Future Conflict*, Carlisle, PA: U.S. Army War College, 1999.

قدرت مالی و نظامی در نیویورک و واشینگتن.» در بسیاری از کشورهای دیگر می‌توان احساسات مشابهی یافت. ضدیت مذهبی با امریکا به شدیدترین وجه در اظهارات مسلمانان بازتاب یافته است. در کلام آیةالله خمینی (ره)، رهبر فقید روحانی ایران، امریکا شیطان بزرگ و مار زخم‌خورده است؛ اما ضدیت مذهبی با امریکا به هیچ‌وجه منحصر به مسلمانان نیست. علمای کاتولیک رومی، اسقف‌های ارتدکس، خاخام‌های بنیادگرای یهودی و تله اوانجلیت‌های امریکایی هم «فساد اخلاقی» جامعه امریکا را محکوم می‌کنند.

مخالفت فرهنگی با امریکا در توانایی شیوه زندگی امریکایی به نفوذ و اغلب بیرون راندن فرهنگ‌های محلی ریشه دارد. ماهواره‌هایی که برنامه‌های تلویزیونی امریکا را در سراسر جهان پخش و مارک‌های تجاری که میلیون‌ها مصرف‌کننده را به خود جذب می‌کنند نیز عامل نگرانی و خشم از تهاجم فرهنگی است. موارد واقعیات زندگی امریکایی که احساسات شهروندان کشورهای دیگر را خدشه‌دار می‌سازد، فهرست بلندبالایی را تشکیل می‌دهد: حقوق زنان، بی‌بندوباری جنسی، استعمال مواد مخدر، مالکیت سلاح، بازاریابی مداخله‌آمیز، تحمل نابرابری اقتصادی، نژادپرستی و تعداد زیاد زندانیان.

در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، میلیون‌ها نفر در سراسر جهان اعتقاد داشتند که دیر یا زود آزادسازی اقتصادی، اصلاحات سیاسی و جهانی‌سازی استانداردهای زندگی، آنها را به سطح رفاهی که امریکایی‌ها از آن بهره‌مند هستند، نزدیک خواهد کرد. اکنون پس از ده سال، امریکایی‌ها ثروتمندتر شده‌اند، درحالی‌که مردم متعلق به اقتصادهای در حال گذار و نوظهور هنوز با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند؛ احساس سرخوردگی آنها با دسترسی ارزان و تقریباً همیشگی به تصویر و

اطلاعات مربوط به زندگی امریکایی‌ها، تشدید می‌شود.[1]

## منافع حزبی

هدف دوم، حفظ موقعیت حزب جمهوری‌خواه است. امریکا در کنار اهداف استراتژیک خود در سطح جهان و به ویژه در این منطقه حساس، در پی اهداف مربوط به حزب جمهوری‌خواه نیز می‌باشد. بی‌تردید یکی از اولویت‌های دولت بوش حفظ موقعیت این حزب است. همان‌گونه که می‌دانید، حزب جمهوری‌خواه حامی صنایع نظامی امریکاست. پوشش مبارزه با تروریسم، بهانه بسیار مناسب و مغتنمی برای تقویت قدرت نظامی امریکا از طریق سفارشات جدید تسلیحات نظامی است.[2]

قرارداد ۱۰ ساله اخیری که وزارت دفاع امریکا با کارخانه لاکهید برای ساخت ۳۰۰۰ جنگنده مدرن F35 به قیمت ۲۰۰ میلیارد دلار منعقد نمود، یکی از نمونه‌های این مسئله است. این قرارداد محرکه مهمی در افزایش سطح تکنولوژی عمومی و به ویژه تکنولوژی تسلیحاتی امریکا نسبت به رقبای خود در اروپا و روسیه است. تکیه‌گاه اصلی امریکا برای تفوق دائمی بر رقبای خود به ویژه اروپا، روسیه و چین، تکیه بر تکنولوژی پیشرفته به ویژه تکنولوژی نظامی امریکاست. اساساً محل زایش و رشد تکنولوژی پیشرفته در امریکا، ارتش این کشور است. به همین بهانه‌هاست که مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار به بودجه نظامی امریکا طی ۴ سال آینده بدون هیچ‌گونه مخالفتی از طرف کنگره و حتی رسانه‌ها

---

1. *The Financial Times*, December 7, 2001.

2. Thomas T. Bell, *Weaponization of Space: Understanding Strategic and Technological Inevitabilities*, Occasional Paper No. 6 (Air Universitry, Maxwell Air Force Base: Center for Strategy and Technology, Air War College, January 1999); Dana J. Johnson, Scott Pace, and C. Bryan Gabbard, *Space Emerging Options for National Power*, 1998.

اضافه می‌گردد. این امر در حالی است که دولت کلینتون سالانه ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار از بودجه نظامی را به نفع تأمین اجتماعی و آموزش، کاهش می‌داد.[1]

نیروهای مسلح امریکا سالیانه ۴۷/۵ میلیارد دلار صرف تحقیقات تسلیحاتی، ۱۲۶ میلیارد دلار صرف هزینه‌های جاری و ۶۲ میلیارد دلار صرف حقوق پرسنل می‌نمایند. امریکا امروز ۳۵ درصد کل هزینه نظامی جهان را به تنهایی مصرف می‌کند.[2] باید همه حرکت‌ها صرفاً به سود شرکت‌های بزرگ و مجموعه شرکت‌های نظامی ــ صنعتی که ارکان طبیعی قدرت رئیس دولت جمهوری‌خواه است، تمام شود. باید برتری نظامی ـ تکنولوژی ایالات متحده از این طریق نشان داده شود؛ ولو آنکه جامعه امریکا با بالاترین خیل بیکاران مواجه باشد. امروزه آمار بیکاری در امریکا ۵/۶ درصد است و منابع رسمی دولت امریکا میزان بیکاری در آغاز سال جدید را بالغ بر یک و نیم میلیون نفر اعلام می‌کنند،[3] ولی دولت بوش توجهی به این‌گونه مسائل ندارد. رئیس گروه پارلمانی جمهوری‌خواهان در مجلس نمایندگان امریکا در پاسخ به سؤالی درباره مسئله بیکاری می‌گوید: «پرداخت حقوق بیکاری در تفکر امریکایی نیست.»[4]

### نقض اصول دموکراسی

هدف سوم که برای دولت بوش حائز اهمیت است، حفظ اهرم‌هایی است که این دولت در سایه ایجاد رعب و وحشت در امریکا به دست

---

1. *Washington Post,* October, 19, 2001.
2. *Foreign Policy,* Fall 2001.
3. *The Financial Times,* January 14, 2002
4. *Le Monde diplomatique,* Jaunuary 2002.

آورده است. دولت بوش با اعلام وضعیت جنگی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و توسعه رعب و ترس در مردم امریکا (با مسائلی از قبیل خطر سیاه‌زخم و امکان استفادهٔ تروریست‌ها از سلاح شیمیایی و میکروبی علیه مردم امریکا)، اختیارات بسیار وسیعی را کسب کرد؛ اختیاراتی که حتی با ارزش‌های اساسی امریکا کاملاً در تضاد است. با این اختیارات، اصول دموکراسی، حقوق بشر و مقررات بین‌المللی به راحتی نقض می‌شود.

ما شاهد گستردگی دخالت دولت در زندگی روزمره مردم امریکا هستیم. در واقع با ناتوان ساختن کنگره و دیوان عالی، عملاً اصل تفکیک قوا که اساس دموکراسی امریکا به شمار می‌رود، نقض شده است. در تاریخ امریکا هیچ‌گاه شاهد یک دستگاه موازی قضایی از طرف دولت و شورای امنیت امریکا نبوده‌ایم. به قول یکی از نویسندگان امریکایی که می‌گوید «ما امروز شاهد یک کودتای نظامی خزنده در امریکا هستیم که گویا غیرقابل برگشت است». آیا باز هم مردم امریکا می‌توانند به خود ببالند که کشورشان کمک‌دهنده و پایبند اخلاقیات است[1] و به ارزش‌های مذهبی احترام می‌گذارد؟[2]

دردآورتر اینکه امروز در امریکا ما شاهد یک نوع آپارتاید قضایی نیز هستیم. مردم امریکا در دادگاه‌های این کشور با رویه معمول قضایی محاکمه می‌شوند، اما اتباع غیرامریکایی (چه آنهایی که ساکن امریکا هستند و چه آنهایی که در خارج امریکا دستگیر می‌شوند) در دادگاه‌های

---

1. “Satisfaction with U.S.”, and “Religion: Gallup Social and Economic Indicators, 1999”, at www.gallup.com.

2. American Religious Data Archive, *Lilly Endowment,* Dept. of Sociology and Anthropology, Purdue University, Queens, 1996; Richard Cimino and Don Lattin, “Choosing My Religion”, *American Demographics Magazine,* August 1998.

نظامی اختصاصی محاکمه می‌شوند که از هیچ رویه قضایی پیروی نمی‌کنند و دولت بوش بدون مشورت با کنگره و دیوان عالی با فرمان دولتی ۱۳ نوامبر آنها را به وجود آورده است. این دادگاه‌ها توسط افسران ارتش امریکا اداره می‌شوند و صلاحیت بازداشت و بازجویی و حتی مجازات‌های سخت از قبیل اعدام را دارند، بدون آنکه محکوم حتی حق فرجام‌خواهی داشته باشد. ما امروز شاهد نقض اصول حقوق بشر و رفتار غیرانسانی ارتش امریکا در پایگاه گوانتانامو[۱] هستیم که چگونه با افراد منتسب به سازمان القاعده در این جزیره رفتار می‌شود و چگونه همه اصول انسانی نقض می‌شود. در این پایگاه متهمین را در قفس‌های آهنین نگهداری می‌کنند و رفتار بسیار شرم‌آوری با آنها می‌شود.[۲]

کارکرد فعلی دولت با همه سنت‌های سیاسی امریکا در تضاد است و تداوم این وضع برای دولت بوش ناممکن است، مگر آنکه بتواند جنگ گسترده و طولانی به وجود آورد. لذا دولت بوش دنبال شعار جنگ همه‌جانبه و دائمی است. هنوز جنگ افغانستان پایان نپذیرفته است، باید نیروهای امریکایی به فیلیپین و سپس به سومالی گسیل شوند. هنوز جنگ فیلیپین و سومالی پایان نیافته، باید زمینه جنگ‌های جدیدی را در این منطقه به وجود آورند. وقتی از دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، سؤال می‌شود که این جنگ چقدر طول می‌کشد؟ می‌گوید «شاید عمر ما کفاف نکند. این جنگ، جنگی طولانی خواهد بود». برخی از سیاستمداران امریکایی می‌گویند دوران جنگ سرد ۴۰ سال به طول انجامید، درحالی‌که دوره جنگ با تروریسم ۵۰ سال طول خواهد کشید. آشکار است که این‌گونه شعارها برای تثبیت سیاست نظامی‌گری و

---

۱. این پایگاه در جنوب شرقی جزیره کوبا قرار دارد. امریکایی‌ها در سال ۱۹۰۳ این پایگاه را از کوبایی‌ها اجاره کرده‌اند.

2. *Die Zeit*, January 26, 2002.

اقتصاد نظامی امریکا و در پی ایجاد مشروعیت در افکار عمومی مردم امریکا داده می‌شود.

## لابی یهود

هدف چهارم، همان‌گونه که اشاره شد، تأمین‌منافع اسرائیل و پاسخ مثبت به لابی صهیونیست‌ها در امریکاست.[۱] در داخل امریکا لابی یهود یکی از مراکز قدرت امریکا به شمار می‌رود. بعضی از کارشناسان معتقدند این لابی بیش از ۷ میلیون رأی دهنده بالقوه در اختیار دارد. نفوذ این لابی در کنگره چه در میان جمهوری‌خواهان و چه دموکرات‌ها بر همگان روشن است. یکی از اساتید دانشگاه امریکا می‌گوید: «این امر در تاریخ امریکا بی‌سابقه است که هیچ‌کس در کنگره جرئت ندارد از نحوه طرفداری دولت از اسرائیل انتقاد کند. زمانی که بحث اسرائیل در کنگره مطرح می‌شود، هیچ‌کس لام از کام نمی‌گشاید و جرئت سخن گفتن ندارد.»[۲]

یکی از اهداف این لابی قدرتمند در امریکا فاصله امریکا و مردم امریکا از دنیای اسلام است تا مردم امریکا نتوانند تحلیل صحیح و درستی نسبت به منطقه داشته باشند. امروزه بسیاری از مردم امریکا فرقی بین فلسطین، بن‌لادن، طالبان، افغانستان و مسلمانان سراسر جهان قائل نیستند. تبلیغات به گونه‌ای است که در ذهن مردم همه اینها در هم آمیخته است.[۳]

یکی از اهداف مهم این لابی تضعیف نقش ایران، عراق و عربستان در منطقه است. در منطقه خلیج فارس سه قدرت اصلی وجود دارد:

---

1. Micheal Rubin, "The Iranian Ticking Bomb", *The Jerusalem Post,* February 17, 2002.

2. *Jeune Afrique,* 7 January 2002.

۳. در این رابطه ببینید: *Agence France Press*, February 19, 2002.

ایران، عراق و عربستان. روزگاری بود که امریکا مسلط بر دو قدرت اصلی این منطقه یعنی ایران و عربستان بود و نفوذ کمی هم در عراق داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امریکا ایران را از دست داد و متکی به عربستان و دیگر کشورهای کوچک منطقه شد و نفوذ خود را بر عراق نیز افزایش داد. در دهه ۹۰ پس از حمله عراق به کویت و جنگ امریکا علیه عراق، امریکایی‌ها عراق را هم از دست دادند و امروز شاهد از دست دادن تدریجی عربستان نیز هستیم. امریکایی‌ها روزگار بسیار سیاهی را در این منطقه در نتیجهٔ اجرای سیاست‌های غلط خودشان، پیش رو دارند. امروز امریکایی‌ها سه قدرت مهم منطقه‌ای ایران، عراق و عربستان را از دست داده‌اند و حداقل همه ملت‌های این منطقه از امریکا نفرت دارند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر یکی از محورهای اصلی فعالیت سیاسی ـ تبلیغاتی اسرائیل و لابی صهیونیسم در امریکا، قرار دادن ایران در فهرست اهداف مورد تهاجم امریکا بود. به خاطر داشته باشیم که در روز ۱۱ سپتامبر و بلافاصله پس از حمله تروریستی به امریکا، ایهود باراک در مصاحبه‌ای با شبکه خبری بی‌بی سی، امریکا را ترغیب به حمله فوری به عراق، کره شمالی و ایران نمود. اکنون نیز دولت راستگرای افراطی شارون به طور مداوم با تهییج افکار عمومی جهانی، ایران را به عنوان هدف امریکا در کنار عراق قرار می‌دهد.

در همین راستا آنتونی کوردزمن، محقق ارشد مرکز تحقیقات استراتژیک واشینگتن (که برخی از صاحب‌نظران معتقدند گزارش او با عنوان «رشد تسلیحات در ایران، عراق و کره شمالی» در ژانویه ۲۰۰۲ مبنای سخنرانی جورج بوش قرار گرفته است) به سیاست مهار ایران کاملاً تأکید دارد و به خصوص جنبه‌های نظامی آن را مهم‌تر از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی آن می‌داند. به عقیده او، خطر نظامی، مهم‌ترین

خطری است که منافع امریکا را در منطقه خلیج فارس تهدید می‌کند و ازاین‌رو امریکا باید با خطر نظامی ایران و عراق در این منطقه مقابله کند. او اعتقاد به سیاست موازنه قدرتی در منطقه دارد که ایران و عراق در آن نقش اندکی ایفا نمایند.

کوردزمن اعتقاد دارد که شکافی در انگاره‌های استراتژیک و اهداف امریکا و متحدانش در منطقه خلیج فارس ایجاد شده است که در آینده می‌تواند دردسرساز باشد. سیاست خارجی امریکا طی سالیان اخیر در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با ناکامی‌هایی مواجه بوده است. این ناکامی‌ها بر توازن نظامی و ثبات منطقه تأثیرگذارده و مشکلاتی را برای امریکا به بار آورده است. به عقیده کوردزمن، گرچه سیاست مهار دوگانه درست انتخاب شده بود، ولی به بیراهه رفت. نکته مهم این است که این مرکز تحقیقاتی، کاملاً تحت نفوذ اسرائیل و لابی صهیونیستی در امریکاست و اساساً توسط آنها اداره می‌شود.

یکی از تلاش‌های مستمر این لابی، تأثیرگذاری بر سازمان سیا و سایر ارگان‌هایی است که به کنگره، ریاست جمهوری و شورای امنیت ملی به طور نوبه‌ای گزارش می‌دهند، تا در این گزارش‌ها همواره از ایران به عنوان یک کشور خطرناک یاد شود. در گزارش اخیر سازمان سیا که در تاریخ ۳۰ ژانویه به کنگره تسلیم شد، موضوع «تغییر و تحول در تکثیر سلاح کشتار جمعی و مشکل کنترل بر آن» مورد بررسی قرار گرفته و نسبت به افزایش خطر استفاده احتمالی از آنها در آینده هشدار داده شده است. همچنین از ایران به عنوان یکی از فعال‌ترین کشورهایی یاد شده است که در پی دستیابی به سلاح کشتار جمعی و سلاح‌های پیشرفته و تکنولوژی مربوطه بوده و قصد دارد توانمندی داخلی خود را جهت تولید انواع سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی توسعه دهد.

در این گزارش به اطلاعات جمع‌آوری شده از اول ژانویه تا ۳۰

ژوئن ۲۰۰۱ اشاره شده و به کشورهایی پرداخته است که ادعا می‌شود در صدد حفظ توانمندی سلاح کشتار جمعی بوده‌اند و در این راه تلاش‌های فراوانی از خود نشان داده‌اند. هم‌زمانی انتشار این گزارش با اظهارات بوش در کنگره، نشان‌دهنده این نکته است که مواضع بوش در قبال ایران کاملاً متأثر از محتوای این گزارش و دیگر گزارش‌هایی از این قبیل بوده که دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی به وی تزریق کرده‌اند و متأسفانه اکثر این دستگاه‌ها تحت نفوذ لابی صهیونیسم می‌باشند.

از آنجا که دولت امریکا در پی راضی کردن لابی صهیونیست‌ها در امریکاست، دچار معضل بسیار بزرگی در این منطقه و جهان اسلام شده است. روزگاری امریکا در این منطقه با اقشار فقیر و مهاجر و مبارزهای چپ مواجه بود، ولی امروز امریکا با قشر تحصیلکردهٔ این منطقه مواجه است. اسلامیون و اسلام‌خواهان امروز در عموم کشورهای عربی در صدر جریان‌سازی فکری و سیاسی هستند. در دنیای عرب احساس یأس، عصبانیت و به ستوه آمدگی از امریکا و اسرائیل به خوبی به چشم می‌خورد. افکار سنجی چند محقق دانشگاه مریلند امریکا نشان می‌دهد که ۷۹ درصد مردم مصر، ۷۵ درصد مردم امارات متحده عربی، ۷۳ درصد مردم عربستان و ۷۰ درصد مردم اردن، موضوع فلسطین را مهم‌ترین موضوع فکری و سیاسی و شخصی خودشان قلمداد می‌کنند. طبق این نظرسنجی مردم اعلام کرده‌اند که «مبارزه» تنها روش سخن گفتن و کسب امتیاز است.[1] این مسئله بسیار مهمی است که امروز امریکا با آن مواجه است.

تلاقی چهار هدف پیش‌گفته، چیزی نیست جز اهداف استراتژیک و بلندمدت امریکا در جهان و به ویژه در این منطقه؛ تثبیت حزب

---

1. Shibley Telhami, Professor of Politial Science, University of Maryland.

جمهوری‌خواه؛ تثبیت قدرت و اختیارات جدید دولت بوش مخصوصاً تداوم آن برای سال ۲۰۰۲ زمان انتخابات مجلس نمایندگان[1] و سال ۲۰۰۴ زمان انتخابات ریاست جمهوری؛ و بالاخره حفظ امنیت و منافع اسرائیل و راضی کردن لابی یهود. هرجا که این چهار هدف با هم تلاقی کنند، دکترین جدید امریکا ظهور می‌کند.

## تحول در استراتژی امریکا

امریکا برای دستیابی به اهداف خود نیازمند طرح مفاهیم جدید از تهدید و قدرت و امنیت و جنگ نزد افکار عمومی است و لذا نقطه مرکزی تحول در استراتژی امریکا غلبه بعد نظامی و امنیتی بر ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد. امروز امریکا برای تغییر آرایش سیاسی و امنیتی جهان و برای غلبه بر نیروهای مزاحم منافع خود، به اداره جنگی جدید با ابعادی نامشخص، ماهیتی چندگانه و متفاوت و دشمنانی متنوع نیاز دارد. امریکا مفهوم سیال و نامشخصی را تحت عنوان مبارزه با تروریسم به عنوان نیاز اصلی امنیت و دفاع ملی خود مطرح کرده است. سیال بودن مفهوم جنگ جدید امریکا به معنای بی‌کرانه بودن جغرافیایی جنگ جدید، نامحدود بودن زمان آن، تنوع دشمنان این جنگ و ابزارها و استراتژی‌های آن خواهد بود و لذا هر روز کشورهای جدیدی را به این فهرست اضافه می‌کند.

از طرف دیگر، حادثه ۱۱ سپتامبر، دامنه و شعاع حد تحمل امریکا را برای ورود به جنگ تغییر داده است. تا قبل از این حادثه وجود برخی نظام‌ها، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی معارض با منافع امریکا برای این کشور قابل تحمل بود، اما پس از این حادثه چنین کشورهایی از دایره

---

۱. در ماه نوامبر امسال کلیه اعضای مجلس نمایندگان و یک‌سوم نمایندگان سنا باید انتخاب شوند.

تحمل امریکا خارج شدند. بنابراین برخی کشورها به مرور از کمربند برخورد سیاسی امریکا به برخورد امنیتی، تغییر موقعیت خواهند داد.

از طرف دیگر، اراده برخورد نظامی نزد رهبران سیاسی، نظامی، کنگره و افکار عمومی جامعهٔ امریکا پدید آمده است. خلق دشمنان بزرگ، پیدایش نگرانی‌های امنیتی جدید، لزوم انتقال نقاط برخورد به محیط خارج از امریکا و ایمن‌سازی محیط امنیت داخلی امریکا و ایجاد کمربندهای مطمئن امنیتی در مناطق دارای ظرفیت تولید سیاست، استراتژی و عملیات ضد امریکایی، مشروعیت جنگ جدید امریکا را علیه کشورهای جدید فراهم ساخته است.[1] نبود هیچ مانع بین‌المللی و منطقه‌ای بر سر راه تهاجم امریکا به کشورها نیز فرصت مناسب دخالت‌های منطقه‌ای را فراهم نموده است. تاریخ نظامی امریکا به ویژه پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که این کشور پس از جنگ جهانی دوم در هر دهه یک جنگ بزرگ به راه انداخته است: جنگ در شبه‌جزیره کره، ویتنام، مداخله نظامی در ایران در سال ۱۳۵۹ و سال‌های آخر جنگ ایران و عراق، جنگ دوم خلیج فارس و جنگ در بالکان و هم اینک جنگ در منطقه آسیای غربی و خاورمیانه.[2]

## نطق ۲۹ ژانویه

جامعه امریکا در شرایط جدید از چند نگرانی عمده و بحرانی همزمان شامل عدم اطمینان امنیتی، رکود اقتصادی و بیکاری رنج می‌برد. یکی از

---

۱. در این رابطه ببینید:
P. W. Singer, “Corporate Warriors”, *International Security*, Vol. 26, No. 3, Winter 2001.

۲. در رابطه با سیاست خارجی امریکا با این محور، نوشته‌های «نوام چامسکی» مورد بحث قرار گرفته است.

راه‌های عبور از این نقاط بحران و برون‌فکنی تأثیرات آن، وقوع جنگ‌های خارجی است. تیمی که جورج بوش جدید را همراهی می‌کند، مدیران جنگ دوم خلیج فارس می‌باشند. دیک چنی (وزیر دفاع آن زمان) و کالین پاول (رئیس ستاد مشترک آن دوران) و پدر بوش که رهبری جنگ دوم خلیج فارس را به عهده داشت، همگی دارای تجربیات فراوانی در مسائل نظامی می‌باشند.

در همین راستا، در ۲۹ ژانویه شاهد سخنان حساب‌نشدهٔ بوش در کنگره بودیم. در این سخنان بوش از حماس، حزب‌الله، جهاد اسلامی و جیش محمد به عنوان جنایتکاران تروریست و از سه کشور ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «ائتلاف شر» یاد کرد. در واقع دولت بوش در فکر ساختن محوری بود که بتواند فضای موجود را تا سال ۲۰۰۴ حفظ کند. اصل بحث این است که فضای نظامی‌گری، اقتصاد برمبنای صنعت نظامی و سلطه بلامنازع امریکا بر جهان باید حفظ شود. امروز امریکا در پی تسلط بر جهان با کمک متحدین خود نیست. اروپا و ژاپن و سایر متحدین در کنار امریکا نیستند: اروپا و سایر متحدین همراه امریکا، منتهی پشت سر و نه در کنار امریکا.[1] دیک چنی قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر چنین می‌گوید:

«امریکا نباید خود را محدود به پیمان‌ها و معاهدات کند، بلکه باید براساس منافع خود تصمیم‌گیری نماید. کلینتون به دلیل فقدان مشروعیت اخلاقی ناچار بود برای کسب مشروعیت در قالب پیمان‌های بین‌المللی عمل کند، ولی جمهوری‌خواهان چنین مشکلی ندارند. امریکا باید سیاست‌های خود را در قالب مناطق تعریف کند و نه در قبال دولت‌ها تا در قبال دولت‌ها هیچ تعهدی نداشته باشد. امریکا هیچ تقسیم قدرت یا

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:
Phillip Meilinger, “Force Divider”, *Foreign Policy*, February 2002.

توزیع قدرت و یا رهبری مشترک را در جهان نخواهد پذیرفت.»

امروزه امریکا هیچ کشوری را در کنار خود نمی‌پذیرد و همه را به پشت سر خود دعوت می‌کند. شاهد بودیم که امریکایی‌ها برای اجرای برنامه‌های خود به جای متحدین سنتی به سراغ متحدین جدید از کشورهای کوچک رفتند تا راحت‌تر بتوانند آنها را تحت سلطه خود درآورند. در جنگ افغانستان به جای اینکه از آلمان و فرانسه استفاده کنند، از پاکستان، ازبکستان و قرقیزستان استفاده کردند. این مسیر برای امریکا بسیار راحت‌تر و آسان‌تر خواهد بود. امریکا شیوه جدیدی را برگزیده است. امروز اروپای کنار امریکا برای امریکا غیرقابل قبول است. همه باید تسلیم باشند و نباید احساس کنند که امریکا به آنها نیاز دارد.[1]

اگر بناست این فضا حفظ شود، باید یک محوری به وجود آید و این محور را که محوری است برای حفظ موقعیت اختیارات ویژه بوش تا سال ۲۰۰۴، محور شرارت نامیده است.

### اظهارات بی‌پایه

این نطق دارای اشکالات بسیار زیادی است و اساساً واقعیت‌ها در این نطق منعکس نشده است. بسیاری از منتقدان و حتی برخی از مؤسسات امریکایی به نقد این نطق پرداخته‌اند، از جمله مؤسسه امریکایی سیاست بین‌المللی[2] که تقریباً تمام ادعاهای بوش را در این نطق رد کرده است و به آقای بوش می‌گوید: آیا تروریست‌ها در جهان از دید شما فقط حماس، حزب‌الله، جهاد اسلامی و جیش محمد هستند؟ چرا شما فقط به گروه‌های اسلامی اشاره کردید؟ چرا به شناخته‌شده‌ترین و معروف‌ترین گروه‌های تروریستی که از جهت تعداد قربانیان، همین

1. *Ibid.*
2. Center for International Policy

گروه‌های غیراسلامی در افریقا هستند، اشاره نکردید؟ چرا به ببرهای تامیل در سریلانکا که از هندوهای سریلانکا هستند و مقام نخست را در انجام عملیات بمب‌گذاری انتحاری در جهان دارا هستند، اشاره نکردید؟ چرا به گروه‌های تروریست راست‌گرا در امریکای لاتین که برخی از آنها در ایالات متحده و در یکی از مراکز آموزشی ناشناخته به نام «مدرسه امریکا»[1] در فورت بینینگ[2] آموزش دیده‌اند، اشاره نکردید؟

در قسمت دیگر این گزارش خطاب به بوش آمده است: شما مدعی هستید ایران در پی تسلیحات کشتار جمعی است، درحالی‌که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان‌های نظارتی بین‌المللی، ادعای شما را در خصوص تلاش ستیزه‌جویانه ایران برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی رد می‌کنند. امریکا همواره با درخواست‌های ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی در شرق آسیا و خاورمیانه مخالفت کرده است و دولت بوش سیاست آپارتاید هسته‌ای امریکا را ادامه می‌دهد. براساس این سیاست، هواپیماها و کشتی‌های امریکایی می‌توانند سلاح‌های اتمی حمل کنند، ولی دیگر کشورها حق چنین کاری را ندارند. اگر بتوان ادعا کرد که سه کشور ذکر شده در سخنان بوش در گذشته با گروه‌های تروریستی ارتباط داشته‌اند، آنچه مسلم است هیچ‌یک از آنها با القاعده رابطه نداشته‌اند و هیچ‌گونه دلیل و مدرکی در دست نیست که نشان‌دهنده صحت ادعای تحویل سلاح‌های کشتار جمعی از سوی این کشورها به تروریست‌ها باشد.

جای تعجب است که این‌گونه مطالب در «سخنرانی وضعیت کشور»[3] که معمولاً مهم‌ترین سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور امریکاست،

---

1. School of Americas
2. Fort Benning
3. State of the Union

مطرح شده باشد. معمولاً در سخنرانی «وضعیت کشور»، خط مشی سیاست داخلی و خارجی دولت امریکا ارائه می‌شود. سخنرانی سال جاری بوش، اولین سخنرانی «وضعیت کشور» در دوران ریاست جمهوری او بود که می‌تواند نمایانگر سیاست دولت وی در طول دوران ریاست جمهوری باشد. در سخنرانی «وضعیت کشور» رسم بر این است که بیشتر به اوضاع داخلی پرداخته می‌شود و قسمت کوچکی از آن به سیاست خارجی اختصاص می‌یابد، ولی در سخنرانی امسال، بیشترین فرصت به مباحث خارجی و به ویژه بحث مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی اختصاص یافت. قاعدتاً باید تدوین سخنرانی «وضعیت کشور» با دقت و صرف وقت قابل توجه صورت گرفته باشد و نتیجه تبادل نظر میان گرایش‌های مختلف کشور و تصمیم نهایی رئیس‌جمهور در موارد اختلافی باشد.

### تنفر مردم ایران از نطق بوش

برای مردم ایران جملاتی که آقای بوش در این نطق نسبت به جمهوری اسلامی ایران اظهار نمود، بسیار تنفرانگیز بود. دو نکته در این سخنرانی، برای مردم ایران بسیار رنجش‌آور بود. اول آنکه بوش در مسائل داخلی ایران مداخله کرد و جناح‌های ایران را به دو بخش تقسیم نمود. در درون ایران ممکن است مناقشات و اختلافات بسیاری باشد و اظهارنظرهای متفاوت وجود داشته باشد، اقلیت باشد، اکثریت باشد؛ اما مردم ما به هیچ دولت خارجی و به هیچ قدرت خارجی اجازه نمی‌دهند در امور داخلی آنان مداخله کند. برای مردم ما بسیار زشت و تنفرانگیز بود که آقای بوش به مسائل داخلی ایران پرداخت. اساساً یکی از مهم‌ترین اهداف مردم در انقلاب اسلامی ایران، استقلال بود. مردم ما طعم تلخ دخالت‌های خارجی را در طول سه قرن گذشته چشیده‌اند و به هیچ

قیمت بار دیگر اجازه مداخله به یک قدرت خارجی را نخواهند داد. نکته دوم که بسیار تنفرانگیز و تحریک‌کننده بود، تعبیر اهانت‌آمیزی بود که نسبت به ملت ایران با سابقه تمدنی چندین هزار ساله به کار رفت. به کار بردن واژه شرارت برای ملت ایران یا حکومت منتخب مردم ایران بسیار زشت و نفرت‌انگیز بود آن هم از طرف دولتی که در طول قرن گذشته در پرونده‌اش جز جنگ، دخالت‌های نامشروع در امور داخلی کشورها و قتل و غارت و تاراج منابع کشورهای کوچک، چیز دیگری وجود ندارد.

علاوه بر اینها اتهاماتی که به ایران زده شد، بسیار تعجب‌آور بود. ایران یکی از کشورهای فعال در تمدید معاهده NPT است. ایران همچنین از فعال‌ترین کشورها در کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی CWC و جزو اولین امضاکنندگان این کنوانسیون بوده است. ایران فعال‌ترین کشور در مذاکرات سلاح‌های بیولوژیک در ژنو بود که امریکایی‌ها اخیراً آن را به شکست کشاندند. از طرف دیگر امریکا تنها کشور به کار برنده سلاح هسته‌ای علیه مردم بی‌گناه است. امریکا کشوری است که کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک را به شکست کشاند و کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی را بی‌خاصیت کرد و با اجازه بازرسی در داخل خاک امریکا مخالفت نمود. این کشور چگونه به خود اجازه می‌دهد نسبت به کشور ایران که سازنده‌ترین نقش را در این کنوانسیون‌ها داشته است، این چنین سخن بگوید و آن را مورد اتهام قرار دهد؟! جالب توجه آنکه در مقطعی این سخنان ایراد شد که مردم ایران نسبت به مردم امریکا اظهار همدردی کرده بودند و ایران در نشست ۲+۶، در اجلاس ژنو، در اجلاس بن و در اجلاس توکیو نقش بسیار سازنده‌ای نسبت به اوضاع افغانستان و آینده افغانستان ایفا کرده بود.

**دیدگاه مردم ایران نسبت به تهدید اخیر بوش**

این نطق موجب تنفر بیشتر مردم نسبت به سیاست‌های امریکا شد و نشانه روشنی از عدم صداقت و غیرقابل اعتماد بودن دولت امریکا برای مردم ایران بود. همچنین این تهدید منجر به وحدت بی‌سابقه‌ای در میان همه جناح‌ها برای دفاع از کشور شد. در رابطه با این نطق و تهدید اخیر امریکا نسبت به ایران، می‌توان نکاتی را فهرست‌وار مطرح نمود:

۱. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مستقل، هزینه قابل توجه سیاسی پرداخته و خواهد پرداخت. تبلیغات وسیع علیه ایران، ریشه در استقلال‌خواهی ایران دارد.

۲. در میان تمامی رجال سیاسی ایران که در فضای باز موجود، دیدگاه‌های مختلفی در مسائل داخلی و خارجی دارند، نسبت به حفظ امنیت ملی، حفظ نظام، دفع تجاوز دشمن و برخورد سریع و قاطع با هرگونه تعرض به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، اجماع نظر وجود دارد.

۳. هدف امریکا از طرح بحث «ائتلاف شر»، جنگ روانی علیه ایران و مسلمانان است و برای زمینه‌سازی ادامه وضعیت فوق‌العاده و اجرای طرح‌های صنایع نظامی مورد نظر حزب جمهوری‌خواه می‌باشد.

۴. بخشی از دلایل تهدید امریکا علیه ایران به فضای فکری و عمومی ضد اسرائیلی در جامعه امریکا مربوط می‌شود که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ایجاد شده است و لابی صهیونیسم می‌خواهد موضوع حقوق فلسطینی‌ها را به طرح موضوع ایران و عراق منتقل کند و امریکا با فضاسازی‌های اسرائیل، این جنگ روانی را به راه انداخته است.[1]

۵. اسرائیلی‌ها دستور کار ضد صلح و جنگ‌طلبانه خود علیه

---

1. *Agence France Press*, February 22, 2002.

فلسطینی‌ها را با دستور کار نظامی امریکا در احیای قدرت هژمونی امریکا در خاورمیانه و جهان، تطابق داده‌اند.[1]

۶. برخورد غیرمنطقی با جمهوری اسلامی ایران، ظهور رادیکالیسم در خاورمیانه و جهان اسلام را به دنبال خواهد داشت؛ فرایند و نتیجه‌ای که به شدت به ضرر امریکا در دنیای اسلام خواهد بود.

۷. امریکا در مقابل جنایات اسرائیل نسبت به فلسطینی‌ها، زندانیان فلسطینی در اسرائیل، قدرت هسته‌ای اسرائیل و سرکوب آزادیخواهی فلسطینی و استقلال‌طلبی بحق آنها سکوت کرده است و حتی از جنایات اسرائیل حمایت می‌کند. جمهوری اسلامی ایران دفاع از حق فلسطین را جزو امنیت ملی خود می‌داند و برخلاف ادعاهای امریکا با همه کشورهای عربی و جهان اسلام همراه است. ایران تنها کشوری نیست که با مواضع امریکا نسبت به موضوع فلسطین مخالف است، اما چون دیدگاه‌های خود را با استقلال مطرح می‌کند، مورد حمله امریکا قرار می‌گیرد.[2]

۸. اروپایی‌ها بارها اعلام کرده‌اند امنیت خاورمیانه و امنیت مدیترانه، امنیت اروپا محسوب می‌شود. اگر امریکا در این منطقه عملیات نظامی انجام دهد، فضای ضد امریکایی و ضد غربی در سراسر منطقه ایجاد خواهد شد که به ضرر همه کشورهای غربی خواهد بود.

۹. جنگ در خاورمیانه و خلیج فارس در امنیت کلی منطقه و بالتبع

---

۱. در این رابطه ببینید:
Hillel Halkin, “The Return of Anti-Semitism”, *Commentary*, February 2002, pp. 30-36.

۲. در رابطه با تبلیغات ضدایرانی اسرائیلی‌ها، رجوع کنید به:
Naomi Segal, “Israel and Iran Engage in War of Words”, *JTA News*, February 2002; Gil Sedan, “Wind Blown from Iran Against Israel”, *JTA News*, Jannary 8, 2002.

در امنیت عرضه نفت اثرات جدی خواهد گذاشت که به ضرر اروپا و ژاپن نیز خواهد بود.

۱۰. به نظر می‌رسد که احیای اقتصاد امریکا نیاز به جنگ دارد و موضوع تروریسم و مبارزه با آن مطرح نیست. همه کشورهای جهان باید با استراتژی جنگ امریکا مخالفت کنند.

۱۱. جنگ در خاورمیانه، دنیای اسلام را به طور جدی در مقابل غرب قرار خواهد داد که به نفع ثبات و صلح جهانی نخواهد بود.

۱۲. ایران هرگز در پی جنگ نیست، نه با امریکا و نه با هیچ کشور دیگر؛ ولی اگر جنگی به او تحمیل شود و مورد تجاوز قرار گیرد، با بسیج تمامی امکانات، از خود دفاع می‌کند و بی‌گمان با ضربات متقابل، تجاوز را برای دشمن بسیار پرهزینه خواهد ساخت.

# فصل چهارم
# سیاست خارجی و امنیت ملی

امنیت ملی و سیاست خارجی

امنیت ملی و تهدیدات خارجی

توطئه‌های استکبار جهانی
علیه انقلاب اسلامی و نحوه مقابله با آن

امریکا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

تقویت نظام، مؤثرترین اقدام در مبارزه با استکبار

# امنیت ملی و سیاست خارجی

مسئله امنیت ملی و رابطه آن با سیاست خارجی موضوع مهمی برای همهٔ کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران است. اگر امنیت ملی را به مفهوم متعارف آن، یعنی حراست و حفاظت از ارزش‌های حیاتی یک ملت در برابر هرگونه تهدید (بالفعل یا بالقوه)، عاری ساختن جامعه از هرگونه ترس و نگرانی و ایجاد جوّ آرامش و اطمینان در آن در نظر بگیریم؛ امنیت ملی ما همواره، چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، عمدتاً توسط عوامل بیرونی تهدید شده است. تهدیدات داخلی نیز کم‌وبیش ریشه در عوامل خارجی داشته و قدرت‌های خارجی با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود، یا طراح آشوب‌ها و بحران‌ها بوده‌اند و یا در گسترش و ادامه آن نقش داشته‌اند. نمونه روشن آن در فضای قبل از انقلاب، مسئله کودتای ۲۸ مرداد بود که عوامل خارجی طراح آن بودند.[1] بعد از انقلاب هم تقریباً در همه موارد، از جمله جنگ

---

۱. دولت ایالات متحده در زمان ریاست‌جمهوری کلینتون در این باره از ایران عذرخواهی کرد. برای دستیابی به اسناد اطلاعاتی ایالات متحده در این باره رجوع کنید به سایت آرشیو امنیت ملی امریکا:

http://www.gwu.edu/~nsarchiv/

همچنین نگاه کنید به:

— Stephen Kinzer, *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*, Hobocken, New Jersey: John Wiley and Sons, 2008.

تحمیلی هشت ساله دخالت بیگانگان مشاهده می‌شد.

## نوع جدید تهدیدات خارجی

البته طبیعی است که نوع تهدیدها و شکل تجاوزها در مقطع فعلی نسبت به گذشته تغییر زیادی کرده باشد. در گذشته، هدفِ قدرت‌های سلطه‌جو و سلطه‌گر، بیشتر تصرف سرزمین بود. ارتش خارجی، وارد کشوری می‌شد و بخشی از خاک آن کشور و یا همه آن را تصرف می‌کرد و با تلفات فراوان بر آن کشور مسلط می‌شد و حکومتی را روی کار می‌آورد. لذا ناچار به سرمایه‌گذاری بود تا بتواند از آن کشور بهره‌برداری کند. در کشورهای افریقایی همه قدرت‌های سلطه‌گر سابق در عین حال که تلاش می‌کردند منافع سرشار این کشورها را غارت کنند، ناگزیر به صرف هزینه‌های زیادی بودند. البته همه سرمایه‌گذاری‌ها را در راستای منافع خودشان برنامه‌ریزی می‌کردند. یعنی برای اینکه بتوانند راحت زندگی کنند و معادن آنجا را استخراج نمایند، ناچار بودند دانشگاه، دبیرستان، بیمارستان، خیابان و فروشگاه هم ایجاد کنند. در واقع، تمدن جدید و صنعت را برای منافع خود به آنجا وارد می‌کردند و عمل آنها به شکل تسخیر نظامی و استعمار کهنه بود.

کم‌کم این روش جای خود را به استعمار نو[1] داد و به جای تسخیر

---

_ Mohammed Amjad, *Iran: From Royal Dictatorship to Theocracy,* Westport: Greenwood Press, 1989.

_ Mark J. Gasiorowski and Malcolm Byrne, *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran,* Syracuse, N.Y: Syracuse University Press, 2004.

۱. در مورد این مفهوم و استعمار نوی امریکا نگاه کنید به:

_ Jean-Paul Sartre, *Colonialism and Neocolonialism,* London: Routledge, 2001.

_ William H. Blanchard, *Neocolonialism American Style, 1960-2000,* Westport: Greenwood Publishing Group, 1996.

کشور و تصرف سرزمین، بحث سلطه از طریق حاکمان وابسته مطرح شد. آنها به جای تصرف کشور، حکومت و حکام را در اختیار می‌گرفتند و یک حکومت دست‌نشانده در آنجا مستقر می‌کردند. البته در این روش نیز سرمایه‌گذاری لازم بود، ولی تلفات جانی در میان نبود؛ چون دیگر نیروی نظامی وارد کشورِ هدف نمی‌شد. از سویی مشکلات سیاسی و اجتماعی هم کمتر بود، اما در عین حال سلطه آنها توسط حکومت و حاکمان دست‌نشانده اعمال می‌شد. نمونه استعمار کهنه، استعمار بریتانیا در هند، بود. نمونهٔ استعمار نو نیز ایرانِ قبل از انقلاب است که تهاجم نظامی و حتی حضور نظامی بیگانه نبود، اما دست نشانده‌ها قدرت را در اختیار داشتند.

امروز حتی این شیوه هم در حال تغییر است. یعنی دیگر نه تصرف سرزمین و نه سلطه بر حکام مطرح است، بلکه تصرف اذهان و افکار[1] و سلطه بر اندیشهٔ مردم بحث اصلی است. یعنی در جهان تکنولوژی، ماهواره و ارتباطات، کشور سلطه‌گر اراده خود را از طریق انواع رسانه‌ها در افکار ملت مورد هدف، تزریق و زمینه را برای یک حکومت به ظاهر دموکراتیک، اما در واقع مجری خواست خود آماده می‌کند. دست‌نشاندگی نه به صورت گذشته، بلکه به صورت سازمان‌یافته خود را نمایان ساخته است.

در دوره اول، قدرت نظامی و در دوره دوم، قدرت سیاسی و اقتصادی تعیین‌کننده بود، ولی امروز نه قدرت نظامی و نه اقتصادی، بلکه تکنولوژی حاکمیت دارد و حرف آخر را می‌زند. آنچه می‌خواهند از طریق سلطه فرهنگی[2] و سپس سلطه سیاسی و اقتصادی اِعمال می‌کنند و

---

1. Winning the hearts and minds

2. Cultural Domination

در مورد سلطه و امپریالیسم فرهنگی رجوع کنید به:

دیگر نیازی به سلطه نظامی نیست. به همین دلیل استراتژی غرب در خاورمیانه نیز در حال تغییر است. استراتژی سلطه اسرائیل بر سرزمین‌های اعراب کنار گذاشته شده و به جای آن استراتژی سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر کل خاورمیانه در حال شکل گرفتن است. اسرائیل به عنوان نماینده استکبار در منطقه باید سلطه اقتصادی و فرهنگی بر سایر کشورها پیدا کند!

**امریکا تهدید اصلی**

در شرایط فعلی، نقشه استعمار با أشکال جدید آن، نسبت به ایران اسلامی چیست؟ امروز چه عاملی برای نظام ما به عنوان تهدید در بخش‌های مختلف مطرح است؟ در بخش امنیت ملی، تهدید به مفهوم تجاوز به فرهنگ، اقتصاد، آرامش و امنیت اجتماعی و اخلال در ادامهٔ تعامل سازنده کشورمان با دیگر کشورها چگونه مطرح است؟ بی‌تردید در بحث تهدیدات، مهم‌ترین تهدید امریکاست. دیگر قدرت‌های تهدیدکننده، تحت نفوذ امریکا و با اشاره و اشراف و کمک آن کشور عمل خواهند کرد. اگر تهدیدی از جانب اسرائیل احساس شود، بی‌تردید این رژیم نامشروع، مُجری تصمیمات و برنامه‌های واشینگتن خواهد بود. امروز قدرتمندترین دشمن در برابر ما که نه تهدید بالقوه بلکه تهدید بالفعل به شمار می‌رود، امریکاست که هم از طریق کشورهای همسایه و

---

— John Tomlinson, *Cultural Imperialism: A Critical Introduction*, London: Continuum International Publishing Group, 2001.

— Bernd Hamm, Russell Charles Smandych, *Cultural Imperialism: Essays on the Political Economy of Cultural Domination*, Toronto: University of Toronto Press, 2005.

— Herbert I. Schiller, *Culture Inc.: The Corporate Takeover of Public Expression*, NewYork: Oxford University Press, 1991.

هم با حضور مستقیم در منطقه و هم به وسیلهٔ فشارهای بین‌المللی علیه منافع ملی ما عمل می‌کند.

### قدرت اقتصادی امریکا

امریکا در بخش‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی سال‌هاست که به صورت آشکار و مخفی علیه ما توطئه می‌کند. اگر بگوییم امریکا در تلاش‌های خود کاملاً شکست خورده یا موفق بوده، سخن دقیقی نگفته‌ایم. باید واقع‌بین باشیم. به هرحال دشمنی قوی در برابر ماست و ما باید خودمان را برای مقابله با آن بیشتر آماده کنیم. معنای این سخن این نیست که ما از این دشمن بترسیم، بلکه باید دشمن را درست بشناسیم و با توان، تمهیدات و تجهیزات لازم در برابر توطئه‌های آن مقابله کنیم.

از لحاظ اقتصادی، وقتی ما تولید ناخالص ملی کشورهای مهم جهان را بررسی می‌کنیم، امریکا را در صدر همه می‌یابیم. آمار و ارقام بین‌المللی مربوط به سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که تولید ناخالص ملی امریکا حدود ۶۰۰۰ میلیارد دلار است. برای مقایسه باید بدانیم که درآمد ناخالص ملی تمام کشورهای اسلامی، یعنی حدود ۵۰ کشور روی هم کمتر از ۱۰۰۰ میلیارد دلار است.[1] اگر رقم مبادلات تجاری ایران حدود ۴۰ میلیارد دلار است، امریکا حدود ۶۵۰ میلیارد دلار صادرات و حدود ۷۰۰ میلیارد دلار واردات دارد. ارقام مربوط به اشتغال، اختراعات، تحقیقات، سرمایه‌گذاری و نرخ رشد اقتصادی امریکا نیز قابل ملاحظه است.

بنابراین ما با کشوری با یک اقتصاد قوی روبه‌رو هستیم. در این شرایط اگر بگوییم با قدرت اقتصادی خود در برابر امریکا می‌ایستیم، باید با محاسبه دقیق بدانیم توان اقتصادی و جایگاه ما در جهان، در برابر توان

---

1. http://earthtrends.wri.org/text/economics-business/variable-20.html

و جایگاه اقتصادی امریکا کجاست؟ همچنین وقتی می‌گوییم با قدرت فرهنگی در برابر امریکا می‌ایستیم، باید توان دو طرف را به دقت محاسبه کنیم. تعداد فرستنده‌ها، ماهواره‌ها (رادیویی و تلویزیونی)، فیلم‌ها، آثار هنری، روزنامه‌ها، مجلات، سایت‌های اینترنتی و نفوذ آنها در رسانه‌های کشورهای مختلف جهان چه مقدار و توان ما در چه حد است؟ با سنجیدن امکانات دشمن و امکانات خود، دقیق‌تر می‌توان تصمیمات لازم را اتخاذ و شیوه مقابله با تهدیدات دشمن را ترسیم نمود.

## حضور غاصبانه امریکا در خلیج فارس

امریکایی‌ها در طول سال گذشته علیه منافع و اهداف ما در کشورهای همسایه فعالیت فراوانی داشته‌اند که در اکثر آنها ناموفق و در موارد معدودی نیز موفق بوده‌اند. برای مثال، تلاش امریکا نسبت به حضور نظامی گسترده‌تر در منطقه، که متأسفانه در این تلاش موفق بوده است. قطر به عنوان پایگاه جدید امریکا، به دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌پیوندد. قطری‌ها در سال جاری در قراردادی با امریکا موافقت کردند در برابر تهدید کشورهای خارجی، فرودگاه‌های کشور خود را در اختیار امریکا بگذارند و همچنین در دوحه یک انبار بزرگ برای انباشت تسلیحات در اختیار امریکا قرار دهند تا تجهیزات و امکاناتِ حداقل یک تیپ زرهی کامل را در آنجا ذخیره کند.[1] تعداد هواپیماهای امریکا در منطقه خلیج فارس که در سال گذشته حدود ۳۳۶ فروند بوده، بنابر آخرین آمار در هفته گذشته، به ۵۰۲ فروند افزایش یافته است. تعداد شناورهای آنها هم در منطقه، اعم از ناو هواپیمابر، ناوهای جنگی، فری‌گیت‌ها، ناوچه‌ها، ناوهای لجستیکی و زیردریایی‌ها که در

۱. در مورد قرارداد نظامی امریکا و قطر رجوع کنید به:
"US Military Pact with Qatar", *Arab American News*, December 22, 2002.

سال گذشته حدود ۷۲ فروند بوده، به ۱۰۱ فروند افزایش یافته است. تعداد هلیکوپترهای آنها که در سال گذشته حدود ۱۹۰ فروند بوده، به بیش از ۲۰۰ فروند افزایش یافته است. مجموع نفرات نیروی زمینی کشورهای غربی در منطقه، حدود ۱۰۰٬۰۰۰ نفر است که البته با سال گذشته تفاوت چندانی نکرده است.

بدین‌ترتیب حضور نظامی امریکا در منطقه خلیج‌فارس، در سواحل جنوبی آن و در بنادر همسایگان جنوبی ما بیشتر شده و امریکا به صورت همسایه‌ای غاصب در جنوب کشورمان حضور پیدا کرده و بین ما و همسایگان جنوبی ما قرار گرفته است. تحرکات نظامی آنها هم در کشورهای جنوب، بیش از سال‌های گذشته شده است، در سال جاری، در بحرین، عربستان، کویت و سایر کشورها فعالیت چشمگیری داشته‌اند. بنابراین امریکایی‌ها در این زمینه هم متأسفانه موفقیت‌هایی داشته‌اند.

## تحریکات امریکا از طریق ترکیه

امریکا در ترکیه نیز تلاش زیادی انجام داده است. هر زمان که در ترکیه علیه ما کاری شروع شود، از طرف امریکاست. معمولاً آنها از طریق ارتش یا MIT (سازمان امنیت و اطلاعات ترکیه)[1] نقشه‌ها را اجرا می‌کنند، در ارتش نفوذ زیادی دارند و می‌توانند به راحتی در روابط دوجانبه اخلال کنند. نمونه بارز آن در چند سال پیش، مسئله توقیف کشتی کیپ‌مالیس بود که جمهوری اسلامی ایران با متانت بسیار و به طور حساب‌شده با این مسئله برخورد کرد و به جای مقابله نظامی، از طریق فعالیت‌های حقوقی و سیاسی به پیروزی رسید. حتی در نهایت، مجلس ترکیه هم توقیف کشتی کیپ مالیس را محکوم کرد. رئیس‌جمهوری و

1. Milli Istihbarat Teskilati (MIT)

نخست‌وزیر ترکیه هم علیه این امر موضع گرفتند و در نهایت کشتی را آزاد کردند. امسال هم تحرکاتی از طرف ارتش ترکیه در مناطق مرزی ما انجام شد و چند فروند هلیکوپتر ترکیه تعدادی از هموطنانمان را شهید و مجروح کرد که موضوع از طریق مأمورین مرزی، وزارتخانه‌های کشور و خارجه دنبال می‌شود و با یک عکس‌العمل حساب‌شده از ایجاد یک تشنج مرزی بین دو کشور جلوگیری شده است.

در مجموع می‌توان گفت برخورد ما نسبت به ترکیه خوب و حساب‌شده بوده و امریکا که همواره دنبال ایجاد یک شکاف و تشنج بین ما و ترکیه بوده، موفقیتی نداشته است. با پیروزی حزب رفاه در ترکیه در واقع ضربه سنگینی به حیثیت و منافع امریکا وارد شده است.

همچنین امریکا در روابط ما با ترکمنستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی و نیز در روابط ما با پاکستان و هندوستان مخصوصاً در زمینه اجرای طرح‌های مهم اقتصادی، مانند ایجاد خطوط لوله نفت و گاز همواره تا حد به تأخیر انداختن قراردادها اخلال کرده، اما تاکنون موفقیت چشمگیری نداشته است.

## حضور امریکا در منطقه قفقاز

با توجه به شرایط حاکم بر روسیه، این کشور عملاً از یک موضع فعال در منطقه قفقاز برخوردار نیست و این امر زمینه مطلوبی برای تحرکات و یکه‌تازی امریکا و تحقق اهداف و منافع واشینگتن فراهم آورده است. امریکا با استفاده از این شرایط و با اعمال نفوذ در گروه مینسک، سازمان همکاری و امنیت اروپا[1] عملاً مترصّد در اختیار گرفتن رهبری این گروه

---

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره گروه مینسک به اطلاعات سازمان همکاری و امنیت اروپا در منبع زیر رجوع کنید:

http://www.osce.org/item/21979.html

است تا بتواند سیاست‌های مورد نظر خود را دنبال نماید. از طرف دیگر با در اختیار گرفتن منابع عظیم نفتی آذربایجان، سیاست آن کشور را کاملاً تحت نفوذ خود قرار داده است و روز به روز بر وابستگی آذربایجان به خود می‌افزاید. امریکا قصد دارد حل مسئله قفقاز و قره‌باغ را به دست خود انجام دهد و قفقاز را به بالکان دوم تبدیل نماید. بی‌تردید محدودسازی نفوذ روسیه و ممانعت از نفوذ طبیعی ایران در منطقه، یکی از اهداف مهم امریکا از این تحرکات به حساب می‌آید. امریکا قصد دارد با ایجاد ثبات مورد نظر خود در منطقه، مسیر لوله نفتی کنسرسیوم دریای خزر را از طریق خاک ارمنستان به ترکیه متصل کند و عملاً دست روسیه و ایران را از منافع اقتصادی منطقه کوتاه نماید. برای این منظور امریکا درصدد حل اختلافات ارمنستان و ترکیه و ایجاد فاصله بین ایران و ارمنستان می‌باشد. حتی امریکا مایل است از طریق واگذاری دالان مقری به آذربایجان، در ازای دالان لاچین، عملاً مرز مشترکی بین ارمنستان با ایران باقی نماند و ارتباط جمهوری اسلامی ایران با قفقاز را به مرزهای آذربایجان محدود و ارتباط مستقیم ارمنستان با ایران را قطع کند. این شمایی از وضعیت ما و امریکا نسبت به دیگر همسایگان ما می‌باشد.

## تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه ایران

مسئله‌ای که امروز امریکا بیشتر به آن دامن می‌زند، فشار اقتصادی است. طرح اخیر امریکا معروف به قانون داماتو[1] و مسئله مقابله با شرکت‌های خارجی که در ایران در زمینه نفت و گاز سرمایه‌گذاری می‌کنند، آغاز یک تحرک جدید علیه جمهوری اسلامی ایران است. اولین تحریم امریکا

---

۱. در مورد طرح داماتو و فرمان اجرایی کلینتون رجوع کنید به:
"Colin MacKinnon, Clinton's Executive Order on Iran: Taking It from AIPAC and Al Gore", *Washington Report on Middle East Affairs*, July/August 1995.

علیه ایران، در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) آغاز شد که اموال ایران را بلوکه کردند، حساب‌های بانکی را بستند و ارتباطات مستقیم بانکی را ممنوع کردند. تحریم دوم در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) در دوره حکومت ریگان بود که امریکا یک قدم جلوتر آمد. تحریم واردات کالای ایرانی به امریکا، فروش کالاهای دومنظوره، فروش تکنولوژی حساس به ایران و همچنین تلاش جهت پیوستن دیگر کشورهای صنعتی به امریکا در زمینه تحریم کالاهای دومنظوره و حساس از اقدامات این مرحله بود. تحریم سوم از ماه مه ۱۹۹۵ (اردیبهشت ۱۳۷۴) در دوره حکومت کلینتون شروع شد که تاکنون ادامه دارد. ابتدا جلوی سرمایه‌گذاری شرکت کونوکو برای سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلار در خلیج فارس گرفته شد، سپس مسئله تحریم خرید نفت ایران توسط شرکت‌های امریکایی مطرح شد. امروز هم مسئله سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در زمینه نفت و گاز در ایران و لیبی به عنوان قانون داماتو مطرح شده است.

**تهدید یا تطمیع**

دلیل اینکه امریکایی‌ها در دوران کلینتون به این تصمیم رسیدند، بحث دیگری است، اما به طور خلاصه اینکه همواره در میان سیاستمداران امریکایی نسبت به ایران دو نوع تفکر وجود داشته است. صاحبان و شارحان هر دو تفکر معتقدند که بقاء حکومت فعلی یا به تعبیر آنها رفتار حکومت ایران، برای آنها غیرقابل قبول است و این رفتار باید تغییر کند. البته در شیوه عمل و در زمینه نحوه برخورد با ایران همواره بین آنها اختلاف نظر بوده است.

برخی از سیاستمداران معتقد بودند که لازم است با ایرانی‌ها در تماس باشیم و آنها را تشویق به مذاکره کنیم. نمونه روشن آن در دوره ریگان بود که در گزارش سناتور تاور درباره ماجرای مک فارلین نیز

توضیح داده شده است.[1] در این گزارش به اختلافات سیا، وزارت خارجه و شورای امنیت ملی امریکا نسبت به این مسئله اشاره شده است.

اساس فکر به اینجا بر می‌گردد که عده‌ای در امریکا معتقد بودند در حکومت ایران دو جناح میانه‌رو و تندرو وجود دارد و از آنجا که با میانه‌روها می‌توان کار کرد، ولی با تندروها نمی‌شود کار کرد، پس باید میانه‌روها تقویت شوند و تندروها کنار زده شوند. ریشه تفکر این گروه، تقریباً همین مسئله بود. عده‌ای هم معتقد بودند که اساساً در ایران میانه‌رویی وجود ندارد و این نکته ریشه این اختلاف بود. در واقع در دوران ریگان، این جناح بر جناح مخالف پیروز گردید. در دوران کلینتون، به عکس، جناح مخالف پیروز شد و هیئت حاکمه را قانع کرد که نسبت به ایران باید شدت عمل بیشتری نشان دهد.

در مقدمه گزارش مهار دوگانه[2] بحثی بدین‌مضمون مطرح می‌شود که سیاست تطمیع نسبت به ایران و عراق اشتباه بوده است و نسبت به هر دو کشور باید سیاست فشار و مهار اعمال گردد. در این مقدمه بعد از اشاره به اینکه ایران کشوری است که به مقررات بین‌المللی احترام

---

۱. برای مطالعه گزارش کمیسیون تاور رجوع کنید به:
http://www.presidency.ucsb.edu/PS157/assignment%20files%20public/TOWER % 20EXCERPTS.htm

2. Dual Containment

طرح مهار دوگانه نخستین‌بار در مؤسسه سیاست‌گذاری خاور نزدیک و سپس در سمپوزیوم شورای سیاست‌گذاری خاورمیانه (Middle East Policy Council) در ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ توسط *مارتین ایندیک* مدیر وقت امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی امریکا مطرح شد. برای مطالعه بیشتر به منابع زیر رجوع شود:

_ Martin Indyk, *Clinton Administration Policy toward the Middle East,* Speech to the Washington Institute for Near East Policy, 18 May 1993.

_ Martin Indyk, Graham Fuller, Anthony Cordesman, Phebe Marr, *Symposium on Dual Containment: U.S. Policy Toward Iran and Iraq, Middle East Policy,* Vol. 3, 1994.

نمی‌گذارد، مرکز تروریسم است، حقوق بشر را رعایت نمی‌کند و در میان مردم محبوبیت و نفوذی ندارد؛ تأکید شده که سیاست تطمیع نسبت به ایران همواره نتیجه معکوس داشته و اشتباه بوده است. در واقع می‌توان گفت که امروز در داخل امریکا، دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان، علی‌رغم همه اختلافات، روی یک مسئله به توافق و اجماع رسیده‌اند و آن مسئله ایران و ضرورت استفاده از سیاست مهار و فشار در جهت تغییر رفتار این کشور است. اما آنها از سیاست مهار نیز عبور کرده‌اند و به فکر سیاست فشار هستند و در این راستا فشار اقتصادی خود را شروع کرده‌اند. فشارهای دیگر بین‌المللی را هم شروع خواهند کرد و قاعدتاً این سیاست تا مدت‌ها ادامه خواهد داشت. این تفکر که سیاست اتخاذ شده ممکن است چند ماه دیگر یا بعد از انتخابات آینده امریکا و یا در صورت پیروزی فلان حزب تغییر کند، تفکری اشتباه است. به اعتقاد من این سیاست در آینده نزدیک تغییر نخواهد کرد و ادامه خواهد یافت.

## سازمان‌های بین‌المللی و سیاست فشار

در کنار فشار اقتصادی، فشار سیاسی در مجامع بین‌المللی همچنان ادامه خواهد یافت و در سازمان ملل، اعم از کمیته‌ها و مجمع عمومی، هر سال محکومیتی علیه ما مطرح خواهد بود. برای مثال مسئله حقوق بشر تا سال‌ها مطرح است. آنها مسئله حقوق بشر را رها نخواهند کرد. هر اقدام مثبتی هم که انجام بدهیم، باز خواهند گفت هنوز هم لازم است بر مسئله حقوق بشر در ایران نظارت شود. حتی اگر زندان‌های ایران بهترین زندان‌ها باشند و دادگاه‌های ایران هم به بهترین شکل عمل کنند، باز هم آنها ما را محکوم می‌کنند. این ساده‌لوحی است که فکر کنیم با تغییرات در زندان و دادگاه و امثال اینها این محکومیت پایان می‌پذیرد. حقوق بشر اهرمی است برای فشار و آنها از این اهرم استفاده خواهند کرد. در

گروه کشورهای بزرگ صنعتی (G8) نیز امریکایی‌ها در سال‌های اخیر همواره تلاش کرده‌اند تا علیه ایران در بیانیه نهایی جمله‌ای ذکر شود. در اجلاس سال ۱۹۹۴ در ناپل و در اجلاس ۱۹۹۵ هالیفاکس و اجلاس امسال در فرانسه، آنها کم‌وبیش موفقیت‌هایی داشته‌اند.[۱]

در مجموع، با اشاره به بخش‌هایی از تلاش موفق یا ناموفق امریکا علیه ایران باید بدانیم که یک دشمن قوی در برابر ماست و باید مجهز و حساب‌شده و محکم در برابر این دشمن بایستیم و مقاومت کنیم. زمان این مبارزه و تقابل هم کوتاه نخواهد بود.

## شکست امریکا در سیاست تحریم

در حال حاضر تلاش اصلی امریکایی‌ها در زمینه مسائل اقتصادی است. البته مبارزه و تحریم اقتصادی کار آسانی نیست و در واقع امریکا کار را از جای سختی شروع کرده است. درست است که امروز مبادلات تجاری سالانه اروپا با امریکا حدود ۲۷۰ میلیارد دلار است، ولی در عین حال رقابت شدیدی بین شرکت‌های اروپایی و شرکت‌های امریکایی وجود دارد. سال‌هاست که اروپایی‌ها می‌خواهند فعالیت شرکت‌های امریکایی را در اروپا محدود کنند. در بسیاری از موارد اختلافات زیادی وجود دارد. در اروپا رشد بیکاری و نرخ تورم بالاست در مجموع رشد بیکاری در ۱۵ کشور اتحادیه حدود ۱۱ درصد است. این رقم برای اروپا بسیار فشارآور است. گاهی ممکن است با قطع یک معامله ۲۰ میلیون دلاری، صدها کارگر بیکار شوند. گاهی قطع یک معامله، یک شرکت و یا یک

---

۱. برای اطلاع از متن اعلامیه‌های گروه ۸ (G8) به منبع ذیل رجوع کنید:
http://www.g7.utoronto.ca/

متن بیانیه سال ۱۹۹۴ ناپل در منبع زیر نیز قابل دسترسی است:
http://www.womensgroup.org/pdf/g7g8/D20.pdf

کارخانه را به تعطیلی می‌کشاند. علی‌رغم اینکه حجم مبادلات تجاری ما با اروپا، با حجم مبادلات آنها با امریکایی‌ها قابل قیاس نیست، اما در عین حال به دلیل رکود، تورم و بیکاری موجود در اروپا، این مبادلات برای آنها بسیار مهم است. علاوه بر اینکه مسئله بدهی‌های ما به اروپا هم حائز اهمیت است. آنها برای وصول مطالبات خود ناچار به ادامه کار اقتصادی با ایران هستند.

در مجموع، امریکایی‌ها در این زمینه ناموفق بوده‌اند. حتی اگر هیچ شرکت خارجی هم در زمینه نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری نکند، تأثیر سرنوشت‌سازی نخواهد داشت. از اول انقلاب تاکنون مگر چند شرکت بزرگ در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند؟ تاکنون تنها بحث توتال مطرح بوده که هنوز شروع به کار نکرده است تا میزان سرمایه‌گذاری آن در عمل روشن شود. اگر در سال‌های گذشته، صدها شرکت خارجی میلیاردها دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند، ممکن بود این تحریم برای ما تأثیر منفی داشته باشد، ولی در شرایط موجود این‌گونه تحریم‌ها بی‌تأثیر است. خوشبختانه ما در صنعت نفت و گاز از لحاظ فنی مشکلی نداریم. مهارت‌های فنی ما بسیار خوب است و حتی به کشورهای دیگر هم کمک می‌کنیم.

**اولویت‌بندی در مؤلفه‌های قدرت ملی**

تحریمی که امریکا امید زیادی به آن بسته بود، تحریم فروش نفت بود. از آنجا که نیمی از بازار نفت جهان در اختیار شرکت‌های امریکایی است، بنابراین با چنین قدرتی در بازار، امریکا تحریم را برای ما مشکل‌آفرین می‌دانست. با توجه به اینکه ۲۵ درصد نفت صادراتی ما را هم شرکت‌های امریکایی می‌خریدند، حداقل فکر می‌کردند در کوتاه‌مدت، دچار مشکل می‌شویم. خوشبختانه ما هیچ مشکلی پیدا

نکردیم و بسیار ساده و راحت از این مسئله عبور کردیم. البته ممکن است در گوشه‌ای یک خسارت جزئی بر ما وارد شود. برای مثال ممکن است در محموله‌ای هم نفت را بشکه‌ای ۵۰ سنت کمتر بفروشیم، اما باید این‌گونه خسارت‌ها را تحمل کنیم.

در سیاست خارجی، هر زمان که در مؤلفه‌های قدرت ملی، به یک مؤلفه اولویت دهیم، در بقیه مؤلفه‌ها مقداری گذشت لازم است. وقتی به یک مسئله سیاسی اولویت می‌دهیم، باید در بخش اقتصاد برای آن هزینه‌ای را هم در نظر بگیریم. در حال حاضر لازم است بخش اقتصاد ما برای بخش سیاسی یارانه پرداخت کند، به دلیل اینکه این اصول سیاسی برای ما اهمیت و اولویت دارد. وقتی اصول سیاسی برای ما اولویت دارد، ممکن است لوله گاز ترکمنستان هم از ایران عبور نکند، ممکن است لوله گاز ما هم وارد خاک پاکستان نشود، ممکن است راه ترانزیت ما هم پُررونق نباشد، ممکن است نفت ما هم ۵۰ سنت ارزان‌تر باشد. اینها هزینه‌ای است که بخش اقتصاد ما برای بخش سیاست پرداخت می‌کند. تعیین این مسئله که کدام مؤلفه، سیاست، اقتصاد یا امنیت، اولویت دارد، برعهده نظام است. البته شما به عنوان کارگزاران نظام در خارج از کشور باید تلاش کنید که بهای پرداختی ما کمتر شود. هرچه بتوانیم این بها را کمتر کنیم، به نفع ماست.

## حماسه حضور مردم

امریکایی‌ها در مسئله فشار اقتصادی فکر می‌کردند پیروز خواهند شد. در آغاز کار هم، سروصدای زیادی به راه انداختند، چون ما در داخل کشور همزمان با تحریم با مشکل نیز مواجه شدیم و قیمت دلار به حدود ۷۰۰ تومان و قیمت سکه تا ۶۰,۰۰۰ تومان افزایش یافت؛ آنها فکر می‌کردند این نابسامانی در اثر تحریم اتفاق افتاده است. خوشبختانه کاری که

دولت انجام داد و ضوابطی که اعمال شد، بسیار مؤثر بود. با تثبیت نرخ دلار و سکه، بازار هم تثبیت شد و بحرانی که در قیمت اجناس به وجود آمده بود، پایان پذیرفت. آنها فکر می‌کردند می‌توانند با فشار اقتصادی، بحران‌های اجتماعی به وجود آورند.

از طرف دیگر حضور مردم در مناسبت‌های مهم انقلاب و اجتماعات سیاسی بسیار چشمگیر و قابل تحسین و نشان‌دهنده مقاومت و ایستادگی مردم در برابر توطئه‌ها بود. حضور فعال و ایثارگرانه ملت غیور ایران پیام بسیار خوبی بود. آنهایی که در ایران بودند، می‌دانند که اجتماعات مذهبی محرم امسال و ماه رمضان سال گذشته، از همیشه بهتر بوده است. تظاهرات مردم در سیزده آبان و ۲۲ بهمن بهتر از سال‌های قبل برگزار شد. در روز قدس هم با اینکه به ۲۲ بهمن نزدیک بود، حضور مردم بسیار چشمگیر بود. به غیر از حضور گسترده مردم در تظاهرات و در مناسبت‌های مختلف، حضور مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی نمونه واضح و روشنی بود که با آمار و ارقام قابل ارائه است. در انتخابات مجلس شورای اسلامی حضور مردم بی‌سابقه بود. حضور جناح‌ها، احزاب و تفکرهای مختلف هم بالاتر از انتظار بود. حتی بعضی از تفکرها که می‌خواستند در سال‌های آینده در صحنه حضور یابند، مناسب دیدند در این مقطع، اعلام موجودیت نمایند و با معرفی نامزدهای مورد نظر خود وارد صحنه سیاسی شوند. در ایران، ۷۸ درصد افرادی که حق رأی داشتند، در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کردند. این رقم، بسیار افتخارآمیز است. در انتخابات مجلسین امریکا در سال قبل چیزی حدود ۲۷ درصد واجدین شرایط شرکت کردند. در انتخابات دومای روسیه که ظاهراً بهترین انتخابات و در تاریخ آن کشور بی‌نظیر بوده، ۶۳ درصد واجدین شرایط شرکت کردند. در اروپا هم در انتخابات مختلف در سال‌های اخیر همواره بین ۳۰ تا ۶۰ درصد از

واجدین شرایط شرکت کرده‌اند، ولی رقم حضور مردم ما ۷۸ درصد بوده است.[1] این حضور ثابت می‌کند که امریکا در این توطئه ناموفق بوده است، چه اینکه آنها می‌خواستند با فشار اقتصادی یک بحران اجتماعی به وجود آورند تا این بحران به یک فشار تبدیل شود و آن فشار، دولت را به تعبیر آنها به «تغییر رفتار» مجبور سازد.

## لزوم مقاومت و ایستادگی در برابر امریکا

در برابر توطئه‌های جدید امریکا، انجام دو امر ضروری است. اول لزوم ایستادگی و مقاومت ما در برابر این توطئه‌ها و خنثی نمودن آنهاست. امریکایی‌ها روی مسئله نفت و گاز تکیه کردند و در واقع خواستند که فروش نفت و گاز ما دچار اشکال شود. ضروری است ما همه تلاش خود را به کار گیریم تا نفت و گاز ما به ویژه نفت، در سقفی که در بودجه کل کشور مشخص شده است، به فروش برسد. در سال گذشته علی‌رغم این تحریم، درآمد نفت ما حتی بیش از میزان پیش‌بینی شده در بودجه سالانه بود که افزایش قیمت نفت در این زمینه مؤثر بود.

خوشبختانه در سال گذشته موازنه تجاری ما در مجموع مثبت بود و رقم صادرات نسبت به واردات افزایش قابل ملاحظه‌ای داشت که تقریباً در سال‌های اخیر کم‌سابقه بوده است. البته اینکه اقتصاد کشور ما متکی به نفت است، نکته‌ای منفی و علامت بیماری اقتصاد است. می‌توان گفت اگر فشار امریکا باعث می‌شد که تکیه ما از درآمد نفت برداشته می‌شد،

---

۱. آمار نرخ مشارکت مردمی در انتخابات امریکا در منبع زیر موجود است:
http://www.infoplease.com/ipa/A0763629.html

در مورد نرخ مشارکت در انتخابات اتحادیه اروپا به منبع زیر رجوع کنید:
Anthoula Malkopoulou, *Lost Voters: Participation in EU Elections and the Case for Compulsory Voting*, CEPS Working Document, No. 317/ July 2009.

بزرگ‌ترین موفقیت برای ما بود، گرچه در کوتاه‌مدت مشکلات فراوانی را به وجود می‌آورد. متأسفانه در حال حاضر بیش از ۷۰ درصد درآمد کشور ما متکی به فروش نفت است (درست برعکس کشورهای صنعتی و پیشرفته). حدود ۲۰ درصد مالیات و ۱۰ درصد هم مربوط به سایر درآمدهاست. برای مثال در انگلستان با وجود صادرات نفت، ۷۷ درصد درآمد از مالیات است. وضع ما درست نقطه مقابل است. متأسفانه اقتصاد کشور ما اقتصاد سالمی نیست که باید آن را به تدریج سالم‌سازی کنیم، اما تا رسیدن به آن مرحله، ناچار به ادامه فروش نفت هستیم و اگر توطئه‌ای هم در این زمینه وجود دارد، باید با آن مقابله کنیم.

### خودکفایی در صنعت نفت

مسئله دوم سرپا نگه‌داشتن صنعت نفت است. امریکایی‌ها می‌خواهند به این صنعت لطمه بزنند و ما باید تلاش کنیم این توطئه را خنثی کنیم. باید به این صنعت اولویت بدهیم. چه در جهت خودکفایی این صنعت و چه در جهت یافتن منابع لازم در خارج از کشور برای تأمین قطعات و ابزار مورد نیاز برای اکتشاف نفت و توسعه میادین نفت و گاز باید همه توان خود را به کار گیریم، چون آنها درصددند مانع سرمایه‌گذاری و توسعه در این زمینه شوند.

آنها در زمینه مسائل بانکی هم دنبال فشارهایی هستند. برای مبادلات دلار هم باید راه‌حلی پیدا کنیم. بخشی از تلاش‌هایی که لازم است برای خنثی نمودن توطئه‌های امریکا انجام شود، مربوط به داخل کشور و بخشی هم مربوط به خارج است که در این بخش انتظار کمک بیشتری از طرف شما وجود دارد. روابط ما با کشورهای بزرگ و مهم صنعتی باید توسعه بیشتری یابد تا مقاومت در برابر امریکا بهتر انجام شود. در این کار عمدتاً مسئولیت به دوش شماست. روسیه، چین، ژاپن و اروپا قدرت‌های

صنعتی هستند که بایستی روابط خود را با آنها توسعه دهیم.

## تقویت روابط با روسیه و چین

شوروی با اینکه کشوری بود که رهبر بزرگوارمان، امام راحل (ره)، قبل از هرکس فروپاشی آن را پیش‌بینی کرد، ولی بعد از فروپاشی آن متأسفانه ورود ما به کشورهای جدیدالتأسیس به خصوص روسیه، اوکراین و روسیه سفید که از لحاظ صنعتی دارای اهمیت هستند، با تأخیر صورت گرفت و فرصت‌هایی به ویژه در ماه‌های اولیه که امکان استفاده بیشتری بود، از دست رفت. البته فرصت‌های بسیار خوبی هنوز هم وجود دارد که باید از آن استفاده کنیم. نسبت به چین حرکت ما خوب بوده است، شاید در این راه مقداری مشکلات مالی وجود داشته باشد که باید سریع‌تر آنها را حل کنیم. روابط ما با چین بسیار اهمیت دارد و باید در تعمیق و توسعه آن بکوشیم.

## حساسیت روابط با اروپا

در روابط با اروپا هم باید مشکلات موجود را حل کنیم. متأسفانه درست در مقطعی که ما می‌خواستیم با اروپا روابط نزدیک‌تری داشته باشیم، حوادثی رخ داد که مشکل‌ساز شد. با این حال، دو حرکت نسبت به فرانسه و آلمان انجام شد که مقداری از مشکلات را جبران نمود. در حمله اسرائیل به جنوب لبنان و در تحرک مربوط به آتش‌بس در جنوب لبنان با کمک ایران، فرانسه هم وارد این فرایند شد و آتش‌بس برقرار گردید. این تحرک ما نقطه عطفی در روابط با فرانسه بود که بحمدالله شرایط آتش‌بس به نفع حزب‌الله، لبنان و سوریه و به ضرر امریکا و اسرائیل تمام شد.

آلمان‌ها را هم در یک فعالیت انسانی یعنی مبادله دو جنازه اسرائیلی

با جنازه ۱۲۳ شهید لبنانی و آزادی ۴۵ اسیر حزب‌الله که در میان آنها افراد مهمی هم وجود داشتند، شریک کردیم. این مسئله برای آلمان‌ها بسیار مهم بود و بعد از ۱۴ سال در این منطقه یک مبادله انسانی آن هم با وساطت آلمان انجام شد. این تحرک برای آلمان که از لحاظ تاریخی با یهودی‌ها مشکلات فراوانی دارد، بسیار با اهمیت بود. وزارت خارجه در ماه‌های اخیر نسبت به این دو کشور با این دو تحرک موقعیت خوبی به دست آورد. باید از همه افرادی که در این زمینه تلاش کردند، تشکر کنیم. برداشتن گام‌های جدید در روابط ما با آلمان و فرانسه برای امریکا مشکل‌آفرین بود، چون آنها ادعا می‌کردند که مذاکرات اروپا با ایران بی‌تأثیر است. البته احتمالاً در ماه‌های آینده مشکلاتی با آلمان خواهیم داشت که از هم‌اکنون باید تلاش‌های لازم انجام شود تا امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها در این زمینه به توفیقی دست نیابند.

لازم است نسبت به روابط با روسیه، چین و اروپا، مشکلات موجود را حل کنیم. به اعتقاد من، این مشکلات به راحتی قابل حل است. می‌توان با یک برنامه حساب‌شده و در میان‌مدت به حل آن اقدام کرد. در روابط با روس‌ها، چینی‌ها و ژاپنی‌ها مشکلات چندانی وجود ندارد و برای استحکام روابط باید قدم‌های عملی بیشتری برداریم.

### مهار تشنج

نکته آخر اینکه برای مهار تشنج با امریکا هم بایستی قدم‌های مناسبی برداریم، هرچند انجام آن مقداری پیچیده است و کار آسانی نخواهد بود. مهار تشنج به این معناست که ما نمی‌خواهیم با امریکا رودررو و درگیر شویم. سیاست نظام ما این نیست که ما به رویارویی نظامی برسیم و یا در سایر زمینه‌ها شکاف را عمیق‌تر کنیم، چون به نفع منافع ملی ما و همچنین نهضت‌های اسلامی جهان نخواهد بود. برای مهار باید قدم‌هایی

برداشته شود. این قدم‌ها مشکل و پیچیده است. نفوذ در افکار عمومی امریکا و زدودن تبلیغات ۱۷ ساله دولت امریکا علیه ما کار آسانی نیست. آیا می‌توان افراد ذی نفوذی را در امریکا اعم از آنهایی که در مراکز علمی هستند یا آنهایی که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی حضور دارند، تحت تأثیر قرار داد؟ فشار امریکا علیه ایران برمبنای این تفکر است که فشار روی ایران مؤثر است. بی‌تردید «لابی» صهیونیست‌ها در این زمینه بسیار مؤثر بوده است.[۱] آیا ما نمی‌توانیم «لابی» مناسبی داشته باشیم؟ آیا ما نمی‌توانیم در این زمینه تحرکی داشته باشیم؟ این طراحی عمدتاً برعهده دیپلماسی آشکار و پنهان کشور است. برعهده وزارت خارجه و بقیه دستگاه‌های مسئول است. همه عناصر ذی‌ربط باید در این زمینه همکاری کنند تا ما بتوانیم تشنج را مهار کنیم و نگذاریم به نقطه‌ای برسیم که مطلوب و منطبق با سیاست نظام ما نیست.

### بهترین روش برای حفظ استقلال

به اعتقاد من، اگر ما همه دست به دست هم بدهیم و در برابر توطئه‌های امریکا تلاش کنیم، قطعاً نخواهیم گذاشت امریکایی‌ها پیروز شوند. مردم ما هم مردم هوشیار و بیداری هستند. سال گذشته وقتی امریکایی‌ها فشار را زیاد کردند، حضور مردم در صحنه بیشتر شد. مردم واقعیت‌ها را درک می‌کنند. مردم می‌بینند که دولت خدمتگزار، طرح‌های بسیار مهم، بزرگ و زیربنایی در این کشور به انجام رسانده است. خدمات دولت مورد اعتراف همه اقشار مردم است. یعنی ما در شرایط بعد از جنگ و در شرایط بازسازی به طور طبیعی می‌بایست مشکلات فراوان اقتصادی

---

۱. در مورد تأثیر لابی صهیونیستی رجوع کنید به:
John J. Mearsheimer, Stephen M. Walt, *The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy*, NewYork: Farrar, Straus and Giroux, 2007.

می‌داشتیم. هیچ دولتی حاضر نبود خودش را فدا کند و در زمینه‌های زیربنایی بیشترین سرمایه‌گذاری را انجام دهد، اما این دولت کریمه و خدمتگزار این کار را کرد. امروز مردم ما شاهد این همه پیشرفت و آبادانی هستند. برای مثال در هفته دولت بیش از دو هزار طرح افتتاح می‌شود. در یک روز در یک استان ۱۰۰ طرح افتتاح می‌شود. مردم می‌فهمند که کارهای عظیم و بزرگی در این کشور انجام شده است. بهترین روش حفظ استقلال و استحکام نظام، به ثمر رساندن طرح‌های عظیم و زیربنایی است. رشد و توسعهٔ همه‌جانبه بهترین تضمین نظام و تنها راه اعتلای کشور است.

بی‌تردید ایستادگی و مقاومت ملت، نقش اساسی را در این زمینه ایفا کرده است. اگر امریکایی‌ها در مصاحبه‌ها، در گفتارها و در رفتار ما ذره‌ای تردید، ضعف و ترس مشاهده کنند، تا قدم آخر خواهند آمد. ما باید در بحث و سخن، ملاقات‌ها، مصاحبه‌ها و در عمل، موضع‌گیری‌های قاطع داشته باشیم. وقتی ما مردمی با این همه آگاهی، دولتی با این همه اقتدار، و رهبری با این همه قاطعیت و درایت داریم، چرا بترسیم و نگران باشیم؟ علاوه بر آن، ملت ما در طول سال‌های انقلاب و پس از پیروزی انقلاب تجارب زیادی کسب کرده و در برابر تمام فشارها از خود مقاومت نشان داده و ایستادگی کرده است و در برابر توطئه‌های جدید نیز مقاومت خواهد کرد و قطعاً ما پیروز هستیم.

# امنیت ملی و تهدیدات خارجی

مرور اجمالی بر دشمنی‌های امریکا پس از پیروزی انقلاب علیه ملت ایران نشان می‌دهد که این کشور در سه مقطع، در اوایل سال ۱۳۵۹، سپس در سال ۱۳۶۶ و بالاخره در اواخر سال ۱۳۷۳ و اوایل ۱۳۷۴، تصمیمات حادّی علیه کشور ما اتخاذ کرده است.[1]

## مقطع اول تحریم

در سال ۱۳۵۹، قطع کامل روابط سیاسی، تحریم روابط بانکی، بلوکه کردن اموال ایران و بخشی از تحریم‌های اقتصادی از طرف امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران اعلام شد. این تصمیم بعد از اشغال لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان و در پی شکست تلاش‌های سیاسی و بی‌تأثیر بودن تهدیدات امریکا علیه ایران با هدف وادار کردن جمهوری اسلامی ایران به عقب‌نشینی و آزادسازی گروگان‌ها اتخاذ شد. تصمیمات سال ۱۳۵۹، که به منظور ایجاد فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه دولت و مردم ما اتخاذ شده بود، نه تنها تأثیر فوق‌العاده‌ای نداشت، بلکه حضرت امام (ره) از این واقعه استقبال کردند و فرمودند: «اگر کارتر

1. Hossein Alikhani, *Sanctioning Iran: Anatomy of a Failed Policy*, London: I. B. Tauris Publishers, 2000.

در عمر خود یک کار کرده باشد که بتوان گفت به خیر و صلاح مظلوم است، همین قطع رابطه است... ما این قطع رابطه را به فال نیک می‌گیریم.»[۱] تصمیم امریکایی‌ها در آن مقطع باعث عظمت بیشتر انقلاب در جهان، آمادگی بیشتر مردم برای مقابله با استکبار و موجب شور و شوق و نشاط در میان ملت ما شد و ایران و نظام اسلامی در میان مسلمانان جهان منزلت جدیدی یافت.

### مقطع دوم تحریم

مقطع دوم زمانی بود که امریکا کیک و کلید و انجیل را برای آشتی به ایران فرستاد. امریکایی‌ها خودشان تصمیم به قطع رابطه گرفتند و خودشان هم ده‌ها نوبت از این تصمیم اظهار پشیمانی کردند! مقامات امریکا، نه فقط به طور خصوصی، بلکه ده‌ها بار در مصاحبه‌ها، سخنرانی‌های عمومی، کنفرانس‌ها و سمینارها به صورت علنی اعلام کردند که چون ایران کشور بسیار مهمی در منطقه است و نقش این کشور را در منطقه حساس خلیج فارس و خاورمیانه نمی‌توان نادیده گرفت، مایل‌اند با ایران مذاکره کنند و علاقه‌مند به تجدید رابطه سیاسی با ایران هستند. امریکا فکر می‌کرد که قطع رابطه، عامل فشاری بر ایران خواهد بود. آنها در عمل به اشتباه خود پی بردند و ده‌ها بار به این اشتباه و در عین حال اهمیت جمهوری اسلامی ایران اعتراف کردند و درخواست مذاکره و رابطه با ایران نمودند که در واقع می‌توان گفت در بعضی از مقاطع کار به نوعی التماس هم رسید!

تحقیر بعدی، چند ماه بعد رخ داد، وقتی امریکایی‌ها با سروصدای فراوان به خلیج فارس آمدند و با هدف مصون ساختن نفتکش‌های

---

۱. *صحیفه نور*، جلد ۱۲، ص ۴۰.

کویتی، پرچم‌های خود را روی نفتکش‌های این کشور نصب کردند (با تقاضای دولت کویت) تا مصونیت یک‌جانبه‌ای برای کشورهای جنوبی خلیج فارس به وجود آورند. در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ همه هدف و تلاش امریکا و عراق و دیگران بر قطع جریان نفت ایران متمرکز بود و لذا انواع سلاح و امکانات در اختیار عراق قرار گرفت تا نفتکش‌ها نتوانند در بنادر ایران پهلو بگیرند. از سوی دیگر، از آنجا که با زدن یک نفتکش ایرانی بلافاصله تیر غیب به نفتکش دیگران اصابت می‌کرد و این مسئله برای آنها مشکل بزرگی درست کرده بود، امریکایی‌ها سینه را سپر کردند تا جلوی تیر غیب را بگیرند. هدف آنها تضمین جریان نفت در خلیج فارس و در عین حال محروم ساختن ایران از فروش و صادرات نفت بود. ولی با همه سروصدا و تبلیغات، در اولین کاروانی که با حضور تعدادی خبرنگار در خلیج فارس راه انداختند، یک نفتکش غول‌پیکر با پرچم امریکا با مین برخورد کرد. در آن شرایط حساس و در حضور خبرنگاران، چنان ضربه‌ای به حیثیت امریکایی‌ها وارد شد که نمونه آن را فقط در حادثه طبس می‌توان مشاهده کرد. منتهی در طبس فقط اراده خداوند بود و ما هیچ دخالت و اطلاعی نداشتیم، ولی در اینجا اراده خداوند با دست مؤمنین و به تعبیر قرآن «و ایدی المؤمنین»[1] محقق شد.

در مدت چند ماه، چندین ضربه بسیار بزرگ بر حیثیت امریکایی‌ها وارد شد و لذا در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) تصمیم به تحریم واردات کلیه کالاهای ایرانی و صادرات کالاهای حساس و دومنظوره گرفتند. در واقع امریکایی‌ها، به دلیل شکست بزرگی که هم در بخش سیاسی و هم در بخش نظامی متحمل شده بودند، خواستند این شکست را با تحریم

---

۱. *قرآن مجید*، سورهٔ حشر، آیهٔ ۲.

جبران کنند. درست هفت سال بعد، یعنی در سال ۱۳۷۳، پس از شکست‌های سیاسی در صحنه بین‌المللی و داخلی، امریکایی‌ها تصمیم به تحریم دیگری گرفتند.

## مرحله سوم تحریم

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب دموکرات امریکا دچار شکست‌های متعددی شد. در سال ۱۳۵۹ در زمان انتخابات ریاست جمهوری، امام فرمود خوب است کارتر دنبال شغل دیگری برود! از آن تاریخ که این حزب در انتخابات شکست خورد، در طول ۱۲ سال و برای سه دوره متوالی نتوانست پیروز شود. وقتی بعد از ۱۲ سال به قدرت رسید، مهم‌ترین تصمیمی که در سیاست خارجی اعلام شد، صلح خاورمیانه بود. این فرایند در زمان بوش و در واقع بعد از شکست عراق و اخراج عراق از کویت شروع شد. آنها از این جنگ میوه‌های مختلفی چیدند: ایجاد اختلاف در جهان عرب، نابودی زیربنای اقتصاد کشور عراق و تاراج همه ذخایر ارزی شیوخ خلیج فارس که صورت‌حساب‌ها را طبق جیب شیوخ تنظیم کردند. صورت‌حساب‌های امریکایی‌ها برای مخارج جنگ خلیج فارس دقیقاً برمبنای ذخایر شیوخ در بانک‌های خارجی بود. فوق‌العاده نظامی‌ها، ساعات پرواز هواپیماها و هلیکوپترها، حضور ناوها و استهلاک را دقیقاً برمبنای ثروت آنها نوشتند و هرچه در طول ده‌ها سال ذخیره کرده بودند، از اینها گرفتند.

پس این جنگ، ثمرات زیادی برای امریکا و غرب داشت، منتهی شیرین‌ترین میوه آن برای استکبار می‌توانست تثبیت اسرائیل و مشروعیت و مقبولیت دادن به آن در منطقه باشد. برای این منظور، اول باید یک دشمن بزرگ در منطقه درست کنند، چون اسرائیل در طول پنجاه سال گذشته همواره دشمن اصلی اسلام، اعراب و کشورهای منطقه

بوده است. برای آنکه دشمنی اسرائیل فراموش شود، باید یک کشور دیگر را به عنوان دشمن اصلی و خطر اصلی برای کشورهای منطقه معرفی کنند. بدین‌منظور، جمهوری اسلامی ایران و اسلامِ انقلابی را به عنوان خطر اصلی معرفی کردند و در تماس با کشورهای منطقه همواره این‌گونه القاء کردند که اسرائیل برای شما خطری نیست و خطر اصلی در منطقه، در مرحله اول ایران و بعد عراق است. قدرت عراق را که از بین برده‌ایم، بنابراین یک خطر بیشتر باقی نمانده و آن خطر ایران است و باید نسبت به ایران کاملاً حساس بود. پس با معرفی کردن ایران به عنوان خطر بزرگ منطقه، آنها را برای کنفرانس مادرید آماده کردند و به اصطلاح پروسه صلح را به راه انداختند.

**مشکلات سیاست خارجی امریکا**

در واقع مهم‌ترین مسئله دموکرات‌ها در بخش سیاست خارجی، به ثمر رساندن پروسه صلح بود. سال ۱۹۹۵ آخرین فرصت دموکرات‌هاست و سال آینده، سال انتخابات است. آنها به مردم امریکا، به یهودیان و صهیونیست‌ها و به کشورهای منطقه قول داده بودند که با سرعت و قدرت و در زمانی کوتاه مسئله صلح را به نتیجه خواهند رساند. کلینتون در تبلیغات انتخاباتی خود از بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل یاد کرد و قول داد که سفارت اسرائیل را از تل‌آویو به بیت‌المقدس منتقل نماید. صهیونیست‌ها و یهودیان به همین دلایل از دموکرات‌ها حمایت کردند. اصولاً دموکرات‌ها به صورت سنتی همیشه حمایت بیشتری از صهیونیست‌ها داشته‌اند. بوش (پدر) در اواخر دوره حکومت خود در برابر اسرائیل کمی چهره مستقل گرفته بود. البته سیاست بوش به این دلیل بود که می‌خواست برای پیشبرد صلح، خود را به ظاهر بی‌طرف جلوه دهد. ولی همین یک مقدار رفتار مستقلانه، صهیونیست‌ها را

عصبانی کرد و موجب شد تا در انتخابات حمایت بیشتری از کلینتون بنمایند. مهم‌ترین شعار دموکرات‌ها هم در دوران تبلیغات انتخاباتی و هم بعد از پیروزی پیشبرد پروسه صلح بود. الان همه می‌پرسند این پروسه صلح به کجا رسیده است؟ در سال ۱۹۹۳ گفتند مشکل فقط سوریه است و ما به زودی مسئله سوریه را حل می‌کنیم. سال ۱۹۹۳ تمام شد و به جایی نرسیدند. در شش ماهه دوم سال ۱۹۹۴ مرتب می‌گفتند تا پایان سال ۱۹۹۴ مسئله صلح سوریه و اسرائیل به نتیجه خواهد رسید. پایان سال ۱۹۹۴ و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌ها، در واقع به مفهوم شکست سیاست خارجی دموکرات‌ها بود.

عرفات را به غزه بردند و برای اینکه از معضل غزه خلاص شوند، حکومت غزه و اریحا را به او واگذار کردند. به نقل از یک مقام بلندپایه سوریه، اسرائیلی‌ها قبلاً به مصری‌ها اعلام کرده بودند که غزه را از آنها تحویل بگیرند، ولی مصر حاضر نشده بود. اسرائیلی‌ها گفته بودند اگر کسی پیدا نشود حکومت غزه را از آنها تحویل بگیرد، آنها منطقه را رها خواهند کرد. غزه منطقه‌ای پرجمعیت ولی بدون درآمد است و موجب دردسر برای اسرائیلی‌ها بود. اسرائیلی‌ها در آنجا کشتهٔ زیادی می‌دادند. ازاین‌رو، بنا شد عرفات غزه را اداره کند و غرب هم برای تثبیت حکومت به عرفات کمک کند تا برای اسرائیل امنیت لازم را به وجود آورند.

در کنار این رسوایی بین‌المللی، دموکرات‌ها در انتخابات مجلس نمایندگان و سنا شکست خوردند و جمهوری‌خواهان در هر دو مجلس، اکثریت کرسی‌ها را به دست آوردند. آنها هم به محض اینکه در کنگره به قدرت رسیدند، کلینتون را نسبت به وعده‌های انتخاباتی‌اش زیر سؤال بردند و همزمان کار تبلیغات انتخاباتی را پیش از موعد آغاز کردند. یکی از این فعالیت‌های انتخاباتی و تبلیغی برای جلب حمایت صهیونیست‌ها

و یهودی‌ها، طرح یک لایحه، در بهمن ۱۳۷۳ (اوایل سال ۱۹۹۵) راجع به تحریم اقتصادی ایران در سنا، با هدف فشار بیشتر بر حکومت دموکرات‌ها در یک سال باقیمانده و همچنین جذب پول و امکانات یهودی‌ها برای انتخابات بعدی بود. دموکرات‌ها هم برای اینکه عقب نمانند، شروع به فعالیت مشابه علیه ایران کردند.

### سیاست‌های مهار دوگانه

در عین حال امریکایی‌ها سیاستی را با عنوان «مهار دوگانه»، یعنی مهار ایران و عراق آغاز کردند. سیاست قبلی و سنتی امریکا، ایجاد توازن قدرت بین ایران و عراق بود. بعد از حمله عراق به کویت، عراق به عنوان یک کشور خطرناک که باید مهار گردد، مطرح شد. نسبت به ایران هم بحث مراقبت بیشتر مطرح شد. ولی بعد از ضربات مهلک بر عراق و در واقع بر هم خوردن توازن از دید آنها، در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید نسبت به ایران و عراق سیاست مشابهی اعمال شود که حاصل آن طرح سیاست «مهار دوگانه» بود.[1]

در اجلاس کشورهای گروه صنعتی تلاش کردند تا ایران را در محاصره اقتصادی قرار دهند. آمار سالانه مبادلات تجاری در جهان، با شگفتی، حاکی از وجود حجم مناسبات تجاری قابل ملاحظه‌ای بین ایران و امریکا، مخصوصاً حجم خرید نفت از سوی شرکت‌های امریکایی بود.

---

۱. سیاست مهار دوگانه در سال ۱۹۹۳ برای نخستین‌بار توسط مارتین ایندیک (Martin Indyk) مطرح شد. نظریه‌پردازان این دکترین قصد داشتند با الهام از نظریه جورج *کنان* مبنی بر مهارسازی (Containtment) شوروی در دوران جنگ سرد، ایران و عراق را در دوران جدید در منطقه خلیج فارس مهار کنند تا منافع نظام سرمایه‌داری جهانی تأمین گردد. جهت اطلاع بیشتر از ابعاد و پیامدهای این دکترین نگاه کنید به:
Zbigniew Brezezinski, Brent Scowcrof and Richard Murphy, “Differentiated Containment”, *Foreign Affairs*, May / Jun 1997.

اعضای گروه صنعتی هفت، این آمار را همواره به رُخ امریکا که مدعی منع تجارت با ایران بود، می‌کشیدند. این مسئله برای امریکایی‌ها موجب ذلت و مشکل‌زا شده بود. از طرف دیگر، وقتی قرارداد بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت کونکو در خلیج فارس اعلام شد، چون رقم معامله بالا بود (البته این شرکت، یک شرکت امریکایی است که در هلند به ثبت رسیده است) سروصدای عجیبی در سطح جهان برپا شد. تمام رسانه‌ها شروع به تمسخر امریکا برای انعقاد قرارداد یک میلیارد دلاری با ایران کردند. رسوایی که در روزنامه‌های اروپا و امریکا، مخصوصاً از سوی جمهوری‌خواهان، علیه حزب حاکم راه افتاد، حیثیت آنها را خدشه‌دار کرد و لذا ناچار شدند تا این تصمیم ناپخته را اتخاذ کنند. این سیاست در این مقطع، از سویی به دلیل وارد شدن یک ضربه حیثیتی به دموکرات‌ها در پی افشای آمار تجارت با ایران و از سوی دیگر به دلیل شکست در پیشبرد طرح صلح خاورمیانه به عنوان مهم‌ترین فعالیت سیاست خارجی آنها اتخاذ گردید.

## اسلام مانع اصلی طرح سازش

امریکا ایران را مانع اصلی پیشرفت روند صلح خاورمیانه معرفی کرد. البته اگر این حرف‌ها بازی تبلیغاتی نباشد و واقعاً چنین عقیده‌ای وجود داشته باشد، دچار یک خطا و اشتباه بزرگ سیاسی شده‌اند. اگر امریکایی‌ها فکر کرده‌اند مشکل صلح خاورمیانه، جمهوری اسلامی ایران است، مرتکب خطای استراتژیکی در تحلیل مسائل منطقه‌ای شده‌اند؛ همان‌طور که به اشتباه فکر می‌کنند ابرقدرت هستند و دنیا گوش به فرمان آنهاست. امریکایی‌ها در مسائل سیاسی گاهی اشتباهات بسیار بزرگی دارند. این امکان وجود دارد که صهیونیست‌ها هم در وزارت خارجه و هم در شورای امنیت ملی امریکا، پست‌های کلیدی را در دست

گرفته‌اند و صرفاً با مدّ نظر قراردادن منافع اسرائیل و صهیونیست‌ها و انتقال اطلاعات غلط به بالا، حاکمان امریکا را دچار یک اشتباه جدّی و سردرگمی بزرگ کرده‌اند. ممکن است امریکایی‌ها این مسائل را فقط در تبلیغات مطرح کنند و به آنها باور نداشته باشند.[1]

مشکل اصلی برای پروسه به اصطلاح صلح، بیداری ملت‌ها و زنده بودن ملت فلسطین است و ربطی به جمهوری اسلامی ایران ندارد. آیا با کنار رفتن جمهوری اسلامی ایران از پروسه صلح، مشکلات صلح خاورمیانه حل می‌شود؟ یعنی ملت فلسطین می‌گوید چون ایران تاکنون مقاومت می‌کرد، ما هم مقاومت می‌کردیم، حالا که ایران عقب‌نشینی کرده است، ما هم فلسطین را می‌فروشیم و تسلیم می‌شویم؟! اگر چنین می‌اندیشند، واقعاً دچار خطای بزرگی شده‌اند. آیا آنها فکر می‌کنند که ملت‌های اسلامی حاضرند دست از اسلام، ایمان و آرمان خود بردارند؟! اگر جمهوری اسلامی ایران امروز الگو شده، به این دلیل است که ایران حرف دل آنها را می‌زند؛ به این دلیل که جمهوری اسلامی ایران منطق اسلام را تبیین می‌کند. آنها مسلمان هستند و می‌بینند جمهوری اسلامی ایران مُجری واقعی احکام اسلام است. در غیر این صورت مگر ایران می‌تواند برای مسلمانان الگو باشد؟ ایران به عنوان یک کشور اسلامی و مُجری احکام اسلام می‌تواند برای مسلمانان الگو باشد. اگر مشکلی

---

۱. *جان مرشیمر*، استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو و *استفن والت*، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد، در یک کتاب آکادمیک و بسیار معروف در سال ۲۰۰۷ به بررسی یکی از تابوهای معروف در امریکا ـ یعنی تأثیر لابی اسرائیل بر سیاست خارجی این کشور ـ پرداختند. نویسندگان این کتاب در اثر خود با ارائه مستنداتی علمی نشان داده‌اند که ایالات متحده امریکا امنیت خود را قربانی منافع یک کشور دیگر یعنی اسرائیل کرده و علاوه بر این سیاست امریکا در قبال منطقه خاورمیانه نیز به کلی تحت تأثیر لابی اسرائیل قرار دارد. نگاه کنید به:
John J. Mearsheimer and Stephan M. Walt, *The Israel Lobby and U.S Foreign Policy*, NewYork:Farrar, Straus and Giroux, August 2007.

هست، به دلیل زنده بودن اسلام است. اگر مشکلی هست، به دلیل هوشیاری و بیداری ملت‌های اسلامی است، نه از طرف جمهوری اسلامی ایران.[1]

## پیشتاز نهضت‌های اسلامی

جمهوری اسلامی ایران منادی و مبین آرمانی است که تعلق به همه مسلمانان دارد. امریکایی‌ها چگونه فکر کرده‌اند؟ آنها برنامه‌های خود را با سران چند کشور منطقه هماهنگ کردند و فکر می‌کنند در این منطقه همه قدرت‌ها به دست آنهاست و اگر چند نفر را به عنوان شاه و رئیس‌جمهور خریدند، مسئله حل می‌شود و ملت‌ها هیچ نقشی ندارند؟ صدها میلیون مسلمانِ بیدار و هوشیار نقشی ندارند؟ برای مثال در مراسم حج امسال در منی تا ایرانیان در رمی جمرات شعار «الموت لامریکا» سر دادند، همه مسلمانان فریاد زدند «الموت لامریکا». چرا بقیه مسلمانان این شعار را تکرار کردند؟ تا ایرانیان شعار «الموت لاسرائیل» سر دادند، همه فریاد زدند «الموت لاسرائیل». برای چه؟ چون «الموت لامریکا» و «الموت لاسرائیل» حرف دلِ همه مسلمانان است. همیشه یک کشور باید پرچمدار، پیشقراول و جلودار باشد و ایران امروز جلودار و پیشقراول است. جمهوری اسلامی ایران مانع اصلی صلح خاورمیانه نیست، بلکه مانع اصلی، احیاء تفکر اسلامی در منطقه است. البته صلحی در کار نیست و در واقع، یک توطئه است. صلح عادلانه آن است که هرکس به حق خود برسد. اگر ملت فلسطین به حق خود می‌رسید، که ما حرفی نداشتیم. ما که دنبال جنگ نیستیم. اصلاً مسلمانان دنبال جنگ نیستند. از اول هم غرب این جنگ را در منطقه بر مسلمانان تحمیل کرد. آنچه

---

1. John L. Esposito (editor), *The Iranian Rovolution: Its Global Impact*, Miami: University Press of Florida, First edition, 1990.

امروز با این پروسه به اصطلاح صلح مقابله می‌کند؛ اسلام، قرآن، هوشیاری مردم مسلمان و بیداری ملت‌های اسلامی است.[1] ولی به مردم امریکا، اروپا و کشورهای منطقه به دروغ گفته می‌شود که همه چیز خوب پیش می‌رود، ولی ایرانی‌ها نمی‌گذارند و مقابل روند صلح ایستاده‌اند. البته این اعتراف به شکست، برای آنها بسیار سخت است، اما می‌خواهند عامل شکست را ایران معرفی کنند. حتی منشأ مقاومت و مبارزه مسلمانان غیور لبنانی و فلسطینی را هم ایران می‌دانند.

**سوء محاسبه امریکا**

به هر حال امریکایی‌ها مدعی شدند که مشکل اساسی ایران است که روند صلح در خاورمیانه پیش نمی‌رود و لذا باید با ایران برخورد شود. اگر فشار اقتصادی به ایران وارد شود، ایران تسلیم می‌شود. امریکایی‌ها اعلام کردند هرگونه صادرات و واردات به ایران ممنوع است. امریکایی‌ها چه چیزی را به ایران صادر می‌کردند که ممنوع کردند؟ طبق آمار خودشان در سال گذشته حدود ۳۰۰ میلیون دلار جنس از امریکا به ایران صادر شده است. کل مبادلات کمپانی‌های مختلف امریکایی با ایران، مستقیم یا غیرمستقیم، زیر ۳۰۰ میلیون دلار است. کشوری که حدود ۲۰ میلیارد دلار کالا در سال وارد می‌کند، ۳۰۰ میلیون دلار، حدود

---

۱. *ساموئل هانتینگتون* در سال ۱۹۹۳ با چاپ مقاله‌ای مدعی شد که بیداری ملت‌های مسلمان و تمدن اسلامی در نظم جهانی آینده تهدیدی اساسی برای منافع نظام لیبرالیستی است. هرچند محتوی و پیام مقالهٔ وی واکنش‌های منفی و مثبت زیادی را در سطح جهانی به دنبال داشته، ولی قسمت‌هایی از این مقاله در ارتباط با بیداری تمدن اسلامی و ایفای نقش آن در تحولات آینده نظام بین‌الملل قابل توجه و تأمل است. نگاه کنید به:
Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilizations", *Foreign Affairs*, Vol. 71, No. 3, Summer 1993.

یک‌هفتادم واردات آن است. کالاهایی هم که از امریکا وارد می‌شده، جنس انحصاری نبوده است تا با ممنوعیت صدور آنها مشکلی برای ما به وجود آید. به راحتی می‌توان آنها را از کشور دیگری وارد کرد. از آن طرف ضرری که به کمپانی‌های امریکایی وارد می‌شود، بسیار بیشتر است. خود امریکایی‌ها این مسئله را خوب می‌فهمند. خود کلینتون گفت این تصمیم ما ضربه‌ای به کمپانی‌های امریکایی است. حتی یکی از مقامات امریکایی گفته بود لازمه تصمیمی که اتخاذ کردیم، بیکار شدن هزاران امریکایی است. پس این تصمیم ضربه به خودشان است و ما مشکل چندانی نداریم.[1]

## مصاحبه رسواکننده

همه امید امریکایی‌ها این بود که وقتی به عنوان قلدر و ابرقدرت دنیا اعلام تحریم کردند، همه تبعیت کنند. کلینتون هم بعد از اعلام تحریم گفت ما از متحدین خود درخواست می‌کنیم که به ما بپیوندند. صریح‌تر و روشن‌تر و با تفصیل بیشتر، وزیر خارجه وی، کریستوفر درخواست کرد. حتی اسم بعضی از کشورها مانند ژاپن را هم به صراحت اعلام کرد و گفت ما از ژاپن می‌خواهیم که از ما تبعیت کند. از بعضی کشورهای دیگر هم صریحاً تقاضا کردند و برای آنها پیغام فرستادند. همه افرادشان را با عجله به اطراف دنیا فرستادند. حتی خانم مادلین آلبرایت (نماینده امریکا در سازمان ملل متحد) را به خاورمیانه فرستادند، عجله آلبرایت به حدی بود که در مصاحبه همه چیز را اشتباه بیان کرد. برای مثال وی

---

۱. پس از انقلاب اسلامی ایران، سه مشخصه سوء محاسبه (Miscalculation)، سوءبرداشت (Misperception) و سوءتفاهم (Misunderstanding) در اتخاذ و اعمال سیاست خارجی امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران باعث شد که سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران همیشه با شکست‌های سنگینی همراه باشد.

گفت بنا بود ایران یک وام ۵۰ میلیون دلاری برای مسائل هسته‌ای از ژاپن بگیرد و ما به ژاپن گفتیم این وام را به ایران پرداخت نکند. همه خبرنگارهای حاضر به هم نگاه کردند. ۵۰ میلیون دلار وام برای مسائل هسته‌ای؟! بعد دیدند خیلی خراب شد، سخنگوی این خانم آمد برای خبرنگاران توضیح داد و گفت خانم آلبرایت اشتباه کرده، ۵۰ میلیون دلار نبوده، بلکه ۵۰۰ میلیون دلار بوده و برای مسائل هسته‌ای هم نبوده، بلکه برای سد کارون بوده است! این‌گونه اشتباهات نشان بی‌اطلاعی مسئولین امریکا از مسائل از یک طرف و نشان عجله آنها از طرف دیگر است. از این عجله‌ها پیداست که هیچ‌گونه هماهنگی و هم‌فکری نبوده و یک تصمیم ناپخته‌ای اتخاذ کرده‌اند. ظاهراً کلینتون در کنگره صهیونیست‌ها و با حضور وزیر خارجه اسرائیل احساس کرد بهترین فرصت برای فروختن این مسئله به یهودی‌ها و صهیونیست‌ها برای استفاده انتخاباتی آینده است و لذا با عجله این مسئله را اعلام کرد، به امید آنکه دنیا هم از آنها تبعیت کند.

## انزوای جهانی امریکا

آیا متحدی از انگلیس نزدیک‌تر به امریکا وجود دارد؟ توقع این بود که حداقل انگلیسی‌ها از تصمیم امریکا حمایت کنند. ولی اولین کشوری که در اروپا با این تصمیم مخالفت کرد، انگلیس بود. نخست‌وزیر انگلیس به صراحت گفت که از امریکا تبعیت نخواهیم کرد. آلمان‌ها نیز با لحن تندتر گفتند نه تنها روابط تجاری را قطع نمی‌کنیم، بلکه این روابط را لازم می‌دانیم و انزوای ایران را خطرناک می‌دانیم. از اینها قوی‌تر، فرانسه عکس‌العمل نشان داد. آقای شیراک قبل از پیروزی در انتخابات، در یک برنامه تلویزیونی با رقیب انتخاباتی خود، وقتی از او راجع به تحریم ایران سؤال شد، پاسخ داد که نه تنها نباید در تحریم شرکت کنیم، بلکه

به عکس باید روابط خود را با ایران توسعه دهیم، چون ایران کشور بسیار مهمی در منطقه است. بعد از پیروزی در انتخابات هم وقتی از او سؤال کردند، باز هم تصریح کرد که در این تحریم شرکت نمی‌کنیم و معتقدیم باید روابط خود را با ایران گسترش دهیم.

با اینکه ژاپنی‌ها هم در این مقطع درگیر یک نوع جنگ تجاری با امریکا بودند و احتمال داشت که از آن حمایت کنند، نخست‌وزیر ژاپن صریحاً در چین اعلام کرد که ما در این تحریم شرکت نخواهیم کرد. در واقع هیچ دولتی در دنیا از تصمیم امریکا حمایت نکرد. اتخاذ چنین تصمیم ناپخته‌ای در دنیا بی‌سابقه است! امریکا از دنیا تقاضای حمایت کرد و یک کشور در سرتاسر جهان از او حمایت نکرد. امریکا ماند و اسرائیل که خود طراح این برنامه بود.

## دو مشکل اساسی در اقتصاد کشور

بی‌تردید این‌گونه تصمیمات هیچ تأثیر قابل ملاحظه‌ای در اقتصاد کشور ما نخواهد داشت. اینکه امریکا از ما نفت بخرد یا نخرد، صادرات امریکا به ایران ممنوع یا مجاز باشد، تأثیری بر فعالیت اقتصادی ما ندارد. در این دنیای وسیع و بزرگ، نفت به عنوان یک ماده ارزشمند و حیاتی برای جهان صنعتی، کالایی نیست که ما برای فروش آن مشکلی داشته باشیم و تحریم، فشاری را بر ما وارد آورد. البته جمهوری اسلامی ایران با مشکلات اقتصادی مواجه است، اما این مشکلات مربوط به تصمیمات امریکا نیست. مشکل ما از کجا نشئت می‌گیرد؟ با بیانی ساده و روشن، جمعیت مصرف‌کننده ما زیاد و درآمد ما کم شده است. این اساس مسئله است و بقیه مسائل فرعی است. چطور درآمد ما کم و هزینه ما زیاد شده است؟

زمانی که انقلاب اسلامی پیروز شد، جمعیت کشور نصف جمعیت

امروز و حدود ۳۰ میلیون نفر بود.[1] الان جمعیت ما نزدیک به ۶۰ میلیون نفر است. جمعیت، حدود دو برابر شده است؛ آن هم جمعیتی که اکثراً جوان‌اند. در مدارس و دبیرستان و دانشگاه افرادی که در کلاس نشسته‌اند و درس می‌خوانند، حدود ۲۰ میلیون نفر هستند. یعنی یک‌سوم از جمعیت ما در حال تحصیل است. اکثر جمعیت ما، در حدود ۵۴ درصد از جمعیت کشور ما جوانان زیر بیست سال هستند. یعنی جمعیتی مصرف‌کننده که نیروی مولد نیست، بلکه کتاب می‌خواهد، کلاس و مدرسه می‌خواهد، لباس و غذا می‌خواهد و هکذا. متأسفانه بعد از انقلاب، نرخ رشد جمعیت ما بالا بود که باید با کار فرهنگی این رشد را کم کنیم. در گذشته، نیروی انسانی بزرگ‌ترین عامل قدرت ملی بود. هر کشوری که دارای جنگجویان، افراد و جوانان بیشتری بود، قدرت آن هم بیشتر بود. قدرت ملی هر کشوری برمبنای استعداد نیروی انسانی آن کشور قابل ارزیابی بود. اما امروز وضع متفاوت است. امروز، نیروی انسانی عامل اصلی قدرت ملی نیست و فقط درصد ناچیزی تأثیر دارد. امروز، اساس قدرت ملی را تکنولوژی تشکیل می‌دهد. در واقع تکنولوژی امروز نقش نیروی انسانی دیروز را بازی می‌کند. آن زمانی که پیامبر فرمود: «اِنّی اُباهی بکم اَلامم»[2] زمانی بود که اساس قدرت ملی را نیروی انسانی تشکیل می‌داد. ولی امروز تکنولوژی، اساس قدرت ملی را تشکیل می‌دهد. ازاین‌رو امروز باید مراقب رشد جمعیت باشیم. اگر هم بر فرض «اِنّی اُباهی بکم اَلامم» برای امروز هم باشد، دستور واجب نیست، حداکثر مستحب است و در شرایط فعلی به دلیل مسائل اهم باید به این مستحب عمل نکنیم. پس اصل اهمّ و مهم برای کجاست؟

---

۱. شهید رجایی (ره) در زمان نخست‌وزیری (دو سال پس از پیروزی انقلاب) کابینه خود را کابینه ۳۶ میلیونی معرفی کرد.

۲. *بحارالانوار*، جلد ۱۷، ص ۲۵۹.

بدین‌ترتیب، از یک طرف هزینه‌های ما به دلیل رشد بی‌رویه جمعیت، بیش از دو برابر شده و از طرف دیگر درآمد ما نیز به شدت کاهش یافته است. درآمد اصلی ما متأسفانه هنوز منحصر به نفت است که البته این نقص اقتصاد ماست و باید به گونه‌ای آن را مرتفع کنیم.

## خوداتکایی به جای نفت اتکایی

مقام معظم رهبری در یک سخنرانی فرمود من آرزو دارم که یک روزی بتوانیم همه چاه‌های نفت را ببندیم و یک قطره نفت صادر نکنیم. البته این یک آرزوی ناممکن نیست. اگر همه در میدان جهاد و تلاش و کار وارد شویم، شدنی است. همه باید کار کنیم. امروز درآمد صادرات آب از صادرات نفت بیشتر است. قیمت یک لیتر آب دو برابر قیمت یک لیتر نفت است. انواع سنگ‌ها را به دنیا صادر کنیم، بهتر از نفت است. ایران ما بسیار غنی است. ما همه چیز داریم، منتهی یک فشار نیاز است، ظاهراً باید روزی شیرهای نفت بسته شود تا ما صادرات غیرنفتی خود را سامان دهیم. نفت یک ماده بسیار ارزشمند و تمام شدنی است و ۲۰ تا ۲۵ سال دیگر وضع نفت بحرانی خواهد شد. در آن زمان اگر نیاز باشد که ما نفت بخریم، باید بشکه‌ای ۲۰۰ دلار بپردازیم. لذا باید اتکاء به نفت را کم کنیم. از اول انقلاب هم همیشه این بحث بوده است که چگونه از تک‌محصولی خلاص شویم. در این مدت گرچه تلاش زیادی شده است، ولی عملاً در این زمینه موفق نبوده‌ایم. البته در برنامه اول، صادرات غیرنفتی ما نسبتاً خوب بود و اگر تحرک بیشتری داشته باشیم، می‌توانیم در یکی، دو برنامهٔ توسعه دیگر نجات پیدا کنیم. صادرات غیرنفتی ما در حال حاضر حدود ۵ میلیارد دلار یعنی در حدود نصف درآمد نفتی ماست. با یک جهش، صادرات غیرنفتی به جای ۵ میلیارد به ۱۰ میلیارد دلار خواهد رسید. البته باید تسهیلات لازم نیز برای صادرات

غیرنفتی ایجاد شود و ارز این صادرات به داخل کشور بازگردد. دولت هم در فکر اجرای برنامه‌هایی باشد تا صادرات را سامان دهد و ارز حاصل را به داخل کشور برگرداند.

### قیمت واقعی نفت

حال قیمت نفت چگونه است؟ ما در سال ۱۳۵۳ (۲۱ سال پیش)، نفت را ۱۲ دلار می‌فروختیم. امروز ۱۵ دلار می‌فروشیم. در مدت بیست سال، ۱۲ دلار به ۱۵ دلار رسیده است! با ۱۲ دلار آن روز چقدر قدرت خرید داشتیم و با ۱۵ دلار امروز چقدر قدرت خرید داریم؟ از نظر قدرت خرید، ما امروز یک بشکه نفت را در واقع به ۲ دلار می‌فروشیم! قیمت همه کالاها و مصنوعات بالا رفته، ولی قیمت نفت ثابت مانده است. بنابراین، نفتی که در سال ۱۳۵۳، ۱۲ دلار می‌فروختیم، امروز به ۲ دلار فروخته می‌شود. یعنی درآمد ما یک‌ششم شده است، جمعیت ما هم که دو برابر شده، یعنی درآمد سرانه یک‌دوازدهم شده است. از طرف دیگر درآمد به دلار است، ولی مخارج ما به سایر ارزها مانند ین و مارک است. قیمت دلار هم در این مدت در برابر ارزهای دیگر به کمتر از نصف تنزل پیدا کرده، یعنی در واقع درآمد ما نسبت به سال ۱۳۵۳ به یک‌بیست‌وچهارم کاهش یافته است. این ریشه مشکل است و باید آن را به نحوی حل کنیم.

البته این مشکل، تنها برای کشور ما نیست. برای سایر کشورهای صادرکننده نفت هم وجود دارد. برای مثال درآمد کشورهای عربی صادرکننده نفت در سال ۱۹۸۰، یعنی ۱۵ سال پیش از محل صادرات نفت، حدود ۲۳۵ میلیارد دلار بوده، ولی در سال ۱۹۹۴ درآمد نفتی این کشورها به ۹۷ میلیارد دلار تنزل کرده است. البته این رقم به قیمت روز و رقم صوری است. اگر به قیمت ثابت سال ۱۹۸۰ محاسبه کنیم، درآمد

این کشورها به ۵۳ میلیارد دلار کاهش یافته است. قدرت خرید این کشورها به ۲۲/۵ درصد تنزل یافته و درآمد آنها نسبت به سال ۱۹۸۰ تقریباً به یک‌پنجم کاهش یافته است. در سال‌های اخیر در عربستان سعودی و امارات و سایر کشورهای صادرکننده نفت، صدها پروژه بزرگ تعطیل شده است. ازاین‌رو، این مشکل تمام کشورهای صادرکننده نفت است.

یک راه‌حل این مشکل این است که وابستگی به نفت را کم کنیم. راه‌حل دیگر این است که با تماس با سایر کشورهای صادرکننده به آنها شهامت بدهیم تا حکام کشورهای عربی به عنوان صادرکنندگان اصلی نفت با کمی استقلال به منافع کشور خود بیندیشند تا بتوانیم نفت را به تدریج به قیمت واقعی آن برسانیم.

## لزوم صرفه‌جویی

مشکل دیگر، مشکل فرهنگی در بخش اقتصاد است. من در اینجا به نظر مقام معظم رهبری و تأکیدات ایشان در پیام نوروزی امسال و همچنین سال گذشته، یعنی «وجدان کاری، انضباط اقتصادی و انضباط اجتماعی» اشاره می‌کنم.[1] ما از لحاظ فرهنگی در بخش اقتصاد مشکل داریم و معمولاً اسراف می‌کنیم. چه کسی اسراف می‌کند؟ متأسفانه همه اسراف می‌کنند. در همین مصرف سوخت در کشور، چون قیمت‌ها ارزان است و یا فرهنگ ما فرهنگ اسراف است، مصرف ما از نُرم بین‌المللی بسیار بالاتر است. ما از همه کشورها بیشتر سوخت مصرف می‌کنیم. یک دلیل آن ارزان بودن سوخت است. قیمت نفت در سال جاری که قیمت‌ها کمی گران شده، به یک‌بیستم قیمت همسایگان جنوبی ما که

۱. متن پیام نوروزی مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴.

صادرکنندگان اصلی نفت هستند، رسیده است. البته ارزانی یک دلیل این اسراف است. اگر گران هم باشد، باز فرهنگ ما فرهنگ اسراف است. برای مثال همین الان که برنج و روغن هم گران شده است، باز هم اسراف می‌کنیم. آماری که اخیراً برای نان اعلام شد، بسیار تکان‌دهنده بود. ما ۳۰ درصد نان را دور می‌ریزیم. با مشکلات فراوان گندم را از آن طرف جهان خریداری می‌کنیم، با کشتی حمل می‌کنیم، با کامیون از بندر می‌آوریم، آرد می‌کنیم و به نانوایی می‌رسانیم و او با سوخت ارزان می‌پزد و ما ۳۰ درصد آن را دور می‌ریزیم! آن دستگاه دولتی هم برای ساخت یک کارخانه یا کارگاه اگر به یک سالن ۳۰۰ متری نیاز دارد، سالن ۷۰۰ متری می‌سازد؛ اگر محوطه ۱۰۰۰ متری نیاز دارد، محوطه ۵۰۰۰ متری آماده می‌کند. همه ما مقصریم. در بحث اسراف همهٔ ما از دولت، مردم، مسئولین و غیرمسئولین شریک هستیم. برای حل آن هم، همه باید وارد میدان شویم و جلوی این اسراف‌ها را بگیریم.

### تعهد کاری

مسئله مهم دیگر در کنار مسئله اسراف، مسئله تعهد کاری است. آیا ما در اداره و کارخانه و سایر محیط‌های کاری به مقداری که قانوناً به دولت تعهد داده‌ایم، کار می‌کنیم؟ اگر اروپا پیشرفت کرده، اگر غرب جلو افتاده است، عامل اصلی این پیشرفت، علم نیست. البته نمی‌توان منکر نقش علم در پیشرفت بود، اما باید به صراحت گفت عامل اصلی پیشرفت آنان تعهد کاری است. در کجا کسی تعهد می‌کند که ۸ ساعت کار کند و به جای آن ۲ ساعت کار می‌کند؟! تعهد به این نیست که کسی نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، روزه می‌گیرد یا نمی‌گیرد؛ بلکه تعهد کاری یعنی کسی تعهد داده است که ۸ ساعت و یا هفته‌ای ۴۰ ساعت کار کند و باید دقیقاً به این تعهد عمل کند.

برادران و خواهرانِ بسیجی! شما که پیام‌رسان پیام مقاومت و ایستادگی و ایمان و اخلاص و فداکاری در ادارات هستید، بیایید به همین یک اصل که مقام معظم رهبری تأکید فرمود، عمل کنیم، یعنی «انضباط اقتصادی و وجدان کاری». اگر فقط به همین اصل عمل کنیم، وضع ما درست می‌شود. ما اگر فرهنگ اسراف را کنار بگذاریم و به تعهد کاری عمل کنیم، بسیاری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی ما حل خواهد شد. مشکلات ما مربوط به خود ماست. امریکا نمی‌تواند برای ما مشکل عمده‌ای باشد. من می‌خواهم به بیان رسول خدا تکیه کنم که فرمود شما جهاد اصغر را پشت سر گذاشتید و جهاد اکبر برای شما باقی مانده است.[1] مبارزه با امریکا جهاد اصغر است. مبارزه با شیاطین خارجی، جهاد اصغر است. در میدان جنگ اقتصادی، با دشمن خارجی مقابله کردن، جهاد اصغر است. جهاد اکبر، مبارزه با شیاطین درونی خودمان است. ما با خودمان باید بجنگیم. بیاییم واقعاً اسراف را کنار بگذاریم. بیاییم به تعهد کاری خودمان پایبند باشیم و متعهدانه فعالیت کنیم. اگر غرب پیشرفت کرده، نه فقط به دلیل علم است، بلکه به دلیل تعهدِ در کنار علم است. آنها به کارشان متعهد هستند، به آنچه قول و قرار می‌گذارند، متعهد هستند. بیاییم، ما هم متعهد باشیم.

### خدا را هم شریک کنیم

جمله‌ای که به ظاهر جمله قشنگی نیست، اینکه بیاییم از امروز به جای شعار «خدا و اسلام» شعار «وطن و مردم» بدهیم. کار برای «خدا» خیلی سخت است. از کار برای «مردم» شروع کنیم. معروف است که مرحوم شیخ جعفر شوشتری در یک ماه رمضان که در مدرسه مروی تهران منبر

---

۱. *وسائل الشیعه*، جلد ۱۱، ص ۱۲۲.

می‌رفت، به مردم وعده داده بود که مطلب مهمی را در ۲۱ ماه رمضان خواهد گفت. در روز ۲۱ ماه رمضان به مردم گفت تا حالا به شما گفته‌اند «مُوحّد باشید»، «یکتا پرست باشید»، من می‌خواهم به شما بگویم از امروز بیایید «مُشرک باشید»! از آنجا که همه فعالیت و تلاشمان برای خودمان است، بیایید از امروز یک سهم هم برای خدا بگذاریم و مشرک بشویم. کمی خدا را هم شریک کنیم! من هم می‌خواهم امروز در این جلسه بگویم بیایید مشرک شویم. به جای خود و خودیت کمی وطن‌پرست شویم، کمی برای مردم کار کنیم. این خود را بشکنیم. یکتاپرست شدن بالاترین مقام است. مؤمن و مسلمان بودن بالاترین مرحله است. اگر خدای ناکرده دستمان به آن حقیقت بلند نمی‌رسد، لااقل کمی خدا را در کارهایمان شریک کنیم. ما بعد از انقلاب گفتیم وطن‌پرستی، شرک است، مردم‌پرستی کفر است، فقط خداپرستی. البته آن سخن صحیح است، ولی من می‌خواهم بگویم، بیاییم این «خود» را کنار بگذاریم و کمی برای جامعه و وطن کار کنیم. برای کشور و نظام و برای نسل آینده کار کنیم.

اگر واقعاً وجدان کاری باشد و اگر ما متعهد شویم و به صحنه بیاییم، خداوند ما را کمک و یاری خواهد کرد و ما می‌توانیم بر شیاطین داخلی و خارجی پیروز شویم. امام که فرموده: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»[1] دقیقاً درست است، به شرط آنکه ما مسلمان و متعهد باشیم. مقام معظم رهبری فرمود من خوشحالم که امریکا کشور ما را تحریم کرد. واقعاً باید خوشحال باشیم و واقعاً برای ما مبارک و خیر است، به شرط آنکه متعهدانه در صحنه باشیم و به آنچه خداوند به ما دستور داده و وجدان و قانون به ما گفته است، عمل کنیم. اسراف را کنار

---

۱. سخنرانی حضرت امام خمینی در جمع دانشجویان دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸/۸/۱۶.

بگذاریم که «انّه لا یحبّ المسرفین»[1]. به این آیه قرآن عمل کنیم، آن وقت خداوند هم ما را یاری خواهد کرد و می‌توانیم بر همه مشکلات اقتصادی فائق گردیم و ان‌شاءالله این کشور را به آن نقطه‌ای که مطلوب ولی عصر امام زمان (عج) است، برسانیم.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره اعراف، آیه ۳۱.

# توطئه‌های استکبار جهانی
# علیه انقلاب اسلامی ایران و نحوه مقابله با آن

بعد از گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پشت سرگذاشتن سه مرحله بسیار مهم از انقلاب، یعنی دوران تثبیت انقلاب، تأسیس نهادهای ضروری برای اداره نظام اسلامی، و دوران دفاع مقدس و ایستادگی در برابر توطئه نظامی بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران، و همچنین پشت سر گذراندن قدم‌های بسیار مهم و اساسی در زمینه سازندگی ـ که البته دوران سازندگی ادامه خواهد داشت ـ بازنگری نسبت به فعالیت‌های سال‌های گذشته در این دوره بیست ساله بعد از پیروزی انقلاب و شرایط و موقعیتی که امروز پیش رو داریم و همچنین خطرناک‌ترین توطئه‌هایی که امروز علیه انقلاب اسلامی توسط دشمنان انقلاب در دست اجرا می‌باشد، یکی از مهم‌ترین وظایف و رسالت‌های ماست.

### شرایط جدید بین‌المللی

برای ارزیابی توطئه دشمنان انقلاب در شرایط فعلی، باید شرایط موجود جهانی را مورد بررسی قرار دهیم. این اصلِ بسیار مهمی است که حتی در فهم و انطباق اصول اسلامی و احکام اسلامی نیز مؤثر است. همان نکته‌ای که امام راحل (ره) با تعبیر زیبایشان به عنوان «اصل زمان و مکان» مطرح فرمودند. مهم‌ترین پایهٔ اصل زمان و مکان، شناسایی شرایط جامعه

و شرایط جهانی است. شرایط جهانی امروز کاملاً با دیروز و به ویژه با شرایط صدر اسلام که حتی دولت به مفهوم امروزی آن وجود نداشت و دوران حکومت قبیله‌ای بود، متفاوت است. در آن دوره، عمدتاً همه اختیارات در هسته اصلی جامعه یعنی خانواده متمرکز بود و یک نوع خودکفایی در خانواده وجود داشت. یعنی اعضای خانواده هم تولیدکننده، هم مصرف‌کننده، هم اداره‌کننده و هم تصمیم‌گیرنده در اکثر مسائل بودند. بعد از خانواده، قبیله بود که دارای اختیارات وسیع در مسائل اجتماعی و حقوقی بود. امروز شرایط ما حتی با دو سه دهه قبل نیز متفاوت است. در شرایط فعلی جهان، قدرت دولت‌ها روز به روز کمتر می‌شود و قدرت‌های بین‌المللی در حال حاکم شدن بر کل جهان می‌باشند. تأثیر و تأثرها هم منحصراً در داخل یک کشور باقی نمی‌ماند، این تأثیرات از خارج بر داخل کشور خواهد بود، نه تنها در مسائل فرهنگی و سیاسی که حتی در مسائل مربوط به محیط زیست نیز چنین است. یکی از نگرانی‌هایی که در روزهای اخیر برای مردم ما به وجود آمده بود، مسئله آزمایش اتمی پاکستان است که اگر این آزمایش در بلوچستان پاکستان انجام شود، ممکن است تأثیرات سوء زیست محیطی آن به داخل مرزهای ما در استان سیستان و بلوچستان برسد ـ که البته در این زمینه مسئولین ما در حال مذاکره با مقامات پاکستانی می‌باشند.[1] یعنی

---

۱. در پنج‌شنبه هفتم خرداد ۱۳۷۷ (۲۸ مه ۱۹۹۸) پاکستان نخستین بمب اتمی خود را آزمایش کرد و در نهم خرداد همان سال دست به آزمایش اتمی دیگری زد. بدین‌ترتیب در واپسین روزهای مه ۱۹۹۸ پاکستان عملاً به «باشگاه اتمی» پیوست. جهت آگاهی بیشتر از سیر تحولات مربوط به هسته‌ای شدن کشور پاکستان نگاه کنید به منبع زیر:
غلامرضا علی بابایی، «تأملی بر مسائل هسته‌ای پاکستان»، *طرح جامع پژوهشی سیاست خارجی ایران: نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۸۵، صص ۲۶۳-۲۵۱.

شرایط جهانی امروز شرایطی نیست که ملتی فقط تحت تأثیر وقایع و جریانات داخل کشور خود باشد. بسیاری از مقررات و قوانین و شرایط به صورت جهانی و بین‌المللی بر جهان حکومت می‌کنند.[۱]

این تأثیر و تأثرها از یک طرف، ضرورت پیشرفت تکنولوژی است. وقتی شما برای سفر خود از هواپیما استفاده می‌کنید، برای رسیدن به مقصد ناچار از روی فضای ده‌ها کشور عبور می‌کنید تا به مقصد نهایی برسید و برای این عبور احتیاج به یک نظام بین‌المللی به نام نظام هوانوردی است. بنابراین احتیاج به مقررات و قوانین بین‌المللی هوانوردی است تا بتوان ترافیک و رفت و آمد در فضا را کنترل کرد. اگر محموله‌ای از یک کشور تا کشور مقصد، از آب‌های متعلق به ده‌ها کشور و یا از آب‌های بین‌المللی عبور می‌کند، احتیاج به یکسری مقررات و قوانین مربوط به دریاهاست تا بتوان این رفت و آمد را تنظیم کرد. یا در مسئله امواج رادیویی، اگر مقررات برای امواج وجود نداشته باشد، همه سیستم ارتباطاتی مانند تلفن، بی‌سیم، فاکس، رادیو ـ تلویزیون و اینترنت به هم خواهد ریخت و هیچ‌کس نمی‌تواند به طور مطمئن صدا یا تصویری را دریافت نماید. بنابراین برای جلوگیری از تداخل امواج باید تقسیم‌بندی صورت گیرد و فرکانس‌ها تقسیم شود. ماهواره‌ها هم به همین صورت است. الان فضا هم در حال تقسیم شدن است. الان هر کشوری نقاط اختصاصی برای ماهواره دارد. ما هم در فضا دارای نقاط اختصاصی هستیم که این نقاط نباید در اختیار کشور دیگری قرار گیرد.

---

۱. جهت دستیابی به تصویری جالب از ارتباط گسترده و سیستماتیک موجود میان کشورها و همچنین مقررات، قوانین و موضوعاتی که به صورت جهانی در دستورکار کشورها و دیگر نهادهای بین‌المللی قرار گرفته‌اند، به کتاب زیر مراجعه شود:
White, Brian, Richard Little, and Michael Smith, *Issues in World Politics*, NewYork, Palgrave Macmillan, 2001.

به دلیل اهمیت و حساسیت این نقاط که دز واقع مدار اختصاصی را از لحاظ پرتاب ماهواره و مسائل مخابراتی و ارسال صدا و تصویر برای ما به وجود می‌آورد، همواره برای حفظ آنها مراقبت و تلاش می‌کنیم. لذا نقاط در فضا و مدارات هم در حال تقسیم شدن هستند.

بنابراین از یک طرف این تأثیر و تأثرها و مقررات بین‌المللی یک ضرورت است؛ یعنی شرایط جهانی و پیشرفت تکنولوژی ما را وادار کرده است که به ناچار وارد خانواده بین‌المللی شویم و عضو کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی باشیم. از طرف دیگر از همین شرایط موجود قدرت‌های بزرگ و استعمارگران حداکثر سوءاستفاده را انجام می‌دهند. یعنی امروزه نفوذ قدرت‌های صنعتی و انواع جدید استعمار سیاسی و فرهنگی حتی نفوذ اقتصادی و استثمار در درون همین مقررات بین‌المللی و به نام قوانین و مقررات بین‌المللی مرموزانه صورت می‌گیرد. پس به ناچار ما وارد مقررات بین‌المللی شده‌ایم که چاره‌ای جز آن نبوده و از طرف دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی از همین مسئله، نسبت به کشورهای جهان سوم و از جمله نسبت به ایران اسلامی سوءاستفاده می‌کنند.

## توطئه‌های کشورهای صنعتی علیه کشورهای جهان سوم

بخشی از توطئه‌ها ربطی به انقلاب و نظام اسلامی ندارد، یعنی حتی اگر در ایران انقلابی هم نبود و یک حکومت دلخواه غرب بود، باز هم یکسری توطئه‌ها وجود داشت. برای مثال امروز توطئه‌هایی که برای قیمت نفت وجود دارد، یکی از مشکلات مهم اقتصادی کشور ماست و درآمدهای ارزی ما را به شدت کاهش داده است. اگر انقلاب اسلامی هم نبود، این نوع توطئه‌ها بود. این مشکلِ همه کشورهای جهان سوم است. یعنی در جهان سوم اگر محصولی تولید شود که جهان صنعتی مصرف‌کننده آن است، این مشکلات را به وجود می‌آورند. یعنی توطئه‌هایی طراحی می‌کنند

و قیمت محصول را گاهی به یک‌دهم قیمت واقعی آن می‌رسانند. در نمودارهای قیمت محصولات مهم متأسفانه تنها نموداری که نشان می‌دهد قیمت یک محصول در طول یک قرن تقریباً ثابت مانده، نمودار مربوط به قیمت نفت است. درحالی‌که اگر قیمت سایر محصولات مثلاً فولاد یا مس و یا سایر محصولات معدنی را بررسی کنیم، می‌بینیم جهت نمودار مرتب به سمت بالاست و قیمت در حال افزایش است.

### قیمت تحمیلی نفت

در مسئله نفت توطئه بزرگی علیه کشورهای تولیدکننده طراحی و اجرا شده است. قیمت نفت خام در طول حدود یک قرن به طور ثابت هر بشکه دو دلار بوده است. یعنی از سال ۱۸۷۳ تا ۱۹۷۳ در طول یک صد سال، قیمت نفت همواره حدود ۲ دلار بوده، از ۱/۸۹ و ۱/۹۴ تا ۲/۱ دلار در نوسان بوده است.[1] یعنی قدرت‌های بزرگ و کشورهای صنعتی خریدار نفت، قیمت این ماده حیاتی را به نفع خودشان ثابت نگه داشته‌اند.

در یک مقطع در سال ۱۹۷۳، در جنگ اعراب و اسرائیل وتحریم نفتی آن زمان، تحولی در قیمت نفت به وجود آمد و به حدود ۱۳ دلار رسید. مقطع بعدی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بود که قیمت نفت افزایش چشمگیری پیدا کرد و به حدود ۳۵، ۳۶ دلار در هر بشکه رسید. مقطع دیگر، اوایل جنگ تحمیلی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و مقطع دیگر، جنگ عراق علیه کویت در سال ۱۹۹۰ بود که قیمت نفت به ۲۵ دلار رسید.[2] یعنی هر زمان در شرایط خاص قیمت

---

1. See: http://www.wtrg.com/prices.htm

۲. جهت آگاهی از شوک‌های نفتی و آمار و ارقام قابل توجهی از قیمت نفت در پیامد این شوک‌ها نگاه کنید به منبع زیر:
هوشنگ امیراحمدی، «اقتصاد سیاسی و نفت»، ترجمه علیرضا طیب، *ماهنامه اطلاعات*

نفت افزایش پیدا کرده است، بلافاصله پس از مدت کوتاهی قیمت را به قیمت قبلی برگرداندند. این مسئله نشان می‌دهد که چه توطئه حساب‌شده‌ای وجود دارد.

برای اینکه محصول صنعتی به ما گران تحویل شود، مالیاتی که غرب بر نفت می‌بندد، بیش از ۷۰ درصد قیمت نفت است. برای مثال در انگلستان ۷۲/۳ درصد مالیات، از بنزین اخذ می‌شود. در فرانسه ۸۰/۵ درصد، در آلمان ۷۶ درصد در ایتالیا ۷۵/۴ درصد به عنوان مالیات اخذ می‌شود. یعنی قیمت نفت که در اروپا، امریکا و یا سایر کشورهای صنعتی به دست مصرف‌کننده می‌رسد، حدود ۸۰ درصد مالیات است و ما محصول صنعتی را گران می‌خریم. یعنی در واقع مالیات نفت را ما پرداخت می‌کنیم.

طبق محاسبه‌ای که وجود دارد، اگر بخواهیم نفت را به قیمت سال‌های اولیه کشف نفت یعنی سال ۱۸۶۱ بفروشیم، (البته با محاسبه تورم و ارزش واقعی دلار بدون هیچ افزایشی) باید نفت را بشکه‌ای ۹۰ دلار بفروشیم. یعنی در واقع اگر نفت را بشکه‌ای حدود ۹۰ دلار بفروشیم، ما نفت را به قیمت ۱۵۰ سال پیش فروخته‌ایم.

## سوءاستفاده قدرت‌های بزرگ از مجامع بین‌المللی

بنابراین بخشی از توطئه‌ها، توطئه‌هایی علیه جهان سوم است که یک مثال آن نفت است، ولی برخی توطئه‌ها و فشارها مستقیماً مربوط به انقلاب اسلامی و نقش آن در منطقه و جهان است. انقلاب اسلامی آثاری در منطقه و در جهان اسلام و کشورهای جهان سوم به وجود آورده که برای غرب نگران‌کننده است. در حال حاضر در فلسطین اشغالی، مانع

---

*سیاسی اقتصادی*، شماره‌های ۷۵ و ۷۶ (آذر و دی ۱۳۷۲) و شماره‌های ۷۷ و ۷۸ (بهمن و اسفند ۱۳۷۳).

اصلی توطئه غرب، تلاش و ایثار جوانان شجاع و فداکاری است که تحت تأثیر انقلاب اسلامی می‌باشند و در واقع مانع دیگری امروز برای اجرای توطئه امریکا و استکبار در منطقه وجود ندارد. اگر امروز در جهان اسلام، فرهنگ شهادت، ایثار و فداکاری وجود دارد، بی‌تردید حضور این فرهنگ به دلیل انقلاب اسلامی ایران و به تعبیر امام راحل، انفجار نور است. ایجاد فشار بر انقلاب اسلامی یعنی محور تحرکات جوانان سراسر جهان اسلام، از طریق همین قوانین و مقررات بین‌المللی است که ناچاریم در بسیاری از موارد از این قوانین و دستورات تبعیت کنیم. این فشار روز به روز هم بیشتر خواهد شد.

هم‌اکنون در حال تشکیل دیوانی به نام دیوان کیفری بین‌المللی هستند. همین روزها راجع به تشکیل این دیوان بحث می‌شود. ممکن است تصویب شود. وقتی حدود ۶۰ کشور یک طرح بین‌المللی را امضاء کردند، از لحاظ جهانی لازم‌الاجرا می‌شود. در آن صورت اگر یک تبعه ایرانی که از دید آنها جنایتکار و از دید ما بی‌گناه است، وارد یکی از آن ۶۰ کشور شود، دیوان کیفری بین‌المللی می‌تواند دستور دستگیری او را صادر کند و در همان‌جا محاکمه شود. به عنوان مثال اگر فردی که از دید ما انسان مجاهد و فداکار و از دید غربی‌ها تروریست است، وارد یکی از این ۶۰ کشور شود، به دستور دیوان کیفری دستگیر و در دادگاه محاکمه می‌شود؛ حتی بدون اینکه ما جزو امضاکنندگان این مقررات باشیم.[1]

بنابراین روز به روز فشارهای قدرت‌های بزرگ از طریق مقررات و

---

۱. اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، در نشست نمایندگان تام‌الاختیار ملل متحد که از ۲۵ خرداد ۱۳۷۷ (۱۵ ژوئن ۱۹۹۸) در رم آغاز شده بود، در ۲۶ تیر ۱۳۷۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸) به تأیید نمایندگان ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت‌کننده رسید و پس از تصویب ۶۰ کشور از تاریخ اول ژوئیه ۲۰۰۲ لازم‌الاجرا شد. مقر این دادگاه در لاهه هلند می‌باشد. برای اطلاع بیشتر از حوزه فعالیت‌ها و اهداف این دیوان نگاه کنید به سایت دیوان به آدرس زیر: www.icc.int/menus/icc

قوانین بین‌المللی بیشتر می‌شود. قطعنامه‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ علیه عراق، لیبی و بعد سودان تصویب شد، به ظاهر در چارچوب مقررات بین‌المللی بود. شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌هایی را تصویب کرد و آنها را به اجرا درآورد و برمبنای آن قطعنامه‌ها همه کشورها مجبور به اجرا شدند. برمبنای همین قطعنامه‌ها همه کشورها مبادلات تجاری با عراق را قطع کردند. براساس همین قطعنامه‌ها پرواز هواپیماها به مقصد کشور لیبی و یا از مبدأ لیبی ممنوع شد؛ و لذا در طول چند سال هیچ هواپیمایی وارد فضای لیبی نشد و اگر مردم لیبی می‌خواستند مسافرت کنند، باید از طریق کشورهای مجاور اقدام می‌کردند.[1]

بنابراین اگر قدرت‌های بزرگ بخواهند بر کشورهای دیگر فشار وارد کنند، از طریق مجامع بین‌المللی و قوانین و مقررات بین‌المللی که همه ناچارند به نحوی عضو این مجامع و تابع مقررات بین‌المللی باشند و در درون این خانواده بین‌المللی زندگی کنند، این فشارها را وارد می‌کنند. از مسائل اقتصادی و قیمت کالاها گرفته تا مسائل سیاسی و فرهنگی با ابزاری که در اختیار دارند، می‌توانند نظرات خود را بر دیگران تحمیل کنند.

در بخش نظامی هم به تدریج خرید و فروش سلاح‌های عادی را هم تحت کنترل و نظارت سازمان ملل درمی‌آورند. یعنی اگر کشوری بخواهد چند دستگاه تانک و یا چند فروند هواپیمای جنگی به کشور دیگر بفروشد، باید در سازمان ملل ثبت شود. پس در همه بخش‌ها از

---

۱. جهت آگاهی بیشتر از قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد عراق و لیبی نگاه کنید به منابع زیر:
ـ کوروش احمدی، *شورای امنیت و خلع سلاح عراق*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴.
ـ قطعنامه شورای امنیت به شماره S/Res/۷۴۸ مورخ ۳۱ مارس ۱۹۹۲ و قطعنامه دیگر این شورا به شماره S/Res/۸۸۳ مورخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۳.

جمله بخش دفاعی و نظامی هم این فشارها را وارد می‌آورند.

بنابراین ما امروز در چنین فضایی قرار گرفته‌ایم و در چنین شرایط و جوّی باید فعالیت کنیم. شرایط امروز با ۵۰ سال پیش بسیار متفاوت است و با ۱۰۰ سال پیش بسیار فاصله دارد. در این شرایط ما باید توطئه‌ها را بشناسیم و راه مقابله با آنها را بیابیم و برای درهم شکستن آنها برنامه‌ریزی کنیم؛ و برنامه‌ریزی امروز در برابر استکبار، برنامه‌ریزی ساده و آسانی نیست.

مشکل اصلی ایران در دریای خزر، امریکایی‌ها هستند که به انحاء مختلف فشار می‌آورند. از دید همه کارشناسان، ارزان‌ترین راه برای انتقال نفت و گاز دریای خزر و امن‌ترین راه عبور لوله‌های نفت و گاز از ایران است.[1] اگر این لوله‌های نفت و گاز از ایران عبور کند، حداقل در سال ۱ الی ۲ میلیارد دلار درآمد ارزی خواهیم داشت؛ علاوه بر آثار مثبت دیگری که بر این پروژه مترتب خواهد بود. اما امریکایی‌ها تاکنون موانع فراوانی برای اجرای این طرح‌ها به وجود آورده‌اند. در مسئله رژیم حقوقی دریای خزر نیز هر روز مشکل جدیدی به وجود می‌آورند. اگر صندوق بین‌المللی پول بخواهد به ایران وامی بدهد، مشکل به وجود می‌آورند. برای هر کشوری که بخواهد با جمهوری اسلامی ایران رابطه نزدیک و صمیمی داشته باشد، مشکلاتی به وجود می‌آورند.

در اینجا فقط به توطئه‌های دشمنان علیه ما در بخش اقتصاد و

---

۱. جهت اطلاعات بیشتر در ارتباط با منابع و مسیرهای مختلف انتقال انرژی دریای خزر نگاه کنید به منابع زیر:

هوشنگ امیراحمدی، «مخاطرات سیاسی مسیرهای مختلف خطوط لوله در حوزهٔ دریای خزر»، ترجمه علیرضا طیب، *ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۶۶، صص ۱۶۹-۱۶۲.

Yalena Kalayuzhnov (editor), *Energy in the Caspian Region: Present and Future*, Hampshire, palgreve Macmillan, 2002.

فرهنگ اشاره می‌کنم. البته توطئه در بخش سیاسی، دفاعی و در سایر بخش‌ها هم وجود دارد. در مباحث استراتژیک می‌گویند برای اینکه علیه کشوری طراحی موفقی داشته باشیم، باید آسیب‌پذیری آن کشور را خوب بشناسیم. یعنی باید دید که نقطه ضعف آن کشور کجاست. به تعبیر دیگر اگر بخواهیم زنجیری را پاره کنیم، باید حلقه ضعیف‌تر آن را پیدا کنیم و فشار را بر آن حلقه ضعیف‌تر وارد کنیم تا راحت‌تر آن را پاره کنیم. بنابراین باید بدانیم فشار دشمن همواره بر نقاط ضعف ما خواهد بود. ما هم باید همه کوشش خود را برای رفع این نقاط ضعف به کار گیریم.

## مشکل بیکاری

امروز در بخش اقتصاد، دو مشکل اساسی پیش روی نظام است. یک مشکل، مسئله بیکاری است. نرخ بالای بیکاری یک مشکل اساسی برای دولت است. در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، توالد و تناسل زیاد بود و رشد جمعیت ما بالای عدد ۳ بود. آثار این رشد جمعیت کم‌کم ظاهر می‌شود، یعنی نوزادانی که در سال‌های اولیه انقلاب متولد شدند، الان به سن ۱۸ و ۱۹ رسیده‌اند و نیاز به فرصت شغلی و اشتغال دارند. اگر بخواهیم بیکاری نداشته باشیم، سالانه باید ۸۰۰٫۰۰۰ تا یک میلیون فرصت شغلی جدید ایجاد شود. مسئله بیکاری ریشه اصلی بسیاری از مشکلات است. اگر در کشور، چند میلیون نیروی جوان بیکار داشته باشیم، یعنی میلیون‌ها جوان گرسنه، ناراحت، عصبی و آماده انفجار که هم دین آنها و هم دنیای آنها در معرض خطر است و دشمن به راحتی می‌تواند این‌گونه افراد را به هر سمتی بکشاند.

مسئله اشتغال بسیار مهم است. اگر بخواهیم دین مردم حفظ شود، باید اول سراغ مسئله اشتغال برویم. اگر بخواهیم دنیای مردم را هم حفظ کنیم، باید سراغ اشتغال برویم. بیکاری بزرگ‌ترین معضل اجتماعی است.

البته ایجاد فرصت شغلی هم کار آسانی نیست. برای روشن شدن این مسئله به آمار ایجاد فرصت‌های شغلی در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات در یک دوره ده ساله از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ طبق گزارش سازمان برنامه و بودجه اشاره می‌کنم. در این دوره در بخش کشاورزی به طور متوسط سالانه ۱۷٬۹۰۰ فرصت شغلی جدید ایجاد شده است. در بخش صنعت، در این دوره به طور متوسط سالانه ۱۷۷٬۶۰۰ شغل جدید ایجاد شده و در بخش خدمات در دوره مشابه به طور متوسط سالانه ۱۸۸٬۷۰۰ فرصت شغلی ایجاد شده است. یعنی در مجموع بخش‌ها به طور متوسط در یک سال کمتر از ۴۰۰٬۰۰۰ فرصت شغلی ایجاد شده است. طبق آمار سرشماری سال ۱۳۷۵ نرخ اشتغال و بیکاری به ترتیب ۹۰/۹ درصد و ۹/۱ درصد می‌باشد. در این آمار بیشترین نرخ بیکاری در گروه سنی ۱۹-۱۵ بوده است که با رقم ۲۵/۱ درصد بیشترین سهم بیکاری را به خود اختصاص داده‌اند.

بنابراین، شرایط امروز با شرایط دیروز متفاوت است. یعنی ما برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید باید به بازار کار کشورهای دیگر روی بیاوریم. برخی از کشورها در این زمینه فعالیت چشمگیر داشته‌اند. باید همه ارگان‌های ذیربط در این زمینه تلاش کنند تا بتوانیم نیروی کار خود را صادر کنیم. ما باید زمینه لازم را فراهم کنیم تا جوانان تحصیلکرده یا شرکت‌های پیمانکاری ما بتوانند در کشورهای دیگر مشغول فعالیت شوند. پس یکی از وظایف مهم، ایجاد فرصت‌های شغلی جدید در داخل و خارج است.

## عدالت اجتماعی و مشکل فقر

مشکل اساسی دوم، مشکل افراد و بخش‌هایی از جامعه است که از لحاظ اقتصادی جزو دهک‌های زیر خط فقر هستند، یعنی افرادی که درآمد آنها

کمتر از مخارج آنهاست، یعنی همان فقر شرعی که در فقه مطرح است. البته خط فقری که امروزه ترسیم می‌شود، دارای معیارهای دیگری هم هست مانند مسئله بهداشت، آموزش و پرورش و غیره. همچنین باید مسائل زیربنایی از قبیل ارتباطات، راه، امنیت و امثال اینها را هم مد نظر قرار داد.

بحث عدالت اجتماعی هم در دنیای امروز مربوط به همین مسئله است. فکر نکنیم که بحث عدالت اجتماعی فقط در جوامع اسلامی مطرح است. مسئله عدالت اجتماعی یک بحث اساسی در همه کشورها به ویژه در کشورهای صنعتی است. اساس بحث این است که در یک جامعه وضع زندگی عده محدودی بسیار خوب است، یک عده هم زیر خط فقر هستند و بقیه افراد زندگی متوسط دارند. هرچه تعداد این گروه متوسط بیشتر شود، عدالت اجتماعی بیشتر شده است. در واقع عدالت اجتماعی را این‌طور تعریف می‌کنند که دهک‌های وسط که زندگی‌شان متوسط است و بالای خطر فقر هستند و درآمد آنها کمتر از مخارج نیست و دارای رفاه نسبی هستند، هرچه تعدادشان بیشتر شود، عدالت اجتماعی بهتر تحقق یافته است. در برخی از کشورهای صنعتی بیش از ۸۰ درصد جمعیت از این گروه هستند. در بحث عدالت اجتماعی می‌گویند آمار این گروه اهمیت دارد و اگر تعداد دو گروه دیگر یعنی پولدارها و افراد زیر خط فقر اندک باشد، اهمیت چندانی ندارد. در بعضی از کشورها این رقم ۸۵ درصد است. برنامه آینده برخی از کشورهای صنعتی برمبنای این هدف است که تا سال ۲۰۱۰ یعنی ۱۲ سال دیگر، تعداد این گروه وسط به ۹۵ درصد برسد.

نحوه نگاه به مسئله عدالت اجتماعی هم بسیار مهم است. آیا همه توجه ما به چند درصد پولدار باشد یا به تعداد فقرا باشد یا آنکه همت اصلی ما تقویت جمعیت میانه باشد، یعنی برنامه‌ریزی برای کاهش دو

گروه پولدار و فقیر و اضافه نمودن تعداد جمعیت میانه باشد؟ این مسئله مهمی است که باید بررسی و بهترین شیوه انتخاب شود. در کشور ما بعد از انقلاب اسلامی عمدتاً توجه به گروه پولدار و نحوه برخورد ما ترساندن این گروه بوده که نتیجه آن هم معمولاً منجر به فرار سرمایه شده است. فکر می‌کنم این شیوه، شیوه موفقی نبوده است. یک گروه هم همیشه دنبال توسعه فقر بودند و فکر می‌کنند که تعمیم فقر معضل اجتماعی را حل می‌کند.

به هر حال با تکرار واژه عدالت اجتماعی و شعار عدالت اجتماعی کاری از پیش نمی‌رود، بلکه برنامه‌ریزی در این زمینه مهم است. برنامه‌ریزی اقتصادی ما باید به گونه‌ای باشد که در عمل آمار و ارقام نشان‌دهنده تضعیف دو گروه بالا و پایین و تقویت گروه متوسط باشد. یعنی باید بتوانیم نموداری ترسیم کنیم که به ما نشان دهد سال به سال تعداد این گروه وسطی بیشتر می‌شود. در این حالت معلوم می‌شود که در مسیر عدالت اجتماعی قرار داریم. این تفسیری که از عدالت در اقتصاد می‌شود، تفسیر مناسبی است. از دیدگاه اسلامی هم هدف خوبی است، چون هرکس که درآمد و مخارجش مساوی است، یک زندگی معمولی دارد. در تاریخ اسلام هم افتخار مسلمانان در مقاطعی بوده که در جامعه مستحق زکات یافت نمی‌شده است.

بنابراین یک مشکل ما از لحاظ اقتصادی این است که دهک‌های وسط ما کم هستند و ما افراد زیر خط فقر زیاد داریم. برای حل این مسئله باید از قانون و مقررات اقتصادی استفاده کنیم، یعنی کاری کنیم تا در یک دوره مناسب، بالایی‌ها و همچنین پایینی‌ها به وسط منتقل شوند. انجام این مسئله هم با مقررات و قوانین، با مالیات، با هدایت‌های اقتصادی، با تشویق و ترغیب‌های اقتصادی امکان‌پذیر است. با نصیحت و موعظه یا شعار و تهدید، کاری از پیش نمی‌رود. هیچ کشوری هم در

این زمینه بدون برنامه اقتصادی موفق نبوده است. شاید چند درصدی را بتوان با نصیحت و موعظه حل کرد، ولی برای اداره یک کشور، معضلات با نصیحت حل نمی‌شوند و نیاز به برنامه‌ریزی است.

## امنیت سرمایه

به غیر از مسئله اشتغال و مبارزه با فقر، مسئله مهم سومی هم وجود دارد و آن بخش زیربنایی است. باید بخش‌های زیربنایی اقتصاد را سامان دهیم. ما احتیاج به سرمایه داریم، هم سرمایه داخلی و هم سرمایه خارجی. حجم سرمایه‌گذاری باید افزایش یابد. اگر در بخش کشاورزی، دامداری، صنعت و خدمات سرمایه‌گذاری افزایش یابد، در سایه آن می‌توانیم با مسئله بیکاری مبارزه و مسئله اشتغال را حل کنیم و با تدوین و اجرای مقررات و قوانین و برنامه‌ریزی دقیق مسئله فقر را نیز حل کنیم. اگر سرمایه‌گذاری نباشد، هیچ‌یک از این امور امکان‌پذیر نیست. سرمایه‌گذاری هم بدون امنیت امکان‌پذیر نیست.

امنیت در سرمایه‌گذاری به این مفهوم نیست که فقط نیروی انتظامی سرمایه را در برابر دزد شب یا دزد روز حفظ کنند. امنیت در مرحله اول، امنیت فرهنگی است. اگر در جامعه به سرمایه‌دار بد گفته شود، در تبلیغات سرمایه را زشت و بد جلوه دادیم، اگر سرمایه را به گونه‌ای معرفی کردیم که گویا ضد ارزش است و سرمایه‌دار با پسوند زالوصفت و به عنوان فاسد و مفسد معرفی شد؛ دیگر کسی حاضر به سرمایه‌گذاری و عرضه سرمایه نیست. در جوّ ناامن اول سرمایه مخفی می‌شود و بعد هم از کشور خارج می‌شود و یا در مسیری استفاده می‌شود که نمایان نباشد، یعنی در مسیر دلالی و در مسیر غلط قرار می‌گیرد. خدا می‌داند با سخنرانی‌های احساسی و شعاری و مصاحبه‌های مریدپسند و بی‌اساس، تا به حال چقدر سرمایه از کشور خارج شده است! اگر در

روزنامه، مجله، صدا و سیما و خطبه نماز جمعه، سرمایه را ضد ارزش و سرمایه‌دار را ظالم و مفسد معرفی کردیم، دیگر کسی حاضر به سرمایه‌گذاری نیست.

ما باید کاری کنیم که سرمایه‌ها برگردد. آمار دقیق سرمایه ایرانیان در خارج از کشور مشخص نیست، اما بحث چند صد میلیارد دلار است.[1] اگر امنیت واقعی برای سرمایه باشد، چرا این سرمایه‌ها به داخل برنگردند. لااقل در قدم اول کاری کنیم که سرمایه موجود از کشور خارج نشود. متأسفانه در سال‌های اخیر سرمایه کلانی از داخل کشور به کشورهای همسایه و اروپا و سایر کشورها منتقل شده است. من نمی‌خواهم بگویم مالیات از سرمایه‌دار گرفته نشود، یا مقررات و قوانین اجرا نشود، ولی هرچه می‌خواهیم از سرمایه‌دار بگیریم، باید در قانون به صورت شفاف ذکر شده باشد. اگر یک ریال غیرشفاف از سرمایه‌دار گرفتیم، امنیت را بر هم زده‌ایم.

آیا اگر کسی سرمایه خود را طبق قانون، برای باغداری یا دامداری و یا ایجاد کارخانه به جریان انداخت، زالوصفت و خائن است؟! و آن کس که پول خود را مخفیانه در دلالی به کار برد و سود کلان به دست آورد و مالیات هم نداد و فعالیت غلط او موجب تورم و فشار به مردم شد، آدم خوبی است؟! ما واقعاً در این زمینه مشکل فرهنگی داریم. این وظیفه مسئولین فرهنگی جامعه، علما و ائمه جمعه است که حقایق را در این زمینه برای مردم تشریح کنند. گاهی احساس می‌شود که بقایای افکار

---

۱. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۶ میزان سرمایه‌های مالی ایرانیان مقیم خارج از کشور را با استناد به نظر مسئول بازرسی و نظارت سازمان نخبگان کشور، بالغ بر ۱۳۰۰ میلیارد دلار و ثروت ایرانیان مقیم امریکا را به تنهایی بالغ بر ۹۰۰ میلیارد دلار ذکر کرد. به نقل از:
www.aftabnews.ir/Vdcgut 9akn9yn.html

چپی‌ها و التقاطی‌ها امروز با رنگ و لباس جدید به جامعه عرضه می‌شود و مشکلات فراوانی را به وجود می‌آورد.

کار اساسی و مهمی که در بخش اقتصاد باید انجام شود، این است که امنیت واقعی در جامعه به وجود آید تا سرمایه روی زمین مستقر شود و این امنیت به عهده دستگاه قضایی، پلیس، رسانه‌های گروهی به ویژه صدا و سیما، روزنامه‌ها، قوه مقننه با قوانین روشن و شفاف، تریبون‌های عمومی و همه مسئولین است. سرمایه فرّار است و استقرار آن نیاز به امنیت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و قضایی دارد. برای آنکه سه مشکل اصلی اقتصاد ما یعنی فقر، اشتغال و موضوعات مربوط به طرح‌های زیربنایی حل شوند، نیاز به امنیت سرمایه، تشویق به سرمایه‌گذاری و جذب سرمایه داریم. حفظ شخصیت و جایگاه سرمایه‌گذار در جامعه نیز ضروری است. این نکته بسیار مهم و اساسی است و بدون آن اقتصاد کشور موفق نخواهد بود. اگر نتوانیم سرمایه را نگه داریم و جذب کنیم، ناموفق خواهیم بود. به هر حال سرمایهٔ دولت محدود است. دولت آنقدر سرمایه ندارد که بتواند هم به مسائل روزمره مردم برسد، هم کالاهای ضروری را وارد کند، هم کارهای زیربنایی را انجام دهد، هم فرصت شغلی جدید به وجود آورد، و هم در طرح‌های بزرگ سرمایه‌گذاری کند. ما نیاز به جذب سرمایه‌های بخش خصوصی و سرمایه خارجی داریم. بنابراین یک بحث مهم مسائل اقتصادی است و بی‌تردید بخش بزرگی از توطئه‌های دشمن نیز مربوط به همین بخش است. ما باید مسائل مهم این بخش را مورد توجه قرار دهیم و سریعاً نقاط ضعف خود را در این بخش جبران کنیم.

### ضرورت مقابله با تهاجم فرهنگی

مسئله مهم دوم که امروز با توطئه‌های مختلف با آن روبه‌رو هستیم،

بخش فرهنگی است. در این بخش نیز مانند بخش اقتصادی، امروزه با مسائل بسیار مهمی مواجه هستیم که مهم‌ترین آن، آغاز فاصله‌ای است که بین نسل جوان ما با انقلاب و اسلام به وجود آمده است که این مسئله می‌تواند بسیار خطرناک باشد. بنابراین مهم‌ترین مسئله فرهنگی امروز ما این است که چگونه نسل جوان را جذب کنیم و آنها را با اسلام و انقلاب نزدیک‌تر کنیم و نگذاریم نسل جوان ما را از فرهنگ غنی اسلام و انقلاب جدا کنند و بین آن فاصله بیندازند.

کارشناسان مخالف انقلاب می‌گویند برای شکست هر انقلابی باید عامل اصلی به وجود آورنده آن انقلاب را هدف قرار داد. هدف قرار گرفتن عامل اصلی، موفق‌ترین شیوه شکست آن انقلاب است. یعنی اگر انقلابی، نظامی است و مثلاً با کودتا به وجود آمده، بهترین راه مقابله با آن کودتاست و با کودتا باید آن را سرنگون کرد. اگر یک انقلاب، اقتصادی است، بهترین راه شکست آن هم اقتصادی خواهد بود. اگر یک انقلاب، فرهنگی است، بهترین راه شکست آن از طُرق فرهنگی امکان‌پذیر است. شوروی را هم به همین نحو شکست دادند. انقلاب آنها برمبنای اقتصاد بود، با همان اقتصاد هم شکست خورد. به اعتقاد این کارشناسان مشکل اصلی در شوروی که موجب سقوط شد، مسائل اقتصادی بود. البته در داستان شوروی مسائل دیگری هم وجود داشت، اینکه اساساً ایدئولوژی حاکم برآنها با فطرت انسان منطبق نبود و بی‌تردید هر حرکت قَسری و غیرطبیعی دوام نخواهد داشت وبه قول فلاسفه: «القِسر لایدوم». در شوروی هم انقلاب آنها از بین رفت و هم کشور تجزیه شد و هنوز هم روسیه ثبات ندارد.

اگر انقلابی، فرهنگی است، یعنی برمبنای فرهنگ دینی و اعتقادات به وجود آمده و قشری هم که بار اصلی آن را بر دوش گرفته، نسل جوان جامعه است، که هم در دوران انقلاب و هم در دوران دفاع مقدس

این مسئولیت سنگین بر دوش آنها بود؛ بنابراین نزدیک‌ترین راه برای دشمن این است که از طریق فرهنگی نفوذ کند و نسل جوان را از انقلاب جدا کند. مهم‌ترین بحث این است که در بخش فرهنگی در شرایط فعلی باید چه کرد؟ در اینجا اشاره به دو نکته ضروری است:

### انتظارات ناصحیح از دین

نکته اول آنکه امروزه متأسفانه در هر مشکلی، پای دین را به میان می‌آورند. می‌گویند حکومت، حکومت دینی و حکومت فقهی است. گاهی این چنین تصور می‌شود که هر آنچه در کشور ما انجام می‌گیرد، باید پای دین نوشته شود. واقعاً باید دید که در مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تا چه حد فقه حضور دارد و اساساً چقدر باید حضور داشته باشد. تقسیم‌بندی علمای قدیم ما مانند مرحوم آیة‌الله نائینی (ره) برمبنای بحث معاد و معاش بود. می‌گفتند در بحث معاد، منبع وحی است و در بحث معاش، معمولاً منبع عقل، عرف، تجربه و سیره عقلاست. مرحوم فاضل خراسانی ترشیزی در مباحث مشروطیت می‌گوید:

«رئیس عالم عادل باید به امور معادیه رسیدگی کند و مطالب را بر مردم تعلیم کند، ولی مسلّم است که به کلیه امور معاشیه به اشتراک نوع و مشورت عقلا و اهل خبرت باشد.»[۱]

مرحوم نائینی (ره) در کتاب «**تنبیه‌الامّة**» می‌گوید سیاسات نوعیه از نظر شرع علی‌الاغلب احکام منصوص ندارد و تابع مصالح و مقتضیات زمان و مکان است و لذا تصمیم‌گیری در این امور تابع سنجش عقلی از سود و زیان است. به اعتقاد وی، وظیفه و حدود قلمروی حکومت که برای تأمین معیشت بشر و استقرار نظم دنیوی و مدنی است، با قلمرو و

---

۱. فاضل خراسانی (میرزا یوسف)، *رسائل مشروطیت*، ص ۶۱۷.

غایت فقه و احکام شریعت فرق می‌کند. طبق نظر ایشان تدبیر عقلایی بشر در تنظیم نظم دنیوی مانع و محدودیتی از نظر شرعی وجود ندارد، جز اینکه با احکام شریعت مخالف نباشد.[1]

مگر در کشور خودمان همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از فقه است؟ چرا هر کاری را به پای فقه و دین می‌گذاریم؟ خود ما هم متأسفانه وقتی می‌خواهیم دفاع کنیم، به گونه‌ای دفاع می‌کنیم که گویی همه این مسائل از متن فقه است. واقعاً این شیوه دفاع بدترین دفاع از یک دین و عقیده است. ما در شیوه دفاع معمولاً به گونه‌ای دفاع می‌کنیم که گویی می‌خواهیم همه مسائل را منتسب به دین کنیم. مگر ما منطقه بزرگ «اباحه» را نداریم؟ مگر یک حجت ما عقل نیست؟ مگر از تجربه نباید استفاده کنیم؟ در اصل دوم قانون اساسی ما که فقهای ما نوشته‌اند، آمده است: «استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها.»[2] در این اصل در کنار اجتهاد مستمر، استفاده از علوم و فنون و تجارب بشری آمده است.

---

۱. محمدحسین نائینی، *تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة*، صص ۴۵-۴۳ و ۷۱-۷۰.

۲. اصل دوم قانون اساسی:

«جمهوری اسلامی، نظامی است برپایه ایمان به:

۱. خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او،

۲. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین،

۳. معاد و نقش سازنده آن در مسیر تکاملی انسان به سوی خدا،

۴. عدل خدا در خلقت و تشریع،

۵. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی،

۶. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا؛

که از راه:

الف ـ اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین (ع)،

ب ـ استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها،

ج ـ نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند».

چرا ما می‌خواهیم همه مسائل را پای دین بگذاریم؟ چرا بار دین را سنگین می‌کنیم؟ آنجا که خود دین کار را به عقل، تجربه و مشورت واگذار کرده است، چرا می‌خواهیم از عقل و تجربه استفاده نکنیم؟ در چارچوب اصول و ارزش‌های اسلامی دست ما باز است. روایتی را برادران اهل سنت از پیغمبر (ص) نقل می‌کنند که اصحاب مرتب از پیامبر (ص) سؤال می‌کردند. حضرت فرمود چرا این قدر سؤال می‌کنید؟ آنچه خدا حلال کرده، عمل کنید و از آنچه حرام کرده، اجتناب کنید و آنچه خداوند نگفته و سکوت کرده، از روی فراموشی نبوده است. «و سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیاناً»[1] بلکه خواسته به عقل و تجربه مراجعه کنید. حالا این روایت از لحاظ سند تا چه حد مورد قبول باشد، بحث دیگری است، ولی مفهوم درستی دارد. مشابه این روایت، بیانی در نهج‌البلاغه در کلمات قصار می‌باشد که همین مفهوم را دارد:

«ان الله افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حد لکم حدوداً فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء ولم یدعها نسیانا فلا تتکلّفوها»[2]

خداوند فرائضی را بر شما واجب کرده و حدودی برای شما تعیین کرده که نباید از آن تجاوز کنید و از اموری شما را نهی کرده است و از اموری هم ساکت شده، نه از روی فراموشی، پس در مورد آنها خود را به زحمت نیندازید. بنابراین مواردی که شرع نسبت به آنها حکمی ندارد، از روی فراموشی نبوده، بلکه به خاطر مصالحی بوده و یکی از این مصالح به‌کارگیری توانمندی‌های بشری برای اداره جامعه بشری است.

شهید آیةالله صدر (ره) تحت عنوان «منطقةالفراغ» بحث مفصلی

---

۱. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۷۵.
۲. *نهج البلاغه*، کلمات قصار، شماره ۱۰۵.

دارد.[1] از دیدگاه وی «منطقةالفراغ» جایی است که در آن از جانب شریعت منع یا الزامی یعنی حکم خاصی وجود ندارد. حکم این منطقه «اباحه لااقتضائیه» است که افراد برحسب شرایط و اوضاع و احوال خودشان می‌توانند ترک یا فعل را انتخاب کنند. در واقع نظریه «منطقةالفراغ» شهید صدر مجال گسترده‌ای را برای مدیریت علمی به وجود آورده است. بنابراین در مباحثی که مربوط به میدان عقل و عرف است، به طور طبیعی عقل یا عرف ممکن است دچار اشتباه شوند. این نکته بسیار مهم است که مواردی که نصّ دین نیست، به دین منتسب نکنیم و فکر نکنیم مفهوم جامعیت اسلام این است که همه امور جامعه را به نحوی به احکام دینی منتسب کنیم. خود دین به غیر از وحی حجّت‌های دیگری نیز برای مردم قرار داده و به همین دلیل، دین ما را به تفکر، تعقل، مشورت، علم اندوزی و استفاده از تجارب دیگران تشویق نموده است.

## جوانان و اوقات فراغت

نکته دوم اینکه برای هدایت جامعه تنها درس و کلاس و کتاب و موعظه کافی نیست. گاهی برای برخی از جوانان این قبیل مسائل جاذبه ندارد و باید از انواع وسائل و ابزار استفاده کرد. ما برای هدایت نسل جوان نیاز به برنامه‌ریزی و کار سیستماتیک داریم. اساساً برای هدایت جامعه و جلوگیری مردم از مفاسد نیاز به برنامه‌ریزی است و نصیحت به تنهایی مشکل را حل نمی‌کند. برای مثال مبارزه با رشوه نیاز به یک سلسله فعالیت فرهنگی و اقتصادی دارد، قانون و مقررات نیاز است، بازرس نیاز است، کار قضایی نیاز است، و علاوه بر اینها باید با برنامه‌ریزی صحیح

۱. سید محمدباقر صدر، *اقتصادنا*، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبع الاول، ۱۳۷۵.

در کار اداری، امکان رشوه را از بین ببریم یا به حداقل برسانیم. از جمله یکی از راه‌ها این است که رابطه مراجعه‌کننده با کارمند را به حداقل برسانیم. بسیاری از امور را با پست حل کنیم و مراجعه افراد به ادارات را ممنوع کنیم. مردم مدارک لازم را پست کنند و پاسخ خود را هم از طریق پست بگیرند و یا اینکه مراجعه‌کننده به یک اداره، فقط به یک باجه و یک نفر مراجعه کند. بدین‌صورت که اگر کسی به دنبال مجوز ساختمان است و یا می‌خواهد مالیات بپردازد یا به مالیات اعتراض کند و یا برای هر امور دیگری در مراجعه به اداره مربوطه، با یک نفر مواجه باشد و امور لازم هم از طریق سیستم داخلی اداره انجام گیرد و مراجعه‌کننده به همه طبقات اداره و به همه میزها مراجعه نکند. این کار علاوه بر ایجاد محیطی آرام در اداره و ارائه کار بهتر، امکان رشوه‌گیری را به حداقل ممکن می‌رساند.

یعنی مبارزه با رشوه با برنامه‌ریزی صحیح و دقیق امکان‌پذیر است و قطعاً با نصیحت تنها، مسئله حل نخواهد شد. در مسئله جوانان، هدف این است که جوانان ما منحرف و فاسد نشوند. برای این کار تنها مسجد و کتابخانه و موعظه و درس کافی نیست. یک مسئله مهم در این زمینه پُر کردن اوقات فراغت نسل جوان است. یکی از بهترین راه‌ها برای پُر کردن اوقات فراغت، ورزش است. شاید هیچ برنامه‌ای بهتر از ورزش نباشد. برای اینکه با ورزش هم وقت فراغت جوان پُر می‌شود، هم سلامت جسم و روح جوان تضمین می‌شود و هم انرژی او مصرف می‌شود. چون مسئله تراکم انرژی جوان هم یک مسئله مهمی است. اگر ما بتوانیم برای نسل جوان اعم از پسر و دختر به تعداد لازم ورزشگاه درست کنیم و انواع ورزش‌ها و تفریحات سالم را برای آنها به وجود آوریم، خدمت بزرگی کرده‌ایم. ورزش را نباید به عنوان یک مسئله فوق برنامه و کار حاشیه‌ای نگاه کنیم. امروز از دید مبارزه با تهاجم فرهنگی،

امنیت ملی، بهداشت و سلامت نسل جوان و مسئله ورزش یک مسئله اساسی و بسیار مهم است و در زمینه ورزش هر مقدار سرمایه‌گذاری کنیم، کار درستی انجام داده‌ایم. چون یکی از راه‌های اصلی حفاظت و صیانت نسل جوان همین ورزش است.

در کنار ورزش، برنامه دیگری که هم برای اوقات فراغت نسل جوان مناسب است و هم موجب نشاط سیاسی ـ اجتماعی نسل جوان می‌شود و هم موجب تعالی آنها باشد، فعالیت در «حزب» است. حزب ایجاد یک رقابت سالم می‌کند و از طریق آن نسل جوان، صاحبِ اندیشه و نظر و افکار سیاسی می‌شود. با فعالیت حزبی سالم، انحراف سیاسی و عقیدتی نسل جوان برای دشمن مشکل می‌شود. با حزب، مشارکت سیاسی سالم و مفیدی برای جامعه به وجود می‌آید و باعث استحکام نظام خواهد شد. البته حزب مشکلاتی هم در جامعه ما خواهد داشت که به جای خودش باید بحث شود، ولی در مجموع «حزب» یک تشکیلات ضرور به ویژه برای نسل جوان است.

بحث ورزش و حزب به عنوان دو نمونه ذکر شد، اما اصل بحث این است که جوان ما نیاز به هدایت دارد و این هدایت با برنامه و سیستم امکان‌پذیر است. دشمن با برنامه در بحث فرهنگی به ما حمله می‌کند، پاسخ آن هم با برنامه و تشکیلات امکان‌پذیر است. در مجموع، دشمنان انقلاب به این نتیجه رسیده‌اند که چون این انقلاب یک انقلاب فرهنگی است، پس هجوم اصلی آنها باید از طریق فرهنگی باشد و چون بار مسئولیت اصلی انقلاب بر دوش نسل جوان است، پس باید هدف اصلی تهاجم، نسل جوان باشد و چون سازماندهی و ساماندهی و هدایت به عهده روحانیت است، پس باید روحانیت مورد هجوم اصلی قرار گیرد.

دشمن مصمم است عامل وحدت و سازمان هماهنگی ما را که

روحانیت است، از بین ببرد و لذا تلاش دشمن آن است که عزت و عظمت روحانیت را بشکند. امروز، حرکت‌هایی در جامعه ما مشاهده می‌شود تا روحانیت تضعیف شود، اصل ولایت تضعیف شود. آیا واقعاً در کشور ما سازمانی به غیر از روحانیت وجود دارد که بتواند مردم را در روز مبادا بسیج کند؟ نهادی قوی‌تر از روحانیت داریم؟ از این قشر مورد اعتمادتر در جامعه داریم؟ آن حلقه وصل اعضای ملت و آن قدرتی که می‌تواند همه مردم را جمع کند، روحانیت است. پیوند روحانیت هم با ولایت است. ولایت است که می‌تواند همه را در زیر چتر واحد گرد آورد. اگر روحانیت و ولایت تضعیف شود، چه چیز باقی می‌ماند؟ تجربه سال‌های گذشته، دوره مشروطه، بعد مشروطه و تجربه این بیست سال به ما نشان داده که در روزهای سخت، روحانیت است که می‌تواند مردم را جذب و جمع کند و زیر پرچم اسلام و در برابر دشمن، یک ید واحده به وجود آورد. متأسفانه امروز این توطئه‌ها وجود دارد و برای مقابله با آن علاوه بر هوشیاری، بیداری و فداکاری نیاز به برنامه‌ریزی و فعالیت‌های سازماندهی شده می‌باشد و در این راستا علماء و روحانیت مسئولیت سنگینی برعهده دارند.

# امریکا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

ملت ایران در دهه‌های اخیر، همواره شاهد دشمنی و حِقد و کینه امریکا، این دشمن سلطه‌طلب نسبت به کشور و ملت بزرگ ما بوده است. دشمنی این مستکبر جهانخوار نسبت به کشور، نظام و انقلاب اسلامی، طی سال‌های نهضت اسلامی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه پس از فتح لانه جاسوسی و انتشار اسنادِ دخالت‌های نابجای آن کشور در ایران، روز به روز برای مردم ما آشکارتر و واضح‌تر شد.

در این اواخر تعبیرات جدیدی از سوی برخی دولتمردان امریکایی انتشار یافت که نشانه عمق کینه آنان نسبت به ملت بزرگ ایران است. قبلاً از دولت ایران، به عنوان «دولت متمرد»[1] نام می‌بردند، اما در این اواخر لحن و تعبیر خود را تغییر دادند و به جای دولت، از ملت ایران به عنوان «ملت متمرد» یاد می‌کنند. این تغییر، نشانگر آن است که برای امریکایی‌ها روشن شده است که دشمنی امریکا اختصاص به مسئولین و

---

۱. درباره دولت‌های به اصطلاح یاغی یا متمرد ادبیات گسترده‌ای در روابط بین‌الملل وجود دارد. اثر «نوام چامسکی» در این زمینه روشنگر است:

Noam Chomsky, *Rogue States: The Rule of Force in World Affairs*, London: Pluto Press, 2000.

همچنین نگاه کنید به:

Robert Litwak , *Rogue States and U.S. Foreign Policy: Containment After the Cold War*, Washington, D.C.: Woodrow Wilson Center Press, 2000.

کارگزاران نظام ندارد، بلکه آحاد مردم ایران با همه وجود بـا ایـن دولـت مستکبر جهانخوار مخالف‌اند. تعبیر دیگری که قبلاً حـداقل بـا صـراحت اظهار نمی‌شد، «برنامه‌ریزی امریکا برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» است.[1] آنها در گذشته همواره در اظهارات خود تأکید می‌کردند که ما با حکومت و نظام ایران کاری نداریم، هدف ما تغییر رفتـار حکومـت ایران است و مایلیم این رفتار تغییر یابد. اما در ماه‌های اخیر به صـراحت به این مسئله اشاره کرده‌اند که هدف ما سـرنگونی نظـام اسـلامی ایـران است. رئیس مجلس نمایندگان امریکا این مسـئله را بـه صـراحت اعـلام کرده است.[2] البته اگر تصریحات اخیر نیـز نبـود، بـرای مـردم مـا هـر دو مسئله روشن بود که امریکا دشمن این ملت است و هدف نهایی امریکـا نیز سرنگونی نظام مستقل و اسلامی در ایران است.

## سیاست جدید امریکا علیه ایران

چرا حکام امریکا که البته از آغاز، دشمن این انقلاب و نظام بـوده‌انـد، در سال‌های اخیر بر دشمنی خود افزوده‌انـد؟ از روزی کـه دمـوکرات‌هـا در امریکا بعد از ۱۲ سال غیبت و شکست توانستند به کمـک پـول و ابـزار

---

1. Regime Change

نومحافظه‌کاران، حامیان سیاست تغییر رژیم در مورد عراق و ایران بوده‌اند. گروهـی از نومحافظه‌کاران در نامه‌ای به گینگریچ، رئیس وقت مجلس نمایندگان امریکا، خواهـان اتخاذ این سیاست در خصوص عراق شدند:

http://www.newamericancentury.org/iraqletter1998.htm

همچنین رجوع کنید به:

— Stephen Kinzer, *Overthrow: America's Century of Regime Change from Hawaii to Iraq*, NewYork: Times Books, 2006.

— Scott Ritter, *Target Iran: The Truth About the White House's Plans for Regime Change*, NewYork: Nation Books, 2007.

۲. برای آگاهی از اظهارات «گینگریچ» رجوع کنید به:

http://www.rightweb.irc-online.org/profile/Gingrich_Newt

تبلیغاتی صهیونیست‌ها به صحنه بازگردند، به قول معروف «شمشیر را از رو بستند» و به تعبیر خود «سیاست مهار ایران»[1] را در پیش گرفته‌اند.

مشاور امنیت ملی امریکا در همان ماه‌های اولیه حکومت دموکرات‌ها، نتیجه بررسی و مطالعات نسبت به ایران را چنین اعلام کرد که چون تجربه گذشته نشان داده که سیاست تطمیع نسبت به ایران نتیجه معکوس دارد، بنابراین تنها سیاست کارساز، سیاست تهدید و فشار و «سیاست مهار» است. باید با فشارهای پیاپی، جمهوری اسلامی ایران و مردم ایران را وادار کنیم تا از راه انتخاب شدهٔ خود دست بردارند.

## عصبانیت حزب دموکرات

برای ما کاملاً روشن است که چرا دموکرات‌ها نسبت به ملت ایران عصبانی است. چون این حزب از مردم ایران و انقلاب اسلامی ایران سیلی خورده است. حزب دموکرات، همان حزبی است که علی‌رغم تلاش‌های مذبوحانه خود، رژیم مزدور امریکا، یعنی رژیم شاهنشاهی را در این کشور از دست داد. حزب دموکرات، همان حزبی است که پس از فرار شاه در پی حاکم ساختن یک دولت دست نشانده در ایران بود، ولی ملت ایران دست رد به سینه آنها زد. حزب دموکرات همان حزبی است که لانه جاسوسی در دوران حاکمیت آنها تسخیر شد و اسناد رسوایی

---

۱. طرح مهار دوگانه نخستین‌بار در مؤسسه سیاست‌گذاری خاور نزدیک و سپس در سمپوزیوم شورای سیاست‌گذاری خاورمیانه (Middle East Policy Council) در ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ توسط «مارتین ایندیک» مدیر وقت امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی امریکا مطرح شد.

— Martin Indyk, *Clinton Administration Policy Toward the Middle East*, Speech to the Washington Institute for Near East Policy, 18 May 1993.

— Martin Indyk, Graham Fuller, Anthony Cordesman, Phebe Marr, *Symposium on Dual Containment: U.S. Policy Toward Iran and Iraq, Middle East Policy*, Vol. 3, 1994.

امریکا از این لانه منتشر و به گوش جهانیان رسید.

انقلاب اسلامی آنچنان سیلی به آنها زد که به مدت ۱۲ سال نتوانستند به قدرت بازگردند. این بار نیز، با تلاش صهیونیست‌ها و پول و امکانات آنها به حکومت رسیدند. آنها در برابر انقلاب اسلامی ایران بارها تحقیر شده‌اند و قدرت و عظمت اسلام را به خوبی درک کرده‌اند. بنابراین در فکر انتقام‌جویی هستند.

نکته دیگر اینکه امریکایی‌ها فکر می‌کنند در شرایط امروز جهان یعنی پس از جنگ سرد، می‌توانند رهبری جهان را برعهده داشته باشند. بنابراین مصمّم هستند با هر کشوری که با رهبری آنها مخالفت کند، با همه قدرت مقابله کنند. جمهوری اسلامی ایران همواره در برابر این ادعای نابجای امریکا ایستاده است. البته بسیاری از کشورها و ملت‌های مستقل هم در برابر این ادعای امریکا مقاومت و ایستادگی کرده‌اند.

## دلایل تحرکات جدید امریکا

اینکه امریکایی‌ها در این مقطع، مخالفت و دشمنی خود را بیش از پیش آشکار کرده‌اند، در چند دلیل خلاصه می‌شود: اول، در این ایام بحث «معاهده منع گسترش سلاح‌های اتمی»[1] در سازمان ملل متحد مطرح است و در این مسئله امریکایی‌ها دچار تناقض و مشکل بزرگی شده‌اند. علی‌رغم اینکه آنها دولت‌های دنیا را تشویق می‌کنند که به این معاهده پیوسته و آن را امضاء و تمدید کنند، اسرائیل به عنوان دست‌نشانده امریکا در منطقه، نه تنها جزو امضاکنندگان نیست، بلکه با نقض مفاد این معاهده، دست به تولید انواع سلاح‌های کشتار جمعی و از جمله سلاح

1. Nuclear Non-Proliferation Treaty (NPT)

اتمی زده است. برای اینکه توجه جهانی از اسرائیل به جای دیگر منعطف شود و موضوع اسرائیل فراموش گردد، دست به کار تبلیغاتی وسیع علیه جمهوری اسلامی ایران زده‌اند. البته طراحی همه این مسائل عمدتاً توسط صهیونیست‌ها در امریکا انجام می‌شود.

دوم، پس از امضای قرارداد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر بین ایران و روسیه، امریکایی‌ها بسیار حساس شده‌اند. آنها پس از خرید زیردریایی از روسیه به این نکته توجه کردند که اگر جمهوری اسلامی ایران با روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه دارای روابط استراتژیک باشد، امریکا در منطقه خلیج فارس با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد و نخواهد توانست به راحتی به اهداف خود دست یابد. امضاء قرارداد تکمیل نیروگاه هسته‌ای تولید برق در بوشهر، پیشرفت مهم دیگری در روابط بین جمهوری اسلامی ایران و روسیه بود که به شدت موجب نگرانی امریکا شد و لذا این کشور همه توان خود را برای لغو این قرارداد به کار گرفته است.

سوم، شکست دموکرات‌ها در انتخابات سنا و مجلس نمایندگان، به شدت آنها را به وحشت انداخت و در واقع مبارزه تبلیغاتی برای ریاست جمهوری آینده به صورت زودرس در امریکا آغاز شد. معمولاً جنگ رقبا چند ماه قبل از انتخابات آغاز می‌شود، اما این بار به دلیل شکست بی‌سابقه و غیرمنتظره دموکرات‌ها در انتخابات مجلسین، رقابت انتخاباتی زودتر شروع شد و هر دو رقیب به دنبال جلب حمایت صهیونیست‌ها و یهودیان امریکایی برآمده‌اند. تملق‌گویی‌ها و ظاهرنمایی‌های اخیر هر دو حزب برای جلب حمایت صهیونیست‌ها در انتخابات آینده، صورت می‌گیرد.

چهارم، مشکلات داخلی امریکا و شکست‌های این کشور در سیاست‌های بین‌المللی، عامل دیگری برای این سروصداها و در واقع

برای سرپوش گذاشتن بر روی این شکست‌هاست. دستورالعمل اجرایی کلینتون درست زمانی اعلام شد که امریکا درگیر یک رسوایی بزرگ داخلی بود.[1] علی‌رغم ادعای مبارزه با تروریسم جهانی، حادثه اوکلاهما همه آنها را دچار سردرگمی عجیبی نمود. امریکایی که ادعا داشت می‌خواهد در سراسر جهان با تروریسم مبارزه کند، امروز با مسئله فعال بودن بیش از ۳۰۰ گروه مسلح زیرزمینی ضد حکومت در داخل این کشور مواجه است.[2] این یک رسوایی بزرگ برای امریکاست.

## انتخاب بدترین زمان و مکان

خوشبختانه این توطئه جدید امریکا در بدترین زمان و مکان اعلام شد. درست در زمانی که دنیا مشغول برگزاری جشن پنجاهمین سال پایان جنگ جهانی دوم بود و در همه دنیا بحث صلح و امنیت، رفع اختلافات و ایجاد روابط حسنه بین کشورها مطرح بود، امریکا، چهره قیم‌مآبانه و سلطه‌جویانه خود را آشکار کرد و در برابر یک کشور مستقل و بزرگ

---

۱. در مورد فرمان اجرایی کلینتون رجوع کنید به:
Colin MacKinnon, "Clinton's Executive Order on Iran: Taking It from AIPAC and Al Gore", *Washington Report on Middle East Affairs*, July/August 1995.

۲. در مورد گروه‌های تروریستی در ایالات متحده به منابع زیر رجوع کنید:
مرکز لاسون برای اطلاع‌رسانی تروریسم (Lawson Terrorism Information Center)
گزارش‌های FBI در خصوص تروریسم در ایالات متحده را منتشر می‌کند.
http://www.terrorisminfo.mipt.org/Terrorism-in-the-United-States.asp
سایت شورای روابط خارجی امریکا
http://www.cfr.org/publication/9236/
سایت دانشگاه نیروی هوایی امریکا که منابع گسترده‌تر اینترنتی و کتاب‌ها و اسناد و فیلم‌هایی را در این زمینه جمع‌آوری کرده است.
http://www.au.af.mil/au/aul/bibs/tergps/tgdom.htm

تهدید جدیدی را مطرح نمود و از همه دنیا نیز توقع تبعیت و پیروی از خود را داشت.

از طرف دیگر، این تصمیم را کلینتون در کنگره یهودیان امریکا اعلام کرد.[۱] البته او می‌خواست به آنها بگوید این امتیاز را می‌خواهم به شما بدهم، اما برای همه جهانیان روشن شد که حکومتی که ادعای ابرقدرتی دارد امروز تا چه حد به ذلت افتاده که برای پیروزی انتخاباتی ناچار به باج‌دهی آشکار به اسرائیلی‌ها و صهیونیست‌ها شده است؛ آن هم تصمیمی که طبق نظر کارشناسان اقتصادی امریکا، به ضرر خود این کشور خواهد بود. حال ببینیم امریکایی‌ها با این تصمیم ناپخته خود به کجا رسیده‌اند؟ و از این طرف، جمهوری اسلامی ایران در برابر این تصمیم چه وضعیتی دارد؟

امریکایی‌ها در برابر این تصمیم ناپخته نه تنها از حمایت جهانی برخوردار نشدند، بلکه با اعتراض جهانی مواجه شدند. هیچ‌یک از کشورها و دولت‌های مستقل و سیاستمداران و اقتصاددانان جهان تصمیم امریکا را تأیید نکردند. همه رسانه‌های همگانی در جهان این تصمیم را شکست‌خورده، ناپخته و تصمیمی دانستند که هیچ تأثیری بر جمهوری اسلامی ایران نخواهد داشت و هیچ کشوری حاضر به حمایت از آن نخواهد بود. در درون امریکا هم مخالفت‌های فراوانی، چه در سطح شرکت‌های تجاری و اقتصادی و چه در سطح سیاستمداران و اقتصاددانان ابراز شد و به جز محافل صهیونیستی، همه این تصمیم امریکا را به باد انتقاد گرفتند.

---

۱. کنفرانس سیاست‌گذاری کمیته روابط عمومی امریکا ـ اسرائیل (ایپک) که آشکارترین نمود نفوذ لابی صهیونیستی بر سیاست امریکاست، به طور سالانه برگزار می‌شود و سیاستمداران امریکایی عمدتاً سیاست‌های مربوط به خاورمیانه را در آنجا مطرح می‌کنند. http://www.aipac.org/

## پیام روشن کشورهای جهان به امریکا

بی‌تردید یکی از اهداف امریکایی‌ها این بود که رهبری خودشان را بار دیگر در دنیا آزمایش و امتحان کنند. آنها می‌خواستند ثابت کنند اگر امریکا تصمیمی گرفت، همه کشورها از او تبعیت خواهند کرد و حداقل به تعبیر آنها متحدانشان به آنها پاسخ مثبت خواهند داد. خوشبختانه عکس‌العمل کشورهای جهان در برابر امریکا پیام‌های بسیار مهمی برای همه داشت.

اولین پیام این بود که دنیای امروز حاضر نیست چشم و گوش‌بسته در برابر تصمیمات امریکا تسلیم باشد. دوران ابرقدرتی این کشور به سرآمده است و کسی حاضر نیست زیر سلطه یک ابر قدرت باشد. دومین پیام این بود که کشورهای جهان تصمیماتشان را برمبنای منافع ملی خود اتخاذ می‌کنند و نه برمبنای منافع امریکا! یا برمبنای منافع حزبی حزب حاکم در امریکا! سومین پیام جهان این بود که ایران یک کشور استراتژیک و مهم در سطح منطقه و جهان است و رابطه با ایران برای کشورهای بزرگ صنعتی بسیار اهمیت دارد. حتی بسیاری از سیاستمداران به این نکته اشاره کردند که حرکت‌های امریکا منجر به بی‌ثباتی در منطقه خواهد شد و باید همه دنبال صلح و ثبات در منطقه حساس خلیج فارس باشیم. چهارمین پیام این بود که دنیا ادعای بدون دلیل را نمی‌پذیرد و امریکایی‌ها نسبت به ایران ادعاهای بی‌دلیل مطرح می‌کنند.

بزرگ‌ترین ادعای آنها نسبت به ایران این است که جمهوری اسلامی ایران یک کشور متمرد و کشوری است که به مقررات بین‌المللی احترام نمی‌گذارد. ما از امریکایی‌ها سؤال می‌کنیم کجا ما به مقررات بین‌المللی احترام نمی‌گذاریم؟ آنها چند مورد نمونه دارند که همواره آنها

را تکرار می‌کنند. با توضیح این موارد مشخص می‌شود که آیا ما متمرد هستیم، یا خود امریکایی‌ها متمرد و یاغی هستند؟

## سلاح هسته‌ای

اولین دلیل آنها این است که چون ایران در پی ساخت سلاح‌های هسته‌ای است، بنابراین نباید نیروگاه هسته‌ای داشته باشد. ما در همین زمینه سؤال می‌کنیم که مقررات بین‌المللی چه می‌گوید؟ طبق مقررات، تمام کشورهای جهان حق دارند از تکنولوژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز بهره‌مند باشند.[1] برای اینکه کشوری از این تکنولوژی برای ساخت سلاح هسته‌ای استفاده نکند، آژانسی به نام «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» تشکیل شده است تا بر فعالیت هسته‌ای کشورها نظارت کند و مراکز هسته‌ای را تحت کنترل قرار دهد. ما می‌گوییم طبق مقررات بین‌المللی خواهان نیروگاه هسته‌ای هستیم و آژانس هم می‌تواند طبق این مقررات بر نیروگاه‌های هسته‌ای ایران نظارت کند. امریکایی‌ها می‌گویند علی‌رغم همه مقررات بین‌المللی، ایران نباید دارای نیروگاه هسته‌ای باشد. حالا در این قضیه آیا ما متمرد هستیم یا آنها؟

ما می‌گوییم باید با کشوری که علی‌رغم همه مقررات بین‌المللی دنبال ساخت سلاح هسته‌ای است، یعنی اسرائیل غاصب و متجاوز و ناقض مقررات بین‌المللی، برخورد کرد. امریکایی‌ها می‌گویند از اسرائیل باید حمایت کرد! ما می‌گوییم چرا اسرائیل را وادار نمی‌کنید تا معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا کند؟ امریکایی‌ها با زبان حال

---

۱. این حق به صراحت در ماده ۴ معاهده NPT بیان شده است.
http://www.un.org/events/npt2005/npttreaty.html
در مورد مجادلات تفسیری مرتبط با این ماده نگاه کنید به
http://www.wmdcommission.org/files/No5.pdf

می‌گویند اسرائیلی‌ها از مقررات بین‌المللی مستثنی هستند! آیا ما مخالف مقررات بین‌المللی حرکت می‌کنیم یا امریکایی‌ها؟ ما ناقض مقررات هستیم یا آنها؟

## صلح خاورمیانه

مورد دیگری که امریکایی‌ها همواره روی آن انگشت می‌گذارند، مسئله صلح خاورمیانه است. آنها می‌گویند ایران با صلح مخالف است، ولی امریکا صلح‌طلب است. سؤال ما این است که آیا آنچه ما در رابطه با مسئله خاورمیانه می‌گوییم، با معیارهای بین‌المللی مطابق است یا آنچه آنها می‌گویند؟ ما می‌گوییم چرا در مرحله اول قطعنامه‌های سازمان ملل فوراً اجرا نمی‌شوند؟ چرا سه قطعنامه مهم ۲۴۲، ۳۳۸ و ۴۲۵ اجرا نمی‌شوند؟ و چرا برای اجرای آنها امریکایی‌ها تلاشی نمی‌کنند؟ و چرا اسرائیل غاصبِ متخلف را تحت فشار قرار نمی‌دهند؟ آیا اگر این قطعنامه‌ها علیه کشورهای عربی هم بود، این چنین رفتار می‌کردند؟ اگر ما می‌گوییم چرا قطعنامه‌ها اجرا نمی‌شود، ما مخالف مقررات بین‌المللی حرف می‌زنیم؟ یا امریکایی‌ها که از ناقضِ قطعنامه‌ها و از دولت غاصب اسرائیل حمایت می‌کنند؟ ما می‌گوییم کشور غصب‌شده فلسطین باید طبق مقررات بین‌المللی آزاد شود. آیا اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل منطبق بر مقررات بین‌المللی است؟ ما می‌گوییم اسرائیل چرا هر روز برخلاف همه مقررات بین‌المللی به جنوب لبنان تجاوز می‌کند؟ ولی امریکایی‌ها عملاً از این متجاوز حمایت می‌کنند؟ آیا ما مخالف مقررات بین‌المللی هستیم یا آنها؟

ما می‌گوییم سرزمین غصب‌شده باید به صاحبان اصلی آنها برگردد. آیا این سخن مخالف با معیارها و ضوابط بین‌المللی است؟ ما می‌گوییم چرا اسرائیل مردم فلسطین را که صاحبان اصلی این خانه هستند، هر روز

برخلاف همه اصول حقوق بشر شکنجه می‌کند؟ آیا ما مخالف مقررات بین‌المللی حرف می‌زنیم؟

## دفاع مشروع

امریکایی‌ها می‌گویند ایرانی‌ها حامی تروریسم هستند، به دلیل اینکه از حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی حمایت می‌کند. ما می‌پرسیم طبق مقررات بین‌المللی اگر کشوری مورد تجاوز و غصب واقع شود، آیا مردم آن کشور می‌توانند برای آزادی آن مبارزه کنند یا نه؟ آیا این مبارزه به عنوان دفاع مشروع طبق مقررات جهانی پذیرفته است یا نه؟! ما می‌گوییم جنوب لبنان امروز در اشغال غاصبان و متجاوزان است، بنابراین مقاومت جنوب لبنان و حزب‌الله لبنان به عنوان یک دفاع مشروع باید مورد حمایت همه باشد و همه باید متجاوز را محکوم کنند، آیا این سخن خلاف مقررات بین‌المللی است؟

بنابراین برای همه روشن است که امریکایی‌ها دروغ می‌گویند و ادعای بی‌دلیل مطرح می‌کنند. پیام جهان هم به امریکا این است که دوران شعار، دوران ادعاهای پوچ و دروغ و دوران سلطه‌گری به سرآمده است. به اعتقاد من عکس‌العمل جهان در برابر تقاضای کلینتون پیام‌های بسیار مهمی در این مقطع حساس برای همه داشت.

## تصمیمات نادرست امریکا

امریکایی‌ها فکر می‌کردند اگر تحریم تجاری با ایران را اعلام کنند، مردم ایران دچار نگرانی و یأس می‌شوند و کشورهای صنعتی نیز از آنها پیروی خواهند کرد و در سایه فشار و مشکلات اقتصادی، مردم ایران تسلیم می‌شوند! واقعاً اگر دولتمردان امریکا این چنین نسبت به ملت بزرگ ایران و انقلاب عظیم اسلامی می‌اندیشند، جای تأسف بسیار است

که افراد خامی بر ایالات متحده امریکا حکومت می‌کنند.

از روزی که این تصمیم امریکا اعلام شد، آنچه در ایران به وجود آمد، یک انسجام و همبستگی قوی است. اگر تا دیروز بعضی شیاطین به جوانان می‌گفتند که این روزها ضد امریکایی بودنِ انقلاب، قدری کمرنگ شده، امروز برای همه روشن شد که این حرف‌ها، حرف‌های بی‌اساس و نابجایی است. نظام ما، دولت ما، مجلس ما، مسئولین ما همانند دوران امام، همه ضد امریکایی هستند.

اولین خاصیت این تصمیم امریکا، ایجاد وحدت و انسجام در سرتاسر میهن مقدس اسلامی ایران بود. امروزه هرگونه شعار تفرقه‌افکنانه باید کنار گذاشته شود و همه ما باید دست به دست هم دهیم و متحد و مصمم در برابر این دشمن خونخوار و جهانخوار، یعنی امریکای مستکبر، ایستادگی کنیم.

دومین خاصیتی که تصمیم اخیر امریکا برای کشور عزیز ما داشت این بود که مردم ما احساس کردند باید متکی به خود باشند، برای خودکفایی و استقلال بیشتر اقتصادی تلاش کنند. در واقع این حرکت امریکا باید موجب یک حرکت سازنده در کشور ما شود، موجب صرفه‌جویی، خوداتکایی، سازندگی و حرکت به سمت استقلال کامل اقتصادی گردد که می‌تواند حرکت بسیار مبارکی برای کشور ما و ملت ما باشد.

برای همه جهانیان و همه مسلمانان هم روشن شد که جمهوری اسلامی ایران بیش از هر زمان دیگر مستقل است و در برابر استکبار می‌ایستد و مقاومت می‌کند. مقاومت ما نمونه بسیار خوبی برای سایر کشورها خواهد بود. امریکایی‌ها در این طرح اگر موفق می‌شدند، می‌خواستند ضرب شصتی نیز به کشورهایی نظیر سوریه، کره شمالی و امثال آنها نشان بدهند که بحمدالله نتیجه معکوس گرفتند. مقاومت مردم

ما امروز می‌تواند سمبل و الگوی بسیار خوبی برای همه ملت‌ها و دولت‌های مستقلی باشد که امروز در مسیر استقلال خود علیه استکبار ایستادگی و مقاومت می‌کنند.

اگر به ایمان خود و اسلام خود متکی باشیم، قرآن به ما وعده پیروزی داده است: «و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»[1]. اگر به اسلام، انقلاب، راه امام و راه سرخ حسینی مؤمن باشیم، این‌گونه تصمیمات نابجا نه تنها اثری در مردم ما، راه ما و حرکت ما ندارد، بلکه روز به روز ما را در مسیر آرمان‌های مقدس مصمم‌تر خواهد کرد. مردم بزرگوار ما راه اسلام و راه امام را ادامه داده و بار دیگر به امریکایی‌ها ثابت خواهند کرد که دوران سلطه و تفوق‌طلبی، دوران دخالت در امور کشورهای مستقل به سر آمده است.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

## تقویت نظام، مؤثرترین اقدام در مبارزه با استکبار

مناسبت این هفته، بزرگداشت ۱۳ آبان که روز تبعید امام راحل در سال ۱۳۴۳ به ترکیه و روز قیام و شهادت دانش‌آموزان مبارز در سال ۱۳۵۷ و همچنین روز تسخیر لانه جاسوسی به دست دانشجویان مسلمان در سال ۱۳۵۸ است. این هفته به عنوان هفته مبارزه با استکبار جهانی نامگذاری شده است. گرچه کلمهٔ استکبار معنای وسیعی دارد؛ از استکباری که در درون خود انسان‌ها به عنوان هوای نفس است، تا انواع ظلم و سلطه‌گری در جوامع مختلف و تا قدرت‌های مستکبر جهانی که صدها میلیون انسان را استثمار و استعمار کرده‌اند، اما بحث در اینجا پیرامون دولت‌های تجاوزگر غربی به ویژه امریکاست.

### دلیل تقابل استکبار با نظام اسلامی

موضوع بحث در رابطه با توطئه‌های استکبار جهانی و در رأس آن امریکا و استراتژی تقابل و مقابله نظام اسلامی و ملت‌های تحت سلطه و مسلمانان مظلوم در برابر آنهاست. در حال حاضر یک تقابل اساسی و جدی بین نظم نوین جهانی به معنا و مفهومی که امریکا آن را ترویج می‌کند،[1] با تفکر نوین اسلامی که امام آن را تبیین و ترویج نمود و امروز

---

۱. پس از پایان جنگ سرد ایالات متحده امریکا رؤیای تحقق جهانی مبتنی بر

رهبری نظام آن را تعقیب می‌کند، وجود دارد. در کنار این تقابل و تضـاد، انواع مبارزه و درگیری نیز وجود دارند. تفکـر نـوین اسـلامی بـه معنـای احیای اسلام راستین است، همان که امام راحـل از آن بـه عنـوان اسـلام ناب محمدی یاد می‌کرد. تبیین این قرائت از اسلام از قرن‌ها پـیش آغـاز شد. یعنی پس از آنکه اسلام واقعی و راسـتین و نـاب، مـدت‌هـا پشـت ابرهای تحجر، غربزدگی، سنت‌گرایی و التقاط پنهان شده بود، از دهه‌های پیش با حرکت و نهضت و قیام صاحب‌نظران، دانشمندان و علمای اسلام برای احیای تفکر اسلامی و تبیین نظام مدیریتی اسلام آغـاز شـد.[1] نقطـه عطف و اوج آن نیز، مبارزات مردم مسلمان ایران به راهبری امام در دهـهٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود؛ یعنی حرکتی که از سال ۱۳۴۱ شروع و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مردم شاهد پیروزی آن بودند. در آن مقطعی کـه ایـن انقـلاب بـه پیروزی می‌رسد، تصمیم بر آن بود که تفکر اسلام ناب که از سـال ۱۳۴۱ توسط امام تبیـین و وعـده داده شـده بـود و در سـخنرانی‌هـا، بیانیـه‌هـا، اعلامیه‌ها و گاه در درس‌های امام در قم یا نجف تشـریح شـده بـود، بـه منصّه ظهور برسد و به کرسی عمل نشانده شود. بنابراین ۲۲ بهمن آغـاز اجرای این تفکر است. یعنی از همان زمـان، بنـا بـر ایـن بـود تـا اسـلام راستین و واقعی که اجرای آن مدنظر رسول خدا و ائمـه هـدی (ع) بـود، به دست توانمند فرزند برومنـد آنـان یعنـی امـام خمینـی اعمـال گـردد. بنابراین همهٔ آنهایی که از اسلام ناب ضرر می‌کردند، روبه‌روی این تفکـر ایستادند و مقاومت کردند.

---

ارزش‌های امریکایی را در سر داشت و جورج بوش پدر در سخنرانی مارس ۱۹۹۱ از نظم نوین جهانی صحبت کرد. برای اطلاع از متن این سخنرانی رجوع کنید به:
http://www.al-ab.com/Arab/docs/pal/pal10.htm

۱. در مورد تفکر بیداری اسلامی رجوع کنید به:
مرتضی مطهری، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.

امریکایی‌ها به دلیل اینکه بیشترین ضربه از این کشور بـه آنهـا وارد می‌شد، در برابر آن قرار گرفتند. اساساً پیروزی انقلاب به معنای شکست سنگین امریکا تلقی می‌شد و این نظام تـا بـاقی اسـت، شکسـت امریکـا غیرقابل جبران است.

این نکته مهم است که بزرگ‌ترین خطـر بـرای امریکـا، نظـام مقـدس جمهوری اسلامی ایران است و مؤثرترین شیوه مبارزه با امریکا تا شکسـت آن، حفظ و تقویت این نظام است. باید بدانید اگر خدای نـاکرده، بـر نظـام مقدس جمهوری اسلامی ایران صدمه‌ای وارد شود و یا تضعیف شود، هیچ قدرت و نظامی و هیچ جمعیتی در شرایط فعلی نمی‌تواند در برابـر قـدرت استکباری و مستکبرین بایسـتد. امـروز امیـد همـه نهضـت‌هـا، انقلابیـون، روشنفکران و آزادیخواهـان بـه بقـای ایـن نظـام اسـت. اگـر مـی‌خـواهیم ارزش‌های انسانی و اسلامی و انقلابی در جوامع بشری استمرار یابـد، بـاز هم در سایه استقرار و نشاط این نظام امکان‌پذیر اسـت. اگـر کسـی تصـور کند که اگر نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران هم از بین برود، آرمان‌های انقلاب می‌ماند، این ساده‌اندیشی و ساده‌نگری است. اگر کسـی فکـر کنـد بدون وجود این نظام یک مبارزه جدی در برابر استکبار سر می‌گیـرد، ایـن نیز ساده‌اندیشی است. بالاترین ضربه بر استکبار، حفظ و تقویت این نظـام است و بزرگ‌ترین هدف استکبار نیز تضعیف و حتی سرنگونی ایـن نظـام است. این نظام در ایـن سـرزمین بـه دسـت توانمنـد امـام پایـه‌گـذاری و بنیانگذاری شد. اسلام ناب را او تبیین کرد و سپس به مرحله اجرا و عمـل درآورد و در برابر استکبار ایستاد و با آن مقابله کرد.

### فرصت جدید غرب

البته تحولات سال‌های اخیر، فرصت‌های جدیدی را برای استکبار ایجـاد کرد؛ نظام پوسیده و کهنه مارکسیستی بـه طـور کامـل فروپاشـید و ایـن

مسئله، فرصت و موقعیت جدیدی برای استکبار غرب به وجود آورد.[1] اینکه ماهیت این تحول چه بود و چرا اردوگاه شرق برچیده شد و چرا آن تفکری که ده‌ها سال، صدها هزار جوان را منحرف کرد و ملت‌هایی را در مسیر انحطاط قرار داد و آن همه سرمایه انسانی و مادی را تلف کرد، در مدت زمان کوتاهی از صفحهٔ تاریخ محو شد. تبیین این پدیدار بحث جداگانه‌ای است. شما در این سال‌هایی که در دانشگاه مشغول تحصیل هستید، کمتر مباحث الحادی را می‌شنوید. اما در آن سال‌ها که ما دانشجو بودیم، پرسروصداترین بحث‌ها همین مباحث بود. در یک دانشکده اگر صد نفر انقلابی بودند، ۴۰، ۵۰ نفر آنها نیروهای چپ بودند. معمولاً جریان ضد رژیم به گروه مذهبی و گروه چپ تقسیم می‌شد و همواره اینها با هم درگیر بودند و با هم بحث و دعوا داشتند. انحرافات عظیمی در کشور خودمان و در دیگر کشورها و جوامع اسلامی در سایه تأثیر این افکار انحرافی و غلط که متأسفانه رنگ علم و فلسفه هم به خود گرفته بود، شاهد بودیم. با مطالعه جریانات سیاسی آن سال‌ها می‌بینید که چطور جوانان مسلمان را از اعتقاد صحیح و راه درست منحرف کردند. این نظامی که حدود هفتاد سال میلیون‌ها انسان را منحرف کرد و هنوز هم در بعضی از جوامع این انحرافات ادامه دارد، چگونه فروپاشید و از بین رفت؟ امروز دیگر این تفکر جای پایی ندارد و در سیستم اداره جهان و در فلسفه، جهان‌بینی و حتی در مباحث اقتصادی جایگاه خودش را از دست داده است. اما به هرحال وقتی این نظام فروپاشید، راه برای گستاخی بیشتر استکبار غرب فراهم شد. آنها

---

۱. در سال ۱۹۹۱ پیش‌بینی امام خمینی (ره) به تحقق پیوست و اتحاد جماهیر شوروی از هم فرو پاشید. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:
الهه کولائی طبرستانی، *اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

خود را بی‌رقیب احساس کردند و زمینه برای تقابل و مقابله آنها با اسلام و تفکر نوین اسلامی آماده‌تر شد. لذا این تقابل را بـارزتر و روشـن‌تـر از گذشته در سطح جهانی مشاهده می‌کنیم. استکبار امروز با اهرم و پوشش نظم نوین جهانی به جنگ اسلام سیاسی بـه پـا خاسـته اسـت، بنـابراین مسئولیت ما هم به همان نسبت سنگین‌تر شده است.

**برای غرب، خطر ایران است یا اسلام؟**

اگر گفته شود هدف استکبار صرفاً ایـران اسـت، سـخن صـوابی نیسـت. ایران به خودی خود چه خطری مـی‌توانـد بـرای اسـتکبار باشـد؟ ایـرانِ منهای اسلام، ایرانِ منهای نظام اسلامی، ایرانِ منهای تفکـر اسـلامی چـه خطری برای استکبار است؟. حداکثر اینکه یک کشور با شصـت میلیـون جمعیت فعلی، با یک میلیون و ششصد و هشتاد هـزار و انـدی کیلـومتر مربع در یک مقطع خاص تاریخی، در یک بخش خاص جغرافیایی و بـا ثروتی محدود در برابـر اسـتکبار ایسـتاده اسـت. کشـوری از کشـورهای درحال‌توسعه است که می‌خواهد در برابر قدرت اسـتکباری مقابلـه کنـد. من بعید می‌دانم استکبار در برابر کشوری با ایـن محـدوده جغرافیـایی و توان محدود انسانی، نظامی و اقتصادی، مشـکلی و یـا تـرس و هراسـی برای مقابله داشته باشد. آن چیزی که استکبار را مـی‌ترسـاند، و او را بـه هراس می‌اندازد، یک تفکری به نام تفکر اسـلام سیاسـی اسـت کـه ایـن تفکر صدها میلیون انسان را به همراه خـود دارد.[1] تفکـری کـه امـروز در

---

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد اسلام سیاسی رجوع کنید به:
*اصول و مبانی مکتب سیاسی اسلام از دیدگاه مقام معظم رهبری*، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، انتشارات دفاع، ۱۳۸۳.
رضوان السید، *اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد*، ترجمه مجید مرادی تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)، ۱۳۸۳.

تمام کشورهای اسلامی میلیون‌ها نفر طرفدار دارد. تفکری که امروز در تمام کشورهای اسلامی حاکمان منافق و وابسته برای مبارزه با آن، همهٔ توان خودشان را به کار گرفته‌اند. تفکری که دارای چارچوب، فلسفه و نظام و سیستم است. دارای همه ابعاد لازم یک تمدن است. فرهنگ غنی و پُرباری به نام اسلام که همه چیز دارد، حقوق، عرفان، فلسفه، طب، ریاضیات، ادبیات، اقتصاد، روابط بین‌الملل، سیاست داخلی و خارجی، جهان‌بینی و سایر علوم و فنون مورد نیاز یک جامعهٔ متمدن را شامل است. امروز ترس استکبار از ظهور و قدرت‌یابی یک تفکر، سیستم و نظامی است که در نهایت می‌تواند بیش از یک و نیم میلیارد انسان موحد را جذب کند. این نظام که نمی‌تواند محصور در ایران باشد. آثار و نفوذ این نظام تنها در ایران نیست، تنها در افغانستان و عراق نیست، تنها در منطقه خاورمیانه نیست، تنها در لبنان و فلسطین و مصر و تونس و مغرب و سودان نیست. به هر کشوری که قدم بگذارید، از آسیا و اروپا و افریقا گرفته تا دیگر قاره‌ها، می‌بینید این تفکر طرفداران میلیونی دارد. ده‌ها و صدها میلیون نفر طرفدار دارد.

## هراس اروپا از حکومت اسلامی

آنچه دنیا را به وحشت انداخته، اسلام سیاسی و مبارزی است که با ایثار و جهاد توأم است.[1] اسلامی که نماز و جهاد و زکات و ایثار و مبارزه و

---

۱. غربی‌ها در مقابله با نفوذ روزافزون اسلام به اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی روی آورده‌اند. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

Peter Gottschalk, Gabriel Greenberg, *Islamophobia: making Muslims The Enemy*, Lanham: Rowman & Littlefield, 2008.

همچنین در سایت‌های زیر مدارک اسلام‌هراسی جمع‌آوری می‌شود:

- http://www.islamophobia-watch.com/
- http://www.oic-oci.org/page_detail.asp?p_id=182

انسان‌دوستی و برادری و تعاون و سایر احکام و مناسک و دستورات همه با هم در آن عجین هستند. این تفکر نوین اسلامی است که جهان استکبار را به وحشت انداخته است و از آن احساس خطر و ترس می‌کند. امروز دنیا از اینکه در قلب اروپا، کشوری به نام کشور اسلامی تأسیس شود، به شدت نگران است. بعد از تقسیم یوگسلاوی سابق در هراس افتادند. چرا در برابر کشتار مردم مسلمان و مظلوم بوسنی و هرزگوین، دنیا اعتراضی نمی‌کند، به دلیل اینکه مایل است کشوری به نام بوسنی و هرزگوین با اکثریت جمعیت مسلمان به عنوان یک کشور اسلامی نباشد. کما اینکه در آلبانی هم که ۹۳ درصد مردم مسلمان هستند، نمی‌خواهد یک حکومت اسلامی پا بگیرد. از چه چیزی می‌هراسد و می‌ترسد؟ اروپا یکبار فریاد جهادگران مسلمان را در جنوب اسپانیا شنید که مسلمان‌ها حدود ۶۰۰، ۷۰۰ سال در این سرزمین حکومت کردند. اروپا می‌داند اسلامِ جهاد یعنی چه، اسلامِ ایثار یعنی چه، اسلام به معنای واقعی کلمه اگر ترویج شود، همه پایگاه‌های آنها در خاورمیانه، در افریقا و در آسیا متزلزل می‌شود و حتی ثبات حکومت‌های اروپایی را هم تهدید می‌کند. دنیا این نگرانی را دارد و برای آن برنامه‌ریزی و هزینه می‌کند.

چرا در تجاوز عراق به ایران همه قدرت‌ها بسیج شدند تا ما را در این جنگ به شکست بکشانند؟ در زمانِ جنگ ایران و عراق، خیلی‌ها باورشان نمی‌شد که همه قدرت‌های جهانی با ما می‌جنگند و برای خیلی‌ها روشن نبود. اما امروز دیگر برای کسی مخفی نیست. همه می‌دانند که دنیا در جنگ هشت ساله چه کمک‌هایی به رژیم عراق کرد.[1]

---

۱. در خصوص حمایت‌های غرب از عراق در دوران جنگ تحمیلی منابع متعددی وجود دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

— Kenneth R. Timmerman, *The Death Lobby: How the West Armed Iraq,*

برای همه روشن است که جمهوری اسلامی ایران در طول هشت سال نه تنها در برابر ارتش عراق بلکه در برابر جهان استکبار ایستادگی کرد. در واقع استکبار از مرزهای عراق به ما حمله می‌کرد، نه اینکه تنها نیروهای عراق به ما حمله کنند. استکبار جهانی از مرزهای غرب و از مرزهای عراق به جمهوری اسلامی ایران تهاجم کرد که در این تهاجم هم موفق نبود.

بنابراین تقابل جهان غرب با ما برای این است که در جمهوری اسلامی ایران یک نظام به نام نظامِ اسلام مستقر است که می‌تواند دیگران را هم هدایت کند. منتهی در نظام نوین جهانی این مبارزه‌ها شکل جدیدی به خود می‌گیرد و با حربه‌های جدیدی به تقابل با ما می‌آیند. در نظام نوین جهانی با شعارهای جدیدی به تقابل اسلام و نظام اسلامی می‌آیند. ممکن است در نظام نوین، سازمان ملل نقش ویژه‌ای پیدا کند، ممکن است کمیته‌های سازمان ملل جایگاه خاصی پیدا کنند، ممکن است نوع جنگ و شکل جنگ با ما عوض شود، اما به هرحال ماهیت، همان ماهیت است و فقط شکل آن تغییر کرده است. بی‌تردید مهم‌ترین و بالاترین هدف برای استکبار و در رأس آن امریکا، نابودی نظام اسلامی است و اگر نتوانند، هدف تضعیف این نظام و وارد کردن ضربه‌های اساسی به این نظام است. پس اگر می‌خواهیم با استکبار بجنگیم، قدم اول این است که برای تثبیت و تقویت این نظام قدم برداریم.

---

NewYork:Houghton Mifflin Company, 1991.

_ Alan Friedman, *Spider's Web: The Secret History of How the White House Illegally Armed Iraq,* NewYork: Bantam Books, 1993.

_ Bruce Jentleson, *With Friends Like These: Reagan, Bush, and Saddam, 1982-1990,* NewYork: W. W. Norton, 1994.

_ Mark Phythian, *Arming Iraq: How the U.S. and Britain Secretly Built Saddam's War Machine,* Boston: Northeastern University Press, 1997.

## وظیفه سنگین حفظ نظام

نباید تصور شود که چون نظام جمهوری اسلامی ایران بر حق است و استکبار بر باطل، پس باطل خود به خود شکست می‌خورد و حق همیشه پیروز است! این چنین نیست. اگر همه به وظیفه خود عمل نکنیم، ممکن است برای مقطعی باطل بر حق پیروز شود. درست است که پیروزی نهایی و دائمی برای باطل نیست، اما پیروزی مقطعی باطل بر حق ممکن است. امیرمؤمنان فرمود: «و انی والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم و بمعصیتکم امامکم فی‌الحقّ و طاعتهم امامهم فی‌الباطل»[1] مگر امیرالمؤمنین این بیان را خطاب به مردم کوفه نگفت؟ فرمود می‌بینم که شامیان بر شما پیروز می‌شوند و شما شکست می‌خورید و آنها بر شما حاکم خواهند شد. به دلیل اینکه گرچه شما حق هستید، اما وحدت کلمه ندارید. به جان هم افتاده‌اید، تفرقه و اختلاف دارید، روبه‌روی هم موضع‌گیری می‌کنید و جامعه‌تان را تکه تکه کرده‌اید. مگر نفرمود که شما از رهبر حق خودتان اطاعت نمی‌کنید و آنها از رهبر باطل خودشان اطاعت می‌کنند. «و بادائهم الامانة الی صاحبهم و خیانتکم»[2] آنها ادای حق می‌کنند و کار را به افراد شایسته واگذار می‌کنند و به افراد لایق، پست مدیریت می‌دهند، ولی شما به عکس، مدیریت را به فردی می‌دهید که توانایی لازم را ندارد. ادای امانت یک وظیفه بزرگ است. «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها»[3] این فرمان خداوند است که امانت را به صاحبش بدهید. یعنی کسی مسئولیت را بر دوش گیرد که قادر باشد و بتواند به خوبی جامعه را اداره کند و شایستگی مدیریت را داشته باشد. افراد مؤمن و مخلص و حزب‌اللهی فراوان در

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۵.
۲. *همان*.
۳. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۵۸.

اطراف امیرالمؤمنین بودند، ولی آنها را به عنوان مدیر انتخاب نکرد. ممکن است کسی بگوید که چرا امیرالمؤمنین ابن عباس و عثمان بن حنیف را به استانداری گماشت، که بعد ناچار شود به آنها نامه توبیخ بنویسد. خوب بود، اینها را کنار می‌گذاشت و عزل می‌کرد و به جای آنها یک حزب‌اللهی را نصب می‌کرد. چرا به قنبر مسئولیت نداد؟ چرا عثمان بن حنیف را حاکم بصره کرد و بعد نامه توبیخ برایش فرستاد؟ به دلیل آنکه آن حزب‌اللهی که در کنار امیرالمؤمنین بود، نمی‌توانست بصره را اداره کند، ولی این فرد، مدیر بود، البته بدون نقص و عیب نبود و لذا حضرت ناچار می‌شد به او تذکر دهد و حتی گاهی توبیخش کند و اشتباهاتش را تصحیح کند. امیرالمؤمنین می‌فرماید آنها امانت را به صاحبش واگذار کردند، ولی شما نکردید. آنها برای اصلاح کشورشان قدم برمی‌دارند، ولی شما برای اصلاح جامعه‌تان تلاش نمی‌کنید. «و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم».[1] این بیان امیرمؤمنان به ما نشان می‌دهد که باطل می‌تواند در مقطعی بر حق پیروز شود. اگر آنهایی که رسالت حق را بر دوش دارند، به وظیفه خودشان عمل نکنند، باید منتظر شکست باشند.

## راه‌های تقویت نظام

امروز مبارزه با امریکا با شعار «مرگ بر امریکا» امکان‌پذیر نیست، مرگ بر امریکای واقعی این است که ببینیم چگونه این نظام اسلامی را تقویت کنیم. البته تقویت نظام اسلامی به این است که ما مشکلات این نظام و راه‌حل آنها را بدانیم؛ همچنین هدف‌ها و برنامه‌های دشمن و نحوهٔ مقابله با آنها را بشناسیم. باید بدانیم که دشمن می‌خواهد چه کند. به تعبیر امام

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۵.

(ره) فقهی می‌تواند موفق باشد که بتواند زمان و مکان را درک کند. برای مثال اگر دیدیم که در جامعه اسلامی با رشد سریع جمعیت قادر نیستیم کشور را در مسیر رشد و توسعه هدایت کنیم، راهش آن است که در آن مقطع نگذاریم رشد جمعیت، مانع رشد و توسعه کشور شود.

ده سال دیگر باید پاسخگوی ملت باشیم که برای پیشرفت کشور و رفاه ملت چه کرده‌ایم. ده سال اول گرفتار جنگ بودیم، ولی پایان ده سال دوم اگر نظام نتواند مشکلات را حل کند و اهداف ملی را محقق نماید، مدیران و مسئولان باید در برابر ملت پاسخگو باشند. اگر کشور می‌خواهد به عنوان الگو در منطقه و حتی در سطح جهان مطرح باشد، باید کارنامه موفقی ارائه کند. شما با عقب‌ماندگی نمی‌توانید کشورتان را الگو معرفی کنید. کشورهای همسایه و دیگر کشورها در صنعت و تکنولوژی، در آموزش و تحقیقات، در کشاورزی و خدمات توسعه پیدا کرده‌اند، ولی ما توسعه پیدا نکنیم و در عین حال هم بخواهیم این نظام برای دیگران الگو باشد! آیا امکان‌پذیر است؟ بزرگ‌ترین ضربهٔ استکبار به نظام ما این است که نگذارد ما به رشد و توسعهٔ مطلوب دست یابیم.

## درک ناصحیح از فرهنگ اسلام و انقلاب

ممکن است گاهی شعار به ظاهر جذابی مطرح باشد و عده‌ای بگویند اینکه اعلام شده است که از رشد جمعیت کاسته شود، با تعلیمات پیامبر اسلام (ص) سازگار نیست. پیامبر فرموده است، «انی اباهی بکم الامم ولو بالسقط» پیامبر مباهات و افتخار می‌کند به هر مسلمانی، پس نباید رشد جمعیت کم شود. این همان بحث زمان و مکانی است که امام می‌فرماید فقیه باید زمان و مکان را بشناسد. شخصی خدمت امام صادق (ع) آمد و گفت پیامبر آن همه توصیه داشت که محاسن را حنا ببندید، پس چرا شما محاسنتان سفید است؟ حضرت فرمود آن زمان، پیامبر یاران کمی

داشت و برخی اصحابش پیرمرد بودند، پیامبر به آنها می‌فرمود: حنا ببندند تا دشمن وقتی با لشکر پیامبر مواجه می‌شود، نگوید دور پیامبر را عده‌ای پیرمرد گرفته‌اند. برای اینکه رعب و وحشت در دل دشمن ایجاد شود، آن همه توصیه به حنا می‌فرمود. ولی امروز این همه مسلمان هستند و مشکلی در زمینه تعداد مسلمانان نداریم، بنابراین اجرای آن توصیه پیامبر دیگر ضرورتی ندارد. آن روز، آن دستور فلسفه خاصی داشت.

البته معنای این سخن، این نیست که ما روایات را به نحو دلخواه تفسیر کنیم، این کار وظیفه فقهاست. فقیه باید در استنباط احکام، زمان و مکان را در نظر بگیرد. آنهایی که تخصص لازم را دارند، باید در اجتهاد خود، شرایط زمان و مکان را در نظر بگیرند و روایات را تفسیر کنند. ممکن است در روزگاری، رشد جمعیت برای یک نظام خطر باشد و یک فقیه آگاهِ به زمان بگوید در این مقطع باید جلوی رشد جمعیت گرفته شود، چون برای رشد و توسعه کشور ضروری است. فقیه می‌گوید سرمایه‌ای که از خارج وارد کشور می‌شود، باید در چارچوب مقررات در فعالیت اقتصادی به کار رود. اگر از متخصص ایرانی که در خارج کشور است دعوت شود، باید در چارچوب قوانین کشور فعالیت کند.

آن کسی که می‌گوید سرمایه نباید وارد شود، آیا می‌گوید اگر سرمایه‌داری بخواهد سرمایه را وارد کشور کند و قوانین اسلامی و ارزش‌های دینی ما را زیر پا بگذارد، قابل قبول نیست؟ یا آنکه اگر قوانین کشور هم مراعات شود و ارزش‌های اسلامی مورد احترام باشد و با هدایت و نظارت مسئولین کشور باشد و باز هم می‌گوید که سرمایه در اختیار بیگانگان باشد و آنها استفاده کنند، یا می‌گوید سرمایه وارد کشور شود و ملت و کشور از آن استفاده کنند؟ قطعاً پاسخ منفی است. البته با توجه به مراعات ضوابط و مقررات نظام اسلامی.

برای تربیت یک متخصص چقدر باید هزینه کنیم؟ اگر یک متخصصی حاضر است به کشورش بازگردد، آیا اجازه بدهیم برگردد یا نه؟ البته اگر فردی جرمی مرتکب شده، آن بحث دیگری است و آنها به هیچ قیمتی نخواهند آمد. بحث راجع به افرادی است که مرتکب جرمی نشده‌اند، جنایتی نکرده‌اند و می‌خواهند به کشور خودشان بازگردند و فعالیت کنند. متخصصی که با پول این کشور تربیت شده و به تخصص رسیده، آیا انصاف است که در زمان بهره‌دهی‌اش در خارج از کشور باشد، یا وظیفه او بازگشت به کشور و وظیفه ما هم خوشامدگویی به اوست؟

من فکر می‌کنم بسیاری از دعواهایی که در جامعه ما وجود دارد و در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها مطرح است، وقتی به ریشه آنها برمی‌گردیم و با دو طرف بحث و پرس‌وجو می‌کنیم، در نهایت به یک حرف می‌رسیم. هیچ‌کس مخالف نیست که فردی سرمایه خود را از اروپا و امریکا و یا از کشورهای عربی به این کشور منتقل کند و با این سرمایه کار کند، برای جوانان اشتغال درست کند و سود این سرمایه به کشور و به ملت ایران برسد، در صورتی که چارچوب ضوابط این کشور را هم رعایت کند. هیچ‌کس هم موافق نیست که سرمایه‌دار سرمایه خود را به داخل کشور بیاورد، ولی قوانین و ضوابط کشور را زیر پا بگذارد. پس دعواها عمدتاً دعواهای بی‌پایه و در واقع سوءتفاهم است. آنچه برای ما به عنوان بالاترین معیار و میزان باید مطرح باشد، حفظ نظام است.

در زمان جنگ در یک جلسه دانشجویی، بحثی مطرح شد که مهم‌ترین اصل از نظر امام کدام است؟ برخی می‌گفتند که از نظر امام، جنگ اصل است. من به آنها می‌گفتم از نظر امام جنگ اصل نیست، حفظ نظام اصل است. بله در شرایط فعلی، چون امام حفظ نظام را در سایه دفاع می‌بیند، دستور جهاد و جنگ می‌دهد و به جبهه و جنگ

اهمیت می‌دهد، اما جنگ اصل نیست، بلکه حفظ نظام اصل است. یک روزی هم اگر امام دید که حفظ نظام به این است که جنگ را متوقف کند، این کار را خواهد کرد. دانشجویی در آنجا با من بحث می‌کرد و می‌گفت امام فرموده تا آخرین نفر، آخرین خانه؛ و معنای این سخن آن است که یا از لحاظ نظامی عراق را شکست می‌دهیم یا اینکه ایران به طور کامل منهدم شود. گفتم امام چنین نظری ندارد، چون امام خودش فرموده حفظ نظام از اوجب واجبات است. امام می‌فرماید اگر برای حفظ نظام لازم شد، ممکن است حتی فروع اسلام را هم برای مقطعی تعطیل کنیم و حتی فرمود از این هم بالاتر. فروع اسلام و بالاتر از آن. چرا؟ برای اینکه امام حفظ نظام را بالاترین و مهم‌ترین اصل می‌داند و همین مسئله است که استکبار را نگران کرده است.

## نقش نظام اسلامی

استکبار از سخنرانی یک عالم، از انتشار مقاله یک نویسنده، از چند حزب یا حتی چند گروه مبارز نمی‌ترسد. استکبار از حضور یک نظام اسلامی در این منطقه می‌هراسد. چون این نظام می‌تواند الگو شود و نظام‌های مشابهی را تولید کند. این نظام می‌تواند صدها نهضت را رهبری کند. این نظام می‌تواند میلیون‌ها انسان ایثارگر و فداکار را در سراسر جهان تربیت و رهبری کند. پس آنچه اصل است، حفظ نظام است. بنابراین هر آنچه برای حفظ نظام ضروری است، در بخش‌های مختلف، باید آنها را مهم‌ترین وظیفه خود بدانیم. البته استکبار هم با انواع اهرم‌ها برای تزلزل نظام و برای ضربه به نظام و اگر بتواند برای نابودی این نظام تلاش خواهد کرد. استکبار تنها امریکا نیست. امریکا بزرگ‌ترین دشمن و خطرناک‌ترین دشمن ماست، اما ما دشمنان زیادی داریم. همه آنهایی که دشمن ما هستند و همه آنهایی که نمی‌خواهند این نظام پابرجا و

دارای جاذبه بماند، به نحوی در صف استکبارند. نمی‌خواهند این نظام کارنامه پرافتخاری داشته باشد، چون اگر این نظام الگو باشد، خطرناک است. اگر نظام جمهوری اسلامی ایران نتواند الگو شود، خطر چندانی برای آنها نیست. در این راستا از انواع حربه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و افکار عمومی علیه نظام اسلامی ایران استفاده کرده‌اند و می‌کنند. با همه توان در سطح دنیا تلاش می‌کنند تا افکار عمومی را علیه جمهوری اسلامی ایران بسیج کنند. چقدر تلاش می‌کنند تا واقعیت‌های این نظام را وارونه جلوه دهند. چقدر تلاش می‌کنند تا علاقه‌مندان و پیروان این نظام را از خط‌مشی جهاد، ایثار و فداکاری منصرف کنند. چرا همه رسانه‌ها اعم از رادیو، تلویزیون و روزنامه در سطح جهان علیه مردم مسلمان و ایثارگر ایران بسیج شده‌اند؟ این توطئه‌ها برای این است که بتوانند مردم را از خط جهاد و ایثار برگردانند و به مسیر تسلیم و پیروی از فرهنگ غرب بکشانند. چرا این همه تلاش می‌کنند تا تفکرات ضد اسلامی تئوریزه شود و به صورت نظریه، فرمول و تز جدید وارد دانشگاه‌ها شود؟ برای اینکه می‌دانند بقای این نظام، خطر اصلی برای استکبار است.

سخن را در چند جمله خلاصه کنم. امروز مبارزه با استکباری که با حربه و چهره جدید و با وسایل و ابزار نو و تحت عنوان نظم نوین جهانی علیه نظام اسلامی برنامه‌ریزی می‌کند، وظیفه مهم همه ماست. تفکر اصیل و راستین اسلام و تفکر نوین اسلام که به دست امام پایه‌گذاری و توسط ایشان تبیین و تشریح شد، سرمایه اصلی ما برای مبارزه با استکباری است که در برابر نظام اسلامی ایستاده است.[1] ما باید

---

۱. در خصوص تفکر سیاسی امام خمینی(ره) رجوع کنید به:
ـ حسن روحانی، «اصول تفکر سیاسی امام خمینی (ره)»، *روزنامه همشهری*، (۱۸ خرداد ۱۳۷۸)

برای یک جنگ نرم و یک مبارزه همیشگی آماده باشیم.[۱] بالاترین وظیفه ما حفظ این نظام است و باید بدانیم مبارزه با استکبار تنها تحت پرچم روحانیت و ولایت و با وحدت و انسجام ملی امکان‌پذیر است. نقش رهبری هم در این مبارزه بسیار بااهمیت است، چون فرمانی را که دولت و ملت، نیروهای مسلح، قوه قضائیه، قوه مقننه و قوه مجریه قانوناً و شرعاً اطاعت می‌کنند، فرمان رهبری است. رهبری با ایجاد هماهنگی‌ها و سیاست‌گذاری‌های لازم قادر است تا نظام را در برابر استکبار حفظ کند. تاریخ انقلاب هم شاهد است که آن قدرتی که توانست از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ و از ۱۳۵۷ تا امروز ما را در برابر توطئه‌های استکبار نگه دارد و به پیروزی برساند، قدرت روحانیت، مرجعیت و رهبری بود. ملت ما با احساس مسئولیت در برابر قدرت‌های استکباری خواهد ایستاد و مطمئن هستیم که خداوند هم ما را یاری خواهد کرد و پیروزی نهایی از آن افراد متقی و افراد مجاهد و ایثارگر خواهد بود. «ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز».[۲]

---

ـ نجف لک‌زایی، *سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی (ره)*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سازمان انتشارات ، ۱۳۸۴.

ـ محمدحسین جمشیدی، *اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)*، تهران: پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی، معاونت پژوهشی ۱۳۸۵.

۱. در مورد جنگ نرم نگاه کنید به:

— Tom Barry, Deb Preusch, *The Soft War: The Uses and Abuses of U.S. Economic Aid in Central America*, NewYork: Grove Press, 1988.

— Joseph S. Nye, *Bound to lead: The Changing Nature of American Power*, NewYork: Basic Books, 1991.

۲. *قرآن مجید*، سوره حج، آیه ۴۰.

# فصل پنجم
# سیاست خارجی و پرونده هسته‌ای

خط قرمز: حفظ فنّاوری سوخت

امنیت ملی و استفاده صلح‌آمیز از نیروی هسته‌ای

فراسوی چالش‌های ایران و آژانس در پرونده هسته‌ای

فنّاوری هسته‌ای و توسعه پایدار

ضرورت سیاست منسجم در برابر فشارهای بین‌المللی

لزوم دیپلماسی فعال همزمان با ارتقای فنّاوری هسته‌ای

پرونده هسته‌ای و تبدیل چالش به فرصت

سیر تحولات پرونده هسته‌ای

# خط قرمز: حفظ فنّاوری سوخت

با برگزاری اجلاس اخیر شورای حکام و قطعنامهٔ جدید بی‌تردید شرایط جدیدی رقم می‌خورد که می‌توان از آن به عنوان نقطه عطفی در روند پرونده هسته‌ای ایران یاد کرد.

## ویژگی‌های قطعنامه آذر ۱۳۸۳

نخست آنکه در این قطعنامه،[1] صحت اظهارات ایران مبنی‌بر عدم انحراف فعالیت‌های هسته‌ای به اثبات رسید. گرچه قبلاً در گزارش مدیرکل این مسئله آمده بود که در فعالیت‌های ایران انحرافی مشاهده نشده است، با وجود این پس از طی بازرسی‌های وسیع، امروز بعد از یک سال بازرسی‌های مکرر، آژانس نه تنها بر این امر اعتراف مجدد می‌نماید، بلکه حتی شورای حکام نیز برای اولین بار اذعان می‌دارد که فعالیت‌های هسته‌ای ایران، بدون انحراف است. این معنی در بند دال قطعنامه اخیر شورای حکام به صراحت قید شده است.

جمهوری اسلامی ایران از روز نخست تأکید می‌کرد که تمامی فعالیت‌های هسته‌ای او صلح‌آمیز است و امروز نیز یک نهاد بین‌المللی بر این حقیقت صحه می‌گذارد. دشمنان ما ـ که در طول سال‌ها مدعی

1. GOV/2004/90, 29 November 2004.

بودند که ایران مشغول ساخت سلاح اتمی است و از مسیر صلح‌آمیز منحرف شده ـ سیه‌روی گشته‌اند. این بزرگ‌ترین اعتمادی است که ایران به دنیا می‌دهد و امروز، جامعه بین‌المللی نیک آگاه شد که آنچه مسئولین ایران همواره بر آن تأکید کرده‌اند، سخنی گزاف نبوده و واقعیتی انکارناپذیر بوده است.

نکته دیگری که در این قطعنامه آمده، اشاره به همکاری صادقانه ایران با آژانس است که هم در خلال بندهای این قطعنامه و هم در خلال گزارش آقای مدیرکل[1] تصریح شده است. این هر دو حاکی است که در طول یک سال گذشته، ایران همکاری نزدیک و شفافی داشته تا بدانجا که همه مسائل مربوطه را به حل‌وفصل نهایی رسانده است. درست است که به حسب گزارش، مدیرکل دو مسئله آلودگی و P2[2] را به نهایت نرساند، اما خود گزارش اعتراف می‌کند که جمهوری اسلامی ایران مسئولیت خود را در این زمینه انجام داده و این کشورهای ثالث یا افرادی از اتباع کشورهای ثالث هستند که باید با آژانس همکاری کنند تا این مسئله نهایی شود. بنابراین آشکار می‌شود که همکاری ایران، کامل بوده و در طول یک سال کلیه مسائل موجود را به حل‌وفصل نهایی رسانده است.

نکته سوم در این قطعنامه آن است که شورای حکام اذعان نمود که تعلیق یک تعهد حقوقی نبوده و برای جمهوری اسلامی ایران، الزام‌آور نخواهد بود. خوب است کسانی که در داخل کشور، آنقدر تیزبین می‌شوند که به خطابینی می‌افتند، به متن و صراحت قطعنامه توجه نمایند. قطعنامه دوبار ـ یک بار در بند H و دیگری در بند I ـ تأکید

---

1. GOV/2004/83, 15 November 2004.

۲. سانتریفیوژ P-2 نسل جدیدتر از سانتریفیوژ P-1 است که قدرت غنی‌سازی بیشتری دارند.

می‌کند که تعلیق یک الزام و تعهد حقوقی نیست و امری داوطلبانه و با هدف افزایش اعتماد می‌باشد. ما همواره بر این امر تأکید می‌کردیم که تعلیق یک الزام حقوقی نیست، اما این برای اولین بار است که در یک قطعنامه و با صراحت و روشنی تأکید شده است که تعلیق، الزامی حقوقی برای ایران نیست، بلکه عملی داوطلبانه است.

نکته چهارم اینکه به موجب قطعنامه، پرونده جمهوری اسلامی ایران از حالت اضطراری خارج شده و در دستور دائمی شورای حکام نیست و در مسیر بسته شدن قرار گرفته است. این را می‌توان موفقیت قابل ملاحظه‌ای برای ایران دانست که توانست در مدت یک سال، پرونده را به این نقطه نسبتاً مطلوب برساند.

نکته پنجم آنکه قطعنامه اذعان دارد اقدامات اصلاحی از طرف ایران نسبت به موارد قصور، انجام پذیرفته و در بند ۴ این مطلب تصریح شده است. موضوع بسیار حائز اهمیت آن است که ضمن اینکه کلمه «قصور» و «نقض» در مورد ایران به کار رفته، اما بلافاصله گفته شده که اقدامات اصلاحی در این خصوص انجام شده که به لحاظ حقوقی بسیار مهم است. از لحاظ پادمان، اگر کشوری نقض یا قصوری انجام داده باشد، وظیفه او اقدامات اصلاحی است. قطعنامه در این بند، اذعان کرده که جمهوری اسلامی ایران، اقدامات اصلاحی لازم را انجام داده و این به معنای پایان این قصورهاست و دیگر نمی‌توان بر آن استناد کرد (به عبارت دیگر تخلفات و قصورها به طور کامل از جنبه حقوقی، ترمیم و جبران گردیده است).

نکته دیگر این قطعنامه که گزارش مدیر کل نیز به این واقعیت اعتراف می‌کند، این است که ایران بر چرخه سوخت مسلط است و همه مراحل چرخه سوخت را اجرایی و عملیاتی کرده و این بدان معناست که نه تنها ما مدعی آن هستیم که به طور کامل به فنّاوری هسته‌ای در مسئله

چرخه سوخت دست یافته‌ایم، بلکه امروز آژانس به عنوان نهادی بین‌المللی نیز به صراحت این موضوع را قبول کرده است. این معنی در گزارش مدیر کل هم به صراحت آمده و در قطعنامه نیز به آن اشاره شده که مجموعاً جمهوری اسلامی ایران به چرخه کامل سوخت دست یافته است، یعنی قادر شده از کیک زرد، UF4 و UF6 را تولید کند و همچنین قادر است UF6 را با دستگاه‌های سانتریفیوژ به غنایی برساند که برای سوخت یک نیروگاه لازم است. پس ایران در زمره کشورهای دارنده چرخه سوخت است. این نکته به ویژه از آن نظر مهم است که یک نهاد بین‌المللی می‌پذیرد که جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهای دارنده این فنّاوری است.

نکته هفتم که در این قطعنامه شاهد بودیم، روندی بود که در تدوین و تصویب این قطعنامه گذشت و نشان داد که طرفداران تقابل، برخورد و خشونت در شورای حکام در انزوای کامل قرار دارند. در اجلاس شورای حکام، جز امریکا که با عصبانیت، نطقی را که بیشتر شبیه به یک «انشاء» ـ آن هم آکنده از جملات نامناسب ـ بود، ایراد کرد و دو کشوری که از او حمایت کردند؛ سایر کشورها همراه امریکا نبودند و مسیر مذاکره و تفاهم را کنار نگذاشتند و به دنبال برخورد نرفتند.

ما از روز اول می‌گفتیم که جمهوری اسلامی ایران در مقابله با امریکا به موفقیت می‌رسد و قادر است امریکا را در این قضیه به انزوا بکشاند، اما بعضی افراد بدبین فکر می‌کردند که قدرت جمهوری اسلامی ایران در این حد نیست و می‌گفتند: «این رویکرد، اشتباه است، امریکایی‌ها دارای قدرت فوق‌العاده‌ای هستند، قدرت اقتصادی دارند، اهرم‌های سیاسی و زور دارند و ما قادر به مقابله با آنها نیستیم»، ما بار دیگر به اثبات رساندیم که قدرت مقابله داریم و قادر هستیم حرف حق خود را به کرسی نشانده و در یک نهاد بین‌المللی، امریکا را به انزوا بکشانیم.

در جلسه دیروز شورای حکام، تنها امریکا و حداکثر یک یا دو کشور دیگر، راه مخالفت پیش گرفتند و در نهایت در مجموعهٔ ۳۵ کشور، در اقلیت محض و در انزوا بودند. بی‌تردید این موفقیتی برای ایران و سرمایه‌ای بزرگ برای ادامه راه هم برای ما و هم برای اروپاست که با بهره‌گیری مطلوب و عقلایی از این سرمایه، مذاکرات و همکاری‌های جدی خود را ادامه دهیم.

قطعنامه دیروز در واقع، اولین آزمون برای توافق پاریس بود.[1] اگر چه بانیان این قطعنامه، عمدتاً به دلیل فشارهای خارجی و به ویژه فشار امریکا نتوانستند همه ملاحظات و نظرات جمهوری اسلامی ایران را دقیقاً در قطعنامه نهایی مراعات کنند و متن نهایی قطعنامه، با واقعیات و موافقت‌نامه پاریس به طور کامل انطباق نداشت، اما در عین حال در دوره تدوین و نهایی کردن قطعنامه شاهد بودیم که سه کشور اروپایی، تلاش می‌کردند حتی‌المقدور بخشی از تعهدات خود را عملی سازند. گرچه از دیدگاه ما آنچه اروپا عمل کرد، یک تفسیر حداقلی و بخش کوچکی از تعهدات آنهاست، اما می‌توان بر این نکته اذعان نمود که اروپایی‌ها بسیار کوشیدند تا هم با ایران مشاوره جدی داشته باشند و هم قطعنامه به گونه‌ای نباشد که از موافقت‌نامه پاریس، فاصله بگیرد.

### اصول دائمی جمهوری اسلامی ایران

نخست آنکه جمهوری اسلامی ایران برای حقوق خود و اجرای آنچه در معاهده NPT به عنوان حقوق غیرقابل انتزاع کشورها شناسایی شده، تأکید می‌کند و بر این نکته اصرار می‌ورزد که هیچ سند، تصمیم و یا قطعنامه‌ای نمی‌تواند بر این حق غیرقابل انتزاع جمهوری اسلامی ایران

---

1. INFCIRC/637, 26 November 2004.

برای بهره‌برداری صلح‌آمیز از فنّاوری هسته‌ای تأثیر بگذارد و لذا هیچ تصمیمی نمی‌تواند حقوق ما را در این زمینه محدود نماید. البته در قطعنامه حاضر بر حقوق کشورها تأکید شده و از این حقیقت، فاصله نگرفته است، اما اگر کلماتی باشد که برای بعضی از صاحب‌نظران شبهه‌ای ایجاد کند یا برخی بخواهند تفسیر بدبینانه از آن داشته باشند، ما در اینجا با صراحت، خاطرنشان می‌کنیم که هر قطعنامه، موافقت‌نامه، تصمیم، سند و امثال آن که مغایر با این حق غیرقابل بازگشت و غیرقابل انتزاع ایران (که در بند ۴ ماهده NPT بر آن تصریح شده) باشد و بخواهد بر آن تأثیر بگذارد، از نظر ما غیرقابل قبول و مردود است و ما بر این حق، قاطعانه اصرار می‌ورزیم و تأکید می‌کنیم.

ایران برخلاف تبلیغات امریکایی‌ها، نه دیروز چرخه سوخت را کنار گذاشت و نه هیچ وقت، کنار خواهد گذاشت. ایران نه از تهدید امریکا هراس دارد و نه از هیچ کشور دیگری. جمهوری اسلامی ایران بر حق مسلم خود برای استفاده صلح‌آمیز از فنّاوری هسته‌ای اصرار دارد و بهره‌مندی صلح‌آمیز از تکنولوژی هسته‌ای را با تمام توان، اجرا و عملی خواهد کرد.

موضوع دوم آن است که جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه در پی ساخت سلاح هسته‌ای نبوده، نیست و نخواهد بود. این سیاست ما و در عین حال استراتژی و خط مشی اخلاقی و دینی ماست. دیدگاه مکتبی و دینی ما، عمیقاً با دنبال کردن سلاح کشتار جمعی، ناسازگار است. بنابراین به تعهدات خود در قبال NPT در این زمینه کاملاً پایبند هستیم و برای اینکه تضمین عینی به وجود آوریم و اطمینان بدهیم که فعالیت ما صرفاً صلح‌آمیز است، مشکلی نداریم.

موضوع سوم آنکه تعلیق و اجرای پروتکل، اقدامی داوطلبانه در جهت ایجاد اعتماد در جامعه بین‌المللی در زمینه برنامه‌های هسته‌ای

جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین به صراحت اعلام می‌کنم که تعلیق صرفاً برای دوره مذاکره با اروپا خواهد بود و بس و بر این نکته تأکید داشتیم که دوره مذاکره باید دوره‌ای منطقی باشد و نه طولانی. ما نباید در طول مذاکره، احساس وقت‌کشی کنیم. تعلیق تا زمانی است که مذاکرات به پیش می‌رود. اگر جایی مذاکرات، متوقف شد و یا به بن‌بست کشانده شد و یا پیشرفت مطلوب را نداشت، طبیعی است که دیگر تعلیقی وجود نخواهد داشت و تأکید کرده‌ایم که طول این مذاکرات چند ماه بیشتر نخواهد بود.

موضوع چهارم اینکه ما مصممیم همکاری خود را با آژانس ادامه دهیم؛ این همکاری، شفاف و در چارچوب پادمان و پروتکل خواهد بود. همان‌طور که پیش از این نیز یادآور شده‌ایم، ما از ادامه همکاری با آژانس، خسته نمی‌شویم؛ چرا که تا امروز از آن سود برده‌ایم و با این همکاری ثابت کرده‌ایم دشمنان ما دروغگو هستند. این همکاری نشان داد که جمهوری اسلامی ایران در مسیری قانونی گام برمی‌دارد و فعالیتی صلح‌آمیز را دنبال کرده است. به فرض که قول دشمنان ما (که همواره حرف‌های تردیدآمیز و منفی می‌زنند) مبنی‌بر اینکه ایران در بیست سال گذشته مخفی‌کاری کرده، حرفی درست باشد، اما امروز آژانس بررسی کرده است و با صراحت می‌گوید که در این بیست سال دوران مخفی‌کاری، انحرافی یافت نشده و فعالیت‌های جمهوری اسلامی ایران صلح‌آمیز بوده است. بنابراین در همه دوران مخفی‌کاری، انحرافی از طرف ایران رخ نداده است، پس دشمنان ما چه حرفی برای گفتن دارند؟ در واقع حاصل بررسی‌های آژانس توانسته جهان را به اعتماد برساند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست به این پرسش پرداخته شود که اصلاً چرا در این‌گونه موارد ـ به اصطلاح ـ مخفی‌کاری اتفاق افتاده است. حتی در دورانی که به قول عده‌ای ما به دنبال مخفی‌کاری بوده‌ایم، در واقع مقصر

همان کشورهای صنعتی بوده‌اند که به وظایف خود در چارچوب NPT عمل نکردند. ما اگر می‌خواستیم بمب بسازیم، در این مدت می‌ساختیم، خصوصاً آن زمان که نه قطعنامه‌ای در کار بود و نه پرونده ما در دستور شورای حکام بود. امروز آژانس اعتراف دارد که گرچه از مواردی اطلاع نداشته، اما طبق پادمان، فعالیت ایران هرگز انحرافی نداشته و جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه به فکر سلاح هسته‌ای نبوده است. بنابراین ما از همکاری با آژانس، خشنود هستیم. همکاری با آژانس به نفع ما بوده و در دنیا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ما اعتماد به وجود آورده است و لذا ما این همکاری را تداوم خواهیم بخشید.

موضوع پنجم آنکه ما مصمم هستیم مسیر جدید خود را که مبتنی‌بر «تعامل سازنده و مؤثر» با جهان و در راستای سیاست‌های چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران (ابلاغ شده از سوی مقام معظم رهبری) است، قاطعانه دنبال کنیم؛ یعنی مسیر مذاکره، تفاهم، گفتگو، استفاده از اهرم‌های سیاسی و حقوقی و بهره‌گیری از نرم‌افزار به جای سخت‌افزار و همگرایی به جای واگرایی. مسیر ما مسیر تعامل است. مسیر تقابل را به کنار نهاده‌ایم، و آنهایی که یک سال پیش به ما می‌گفتند این مسیر به نتیجه نمی‌رسد، امروز شاهد آن هستند که جمهوری اسلامی ایران مسیر درستی را انتخاب کرده و در مسیر تعامل به اهداف قابل ملاحظه‌ای دست یافته است. ما مصمم هستیم این مسیر را ادامه دهیم.

## دستور مذاکرات با اروپا

موضوع ششم، ما مصمم به همکاری با اروپا برای دستیابی به توافق بلندمدت با سه کشور اروپایی (به نمایندگی از طرف اتحادیه اروپا) هستیم، بنابراین مرحله بعدی فعالیت ما شروع مذاکرات عاجل و جدی با سه کشور اروپایی است. این مذاکرات ظرف ۱۵ روز آینده شروع

خواهد شد و ما در آن سه هدف اساسی را دنبال خواهیم کرد:

۱. رسیدن به تفاهم و توافق با اروپا در خصوص تضمین عینی مبنی‌بر اینکه ماهیت فعالیت هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران صلح‌آمیز است. ما مایلیم به توافقی برسیم و تضمین لازم را به دنیا بدهیم که حرکت ما در این زمینه صلح‌آمیز است و با این تضمین هرچه سریع‌تر غنی‌سازی و چرخه سوخت خود را آغاز نماییم.

۲. اجرای تعهدات کشورهای صنعتی از جمله اروپایی در چارچوب بند چهارم NPT است. اروپایی‌ها در این خصوص باید تضمین‌های جدی برای همکاری با جمهوری اسلامی ایران در زمینه فنّاوری‌های پیشرفته از جمله فنّاوری‌های هسته‌ای بدهند.

۳. انجام همکاری‌های بلندمدت اقتصادی و همکاری‌های سیاسی و امنیتی.

راهی را که از این پس دنبال خواهیم کرد، راه مذاکره با اروپاست. خوشبختانه اکنون فضای مناسبی ایجاد شده و ما از جنجال فاصله گرفته‌ایم، از شورای حکام فاصله گرفته‌ایم. دیگر در این قطعنامه نیامده که موضوع ایران در دستور باقی است، بلکه قید می‌کند که هر زمان مدیرکل لازم دید، گزارش خواهد داد. بنابراین از هیاهو، عبور کردیم و اینک به سمت مذاکره سازنده روی می‌آوریم. من فکر می‌کنم که هنوز هم فرصتی تاریخی برای اروپا و ایران وجود دارد تا به دنیا نشان دهند یک‌جانبه‌گرایی محکوم است و پیچیده‌ترین مسائل بین‌المللی از راه گفتگو و مذاکره، قابل حل‌وفصل است. ما امید فراوانی به این راه داریم، در عین اینکه باور داریم مذاکرات ما با اروپا پیچیده خواهد بود و فراز و نشیب‌های فراوانی خواهد داشت. ما صادقانه مذاکره را آغاز می‌کنیم و امیدواریم سه کشور اروپایی نیز صادقانه چنین کنند. اگر دو طرف با صداقت و اعتماد متقابل، مذاکره را آغاز کنند، کاملاً می‌توان به نتیجه امیدوار بود.

در اینجا مایلم به ملت اطلاع دهم که سه ماه دیگر بعد از اینکه گروه‌های کاری، نتیجه کار خود را ارائه می‌دهند، مقطعی است که واضح‌تر می‌توانیم به ملت بگوییم که آیا می‌توانیم این راه را ادامه دهیم؟ و آیا این راه، ما را به مقصد نهایی می‌رساند یا خیر؟ اگر مسیر مذاکرات، مسیر تأمین منافع ملت ایران نباشد، بی‌تردید مسیر جدیدی را دنبال خواهیم کرد.

## همکاری کشورهای غیرمتعهد

موضوع دیگری که ذکر آن در اینجا ضروری است اینکه کشورهای غیرمتعهد (به ویژه افریقای جنوبی) در دوره مذاکرات در شورای حکام و تدوین قطعنامه، همکاری‌های بسیار خوبی با جمهوری اسلامی ایران داشتند. ما از آنان تشکر می‌کنیم و می‌دانیم که ما و غیرمتعهدها، هدف واحدی را دنبال می‌کنیم؛ به ویژه آنکه جمهوری اسلامی ایران در اجلاس بعدی کمیته چرخه سوخت (MNA)[1] حضور خواهد داشت و از ماه ژانویه به عنوان یک عضو، فعال خواهد بود. در این کمیته، ما در کنار سایر کشورهای همفکر، دیدگاه‌هایی را که به نفع صلح و توسعه جهانی باشد، دنبال خواهیم کرد. ما با کشورهای غیرمتعهد (چه در وین و چه در نیویورک) در زمینه خلع سلاح همکاری داشته و در آینده نیز خواهیم داشت.

در پایان این سخن، از ملت بزرگوارمان به خاطر حساسیت و حضورشان در صحنه تشکر می‌کنم. در نظرسنجی اخیر،[2] ۶۷ درصد از ۷۰ درصد مردم خاطرنشان کرده‌اند که به دقت، مسائل هسته‌ای را دنبال می‌کنند و از جزئیات مسائل مطلع‌اند. آنان در نظرسنجی گفته‌اند که ما از

---

1. Multi National Nuclear Approaches
2. www.hamshahrionline.ir/hamnews/1383/830728/news/siasi.htm

حق خود برای فنّاوری هسته‌ای نخواهیم گذشت و راه مذاکره را می‌پسندیم. خوشبختانه راهی که مسئولین جمهوری اسلامی ایران برگزیدند، با خواست و نظر مردم کاملاً انطباق دارد. همچنین لازم می‌دانم از مقام معظم رهبری و مسئولان عالی‌رتبه نظام به خاطر راهنمایی‌ها و هدایت‌های ایشان تشکر کنم.

بی‌تردید دستاوردها، اگر مثبت بوده باشد، از آنِ مردم و مسئولان عالی‌رتبه نظام ـ مخصوصاً مقام رهبری ـ است و اگر نقصی در کار بوده باشد، بی‌تردید از آنِ ماست و باید جبران کنیم. به اعتقاد من بحمدالله ما تا امروز موفقیت خوبی به دست آورده‌ایم، اما باید راه را ادامه دهیم. این نتیجه بدون همکاری و حضور مردم و اجماع نظر مسئولین، امکان تحقق نمی‌یافت؛ و همان‌طور که گام‌های ما در یک سال گذشته به خوبی پیش رفت، در آینده نیز پیش خواهد رفت تا به هدف نهایی برسیم، تا ان‌شاءالله مردم عزیزمان هم به خاطر فعالیت صلح‌آمیز در فنّاوری هسته‌ای، هم به خاطر تعامل با اروپا و جهان و هم به خاطر اینکه توانستند با ایستادگی و مقاومت، تهدید را به فرصت تبدیل نمایند، خشنود گردند.

## پاسخ به سؤالات خبرنگاران

◆ *خبرگزاری آسوشیتدپرس: شما فرمودید تعلیق یک الزام و تعهد حقوقی نیست، اما در بند اول کلمه «اساسی» بعد از تعلیق باقی مانده و منوط به این شده که آژانس هیچ تردیدی نسبت به فعالیت‌های ایران نداشته باشد. همان‌طور که می‌دانید، دامنه تعلیق مبهم و نامشخص است. نظر شما در خصوص این ابهام چیست؟ ضمناً مدت زمان تعلیق چقدر است؟*

■ در بند اول، Essential آمده، اما درست مثل میوه‌ای است که مغز آن گرفته شده و صرفاً پوسته باقی مانده است. این واژه با آن جمله‌ای که در ساعات آخر اضافه شد (یعنی هیچ تعهد و الزام حقوقی برای ایران نیست) محتوایش از بین رفت. بعضی‌ها نگرانی دارند که این کلمه، مربوط به ماده ۱۸ و ۱۹ پادمان باشد.[1] من به صراحت می‌گویم که این Essential، آن نیست، چون اساساً تعهد پادمانی در کار نیست و این مشخص است؛ حتی تعهد عادی هم نیست. بنابراین کلمه Essential مانده، اما محتوی از بین رفته است. به قول یکی از مسئولین آژانس، چیزی که در نهایت مانده آنقدر بی‌محتواست که می‌توان گفت هیچ است و این بند از لحاظ محتوی صفر شده است. در خصوص مدت زمان تعلیق، من به صراحت تکرار می‌کنم آنچه ما متعهد هستیم و قول دادیم، طبق موافقت‌نامه پاریس است و نه بیشتر. دوره تعلیق صرفاً برای دوره مذاکره خواهد بود، با توجه به قواعدی که مربوط به مذاکره است، یعنی بحث دوره مذاکره، بحث چند ماه است و بحث سال مطرح نیست. این معنی به صراحت به اروپایی‌ها گفته شده است و ما امیدواریم که ظرف چند ماه، مذاکرات را به سامان برسانیم.

◆ *شبکه CNN: در این مذاکره هم طرف اروپایی، هم امریکا و هم ایران خود را پیروز این جنگ دیپلماتیک می‌دانند. به نظر جنابعالی واقعیت چیست؟*

■ کجا امریکایی‌ها گفتند پیروز هستند؟ سفیر آنها بسیار ناراحت بود. آنها در سخنرانی دیشب گفتند شکست خورده‌اند و اروپا هم این را تأیید کرده است.

1. INFCIRC/214, 13 December 1974; Iran Safeguards Agreement.

◆ *شبکه CNN. با مشکلاتی که شما با طرف داخلی دارید، یعنی مجلس و بعضی‌ها که موفقیت شما را نمی‌خواهند خیلی پررنگ ببینند، چه خواهید کرد؟*

■ خیلی شفاف با همه صحبت می‌کنیم. ما با کسی مشکل نداریم. مجلس شورای اسلامی در رأس امور است و نمایندگان ملت با ما مشاوره و مذاکره دارند. ما مشکلی با کسی نداریم. اینکه چه کسی موفق شده، واضح است، هرکسی قطعنامه را بخواند، درمی‌یابد چه کسی موفق شده است، یعنی قطعنامه‌ای که به صراحت می‌گوید تعلیق الزامی نیست، به صراحت می‌گوید اقدامات اصلاحی از سوی ایران انجام شده، در آینده مسائل باید در چارچوب پادمان و پروتکل حل‌وفصل شود، به صراحت بیان می‌کند که فعالیت هسته‌ای ایران صلح‌آمیز بوده، ثابت شده که امریکا تا امروز دروغ گفته و بنابراین اصلاً جایی برای اینکه امریکا خوشحال باشد، وجود ندارد؛ آشکار است که موفقیت از آن کیست؟ اکنون قطعنامه، متن واضحی دارد که کاملاً روشن است و همگان می‌توانند آن را مطالعه کنند. البته درست است که این قطعنامه صد در صد مورد توافق ما نیست (و کاستی و نقص‌هایی دارد و با انتظارات ما و با واقعیت‌ها و توافق پاریس فاصله دارد) با این حال ما قبول داریم که نسبت به قطعنامه‌های گذشته، بهترین است و نشان‌دهنده حل‌وفصل مسائل ایران می‌باشد. وقتی قطعنامه به صراحت اعلام می‌کند که نیاز نیست در دستور اجلاس بعدی باشد (و عندالاقتضاء مدیر کل گزارش می‌دهد)، استنباط موفقیت یا عدم موفقیت در این قطعنامه کاملاً مشخص است. من فکر می‌کنم باید این مرحله را در پرونده هسته‌ای ایران، نقطه عطفی بدانیم و کار را بر این اساس به پیش ببریم.

امریکایی‌ها یک سال و چند ماه است که مرتب از ارجاع به شورای

امنیت سخن می‌گویند و ابراز تأسف می‌کنند که چرا پرونده ایران به شورای امنیت نرفته است. با این همه فشار و عملیات روانی شاهد بودیم که همه دنیا به امریکا جواب منفی دادند و دنیا در مواجهه با این مسئله آشکارا گفت یک‌جانبه‌گرایی بس است. هم منطق تمام کشورها و هم منطق قطعنامه به صراحت نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی ایران موفقیت قابل ملاحظه‌ای داشته و امریکا نیز هیچ طرفی نبسته است.

◆ *شبکه خبر: شما به برخی کاستی‌های قطعنامه اشاره کردید. این کاستی‌ها چیست؟ ضمناً چقدر اطمینان دارید که در ادامه راه، اروپایی‌ها به تعهدات خود پایبند باشند؟ اگر این اتفاق بیفتد، جمهوری اسلامی ایران چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد؟ در خبرها آمده بود که فدراسیون روسیه در شورای حکام، آن موضع شفافی را که در خصوص حمایت از دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران ادعا می‌کرده، نداشته است اگر این خبر صحت دارد (با توجه به خلف وعده‌هایی که در خصوص نیروگاه‌های اتمی بوشهر از سوی روسیه مطرح است) نوع تعامل جمهوری اسلامی ایران چگونه خواهد بود؟ ضمناً در خصوص سانتریفیوژهایی که بحث آن در قطعنامه و مذاکرات بود، توضیحاتی بفرمایید.*

■ اولاً بین ما و روس‌ها دعوا درست نکنید! به هرحال همسایه ما هستند و ما باید با هم کار کنیم. بله، مواضع روسیه با انتظارات ما فاصله دارد. به عنوان کشور دوست و همسایه، روشن است که ما انتظارات بالاتری از روسیه داشته و داریم.

نسبت به کاستی‌های قطعنامه باید بگویم قطعنامه باید منعکس‌کنندهٔ واقعیت باشد. وقتی در این قطعنامه راجع به اینکه ما در ماه‌های گذشته

در اصفهان UF6 تولید کردیم، اعتراض شده است، این چه معنایی دارد. به نظر ما این مطلب، جایی برای طرح در قطعنامه نداشت. آنها می‌گویند قطعنامه از شما خواسته بوده که اصفهان را تعلیق کنید. ما بعد از قطعنامه قبلی اعلام کرده بودیم که آن قطعنامه از طرف ایران رد شده و نسبت به ماده ۳ (که راجع به تعلیق بود) موضع‌گیری کرده بود و آن را به وضوح مردود دانستیم و این در زمره افتخارات جمهوری اسلامی ایران است که مواضع خود را شفاف بیان می‌دارد. از سال گذشته تاکنون (که این شش قطعنامه تصویب شده)[۱] از همان ابتدا گفتیم که هرگز تعلیق برمبنای قطعنامه را نمی‌پذیریم. تعلیق ما داوطلبانه است و اگر بپذیریم، در چارچوب تفاهم سیاسی، این کار داوطلبانه را انجام خواهیم داد. این خود یک پیروزی برای جمهوری اسلامی ایران است که بر آن ایستاده و پافشاری کرده است و شما دیدید نهایتاً تعلیق را نپذیرفتیم تا زمانی که در پاریس با اروپایی‌ها تفاهم کردیم. در نامه‌ای هم که به البرادعی در خصوص تعلیق نوشتیم، ذکر کردیم که این تعلیق، داوطلبانه، برای اعتمادسازی در چارچوب تفاهم پاریس است. در تعلیق اول نیز که سال گذشته آن را پذیرفتیم، رسماً به آقای البرادعی منعکس کردیم و قید شد که در چارچوب بیانیه تهران[۲] است. اسناد موجود، جملگی روشن و آشکار است. به موجب همین اسناد، ما هیچ وقت تعلیق برمبنای قطعنامه را نپذیرفته‌ایم و معتقد هم هستیم شورای حکام نمی‌تواند به کشوری

---

۱. قطعنامه‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در خصوص برنامه هسته‌ای ایران به ترتیب صدور عبارت‌اند از:
GOV/2003/69, 12 September 2003; GOV/2003/81, 26 November 2003; GOV/2004/21, 13 March 2004; GOV/2004/49, 18 June 2004; GOV/2004/79, 18 September 2004; GOV/2004/90, 29 November 2004.

۲. بیانیه تهران در ۲۹ مهر ۱۳۸۲ (۲۱ اکتبر ۲۰۰۳) با حضور وزرای امور خارجه سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) در تهران اعلام شد.

اجبار کند که تعلیق کند. غنی‌سازی، حق کشور است و خود یک کشور می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اعتمادسازی برای مدت زمان مشخص (مثلاً چند ماه) تعلیق کند یا نکند. آشکار است که ما برمبنای تفاهم سیاسی این کار را کرده‌ایم.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران کار بزرگی انجام داده و در طول یک سال، توانسته است فعالیت گستردهٔ خود را با همکاری با آژانس به نهایت برساند که در اینجا من وظیفه می‌دانم از وزارت امور خارجه و سازمان انرژی اتمی (که بیشترین بار بر دوش این دو نهاد بوده) تشکر کنم. آنها کار عظیمی کردند. همچنین دیپلمات‌هایی که مذاکره می‌کنند (که اعضاء برجسته وزارت امور خارجه هستند) و همچنین از نهادهای دیگر (وزارت اطلاعات و سایر دستگاه‌ها) که با ما همکاری کردند تا این مهم به مقصد برسد، از همه تشکر و سپاسگزاری می‌کنم. انتظار ما این بود که این کار بزرگی که انجام شده، باید به نحوی در قطعنامه منعکس باشد (و حداقل یکی دو بند به عنوان سپاسگزاری و تشکر بایست می‌آمد) اما متأسفانه شما می‌بینید که این کار عظیم اصلاً در قطعنامه منعکس نیست. اینها کمبودها و کاستی‌های قطعنامه است. با این همه، نسبت به قطعنامه‌های گذشته بهترین است، اگر چه همه بندهای آن مورد قبول ما نیست.

در مورد این ۲۰ سانتریفیوژ باید بگویم در تعلیق قبلی (که مربوط به آوریل ۲۰۰۴ است) ما تعلیق قطعه و مونتاژ را پذیرفتیم که مدت ۲ ماه و اندی هم طول کشید. در آن تعلیق ما کار تحقیقی روی ده سانتریفیوژ انجام می‌دادیم که در گزارش آقای البرادعی[1] هم در ماه ژوئن منعکس است که ایران، ۱۰ سانتریفیوژ از ۲۰ سانتریفیوژ تحقیقاتی خود را برای

1. GOV/2003/40, 6 June 2003.

کار تحقیقی، فعال دارد. ناگهان ـ با برنامه قبلی ـ امریکایی‌ها سروصدایی ایجاد کردند و اروپایی‌ها هم در دام افتادند. این دامی بود که رسانه‌ها آفریدند و پشت قضیه هم صهیونیست‌ها بودند و گفتند که با این ۲۰ عدد می‌خواهند چه‌ها کنند و با اینها می‌توان بمب ساخت و حرف‌های غلطی زده شد. ما غنی‌سازی را تعلیق کردیم، اما این دستگاه‌ها فقط برای کار تحقیق بوده است. پس اولین درخواست اروپایی‌ها این بود که اینها مثل سایر سانتریفیوژها مهروموم شوند. ناگزیر، مذاکرات فراوانی شد و در نهایت تفاهم کردیم که ۲۰ عدد مهروموم نشوند و زیر نظر آژانس باشند (که از ابتدا ما خود این را خواسته بودیم). این دستگاه‌ها برای تحقیقات در اختیار ماست، ولی فعلاً با آنها تست انجام نمی‌دهیم تا در مذاکرات، نسبت به استفاده تحقیقاتی از این ۲۰ دستگاه با اروپایی‌ها و آژانس به تفاهم برسیم. موضوع خیلی روشن است: تعلیق همان بود که در تفاهم پاریس آمده و به عبارت روشن‌تر، تعلیق همان بود که در نامه به آقای البرادعی قبول کرده‌ایم. چیزی بیش از آن پذیرفته نیست و کماکان معتقدیم تحقیقات جزو تعلیق نبوده و نخواهد بود.

◆ *ایرنا: جنابعالی در مورد امکان پیوستن ایران به گروه مطالعات سوخت هسته‌ای اشاره کردید. چه زمانی قرار است پیشنهاد دعوت را اروپایی‌ها به دبیرکل آژانس بدهند؟*

■ اروپایی‌ها نظر خود را به آقای مدیرکل اعلام کرده‌اند و دبیرخانه به ما اعلام کرده و از ما نام افراد مورد نظرمان را خواسته است. معمولاً مدیرکل فردی را از میان افراد معرفی شده انتخاب می‌کند تا در جلسه به عنوان نماینده جمهوری اسلامی ایران شرکت کند و ما به زودی در این باره اقدام خواهیم کرد. دبیرخانه گفته که اجلاس بعدی در ماه ژانویه است. بنابراین جمهوری اسلامی ایران در اجلاس بعدی شرکت خواهد

کرد. در واقع بنا به توافق، اروپایی‌ها باید در این مقطع به تعهد خود عمل می‌کردند که کرده‌اند و جمهوری اسلامی ایران در اجلاس بعدی گروه چرخه سوخت شرکت خواهد کرد.

◆ *خبرگزاری رویترز: شما فرمودید که دوره تعلیق باید دوره منطقی و نه طولانی باشد. حداکثر مدتی که ایران حاضر است تعلیق را برای اعتمادسازی ادامه دهد، چه مدت است؟*

■ البته من نگفتم تعلیق باید دوره‌ای منطقی داشته باشد؛ من گفتم تعلیق برای دوره مذاکره خواهد بود و دوره مذاکره باید منطقی باشد. بدیهی است که در این دوره، ما نباید احساس وقت‌کشی کنیم، بلکه باید به صورتی باشد که مذاکره به پیش برود و به بن‌بست کشیده نشود. ما گفتیم و شرط کردیم تا زمانی که مذاکره به پیش برود و به بن‌بست کشیده نشود و مذاکره رو به پیشرفت است و چیزی به نام اتلاف وقت در آن نیست، ما مذاکره و تعلیق را ادامه می‌دهیم و طبیعی است که زمان آن چند ماه است و بحث سال اساساً مطرح نیست.

◆ *خبرگزاری فارس: طرفداران روند جاری پرونده هسته‌ای ایران دو دلیل عمده را به عنوان دلیل طی مسیر اعتمادسازی بیان می‌کنند. ۱. با توجه به فضای ایجادشدهٔ جهانی که براساس تبلیغات امریکا شکل گرفته بود، ما نیاز به اعتمادسازی داشتیم. ۲. پرونده ما دایر بین شورای امنیت سازمان ملل از یک طرف و طی مسیر اعتمادسازی از طرف دیگر بود. با این حال منتقدین معتقد هستند که اگر غرب با دستاویز قراردادن همین استدلال‌ها (اینکه به شما اعتماد نداریم و نیت شما سالم نیست و...) به دیگر توانمندی‌های ما دست‌اندازی و مطرح کند که در خصوص توانمندی‌های موشکی شما هم باید بررسی انجام*

*دهیم، آیا با همین استدلال اعتمادسازی پیش می‌رویم؟ یا راه دیگری را انتخاب می‌کنیم؟ حد توقف غرب چیست و کجا خواهد بود؟*

■ این سؤال مهمی است. پرسش این است که وقتی قرار است اعتمادسازی کنیم، ممکن است آنها به چیزهای دیگری هم متوسل شده و بخواهند که در آن خصوص نیز اعتمادسازی کنیم؟ واقعیت این است که در پرونده هسته‌ای ممکن است قصورهایی رخ داده باشد (ما اینها را در حد قصور احتمالی و جزئی می‌دانیم که مهم نبوده است، ولی آنها پنهان‌کاری نامیدند)؛ به هرحال به دلیل این قصورها، پرونده به شورای حکام آمد[1] و به دنبال آن، سال گذشته (شهریور گذشته) امریکایی‌ها شرایطی را ایجاد کردند و بحث شورای امنیت پیش آمد. ما باید راه‌حلی را انتخاب می‌کردیم. گزینه‌های متعددی را می‌شد انتخاب کرد. می‌شد گفت ما با هیچ‌کس صحبت نمی‌کنیم، اما لاجرم این، گره را کورتر می‌کرد و راه را برای ما دشوارتر می‌ساخت. ما سعی کردیم کوتاه‌ترین و راحت‌ترین راه را انتخاب کنیم و راه تقابل ـ به اعتقاد من ـ کوتاه‌ترین راه نبود. بنابراین راه تعامل انتخاب شد و قضایا با همین رویکرد دنبال شد تا به نتیجه‌ای رسید که امروز شاهد هستیم و نتایج امروز نشان داد که کار نظام در آن مقطع درست بوده و نشانگر تصمیم درست نظام است.

---

۱. در ۲۳ مرداد ۱۳۸۱ (۱۴ اوت ۲۰۰۲) متعاقب پخش تصاویر ماهواره‌ای از تأسیسات نطنز و اراک از شبکه خبری CNN که توسط نمایندگان گروهک منافقین و با هدایت اطلاعاتی سازمان جاسوسی CIA صورت گرفته بود، پرونده هسته‌ای ج.ا.ایران در مسیر شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار گرفت. در پی آن آقای البرادعی، مدیرکل آژانس، سفرهایی را برای انجام گفتگوهایی با مقامات ج.ا.ایران جهت تهیه گزارش برای شورای حکام به تهران داشت و در نهایت گزارش جامع خود در مورد برنامه هسته‌ای ج.ا.ایران را در ۶ ژوئن ۲۰۰۳ (۱۶ خرداد ۱۳۸۲) به شورای حکام ارائه نمود.

سال گذشته که این رویکرد انتخاب شد، عده‌ای می‌گفتند چرا با آژانس همکاری می‌کنید، بی‌حاصل است! آژانس در نهایت خواهد گفت هیچ چیز حل نشده است. البته کار کردن با آژانس سخت است؛ چرا که ۷۲ ملت در آژانس کار می‌کنند و به هرحال تحت انواع فشارها قرار می‌گیرد. وقتی ما کار با آژانس را شروع کردیم، دیدیم که این‌طور نیست. کار سخت ولی قابل انجام است. ما کار با آژانس را شروع کردیم تا آنجا که آژانس اعلام کرد که برنامه ایران، صلح‌آمیز بوده است. آن زمان بعضی‌ها معتقد بودند به دلیل فشارهایی که روی آژانس است، هیچ‌گاه اذعان نمی‌کند که برنامه‌ها صلح‌آمیز بوده است. ما معتقد بودیم درست است که آژانس تحت فشار است، با این حال اصول و چارچوب‌هایی مطرح است که نمی‌تواند آنها را رعایت نکند.

در مورد سایر مسائل که شما پرسش کردید، باید بگویم که مقوله‌ها متفاوت هستند. اگر کسی از ما تقاضایی کند که این تقاضا منطقی نباشد، با آن برخورد می‌کنیم. (کما اینکه در پیش‌نویس اولیهٔ توافق‌نامه با اروپایی‌ها دو مسئله بود که ما با آنها برخورد شدید کردیم. یکی بحث موشک و دیگری بحث توقف غنی‌سازی بود. ما گفتیم اصلاً مایل به گفتگو در این موضوع‌ها نیستیم و مذاکره نمی‌کنیم. لاجرم اینها را حذف و عقب‌نشینی کردند، چرا که جزو خط قرمزهای ما بود. طبیعی است که در دنیای آشوب‌زده سیاست و تبلیغات و عملیات روانی، هرکس می‌تواند ادعایی کند و هر روز بساطی به راه بیندازد؛ اما این‌طور نیست که ما هرچیزی را بپذیریم. همان‌طور که شما گفتید، جایی که ببینیم حرف غیرمنطقی است، محکم می‌ایستیم، و جایی که باید فضای مسموم ایجاد شده، شکسته شود، راه دیگری را پیش می‌گیریم؛ کما اینکه در طول یک سال، موفق شدیم که فضای مسموم را شکسته و مخالفین را به انزوا برانیم. باید بگویم سخن شما درست است. ما در موارد

غیرمنطقی باید محکم بایستیم و گوش نکنیم و در موارد منطقی که واقعاً ابهامی وجود دارد، باید راه‌حل‌وفصل را انتخاب کنیم تا به جهان اعتماد دهیم.

◆ *شبکه جهانی سحر: همان‌طور که مستحضر هستید، هرگونه تفاهمی برپایه یکسری پیش‌فرض‌هاست. به نظر می‌آید هیئت مذاکره‌کنندهٔ ایرانی از ابتدا یک پیش‌فرض را مبنا قرار داده که همین محل مخالفت‌ها و چالش‌هایی با هیئت شما بوده، مبنی‌بر اینکه اروپایی‌ها موافق دستیابی ایران به فنّاوری هسته‌ای هستند و این محل اختلاف آنها با امریکایی‌هاست. آیا شما چنین پیش‌فرضی را ـ به این صراحت ـ قبول دارید و آیا این نگاه خیلی خوش‌بینانه نیست؟ (با توجه به اینکه گفته می‌شود غربی‌ها می‌خواهند یک نوع آپارتاید هسته‌ای را در صحنه جهانی حفظ کنند و مانع شوند که دیگر کشورها ـ به ویژه کشوری با مختصات ایران ـ به انرژی هسته‌ای دست یابند).*

■ اینکه جمهوری اسلامی ایران نباید دارای چرخه سوخت باشد، نظر هماهنگ امریکا و اروپاست و در این زمینه اختلاف نظر ندارند. اروپایی‌ها در اولین نامه خود و همچنین در پیش‌نویس اول تفاهم‌های اخیر،[1] بحث توقف را مطرح کرده بودند. سال گذشته هم که سه وزیر به تهران آمدند، در پیش‌نویس آنها، کلمه توقف آمده بود. ما در هر مرحله به آنها گفتیم به هیچ عنوان زیر بار توقف نمی‌رویم و این بحث قابل طرح نیست. من خاطرنشان ساختم که نه دولت فعلی، هر دولت دیگری

---

۱. منظور از توافق‌نامه اخیر، توافق‌نامه پاریس میان ج.ا.ایران و سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان به نمایندگی از اتحادیه اروپاست که در ۹ آذر۱۳۸۳ به امضای طرفین رسید.

در ایران روی کار باشد و توقف را بپذیرد، سقوط خواهد کرد. مردم ما روی این مسئله حساس هستند. این غرور ملی ماست. خیلی روشن این مسئله را به آنها گفته‌ایم و می‌گوییم. البته ته دل آنها این است که جمهوری اسلامی ایران بالاخره زمانی غنی‌سازی را رها کند.

اما اینکه چرا با اروپا مذاکره می‌کنیم، دلیلش این است که اروپا در توافق پاریس این مسئله مهم را قبول کرد و گفت اگر جمهوری اسلامی ایران تضمین عینی بدهد که چرخه سوخت او به سمت سلاح، انحراف پیدا نکند، غنی‌سازی را قبول می‌کنیم، البته باید به ما تضمین دهید که دنبال سلاح نیستید. ما ابداً مشکلی برای دادن تضمین نداریم، چرا که ما اساساً دنبال سلاح نیستیم. من خود به اروپایی‌ها گفتم شما اگر دنبال این هستید که ما به دنبال سلاح نرویم، شما هم‌اینک به هدف خود نائل شده‌اید، چون ما دنبال آن نبوده و نیستیم، اما اگر هدف شما این است که با طرح سلاح هسته‌ای ما را از این فنّاوری باز دارید، مطمئن باشید و به صراحت اعلام می‌کنم که هرگز به این هدف نمی‌رسید. پس وقتی اروپا به ما می‌گوید موافق هستم، به شرط اینکه تضمین عینی بدهید؛ طبیعی است که متقابلاً ما هم تضمین می‌خواهیم و بدین‌سان راه برای گفتگو و توافق باز می‌شود. باز هم طبیعی است اگر دیدیم اروپایی‌ها راست نگفته‌اند، ما هم مذاکرات را رها می‌کنیم. ما عهد اخوت با کسی نبسته‌ایم. فعلاً اروپا چارچوبی را به نام توافق پاریس قبول کرده است و به ما هم می‌گوید که اصرار و آمادگی برای اجرای آن دارد. همان‌طور که گفتم، شاید سه ماه دیگر که مذاکرات مقدماتی ما به اتمام می‌رود، راحت‌تر بتوان گفت اروپایی‌ها دنبال چه هستند و آیا صداقت دارند یا خیر؟ اگر صداقت نداشتند، ما آنها را رها می‌کنیم و اساساً به همین دلیل بود که گفتم ما باید به غیر از اروپا با کشورهای دیگر هم حرف بزنیم و رابطه و تعامل داشته باشیم. چه بسا اروپا به تنهایی برای دستیابی به هدف ما

کافی نباشد، اما به هرحال آنچه ما بر آن اصرار داریم، این است که تا جایی که امکان دارد، از طریق تعامل و گفت و شنود سیاسی، مسائل را حل‌وفصل نماییم؛ مگر اینکه به نقطه‌ای برسیم که دریابیم هیچ راهی وجود ندارد.

تا امروز، مسیری که انتخاب شده، مسیری بود که ما را به یکسری اهداف رسانده است، اما به هر حال برای دستیابی به هدف نهایی، راهی را در پیش رو داریم و باید جلو برویم. اروپا بهترین نیست، اما این حداقلی است که امروز در دست ماست. ما با سه کشور در حال مذاکره هستیم. این سه کشور وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند، می‌گویند به نمایندگی از ۲۵ کشور حرف می‌زنند و این البته سختی‌های خود را دارد؛ چرا که عقاید مختلفی در این ۲۵ کشور وجود دارد. از سوی دیگر وقتی امریکا فشار را زیاد می‌کند، ایستادگی اروپایی‌ها قدری مشکل می‌شود. به هرحال ما با این اروپا و این امکانات محدودی که دارد، معامله کرده‌ایم. قصد تحقیر آنها را نداریم، به هرحال اروپا قدرت دوم دنیا و شریک تجاری ماست و ما مایلیم که با اروپا رابطه نزدیک‌تری داشته باشیم.

آیا ما می‌خواهیم کشور را تا بیست سال آینده به نقطه مطلوب و به رشدی که در چشم‌انداز آمده است، برسانیم؟ بدیهی است که باید به پرسش‌هایی در این خصوص پاسخ بدهیم؛ از جمله اینکه آیا با تعامل به این هدف می‌رسیم یا با تقابل و جنگ؟ اگر قصد تعامل داریم، با چه کسی باید تعامل کنیم؟ ما اهدافی را تصویب کرده‌ایم و همه به دنبال آن هستیم. با همهٔ این احوال ما باید قد و قواره اروپا را به عنوان طرف تعاملی خود مد نظر داشته باشیم. البته اروپایی‌ها قدم‌های خوبی برداشته‌اند (اگرچه در بعضی موارد متأسفانه قادر نبوده و نتوانسته‌اند به تعهدات خود عمل کنند)؛ و ما اینک به‌رغم سوابق آمده‌ایم یک بار دیگر

اروپا را امتحان کرده و فرصت دیگری را در اختیار اروپا بگذاریم. حاصل کار در این فرصت روشن خواهد شد و خواهیم دید به نتیجه می‌رسیم یا خیر. ما به طور جدی و صادقانه این را دنبال می‌کنیم و امید هم داریم که اروپایی‌ها هم در این زمینه، صادقانه جلو بیایند و بتوانیم به هدف مطلوب دست پیدا کنیم.

◆ *خبرگزاری مهر: بندهایی از توافق پاریس قبلاً اعلام شد. سؤال این است که غیر از موارد هسته‌ای چه مواردی را اروپا تعهد داده و آیا اکنون پرونده هسته‌ای ایران به صورت رسمی از جریان کار شورای حکام خارج شده است یا خیر؟*

■ پرونده هسته‌ای ایران از دستور شورای حکام خارج شده است و امروز دیگر حالت اضطراری ندارد و به گفته آقای البرادعی، روال عادی دارد. البته این بدان معنی نیست که به طور کامل از دستور خارج شده؛ حداقل یک بار دیگر (برای مسائل باقیمانده)[1] آقای البرادعی باید گزارش می‌داد. بنابراین فعلاً از دستور شورای حکام خارج و از حالت اضطراری درآمده و در زمان مقتضی، مدیرکل ممکن است یک یا دو گزارش دیگر ارائه دهد. با این تفاسیر، پرونده ایران از حالت اضطراری و از دستور فعلی شورای حکام خارج شده و در مسیر بسته شدن کامل قرار گرفته است. اما اینکه اروپایی‌ها چه تعهدات دیگری دارند، باید در پاسخ بگوییم اروپایی‌ها در سه زمینه به ما تعهد دارند: ۱. فنّاوری هسته‌ای، یعنی باید فنّاوری هسته‌ای را در اختیار ما بگذارند و به نیازهای ما جواب دهند؛ ۲. همکاری‌های اقتصادی و فنّاوری‌های پیشرفته غیرهسته‌ای؛ ۳. همکاری‌های امنیتی و

---

۱. مسائل باقیمانده (Remaining Issues) برای نخستین‌بار توسط چند کشور از جمله امریکا در ژوئن ۲۰۰۳ (خرداد ۱۳۸۲) در جلسه شورای حکام آژانس مطرح شد و در قطعنامه (GOV/2003/63) ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳ برابر با ۲۱ شهریور ۱۳۸۲ انعکاس یافت.

سیاسی است که این همکاری‌ها مربوط به منطقه و عاری کردن منطقه از سلاح‌های کشتار جمعی است و تضمین‌هایی را در بر می‌گیرد که آنها نسبت به خطرات احتمالی که در مورد جمهوری اسلامی ایران ممکن است پیش آید، به ما می‌دهند و موارد دیگر؛ و لذا ما سه کمیته کاری تشکیل خواهیم داد که سه موضوع فوق را پوشش می‌دهد.

◆ *خبرگزاری الجزایر: با توجه به مشکلاتی که در مورد اروپایی‌ها برشمردید، فکر نمی‌کنید که امریکا برای حل‌وفصل این مسائل بهتر باشد؟ نظر شما راجع به تعاملات اروپایی‌ها و امریکایی‌ها در این قضیه چیست؟*

■ ما تاکنون با اروپا طرف بوده‌ایم و اینکه اروپایی‌ها با امریکایی‌ها چه تعاملی دارند و آیا امریکایی‌ها در آینده چه اقداماتی می‌خواهند انجام دهند و... مسائلی است که خیلی برای ما روشن نیست. ممکن است اروپایی‌ها به دنبال جلب توافق امریکا باشند؛ با این حال، ما امروز به دنبال معامله با امریکا نیستیم. البته در توافقی که با اروپا داریم، بحث‌هایی مطرح شده از جمله بحث مبارزه با تروریسم و بحث عراق که ممکن است به نحوی به امریکا هم مربوط شود. من فعلاً مسیری را نمی‌بینم که به تعامل با امریکا در زمینه مسائل هسته‌ای منتهی شود، اما اروپا ممکن است پشت پرده با امریکا مذاکراتی داشته باشد.

◆ *روزنامه ایران: شما فرمودید که از ابتدا تعلیق براساس قطعنامه را نپذیرفته و نمی‌پذیرید. چگونه شد که آژانس بر این تعلیق نظارت می‌کند؟ دیگر اینکه شما گفتید تا زمانی که تعلیق خوب پیش برود، مذاکرات ادامه خواهد داشت. لطفاً این مطلب را توضیح دهید. ضمناً ارزیابی کلی خود شما از عملکرد اروپا در شورای اخیر چیست؟*

■ نسبت به اینکه تعلیق ما برمبنای قطعنامه نیست، همین‌طور است. یعنی تعلیق برمبنای تفاهمی است که تا به حال با این سه کشور اروپایی بوده است. منتهی وقتی تفاهم می‌شود، کدام دستگاه باید این را به لحاظ صحت و درستی تأیید کند؟ بدیهی است که آژانس این کار را می‌کند. در همان توافقی که با اروپا داشتیم، مبنا این بود که راستی‌آزمایی به عهده آژانس باشد. ضمن آنکه آژانس خود ذکر می‌کند که تعلیق برمبنای تفاهمات است، یعنی براساس پادمان و براساس مقررات نیست. آژانس به دلیل تفاهم بین ما و اروپا در مسئله تعلیق، راستی‌آزمایی می‌کند که این تعلیق در حال انجام است. پیش‌نویس اولیه اروپایی‌ها در قطعنامه با انتظارات ما و با توافق پاریس بسیار فاصله داشت و این باعث بحث طولانی میان ما و آنها شد و در نهایت بعد از سه بار تغییرات به این شکل درآمد. البته انتظارات ما از اروپایی‌ها بیش از این بود و فکر می‌کردیم با یک یا دو بار مذاکره به قطعنامهٔ مطلوب خواهیم رسید، اما عملاً خیلی طول کشید و مذاکرات مستقیم و جانبی فراوانی در این خصوص صورت گرفت. اروپایی‌ها می‌گفتند قطعنامه باید به گونه‌ای نوشته شود که اجماع حاصل شود، پس اگر چیزی باشد که امریکا و کشورهای طرفدار امریکا مخالف آن باشند و به اجماع نرسیم، مشکل پیدا می‌شود. از همین جهت است که بعضی کلمات برای راضی شدن برخی طرف‌ها به کار برده شده است (مثل همان واژه «اساسی» که اگر چه به کار رفته، ولی بی‌محتوی شده است)

ما یک مجموعه مذاکراتی با اروپا داریم که فعلاً نمی‌توان در مورد آن هیچ قضاوتی کرد. ما باید اولین جلسه کمیته راهبری را تشکیل دهیم و به دنبال آن باید سه گروه کاری تشکیل شود و اینها سه ماه وقت دارند که کار کنند و بعد از این سه ماه است که برای ما روشن می‌شود که آیا این مذاکرات، به خوبی پیش می‌رود یا خیر؟ و چه مشکلاتی داریم؟ آن

موقع، بهتر می‌توانیم قضاوت کنیم. اگر دیدیم کار پیشرفت دارد و به نتیجه می‌رسیم، می‌توان برای نتیجه نهایی، چند ماه دیگر هم صبر کرد، اما اگر دیدیم که بن‌بست است و کار پیش نمی‌رود، مذاکرات تمام می‌شود. در واقع اگر مذاکرات موفق نباشد، ممکن است ظرف همان سه ماه تمام شود و اگر موفق باشد، ممکن است چند ماه دیگر طول بکشد تا به نتیجه برسیم؛ ولی به هر حال به سال نخواهد کشید.

◆ *فیوچرنیوز امریکا: امریکایی‌ها اعلام کرده‌اند که ممکن است اروپا را دور بزنند و تقاضا کنند پرونده ایران به شورای امنیت برود. شما می‌فرمایید تعلیق چند ماهه است. آیا با توجه به کمک‌های اقتصادی که اروپا ممکن است به ایران بکنند یا مقداری از سوخت‌های ایران را تأمین کنند، آنان چطور می‌توانند حاضر شوند که ایران، مسئله غنی‌سازی را محدود به چند ماه و نه چند سال بکند؟*

■ نطقی که در آن مقطع نماینده امریکا در شورای حکام داشت نیز به این نکته اشاره کرده بود که این وضع برای ما قابل قبول نیست. بله ممکن است امریکایی‌ها بخواهند (که می‌خواسته‌اند) پرونده ایران را به شورای امنیت ببرند، با این حال من فکر نمی‌کنم شرایط بین‌المللی برای چنین کاری مناسب باشد. در شرایط فعلی که شرایط مذاکره ما با اروپاست، حتماً امریکایی‌ها ناموفق خواهند بود و در برابر امریکا، اروپایی‌ها و دیگران خواهند ایستاد. پس در شرایط فعلی آنچه امریکا می‌گوید، شعاری بیش نیست. اما اینکه ما با اروپا چه تفاهمی می‌کنیم، باید بگوییم که تفاهم ما با اروپا به این برنمی‌گردد که تعلیق چند ماه است. اساس بحث به این برمی‌گردد که با اروپا برای غنی‌سازی توأم با تضمین ایران به تفاهم برسیم. اگر ما با اروپا به تفاهم برسیم که

جمهوری اسلامی ایران غنی‌سازی کند و تضمین لازم هم طبق توافق طرفین داده شود که ایران به سمت سلاح نخواهد رفت، آن وقت دستاورد اروپا این است که می‌گوید از طریق مذاکره توانستیم تضمینی به دست آوریم که جمهوری اسلامی ایران غنی‌سازی را انجام می‌دهد، اما دنبال سلاح نمی‌رود. البته در برابر این دستاورد، کمک‌هایی به ایران می‌کند. در واقع همکاری اروپا به ایران در برابر «تعلیق» نیست، بلکه در برابر «تضمین» است. یعنی اینکه ما با اروپا به نقطه‌ای برسیم که جمهوری اسلامی ایران تضمین عینی بدهد مبنی‌بر اینکه فعالیت صلح‌آمیز هسته‌ای‌اش به سمت سلاح نظامی، انحراف نمی‌یابد. با وجود این، همیشه به صراحت گفته‌ایم که دوره مذاکره نباید طولانی شود و ظرف ماه‌های آینده باید به نتیجه برسیم. پس ملاحظه می‌شود که کلید بحث در مذاکرهٔ ما با اروپایی‌ها همان دستیابی به تضمین است.

◆ *ایرنا: گفته می‌شود ایران با پذیرش قطعنامه، خود را از رویارویی با اروپایی‌ها به رویارویی با آژانس کشانده است. نظر شما چیست؟*

■ این حرف، درست نیست. قطعنامه کاملاً روشن است. این قطعنامه صریحاً اعلام می‌کند که وضعیت ما چگونه خواهد بود. ما در واقع برمبنای تفاهم اروپا تعلیق کرده‌ایم. اساس کار ما، قطعنامه نیست. در واقع قطعنامه مبنای مهمی نیست. آنچه مهم است، تفاهم پاریس است. یعنی ما طبق توافق‌نامه پاریس (که به زودی مذاکرات آن شروع خواهد شد) ظرف سه ـ چهار ماه آینده یا به توافق با اروپا می‌رسیم که مشکل حل است و یا به توافق نمی‌رسیم، که آن هم تکلیف معلوم است. وقتی خود مسئولین آژانس در خصوص بند یک می‌گویند چیزی نیست؛ یعنی اساس کار، سیاسی است و در مورد تعلیق هم هرگاه با آژانس حرف

می‌زنیم، می‌گویند به آنها ربطی ندارد و توافق شما و اروپاست و آنها فقط مسئول راستی‌آزمایی هستند. معلوم است که آن ادعا که گفتید، سخنی نارواست. این قطعنامه، محصول آن تفاهم است و جوّ مثبتی اگر می‌بینید، مربوط به تفاهم پاریس است. اگر این نبود، تصویر دیگری را از شورای حکام و قطعنامه می‌دیدید. به همین دلیل من معتقدم که ما باید در موافقت با اروپا سرمایه‌گذاری کنیم، اگر در این سرمایه‌گذاری موفق شویم، پیروزی منطقه و صلح و امنیت برای آنها است و بزرگ‌ترین پیروزی برای جمهوری اسلامی ایران و اروپا و برای دیگران شکست است. اگر هم شکست بخورد و به نقطه مطلوب نرسیم، مربوط به پیش نرفتن مذاکرات است و به قطعنامه برنمی‌گردد.

◆ *خبرگزاری فرانسه: از نظر ایران از سرگیری فعالیت ۲۰ دستگاه سانتریفیوژ تحقیقاتی مشروط به توافق ایران با آژانس و کشورهای اروپایی است یا نه؟ حال اگر به توافق دست پیدا نکنید، اینها فعالیت می‌کنند؟ و اینکه کشورهای اروپایی معتقد هستند ایران نباید غنی‌سازی بکند، آیا به معنای آن نیست که اروپا نقش پلیس خوب و امریکا نقش پلیس بد را به عهده دارند تا اگر ایران و کشورهای اروپایی به توافق نرسند، آن زمان امریکا وارد عمل شده و اقداماتی را در مورد ایران انجام دهد؟*

■ نامه‌ای که به آژانس نوشتیم بر این مبناست که آن ۲۰ دستگاه سانتریفیوژ (پیرو نامه قبلی) در ایران باقی می‌ماند و زیر نظارت آژانس خواهد بود و مهروموم نخواهد شد و فعلاً با این ۲۰ دستگاه، کار تست انجام نمی‌شود تا در مذاکرات با اروپا (که در نیمه دسامبر آغاز می‌شود) در مورد آنها گفتگو کنیم. شرطی در آن نیست و امیدواریم با اروپایی‌ها بتوانیم به توافقی برسیم که استفاده از این ۲۰ دستگاه، مشکلی را ایجاد نکند.

اروپا در توافق پاریس به صراحت گفته است که ایران می‌تواند غنی‌سازی داشته باشد، اما به سمت سلاح منحرف نشود و برای این کار «تضمین عینی» می‌خواهد و ما هنوز در این مورد بحثی نکرده‌ایم. اروپا می‌گوید به گونه‌ای غنی‌سازی شود که مطمئن باشیم با آن، سلاح تولید نمی‌شود. سخت‌ترین مذاکرهٔ ما همین بخش است. من فکر می‌کنم بتوانیم به توافق با اروپا برسیم، چرا که اگر ما کشوری بودیم که می‌خواستیم ظاهرسازی کنیم، این نتیجه اصلاً حاصل نمی‌شد. اعتقاد و سیاست و تصمیم ما بر عدم ساخت سلاح است و قصد واقعی ما دستیابی به فنّاوری صلح‌آمیز هسته‌ای است. پس چرا به توافق نرسیم؟ شاید برای تضمین عینی، لازم باشد از آژانس کمک بگیریم و آنها هم در مذاکره وارد شوند و بگویند چطور می‌شود این تضمین عینی، حاصل شود که به هرحال غنی‌سازی را انجام داد و از بابت عدم انحراف به سمت سلاح هم، اطمینان آنها فراهم شود. این همان چیزی است که در مذاکره باید به آن برسیم. اینکه پرسیدید اگر به توافق نرسیدیم، چه می‌شود، پاسخ آن روشن است. ما در چارچوب مقررات از حق قانونی خودمان استفاده خواهیم کرد.

در مورد اقدامات امریکا که باید بگویم امریکا چه کاری می‌تواند بکند؟ امریکا آنقدر در این منطقه مشکل دارد که می‌داند پلیس بد شدن یعنی چه؟ آنها به خوبی آگاه هستند که اگر بخواهند پلیس بد شوند، چه بلایی بر سر آنها خواهد آمد. ما هر دو، یکدیگر را خوب می‌شناسیم. مسئله به این سادگی‌ها نیست. البته ما دنبال تقابل با امریکا نیستیم، اما امریکا از قدرت و عکس‌العمل ما با خبر است و به نفع همه است که به آنجا نرسیم.

◆ *خبرگزاری کار: در توافق پاریس صحبت از کمیته‌های*

*چهارجانبه شده است. چه کسانی اعضا کمیته‌ها را تشکیل می‌دهند و چه کسانی آنها را انتخاب می‌کنند؟ آیا دانشگاهیان و نخبگان پیشنهادهای خود را می‌توانند در مورد اعضای کمیته‌ها بدهند یا خیر؟*

■ دانشگاهیان اگر نظر بدهند، ما بسیار استقبال می‌کنیم. قبلاً هم با برخی اعضای هیئت علمی دانشگاها در بحث سیاسی ـ فنی ـ حقوقی در تماس بوده‌ایم و امروز نیز در هر سه بُعد، استقبال می‌کنیم و از همه آنهایی که دلسوزانه سخن می‌گویند یا انتقاد می‌کنند، دعوت به همکاری می‌نماییم. در پاسخ به بخش دیگر سؤال باید بگویم که سه کمیته تشکیل خواهد شد که از میان آنها کمیته هسته‌ای هم راجع به فنّاوری و هم راجع به غنی‌سازی مذاکره خواهد کرد و عمدتاً دولت مجری آن خواهد بود. درست است که در روند این پرونده، شورای عالی امنیت ملی مسئولیت خاصی را به عهده دارد، اما در عمل بار مسئولیت اجرایی به دوش دولت است. برای مثال در بخش فنی، سازمان انرژی اتمی و در خصوص انجام مذاکرات، وزارت امور خارجه و به طور کلی، دولت مسئول مذاکرات است. در مورد سه کمیته نیز دولت مسئول است. البته هنوز به تصمیم نهایی نرسیده‌اند، اما علی‌القاعده در بخش سیاسی ـ امنیتی وزارت امور خارجه؛ در بخش صنعتی ـ اقتصادی نماینده دولت، مسئول کمیته همکاری‌های اقتصادی و فنّاوری خواهد بود؛ در بخش هسته‌ای نیز قاعدتاً سازمان انرژی اتمی مسئولیت را به عهده خواهد داشت. هنوز ترکیب نهایی کمیته‌ها مشخص نشده، ولی در یکی دو هفته آینده (که مذاکرات شروع می‌شود) هم ترکیب کمیته‌ها و هم زمان دقیق مذاکرات مشخص خواهد شد و آن هنگام فرصتی است که از نظرات اصلاحی همه عزیزان صاحب‌نظر بهره بگیریم.

◆ *فایننشیال آلمان: سؤال من در ارتباط با مذاکرات بلندمدت میان ایران و سه کشور اروپایی است. اگر این مذاکرات ادامه یابد و غرب حاضر شود سوخت مورد نیاز ایران را تأمین کند، آیا ایران حاضر است به طور نامحدود دست از غنی‌سازی اورانیوم بردارد؟*

■ فکر می‌کنم با فرمایش بسیار صریح مقام رهبری در ملاقات با رئیس‌جمهور ونزوئلا، کاملاً روشن است که جمهوری اسلامی ایران به هیچ عنوان حاضر نیست دست از چرخه سوخت بردارد[1] و اصرار دارد که دارنده و صاحب چرخه سوخت و تکنولوژی آن باشد. به دلیل حساسیتی که ایران روی استقلال خود و خودکفایی دارد و اینکه ایران می‌خواهد در چیزی که توان تولید آن را دارد، دست نیاز به سوی دیگران دراز نکند، این استراتژی را برگزیده است. اگر کشور دیگری اراده کند که دارای سوخت باشد، معدن اورانیوم داشته باشد، امکانات غنی‌سازی داشته باشد، افراد متخصص و دانشمند لازم در اختیار داشته باشد و صنعت و فنّاوری آن را نیز در اختیار داشته باشد، آیا حاضر می‌شود همه اینها را کنار بگذارد و سوخت را از دیگران خریداری کند؟ این معقول نیست و لذا این خط اصلی و خط قرمز نظام است.

ایران از تکنولوژی چرخه سوخت دست برنخواهد داشت، اما برای اینکه با اروپا مذاکره کنیم و برای اعتمادسازی، آن هم تنها برای دوره‌ای، تعلیق اجرا می‌شود؛ مخصوصاً بعد از اینکه آژانس اعتراف کرد که ایران دارای چرخه سوخت به طور کامل است؛ و این، تعلیق را برای ما آسان کرد؛ چرا که اگر می‌گفتند ایران از این فنّاوری برخوردار نیست، به

---

۱. «ج.ا.ایران فعالیت هسته‌ای خود را مطلقاً تعطیل نخواهد کرد»، *خبرگزاری فارس*، ۱۳۸۳/۹/۹. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
www.farsnews.net/newstext.php?nn=8309090167

دلایلی لازم بود که ما تعلیق نکنیم، اما حالا که همگان اعتراف کرده‌اند (شبهه بود که آیا UF6 را خود ما می‌توانیم تولید کنیم یا خیر تا اینکه در گزارش آقای البرادعی قبول کرد که ایران ۳/۵ تن UF6 تولید کرده است) مشکلی نیست. ما می‌توانیم در جهت اعتمادسازی، تعلیق را برای مدت مذاکره بپذیریم. قرار ما هم با اروپا این نیست که با اروپا مذاکره کنیم و مبنای مذاکره این باشد که چرخه سوخت را می‌بخشیم (که در آن صورت تبدیل به لیبی و یا کره جنوبی می‌شدیم!) جمهوری اسلامی ایران کشوری منحصر به فرد است و علت اینکه موضوع پرونده هسته‌ای ایران پیچیده است، این است که تمامی راه‌های غنی‌سازی را ما دنبال کرده‌ایم؛ یعنی هم به دنبال آب سنگین رفته‌ایم، هم به دنبال لیزر و هم به دنبال سانتریفیوژ رفته‌ایم. فعالیت غنی‌سازی ما گسترده است و ما در عین حال خواهان داشتن و ادامه غنی‌سازی هستیم. اگر قرار بود همه اینها را کنار بگذاریم، از ابتدا و فوراً این پرونده بسته می‌شد. در مورد کره جنوبی به دو علت، پرونده این کشور بسته شد. یکی اینکه کره جنوبی تنها آزمایشگاه لیزر داشت و دوم آنکه آن را نیز به طول کامل تعطیل کرد. لیبی هم یکسری امکانات سانتریفیوژ خریده بود که همه را تحویل داد![1] هر دو هم به دامن امریکا رفتند. در یکی از روزنامه‌ها دیدم که کار ایران را نقد کرده بود و گفته بودند کره جنوبی یک هیئت دیپلماتیک ۸۴ نفره به وین فرستاد و توانست پرونده این کشور را جمع کند. آقایان تصورشان این است که قضیه لشکرکشی در میان است! وانگهی به قول معروف، یکی مرد جنگی به از صد هزار! قضیه ما کاملاً فرق می‌کند. ما هم می‌خواستیم در برابر امریکا سر فرود نیاوریم و هم چرخه سوخت را

---

۱. لیبی در دسامبر ۲۰۰۳ تصمیم خود مبنی بر کنار گذاشتن و تحویل دادن کلیه مواد، تجهیزات و برنامه‌های مرتبط با تولید سلاح‌های هسته‌ای خود را اعلام نمود و این امر با استقبال امریکا و غرب روبه‌رو شد.

حفظ کنیم. تمام بحث‌ها به دلیل این بود که ما غنی‌سازی را داشته باشیم و روی این پافشاری کردیم که چرخه سوخت را می‌خواهیم، ولی در عین حال برای مدتی که با اروپا مذاکره می‌کنیم (تا به تضمین عینی برسیم) تعلیق را موقتاً قبول کرده‌ایم.

◆ *روزنامه الحیات لبنان: فشار امریکا به ایران به نظر شما از کجا نشئت می‌گیرد؟ آیا فکر نمی‌کنید روزی شرایط مذاکره ایران ـ امریکا آماده شود؟*

■ امریکایی‌ها مدعی هستند که علت فشار به جمهوری اسلامی ایران این است که ایران دنبال سلاح اتمی است. آژانس این را رد کرد و روشن شد که حرف آنها نادرست است. تمام مواردی که آنها آدرس داده بودند و آژانس به دنبال آنها آمد، بی‌پایه بود. شما شاهد بودید در هر اجلاس اینها یکسری آدرس غلط دادند و گفتند در آنجا بمب می‌سازند، ولی همه دروغ از آب درآمد. ما نمی‌گوییم امریکا می‌ترسد از اینکه ایران به دنبال سلاح هسته‌ای باشد، چون می‌داند که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم، اما می‌کوشد از یک ادعا و سخن خلاف واقع، بهره‌برداری تبلیغاتی نماید. در واقع امریکایی‌ها می‌دانند داشتن چرخه سوخت نه تنها به لحاظ فنّاوری و استقلال، بلکه به لحاظ سیاسی نیز جایگاه خاصی را برای کشور تعریف می‌کند. امریکایی‌ها نمی‌خواهند ایران دارای چنین توانمندی و قدرتی باشد و به همین دلیل هم به جمهوری اسلامی ایران فشار می‌آورند.

اما اینکه آیا در آینده نزدیک شرایطی پیش می‌آید که مذاکره در موارد هسته‌ای و غیره را با امریکا انجام دهیم، باید بگویم فعلاً چشم‌اندازی دیده نمی‌شود. امریکایی‌ها در مقام عمل باید صداقت خود را نشان دهند و دست از یک‌جانبه‌گرایی بردارند و از بالا، به پایین بیایند،

روبه‌روی هم بنشینیم و قبول کنند که یکی ایران و یکی هم امریکا. اگر ما دیدیم شرایط به گونه‌ای است که امریکایی‌ها حسن نیت دارند، آن زمان می‌توان تصمیم گرفت. در شرایطی که امروز داریم، با این یک‌جانبه‌گرایی امریکا و با اعمالی که در منطقه انجام می‌دهد، من امید چندانی ندارم که بتوانیم در آینده با امریکا پشت یک میز بنشینیم و مذاکره کنیم.

◆ *ایسنا: دیشب آقای البرادعی[1] گفت که برای تعلیق در ایران محدوده زمانی مشخصی تعیین نشده است، بفرمایید توافقات ایران و اروپا تا چه حد شفاف بوده و از این اظهارنظر آقای البرادعی چه برداشتی می‌توان کرد؟*

■ اگر به این معناست که گفته باشیم تعلیق برای یک مدت مشخص است؛ این حرف درست است. در نامه‌ای هم که به آقای البرادعی نوشته شده، تعلیق را در چارچوب تفاهم‌نامه پاریس پذیرفته‌ایم و در تفاهم‌نامه هم گفته‌ایم تعلیق برای دوره مذاکره است. پس تا زمانی که مذاکره (با شرایطی که بنده بیان کردم) پیش می‌رود، تعلیق ادامه دارد. اما اگر مراد از محدود و نامحدود، برای مثال بحث چند سال مطرح باشد، این سخن نادرست است. بحث چند ماه است. اگر در مذاکرات به نتیجه رسیدیم که غنی‌سازی را ادامه دهیم و اگر نه، که معلوم است. پس پایان مذاکرات، موفق یا ناموفق، پایان تعلیق خواهد بود.

◆ *روزنامه همشهری: ما در پاریس، ۲۲ ساعت مذاکره کردیم، به توافق رسیدیم و براساس این توافق، اروپا موظف شد که*

---

۱. البرادعی: «هیچ محدودیت زمانی برای تعلیق غنی‌سازی ایران وجود ندارد»، *خبرگزاری فارس*، ۱۳۸۳/۹/۹. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
www.farsnews.net/newstext.php?nn=8309090344

*تلاش نماید پرونده ایران از دستور کار آژانس خارج شود و متقابلاً ایران نیز پذیرفت تعلیق را موقتاً اجرا نماید. اما وقتی ایران به شورای حکام رفت، با پیش‌نویس اول اروپا که مواجه شد، خلاف این قضیه بود و هر دو نکته را نقض کرده بودند؛ یعنی هم تعلیق را از ما خواستار بودند و هم پرونده از دستور کار خارج نمی‌شد. بعد از ۴ روز مذاکره به نقطهٔ اول رسیدیم و اروپا این بار یکسری امتیازات هم از ایران گرفت (از جمله بحث تعلیق فعالیت سانتریفیوژهای تحقیقاتی). آیا فکر نمی‌کنید که مذاکراتی که در وین شد، دور دوم مذاکرات پاریس بود و حتی این مذاکراتی که از ۱۵ دسامبر شروع می‌شود، دور سوم مذاکرات باشد و اروپا هم تقاضاها را از اول شروع خواهد کرد؟*

■ واقعیت این است که اروپایی‌ها در همان پیش‌نویس اول، تعهدات ابتدایی خود را رعایت کرده بودند، اما درعین حال در پیش‌نویس اول، نکات فراوانی وجود داشت که با روح تفاهم‌نامه (و در بعضی موارد با متن تفاهم‌نامه) سازگاری نداشت. ناگزیر با اروپایی‌ها مذاکره کردیم و در نهایت به پیش‌نویس نهایی که اعلام شد و به شورای حکام ارائه گردید، رسیدیم. مجموعه رویدادها و روندها نشان می‌دهد مذاکراتی که پیش رو داریم، مذاکرات آسانی نیست، اما در عین حال تجربه گذشته نشان می‌دهد که بعد از تلاش فراوان، ما به یک نقطهٔ نسبی از مطلوبیت دست یافته‌ایم. اروپایی‌ها بسیاری از خواسته‌هایی را که مورد نظر ما بود، اعمال کردند. اینکه ما در مذاکرات بعدی توانستیم موارد زیادی از قطعنامه را اصلاح کنیم، نشانه این است که توان مذاکره با اروپا را داریم، از قدرت چانه‌زنی برخورداریم و نیز قادر هستیم اروپا را به هدفی که مورد نظر ماست، ببریم. این نشان‌دهنده پیشرفت کار با اروپاست. کار سخت

خواهد بود، ولی ما ناامید نیستیم و امیدواریم بتوانیم قدم به قدم به حل‌وفصل مسائل برسیم.

◆ *باشگاه خبرنگاران جوان: سطح توافقات صورت گرفته بین ایران و نمایندگان اتحادیه اروپا را بالا ارزیابی کردید. بفرمایید که به نظر شما برای اروپا چه مزیتی دارد که با توجه به سخت‌گیری‌هایی که می‌کردند، توافقات را امروز صورت داده‌اند.*

■ اولاً در منطقه، تنها ایران، فضای تنفس برای اروپاست. کشورهای دیگر تحت نفوذ امریکاست. یک ایران مستقل و قدرتمند در منطقه به نفع ثبات منطقه و همه جهان است. نه تنها اروپا که ژاپن و چین و هند هم حساس هستند. تمام کشورهایی که به ثبات و انرژی منطقه نیاز دارند (حتی کشورهای منطقه نیز) به دنبال این مطلب هستند که اگر مسائل ایران از طریق مذاکره، حل‌وفصل نشود و مشکلی پیش آید، ابتدا دامن کشورهای منطقه را می‌گیرد. بنابراین ایران کشور مهمی در منطقه و در نزد اروپایی‌ها می‌باشد. آنان نمی‌خواهند در این منطقه، دامنه بحران گسترده‌تر شود. اروپایی‌ها دیدند که در جنگ اول (آزادی کویت)[1] که کنار امریکایی‌ها بودند، چیزی نصیب آنها نشد. در جنگ افغانستان[2] هم چیزی به آنها نرسید. در جنگ عراق[3] نیز فهمیده بودند که جای چندانی

---

۱. جنگ اول خلیج فارس با شکست نیروهای عراقی از امریکا و متحدانش در خاک کویت خاتمه یافت و در نهایت کویت در ۲۸ فوریه ۱۹۹۱ (۹ اسفند ۱۳۶۹) آزاد شد.
۲. جنگ افغانستان با حمله نظامی امریکا به این کشور جهت سرنگون ساختن نیروهای طالبان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ (۱۵ مهر ۱۳۸۰) آغاز شد.
۳. جنگ عراق با حمله نظامی نیروهای ائتلاف به این کشور جهت از میان بردن سلاح‌های کشتارجمعی عراق و سرنگونی صدام در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ (۲۹ اسفند ۱۳۸۱) آغاز شد.

ندارند و خیلی خود را وارد نکردند؛ و حتی همین حد هم که داخل شدند، چیزی نصیب آنها نشد.

اروپایی‌ها می‌دانند سیاست امریکا به نفع جهان نیست و به همین دلیل علاقه‌مند نیستند که این مسئله، تبدیل به بحران شود. پس اگر ما بتوانیم در این زمینه به توافق برسیم، اروپا بسیار نفع برده است. امریکایی‌ها گفتند عراق دنبال سلاح کشتار جمعی و جنگ‌افروزی است و نتیجه کار آن شد که منطقه به بحران کشیده شد و همه دچار مصیبت شدند. وقتی به ما هم تهمت زدند که ایران دنبال سلاح کشتار جمعی است، این بار اروپایی‌ها وارد مذاکره شدند و نخواستند بگذارند امریکا، تجربه عراق را پیاده کند. به دنبال این قضیه، با ابتکارات ایران، روشن شد که اتهامات وارده به ایران، دروغ است. در واقع امریکا با آن همه کشتار و جنگ و بی‌آبرویی فهمید در عراق خبری نیست، اما اینجا در ایران، اروپایی‌ها از طریق آژانس و مذاکره و بازرسی‌ها فهمیدند که امریکایی‌ها دروغ می‌گویند. پس راهی که اروپا در ابتدا انتخاب کرد، راه درست‌تر و عاقلانه‌تری بود و برای اروپایی‌ها از لحاظ حیثیتی بسیار مهم است که یک مسئله مهم بین‌المللی را به شیوه خود (که شیوه سیاسی است) حل کنند و نه با شیوه‌ای که مورد نظر امریکایی‌ها می‌باشد. بنابراین در این داستان هم به نفع ما و هم به نفع اروپایی‌هاست که مسائل به نحو معقول، حل‌وفصل گردد. البته اگر امریکایی‌ها بفهمند، این رویکرد به نفع آنها هم هست، چون اگر بحرانی پیش آید، آنها هم ضرر می‌کنند.

◆ شبکه العربیه: *آیا می‌توانیم شاهد رویکرد جدید در تعامل مثبت بین ایران و امریکا (نه به عنوان گفتگوی سیاسی مستقیم، بلکه به صورت رویکرد مثبت نسبت به شرکت‌های امریکایی)*

*باشیم. آیا اگر امریکایی‌ها مایل باشند، می‌توانند در مسئله هسته‌ای ایران شرکت نمایند؟*

■ امریکا اگر علاقه‌مند است مسئله خود را با ایران حل کند، کار خیلی سخت نیست. خود امریکایی‌ها باید تغییر رویه دهند و خط مشی خود را عوض کنند و در مقام عمل بپذیرند که جمهوری اسلامی ایران یک نظام ثابت و پایداری است و دست از تحریکات نسبت به آن بردارند. آنها بهتر است تسلیم واقعیت شوند و صادقانه با ایران گفتگو کنند. ما هیچ وقت مانع شرکت‌های امریکایی نبوده‌ایم. این خود امریکایی‌ها بودند که مانع‌تراشی کرده‌اند. اگر هر شرکت امریکایی بخواهد در پروژه‌ای همکاری کند، از نظر ما مانعی نبوده و از نظر ما حضور شرکت‌های امریکایی میدان رقابت را بهتر می‌کند.

# امنیت ملی و استفاده صلح‌آمیز از نیروی هسته‌ای

ابتدا از سازمان انرژی اتمی ایران برای تشکیل چنین سمیناری در این مقطع زمانی حساس تشکر می‌کنم. این سمینار با همکاری وزارت امور خارجه و دانشگاه شهید بهشتی تشکیل شده است. نام سمینار هم، سمینار بررسی جنبه‌های حقوقی، فنی و سیاسی معاهده NPT[1] است که خود به خود مشارکت این سه ارگان را می‌طلبد: دانشگاه از نظر حقوقی، سازمان انرژی اتمی از نظر فنی، وزارت امورخارجه هم از نظر سیاسی. همکاری این سه ارگان می‌تواند این سمینار را پر بار و ابعاد مختلف معاهده را که موضوع این سمینار است، مورد بررسی و ارزیابی جامع و دقیق قرار دهد.

## نگرانی‌های جدید

در اواخر جنگ جهانی دوم، با انفجار بمب هسته‌ای در هیروشیما، فصل جدیدی در صحنه نبرد و برخوردهای نظامی و روابط نظامی کشورها و نیز فصل نوینی در روابط دولت‌ها و در عین حال، مرحله جدیدی در تحولات دنیای علم و دانش و تکنولوژی آغاز شد.[2]

---

1. Non-proliferation Treaty (NPT)

۲. جهت اطلاعات بیشتر در مورد یک تصویر مثبت از تأثیر انفجار بمب هسته‌ای در قرن بیستم بر روابط سیاسی ـ نظامی کشورهای جهان به منبع زیر رجوع شود:

بی‌تردید بعد از این سرفصل جدید، نگرانی‌های تازه‌ای نیز برای همه به وجود آمد. قبلاً این‌گونه فکر می‌شد که ما در قرن بیستم در قرن علم و دانش، تمدن و فرهنگ قرار گرفته‌ایم، بنابراین چون بشر دیروز دارای تمدن و فرهنگ بالایی نبود، برای حصول به اهداف خود به قدرت نظامی توسل می‌جست، اما در دوران شکوفایی تمدن و فرهنگ، دورانی که انسان‌ها به رشد و تعالی فرهنگی رسیده‌اند؛ دیگر سلاح حاکم نخواهد بود و این مصرع که «در نظام طبیعت ضعیف پایمال است» دیگر در قرن بیستم مصداقی نخواهد داشت. اما متأسفانه ما شاهد دو جنگ ویرانگر بین‌المللی در همین قرن بودیم و آثار و تبعات سوء این جنگ‌ها هنوز باقی است.

البته امروز این بحث مطرح است که در مقطع حاضر کدام یک از مؤلفه‌های قدرت، مهم‌تر است؟ و حرف اول را چه قدرتی می‌زند؟ اگر ما قدرت ملی را برمبنای همان تقسیم‌بندی کلاسیک، به قدرت نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تقسیم کنیم، کدام یک از این قدرت‌های چهارگانه که مؤلفه‌های قدرت ملی هستند، حرف اول را می‌زند؟ شاید جنگ‌های اول و دوم جهانی این واقعیت تلخ را نمایان کرده باشند که هنوز هم همانند قرون گذشته، در جنگ‌ها، قدرت نظامی مهم است و هر آن کس که قدرت و توان نظامی بیشتر دارد، پیروز خواهد بود. متأسفانه علم «حقوق» هم معمولاً مُبین و توجیه‌کننده اراده و اهداف قدرت حاکم است و نه چیز دیگر. علم «سیاست» هم معمولاً برای زیور و زینت و زیباسازی چهره قدرت حاکم است. هرکس قدرت نظامی بیشتری در اختیار دارد، همه

---

Kenneth Waltz, *The Spread of Nuclear Weapons: More May Better,* Adelphi Papers, Number 171, London: International Institute for Strategic Studies, 1981. Retrieved in http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/waltz1.htm

قدرت‌های دیگر را نیز کم‌وبیش به همراه خواهد داشت.[1]

## نقش قدرت فرهنگی

امروز تردیدهایی در این زمینه وجود دارد که چه قدرتی در جهان امروز، قدرت اول است؟ شاید یک چهره انقلاب اسلامی ایران که حکایت از برخورد قدرت فرهنگی با قدرت نظامی داشت، این حقیقت را به اثبات برساند که در جنگ بین قدرت فرهنگی و قدرت نظامی، قدرت فرهنگی می‌تواند بر قدرت نظامی پیروز شود. تعبیر زیبای امام راحل (ره)، پیروزی خون بر شمشیر بود. خون یعنی ایثار، فداکاری، مقاومت؛ خون یعنی اراده یک ملت، و بالاخره خون یعنی قدرت فرهنگی. شمشیر هم یعنی سلاح و قدرت نظامی. آن روز که امام می‌فرمود: «خون بر شمشیر پیروز است»،[2] یعنی حدود دو ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، برای بسیاری از افراد باورکردنی نبود که قدرت فرهنگی در جنگ با قدرت نظامی می‌تواند پیروز شود. وقتی خبرنگارها از امام سؤال کردند که اگر نیاز به اسلحه داشتید، از چه کشوری اسلحه می‌گیرید؟ امام پاسخ داد ما نیازی به اسلحه نداریم. مردم ما با مشت گره‌کرده پیروز می‌شوند. وقتی خبرنگار در پاریس اصرار می‌کرد که اگر نیاز به اسلحه پیدا کردید، از

---

۱. این طرز تفکر عمدتاً مهم‌ترین ایده پذیرفته شده در میان اندیشمندان واقع‌گرای علوم سیاسی و روابط بین‌المللی است. *هانس جی مورگنتا* به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز مکتب «واقع‌گرایی سیاسی» نقش حقوق بین‌الملل را تنها به عنوان یک عامل محدودکننده قدرت ملی در نظر می‌گیرد. او معتقد است سیاست بین‌الملل، مانند سایر عرصه‌های سیاسی، مبارزه‌ای است برای کسب و حفظ قدرت. از منظر او در صحنه سیاست بین‌الملل همیشه سیاستمداران باید برای کسب و حفظ قدرت با تکیه بر قدرت سخت (Hard Politics) دست به تلاشی بارز بزنند. به منبع زیر رجوع شود: Hans Jachim Morgenthan, *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace,* MC Graw-Hill Humanities, first edition, 1992.

۲. پیام حماسی امام‌خمینی به مناسبت محرم ۱۳۵۷.

کجا تأمین می‌کنید آیا شما از لیبی اسلحه می‌گیرید؟ امام فرمود: «من گفتم که ما نیازی به اسلحه نداریم. ولی اگر روزی نیاز به اسلحه داشته باشیم، از انبارهای اسلحه شاه استفاده خواهیم کرد.» پیام انقلاب اسلامی ایران این بود که قدرت نظامی همواره و همه جا حرف اول را نمی‌زند و در مواردی قدرت فرهنگی می‌تواند بر قدرت نظامی پیروز گردد.

## ارتباط تنگاتنگ مؤلفه‌های قدرت ملی

آنچه در شوروی به وقوع پیوست و منجر به فروپاشی ابرقدرت شرق شد که آن را پایان جنگ سرد و فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی مارکسیسم می‌دانیم، واقعیتی را برای ما تبیین می‌کند که در مبارزه قدرت اقتصادی (به مفهوم اعم کلمه) با قدرت نظامی، این قدرت اقتصادی است که حرف اول را می‌زند و قدرت نظامی را دچار شکست می‌سازد. شوروی از لحاظ اسلحه و قدرت نظامی دست‌کمی از دیگران نداشت. از لحاظ وسعت تجهیزات و تعداد نفرات نظامی از دیگران بالاتر بود، از لحاظ کیفیت هم قابل رقابت بود؛ اما در عین حال، ضعف قدرت اقتصادی، علمی و تکنولوژیکی، این کشور را از پای درآورد و در واقع در جنگ قدرت اقتصادی با قدرت نظامی، اقتصاد پیروز شد و قدرت نظامی را به زانو درآورد.[1] گرچه امروز تردیدهای فراوانی وجود دارد که در دهه‌های آینده و یا در قرن آینده، از مؤلفه‌های چهارگانه قدرت ملی، کدام یک اهمیت بیشتری خواهد داشت، اما بی‌تردید این چهار قدرت با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و هریک بر دیگری اثر مستقیم خواهد داشت. این چنین نیست که تصور کنیم یک قدرت، به تنهایی و بدون همپایی سایر قدرت‌ها می‌تواند به پیشرفت خود ادامه دهد.

---

1. Robert Strayer, *Why Did the Soviet Union Collapse? Understanding Historical Change,* NewYork, M. E. Sharpe, 1998.

### خطر برخوردهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

شاید این بحث مطرح باشد که خطر جنگ و درگیری مربوط به دوران جنگ سرد بوده، اما امروز که جنگ سرد پایان یافته و دو قدرت بزرگ به جای رودررویی، در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ دیگر خطری به مفهوم جنگ یا برخورد نظامی وجود ندارد. بنابراین ما نباید نگران فردا باشیم، زیرا که دوران نگرانی‌ها پایان یافته است.[1] تجربه این پنج سال اخیر، این واقعیت تلخ را برای ما روشن ساخته است که این چنین نیست که پایان جنگ سرد، به مفهوم پایان برخوردها و منازعات باشد.

حداقل برخوردهای منطقه‌ای و قومی وجود خواهند داشت، حتی خطر برخورد فرامنطقه‌ای هم هنوز مرتفع نشده است. آنچه ما امروز بعد از پایان جنگ سرد با آن مواجه هستیم، این است که نه اعتماد، جایگزین رقابت ناسالم دیروز شده و نه احتمال برخوردها، رودررویی‌ها و جنگ‌ها کاهش یافته است.[2] امروزه متأسفانه در اروپا، آسیا، افریقا و امریکا شاهد چنین برخوردهایی هستیم. آنچه در این مقطع برای ما اهمیت دارد اینکه گرچه شرایط امروز با دیروز تفاوت کرده، ولی نگرانی‌ها پایان نیافته و متأسفانه جوّ عدم اعتماد همچنان بر روابط دولت‌ها حاکم است. اگر جوّ جهانی، جوّ اعتماد، صلح و امنیت نباشد، آنگاه باید از هرگونه سلاحی نگران بود و هرچه سلاح خطرناک‌تر باشد، نگرانی‌ها بیشتر خواهند بود.

---

۱. در ارتباط با عدم احتمال وقوع جنگ هسته‌ای باید به نظریه بازدارندگی استراتژیک اشاره داشت. نگاه کنید به:
کی. جی‌هالستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌المللی*، ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۷۳، صص ۴۹۲-۴۸۱.

۲. برخی از کارشناسان علت این چالش‌های قومی، ملی و مذهبی بعد از جنگ سرد را با توجه به مفهوم جهانی‌شدن (Globalization) مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

## خطر انباشت سلاح‌های اتمی در منطقه

نکته دوم اینکه ما به عنوان جمهوری اسلامی ایران به دلایل مختلف نگرانی‌های بحقی داشته و داریم. ما در میان همسایگان شمالی کشورمان حداقل دو کشور داریم که دارای سلاح اتمی هستند: روسیه و قزاقستان. در جنوب با یک همسایه ناخوانده‌ای روبه‌رو هستیم که بین ما و همسایگان جنوبی ما (کشورهای جنوب خلیج فارس) قرار گرفته است. گرچه به ظاهر به دعوت آنان و با مخالفت ما به اینجا آمده، اما در حقیقت این همسایه به منطقه تحمیل شده است. این همسایه همان ناوگان‌های متعدد قدرت‌های بزرگ، به ویژه امریکا در خلیج فارس و دریای عمان است که متأسفانه برخی از این شناورها دارای سلاح اتمی هستند. پس در جنوب هم، با یک همسایه غاصب، ناخوانده و متجاوز روبه‌رو هستیم که نه تنها سلاح معمولی بلکه حتی سلاح اتمی خود را به این منطقه آورده است. در شرق هم، حداقل یک همسایه یعنی کشور پاکستان دارای سلاح اتمی است. در غرب کشور ما هم، اگر حوادث اخیر پیش نیامده بود، عراق امروز دارای سلاح اتمی بود و البته هنوز هم این خطر نسبت به عراق به طور کامل رفع نشده است. اعترافات اخیر مقامات سازمان ملل متحد این حقیقت را آشکار می‌سازد که بازرسین این سازمان در بسیاری از موارد نتوانسته‌اند به مناطق مورد نظر در عراق دست یابند. طبق اظهارات سازمان ملل، عراق در بخش موشکی دارای امکاناتی بوده که آنها را اعلام نکرده و بازرسان هم به آن دست نیافته بودند و در بخش سلاح بیولوژیک نیز دارای امکانات عظیمی بوده که بازرسان نتوانستند به آن دست یابند. با اطلاعاتی که در دسترس است، عراق همچنان در یک زمان کوتاهِ دو یا سه ساله از زمانی که تحریم‌ها برداشته شود، قادر خواهد بود بار دیگر به سلاح‌های مخرب کشتار

جمعی دست یابد. پس ما کشوری هستیم که در همسایگی خود با تهدیدات گوناگون روبه‌رو هستیم.

بحث اسرائیل هم به عنوان یک خطر برای ما مطرح است؛ اسرائیل به عنوان یک دشمن خونین نسبت به جمهوری اسلامی ایران که در مقاطع مختلف به صراحت اعلام کرده است که به ایران حمله خواهد کرد. هم مقامات نظامی و هم مقامات کشوری اسرائیل، نه یک بار بلکه چندین نوبت اعلام کرده‌اند که دارای سلاح هسته‌ای هستند. اسرائیل حداقل دارای ۸۰ کلاهک هسته‌ای است.

بدین‌ترتیب، جمهوری اسلامی ایران، از طرف قدرت‌های بزرگی چون امریکا که دارای انواع سلاح‌های هسته‌ای و مخرب هستند، مورد تهدید است و نیز دارای همسایگانی است که اکثر آنها دارای سلاح هسته‌ای می‌باشند و همچنین دشمن خطرناکی چون اسرائیل رودرروی خود دارد، بنابراین حق داریم نسبت به این سلاح مخرب بیش از دیگران حساس و نگران باشیم.

## دو پیام اساسی معاهده NPT

از طرف دیگر ما از معاهده NPT، حداقل دو پیام اساسی دریافت می‌کنیم:

پیام اول: کشورهایی که سلاح اتمی ندارند، در آینده هم نداشته باشند. هرکس سلاح اتمی ندارد، به او ندهید، او هم حق ندارد دنبال سلاح هسته‌ای باشد.[1]

---

۱. از کل معاهده و مخصوصاً ماده ۱ و ۲ پیمان NPT چنین برداشتی را می‌توان دریافت نمود. متن ماده ۱ و ماده ۲ این پیمان به شرح زیر است:

**ـ ماده ۱:** «هر دولت دارای تسلیحات هسته‌ای، در این پیمان متعهد می‌شود از انتقال هرگونه سلاح هسته‌ای یا دیگر ابزارهای انفجار هسته‌ای یا دادن کنترل مستقیم یا

پیام دوم: از این تکنولوژی و دانش همه باید بتوانند برای مقاصد صلح‌آمیز استفاده کنند.[1] اگر هم تردیدی وجود دارد که مقصد صلح‌آمیز است یا نه، مرجعی به نام آژانس وجود دارد که حداقل با نظارت آژانس، کشورهای دیگر از امکانات هسته‌ای صلح‌آمیز بهره‌مند گردند.[2]

---

غیرمستقیم سلاح‌ها یا ابزارهای انفجار هسته‌ای به دیگران خودداری کند و به هیچ نحوی از انحا، هیچ‌یک از کشورهای فاقد سلاح‌های هسته‌ای را یاری، تشویق و ترغیب به ساخت یا دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای یا دیگر ابزارهای انفجار هسته‌ای یا کنترل چنین سلاح‌ها یا ابزارهای انفجاری نکند».
ـ **ماده ۲:** «هر دولت فاقد تسلیحات هسته‌ای در این پیمان متعهد می‌شود هیچ‌گونه سلاح هسته‌ای یا ابزارهای انفجار هسته‌ای و اعمال کنترل مستقیم یا غیرمستقیم بر چنین سلاح‌ها یا ابزارهایی را از هر منبع انتقال‌دهنده یا به هر نحو دیگری، دریافت نکند، به ساخت یا تلاش برای دستیابی به سلاح‌ها یا ابزارهای انفجار هسته‌ای مبادرت نورزد و در پی کمک برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای یا ابزارهای انفجار هسته‌ای نباشد یا چنین کمک‌هایی را دریافت نکند».

۱. چنین پیامی به صورت مشخص در ماده ۴ این پیمان ذکر شده است:
ـ **ماده ۴:** «۱. هیچ نکته‌ای در این پیمان نباید به گونه‌ای تفسیر شود که حق مسلّم هم‌پیمانان در انجام تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز را تحت تأثیر قرار دهد. این امر باید بدون اعمال تبعیض و در مطابقت با مواد ۱ و ۲ این پیمان باشد.
۲. در تبادل تجهیزات مواد و اطلاعات تکنولوژیکی برای مقاصد صلح‌آمیز استفاده از انرژی هسته‌ای در حداکثر شکل، تمام هم‌پیمانان حق مشارکت داشته و متعهد به تسهیل در انجام آن می‌شوند. هم‌پیمانانی که توان چنین اقدامی را دارند همچنین باید به شکل انفرادی یا همراه با دیگر دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی برای توسعه بیشتر استفاده از اشکال صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای، خصوصاً در قلمرو دولت‌های فاقد سلاح‌های هسته‌ای که وارد این پیمان شده‌اند، مشارکت ورزند. این مشارکت با عطف توجه به نیازهای مناطق درحال‌توسعه جهان، انجام می‌پذیرد».

۲. چنین پیامی به صورت مشخص از ماده ۳ این پیمان استنباط می‌گردد که متن کامل آن به شرح زیر می‌باشد:
ـ **ماده ۳:** «۱. هر دولت فاقد سلاح‌های هسته‌ای در این پیمان متعهد می‌شود تدابیر حفاظتی را که پس از مذاکرات انجام گرفته با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی توافق خواهد شد، بپذیرد. این تدابیر در چارچوب ضوابط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نظام تدابیر حفاظتی این آژانس خواهد بود و صرفاً به منظور تأیید پایبندی آن کشور به تعهدات خود در قبال این پیمان با هدف جلوگیری از تبدیل مصارف صلح‌آمیز

سؤال این است که آیا جمهوری اسلامی ایران باید از این تکنولوژی برای مقاصد صلح‌آمیز بهره‌مند شود یا نه؟ اگر تصمیم این است که ایران بهره‌مند نشود، پس برای چه به دنبال چنین معاهده‌ای باشیم؟ و چرا حق عضویت پرداخت کنیم؟ چرا در جلسات آن شرکت کنیم؟ چرا راجع به آن بحث کنیم؟ چرا از مأمورین آژانس پذیرایی کنیم؟ به چه مناسبت؟

---

انرژی هسته‌ای به استفاده در سلاح‌های هسته‌ای یا ابزارهای انفجاری هسته‌ای صورت می‌گیرد. روند تدابیر حفاظتی مذکور در این ماده باید در خصوص تمام مواد اصلی یا مواد مخصوص شکاف‌پذیر، اعم از تولید، فراوری یا استفاده از آن در هرگونه تأسیسات هسته‌ای یا خارج از چنین تأسیساتی اجرا شود. تدابیر حفاظتی مقرر در این ماده، می‌باید روی تمام مواد اصلی یا مواد مخصوص شکاف‌پذیر که در فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای در قلمرو چنین دولتی، در حوزه قضایی آن، یا تحت کاربری آن در هر نقطه دیگر انجام می‌پذیرد، اعمال شود.

۲. هر دولت واردشده در این پیمان متعهد می‌شود الف) مادهٔ اصلی یا مادهٔ مخصوص شکاف‌پذیر، یا ب) تجهیزات یا موادی را که مشخصاً برای فراوری، استفاده یا تولید مواد مخصوص شکاف‌پذیر طراحی یا آماده شده است، در اختیار هیچ دولت فاقد سلاح‌های هسته‌ای (حتی) به منظور استفاده در مقاصد صلح‌آمیز قرار ندهد، مگر اینکه مادهٔ اصلی یا مادهٔ مخصوص شکاف‌پذیر به طور قطع مشمول تدابیر حفاظتی مقرر شده در این قرار گیرد.

۳. تدابیر حفاظتی مقرر در این ماده باید به گونه‌ای به مرحله اجرا گذاشته شود که با مادهٔ ۴ این پیمان در تطابق کامل باشد و از ایجاد مانع بر سر راه توسعهٔ تکنولوژیکی یا اقتصادی هم‌پیمانان در استفادهٔ صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای احتراز ورزد. این امر، شامل تبادل بین‌المللی مواد هسته‌ای و تجهیزات برای فراوری، استفاده یا تولید مواد هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز، در مطابقت با شرایط این ماده و اصل تدابیر حفاظتی که در مقدمهٔ این پیمان مشخص شده، خواهد بود.

۴. دولت‌های فاقد سلاح‌های هسته‌ای در این پیمان باید به منظور انجام تعهدات خود در قبال این ماده به طور انفرادی یا همراه با سایر دولت‌ها در چارچوب ضوابط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی موافقت‌نامه‌هایی منعقد کنند. مذاکره به منظور حصول چنین موافقت‌نامه‌هایی باید ظرف مدت ۱۸۰ روز از وارد اجرایی شدن این پیمان، آغاز شود. در خصوص دولت‌هایی که اسناد پیوستن و یا تصویب الحاق خود به پیمان را بعد از دورهٔ ۱۸۰ روز تسلیم کنند، مذاکره برای حصول چنین توافقی نمی‌تواند دیرتر از تاریخ تسلیم اسناد آغاز شود و اجرای مفاد این توافقات نمی‌تواند دیرتر از ۱۸ ماه از تاریخ آغاز مذاکرات باشد».

این معاهده دارای دو بخش جداناشدنی است. این دو بخش در کنار هم است. پیام این است: «کشورهایی که سلاح هسته‌ای ندارند، دنبال آن نباشند، اما برای مقاصد صلح‌آمیز همه می‌توانند بهره‌مند شوند.» پس چرا جمهوری اسلامی ایران از این دانش بهره‌مند نشود؟!

متأسفانه دنیای غرب به دلیل اینکه دارای علم منهای اخلاق است، همواره می‌خواهد از دانش خود به عنوان یک حربه علیه دیگران استفاده کند.[1] آن روز که همه دانش‌ها، همه توانایی‌های علمی در اختیار مسلمان‌ها بود ـ نه در گذشته خیلی دور، بلکه همین ۳۰۰ سال قبل ـ همه از مراکز و دانشگاه‌های اسلامی بهره می‌جستند و از کتاب‌های علمی اندیشمندان ما استفاده می‌کردند که همچنان امروز هم ادامه دارد. شعار ما مسلمانان این بود که هرچیز زکاتی دارد و زکات علم هم یاد دادن به دیگران است. منطق ما این بود که علم تعلق به یک امت یا گروه یا ملت یا فرد ندارد. بلکه علم یک عطیه الهی و یک مائده آسمانی است و همه بشریت باید پای این سفره بنشینند و از این مائده استفاده کنند. امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرمود: «مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو هستند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند.»[2] این جزو پیام امیرالمؤمنین (ع) به والی مصر بود. منطق ما این است که به عنوان زکات،

---

۱. امروزه جهان غرب دچار مشکل اساسی علم منهای اخلاق شده است و این مشکل در تاروپود جامعه غرب احساس می‌گردد. *هانتینگتون* در کتاب **برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی** معتقد است: «آینده غرب و نفوذ آن بر جوامع دیگر تا حدود زیادی بستگی دارد به اینکه غرب در برخورد با مشکلات اخلاقی که به برتری اخلاقی مسلمانان و آسیایی‌ها منجر شده است تا چه حد موافق باشد. کمرنگ‌تر شدن اعتقادات دینی در بلندمدت تهدیدی است که سلامت تمدن غربی با آن مواجه است».
جهت دستیابی به اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:
Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and Remaking of World Order,* NewYork, Simon & Schuster, first edition, 1998.

۲. *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳.

باید دیگران از دانش بهره جویند. بر طبق منطق اسلامی، ما برای علم، هنر و فن مرز نمی‌شناسیم. برای یاد دادن و برای یادگیری مرزی وجود ندارد که «اطلبوا العلم ولو بالصین»[1] برای یادگیری به هر کجا و برای یاد دادن به هرکس.

## خدمات ایرانیان به فرهنگ

آثار مسلمان‌ها مخصوصاً آثار ایرانی‌ها را می‌توان در تمام کشورهای شرقی و غربی دید. یک کشور را پیدا نمی‌کنید که در میان کتاب‌های علمی به ویژه آثار خطی آنها، کتب علمی ایرانی‌ها نباشد. در کتابخانه حیدرآباد هند بیش از ۱۹,۰۰۰ جلد کتاب خطی فارسی و بیش از ۲۲,۰۰۰ جلد کتاب خطی عربی وجود دارد که اکثر قریب به اتفاق کتاب‌های فارسی و اکثر کتاب‌های عربی توسط ایرانی‌ها نوشته شده است. حتی کتاب‌های خطی که در چین، اروپا و امریکاست، چنین وضعی دارند و برخی از آنها توسط دانشمندان ایرانی تألیف شده‌اند. شما یک مرکز علمی دنیا را پیدا کنید که کتاب‌های خطی و آثار علمی ایرانی‌ها یا مسلمان‌ها در آنجا نباشد. منطق ما نسبت به علم، منطق زکات بود. ولی متأسفانه منطق غربی‌ها امروز این است که از علم به عنوان ابزار قدرت، سلطه‌گری، سلطه‌جویی و تفوق بر دیگران استفاده کنند. طبق منطق آنها در حد امکان باید دیگران را از علم محروم نمود. تنها بحث تکنولوژی هسته‌ای نیست، در تمام علوم چنین است. ما امروز متأسفانه با دنیایی مواجه هستیم که علم و دانش و فن و تکنولوژی آن با اخلاق و انسان‌دوستی توأم نیست و می‌خواهد از اینها به عنوان ابزار سلطه و استثمار استفاده کند.

---

۱. *بحارالانوار*، جلد ۱، ص ۱۷۷.

## تمدید معاهده

بعد از این مقدمات، بایستی نسبت به موضوع معاهده به نکاتی اشاره کرد. امروز در این سمینار، اندیشمندان، متفکران و صاحب‌نظران از هر سه بخش حقوقی، فنی و سیاسی شرکت کرده‌اند تا منافع ملی ما در رابطه با این معاهده و شیوه برخورد ما نسبت به آینده این معاهده را مشخص نمایند؛ معاهده‌ای که عمر آن رو به پایان است و در سال آینده باید نسبت به تمدید آن تصمیم‌گیری شود. معاهده‌ای که ابتدا به صورت یک تعهد اخلاقی ـ انسانی برای امضاکنندگان مطرح بود و امروز با ابزار تبلیغاتی که غرب در کنار آن به کار گرفته، به عنوان یک ابزار فشار برای کشورهای جهان سوم مطرح است. اگر کسی از این معاهده خارج شود، با سروصدای تبلیغاتی و فشار سیاسی ـ تبلیغی روبه‌رو خواهد شد. نمونه اخیر و روشن آن کره شمالی بود که بر سر خروج این کشور چه جنجال بزرگی به راه افتاد.

ما با این معاهده که با منافع ملی ما رابطه تنگاتنگی دارد، باید چه کنیم؟ رشد و توسعه و امنیت ملی دو اصل مهم از اصول منافع ملی به حساب می‌آیند[1] و این هر دو در گرو دستیابی به تکنولوژی مدرن است و آن هم رابطه تنگاتنگی با این معاهده دارد. در بخش امنیت ملی بسیار روشن است، اگر این معاهده نتواند کارساز باشد، اگر نتواند یک سپر دفاعی برای کشورهایی باشد که دارای سلاح هسته‌ای نیستند، پس چه

---

۱. از هدف بنیادین و عامل نهایی که تصمیم‌گیرندگان یک دولت را در اتخاذ سیاست خارجی راهنمایی می‌نماید «به عنوان تعریف منافع ملی» نام برده شده است. از مهم‌ترین متغیرهایی که در منافع ملی یک کشور اثرگذار هستند، می‌توان به «بقای یک کشور»، «استقلال یک کشور»، «تمامیت ارضی»، «امنیت ملی»، «رفاه اقتصادی» و «رشد و توسعه»، اشاره داشت. جهت اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

Jack C. Plano, Roy Olton, *The International Relations Dictionary,* Longman, Rorth Edition, 1998, pp. 10-11.

پیامی برای این کشورها دارد؟ می‌بینیم با وجود این معاهده، اسرائیل دارای سلاح هسته‌ای شد. ماده یک معاهده را امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و روس‌ها که از بانیان اصلی این معاهده بودند، نقض کردند. روس‌ها نسبت به هند و امریکا و انگلیس هم نسبت به اسرائیل و افریقای جنوبی نقض کردند. بنابراین، هر سه کشور بنیانگذار، معاهده را نقض کردند و ماده یک را زیر پا گذاشتند.[۱]

چگونه اسرائیل دارای توان هسته‌ای شد؟ تردیدی نیست که با کمک امریکا و انگلیس به این سلاح دست یافت. انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها می‌گویند موساد تکنولوژی هسته‌ای آنها را دزدیده است. روشن است که با کمک امریکا و انگلیس، اسرائیل و افریقای جنوبی دارای سلاح هسته‌ای شدند. دیگران هم از طُرق دیگر به سلاح هسته‌ای دست یافتند. هند، پاکستان و کره شمالی دارای سلاح هسته‌ای هستند و چه بسا کشورهای دیگری در جهان دارای سلاح هسته‌ای باشند که ما از آنها بی‌خبر باشیم. کشورهایی هم مانند برزیل و آرژانتین هستند که پتانسیل و توان ساخت سلاح هسته‌ای را دارند. بعضی از کشورها هم مانند آلمان، ژاپن و کانادا برای تولید سلاح هسته‌ای نیاز به فرصتی بیش از چند هفته ندارند.

بنابراین، این معاهده، مانع گسترش نبوده و هر کجا که ابرقدرت‌ها می‌خواستند (شرق یا غرب) این ابزار را در اختیار کشورهای دوست خودشان قرار دادند. پس سلاح هسته‌ای، گسترش افقی پیدا کرد. گسترش عمودی هم که روشن است.[۲] برای مثال در روزهایی که این

---

1. See: Frank Barnaby, *How Nuclear Weapons Spread: Nuclear Weapons Proliferation in the 1990,* NewYork, Routledge, first edition, 1994.

۲. گسترش عمودی (Vertical Proliferation) به معنای افزایش توانایی و قدرت پنج دولت صاحب سلاح هسته‌ای است و گسترش افقی (Horizental Proliferation) به

معاهده نوشته می‌شد، بحث انفجار در مقیاس کیلوتُن مطرح بود، اما امروز مقیاس مگاتن هم جوابگو نیست. هر ساله تعداد زیادی آزمایشات جدید هسته‌ای توسط قدرت‌های بزرگ انجام می‌شود.

## معاهده و امنیت ملی

ما در معاهده به این دلیل شرکت کردیم که کشور ما و کشورهایی نظیر ما در چتر امنیتی قرار بگیرند و مطمئن باشیم که دیگران دارای سلاح هسته‌ای نمی‌شوند؛[1] مطمئن باشیم که سلاح‌های هسته‌ای خطرناک‌تر نمی‌شود. آیا شما هیچ سالی را پیدا می‌کنید که در آن یک یا چند آزمایش هسته‌ای توسط امریکایی‌ها یا فرانسوی‌ها یا روس‌ها یا چینی‌ها یا دیگران صورت نگرفته باشد؟ آیا این انفجارها و ذخیره کردن این همه سلاح هسته‌ای برای امنیت ملی ما خطرناک نیست؟ بحث این نیست که کشوری به ما حمله می‌کند یا نه. اگر در منطقه یک انفجاری رخ داد، چه می‌شود؟ اگر در پاکستان انفجار ناخواسته‌ای رخ داد، اگر در خلیج فارس در اثر یک اشتباه، انفجاری رخ داد، چه می‌شود؟ آثار این انفجار چه خواهد بود؟ آلودگی به وجود آمده چه می‌شود؟ خطرات جانی و زیست محیطی چه می‌شود؟ آیا ما به عنوان کشوری که عضو این معاهده

---

معنای انتقال این سلاح‌ها به دولت‌های غیرهسته‌ای است. جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب زیر رجوع شود:

Hans Gunter Brauch, Henny J. Vander Graaf, John Grin and Wim A-Smit (eds.), *Controlling the Development and Spread of Military Technology: Lessons from the Past and Challenges for the 1990s,* Amsterdam: Vu University Press, 1992.

۱. چتر امنیتی (Security Umbrella) یا به بیانی واضح‌تر چتر هسته‌ای (Nuclear Umbrella) به این مفهوم است که دولت‌های دارنده سلاح هسته‌ای (Nuclear Weapons States) از کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای (Non Nuclear Weapons States) در مقابل هرگونه حمله هسته‌ای دفاع کنند.

هستیم، نباید بگوییم امریکا حق ندارد سلاح هسته‌ای را در خلیج فارس و دریای عمان حمل کند؟ ادعای ظاهری کشورهای غربی که به منطقه آمده‌اند، این است که برای جلوگیری از تجاوز عراق آمده‌اند! ما که می‌دانیم امروز عراق هیچ خطری نیست. بر فرض اینکه خطری هم باشد، چه نیازی به سلاح اتمی است؟ اگر یک انفجار رخ داد، مشابه آنچه در چرنوبیل اتفاق افتاد و از آن بدتر، ما باید چه کنیم؟[1] مردم این منطقه باید چه کنند؟

چه تضمینی برای ما وجود دارد؟ همسایگان دیگر ما که دارای سلاح هسته‌ای هستند، آیا نباید به ما تضمینی بدهند؟ با شرایط هرج‌ومرجی که در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز به وجود آمده، آیا ما می‌توانیم امروز در امنیت باشیم؟ این از یک طرف، که مسئله امنیت و نگرانی ما در برابر خطر حمله احتمالی و یا انفجار احتمالی مطرح است و آثار خطرناک آن برای مردم، کشاورزی، دام، سرزمین، فضا و امکانات ما گسترده خواهد بود. این نگرانی بزرگ از لحاظ امنیت ملی ماست.

از طرف دیگر، مسئله توسعه و رشد ما مطرح است. مگر قابل قبول است که دیگران به سرعت به جلو گام بردارند و ما عقب بمانیم؟ مگر می‌شود کشوری را از دانش و تکنولوژی محروم کرد؟ چرا ما در بهره‌برداری از این دانش در مقاصد صلح‌آمیز محروم باشیم؟ چرا

---

۱. حادثه اتمی نیروگاه چرنوبیل (Chernobyl) بدترین حادثه اتمی غیرنظامی در تاریخ جهان است که در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ در نیروگاه چرنوبیل اوکراین اتفاق افتاد. بر اثر این حادثه ابتدا محیط اطراف تأسیسات به امواج رادیواکتیو آلوده گشت و پس از آن به تدریج نواحی دورتری از این نیروگاه به مواد رادیواکتیو آلوده شدند. تعداد زیادی از کارکنان و جمعیت اطراف این نیروگاه بر اثر این حادثه آسیب دیدند. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

Vladimir M. Chernou Senko, *Chernobyl, Insight from the Inside,* NewYork, Springer-verlay, 1991.

میلیاردها دلار سرمایه ما در بوشهر در بیابان زیر باران و آفتاب از بین برود؟ به دلیل اینکه امریکا اراده کرده و مخالف است؟! این چه معاهده‌ای است؟ این معاهده اگر تضمین‌کننده منافع امریکاست، ما چرا از آن دفاع کنیم؟ به چه مناسبت دیگران از این معاهده بهره‌مند نشوند؟ اگر اصل تساوی حقوق ملت‌ها و دولت‌ها در قوانین بین‌المللی مورد قبول است، اگر مسئله امنیت به عنوان یک اصل برای همه حائز اهمیت است، اگر مخاطراتی که صلح را تهدید می‌کند، برای همه نگران‌کننده است، اگر رشد و توسعه به عنوان یک حق انسانی برای همه جوامع مطرح است، پس چرا تبعیض؟! چرا برخورد ناروا؟!

## سوءاستفاده قدرت‌های بزرگ از معاهده

چطور ما از این تکنولوژی که در بهداشت، پزشکی، کشاورزی، حمل و نقل و صنعت کاربرد دارد و حتی در دستگاه‌های آب شیرین‌کن نیز از آن استفاده می‌شود، محروم باشیم؟ به دلیل اینکه احتمال خطر وجود دارد؟! چه احتمال خطری وجود دارد؟! راجع به تکمیل نیروگاه بوشهر به مسئولین آلمان گفتم: اگر شما خیلی نگرانی دارید، یک محل مسکونی کنار همین نیروگاه می‌سازیم. یک نفر از آژانس، یک نفر هم از کشور شما در اینجا ساکن شوند و نظارت دائم داشته باشند. دیگر چه نگرانی وجود دارد؟ چطور کشوری که حاضر است هرگونه همکاری را با آژانس داشته باشد، این همه تحت فشار است؟ ما با آژانس آنقدر همکاری نزدیک داشتیم که این اواخر شروع کرده بودند به سوءاستفاده و تقاضاهای نامربوط. همکاری ما با آژانس آنقدر صمیمی شده بود که به فکر سوءاستفاده افتاده بودند، ولی در عین حال باز هم وقتی از مدیرکل آژانس، آقای هانس بیلیکس می‌پرسند که مطمئن هستید که ایرانی‌ها دنبال سلاح هسته‌ای نیستند؟ ایشان جواب می‌دهد: «بله، البته در

سایت‌هایی که ما بازدید کردیم، خبری نبود، ولی می‌دانید که ایران کشور بزرگی است.» می‌بینید باز هم در جواب، سوء نیت آنها آشکار است. مسئولین جمهوری اسلامی ایران بارها اعلام کرده‌اند که ما دنبال سلاح اتمی نیستیم. دنبال استفاده غیرصلح‌آمیز نیستیم. ما دلایل امنیتی داریم که دنبال سلاح هسته‌ای نباشیم.

### اهمیت معاهده

پس این معاهده برای ما مهم است. به دلیل اینکه هم با امنیت ملی و هم با رشد و توسعه ما مرتبط است. به همین دلیل ما باید حضور فعالی برای اصلاح این معاهده داشته باشیم. اگر بخواهیم نسبت به این معاهده بی‌تفاوت باشیم، شرایط بین‌المللی، تبلیغی و سیاسی به گونه‌ای است که به شدت تحت فشار قرار می‌گیریم. البته اگر ببینیم این معاهده هیچ خاصیتی برای ما ندارد، خروج خود را از این معاهده اعلام می‌کنیم. اگر بناست عضو این معاهده بمانیم، بنابراین در اصلاح این معاهده باید تلاش و کوشش کنیم تا تنها نفع قدرت‌های بزرگ در این معاهده مطرح نباشد. متأسفانه طراحان سازمان ملل متحد و همه سازمان‌های وابسته به آن و معاهدات و مقررات بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ بوده‌اند؛ و این مقررات را حساب‌شده و به نفع خود نوشته‌اند. تبصره و ماده را طوری تنظیم کرده‌اند که فقط به نفع آنها باشد. شرایط مختلف را پیش‌بینی کرده‌اند که در آن شرایط به کدام تبصره و ماده متوسل شوند، مانند حقوق بشر، منشور سازمان ملل، همین معاهده و سایر معاهدات. البته همه اینها زمانی نوشته شده است که در آن زمان ایران حرفی نداشت و هرچه به او می‌گفتند، تسلیم بود.[1]

---

۱. نگاه کنید به دو منبع زیر:
ـ سید علی موجانی، «ایران از جامعه ملل تا سازمان ملل متحد»، *فصلنامه سیاست*

امروز جمهوری اسلامی ایران دارای نظر و منطق است و آنچنان قدرتمند است که می‌تواند آزادانه و به راحتی حرف خود را بزند. بسیاری از کشورها هم به ما نگاه می‌کنند. ما می‌توانیم در غیرمتعهدها و در کشورهای مستقل، مؤثر باشیم. بی‌تردید سخنان، استدلال، تز و منطق ما مؤثر خواهد بود. در کنفرانس اسلامی، غیرمتعهدها و سازمان ملل و مجامع جهانی و هرجا که با همه توان، همه ارگان‌های ما دست به دست هم داده‌اند، ما موفق و مؤثر بودیم. البته طراحی ما باید برای موفقیت صد در صد باشد، گرچه ممکن است در عمل، موفقیت، صد در صد نباشد. هر مقدار درصدی که بتوانیم به دست آوریم به نفع ماست. اگر بناست این معاهده تمدید شود، برای اصلاح آن باید همه تلاش خود را به کار گیریم. زمان تمدید برای مدت ۱۰ یا ۲۰ سال، یا برای همیشه، مهم است و از آن مهم‌تر محتوای آن می‌باشد. اگر هم محتوی ایده‌آل ما نباشد، آن وقت لازم است نسبت به خروج از این معاهده تصمیم بگیریم.

## ریاکاری قدرت‌های بزرگ

هدف اصلی از این معاهدات چیست؟ اساساً هدف از سازمان ملل و شورای امنیت چیست؟ قاعدتاً هدف اصلی و اساسی باید فقط صلح و امنیت جهانی باشد.[1] اگر واقعاً می‌خواهیم در جهان، صلح و امنیت حاکم

---

*خارجی*، سال نهم، ۱۳۷۴، شماره ۳.
ـ کمال خرازی، «ارزیابی جمهوری اسلامی ایران از تحولات سازمان ملل متحد»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نهم، ۱۳۷۴، شماره ۳.

۱. طبق ماده ۱ منشور ملل متحد مقاصد ملل متحد به قرار زیر است:
«۱. حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین‌منظور به عمل آوردن اقدامات دسته‌جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد یا شیوه‌های مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل؛

باشد، نباید سلاح اتمی وجود داشته باشد. کشورهایی که از این سلاح بی‌بهره‌اند، هرچند که نباید به دنبال آن باشند، اما به این شرط که آنها که این امکانات را دارند، بر حجم سلاح‌های خود اضافه نکنند و سلاح‌های موجود را از بین ببرند. جالب است وقتی به سلاح‌های جدید با کیفیت بالا دست می‌یابند، آن وقت موشک‌ها و کلاهک‌های قدیمی را که به کار نمی‌آید، از بین می‌برند و بر سر دیگران منت می‌گذارند که مذاکرات سالت![1] مذاکرات استارت![2] درحالی‌که چون این سلاح‌های قدیمی به درد نمی‌خورد و نگهداری آنها خطرناک است، چاره‌ای جز انهدام آنها ندارند. اما چنین اعلام می‌کنند که برای صلح جهانی تعداد موشک‌ها را کاهش می‌دهیم. ما که می‌دانیم شما چه می‌کنید؛ کیفیت را بالا می‌برید و سلاح‌های قدیمی را که به درد نمی‌خورد، از بین می‌برید. همه همین‌طور عمل می‌کنند. سلاح‌های کهنه قدیمی را که به درد نمی‌خورد و برای امنیت خودشان خطرناک است، از بین می‌برند. سؤال این است که چرا به طور مداوم کیفیت سلاح‌ها را بالا می‌برید؟ اگر واقعاً راست می‌گویید، آزمایش را به طور کامل متوقف کنید، گسترش کمّی و کیفی را نیز کاملاً متوقف کنید، انهدام سلاح‌ها را آغاز کنید، تا همه سلاح‌ها در یک زمان مشخص به طور کلی منهدم گردند. یک ضرب‌الاجلی مشخص شود که

---

۲. توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی؛

۳. حصول همکاری‌های بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشردوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد ـ جنسی ـ زبان یا مذهب و... .

۴. بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملل جهت حصول این هدف‌های مشترک معمول می‌دارند».

1. Strategic Arms Limitation Talks (SALT)
2. Strategic Arms Reduction Talks (START)

در آن تاریخ، دیگر هیچ‌گونه سلاح اتمی در جهان نباشد. در این صورت، ما هم کمک می‌کنیم. اگر معاهده واقعاً عادلانه باشد و بتواند هدف اصلی آن را که تأمین صلح و امنیت جهانی است، تأمین نماید، همه‌گونه همکاری را می‌توان انجام داد. این معاهده می‌تواند مفید باشد، به شرطی که بتواند منافع همه کشورها را تضمین کند.

در مجموع می‌توان گفت، برای تصحیح و تکمیل و ادامه حیات این معاهده، ساختار این سند باید دارای دو نکته اساسی باشد:

۱. امنیت را برای ما و سایر کشورها تضمین کند.

۲. رشد و توسعه را برای ما و دیگر کشورها به دنبال داشته باشد.

## فراسوی چالش‌های ایران و آژانس در پرونده هسته‌ای

در بحث هسته‌ای حساسیت موضوع از اینجا نشئت می‌گیرد که در فنّاوری‌های مربوط به بخش هسته‌ای، بخش چرخه سوخت یک حساسیت ویژه‌ای دارد. به دلیل اینکه توانمندی در چرخه سوخت، مساوی است با توانمندی یک کشور برای ساخت سلاح هسته‌ای در زمانی که اراده سیاسی آن کشور بر این امر تعلق بگیرد. یعنی کشوری که چرخه سوخت دارد، می‌تواند اورانیوم را غنی کند و کشوری که می‌تواند اورانیوم را تا یک مرز حدوداً ۳/۵ درصد غنی کند، این توانمندی را خواهد داشت که آن را تا بیش از ۹۰ درصد هم غنی کند و به همین دلیل، این توانمندی امروزه با حساسیت فوق‌العاده‌ای در محافل بین‌المللی مورد بحث است.[1]

کشوری که دارای این توانمندی باشد، با نگرانی و حساسیت با آن برخورد می‌شود. معمول این است که فشار را به کشوری وارد می‌کنند که در آستانه است. یعنی اگر واقعاً کشوری این توانمندی را به طور

---

۱. برای آگاهی از مبحث غنی‌سازی اورانیوم رجوع کنید به:

- http://en.wikipedia.org/wiki/Enriched_uranium
- http://www.nrc.gov/materials/fuel-cycle-fac/ur-enrichment.html
- http://www.ieer.org/reports/uranium/enrichment.pdf
- http://world-nuclear.org/

کامل به دست بیاورد، ادامه فشار بسیار سخت و یا نـاممکن مـی‌شـود و کشوری هم که به زودی به این توانمندی نمی‌رسد، قاعدتاً فشاری بر آن وارد نمی‌شود؛ اما کشوری که در آستانه دستیابی به فنّاوری قرار می‌گیرد، فشارهای فراوانی به آن وارد می‌شود تا فعالیت خود را متوقف کند و بـه سمت تکمیل آن توانمندی نرود، و لذا در این حالت، فشارها دو چنـدان می‌شود.

## فنّاوری چرخه سوخت

یکی از پروژه‌هایی که جمهوری اسلامی ایران از ۱۷-۱۶ سال قبل، یعنی از سال‌های ۶۷-۱۳۶۶ دنبال می‌کرد، این بود که بتوانـد فنّـاوری چرخـه سوخت را به دست آورد؛ زیرا همواره استفاده از انرژی هسـته‌ای را مـد نظر داشتیم و می‌خواستیم دارای نیروگاه هسته‌ای باشیم و اینکـه بتـوانیم سوخت آن را هم خودمان تولید کنیم.

برای اینکه بتوانیم فنّاوری و امکانات چرخه سوخت را از کشـوری خریداری کنیم، تلاش زیادی شد. در آن سال‌ها و شـرایط آن زمـان، مـا بیشتر دنبال شوروی و چین بودیم، ولی هیچ کشوری حاضر نشد که این فنّاوری را به ما بدهد.

گرچه حق طبیعی یک کشوراست که دارای چرخه سـوخت باشـد، اما به دلیل قابلیت‌هایی که در سایه این فنّاوری ایجـاد مـی‌شـود، از دادن این فنّاوری به ما پرهیز می‌کردند.[1] لذا تـلاش بـرای اینکـه بتـوانیم ایـن

---

۱. حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای به صراحت در ماده ۴ معاهـده NPT بیـان شده است.

http://www.un.org/events/npt2005/npttreaty.html

در مورد مجادلات تفسیری مرتبط با این ماده نگاه کنید به:

http://www.wmdcommission.org/files/No5.pdf

توانمندی را از طرق مختلف به دست آوریم، آغاز شد. برای مثال فعالیت‌هایی که باید در داخل کشور انجام بگیرد تا به توانمندی‌های ملی در این زمینه برسیم و یا ورود به بازار سیاه و تماس با افراد و شبکه‌های مختلف در این زمینه شروع شد. قدم‌هایی در داخل برداشته شد و یکسری امکانات از طرق مختلف آماده شد.

در سال‌های اخیر، یعنی از سال ۱۳۷۸ تصمیم گرفته شد تا امکاناتی را که داشتیم، فعال‌تر کنیم. به همین دلیل، تلاش مضاعفی در کشور آغاز شد و اختیاراتی به سازمان انرژی اتمی داده شد که قبلاً در اختیار این سازمان نبود. یعنی از لحاظ اعتبارات و نحوه هزینه آنها با تسهیلات جدید و مقررات ویژه، دست سازمان باز گذاشته شد تا بتوانند بدون عبور از پیچ‌وخم‌های مقرراتی فعال شوند.

در پی این فعالیت‌ها بود که تابستان ۱۳۸۱ سروصدایی در رسانه‌های غربی آغاز شد مبنی‌بر اینکه ایران مشغول ساختن بمب اتم است. این سروصداها در مرداد ۱۳۸۱ شروع شد. پس از این سروصدا، آژانس هم وارد عمل شد و از ایران در این زمینه سؤالاتی کرد تا روشن شود آیا اقدامات ایران قانونی بوده یا نه؟ فعالیت‌ها مخفی بوده و یا غیرمخفی؟ آیا این اقدامات با تعهدات ایران طبق معاهده NPT و قرارداد پادمان انطباق دارد یا نه؟ آیا برخلاف مقررات، اعمالی انجام شده است یا نه؟

سروصدای زیادی در رسانه‌های جهان به راه افتاد و درپی آن، آقای البرادعی در زمستان ۱۳۸۱ به ایران سفر کرد. در این سفر از نطنز بازدید به‌عمل آورد. بعد از آن، این بحث پیش آمد که پرونده ایران در شورای حکام مطرح شود.[1] چون امریکایی‌ها در آن ایام مصمم بودند که به عراق

---

۱. تعاملات آژانس انرژی اتمی و ایران به همراه اسناد و گزارش‌های مرتبط در وب‌سایت آژانس قابل دسترسی است.
http://www.iaea.org/NewsCenter/Focus/IaeaIran/index.shtml

حمله کنند، لذا دست نگه داشتند و به همین دلیل حساسیت مسئله را کمی مسکوت گذاشتند. در آن شرایط، این بحث هم در امریکا مطرح بود که اول ایران یا عراق؟ ولی در نهایت تصمیم بر این شد که به عراق حمله شود. لذا امریکا کاملاً خود را در بهمن ماه آماده می‌کرد و در اسفند ماه با آمادگی کامل ظاهر شده بود و در روز آخر اسفند حمله به عراق آغاز شد.[۱]

خود به خود، سروصدای بحث ایران در ماه فروردین و اردیبهشت به دلیل اینکه اوج بحث عراق و لشکرکشی به آنجا بود، کمتر شد. اما از خرداد که پیروزی امریکا در عراق مشهود شد و توانستند سرزمین عراق را تصرف کنند و هنوز هم مقاومتی که امروز در عراق است و فشارهایی که فعلاً روی سربازان امریکایی است، شکل نگرفته بود، به این فکر افتادند که تا شرایط مناسب است، مسئله ایران را در شورای حکام مطرح کنند تا پرونده به شورای امنیت برود و به دنبال آن تحریم و یا حتی عملیات نظامی علیه ایران طراحی شود و یا حداقل فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه ایران شکل بگیرد.

## پرونده هسته‌ای ایران در آژانس

پرونده هسته‌ای ایران برای اولین بار در خرداد ۱۳۸۲، به طور رسمی در شورای حکام آژانس مطرح شد.[۲] البته در آن جلسه قطعنامه‌ای صادر

---

۱. در مورد حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به منابع زیر رجوع کنید:
- http://en.wikipedia.org/wiki/Iraq_War
- http://en.wikipedia.org/wiki/2003_invasion_of_Iraq
- John Keegan, *The Iraq war,* NewYork: Vintage Books,2005.
- Scott Ritter, *War on Iraq: What Team Bush Doesn't Want You to Know,* NewYork: Context Books, 2002.

2. http://www.iaea.org/NewsCenter/Focus/IaeaIran/index.shtml

نشد، بلکه گزارش مدیر کل مطرح شد و به عنوان بیانیه، رئیس اجلاس یک جمع‌بندی ارائه کرد که جمع‌بندی خوبی نبود. از آن زمان بود که در کشور این احساس خطر به وجود آمد که ممکن است توطئه‌ای علیه ایران طراحی شده باشد و با مشکلاتی مواجه شویم.

تا آن زمان عمدتاً کارهای سیاسی و فنی برعهده سازمان انرژی اتمی بود، یعنی سفیر جمهوری اسلامی ایران در وین در بخش مربوط به آژانس، از طرف سازمان انرژی اتمی تعیین می‌شد و با تصویب رئیس‌جمهور منصوب می‌گردید. بنابراین سازمان هم کار سیاسی و هم کار فنی را برعهده داشت. وزارت خارجه هم در بعضی از مسائل در آن مقطع کمک می‌کرد. اما احساس ضرورت شد که این مسائل در سطح بالاتری مورد بحث و بررسی قرار گیرد و لذا موضوع برای اولین بار در شورای عالی امنیت ملی مطرح شد که چه اقداماتی باید انجام شود. در این زمینه جلساتی برگزار شد تا به اجلاس بعدی که اجلاس ماه سپتامبر (شهریور سال ۱۳۸۲) بود، نزدیک شدیم. اختلاف نظر شدیدی بین سازمان انرژی اتمی و وزارت خارجه پیش آمد. به نظر سازمان انرژی اتمی، پرونده هسته‌ای ایران، مسئله مهمی نیست و ما می‌توانیم در این اجلاس، آن را حل‌وفصل کنیم، ولی وزارت خارجه هشدار شدیدی می‌داد که ممکن است مسیر پرونده، مسیر بسیار دشواری باشد. در واقع، نظر این دو ارگان درست نقطه مقابل یکدیگر بود. در جلساتی که در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تشکیل می‌شد، این اختلاف نظرها کاملاً مشهود بود و اینجا بود که این بحث در سطح کشور مطرح شد که راجع به پروتکل الحاقی چه اقدامی باید صورت گیرد. در همین ایام سروصدای زیادی در کشور شروع شد که آیا پروتکل را بپذیریم یا نپذیریم؟ پذیرش پروتکل خیانت است و یا ضرورت؟ دلیل آن هم این بود که آقای البرادعی (مدیر کل آژانس) در گزارشی که برای ماه سپتامبر

آماده کرده و منتشر شده بود، به صراحت به این نکته اشاره کرده بود که راجع به پرونده هسته‌ای ایران، بدون اینکه ایران پروتکل الحاقی را بپذیرد و آن را اجرا کند، قادر به راستی‌آزمایی[1] نیست.

## اولین قطعنامه علیه ایران

در اجلاس ماه سپتامبر، قطعنامه بسیار شدیداللحنی علیه ایران با اجماع (بدون رأی‌گیری) تصویب شد.[2] البته در آن مقطع، ما عضو شورای حکام بودیم. قطعنامه به گونه‌ای صادر شده بود که ما را به پشت درب شورای امنیت سازمان ملل برده بود. کاملاً روشن بود که یک برنامه‌ریزی حساب‌شده‌ای در پشت پرده انجام شده است تا به وسیلهٔ این قطعنامه، پرونده ایران را به شورای امنیت ببرند. در این شرایط یک بحث جدید در کشور مطرح شد که در این شرایط، چه کاری باید انجام داد؟

یک فرض این بود که به شورای امنیت خواهیم رفت و یک فرض هم این بود که مسئله به گونه‌ای قابل حل‌وفصل است. در آن مقطع که مسئله از لحاظ فنی و حقوقی بررسی شد،[3] نتیجه اولیه این بحث‌ها این بود که حتی اگر همکاری کامل را با آژانس طبق این قطعنامه انجام دهیم، باز هم در نوامبر (آذر ۱۳۸۲) به شورای امنیت خواهیم رفت. بنابراین باید به فکر یک سازوکار دیگری می‌بودیم که با آژانس همکاری کنیم و به شورای امنیت هم نرویم. بحث این نبود که تضمین شود هیچ‌گاه به شورای امنیت نخواهیم رفت، بلکه بحث این بود که در آن مقطع که

---

1. Verification
2. http://www.iaea.org/Publications/Documents/Board/2003/gov2003-69.pdf
۳. در آن زمان در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی کمیته‌ای تشکیل شده بود و در آن کمیته وزرای مربوطه شرکت می‌کردند و بحث‌های مفصلی در این زمینه صورت می‌گرفت.

امریکا در اوج غرور بود و کشور هم آمادگی‌های لازم را برای شورای امنیت نداشت، پرونده به شورای امنیت نرود. ضمن اینکه ما هنوز تمام راه‌ها را تجربه نکرده بودیم که آیا می‌توان مسئله را از راه‌های دیگری حل‌وفصل کرد یا نه. بنابراین موضوع در جلسات متعدد در سطوح مختلف مورد بررسی قرار گرفت.

در حال حاضر هم، سازوکار تصمیم‌گیری ما در بحث هسته‌ای در چهار رده صورت می‌گیرد. یک رده بحث کارشناسی است که ریاست آن را یکی از مدیران وزارت خارجه برعهده دارد و تمام ارگان‌های مربوطه در آن شرکت دارند. بحث کارشناسی در رده بالاتر انجام می‌شود که جلسات آن در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تشکیل می‌شود. رده سوم، کمیته‌ای در سطح وزراست که آن هم در دبیرخانه شورای عالی تشکیل می‌شود؛ و رده چهارم، در سطح سران نظام است که تصمیمات کلان و اساسی در آن رده اتخاذ می‌شود.

در جلسه سران نظام این بحث مطرح شد که ما طبق قطعنامه سپتامبر موظفیم تصویر کامل برنامه هسته‌ای در طول سال‌های گذشته را به آژانس ارائه کنیم. بحث اصلی این بود که آیا ارائه تصویر کامل می‌تواند مشکل را حل کند یا نه؟ اگر تصویر کامل را ارائه می‌کردیم، خود آن تصویر ممکن بود ما را به شورای امنیت ببرد. اگر ارائه نمی‌کردیم که به معنی تخلف از قطعنامه بود و به دلیل اینکه قطعنامه را اجرا نکرده‌ایم، به شورای امنیت می‌رفتیم. بنابراین بحث این بود که هر راهی را که انتخاب کنیم، پرونده ما به شورای امنیت خواهد رفت. به این دلیل در جلسات کارشناسی بحث شد که آیا در این زمینه، همکاری با اروپایی‌ها را شروع کنیم یا نه و آیا این همکاری مؤثر است یا نه؟ برخی معتقد بودند که همکاری با اروپا تأثیری ندارد، چون اروپا مستقل نیست و چون امریکا مصمم است ما را به شورای امنیت

ببرد، لذا اروپا نمی‌تواند کاری انجام دهد. برخی هم معتقد بودند که همکاری با اروپا می‌تواند مؤثر باشد. همه این مباحث در جلسه سران نظام مطرح شد.

## مذاکره با سه کشور اروپایی

به این نکته هم باید توجه داشت که سه کشور اروپایی در تابستان ۱۳۸۲ نامه‌ای برای دولت ایران فرستاده و طرحی را نسبت به مسائل هسته‌ای ایران پیشنهاد کرده بودند. البته در آن نامه مطالب مختلفی بود، از جمله اینکه ایران باید چرخه سوخت را کنار بگذارد. مشابه همین نامه را دولت روسیه هم برای دولت ایران فرستاده بود. آنها هم نوشته بودند که ایران باید چرخه سوخت را کنار بگذارد. لذا این بحث مطرح شد که آیا ما سه وزیر اروپایی را به تهران دعوت کنیم یا نه؟ اختلاف نظر از دو منظر مطرح بود. عده‌ای می‌گفتند اساساً بحث با اروپا مؤثر نیست. آنها اگر هم بخواهند، نمی‌توانند در برابر امریکا کاری از پیش ببرند. عده‌ای هم می‌گفتند اگر آنها را به تهران دعوت کنیم، پاسخ مثبت نخواهند داد. استدلال آنها هم این بود که هیچ‌گاه تا به حال سه وزیر مهم اروپایی به اتفاق، برای موضوعی به یک کشور غیراروپایی سفر نکرده‌اند و عملاً این کار، شدنی نیست. وزارت امورخارجه ما هم معتقد بود که این کار از لحاظ تشریفات، شدنی نیست. یعنی اگر سه وزیر را به تهران دعوت کنیم، نخواهند آمد. اما به هرحال در آن جلسه تصمیم گرفته شد که آنها را دعوت کنیم و اگر نپذیرفتند، جلسه در یک کشور اروپایی تشکیل شود. این بحث همزمان با این مسئله بود که مسئولیت پرونده هسته‌ای به یک فرد واگذار شود و همه ارگان‌ها زیر نظر او فعالیت کنند. در جلسه سران، نظر همه اعضاء بر این قرار گرفت که من مسئول این پرونده باشم.

در واقع زمانی که ما سه وزیر را دعوت کردیم، درآن مقطع برای این هدف بود که ما چگونه کل تصویر برنامه هسته‌ای و همه فعالیت‌های گذشته را اعلام کنیم و به شورای امنیت هم نرویم. اگر می‌خواستیم فعالیت‌های گذشته را اعلام نکنیم، برای آژانس روشن می‌شد که قصد همکاری نداریم؛ چون اکثر فعالیت‌هایی که انجام داده بودیم و به آژانس اعلام نکرده بودیم، توسط کشورهایی که طرف معامله با ما بودند، به آژانس اطلاع داده شده بود. برای مثال کشور چین که ما با آن کشور قبلاً طرح‌هایی داشتیم و طبق پادمان می‌بایست به آژانس اعلام می‌کردیم و اعلام نکرده بودیم، توسط خود چینی‌ها به آژانس اعلام شده بود و آنها به ما گفتند که همه موارد را به آژانس اطلاع داده‌اند. همچنین برخی از تجهیزاتی که از روس‌ها خریده بودیم، آنها هم، همه موارد را به آژانس اطلاع داده بودند. حتی معلوم شد که آژانس از برخی آزمایشات مخفی که در سال‌های قبل انجام داده بودیم، با خبر است. برای نمونه ما یک آزمایش در تهران انجام داده بودیم که مسئول پروژه یک استاد دانشگاه بود و یکی از دانشجویان او در همان مورد رساله‌ای نوشته و آن رساله را در چندین نسخه منتشر کرده بود که اتفاقاً یک نسخه از آن هم در اختیار آژانس بود و ما از این مسئله مطلع نبودیم. بعدها آژانس یک نسخه از این رساله را ارائه کرد. یا نمونه دیگر در موضوعی که فکر می‌شد کسی از آن خبر ندارد، یکی از اساتید که در آن پروژه شرکت داشت، در مورد آن، مقاله علمی نوشته و در یک مجله بین‌المللی چاپ شده بود و یک نسخه از آن هم در اختیار آژانس بود. بنابراین آژانس از اکثر مواردی که فکر می‌شد از آنها بی‌خبر است، اطلاعات کاملی داشت. حتی نسبت به یکی از موارد که آزمایش آن حدود ۱۲–۱۰ سال قبل انجام شده بود، زمانی که قرار بود موارد را به آژانس اطلاع دهیم، یکی از مسئولین آژانس گفته بود لابد آن موضوع را هم حتماً می‌نویسید. در واقع

می‌خواست بگوید ما از آن هم مطلع هستیم!

اساس بحث من با سه وزیر اروپایی این بود که اگر کل تصویر برنامه هسته‌ای را با توجه به مقررات ارائه کنیم، با توجه به اینکه امریکایی‌ها اصرار دارند که ما را به شورای امنیت ببرند، آنها چه خواهند کرد؟ اگر آنها قول دهند که ایستادگی می‌کنند، ما با آنها شروع به همکاری و مشارکت کنیم. اگر هم نتوانند ایستادگی کنند که باید مسیر دیگری را انتخاب کنیم. وقتی سه وزیر را دعوت کردیم، اولاً آنها برای سفر به ایران اعلام آمادگی کردند و گفتند منوط به این است که مدیرکل‌های وزارت خارجه سه کشور به صورت غیررسمی به ایران سفر کنند و یک مذاکره کارشناسی انجام دهند تا ببینیم راهی وجود دارد یا نه؟ مدیرکل‌های سه کشور به تهران آمدند و با من و کارشناسان وزارت خارجه صحبت کردند و در نهایت وزرا تصمیم گرفتند که به تهران سفر کنند. البته در آخرین لحظاتی هم که سه وزیر عازم تهران بودند، هنوز نسبت به متنی که می‌بایست توافق شود، توافق نداشتیم. به هرحال آنها به تهران آمدند. در آغاز، در جلسه کارشناسی موارد مهم مورد بحث قرار گرفت و آنها نتوانستند موارد اختلاف را حل‌وفصل کنند. بنابراین مسائل مورد اختلاف به ناچار در جلسه‌ای با حضور من و وزرای اروپایی مطرح شد؛ جلسهٔ بسیار طولانی که از صبح آغاز شد و تا حدود ۳ بعدازظهر ادامه داشت تا ما بتوانیم به توافق برسیم.

### تعهد اروپایی‌ها

در این جلسه اروپایی‌ها به ما قول دادند که اگر ما تصویر کامل هسته‌ای کشور را طبق قطعنامه به آژانس اعلام کنیم، اگر امریکایی‌ها بخواهند اصرار کنند که پرونده ما را به شورای امنیت ببرند، آنها ایستادگی خواهند کرد و اجازه نخواهند داد که این اتفاق رخ دهد. البته شاید آن شرایط

یک شرایط خاص بود.[۱] امریکایی‌ها در اوج غرور و پیروزی در عراق بودند و اروپایی‌ها هم قصد نداشتند این پرونده به شورای امنیت برود تا امریکایی‌ها بخواهند بحران دیگری در منطقه ایجاد کنند. در آنجا این قول را به ما دادند که ما ایستادگی می‌کنیم و نمی‌گذاریم این پرونده به شورای امنیت برود. لذا ما تصویر کامل را به آژانس اعلام کردیم، ضمن اینکه اعلام کردیم پروتکل الحاقی را امضا می‌کنیم. البته تمام مواردی که با سه وزیر اروپایی توافق کردیم، مواردی بود که نظام تصمیم گرفته بود که آنها را انجام دهیم. یعنی اگر با سه وزیر هم به توافق نمی‌رسیدیم، به صورت یک‌جانبه اعلام می‌کردیم که پروتکل را امضا می‌کنیم؛ تصویر کامل پرونده هسته‌ای را به آژانس ارائه خواهیم کرد و اعلام می‌کردیم که بخشی از چرخه سوخت را به حالت تعلیق درمی‌آوریم. یعنی تصویب شده بود که حتی اگر با سه کشور اروپایی هم به توافق نرسیدیم، این موارد را یک‌جانبه اعلام کنیم. ولی ما با آنها معامله‌ای انجام دادیم که ما این موارد را انجام دهیم و آنها هم در برابر آن چه تعهداتی را انجام بدهند.

مهم‌ترین قولی که آنها به ما دادند، این بود که در برابر مسئله شورای امنیت ایستادگی کنند و کاری کنند که این مسئله در داخل آژانس حل‌وفصل شود. اروپا به این وعده خود در اجلاس نوامبر عمل کرد. یعنی علی‌رغم اینکه امریکایی‌ها با همکاری استرالیا، کره جنوبی و ژاپن پافشاری می‌کردند که این پرونده باید به شورای امنیت ارجاع شود، سه کشور اروپایی ایستادگی کردند و نگذاشتند پیشنهاد امریکا مطرح شود. این مسئله بسیار جالب توجه بود؛ حتی روس‌ها به ما گفتند که این اولین

---

۱. برای اطلاع از متن توافق تهران نگاه کنید به:
http://www.iaea.org/NewsCenter/Focus/IaeaIran/statement_iran21102003.shtml

منظره جالب در تاریخ سیاسی بود و ما شاهد آن بودیم که انگلیس رودرروی امریکا قرار گرفته بود. ما تا به حال چنین منظره‌ای را ندیده بودیم، برای ما خیلی زیبا بود. ما از اجلاس نوامبر عبور کردیم، منتهی بعدها اعتمادسازی بین ما و اروپا یک مقدار دچار مشکل شد.

## مشکل‌آفرینی لیبی

در آن مقطع ما از مذاکرات پشت پرده امریکا و انگلیس با لیبی مطلع نبودیم. همچنین از این موضوع بی‌خبر بودیم که دلالی که ما از او قطعاتی را خریداری کرده بودیم، همان دلالی بود که لیبی هم از او تجهیزات خود را خریداری کرده بود. ما متنی را راجع به آن دلال و تجهیزاتی که از او خریده بودیم، به صورت برگ جداگانه و خصوصی برای البرادعی به ضمیمه همان تصویر کامل پرونده ایران به آژانس ارائه کرده بودیم. مشخصاتی را که آژانس درباره آن دلال و مکان‌هایی که با او معامله کرده بودیم، به ما می‌داد، در واقع لیبی در اختیار امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها قرارداده بود. لیبیایی‌ها تمام مسائل را از ابتدا تا انتها به امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها گفته بودند و هرچه را که از این دلال و دیگران خریداری کرده بودند، تحویل امریکایی‌ها دادند و به هر آنچه امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها از آنها خواسته بودند، عمل کردند، از جمله راجع به صلح خاورمیانه، اسرائیل و اینکه رابطه با فلسطینی‌ها و کمک‌های مالی به آنها را قطع کند. در واقع هر آنچه آنها می‌خواستند، از لیبی گرفتند. لذا وقتی می‌گویند مدل لیبی، این نیست که فقط سانتریفیوژها را جمع‌آوری کنیم و داخل کشتی بگذاریم و به واشینگتن بفرستیم، بلکه، مدل لیبی یعنی در مسیر به رسمیت شناختن اسرائیل، یعنی قطع رابطه با تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در جهان؛ یعنی تمام مواردی که از قذافی قول گرفتند. این «مدل لیبی» است. لیبی پروسه صلح را قبول کرد. لیبی به نوعی از پروسه

صلح خاورمیانه حمایت می‌کند و با مبارزان فلسطینی قطع رابطه کرده و همه کمک‌ها را قطع کرده و کاملاً تغییر جهت داده است.[۱]

به هرحال، از اطلاعاتی که از طریق لیبی به دست آورده بودند، متوجه شدند که ممکن است ما چیز دیگری هم از دلال گرفته باشیم که اطلاع نداده‌ایم. ما تجهیزاتی را که از این دلال گرفته بودیم، اعلام کردیم، جز یک مورد و آن هم مربوط به P2 بود که نگفته بودیم و اینها از طریق لیبی، اطلاعات کافی را از دلال به دست آورده بودند. از ما سؤال کردند که آیا شما نقشه‌های P2 را خریداری کردید یا خیر؟ معلوم شد که در این رابطه اطلاعاتی دارند، البته ما قصد داشتیم P2 را بعدها در اظهارنامه‌ها بنویسیم، ولی به هرحال آنها این مورد را تخلف محسوب کردند.

## پاسخ به چند سؤال

◆ *یکی از اعضای شورای انقلاب فرهنگی: آقای دکتر P2 چیست؟*

■ دکتر روحانی: P2 سانتریفیوژ پیشرفته‌تر از P1 است.

◆ *یکی از اعضای شورا: سانتریفیوژ چیست؟*

■ سانتریفیوژ دستگاهی است که گاز UF6 وارد آن می‌شود و از طریق آن غنی می‌گردد؟

◆ *یکی از اعضای شورا: گاز UF6 چیست؟*

---

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد خلع سلاح لیبی نگاه کنید به:
- http://www.armscontrol.org/factsheets/LibyaChronology
- http://www.armscontrol.org/act/2004_06/NewsAnalysis
- http://www.vertic.org/assets/TV112.pdf

■ UF6 همان گاز هگزافلوراید است که ماده اولیه برای غنی‌سازی است. یعنی در واقع خوراک سانتریفیوژ محسوب می‌شود.

◆ *یکی از اعضای شورا: غنی‌سازی یعنی چه؟*

■ در اورانیوم طبیعی (همچنین در UF6 که به صورت گاز است) ایزوتوپ‌های ۲۳۵ کمتر از ۱٪ است یعنی بیش از ۹۹٪ درصد است). ما در غنی‌سازی، ایزوتوپ‌های ۲۳۵ را به جای ۰/۷ درصد به ۳/۵ درصد می‌رسانیم. دستگاه‌های سانتریفیوژ به دلیل سرعت زیاد و از طریق گریز از مرکز عمل جداسازی را انجام می‌دهد. این دستگاه در طول یک دقیقه ۶۰,۰۰۰ دور گردش دارد. یعنی در یک ثانیه حدود هزار دور گردش می‌کند و لذا به دلیل سرعت زیاد آن دو پایهٔ آن نمی‌تواند ثابت باشد، لذا سمت بالا، از طریق مگنت معلق است و از سمت پایین به وسیله یک سوزن و داخل یک روغن گردش را انجام می‌دهد. در مجموع از لحاظ فنی یک ساختمان پیچیده‌ای دارد و اساساً از تکنولوژی پیشرفته‌ای برخوردار است. البته P1 نسلی است که دهه ۶۰ در دنیا استفاده می‌شده، بعد از آن نسل‌های P1، P2 و... مورد استفاده قرار گرفته‌اند. آن چیزی که ما در اختیار داریم، مدل P1 است و در مورد P2 هم در حد تحقیقاتی کارهایی در حال انجام است.

## ماجرای P2

به هرحال مسئله P2 باعث شد که اعتماد بین ما و اروپا خدشه‌دار شود و به روند و پروسه‌ای که شروع کرده بودیم، ضربه اساسی وارد شود. به دلیل اینکه امریکایی‌ها از همان روزهای آغازین به اروپایی‌ها می‌گفتند که ایرانی‌ها به شما دروغ می‌گویند و تمام مسائل را به شما نگفته‌اند و آنچه اعلام شده، بخشی از پرونده است. در مقابل اروپایی‌ها می‌گفتند که ما به

آنها اعتماد کرده‌ایم. موضوع P2 که کشف شد، اروپایی‌ها را عصبانی کرد و اساساً شک کردند که آیا ما غیر از P2 نقشه یا تجهیزات دیگری را هم گرفته‌ایم و به آنها اطلاع نداده‌ایم یا خیر؟ مثلاً به ما می‌گفتند که آیا شما نقشه بمب را هم گرفته‌اید؟ به دلیل اینکه لیبی نقشه بمب را هم خریداری کرده بود. آنها به ما می‌گفتند لیبی نقشه بمب را از همین دلالی که شما با او رابطه داشتید، خریداری کرده است. چگونه می‌شود که شما P2 و P1 را بخرید و نقشه بمب را خریداری نکنید؟!

در مجموع، به دلیل مسائلی که لیبی برای ما به وجود آورد، کار ما یک مقدار سخت و مشکل شد. ضمن اینکه علی‌رغم همه این مشکلات، در مراحل بعدی با اروپایی‌ها به یک توافق بسیار خوبی رسیدیم و آن این بود که ما دامنه تعلیق را یک مقدار گسترش دهیم و آنها در قبال آن، پرونده ما را از دستور کار آژانس خارج کنند. این توافق در فوریه ۲۰۰۴ در بروکسل صورت گرفت. ولی بعد از اینکه این توافق در سطح کارشناسان انجام گرفت و بعد سه وزیر آن را امضا و برای ما ارسال کردند، امریکایی‌ها به آنها فشار آوردند و در نهایت از تعهدات خود عقب‌نشینی کردند. خبر فشار شدید امریکا را ابتدا از طرق سیاسی شنیدیم و بعد در روزنامه‌های اروپایی هم موضوع منتشر شد که بوش با بلر تماس گرفته و از کار سه کشور اروپایی انتقاد کرده که این چه توافقی است که با ایران امضا کرده‌اید؟

ما غنی‌سازی را خیلی کمتر از حدی که در قطعنامه‌ها آمده بود، تعلیق کردیم و آنها هم تعهد کرده بودند که پرونده ما را در ماه ژوئن از دستور کار شورای حکام خارج کنند. به هرحال به دلیل مخالفت امریکا و سروصدای دیگران و مسئله راه‌اندازی اصفهان این کار انجام نگرفت. این موضوع باعث شد تعلیقی را که روی قطعه‌سازی و مونتاژ شروع شده بود، به هم بزنیم. شروع مجدد قطعه‌سازی و مونتاژ، یک فضای

سیاسی شدیدی علیه ما به وجود آورد.

## تکمیل فنّاوری

موضوع دیگری که پیش آمد این بود که اروپایی‌ها کم‌کم به این نتیجه رسیدند که ما در مواردی که از لحاظ فنّاوری مشکلاتی داشتیم، تعلیق را نپذیرفتیم و فقط روی مواردی که مشکل فنی نداشتیم، تعلیق را پذیرفتیم. این هم مطلبی است که اخیراً خود آنها در مذاکرات می‌گویند؛ یعنی بخش اصفهان را که همان بخش UCF و کارخانه‌ای است که کیک زرد را به UF4 و Uf6 تبدیل می‌کند، در دوران تعلیق، تکمیل کردیم. آن زمانی که با اروپایی ها در تهران صحبت می‌کردیم، هنوز در حال نصب دستگاه‌ها در بعضی از بخش‌های اصفهان بودیم و کار زیادی برای تکمیل پروژه باقی مانده بود. در واقع با فضای آرامی که ایجاد کردیم، توانستیم اصفهان را تکمیل کنیم و امروز اصفهان تکمیل شده است و می‌توانیم کیک زرد را به UF4 و UF6 تبدیل کنیم که این مسئله بسیار اهمیت دارد.

در واقع UF6 ماده تغذیه‌ای اصلی ماشین‌های سانتریفیوژ است که به عنوان Feed Material می‌باشد. بنابراین مهم بود که این پروسه را به نتیجه برسانیم.

در طول این یک‌سالی که گذشت، از لحاظ پرونده حقوقی نسبتاً پیشرفت خوبی داشته‌ایم. یعنی تمام مواردی که به عنوان موارد اختلاف بین ما و آژانس بوده، عمدتاً حل‌وفصل شده است. یعنی تمام کارهایی که آنها می‌گفتند شما به صورت مخفی انجام دادید، یک مقدار بحث راجع به تبدیلات[1] بود، که مثلاً کیک زرد را به UF4 و یا مثلاً UF4 را به UF6 تبدیل کرده بودیم، بحث تبدیلات با آژانس تمام شده و به

1. Conversion

حل‌وفصل نهایی رسیده‌ایم. در بحث لیزر که یک بخش بسیار مهم و مربوط به دستگاه‌هایی بود که از چین و روسیه خریداری کرده بودیم و به آژانس اطلاع نداده بودیم، (گرچه از لحاظ مقرراتی ملزم به دادن اطلاع به آژانس نبودیم) به حل‌وفصل نهایی با آژانس رسیدیم.

اما چند مسئله دیگر باقی مانده است که از برخی از آنها حتی تا روزی که با سه وزیر در تهران مذاکره می‌کردیم، بی‌خبر بودیم. یکی از آن موارد، آلودگی سطح بالاست. ما اطلاع نداشتیم که در کشور ما آثار آلودگی در سطح بالا وجود دارد. آلودگی به این معناست که آثار غنای اورانیوم بالای ۵۰ درصد در کارگاه‌های ما وجود دارد. اگر در کشوری اورانیوم در سطح بیش از ۲۰ درصد غنی‌سازی شود، به این معناست که در پی ساخت سلاح است. غنی‌سازی تا کمتر از ۲۰ درصد برای سوخت نیروگاه توجیه دارد و وقتی به ۲۵، ۵۰ و ۶۰ درصد می‌رسد، یعنی هدف ساخت بمب است. بازرسان وقتی از کارگاه‌های ما نمونه‌گیری کردند، از طریق استفاده از یک نوع دستمال‌های خاصی که بر روی نقاط مشکوک می‌کشند و آن را در آزمایشگاه مورد آزمایش قرار می‌دهند، مشخص می‌شود که چه فعل و انفعالاتی در آن مکان صورت گرفته است. این آزمایش حتی نشان می‌دهد که در چه تاریخی این اقدامات صورت گرفته است. در تابستان ۱۳۸۲ وقتی نمونه‌گیری و بعد آزمایش کردند، اعلام نمودند که در ایران آلودگی با غنای ۷۰ و ۸۰ درصد پیدا شده است. این موضوع باعث یک سروصدای جدیدی شد. ما هم دچار حیرت شده بودیم که چرا این آلودگی وجود دارد، درحالی‌که مطمئن بودیم ما چنین فعالیتی را انجام نداده‌ایم. آنها هم قبول نمی‌کردند. حتی این بحث در ایران مطرح شد که برخی از بازرسان آژانس تحت تأثیر امریکا، دستمال آلوده را به ایران آورده و اعلام کرده‌اند که اینجا آلوده است. بعدها معلوم شد برخی از سانتریفیوژهایی که از دلال خریداری

کرده بودیم، دست دوم بوده و توسط کشور ثالث غنی‌سازی شده و بالطبع قطعات این سانتریفیوژها آلوده بوده است.

البته یکی از مشکلاتی که ما هم‌اکنون با آژانس داریم و هنوز حل‌وفصل نهایی نشده، راجع به همین آلودگی است. یعنی آژانس هنوز هم شک دارد که آیا این آلودگی‌ها تماماً مربوط به قطعاتی است که ما از خارج وارد کرده‌ایم یا نه؟ شبهه دیگر اینکه آنها می‌گویند ممکن است در زمان فروپاشی شوروی، از آنها اورانیوم غنی‌شده خریداری کرده‌ایم، زیرا در آلودگی‌هایی که کشف می‌شود، در آزمایشات مشخص می‌شود که اورانیوم مربوط به کدام کشور است. طبق نظری که آژانس دارد، برخی از آلودگی‌هایی که در ایران کشف شده است، مواد آن مربوط به شوروی می‌شود. کشور ثالثی که آنها احتمال می‌دهند ما این قطعات را از آنجا خریداری کرده‌ایم، پاکستان است. البته از طرف ما اسم هیچ کشوری مطرح نشده است، چون ما از دلال خرید کرده‌ایم. پاکستانی‌ها هم می‌گویند که هیچ ماده‌ای را از شوروی وارد نکرده‌اند. آنها در مورد آلودگی ۳۶ درصدی که در ایران کشف شده است می‌گویند مربوط به بازفرآوری اورانیوم مصرف شده در نیروگاه است.

البته ما تقریباً با آژانس به حل‌وفصل نهایی این مسئله نزدیک شده‌ایم و آژانس قصد دارد به مراکز غنی‌سازی پاکستان برود و از آنجا نمونه‌برداری کند؛ و یا قطعاتی را برای آزمایش از پاکستان به وین منتقل کند که در حال حاضر مشکلی بین آژانس و پاکستان بر سر این موضوع ایجاد شده است.

همان‌طور که گفته شد، موضوع دیگر نیز بحث P2 است که سوابق آن را اعلام نکرده بودیم و هنوز مسائل این موضوع پایان نیافته است. سؤال آنها این است که نقشه‌های P2 را چگونه و چه زمانی خریداری کرده‌ایم و چه چیزهای دیگری خریده‌ایم و کارگاه P2 کجا بوده است. ما

در مورد P2 به آنها گفتیم که در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی فعالیت انجام می‌شده است. آنها هم هنوز نپذیرفته‌اند. چون می‌گویند شما این همه پول بابت نقشه‌ها داده‌اید و بعد این نقشه‌ها را به یک شخص دادید که داخل کارگاه کوچک خود این فعالیت‌ها را انجام بدهد؟! قاعدتاً شما در یک نقطه دیگری فعالیت اصلی را انجام می‌دهید. به هرحال هنوز یک مقدار اختلاف در این زمینه باقی مانده است که باید برای آنها روشن شود که واقعیت همین است که اعلام کرده‌ایم.

بنابراین اکثر موارد در بخش حقوقی حل‌وفصل شده، ولی بعضی از موارد هنوز باقی مانده است؛ گرچه به حل‌وفصل نهایی نزدیک شده‌ایم. ما امیدواریم در گزارشی که تا چندی بعد ارائه می‌شود، البرادعی بگوید که ایران راجع به آلودگی، تمام کارهای لازم را انجام داده و این کشور ثالث است که باید با آژانس همکاری کند و در مورد P2 بگوید که اکثر شبهات و اشکالات ما رفع شده است. به هرحال وضع ما از لحاظ حقوقی خوب است. یک سال، زمان زیادی نیست. معمولاً اگر کشوری در مورد این‌گونه امور در سازمان بین‌المللی با مشکل مواجه شود، برای حل مسئله، به سال‌ها زمان نیاز است. ما نسبتاً خوب پیشرفت کرده‌ایم. یعنی سازمان انرژی اتمی، وزارت خارجه و همه مسئولین واقعاً تلاش کرده‌اند و پیشرفت ما در این زمینه خوب بوده است.

## پیشرفت‌های فنی

از لحاظ فنّاوری، نسبت به سال گذشته از وضع خوبی برخورداریم. به دلیل اینکه سال گذشته در ابتدای برنامه قرار داشتیم. مثلاً اگر ما قصد داشتیم غنی‌سازی را انجام بدهیم، حتی ماده اولیه آن را نداشتیم. ما یک مقدار کمی ماده اولیه (UF6) را از خارج خریداری کرده بودیم و همان مقدار را می‌توانستیم برای مدت چند ماه مصرف کنیم. اما امروز اصفهان

راه‌اندازی شده است و ما از لحاظ فنی در این زمینه پیشرفت خوبی داشته‌ایم. وضع ما در قسمت ساخت قطعه و مونتاژ خوب است، یعنی در طول یک سال گذشته، قطعات فراوانی را تولید کردیم. البته این کارها دیگر مخفی نیست و آژانس بر آنها نظارت دارد و از میزان تولید قطعات و مونتاژ و اینکه چه مقدار سانتریفیوژ آماده کرده‌ایم، آگاه است.

در خصوص تعداد سانتریفیوژ، وضع ما نسبتاً خوب است. یعنی سال گذشته زمانی که قصد مذاکره با اروپایی‌ها را داشتیم، چیزی در حدود ۱۵۰ عدد سانتریفیوژ داشتیم، اما الان در حدود ۵۰۰ عدد سانتریفیوژ آماده داریم. اگر هم قصد داشته باشیم که این تعداد را به ۱۰۰۰ عدد برسانیم، مشکلی نداریم. پس پیشرفت خوبی در این زمینه داشته‌ایم.

الان به مرحله‌ای رسیده‌ایم که بار دیگر در یک مقطع حساسی قرار گرفته‌ایم. حساسیت مقطع به این دلیل است که امریکا، اروپارا مغبون‌شده می‌داند. به دلیل اینکه ایران در طول این یک سال، تمام مشکلات فنی خود را حل کرده است. امریکا می‌گوید اگر سال گذشته جلوی فعالیت ایران را گرفته بودیم، قطعات تولید و مونتاژ نشده بود و این میزان سانتریفیوژ در اختیار نداشتند. سال گذشته ماده اولیه (UF6) نداشتند، در صورتی که امسال در اصفهان تولید می‌شود. بنابراین ایران خود را به مرز تولید رسانده و از فرصت یک سال، حداکثر استفاده را کرده است. در واقع مطلب امریکا این است که اروپا در مجموع ضرر کرده و ایران توانسته است برنامه خود را به نحو نسبتاً مناسبی ادامه دهد.

بنابراین ما به مرزی رسیده‌ایم که می‌دانند اگر ما به تعلیق پایان دهیم، در عرض چند ماه با امکاناتی که در اختیار داریم، می‌توانیم به غنی‌سازی در سطح ۳/۵ درصد برسیم. الان فشار روی ما بیشتر شده که ایران تعلیق وسیع‌تری را انجام بدهد که در قطعنامه اخیر ماه سپتامبر هم

تصویب شده است. ضمن اینکه آژانس را مجبور کردند که در اجلاس ماه نوامبر یک گزارش جامع دو ساله را ارائه کند. چون گزارشات آژانس سه ماهه است. اگر گزارشی مربوط به سه ماه اخیر بدهند، تمام آنها مثبت است و مطالب منفی وجود ندارد. اما زمانی که می‌گویند گزارش دو ساله بدهد، یعنی تمام موارد منفی سال گذشته ذکر می‌شود و لذا گزارشی که این بار آژانس به شورای حکام خواهد داد، تخلفات گذشته را دوباره بیان می‌کند که ایران چه تخلفاتی را انجام داده و چند مورد خلاف واقع اظهار نموده و چه چیزهایی را مخفی کرده است. تمام این موارد در گزارش آینده دوباره ذکر می‌شود.

این موضوع به این علت است که امریکایی‌ها مصمم شده‌اند تا در این مقطع، پرونده ایران را به شورای امنیت ارجاع دهند و به همین دلیل است که فشار خود را روی اروپایی‌ها زیاد کرده‌اند. ضمن اینکه اروپای امروز با اروپای سال گذشته یک مقدار متفاوت است. اروپا در سال گذشته ۱۵ کشور بود و مقداری وضع بهتر بود و فقط ۴-۳ کشور بودند که با امریکا همکاری نزدیکی داشتند. الان ۱۰ کشور جدید به آنها اضافه شده است که اکثریت این کشورها امریکایی هستند. لذا در حال حاضر امریکا نفوذ بیشتری در اتحادیه اروپا دارد.

## حساسیت غرب نسبت به چرخه سوخت

در هفته‌های اخیر که سه کشور اروپایی می‌خواهند بسته[1] معروف را به ایران تقدیم کنند، در اتحادیه اروپا، بحث‌های زیادی مطرح شده است. این کشورها همان حرف امریکایی‌ها را تکرار کرده بودند که ایران تخلف کرده و شما می‌خواهید به آنها جایزه بدهید! آنها تخلف کردند و

1. Package

باید به شورای امنیت بروند. سه کشور اروپایی هم گفته بودند اگر شما با ما همراه نشوید، خود ما به تنهایی با ایران کار می‌کنیم. بنابراین یک مقدار نسبت به سال گذشته، وضع متفاوت است. ضمن اینکه فشار امریکایی‌ها هم نسبت به اروپایی‌ها شدیدتر شده است.

شاید یک مقدار نگرانی اروپایی‌ها هم کمتر شده باشد، یعنی آنها در ابتدا تصور می‌کردند که اگر ما به شورای امنیت برویم، بحران و جنگ جدیدی در منطقه رخ خواهد داد و امریکا به ایران حمله می‌کند. اما الان احتمال اینکه اگر به شورای امنیت برویم، جنگی رخ دهد، خیلی ضعیف است. یعنی امریکایی‌ها بعید است که قصد داشته باشند یک بحران دیگری در منطقه ایجاد کنند، بنابراین شرایط، یک مقدار متفاوت است و به همین دلیل اروپا نسبت به سال گذشته از اینکه ما به شورای امنیت برویم، خیلی نگران نیست. البته هنوز هم نمی‌خواهند که ما به شورای امنیت برویم، به دلیل اینکه در شورای امنیت عمدتاً کار در دست امریکاست و اروپایی‌ها نقش کمتری خواهند داشت. ضمن اینکه از این موضوع هراس دارند که امریکایی‌ها با این فشار، به تدریج نظام ایران را بشکنند و این مسئله به نفع آنها نیست که یک حکومت امریکایی در ایران روی کار بیاید و یا اینکه آنقدر فشار وارد کنند که در نهایت جمهوری اسلامی ایران با امریکا همکاری کند، این موضوع هم به نفع اروپایی‌ها نیست؛ و احتمالاً ممکن است روابط آنها با ما تضعیف شود.

در مجموع، خیلی به نفع اروپا نیست که پرونده ایران به شورای امنیت برود. اما در عین حال در مسئله چرخه سوخت، به همان میزانی که امریکایی‌ها مصمم به جلوگیری هستند، آنها هم مصمم‌اند.

در این مسئله یک تفاوت اساسی بین اروپا و امریکا وجود دارد و آن اینکه امریکا قصد دارد ایران را به شورای امنیت ببرد تا تمام مسائل خود را با ما حل‌وفصل کند. یعنی به بهانه مسئله هسته‌ای به شورای

امنیت می‌رویم، اما با حل مسئله هسته‌ای از شورای امنیت خارج نمی‌شویم. آنها قصد دارند تمام مسائل مورد نظر خود همچون بحث خاورمیانه و تروریسم را در آنجا مطرح کنند. یعنی امریکایی‌ها قصد دارند از اهرم شورای امنیت استفاده کنند تا تمام مسائل مورد نظر خود را با ما حل‌وفصل کنند، ولی اروپایی‌ها نمی‌خواهند ما را در یک مشکل بزرگ قرار دهند. شاید در منطقه، ایران یک فضای تنفسی برای آنها باشد. آنها در حال حاضر جایی را ندارند؛ عراق و بقیه کشورهای عربی در اختیار امریکاست. ذخایر نفت و چاه‌های نفتی در اختیار امریکاست و فقط کشوری که مستقل و آزاد است و اروپایی‌ها می‌توانند با آن صحبت کنند، ایران است.[1] ضمن اینکه در مسئله چرخه سوخت، نظر اروپا هم همانند امریکاست.

روس هم همانند آنها می‌خواهد که ما چرخه سوخت نداشته باشیم. چین و تقریباً تمام کشورهای دیگر هم به همین صورت هستند. ولی چین و روسیه نمی‌خواهند که ما به شورای امنیت برویم. برای مثال آقای لاوروف وزیر خارجه روسیه در سفر به تهران اصرار فراوانی داشت که ما چرخه سوخت نداشته باشیم و می‌گفت برای چه می‌خواهید سوخت تولید کنید؟ این فنّاوری معضلات و مشکلات فراوانی دارد و اصلاً مقرون به صرفه نیست. ما به شما سوخت ارزان می‌دهیم و تعهد به فروش آن می‌کنیم. ایشان به من گفت که پیشنهاد خوبی برای شما دارم. مگر شما ۲۰ نیروگاه و سوخت آنها را نمی‌خواهید؟ ما تمام آنها را تعهد می‌کنیم. پس روس‌ها هم نمی‌خواهند ما چرخه سوخت داشته باشیم، هم

---

۱. یک‌جانبه‌گرایی امریکا پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بر شکاف میان سیاست‌های اروپا و امریکا افزود. نگاه کنید به:
Laurent Cohen-Tanugi, *An Alliance At Risk: the United States and Europe since September 11,* Baltimore: JHU Press, 2003.

به دلیل اقتصادی قصد دارند که سوخت را به ما بفروشند و ایران بازار آنها باشد و هم به دلایل امنیتی. بنابراین در مسئله چرخه سوخت، نوعی اتفاق نظر وجود دارد.

## بسته پیشنهادی اروپا

در شرایط فعلی که اروپایی‌ها این بسته را به ما پیشنهاد داده‌اند، در این بسته هم نکات مثبت و هم نکات منفی وجود دارد. در مجموعه‌ای که آنها به ما ارائه داده‌اند، یکسری موارد مثبت و خوب، مواردی هم به صورت شعاری و بی‌محتوی و یکسری موارد هم از نظر ما منفی است. امروز صبح بسته جدید خود را به ما ارائه داده‌اند که یک مقدار طرح قبلی خود را اصلاح کرده‌اند. برای مثال نقطه مثبت آن این است که می‌گویند ما حق ایران را برای داشتن فنّاوری هسته‌ای در چارچوب NPT به رسمیت می‌شناسیم. یا اینکه ایران حق دارد دارای نیروگاه هسته‌ای باشد و اینکه چون ایران نفت و گاز دارد، پس نباید این فنّاوری را داشته باشد، نادرست است. چون امریکا می‌گوید ایران اصلاً نیازی به نیروگاه هسته‌ای ندارد، ولی آنها می‌گویند این حق ایران است و باید داشته باشد. به دلیل اینکه ایران حق دارد برای آینده بلندمدت خود که روزی نفت و گازش تمام می‌شود، نگران باشد و باید این فنّاوری را در اختیار داشته باشد.

در بخش دیگری گفته‌اند که ما از اینکه بازار سوخت ارزان نیروگاه هسته‌ای در اختیار ایران قرار بگیرد، حمایت می‌کنیم و تمام امکاناتی که برای مسائل ایمنی و حفاظتی نیروگاه‌ها و یا مراکز هسته‌ای است، در اختیار ایران قرار می‌دهیم. در بخش‌های دیگر آن به مواردی اشاره کرده‌اند که مثبت است، ولی اهمیت زیادی ندارد. برای مثال می‌گویند ما از این مسئله که ایران عضو سازمان تجارت جهانی (WTO) باشد، حمایت

می‌کنیم. اروپایی‌ها قبلاً هم هیچ‌گاه مخالف عضویت ایران در این سازمان نبودند، آن کشوری که مخالفت می‌کند، امریکاست. می‌گویند ما بلافاصله مذاکره TCA (قرارداد تجاری بین ایران و اروپا) را شروع می‌کنیم. یعنی می‌گویند به محض اینکه بر سر این معامله با ایران به توافق برسیم، مذاکرات را آغاز خواهیم کرد. این موارد برای ما چیز نقدی ندارد. برای اینکه زمان نهایی شدن آنها طولانی است و ممکن است چند سال طول بکشد تا به نتیجه نهایی برسیم.

در بخش دیگر می‌گویند ما می‌خواهیم ایران به عنوان یک شریک پایدار تجاری اروپا باشد و ما آماده‌ایم در زمینه سرمایه‌گذاری، صنعت، هواپیمای غیرنظامی، کشاورزی و صنایع نفت و گاز در ایران وارد همکاری شویم. این مسئله، بیشتر به صورت کلی است، چون می‌گویند ما آماده‌ایم تا با یکدیگر مذاکره کنیم تا به تفاهم برسیم. در بستهٔ قبلی مطالبی ذکر شده بود که از دید ما مثبت نبود، البته آنها اعلام کردند که منظورشان چیز دیگری بوده است. مثلاً گفتند ما در مبارزه با تروریسم با ایران همکاری می‌کنیم و تروریست خواندن منافقین را ادامه می‌دهیم. استنباط ما این بود که یعنی اگر همکاری نکنیم، ممکن است تروریست بودن منافقین را رها کنند. آنها گفتند نه، مقصود ما این نبوده است. البته در طرح جدید، نکته خوبی آورده و گفته‌اند ما با ایران برای مبارزه با تروریسم وارد همکاری می‌شویم و علیه القاعده و گروه‌های تروریستی مثل منافقین (M.E.K) همکاری می‌کنیم، یعنی منافقین را دقیقاً در کنار گروه القاعده قرار داده‌اند. در این طرح برخلاف طرح قبلی که مسئله خیلی بد مطرح شده بود، جملات مناسبی آمده است.

در مورد اینکه ما با ایران راجع به چرخه سوخت باید به یک گارانتی (objective guarantee) برسیم، در طرح قبلی نوشته بودند که یکی از راه‌های (objective guarantee) توقف است، مگر اینکه راهی پیدا کنیم.

این موارد را حذف کردند و گفتند ما باید با ایران به یک توافق برسیم. در بسته جدید، مواردی را که ما با آنها تند برخورد کردیم، اصلاح کرده‌اند. مثلاً گفته بودند ما از طرح G8 برای خاورمیانه بزرگ حمایت می‌کنیم که ایران هم عضو آن باشد. کارشناسان ما به آنها گفتند که چه کسی از شما خواسته است؟ ما اصلاً نمی‌خواهیم. آنها گفتند که این موضوع را روس‌ها به ما گفتند که بگنجانیم، اگر نمی‌خواهید آن را حذف می‌کنیم. البته در طرح اخیر این مورد را حذف کرده‌اند. این بسته در حد یک طرح است، تا اینکه در مذاکره با آنها به توافق برسیم.

همچنین اروپا می‌گوید که وارد این معامله با ایران می‌شود، به شرط اینکه امروز که فعالیت غنی‌سازی را تعلیق می‌کنید، این تعلیق ادامه پیدا کند. آنها کلمه نامحدود[1] را در این بسته جدید حذف کرده‌اند، به این دلیل که ما راجع به آن شبهه داشتیم. به هرحال چیزهایی که ما نسبت به آنها خیلی حساس بودیم، در این طرح اصلاح کرده‌اند. آنها می‌گویند ایران طبق قطعنامه ماه سپتامبر تعلیق را آغاز کند و این تعلیق در دوره مذاکره ادامه پیدا کند. یعنی تا هر زمانی که ما با یکدیگر مذاکره می‌کنیم تا به توافق برسیم، این تعلیق ادامه پیدا کند. ما به آنها گفتیم اشکالی ندارد و ما تا دوره مذاکره تعلیق می‌کنیم، ولی دوره مذاکره دو ماه می‌باشد. آنها گفتند دو ماه امکان‌پذیر نیست، برای اینکه بسیاری از طرح‌هایی که با شما باید بحث کنیم تا به توافق برسیم، باید آنها را به کشورهای خود ببریم و بعضی از آنها را حتی در پارلمان‌های خود به تصویب برسانیم. این مسائل با دو ماه حل نمی‌شود. ما می‌گفتیم دو ماه و آنها می‌گفتند دو سال. البته آنها گفتند این دو سالی که ما گفتیم یک مدت دقیقی نیست، چون شما گفتید دو ماه، ما هم گفتیم دو سال. ولی

---

1. Indefinite

می‌توانیم با یکدیگر بحث کنیم و برای دوره‌ای به توافق برسیم.

ما امیدواریم بر سر این موضوع در کمتر از یک سال به توافق برسیم؛ البته اگر آنها حسن نیت داشته باشند. آنها می‌گویند فعالیت‌های خود را تعلیق کنید، بنابراین بحث توقف نیست. آنها می‌گویند در دوران تعلیق و در مذاکرات یکی از موارد مهم مذاکره این است که چگونه غنی‌سازی کنید که توأم با اطمینان لازم باشد که در پی سلاح نیستید. یعنی اگر شما به ۳/۵ درصد رسیدید، ما چگونه مطمئن شویم که شما از این ۳/۵ به سطح بالاتری نمی‌روید. بنابراین این موضوع، بحث اصلی ما با اروپا خواهد بود. البته ممکن است ما به تنهایی با اروپا به نتیجه نرسیم و اگر با اروپا وارد این پروسه شدیم، ناچاریم که دیگران نیز به کمک ما بیایند. ما برای گرفتن کمک با روس‌ها، مواردی را آزمایش کردیم، ولی متأسفانه تاکنون نتیجه، مطلوب نبوده است. آنها می‌گویند شما می‌توانید چرخه سوخت داشته باشید، ولی به این صورت نمی‌شود که هم چرخه سوخت داشته باشید و هم بتوانید اعتماد ایجاد کنید. خود اصرار بر داشتن چرخه سوخت یعنی بی‌اعتمادی. کار کردن با روس‌ها خیلی سخت است و شاید کار کردن با چین یک مقدار آسان‌تر باشد. یعنی حساسیتی که روس‌ها روی ما دارند، چین در آن حد حساسیت ندارد. چین به ما قولی نداده که در این زمینه کاری بکند، ولی نسبتاً نرم‌تر است. برخی از کشورها همکاری خوبی با ما دارند مثل افریقای جنوبی. ما با افریقای جنوبی در حال مذاکره هستیم، زیرا افریقای جنوبی هم در آینده قصد دارد چرخه سوخت را راه‌اندازی کند و لذا نمی‌خواهد معضلاتی ایجاد شود که برای آیندهٔ آنها مشکلاتی را به وجود آورد. مثلاً برزیل تا حدی آماده است که با ما همکاری کند، به دلیل اینکه برزیل چرخه سوخت خود را شروع کرده است و نمی‌خواهد یک مقرراتی وضع شود که برای آنها هم مشکل‌زا باشد.

## برنامه‌ریزی برای شرایط مختلف

در مجموع، فکر می‌کنیم ما باید با یکسری از کشورهای دیگر به یک طرح دیگری برسیم که طبق آن طرح و فرمول، آنها سراغ اروپایی‌ها بروند. یعنی فقط ما و اروپا نباشیم. از یک طرف ما و چند کشور باشیم و طرف مقابل ما هم اروپا باشد. شاید از این طریق بتوانیم با اروپایی‌ها به تفاهم و نقطه مطلوبی برسیم. اگر هم نرسیدیم، چند ماه با اروپایی‌ها مذاکره می‌کنیم و در نهایت به وضع امروز خودمان می‌رسیم. حداقل محصول کار این خواهد بود که شورای امنیت را به تعویق می‌اندازیم. اگر قرار بود که در ماه نوامبر به شورای امنیت برویم، حداقل برای یک سال دیگر این مسئله را به تعویق می‌اندازیم و نسبت به افکار عمومی هم اتمام حجتی کرده‌ایم و در این فرصت فنّاوری را کامل‌تر می‌کنیم و از لحاظ حقوقی مسائل خود را با آژانس حل‌وفصل می‌کنیم.

البته ما از سال گذشته که شورای امنیت را به تعویق انداختیم، منفعت بسیاری بردیم. در سال گذشته اصلاً برای شرایط شورای امنیت آمادگی نداشتیم. اما از سال گذشته تا به حال، جلسات فراوانی با بخش اقتصادی، امنیتی و سیاسی برگزار کرده‌ایم. در واقع الان خود را نسبت به سال گذشته برای شورای امنیت آماده‌تر کرده‌ایم، چون در ماه‌های گذشته طرح‌های مورد نیاز را آماده کردیم. بنابراین فکر می‌کنیم هنوز هم نمی‌توانیم بگوییم فرض شورای امنیت صد در صد منتفی است. اگر مذاکرات خود را با اروپا شروع کنیم و با دیگر کشورها هم همکاری کنیم و همه ظرفیت کشور را به میدان بیاوریم، یعنی از کل ظرفیت اقتصادی و سیاسی کشور استفاده کنیم، امید موفقیت کم نیست.

اگر قرار باشد کشوری در این پرونده به ما کمک کند، ما هم باید پروژه‌های مهم را به آن کشور واگذار کنیم. نه اینکه پروژه‌ها را برای مثال

به کره جنوبی بدهیم و توقع کمک سیاسی از دیگران داشته باشیم. اگر قرار باشد کشوری با ما همکاری کند، باید در زمینه اقتصادی همکاری با آن کشور را گسترش دهیم. دولت اعلام آمادگی می‌کند که وارد یک همکاری در این زمینه شویم و پتانسیل‌های اقتصادی را به کار گیریم و در نتیجه، کشورهای دیگر را به میدان بیاوریم، ولی در مقام اجرا هنوز توفیقی نداشته‌ایم.

نقطه دیگری که مورد نظر ماست اینکه ما نمی‌خواهیم به دلیل عدم اجرای قطعنامه شورای حکام، به شورای امنیت برویم. یعنی به گونه‌ای شود که قطعنامه‌ای با اجماع تصویب گردد و ما نسبت به آن قطعنامه تخلف کنیم و برای این تخلف به شورای امنیت برویم. این مسئله توجیه حقوقی دارد، البته توجیه آن قوی نیست که ایران به دلیل اینکه زیر بار مصوبات شورای حکام و آژانس نمی‌رود، پس باید پرونده به مرجع بالاتر برود تا ما بتوانیم بر ایران فشار وارد کنیم. اگر ما نسبت به وظایف پادمانی تخلف نداشته باشیم و آن را اجرا کنیم، ولی در معامله با اروپا و در مذاکرات سیاسی موضوع به شکست بینجامد و به دلیل شکست مذاکرات سیاسی به شورای امنیت برویم، شرایط متفاوت خواهد بود و برای ما بهتر است تا اینکه به دلیل تخلفات به شورای امنیت برویم. به دلیل اینکه در صورت شکست مذاکرات سیاسی، دست یک کشور قوی مثل چین باز است که در شورای امنیت بگوید اینها در حال مذاکره بوده‌اند و باید به مسیر مذاکره برگردند و پیشنهاد کنند که مثلاً ۶ ماه دیگر با یکدیگر مذاکره کنند. این قبیل مسائل در دنیا زیاد اتفاق افتاده است. برای مثال کره شمالی در حال مذاکره بود که این مذاکرات به شکست انجامید و پرونده به شورای امنیت ارجاع شد، ولی در آنجا چین و روسیه گفتند که باید مذاکرات ادامه یابد. شورای امنیت پذیرفت که به مذاکرات ادامه دهند. ممکن است مذاکره دوباره به شکست بینجامد و

دوباره پرونده به شورای امنیت برود؛ ولی این دو مسئله با هم متفاوت است که ما به دلیل شکست در یک مذاکره به شورای امنیت رفته باشیم یا اینکه به دلیل تخلفات.

اگر نظام، مصلحت بداند و ما بتوانیم این روند را طی کنیم، یک فرصت برای کشور است. اگر مذاکرات با اروپایی‌ها شروع شود و روشن شود که آنها در این مقطع حسن نیت دارند و دروغ نمی‌گویند که ممکن است به یک توافق خوبی دست پیدا کنیم و حتی در بحث غنی‌سازی بتوانیم با اروپا به تفاهم قابل قبول برسیم؛ ولی اگر متوجه شدیم که حسن نیتی در کار نیست و می‌خواهند فشار بیاورند تا چرخه سوخت را کنار بگذاریم که در آن شرایط باید تصمیم خودمان را بگیریم، چون قصد اروپایی‌ها این است که فهرستی در برابر چرخه سوخت پیش روی ما بگذارند، تا چرخه سوخت را کنار بگذاریم. مثلاً آنها می‌گویند نیروگاه‌های اتمی و نیروگاه‌های تحقیقاتی آب سبک به شما می‌دهیم و سوخت را تضمین می‌کنیم. حتی می‌گویند ما سوخت ۵۰ ساله را برای شما تضمین می‌کنیم و یا آژانس آن را تضمین کند و به شما اطمینان بدهد. یعنی آنها تکنولوژی، صنعت و قدم‌های مهم اقتصادی را بردارند و در فنّاوری‌های پیشرفته به ما کمک کنند، به شرط اینکه دست از تولید سوخت برداریم. پس معامله مورد نظر آنها این است که اینها یک امتیازاتی به ما بدهند و ما هم یک مدت طولانی (مثلاً چند سال) تعلیق کنیم تا با آنها برای تولید سوخت توأم با اعتماد (به اصطلاح ما) و به اصطلاح آنها چرخه سوخت توأم با گارانتی به توافق برسیم. ما assurance می‌گوییم و آنها objective guarantee می‌گویند. به هرحال، یک اختلافاتی نسبت به نحوه تضمین و یا نحوه اعتماد داریم. بدین‌ترتیب، این احتمال وجود دارد که ما بتوانیم با اروپا به نتیجه و توافق برسیم.

## تجربهٔ یک مذاکرات بین‌المللی

این مذاکرات اولین تجربه ما در جمهوری اسلامی ایران است. ما در جمهوری اسلامی هیچ‌گاه مذاکره سیاسی به این سنگینی نداشته‌ایم. ما سه مذاکره سیاسی مهم داشتیم. یکی اوایل انقلاب با امریکا بود که در آن موقع، دورهٔ مذاکره بسیار کوتاه بود. یک مذاکره دیگری هم بود که با دولت عراق بعد از جنگ داشتیم که این مذاکره دو سال به طول انجامید و ما هیچ پیشرفتی نداشتیم. یعنی در روز آخر همان جا بودیم که در روز اول بودیم. در واقع این مذاکرات، تجربهٔ سوم ماست. ضمناً این پرونده، بسیار سنگین است. در واقع ما با یک کشور روبه‌رو نیستیم و اگر نگوییم با اکثر کشورهای دنیا، حداقل با اکثر کشورهای غربی روبه‌رو هستیم. ما در حال مذاکره با اروپا هستیم. یعنی در زمان گذشته، سه کشور می‌گفتند از طرف اتحادیه مذاکره می‌کنند، اما الان رسماً اعلام می‌کنند که از طرف کل اتحادیه اروپا با ما مذاکره می‌کنند، چون نماینده آقای سولانا هم در جلسات مذاکرات حضور دارد. بنابراین اولین تجربه جمهوری اسلامی ایران است که می‌خواهد یک پرونده سنگین بین‌المللی را که ابعاد مختلف سیاسی، حقوقی، امنیتی و فنی دارد، به ثمر برساند.

به اعتقاد من، ما تا امروز موفق بوده‌ایم، معنی این حرف این نیست که تا پایان کار مشکلی نداریم. ما تا به امروز موفق بوده‌ایم و کار را خوب پیش برده‌ایم. یعنی ما در آژانس به پایان کار نزدیک شده‌ایم. آقای البرادعی‌هم می‌گوید که چند ماه بیشتر تا زمان حل‌وفصل نهایی باقی نمانده است. در گزارش هم اعلام کرده که بیشتر موارد، حل‌وفصل نهایی شده است. پس در این زمینه وضع ما خوب است.

در زمینه فنی هم به سطح بسیار خوبی رسیده‌ایم. طبق اطلاع، آژانس در گزارش اخیر خود آورده که ایران در زمینه چرخه سوخت در

بسیاری از زمینه‌ها به تسلط کامل رسیده است. این موضوع بسیار مهم است. البته برای اروپایی‌ها تحمل این مسئله سخت است، به دلیل اینکه این همان وضعیتی است که امریکایی‌ها به آنها بارها گفته‌اند که ایران سر شما کلاه گذاشته است. ولی برای ما از لحاظ وجهه بین‌المللی بسیار خوب است و نشان می‌دهد که ما به هرحال در زمینه فنّاوری به پیشرفت و موفقیت خوبی رسیده‌ایم. البته اینها پیش‌بینی ما از گزارش و در حدی است که ما اطلاع داریم. اگر در گزارش به همان صورتی که فکر می‌کنیم، این جمله باشد، جمله بسیار تأثیرگذار و مهمی خواهد بود.

در زمینه سیاسی هم امروز وضع ما از سال گذشته بهتر است. چین و روسیه تا حدی در میدان هستند و اعلام کرده‌اند که با ارجاع پرونده به شورای امنیت مخالف‌اند. کشورهایی مثل افریقای جنوبی هم به صحنه آمده‌اند و کشورهای غیرمتعهد هم بیشتر از گذشته در میدان هستند و در اجلاس قبل، بهتر از گذشته عمل کردند. بنابراین ما فکر می‌کنیم تا این لحظه با توجه به اینکه تنها بودیم و روبه‌روی ما بسیاری از کشورها ایستاده بودند و یا لااقل، کشورهای قوی و قدرتمند غربی علیه ما بودند و همچنین علی‌رغم فشارهای امریکا و اسرائیل، ما موفقیت‌های خوبی داشته‌ایم.

به صراحت می‌توان گفت که اگر فشارهای امریکا و اسرائیل نبود، مسائل ما ماه‌ها قبل به حل‌وفصل نهایی رسیده بود. ما با اروپایی‌ها حتی روی مسئله چرخه سوخت با فرمولی می‌توانستیم به توافق برسیم، حداقل با آلمان و فرانسه می‌توانستیم به توافق برسیم، ولی امریکا و انگلیس آن‌را به هم زدند و گفتند که پیشنهاد ایران خطرناک است و لذا نتوانستیم به نتیجه برسیم. اگر فشار امریکا در این مسئله نبود، ما آن را نهایی کرده بودیم. ولی علی‌رغم فشار امریکا و بازی و نفوذی که صهیونیست‌ها از لحاظ سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی در کشورهای غربی

دارند، به طور نسبی، جمهوری اسلامی ایران و نظام، کارآمدی خود را در این پرونده به اثبات رسانده است و امیدواریم تا پایان هم موفق باشد و بتواند مسئله را به صورت مناسب حل‌وفصل کند.[1]

## آیا تعامل با غرب امکان‌پذیر است؟

پاسخ به دیگر پرسش‌های اعضای شورا:

۱. مسائلی که یکی از دوستان اینجا فرمودند که ممکن است در بحث انرژی هسته‌ای، مسائل دیگری هم مطرح بشود؛ بله این بحث منتفی نیست. الان شما اطلاع دارید در بحث شیمیایی، اخیراً امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها یکی، دو مورد اتهام به ما وارد کرده‌اند که ما در حال آماده شدن هستیم تا بازرسان بیایند و بازدید به عمل آورند. اما هیچ مسئله‌ای به پیچیدگی مسئله هسته‌ای نیست. یعنی فرضاً اگر کشوری سلاح شیمیایی داشته باشد، آنقدر حساسیت وجود ندارد، ولی سلاح اتمی جایگاه خاص خودش را دارد و نگرانی‌ها و حساسیت روی این مسئله خیلی زیاد است. بی‌تردید، حساسیت روی مسئله هسته‌ای از شیمیایی و سایر مسائل بیشتر است. ضمن اینکه آنها راجع به موشک ما هم حساس هستند و اگر روزی ما را به شورای امنیت ببرند یکی از مسائلی که ممکن است در آنجا مطرح شود، مسئله موشک است.

اما اینکه شما می‌فرمایید اروپایی‌ها با مسلمان‌ها دشمن هستند، حکومت چین و روسیه هم با مسلمان‌ها دوست نیستند. در این موضوع

---

۱. در پایان این نشست، رئیس‌جمهور وقت، جناب آقای خاتمی پس از استماع گزارش کامل روند پرونده هسته‌ای ایران گفت: «خیلی متشکر؛ زحمت کشیدید و استفاده کردیم. ان‌شاءالله خداوند به شما قوّت بدهد. گرچه ایشان نیازی به قدرشناسی ما ندارند، ولی ما به ایشان تبریک می‌گوییم. واقعاً هم با قوّت، عزت و هم با هوشیاری و تلاش فوق‌العاده این کارها را انجام داده‌اند. واقعاً حضرت‌عالی خدمت خیلی بزرگی را انجام داده‌اید.

هم شبیه یکدیگرند. همان‌طور که امام فرمودند یکی از دیگری بدتر. به هرحال در اینکه نمی‌خواهند ما به یک فنّاوری پیشرفته برسیم، جای بحث نیست. خیلی روشن است که با ما مخالف هستند. اما در شرایطی که در آن قرار داریم، ضمن اینکه امریکا و اروپا و روسیه در یک هدف مشترک‌اند، اما در عین حال، رقابت‌هایی هم بین آنها وجود دارد.

ما در طول این یک‌سال مذاکراتی که با انگلیس، آلمان و فرانسه داشتیم، بهتر لمس کردیم که چه رقابت‌های شدیدی حتی بین این سه کشور وجود دارد. برای مثال من چندی قبل، قصد سفر به فرانسه را داشتم، انگلیس و آلمان می‌گفتند که اگر ایشان برنامه سفر به اروپا را دارند، باید به آلمان و انگلیس هم سفر کند و لذا ماه‌ها این سفر به تعویق افتاد. می‌خواهم بگویم که اینها حتی بر سر یکسری مسائل ساده هم با هم یکدیگر رقابت دارند و ما هم می‌توانیم از این رقابت‌ها استفاده کنیم. البته ایجاد شکاف بین اینها آسان نیست.

اما اینکه مسئله هسته‌ای یک بهانه است، برای امریکا صد در صد این‌طور است. یعنی امریکا قصد دارد با بهانه هسته‌ای که بهترین بهانه است و می‌تواند افکار عمومی را توجیه کند و کشورهای دیگر را با خود همراه کند، به اهداف دیگر خود برسد. امریکا قصد دارد ما را به بهانه هسته‌ای، برای سایر اهداف خود به شورای امنیت ببرد. ولی در شرایط فعلی اگر با اروپایی‌ها در مسئله هسته‌ای به تفاهم برسیم، آنها موفق نمی‌شوند. البته این موضوع به خاطر منافع خودشان و منطقه و مسائل دیگر است. بنابراین ما می‌توانیم بار دیگر از این فرصت استفاده کنیم. ضمن اینکه امریکا و اروپا در بعضی از مسائل شبیه یکدیگر فکر می‌کنند، در عین حال در برخی مسائل هم با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

اینکه ممکن است در آینده در تکنولوژی‌های پیشرفته، روبه‌روی ما بایستند و حاضر نشوند امکاناتی در اختیار ما بگذارند و سوختی را که

قول داده بودند، به ما بدهند، تمام این مسائل مطرح است و احتمال آن وجود دارد؛ و لذا آقای البرادعی پیشنهاد می‌کرد که اگر می‌خواهید یک معامله بزرگی با اروپا انجام دهید، باید این توافق را به شورای امنیت سازمان ملل ببرید و در آنجا مصوب کنید که آنها ملزم شوند و نتوانند تخلف کنند. ما از روسیه هم که سوخت می‌گیریم، همین احتمالات وجود دارد. تمام قطعات کارخانه‌هایی را که اروپایی‌ها به ما می‌دهند، اگر فردا ندهند، تمام این کارخانه‌ها دچار مشکل می‌شوند. ممکن است روزی تمام مواد اولیه‌ای را که از اروپا و چین و روسیه برای کارخانه‌ها وارد می‌کنیم، به ما ندهند. به هرحال تمام این مسائل محتمل است و هیچ‌کدام از آنها منتفی نیست. ولی بحث در این است که در شرایط فعلی، بهترین راهی که پیش روی ماست، کدام است؟ البته اینکه تکیه ما فقط به سه کشور اروپایی باشد، قطعاً اشتباه است. اگر فکر کنیم مسائل ما فقط از طریق اروپا حل می‌شود، این هم اشتباه است. ما معتقدیم باید با اروپا مذاکره کنیم و از کمک دیگران هم استفاده کنیم. هیچ‌کس نمی‌تواند در نهایت اطمینان بدهد که پایان کار صد در صد موفقیت‌آمیز باشد. ولی حداقل این است که ممکن است فضای بهتری پیدا کنیم و در این فضا بتوانیم مشکلات را با هزینه کمتری حل‌وفصل کنیم. به هرحال فضای داخلی ما مهم است که خودمان را آماده کنیم، همین‌طور فضای بیرونی هم مهم است. برای مثال در پاسخ به سؤال یکی از اعضا که آیا کشوری حاضر است از حق وتوی خود برای ما استفاده کند، اگر ما می‌توانستیم کشوری را برای وتو در شرایط احتمالی آینده پیدا کنیم، مهم بود گرچه همه این مسائل در دنیا قابل معامله است. یعنی چین می‌گوید اگر من از حق وتو استفاده کنم، روابط امریکا با من تیره می‌شود، در مقابل این مسئله چه نفعی به دست می‌آورم؟ این مسائل وابسته به این است که اگر خواستند از حق وتو استفاده کنند، چه سودی از لحاظ

سیاسی و اقتصادی می‌برند و اگر استفاده نکنند، چه حادثه‌ای رخ می‌دهد.

چین و روسیه می‌توانند از این حق استفاده کنند. من فکر می‌کنم چین تا به حال از حق وتو استفاده نکرده باشد. شاید روسیه هم فقط یکی، دو مورد استفاده کرده باشد. آن کشوری که در شورای امنیت از حق وتو زیاد استفاده کرده، امریکایی‌ها هستند.[1] بنابراین آنها می‌توانند از حق وتو استفاده کنند، ولی به هرحال وقتی می‌خواهند از این حق روبه‌روی امریکا استفاده کنند، این مسئله قیمتی دارد. آنها محاسبه می‌کنند که آیا به صرفه آنهاست یا نه؟ یکی از تلاش‌های سیاسی ما هم این است که روابط خودمان را با این کشورها به سطح مناسبی برسانیم. البته این کار بسیار پیچیده و سخت است. چین که مثلاً صدها میلیارد دلار با غرب و اروپا تجارت دارد، حاضر نیست به خاطر ما همه آنها را به خطر بیندازد. مخصوصاً اینکه اگر امریکا و اروپا با هم باشند، این کار خیلی سخت می‌شود.[2] یک زمانی امریکا در پی شورای امنیت است و اروپا مخالف است، آنها هم کنار اروپا خواهند بود، ولی زمانی که امریکا و اروپا با هم هستند، در آن موقع کار سخت می‌شود و بعید است چین و روسیه وارد عمل شوند.

در مجموع، روشن است که اروپا دوست ما نیست و رابطه خوبی با اسلام ندارد، اما به دلیل جایگاه استراتژیک ایران نمی‌خواهد ایران را از دست بدهد. فضای تنفسی اروپا در منطقه در شرایط فعلی، ایران است. به همین دلیل نمی‌خواهد این فضا را از دست بدهد. ما فکر می‌کنیم تا

---

۱. در مورد آمار استفاده از حق وتو نگاه کنید به:
http://mondediplo.com/maps/unveto

۲. در خصوص شرکای تجاری چین و مقایسه میزان تجارت نگاه کنید به:
http://english.mofcom.gov.cn/aarticle/statistic/ie/200901/20090105999698.html

به حال در بعضی موارد با ما همکاری کرده‌اند و در موارد دیگر همکاری نداشته‌اند. اختلاف بین امریکا و اروپا هم در برخی موارد وجود دارد، ضمن اینکه در کل در بحث هسته‌ای هدف واحدی دارند.

## مشکل کشور آستانه‌ای

۲. اما این سؤال که همه با چرخه سوخت ما مخالفند، پس چه راهی وجود دارد؟ باید بگویم که ما به یک فرصت نیاز داریم تا بتوانیم این توانمندی خود را به فعلیت برسانیم. یعنی اگر ما روزی بتوانیم این چرخه را کامل کنیم و دنیا در برابر عمل انجام شده قرار بگیرد، در آن صورت قضیه فرق می‌کند. دنیا نمی‌خواست پاکستان به بمب اتم برسد و برزیل هم چرخه سوخت داشته باشد. ولی برزیل به چرخه سوخت و پاکستان هم به بمب رسید و بعدها دنیا با آنها تعامل کرد. اشکال ما این است که به آن نرسیده‌ایم، ولی در آستانه قرار داریم. در مورد ساخت بمب هسته‌ای که هیچ‌گاه نمی‌خواهیم به سمت آن حرکت کنیم، ولی در مورد چرخه سوخت هم هنوز به طور کامل به آن دست پیدا نکرده‌ایم. اتفاقاً مشکل اصلی ما همین است.

۳. در پاسخ به این نکته که باید این مسئله مخفی انجام می‌گرفت، بله قرار این بود که آشکار نباشد، ولی به هرحال از طریق جاسوسان آشکار شد. شما می‌گویید اگر از ابتدا می‌گفتیم که ما می‌خواهیم چرخه سوخت داشته باشیم، آسان‌تر بود. بله، اگر از ابتدا قرار این بود که ما اعلام کنیم، یعنی همان‌طور که از همان زمان کلنگ زدن اصفهان به آژانس اعلام کردیم که قصد ساختن کارخانه UCF را داریم، نطنز را هم از ابتدا اعلام می‌کردیم، مشکلاتی نداشتیم و یا مشکلات ما به مراتب کمتر بود. اساساً علت اینکه پرونده ما پیچیده شد، به همین دلیل است. آنها می‌گویند اگر شما در پی چرخه سوخت واقعی بودید، چرا

مخفیانه کار کردید؟! تمام اشکالات از اینجا نشئت می‌گیرد. اگر آشکارا انجام می‌دادیم، مسئله خیلی ساده‌تر بود. از ابتدا قرار بود به دلیل یکسری دلایل مثلاً فشار غرب برای تهیه مواد اولیه و امثال آن، برای مدتی اعلام نشود. البته همه می‌دانستیم که این موضوع زمانی آشکار می‌شود. فعلاً نمی‌خواهم تاریخچه این مسئله را بیان کنم. ضمن اینکه برای ساختمان نطنز و تأسیسات مورد نیاز، وظیفه‌ای نداشتیم که به آژانس اطلاع دهیم، چون در آن مقطع ترتیبات فرعی (۳/۱) را نپذیرفته بودیم.

۴. در مورد برخی از اشکالات، به هرحال یکسری اشکالاتی بوده و ما فعلاً با این شرایط مواجه هستیم. غرب با چرخه سوخت ما مخالف است و اتفاقاً مشکل اصلی ما هم همین است. مثلاً اگر روسیه با چرخه سوخت ما موافق بود، کار ما آسان می‌شد. حتی اگر چین و یا ژاپن با این کار موافق بودند، کار ما آسان‌تر بود. همه کشورهای بزرگ با این موضوع مخالف‌اند. کشورهای قدرتمند مخالف‌اند و اسرائیل و امریکا هم آنها را تحریک می‌کنند و اروپا هم مخالف است. به همین دلیل فعالیت ما آسان نخواهد بود. اگر ما بتوانیم از لحاظ سیاسی به نقطه مشترکی برسیم که با تعامل با دنیا چرخه سوخت را فعال کنیم، بسیار مطلوب است. ما احتمال می‌دهیم در این راه بتوانیم موفق شویم. اگر بتوانیم، هنر بزرگی برای جمهوری اسلامی ایران است. اگر به این هدف نرسیدیم، یعنی به جای تعامل، برخورد و تقابل باشد. در آن شرایط، کشور باید تصمیم بگیرد که چرخه سوخت را فعال کند، حتی اگر به شورای امنیت برود و حتی به تحریم برسد یا اینکه تصمیم بگیرد برای مدتی تعلیق را ادامه دهد. من فکر می‌کنم نباید در این مسئله خیلی عجله کرد. ما باید یک مقدار حوصله به خرج دهیم و برای شکستن تعلیق مناسب‌ترین زمان را پیدا کنیم. اگر بخواهیم با مخالفت غرب فعالیت غنی‌سازی را آغاز کنیم. باید

بهترین زمان و بهترین شرایط را پیدا کنیم و اگر هم قصد داریم تعامل کنیم، باید همه توان و امکانات را برای این هدف به کار بگیریم. باید بسیار حساب‌شده حرکت کنیم.

## بحث آلودگی سطح بالا

۵. اینکه چرا درها را باز کردیم؟ ما راه دیگری نداشتیم. اولاً از لحاظ پادمان در بعضی از موارد ناچار بودیم. یعنی خود ما از آقای البرادعی دعوت کردیم تا از نطنز بازدید کند. البته در مورد اینکه نمونه‌برداری آنها چقدر دقت دارد و آلودگی در مراکز ما وجود دارد، ما اطلاعات دقیقی نداشتیم. نه اینکه بنده و سیاسیون اطلاع نداشتیم، فنی‌های ما هم اطلاعات درستی نداشتند که قطعات وارداتی آلودگی داشته است. زمانی که بازرسان آژانس آمده بودند تا نمونه‌برداری کنند، ما خوشحال بودیم به دلیل اینکه می‌گفتیم با این بازرسی‌ها روشن می‌شود که فعالیت در چارچوب NPT بوده است. وقتی در نطنز دستمال کشیدند و نمونه‌برداری کردند، بعد از آزمایش متوجه شدند که آلودگی سطح بالا وجود دارد. ما از منشأ این آلودگی خبر نداشتیم. متخصصین ما هم نمی‌دانستند که قطعاتی که از خارج وارده شده، آلوده بوده است و حتی نمی‌دانستیم که آلودگی از لحاظ فنی چگونه منتقل و منتشر می‌شود. حتی این را نمی‌دانستیم که چگونه این آلودگی‌ها با دقت بالا در آزمایشگاه‌ها مشخص می‌شود. دستگاه‌هایی که ما در اختیار داریم، بسیار قدیمی است، در حالی‌که آنها از آزمایشگاه‌های بسیار مدرن استفاده می‌کنند. یعنی آزمایشگاه‌هایی که آژانس استفاده می‌کند، در اروپا و امریکا و روسیه است. بنابراین اظهارات آنها و نتیجه‌گیری آنها برای ما تعجب‌آور بود. زمانی‌که به ما گفتند ۸۰ درصد آلودگی وجود دارد، دچار حیرت شدیم.

آنچه مورد سؤال شما بود که خیلی از مسائل در این بازرسی‌ها آشکار شده است، به آن صورتی نیست که در روزنامه‌های ما منعکس می‌شود. واقعاً مسائلی که امروز آژانس می‌داند با آنچه از قبل می‌دانسته، خیلی فرق نکرده است. ما برخی از مسائل را مخفی کرده بودیم و فکر می‌کردیم هیچ‌کس از آنها مطلع نیست، ولی همین چیزی که مخفی کرده بودیم، متأسفانه در تحقیقات و در رساله فوق لیسانس و دکتری و در مقاله‌های علمی قبلاً منتشر شده بود. برخی از مسائل هم از طریق چین و روسیه به آژانس منتقل شده بود.

۶. در مورد مسئله واسطه‌ها، ما اسم کشوری را تا به امروز در هیچ کجا اعلام نکرده‌ایم. ما گفته‌ایم از یک دلال خریداری کردیم. حتی به آنها اعلام شد که دلال اولیه ما یک فرد اروپایی بوده است. از ما پرسیدند که این آقای طاهر که با شما معامله انجام داده است، تبعه کدام کشور است؟ ما در جواب اعلام کردیم که قیافه این شخص به مردم شبه‌قاره شبیه بوده است. نام کشور پاکستان را خود آژانس مطرح کرده است. البته می‌دانید که لیبی همه مسائل مربوط به شبکه بازار سیاه را افشا کرده است، ولی ما چیزی نگفتیم و فقط اعلام کردیم که از یک دلال خریداری کرده‌ایم. اتفاقاً ما این مسئله را نسبت به پاکستان مراعات کردیم، ولی دیگران این مسئله را افشا کردند که به این صورت در آمده است. بنابراین موارد مهمی نیست که بگوییم اینها آمدند و با بازرسی کشف کردند و اگر به آنها اجازه ورود نمی‌دادیم، کشف نمی‌شد؛ ضمن اینکه راه دیگری نداشتیم. ما پادمان و NPT را قبول کرده‌ایم (که هر دو در مجلسین سابق تصویب شده است) تا فشار سیاسی، تبلیغی و سایر فشارها علیه ما کم شود. همین‌طور که کنوانسیون شیمیایی را قبول کردیم (که طبق آن ظرف ۱۲ ساعت می‌آیند و از هر کجا که مد نظرشان باشد بازدید می‌کنند). البته این کنوانسیون را در نظام جمهوری اسلامی ایران

پذیرفته‌ایم.[1] در واقع ما بین بد و بدتر، راه‌حل بد را انتخاب کردیم و چاره دیگری نبوده است. اگر کنوانسیون شیمیایی را امضاء نمی‌کردیم، از بسیاری از مواد اولیه شیمیایی که الان در کشور داریم، محروم می‌شدیم و صنعت شیمیایی ما دچار مشکل می‌شد. وقتی این معاهدات را امضاء کردیم، باید بازرسی‌ها را هم تحمل کنیم. به هرحال نظام روی این مسائل تصمیم می‌گیرد. در بحث شیمیایی نظام جمهوری اسلامی تصمیم گرفته است. یعنی موضوع در شورای عالی امنیت ملی و بعد در مجلس شورای اسلامی تصویب و در نهایت توسط شورای نگهبان تأیید شده است. بنابراین به دلایل مختلف، راهی جز این نبوده است و اگر این بازرسی‌ها را قبول نمی‌کردیم، باید تبعات دیگر آن را تحمل می‌کردیم.

۷. در خصوص افکار عمومی و اینکه بیش از حد به مسئله انرژی اتمی پرداخته شده، کاملاً درست است. این مسئله یک مقدار به دلایل مسائل خطی و جناحی و به دلایل دیگر، بیش از آنچه باید مطرح شده و مطرح می‌شود. گویی تمام فکر و برنامه ما از صبح تا شب همین مسئله هسته‌ای شده است. یکی از بحث‌های ما در دبیرخانه و در مراکز دیگر تصمیم‌گیری کشور همین بحث است. واقعاً وقت ما را خیلی صرف کرده است. این مسئله یک مقدار بیش از حد در افکار عمومی مطرح شده است.

اوایل که مسئله پروتکل مطرح شد یک عده معتقد بودند که پذیرش آن خیانت است و عده‌ای دیگر برعکس معتقد بودند که باید با سه‌فوریت پذیرش آن در مجلس به تصویب برسد. بین جناح‌ها اختلاف نظر وجود داشت و این اختلافات به مسئله دامن می‌زد. در سال گذشته به دلیل اینکه بحث رفتن پرونده هسته‌ای به شورای امنیت مطرح بود،

---

۱. برای متن کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی رجوع کنید به:
http://www.opcw.org/chemical-weapons-convention/

اقتصاد ما شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته بود و هنوز هم این تأثیرات وجود دارد. زمانی که آژانس یک قطعنامه تندی علیه ما صادر می‌کند، ارزش سهام در بورس کاهش می‌یابد و زمانی که قطعنامه خوبی صادر می‌شود، ارزش سهام در بورس بالا می‌رود. بنابراین، اقتصاد، افکار عمومی و متأسفانه امنیت ما تحت تأثیر این مسئله است. ما باید فتیله تبلیغات را کمی پایین بکشیم و همان‌طور که گفتید، بحث افکار عمومی بسیار حساس است. ما هر کاری که انجام می‌دهیم، باید افکار عمومی را به همراه داشته باشیم. این اشکال، اشکال واردی است که اگر زاویه پیدا کند، یعنی تصمیمات سیاسی کشور با افکار عمومی، حتماً با مشکل مواجه می‌شویم. به دلیل اینکه همین مردم می‌خواهند در هر شرایطی از ما پشتیبانی کنند. پس مردم باید از ابتدا در جریان امور باشند.

## شورای امنیت و تحریم

در مورد شورای امنیت و تحریم، چون احتمال شورای امنیت وجود دارد و هنوز هم این مسئله منتفی نیست، ماه‌هاست که روی بحث شورای امنیت کار می‌کنیم و بخش‌هایی از دولت از جمله ستاد اقتصادی دولت درگیر این مسئله است. ما در دبیرخانه، جلسات متعددی را برای شرایطی که به شورای امنیت برویم و با تحریم مواجه شویم برگزار کرده‌ایم. ما برخی از این طرح‌ها را در شورای عالی امنیت ملی به تصویب رسانده‌ایم و دولت هم برنامه‌های آن را برای شرایطی که شورای امنیت قصد داشته باشد ما را در فشار اقتصادی قرار دهد و تحریم اقتصادی کند، آماده کرده است. بنابراین ما خود را آماده کردیم. یک دلیل ضرورت تأخیر برای رفتن به شورای امنیت هم همین مسئله بود که بتوانیم آمادگی‌های لازم را در داخل کشور داشته باشیم.

۸. اما نسبت به بحث تحریم، مسئله تحریم آسان نیست. البته ما ۱۵

بند سیاست را در چارچوب مصوبات شورای عالی امنیت ملی به دولت ابلاغ کرده ایم. متأسفانه به برخی از موارد عمل نمی‌شود و مجلس به دلیل مشکلات اقتصادی که هست و همچنین دولت نمی‌تواند در چارچوب‌هایی که ما آنها را تصویب کرده‌ایم، عمل کند. بنابراین این مشکل وجود دارد. اما در عین حال نمی‌توان کل اقتصاد و زندگی مردم را ظرف ۶ ماه تغییر بدهیم.

در مورد داستان رسانه‌ای شدن نطنز، مسائل مختلفی از جمله منافقین دخالت داشته‌اند. آنها هم از طرق مختلف اطلاعات کسب می‌کردند. آنها از ترددهایی در منطقه نطنز، مطلع شده بودند که در اینجا فعالیتی است. حتی آنها تا نزدیکی‌های این منطقه آمده بودند و از آنجا عکس‌برداری کرده بودند و اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند. آنها از یکسری از افراد تخلیه تلفنی هم انجام داده بودند و متأسفانه اطلاعات از این طریق افشا شده بود. یکی، دو کارمند در سازمان انرژی اتمی هم بودند که جاسوس برخی از کشورها بودند، یعنی زمانی که گودبرداری می‌کردیم، عکس گرفتند و همین کار را در مراحل بعدی هم انجام داده بودند. آنها از طرق مختلفی از جمله ماهواره اطلاعات به دست آورده بودند که یکی از آن کانال‌ها هم کانال منافقین بود.

در این خصوص که آقای البرادعی چگونه شخصی است؛ او هم همانند افراد سیاسی است. او مدیر کل آژانس بین‌المللی است و قصد دارد همین پُست را داشته باشد. این موضوع برای او یک اصل است و برای اینکه رئیس باقی بماند، حداقل باید حمایت امریکا و اروپا را داشته باشد. باید حداقل حمایت یکی از آنها را داشته باشد. بنابراین آنجایی که امریکا و اروپا هر دو مخالف برنامه ما هستند، او هم نمی‌تواند یا نمی‌خواهد خیلی با ما همکاری داشته باشد و از این کار فرار می‌کند. در بعضی از موارد که اروپا با ما همکاری می‌کند و امریکا مخالف است،

یک مقدار به دلیل اینکه اروپایی‌ها از او حمایت می‌کنند تا همچنان مدیر کل باقی بماند و امریکا مخالف این موضوع است، با ما همکاری می‌کند. به هرحال او هم مثل همه اشخاص سیاسی دنیاست. من فکر نمی‌کنم غرض خاصی نسبت به ما از باب اینکه عرب است، داشته باشد. اما در عین حال کمک‌هایی هم که به ما می‌کند و یا کارهایی که انجام می‌دهد، منافع خود و سازمان خودش را مدّ نظر دارد. بعضی از مواردی هم که ما او را قانع کرده بودیم، آنها را رد کرده است. استدلالی هم که دارد، گاهی درست است. الان «هفتاد و دو ملت» در آژانس حضور دارند. یعنی یکی از معاونین آقای البرادعی سوئدی، یکی دیگر از آنها فرانسوی و دیگری انگلیسی است و معاون حقوقی ایشان هم امریکایی است. یعنی اطرافیان آقای البرادعی مربوط به قدرت‌های مختلف هستند. معلوم است که معاون امریکایی او اطلاعات را به امریکا و معاون انگلیسی به انگلیس می‌دهد. مثلاً در بعضی از موارد به آقای البرادعی پیشنهاد می‌دهیم که چنین کاری را انجام بدهد، او جواب منفی می‌دهد و می‌گوید به دلیل اینکه ستاد من قانع نشده است، لذا کاری از دست من ساخته نیست.

۹. اینکه نظر البرادعی چقدر مؤثر است، باید بگویم البته نظر او در بعضی از موارد مؤثر است، ولی معمولاً کل افراد ستاد در آژانس مؤثر هستند. به دلیل اینکه در آنجا بحث می‌کنند و مواردی را از ما سؤال می‌کنند و تحقیقاتی را انجام می‌دهند و در مورد آنها به نتیجه‌گیری می‌رسند. بنابراین این شخص هم همانند سایر اشخاص دیگر است و به عنوان یک عضو می‌تواند تأثیر داشته باشد.

### لغو تحریم‌ها

۱۰. اما در مورد مسئله لغو تحریم باید گفت که یکی از پیشنهادهای ما در مذاکره با اروپا این است که کل تحریم‌ها به تدریج لغو شود.

اروپایی‌ها در قدم اول می‌گویند مواردی که شما مورد تحریم هستید، در سه مقوله است: ۱) کالاهایی که فوق‌العاده حساس‌اند. ۲) کالاهایی که حساس‌اند. ۳) کالاهایی که از حساسیت کمی برخوردارند. آنها نسبت به قسمت اخیر می‌گویند می‌توانند قدم به قدم پیش بروند و آنها را لغو کنند. در مورد قسمت دوم که حساس است، می‌گویند به زمان نیاز داریم، به دلیل اینکه مصوبات قانونی داریم و ما باید آنها را به پارلمان‌ها برده و در آنجا لغو کنیم. در مورد قسمت اول هم که موارد فوق‌العاده حساس است، می‌گویند قول نمی‌دهیم و الان هم نمی‌توانیم در آن مقوله توافقی داشته باشیم. البته آنها یک حرف کلی می‌زنند. ممکن است قسمتی از آن صحیح و قسمتی از آن هم درست نباشد. آنها می‌گویند اگر ما در این مذاکرات، در نهایت به یک توافق کامل در مسئله هسته‌ای با یکدیگر برسیم، مقدمه‌ای برای روابط استراتژیک بین ایران و اروپا خواهد بود. این مسئله را در سطح پایین بیان نمی‌کنند. در جلسه‌ای که من با سه وزیر در اروپا داشتم، این مطلب را وزرا به صراحت گفتند. آنها گفتند ما در نهایت در پی روابط استراتژیک با ایران هستیم. دلایل خود را هم بیان می‌کنند. البته این مسئله وابسته به این است که ما در مسیری که به جلو می‌رویم، بتوانیم به توافق برسیم. خود ما به هیچ‌یک از قول‌هایی که اروپا می‌دهد، اطمینان نداریم، مگر اینکه با آنها به توافق نهایی برسیم و در مقام عمل ببینیم که درست است. ما هیچ اعتمادی نداریم و متأسفانه آنها هم به ما اعتماد ندارند و تصورشان این است که ما بر سر آنها کلاه می‌گذاریم و ما هم تصورمان این است که آنها می‌خواهند این کار را با ما انجام دهند. بنابراین، اعتماد، در مقام عمل باید قدم به قدم به دست آید. این کار، کار بسیار پیچیده و سختی است. من شخصاً خوشبین نیستم، اما ناامید هم نیستم و بدبین هم نیستم که بگویم هیچ راهی وجود ندارد و راه ما بن‌بست است. ما باید به جلو

برویم و ممکن است آن صدی که ما می‌گوییم، محقق نشود و آن چیزی هم که اروپا در پی دستیابی به آن است، محقق نشود. در نهایت ممکن است از آن چیزی که ما و اروپایی‌ها بخواهیم از ۱۰۰ درصد پایین‌تر بیاییم و به توافقی برسیم.

# فنّاوری هسته‌ای و توسعه پایدار

خدمت حضار و میهمانان گرامی سلام و خیر مقدم عرض می‌نمایم و حضور و مشارکت شما را در این گردهمایی خوشامد می‌گویم و خوشحالم که برگزاری چنین نشستی، امکان پرداختن به برنامه هسته‌ای ایران را در فضایی عالمانه و به دور از اغراض سیاسی و جنجال‌های تبلیغاتی فراهم آورده است.

این گردهمایی فرصتی است تا بعد از گذشت نزدیک به دو سال از قرار گرفتن برنامه هسته‌ای ایران در دستور کار شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، همه ما نگاهی جامع به حاصل مجموعه فعالیت‌های همه افراد ذی‌ربط داشته باشیم. با توجه به اینکه مسئله انرژی هسته‌ای ایران با اقتصاد ملی، فنّاوری‌های پیشرفته کشور، غرور ملی و حتی به دلیل تهدیدات برخی از کشورها با امنیت ملی سروکار دارد، همه مردم ایران این مسئله را با اهمیت دنبال می‌کنند.

علاوه بر این جامعهٔ ایران، جامعه‌ای باز و گفتمان‌گرا[1] است و تمام اقشار جامعه و نخبگان، بحث و گفتگو در این زمینه را به دقت دنبال می‌کنند که تمامی این گفتگوها می‌تواند به تصمیم‌سازی بهینه کمک کند. این کنفرانس نیز در راستای تقویت گفتمان ملی ایران در

---

1. Debating Society

زمینه انرژی هسته‌ای است.

از طرف دیگر، مسئله انرژی هسته‌ای ایران در حال حاضر تبدیل به یکی از مباحث مهم بین‌المللی شده و تمامی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، آن را در کانون توجه خود قرار داده‌اند و روزی نیست که درباره آن بحث، گفتگو، ملاقات و خبری نباشد. در چنین فضایی که متأسفانه آغشته به انواع ناسره‌های خبری، تحلیلی و سیاسی است، تشکیل این کنفرانس اقدامی به موقع و بسیار سودمند است و فرصت مناسبی برای بررسی بی‌طرفانه مسائل هسته‌ای کشورمان می‌باشد. مباحث اینجانب در این جلسه، در چهار بخش مطرح می‌شود:

### ۱. زمینه[1] برنامه هسته‌ای ایران

توجه به سه نکته می‌تواند وضعیت هسته‌ای ایران را بهتر روشن نماید:

#### *الف ـ محوریت تصورات در روابط بین‌المللی*[2]

در واقع همیشه در سیاست بین‌المللی، تصویرها[3] و تصورات و نحوه ادراک،[4] یکی از پایه‌های اصلی تصمیم‌گیری است. درحالی‌که این تصویرها و تصورات و نحوهٔ ادراک ممکن است برمبنای نادرستی ساخته شده باشند. اما زمانی که ساخته شدند، آنچنان مستحکم می‌شوند که تغییر آنها بسیار مشکل و گاهی ناممکن است.

مجموعهٔ تصورات و تصویرهایی که از ایران بعد از انقلاب اسلامی مخصوصاً در غرب و به ویژه در امریکا ساخته و پرداخته شده، ایرانی را

---

1. Context
2. Centerality of Perceptions
3. Images
4. Perception

ساخته‌اند که بسیار خطرناک، توسعه‌طلب و هنجارشکن است. انگیزه‌های این تصویرسازی‌ها روشن است. در اثر همین تصویرسازی‌های نادرست بود که غرب و امریکا در جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، در کنار رژیم بعثی قرار گرفتند و اکنون نیز در قالب همین تصورات است که از وضعیت هسته‌ای ایران، آنچنان تصویری از انگیزه[1] ایران عرضه می‌شود که گویا اولاً ایران در پی سلاح‌های هسته‌ای است، ثانیاً آنها را کاملاً به دست آورده و ثالثاً بلافاصله در پی استفاده از آنهاست. همین تصورات ناصحیح است که مبنای رفتار نامطلوب و غیرقابل قبول برخی از کشورها نسبت به ایران می‌باشد.

***ب ـ تصویری که مردم ایران از غرب دارند***

به دلیل فشارها و تحریم‌های غرب به ویژه امریکا علیه ملت ایران و اتهامات بی‌اساس علیه کشورمان، این فکر در میان مردم ما شکل گرفته است که غرب با توسعه، پیشرفت و تعالی کشور ما موافق نیست و ما عملاً در محاصره غرب قرار گرفته‌ایم و غرب با استقلال، توسعه و حاکمیت ملی ما همواره در ستیز دائمی است و آن را برنمی‌تابد. این نظر، گاهی نسبت به نهادهای بین‌المللی تحت نفوذ غرب نیز تسری می‌یابد و مردم برخی از قطعنامه‌ها و مصوبات آنان نسبت به ایران را غیرعادلانه و حتی مغرضانه می‌دانند. لذا در طول ربع قرن گذشته، اساس سیاست ملی ما خوداتکایی، خودکفایی و نگاه به درون بوده است. این مسئله در زمینه انرژی هسته‌ای بیشتر صادق است. چون مردم شاهد آن بودند که ساخت نیروگاه بوشهر در اثر تعاملات غرب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و سیاست تحریم، حدود ۳۰ سال به طول انجامید و

---

1. Intention

همین امر تبدیل به یک تجربه بسیار تلخ در سطح ملی در ایران شد. در سال‌های اخیر نیز بر سر نهایی شدن قرارداد تأمین سوخت مدت‌ها در حال کشمکش بودیم، که هنوز هم محمولهٔ سوخت به ایران ارسال نشده است.

در این شرایط است که وقتی دانشمندان جوان کشورمان توانستند به کلیدی‌ترین قسمت انرژی اتمی دست یابند، موضوع، تبدیل به موضوعی ملی شد و مردم با احساس غرور ملی نسبت به آن می‌نگرند؛ و لذا تصمیم‌گیرندگان کشور ما به طور مداوم با این سؤال مواجه هستند که در شرایطی که هیچ مساعدت بین‌المللی در کسب توان بومی هسته‌ای ارائه نشده است، چرا می‌بایست جمهوری اسلامی ایران خود را مکلف به تلاش برای رفع سوء تفاهمات و نگرانی‌های احتمالی بداند.

از سوی دیگر شورای حکام آژانس نیز در برخورد با پرونده ایران درخواست‌هایی را مطرح کرد که هیچ توجیه حقوقی ندارد و در تضاد با پادمان و اساسنامه آژانس می‌باشد. درخواست تعلیق غنی‌سازی و امضاء و تصویب پروتکل الحاقی از سوی شورای حکام از جمله این موارد است و بیش از آنکه کمکی به حل مسئله بنماید، بر سوءظن‌ها و تردیدها برای ادامه همکاری در ایران دامن زده است.

***ج ـ نگرانی در مورد رفتار امریکا***

اکنون روشن شده است که گروهی که در امریکا قدرت را در دست دارند، در پی تک‌قطبی‌کردن جهان از طریق ماجراجویی‌های مختلف هستند. استدلال اصلی امریکا برای حمله به عراق، کاملاً نادرست از آب درآمد و افکار عمومی جهان، به آنچه امریکا در عراق انجام داد، به عنوان نمونه‌ای از رفتار غیرمتمدنانه می‌نگرد. جنبش ضد جنگ در سراسر جهان گواهی این نظر است.

امریکا در پی بهانه‌های مختلف نه فقط در پی ماجراجویی‌های نظامی، بلکه برای اِعمال نظرات برتری‌جویانه خود و تنظیم قواعد نوین بین‌المللی است که در این زمینه یکی از موضوعات برگزیده، موضوع هسته‌ای ایران است. به طور خلاصه، جهان نگران رفتار غیرواقع‌گرایانه، سلطه‌جویانه، ایدئولوژیک و عصبی امریکاست.

### ۲. اهداف و روش عملکرد جمهوری اسلامی ایران در دو سال گذشته

در این راستا، نسبت به پرونده هسته‌ای ایران دو نظر اساسی وجود داشت و دارد:

الف ـ حل‌وفصل موضوع در چارچوب مقررات بین‌المللی در آژانس و عدم تبدیل آن به یک بحران؛

ب ـ تبدیل مسئله به یک بحران و تشدید آن و سوق دادن مسئله به سمت شرایط غیرقابل کنترل.

اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان با نظر اول موافق بوده و هستند. ولی نظر دوم را تنها امریکا دنبال می‌کند و گاهی هم، یکی، دو کشور را به دنبال خود کشانده است. در طول یک سال و نیم گذشته، نظر اول دستاوردهای مهمی برای جهان به همراه داشته است:

۱. ایجاد اعتماد جهانی نسبت به صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران. آژانس در آخرین گزارش مکتوب خود به شورای حکام اعلام کرد که: «تمامی موارد هسته‌ای اعلام شده ایران از سوی آژانس مورد حسابرسی قرار گرفته و این موارد به سوی فعالیت‌های ممنوعه منحرف نشده است.» این گزارش که در قطعنامه اخیر مورد تأیید شورای حکام نیز قرار گرفت، بهترین پیام برای ایجاد اعتماد افکار عمومی جهان نسبت به صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران بود. بنابراین از طریق همکاری نزدیک با آژانس، پاکدستی کشور به اثبات رسید و نگرانی‌های بی‌اساسی

که توسط تبلیغات غرب به ویژه امریکا به وجود آمده بود، برطرف گردید.

۲. انجام اقدامات جبرانی نسبت به قصورهای گذشته که مورد تأیید قطعنامه اخیر شورای حکام قرار گرفت، نشان‌دهنده حُسن نیت ایران و تصمیم بر ایجاد فضایی جدید در رابطه با آژانس و اجرای پادمان می‌باشد.

۳. امضاء و اجرای داوطلبانهٔ پروتکل الحاقی که برمبنای آن، ایران در زمانی کوتاه‌تر از مهلت پیش‌بینی‌شده در پروتکل، اظهارنامه هزار و سی صفحه‌ای خود را در اختیار آژانس قرار داد؛ و این موضوع، بهترین تضمین برای صلح‌آمیز باقی ماندن برنامه هسته‌ای ایران در آینده خواهد بود.

۴. تقویت مقررات و نهادهای بین‌المللی به ویژه آژانس که در این روند توان فنی آژانس با اعمال دقیق‌ترین برنامه‌های بازرسی و راستی‌آزمایی به اثبات رسید و اکنون عملکرد آژانس در پرونده ایران، بهترین سند توانایی و قابلیت نهادهای چندجانبهٔ بین‌المللی در پاسخگویی به نگرانی‌های احتمالی جامعه بین‌المللی است و کاملاً بهانه را از دست یک‌جانبه‌گرایان گرفته است.

۵. حفظ ثبات و امنیت منطقه حساس خلیج فارس؛ منطقه ما، منطقه حساسی است و ایران دارای منافع و نقش سازنده در خلیج فارس، خاورمیانه، آسیای میانه، قفقاز و شبه‌قاره و افریقاست و لذا با تدابیری که اتخاذ گردید سعی در مهار بحران شد تا ثبات و امنیت منطقه به مخاطره نیفتد.

چنانچه امریکا موفق می‌شد نظر خود را بر روند مذاکرات و بر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تحمیل کند، نه تنها بر ثبات و امنیت منطقه تأثیر منفی می‌گذاشت که عواقب آن برای کل منطقه نامعلوم بود؛ بلکه بر

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و چندجانبه‌گرایی نیز لطمه شدیدی وارد می‌شد. بنابراین از نظر دیپلماتیک، ایران موفق شد توان و قدرت مذاکراتی خود را نشان دهد و دشمن را از نظر دیپلماتیک خلع سلاح نماید.

جمهوری اسلامی ایران در مدت یک سال و نیم گذشته، سه هدف مهم را دنبال کرده است:

۱. حفظ دستاوردهای علمی و فنّاوری خود؛

۲. جلوگیری از ایجاد بحران؛

۳. ارتقاء احترام به قوانین بین‌المللی و مقررات عدم اشاعه.

هدف اول: همه حلقه‌های مربوط به تولید سوخت هسته‌ای ایران به صورت صنعتی تکمیل شده است؛ از استخراج سنگ معدن گرفته تا تولید کیک زرد و تا تولید هگزافلوراید (UF6) و ساخت ماشین‌های غنی‌سازی و برنامه‌ریزی جهت عملیات غنی‌سازی. بنابراین جمهوری اسلامی ایران امروز به طور کامل بر این فنّاوری مسلط شده است.

هدف دوم: از طریق همکاری کامل با آژانس، امضاء و اجرای پروتکل الحاقی و فعالیت دیپلماتیک با اعضای عدم تعهد، چین، روسیه، اتحادیه اروپا به ویژه سه کشور اروپایی، جلوی ایجاد بحران گرفته شد. البته در هر مقطعی از مذاکرات، امریکا با این روند مخالفت نمود که خوشبختانه نه تنها موفقیتی به دست نیاورد، بلکه موجب انزوای این کشور شد.

هدف سوم: تعامل و همکاری جدی و فعال با آژانس تا از این طریق کارایی مکانیسم‌های بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی تقویت شوند.

بنابراین، دیپلماسی هسته‌ای ما در چارچوب قانون و پایبندی به رژیم عدم‌اشاعه، معاهده NPT و پادمان و پروتکل الحاقی بوده، حال آنکه امریکا و اروپا در نظر دارند فراقانونی عمل کرده و بنا به ملاحظات

غیرحقوقی، شمول ماده ۴ معاهده در خصوص حق لاینفک اعضای NPT در به‌کارگیری تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای از جمله غنی‌سازی و تولید سوخت را از ایران دریغ کنند. چنین درخواستی از ایران، بر تبعیضی که در NPT نهفته است ـ مبنی‌بر اینکه دنیا به دارندگان سلاح هسته‌ای و ندارها تقسیم شده است ـ افزوده و می‌خواهند دنیا را به «داراها» (دارنده‌ها)، و «ندارهای» تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای تقسیم کنند که چنین تبعیضی نه برای ایران و نه برای کشورهای درحال‌توسعه و نه برای برخی کشورهای صنعتی، قابل قبول نخواهد بود. به طوری که ژاپن اخیراً مخالفت خود را با پیشنهاد تعلیق پنج ساله غنی‌سازی اعلام کرده است.

## ۳. وضعیت فعلی ما

اساس بحث فعلی ما با اروپا تضمین‌های عینی از یک طرف و تضمین‌های محکم از طرف دیگر است. به هیچ عنوان با آنها بحثی پیرامون توقف نداریم، چه اینکه بحث توقف غنی‌سازی، نه تضمین است، نه اعتمادآفرینی است و نه قابل قبول. اروپایی‌ها به خوبی می‌دانند که ایران از اعمال حقوق مشروع و قانونی خود دست برنخواهد داشت.

در سفر اخیر به پاریس و برلین، با اروپا اشتراک نظر داشتیم که پیشرفت گروه کار هسته‌ای کند و نیاز به تحرک بیشتری دارد. ما فرمولی پیشنهاد کردیم تا تحرک لازم به وجود آید. پیشنهاد ما در چارچوب مقررات بین‌المللی و ارتقاء نقش «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» بود. گرچه عکس‌العمل پاریس و برلین کمی متفاوت بود، ولی نتیجه مباحث این بود که اروپا نیاز به بررسی بیشتری نسبت به فرمول پیشنهادی ما دارد.

پاسخ سه کشور به پیشنهاد ما در جلسه کمیته راهبری که در ماه

مارس (اوایل فروردین ماه) برگزار خواهد شد، مورد بحث و تبادل نظر قرار خواهد گرفت. علاوه بر فرمول پیشنهادی که در سفر اخیر به اروپا ارائه شد، چند فرمول سازنده و عملی دیگر نیز طراحی کرده‌ایم که در موقع مناسب در مذاکرات با اروپا مطرح خواهیم کرد. از نظر استدلال منطقی و حقوقی و تقویت رژیم عدم اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، دست ما پُر است و چنانچه زمانی جزئیات این فرمول‌ها و مباحث برای عموم مطرح شود، جهان متوجه خواهد شد که استدلالات ما منطقی، دقیق و حقوقی است و اروپا بنا به ملاحظات سیاسی و تبعیض‌آمیز به دنبال زیاده‌خواهی است. ما امیدواریم بتوانیم در مسیر مذاکره در مورد این فرمول‌ها هرچه سریع‌تر به تفاهم برسیم، به این دلیل که فرصت زیادی برای ادامه مذاکرات باقی نمانده است. البته چون مذاکرات در جریان است، مایل نیستم وارد جزئیات این مباحث شوم.

بنابراین، ایران ظرفیت انعطاف و توان بازی خود را در چارچوب قواعد بازی نشان داده و روشن شده است که هرچه امریکا می‌خواهد، نه درست است و نه شدنی و نهایتاً تغییر تصورات و تصویرهای نادرست، اعتمادسازی و اتخاذ نگرش درست، مبنای تصمیم‌گیری صحیح است. تصویر اروپا از ایران تا حدی اصلاح شده و این روندی است که ادامه خواهد یافت.

### ۴. چشم انداز آینده

پایبندی ما به رژیم‌های عدم اشاعه، مصلحتی و مقطعی نیست، بلکه برمبنای محاسبات استراتژیک حاکم بر منطقه و معیارهای اخلاقی و انسانی استوار است. ایران به عنوان کشوری که خود قربانی سلاح‌های کشتار جمعی است، احترام خاصی برای این مقررات قائل است و همواره آنها را مورد توجه قرار خواهد داد. علاوه بر این، مردم ایران از

لحاظ دینی و اخلاقی سلاح کشتار جمعی را برنمی‌تابند و از دیدگاه مذهبی، رهبر معظم انقلاب بر حرمت و ممنوعیت این سلاح‌ها فتوا داده‌اند که آثار این فتوا برای ما به مراتب بیشتر از قوانین بین‌المللی می‌باشد.

ایران به عنوان بزرگ‌ترین کشور منطقه از لحاظ جغرافیایی، انسانی و امکانات، عامل ثبات منطقه است و در پی منافع اقتصادی و سیاسی خود در منطقه می‌باشد و نمی‌خواهد منطقه در مسیر رقابت‌های تسلیحاتی قرار گیرد. بنابراین، ایران به دنبال حصول تفاهم با اروپاست به نحوی که از یک طرف ایران بتواند سوخت هسته‌ای مورد نیاز خود را به صورت بومی تهیه کند و از طرف دیگر رژیم عدم اشاعه نیز تقویت شود و نگرانی از این بابت از بین برود. (البته فرصت ما در این زمینه محدود است.)

تصور ما بر این است که در مسیر مذاکره ـ اگر فشار امریکا نباشد ـ در آینده نزدیک با اروپا به توافق خواهیم رسید، زیرا به نظر ما اروپا علی‌الاصول به دنبال این نیست که ملت ایران را از حقوق مسلم خود محروم کند. اروپا می‌داند که اگر این کار را بر فرض محال بتواند انجام دهد، جایگاه بین‌المللی خود را برای همیشه از دست خواهد داد و در آینده هیچ کشوری در دنیا اروپا را به عنوان واسطه‌ای امین انتخاب نخواهد کرد. در نتیجه، حیثیت اروپا زیر علامت سؤال قرار خواهد گرفت. اروپا در این تجربهٔ اول و مهم بین‌المللی خود تلاش خواهد کرد که عادلانه رفتار کند، این به شرطی است که فشارهای امریکا چنین امکانی را فراهم سازد.

اگر روزی راه‌حل‌های مورد نظر امریکا برای تقابل انتخاب شود؛ خواه کشاندن موضوع به شورای امنیت، یا اعمال تحریم و یا تهدید نظامی، یقیناً هم اعتمادسازی و اقدامات داوطلبانه ایران کنار گذاشته

خواهد شد و هم فرمول مربوط به تضمین عینی (که ایران آماده ارائه آن است) منتفی خواهد شد و حتی ممکن است نمایندگان مجلس شورای اسلامی تصمیمات بالاتری اتخاذ نمایند و هم عواقب چنین روشی برای صلح و ثبات و امنیت منطقه غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود. در این میان، آن که ضرر می‌کند قبل از هر کشوری، امریکا خواهد بود، زیرا بخش بزرگی از نفرات، نیروها و امکانات امریکا در این منطقه گسترش دارد و در واقع، امریکا به همسایه تحمیلی ما تبدیل شده است و در نتیجه، ضرر و زیان آن متوجه همگان خواهد گردید.

ما معتقدیم که امریکا به دلایل سیاسی ناشی از نوع رابطه خود با ایران، اروپا را تحت فشار قرار داده است. به نظر ما اگر اروپا بتواند به عنوان یک قدرت، فشار امریکا را مدیریت کند، قطعاً ایران و اروپا به تفاهم خواهند رسید و بدین‌ترتیب هم بحران مهار شده؛ هم سازمان‌های بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی در زمینه عدم اشاعه تقویت شده؛ و هم پتانسیل ارتقاء همکاری ایران و اروپا در جهت گسترش و تعمیق صلح و ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به منصه ظهور و عمل در خواهد آمد. ما با امید به آینده و در چارچوب مقررات بین‌المللی تا زمانی که از طرف مقابل صداقت و حُسن نیت ببینیم، به دیپلماسی فعال و سازنده خود ادامه خواهیم داد.

# ضرورت سیاست منسجم در برابر فشارهای بین‌المللی

شرایطی که امروز در کشور با آن مواجه‌ایم، بی‌تردید شرایط پیچیده و حساسی است، به دلیل تحولات سریع و گسترده‌ای که در منطقه و جهان شاهد آن هستیم، اساساً مدیریت کشور در مقطع فعلی جهان، مدیریت ساده و آسانی نخواهد بود. به طریق اولی[1] اگر در مقطعی، کشور با چالش خاصی مواجه باشد، در آن شرایط، اداره کشور، سخت‌تر و مشکل‌تر خواهد شد.

در ابتدا لازم است نسبت به چالشی که امروز با آن مواجه‌ایم، مقداری به عقب برگردیم، تا ببینیم ریشه این چالش‌ها کجاست؟ و در واقع چالش سیاست خارجی که امروز با آن روبه‌رو هستیم، از چه عواملی نشئت می‌گیرد.

## چالش‌های خطرناک پس از پیروزی انقلاب

ما بعد از پیروزی انقلاب با سه چالش مهم روبه‌رو بودیم که در هر سه چالش، امریکایی‌ها یا طراح آن بوده‌اند یا حامی آن و یا هم طراح و هم مجری آن بوده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، اولین چالشی که پیش روی ما بود، فشارهای داخلی بود. حوادثی که در سال ۱۳۵۸ از کردستان گرفته تا خوزستان تا بلوچستان و تا ترکمن صحرا و حتی مسئله حزب خلق

مسلمان در آذربایجان و تا شروع انفجارات و ترورها، همه اینها فشارهایی بود که دشمنان ما از درون جامعه ایرانی و از طریق مزدوران خود به وجود آوردند. اما ملت ما با تدبیر و هوشیاری و با فداکاری و با راهبری امام، توانست از این چالش و بحران به خوبی عبور کند.

چالش دومی که برای ما ایجاد کردند، چالش منطقه‌ای و فشار از بیرون بود. منتهی در آن مقطع، طراحی فشار از منطقه بود. حزب بعث عراق را آماده ساختند و یک جنگ هشت ساله‌ای را بر ما تحمیل کردند که در این زمینه هم، بی‌تردید هم در طراحی و هم در پشتیبانی و حمایت، امریکایی‌ها نقش مؤثر داشتند، به ویژه در سال پایانی جنگ، که امریکایی‌ها آشکارا خود وارد صحنه نبرد با جمهوری اسلامی ایران شد.

چالش سوم ما بین‌المللی بود که بعد از جنگ علیه ما طراحی شد؛ و عجیب این است که علی‌رغم اینکه برخی از افراد فکر می‌کنند دشمنی دموکرات‌ها با ایران نسبت به جمهوری‌خواهان کمتر است، هر سه توطئه و فشار در زمان دموکرات‌ها علیه ما طراحی شد. فشار اول و دوم در زمان کارتر بود. بنابراین هم فشار داخلی در سال ۱۳۵۸ در زمان دموکرات‌ها بود و هم جنگ تحمیلی که در شهریور ۱۳۵۹ به ما تحمیل شد، در زمان حاکمیت دموکرات‌ها بود، فشار سوم هم در زمان دموکرات‌ها بود. البته نمی‌توان گفت که جمهوری‌خواهان بهتر از دموکرات‌ها هستند یا بالعکس. در سیاست‌های اصولی آنها علیه انقلاب اسلامی تفاوت زیادی بین آنها نیست.

چالش سوم در زمان کلینتون آغاز شد. البته بعد از جنگ تحمیلی در زمان بوش پدر شاید به دلیل شرایطی که در منطقه ایجاد شد. زمینه برای طراحی یک فشار بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران نبود، از جمله حمله عراق به کویت، حضور ائتلاف در منطقه و مواضع بسیار دقیق، حکیمانه و خردمندانه‌ای که جمهوری اسلامی ایران در این ماجرا اتخاذ

کرد. گرچه موضوع نظم نوین جهانی در زمان بوش پدر طراحی شد که می‌توانست دامنه آن، ما را هم بگیرد، اما عملاً فشار بین‌المللی در زمان کلینتون شروع شد.

## سیاست مهار دوگانه

در زمان کلینتون، سیاست مهار دوگانه[1] به تصویب رسید که علیه ایران و عراق بود. در این سیاست که در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) طراحی شد، شش هدف نسبت به ایران پیگیری می‌شد.

اول، اعمال تحریم اقتصادی بود که به دنبال این بودند از طریق امریکا و کشورهای متحد و دوست امریکا فشار اقتصادی علیه ج.ا.ایران طراحی و عمل شود. در امریکا از شخص کلینتون آغاز شد. در ماجرای «کونوکو»[2] با فرمان رئیس‌جمهوری امریکا این قرارداد لغو شد و به دنبال آن کنگره وارد عمل شد و طرح معروف «داماتو»[3] را تصویب کرد تا فشار علیه جمهوری اسلامی ایران در بخش اقتصادی به ویژه انرژی

---

۱. برای اطلاعات بیشتر در زمینه سیاست مهار دوگانه به مقاله زیر مراجعه شود:
F. Gregory Gaus, "The Illogic of Dual Containtment", *Foreign Affairs*, March, April 1994.

۲. شرکت «کونوکو» یک شرکت نفتی امریکایی است که یک قرارداد یک میلیارد دلاری با دولت ایران در مارس ۱۹۹۵ برای توسعهٔ میادین نفتی جزیره سیری امضا کرده بود، ولی رئیس‌جمهور وقت امریکا (کلینتون) در ۱۵ مارس ۱۹۹۵ یعنی ۱۰ روز پس از عقد قرارداد مذکور فرمانی را امضا کرد که براساس آن کمک به توسعه منابع نفتی ایران ممنوع اعلام شد.
www.mafhoum.com/press3/108E16.htm

۳. طرح داماتو توسط *آلفونس داماتو* سناتور امریکایی جمهوری‌خواه ایتالیایی‌الاصل به کنگره امریکا ارائه شد. این قانون در سال ۱۹۹۶ جهت تحریم شرکت‌هایی که در یک سال بیش از ۴۰ میلیون دلار در ایران و لیبی سرمایه‌گذاری کنند، از سوی دولت امریکا به تصویب رسید. برای اطلاعات بیشتر به آدرس زیر رجوع گردد:
www.hartford_hwp.com/archives/451287.htm/

انجام شود و هیچ کشور و دولتی نتواند در زمینه نفت و گاز در ایران سرمایه‌گذاری کند.

دوم، جلوگیری از وام و اعتبارات خارجی بود. همان‌طور که می‌دانید، فشار وام و اعتبار خارجی مشکلاتی را در سال‌های بعد برای ما به وجود آورد و حتی کشورهایی مثل ژاپن و اروپایی‌ها که می‌خواستند اعتباراتی را در اختیار ما قرار بدهند، امریکایی‌ها به شدت جلوی آنها را می‌گرفتند.

سوم، جلوگیری از دسترسی ایران به تکنولوژی‌های حساس و فنّاوری‌های پیشرفته بود.

چهارم، جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح مدرن و تقویت بنیه دفاعی بود.

پنجم، جلوگیری از استفاده ایران از انرژی هسته‌ای حتی انرژی صلح‌آمیز بود. در هر ملاقاتی که مقامات روسیه در زمان کلینتون داشتند، یکی از موضوعات اساسی موضوع نیروگاه بوشهر بود و این را به صورت علنی هم اظهار می‌کردند. در زمینه تسلیحات هم به روسیه فشار می‌آوردند. توافق معروف «گور ـ چرنومردین»[1] که بین نخست‌وزیر روسیه و معاون اول رئیس‌جمهور امریکا انجام شد، ارسال هرگونه تسلیحات پیشرفته را به ایران ممنوع می‌کرد.

ششم، جنگ روانی و تبلیغاتی علیه ج.ا.ایران بود.

همهٔ این شش محور را که در سیاست مهار دوگانه طراحی شده بود، اجرا کردند. کلینتون در اولین اجلاس گروه هفت، (که فعلاً گروه

---

۱. این توافق در سال ۱۹۹۵ بین نخست‌وزیر روسیه و معاون ریاست‌جمهوری امریکا صورت گرفت و در آن محدودیت‌هایی برای صدور تسلیحات روسی به ایران در نظر گرفته شد.

www.acronym.org.uk/dd/dd51/51 Iran.Htm

هشت شده است) گفت هدف اصلی ما در این اجلاس، فشار به جمهوری اسلامی ایران از طریق تحریم و به ویژه جلوگیری از ارسال سلاح‌های مدرن به ایران است. کلینتون قبل از سفر برای این اجلاس در مصاحبه‌ای صریحاً اعلام کرد که ما از اینکه ایران در پی دستیابی به سلاح کشتار جمعی است، نگران هستیم. یعنی اتهامات و فشارها از هر سمت نسبت به جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. مارتین ایندیک مشاور سابق امنیتی، اعلام کرد که یکی از اهداف مهم ما این است که اعتبارات صادراتی در کشورهای اروپایی و ژاپن نسبت به ایران کاهش یابد و این برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد.

آلبرایت، وزیر خارجه امریکا گفت: همه فشار ما به بانک جهانی این است که هیچ‌گونه وامی در اختیار جمهوری اسلامی ایران گذاشته نشود. اظهارات تند وارن کریستوفر علیه ایران نیز روشن است که همیشه در سخنرانی‌های خود می‌گفت که ایران به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی است.

در بحث انرژی نیز اظهاراتی از طرف مقامات امریکایی انجام می‌گرفت. داماتو قبل از اینکه طرح خود را علیه ایران مطرح کند، می‌گوید نفت و گاز رگ حیاتی ایران است و ما باید این رگ حیاتی را قطع کنیم. در زمینه جنگ روانی و تبلیغاتی هم محور امریکا علیه ایران، بحث سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و حقوق بشر بود که همواره مطرح می‌کرد.

کلینتون در نامه‌ای به کنگره اعلام کرد که به سه دلیل عمده ایران باید مورد تحریم قرار بگیرد: فعالیت‌های تروریستی ایران؛ حمایت ایران از تروریسم بین‌الملل به ویژه در خاورمیانه؛ و سوم، تلاش ایران برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی. اینها اتهاماتی بود که در نامه کلینتون مطرح شد. بعد هم در همه سخنرانی‌های مهم خود، مانند سخنرانی ماه

ژانویه (که رؤسای جمهوری امریکا در کنگره ایراد می‌کنند) تحت عنوان «وضعیت کشور»، همواره از ایران به عنوان دشمن بزرگ یاد می‌کند و بر این نکته که نباید گذاشت ایران به سلاح و فنّاوری مدرن دست پیدا کند، تأکید می‌کرد. البته در چند سخنرانی، در کنار ایران کره شمالی را هم نام برد.[1]

بنابراین اصل برنامهٔ فشار بین‌المللی علیه ج.ا.ایران از دوران کلینتون آغاز شد و یکی از عمده‌ترین بهانه‌های آنها هم این بود که ایران در پی سلاح‌های کشتار جمعی و از جمله سلاح هسته‌ای است. فشاری هم که امروز علیه ما نسبت به مسائل هسته‌ای است، در واقع شروع آن از سال ۱۳۷۲ و از زمان کلینتون بود.

## فعالیت هسته‌ای کاملاً آشکار و شفاف

فعالیت‌های ایران در زمینه مسائل هسته‌ای همواره صلح‌آمیز و آشکار بوده است. اینکه می‌گویند ایران برنامه خود را مخفی کرده و نگذاشته بود که جامعه جهانی از فعالیت‌های او مطلع شود، تا در پی ساخت بمب باشد، یک دروغ بزرگ است. از عمده مسائل و فعالیت‌های هسته‌ای ما هم روس‌ها و هم چین و هم اروپا و بالطبع امریکا مطلع بوده‌اند. برنامه هسته‌ای فعلی ما برای دسترسی به چرخه سوخت از آخرین سال دولت مهندس موسوی آغاز شد و ادامه یافت. در دوران هشت سال ریاست

---

۱. در ۱۵ مارس ۱۹۹۵ (۲۴ اسفند ۱۳۷۳) *بیل کلینتون* رئیس‌جمهور وقت امریکا با استناد به اتهامات فوق علیه ایران فرمان اجرایی شمارهٔ ۱۲۹۷۵ را صادر کرد و وضعیت فوق‌العادهٔ ملی علیه ایران اعلام کرد. در ۶ مه ۱۹۹۵ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۴) بیل کلینتون با صدور فرمان اجرایی شماره ۱۲۹۵۹ تحریم‌های فراگیر علیه ایران را به اجرا گذاشت. بیل کلینتون در ۱۹ اوت ۱۹۹۷ تحریم‌های قبلی علیه ایران را تحکیم کرد. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به آدرس زیر مراجعه گردد.
http://www.iie.com/Publication/Papers/Paper.efm? research ID=649

جمهوری هاشمی رفسنجانی، تجهیزات و تکنولوژی لازم وارد کشور شد و در هشت سال بعد، این فنّاوری بومی شد که در داخل شروع به ساخت کردیم. سانتریفیوژها در زمان آقای هاشمی رفسنجانی وارد کشور شد، اما ساخت این سانتریفیوژها با مهندسی معکوس عمدتاً در زمان آقای خاتمی شروع و اجرا شد.

اینکه می‌گویند فعالیت‌های ایران در زمینه چرخه سوخت کاملاً مخفی بوده و همه از آن بی‌خبر بوده‌اند، درست نیست. ایران این تجهیزات را از کجا آورده است؟ عمده این تجهیزات از روسیه یا چین وارد کشور شده است. برای ساخت قطعات سانتریفیوژ، بنا شد با شرکتی در آلمان قرارداد بسته شود، مدتی معطل کردند و آخر هم توافق نکردند. آژانس در مذاکره با مسئولین فنی در سال ۲۰۰۳ گفت که از آن فعالیت کاملاً آگاه بوده است. یعنی سرویس آلمان روی این ماجرا سوار بوده و همه اطلاعات را به اتحادیه اروپا، آژانس و امریکا داده بود. این مخفی‌ترین کاری بود که از دید آنها جمهوری اسلامی ایران انجام می‌داده است. تعدادی سانتریفیوژ از دلال خریداری شده بود و چند دلال اروپایی ما را به او وصل کرده بودند، بنابراین مخفی‌کاری به‌صورتی که مطرح می‌شود صحت ندارد.

اساس بحث این است که اگر کشوری در چارچوب NPT و در چارچوب بازرسی‌های پادمان دنبال دستیابی به تکنولوژی صلح‌آمیز باشد، نه تنها آژانس نمی‌تواند مخالف باشد، بلکه حتی آژانس طبق اساسنامه مکلف است به آن کشور کمک کند. پس امریکایی‌ها از سال‌ها پیش دنبال این بهانه بوده‌اند، اما در سال ۱۳۸۱ بهانه جدیدی در اختیار آنها قرار گرفت؛ ساختمان‌سازی در نطنز. در نطنز هم جز میلگرد و سیمان چیز دیگری نبود. در تابستان ۱۳۸۱ منافقین و امریکایی‌ها اعلام کردند که ایرانی‌ها در پی ساخت بمب هستند، و سه نقطهٔ اصفهان، نطنز

و اراک را اعلام کردند. اصفهان که زیر نظر آژانس بود، اراک هم چیزی نبود که لازم باشد به آژانس بگوییم، چون ما به دنبال تولید آب سنگین بودیم و این موضوعی نیست که ما طبق پادمان مکلف باشیم به آژانس خبر بدهیم. اصلاً نیازی به بازرسی و اطلاع آنها نبود. در نطنز هم در آن تاریخ در حال ساختمان‌سازی بودیم.

بدین‌ترتیب، در این مورد که می‌توانست بهانه نسبتاً خوبی برای امریکایی‌ها باشد، این ماجرا را بزرگ کردند. پس چالش هسته‌ای دیروز توسط امریکا بود، امروز هم توسط امریکاست و فردا هم توسط امریکا خواهد بود. کسانی که پشت پرده، رودرروی ما ایستاده‌اند، امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها هستند. دیگران به تحریک آنها در صحنه حضور پیدا کرده‌اند.

بیان یک نکته حائز اهمیت است تا روشن شود در ماجرای هسته‌ای ایران، طراح امریکاست. همان‌طور که می‌دانید، در سال ۱۳۸۱ بعد از اینکه ماجرای ایران در تابستان اوج گرفت، در پاییز حساسیت آن کم شد و این مسئله یکی از استدلال‌های ما در بحث‌های سیاسی بود، مبنی‌بر اینکه امریکا می‌خواهد به عراق حمله کند و فعلاً ایران در دستور کار نیست. البته دلایل دیگری هم وجود داشت. لذا در پائیز و زمستان سال ۱۳۸۱ نه اروپایی‌ها، نه امریکایی‌ها و نه آژانس اظهار نگرانی نمی‌کردند. البته از گوشه و کنار یک زمزمه‌هایی بود، اما نه خیلی شدید. آقای البرادعی هم در زمستان ۱۳۸۱ به ایران آمد و از نطنز دیدار کرد. اما بعد از بازدید از نطنز هم خبری نبود تا عراق تصرف شد و امریکایی‌ها در عراق پیروز شدند در اردیبهشت ۱۳۸۲، موضوع ایران دوباره اوج گرفت و در خرداد موضوع ایران در دستور کار شورای حکام قرار گرفت.

پس کاملاً روشن است که پشت پرده چه قدرتی این ماجرا را طراحی می‌کند. چه زمانی را مناسب می‌داند که این مسئله را بزرگ کند

و در چه زمانی مسئله را از دستور خارج می‌کند.

## سه تجربه در زمینه هسته‌ای

در زمینه مسئله هسته‌ای، سه تجربه پیش روی ما بود: تجربه عراق، تجربه کره شمالی و تجربه لیبی. البته در آغاز که ما کار را شروع کرده بودیم، تجربه لیبی را نداشتیم، و چند ماه بعد در اختیار ما قرار گرفت.

نسبت به عراق، سیاست صدام نسبت به بحث سلاح‌های کشتار جمعی این بود که مصوبه‌ای که شورای امنیت تصویب می‌کرد، صدام می‌گفت به هیچ قیمتی مصوبه را اجرا نمی‌کند، وقتی فشار زیاد می‌شد، کم‌کم عقب‌نشینی می‌کرد و مرتب این مسئله تکرار می‌شد. در آخرین مرحله، بحث جستجوی کاخ صدام بود که می‌گفت به هیچ قیمتی نخواهم گذاشت این کار انجام شود. طارق عزیز هم گفته بود که این مسئله، شرف ملی ماست و ما نخواهیم گذاشت کاخ رئیس‌جمهور ما مورد بازرسی قرار گیرد. اما وقتی فشار زیاد شد، به این کار هم تن دادند. این کار صدام را به جایی رساند که هم اعتماد داخلی و هم اعتماد بین‌المللی به او از دست رفت. بعد هم در نهایت به بهانه سلاح کشتار جمعی در عراق، به این کشور حمله شد. پاول در جلسه شورای امنیت سازمان ملل[1] به اصطلاح مدارک و فیلم را هم به نمایش گذاشت.

تجربه دوم، تجربه کره شمالی است. کره شمالی هم با همین مشکل مواجه شد و در آژانس در شورای حکام محکوم و قطعنامه علیه او صادر شد. موضوع کره شمالی در دستور شورای امنیت قرار گرفت و کره شمالی از NPT خارج شد؛ و تولید سلاح اتمی خود را هم به نحوی

---

۱. سخنرانی *کولین پاول*، وزیر امور خارجه وقت امریکا، که در شورای امنیت سازمان ملل در ۵ فوریه ۲۰۰۳ در جلسه ۴۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد ایراد گردید. این سخنرانی به شماره سند SC/7658 در مجموعه اسناد این شورا ثبت گردیده است.

اعلام کرد. در ماجرای کره شمالی دو نکته حائز اهمیت است. اول اینکه کره شمالی کاملاً به چین و روسیه متکی بود. به ویژه چین که یک پیوند استراتژیک بین چین و کره وجود دارد. کره شمالی مطمئن بود که اگر پرونده‌اش در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل قرار بگیرد و اگر بخواهند در چارچوب فصل هفت، قطعنامه‌ای بگذرانند، چین یا روسیه وتو خواهند کرد و به هرحال توانستند پرونده را از شورای امنیت به مذاکرات شش‌جانبه منتقل کنند.

نکته دوم هم بسیار مهم است. قبل از خروج کره شمالی از NPT، کره شمالی به بمب هسته‌ای دست یافته بود. همان‌طور که می‌دانید، دنیا با کشورهای درحال‌توسعه با سه نوع آیین نامه رفتار می‌کند. ۱) مربوط به کشورهایی که دنبال فنّاوری حساس هسته‌ای نیستند که با آنها رفتاری عادی دارد، ولی تلاش و مراقبت می‌کنند که آنها دنبال این فنّاوری نروند و سیستم جاسوسی خود را فعال می‌کنند و آژانس را هم مأمور می‌کنند که هوشیار باشد. ۲) کشورهایی که به سلاح هسته‌ای دست یافته‌اند که با مقررات جداگانه‌ای با آنها رفتار می‌شود. هر کشوری که به سلاح هسته‌ای دست یافت، آیین‌نامه قبلی فراموش می‌شود و مقررات نو در برابر آن کشور مطرح می‌شود، مانند هند و پاکستان. اول فشار و بعد از یکی، دو سال هم رهایش می‌کنند. چون به سلاح رسیده و دیگر نمی‌شود کاری کرد. مقررات سوم برای کشورهایی است که به فنّاوری حساس نزدیک شده‌اند یا در آستانه دستیابی هستند، آنجا شدیدترین فشار را وارد می‌کنند، تا این کشورها دست بردارند. هرچه کشور جلوتر برود، فشار را بیشتر می‌کنند؛ و لذا شما می‌بینید که کمتر کشوری در دنیا هست که عضو معاهده NPT باشد و اصلاً در این فکر باشد که به دنبال سلاح هسته‌ای برود. چون می‌دانند مقررات شدید است و نمی‌توانند به سمت سلاح حرکت کنند.

نسبت به ج.ا.ایران ماجرای دیگری بود. یعنی ما دارای سلاح هسته‌ای نبودیم و نیستیم، دنبال آن هم نیستیم. اتهام اول این بود که ما به دنبال سلاح هسته‌ای هستیم. در سال ۱۳۸۱ و نیمه اول ۱۳۸۲ امریکایی‌ها این‌طور تبلیغ می‌کردند. با تلاشی که ایران انجام داد، این اتهام رفع شد. یعنی در جهان امروز هیچ دولتی از امریکایی‌ها نمی‌پذیرد که ایران دارای سلاح هسته‌ای است و یا در حال ساخت سلاح است. امریکا هم الان دنبال این مسئله نیست و به اتهام جدیدی پرداخته است؛ و آن اینکه اگر ایران را رها کنیم، ممکن است در آینده به دنبال سلاح هسته‌ای برود که با آن حرفی که امریکا در سال ۱۳۸۱ می‌زد، کاملاً متفاوت است. یکی از سیاست‌هایی که نظام توانست با مهارت دیپلماسی به آن برسد، این بود که توانست بسیاری از اتهامات امریکا را خنثی کند؛ که حتی خود امریکایی‌ها هم فضایی برای تکرار آن نداشته باشند. امروز بحث آنها این است که ایران ممکن است در آینده به دنبال سلاح هسته‌ای برود.

تجربه سوم، تجربه لیبی است. لیبیایی‌ها وقتی فهمیدند که امریکا و اروپا و آژانس مطلع شده‌اند که آنها به دنبال چرخه سوخت هستند، گفتند همه چیز را به امریکا و اروپا تحویل بدهیم تا کل ماجرا تمام شود.

البته لیبی شیوه جدیدی را از ماجرای لاکربی شروع کرد که حاضر شد میلیاردها دلار خسارت کشته‌شدگان هواپیمای لاکربی را پرداخت کند. سپس فرانسوی‌ها ماجرای «یوتا» را مطرح کردند، که پول آنها را هم داد بعد از آن آلمان‌ها ماجرای کافه «لابیل» را مطرح کردند که پول آنها را هم داد. اخیراً بازماندگان ۷۶ قربانی هواپیمای امریکایی که در سال ۱۹۸۶ در کراچی پاکستان توسط گروه «ابونضال» به گروگان گرفته شده بودند، مطرح است که خواستار ۱۰ میلیارد دلار هستند. ساز دیگری هم اخیراً کوک کرده‌اند که بازماندگان جنگ‌های داخلی در ایرلند می‌گویند چون

ارتش آزادی‌بخش ایرلند تحت حمایت قذافی بوده است، بنابراین همه آنها می‌خواهند شکایت کنند.

قذافی تسلیم شد و تمام امکانات هسته‌ای را جمع و بار کشتی کرد و به امریکا برد و تمام اطلاعات را در اختیار آنها گذاشت، از جمله اطلاعات دلالی را که تجهیزات را از او خریده بود. تمام اطلاعات گروه‌های فلسطینی که قذافی با آنها در ارتباط بود، در اختیار امریکا قرار گرفت و تمام کمک‌های این کشور به فلسطینی‌ها قطع شد، به امید اینکه قذافی دوست غرب شود، که نشد. تا امروز هم هنوز اسم لیبی از فهرست کشورهای حامی تروریسم امریکا حذف نشده است. هنوز هم علی‌رغم عقب‌نشینی کامل، فشارها بر لیبی ادامه دارد. این هم یک تجربه است. بنابراین این‌طور هم نیست که اگر کشوری بخواهد همه نوع همکاری کند، آنها فوری رفتارشان را تغییر دهند.

## مدل حفظ حقوق با تعامل

جمهوری اسلامی ایران نه مدل عراق را می‌پسندید و قبول داشت؛ نه مدل کره شمالی می‌توانست برای ایران مدل باشد، چون کره شمالی دارای سلاح هسته‌ای بود، و نه مدل لیبی که مدل تسلیم بود. جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد که به عنوان یک اصل استراتژیک، از حق قانونی خود به هیچ قیمتی نخواهد گذشت. از نظر مقررات بین‌المللی، ج.ا.ایران دارای حق غنی‌سازی است و این حق را حفظ خواهد کرد. البته ایران حاضر است با دیگران مذاکره کند و حتی در مواردی، داوطلبانه برخی فعالیت‌ها را برای مدت کوتاهی تعلیق کند، ولی هرگز حاضر نیست از حق خود بگذرد. اینکه غنی‌سازی را کنار بگذاریم و سوخت را از آنها بخریم، به هیچ عنوان مطرح نیست و این خط قرمز ما بوده است و خواهد بود.

اما در عین حال ما سیاست تعاملی را برگزیدیم. گفتیم با آژانس کار می‌کنیم تا روشن کنیم امریکایی‌ها نسبت به ما تهمت و دروغ می‌بندند و اتهامات آنها واهی است. ما مقررات معاهده NPT را نقض نکرده‌ایم و انحرافی به سمت سلاح هسته‌ای نداشته‌ایم. با آژانس و دنیا هم کار می‌کنیم.

در سال ۱۳۸۲[1] اولین قطعنامه که علیه ما صادر شد و به ما مهلت ۵۰ روزه داده شد، در کشور چند نظر بود. بعضی می‌گفتند به فضای جهانی و آژانس اعتنا نکنیم و از NPT خارج شویم. می‌گفتند اصلاً کاری به جهان نداریم. ما کشور مستقلی هستیم و به قطعنامه آژانس و نظرات دیگران اعتنایی نداریم.

گروه دیگری هم می‌گفتند هرچه در قطعنامه آمده است، فوری قبول کنیم و نباید مشکلات بین‌المللی را بپذیریم، چون به ضرر منافع ملی ما خواهد بود.

راه سوم هم این بود که از حق خودمان نگذریم و با منطق و شیوه‌های دیپلماتیک با جهان وارد تعامل شویم. مقام معظم رهبری و سران نظام و شورای عالی امنیت ملی، این راه را انتخاب کردند و با حرکت در این راه ما دستاوردهای بسیار مهمی داشتیم. این نکته مهم است که هیچ‌گاه فراموش نکنیم که در سال ۱۳۸۲ کجا بوده‌ایم و ظرف دو سال به چه نتایجی دست یافته‌ایم.

## مشکلات حقوقی

اولین معضل پیش روی ما، از لحاظ حقوقی بود که مسئله بسیار مهمی بود. ما که می‌گوییم از لحاظ مقررات بین‌المللی حق ماست که غنی‌سازی

---

۱. قطعنامه شماره Gov/۲۰۰۳/۶۹ (۲۱ شهریور ۱۳۸۲) شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

کنیم، می‌بایست از لحاظ حقوقی کاری می‌کردیم که این حق محکم و ثابت بماند. امریکایی‌ها دنبال این بودند که بگویند ایران حق غنی‌سازی ندارد.

ما که می‌گوییم حق داریم غنی‌سازی کنیم، طبق بند ۴ NPT است که به ما این حق را می‌دهد که فنّاوری صلح‌آمیز داشته باشیم. بند ۴ NPT این حق را منوط به بند ۲ می‌کند؛ که در واقع کشوری حق دارد که بند ۲ را نقض نکرده باشد. بند ۲ این است که کشور به دنبال سلاح هسته‌ای نباشد. امریکایی‌ها می‌خواستند بگویند که چون ایران دنبال سلاح هسته‌ای بوده، پس این حق دچار خدشه شده است. لازم بود ثابت کنیم که دنبال سلاح هسته‌ای نبوده‌ایم؛ و این کار را کردیم. عده‌ای به ما می‌گفتند این کار، ساده‌لوحی است، چون آژانس تحت نظر امریکا و اروپاست، مگر شما می‌توانید، از آژانس چیزی بگیرید!

پس اول لازم بود ثابت کنیم که حق ما ثابت است و به آن لطمه‌ای وارد نیامده است. دوم اینکه ما دو مقطع مهم پیش رو داشتیم. یکی جلسه‌ای که آقای البرادعی از بیست و چند کشور دعوت کرده بود و می‌خواست نتیجهٔ آن جلسه این باشد که هر کشوری که به غنی‌سازی نرسیده، حق ندارد دنبال غنی‌سازی برود. مقطع بعدی، اجلاس بازنگری NPT بود که پیش رو داشتیم. از آنجا که هر ۵ سال یک بار معاهده NPT بازنگری می‌شود، در سال گذشته این بازنگری انجام گرفت. در بازنگری می‌خواستند قطعنامه‌ای بگذرانند که مانع فعالیت غنی‌سازی کشوری مثل ایران (در شرایط ایران) شوند. پس بسیار مهم بود که از این گذرگاه‌های خطرناک به خوبی عبور کنیم.

## دستاوردهای حقوقی

ما به لحاظ حقوقی توانستیم به خوبی از این مقاطع عبور کنیم و این

دستاورد مهم نظام ج.ا.ایران است. می‌دانید که در نوامبر ۲۰۰۴[1] یعنی آذر ۱۳۸۳ شورای حکام به اتفاق آراء قطعنامه‌ای تصویب کرد که در یک بند آن آمده کلیه فعالیت‌های ج.ا.ایران تاکنون صلح‌آمیز بوده است. یعنی خط بطلانی بر روی تبلیغات ۱۰، ۱۲ ساله امریکا علیه ایران کشیدند که همواره می‌گفت ایران دنبال سلاح هسته‌ای است. شورای حکام به صراحت گفت که تاکنون هیچ نشانه‌ای از انحراف ایران یافت نشده است. دوم اینکه اگر کشوری تخلف کرد و قصوری انجام داد، باید آن قصور را جبران کند. در این قطعنامه به صراحت آمده که ایران قصورات را جبران کرده است. این دو دستاورد مهم بود.

البته این قطعنامه به دنبال توافق پاریس به تصویب رسید. روشن است که قطعنامه با دیپلماسی و فعالیت سیاسی ممکن می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند پرونده ما حقوقی است، ما چه کار به اروپا و امریکا داریم؟! درست است که ظاهر پرونده حقوقی است، اما باطن آن سیاسی است. در شورای حکام ۳۵ سفیر هستند که تصمیم می‌گیرند. بعضی از اعضاء مثل پنج کشور هسته‌ای، و کشورهایی نظیر هند، افریقای جنوبی و آلمان ثابت هستند و برخی از اعضاء هم عضو موقت هستند که تغییر می‌کنند. پس ما می‌بایست کار سیاسی ـ حقوقی می‌کردیم تا به نتیجه برسیم.

در کمیته MNA[2] که آقای البرادعی تشکیل داد تا تعدادی از کشورها برای غنی‌سازی فکری بکنند، آقای بوش صریحاً اعلام کرد که ایران نباید عضو این نوع کمیته‌ها باشد و در آغاز این کمیته هم ما عضو نبودیم، ولی بعدها توانستیم وارد این کمیته شویم که این هم از اثرات توافق‌نامه پاریس بود، یعنی اروپایی‌ها قول دادند که این کار را بکنند و لذا مدیر

---

۱. قطعنامه شماره Gov/۲۰۰۴/۹۰ (۲۹ نوامبر ۲۰۰۴) شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

2. Multilateral Nuclear Approaches (MNA)

کل از ما دعوت کرد و ما وارد این کمیته شدیم. نتیجهٔ آن جلسه چه شد؟ در آن جلسه، دنبال این مصوبه بودند که کشورهایی که تا آن زمان فنّاوری غنی‌سازی آنها تکمیل نشده بود، دیگر حق ندارند فنّاوری غنی‌سازی خودشان را تکمیل کنند؛ ولی کشورهایی که فنّاوری آنها تکمیل شده است، می‌توانند ادامه بدهند. آنها می‌خواستند بگویند که ایران هنوز فنّاوری‌اش کامل نیست. دوم اینکه می‌خواستند در آن کمیته مصوب کنند که سوخت به اندازه کافی در دنیا وجود دارد و کشورهایی که سوخت می‌خواهند، می‌توانند بخرند؛ و سوم آنکه می‌توان به آنها نسبت به تأمین سوخت تضمین داد، پس چه دغدغه‌ای است که کشوری به دنبال سوخت برود؟

وقتی ایران عضو این کمیته شد، واقعاً هیئت ایرانی کار بسیار ارزشمندی کرد. نتایج این کمیته در نهایت در ۱۱۰ صفحه سند منتشر شد. در این گزارش نهایی اولاً اعتراف می‌شود که تأمین سوخت تضمین ندارد؛ مسئله‌ای که آقای البرادعی دنبال آن بود. اینکه ما یک نیروگاه بسازیم و سوخت آن از کشور دیگری تأمین شود؛ ممکن است آن کشور روزی به دلایلی سوخت را به ما ندهد و در این زمینه تضمینی وجود ندارد.

مسئله بعد اینکه ایران جزو فهرست کشورهای دارای فنّاوری چرخه سوخت قرار گرفت و نام ایران صریحاً ذکر شد و این نتیجهٔ بسیار ارزنده‌ای بود که به دست آوردیم و نام ایران در کنار کشورهایی مانند برزیل و آرژانتین و هند، به عنوان کشور دارندهٔ چرخه سوخت مطرح شد. پس لازم بود این اقدامات را برای حفظ حقوق خود انجام دهیم.

مورد آخر هم جلسه بازنگری نیویورک بود. یکی از روزنامه‌های داخلی مرتب می‌نوشت که مذاکره‌کنندگان نمی‌دانند که این تعلیق ایران در نیویورک دائمی خواهد شد و آنجا مصوب می‌شود که هر کشوری که

غنی‌سازی ندارد، نمی‌تواند غنی‌سازی را شروع کند، پس تعلیق دائمی خواهد شد. من در آن زمان در مصاحبه‌ای اعلام کردم که ما هوشیار هستیم و برای جلسه بازنگری نیویورک برنامه‌ریزی کامل داریم. جلسهٔ بازنگری نیویورک، هیچ قطعنامه و مصوبه‌ای نداشت و منجر به شکست شد. پس ما از لحاظ حقوقی این دستاوردهای بزرگ را به دست آورده‌ایم.

## تعلیق موقت و محدود

دوم اینکه قطعنامه شهریور ۱۳۸۲[۱] تعلیق را برای ما الزامی کرده بود و ما می‌خواستیم این الزامی بودن را از بین ببریم و همچنین تعلیق را پلکانی قبول کنیم و این بدون کار سیاسی مقدور نبود. طبق قطعنامه شهریور ۱۳۸۲ می‌بایست همه فعالیت‌های غنی‌سازی و هر آنچه مرتبط با غنی‌سازی است، تعلیق می‌کردیم.

مشکل‌ترین بخش مذاکرات ما با سه وزیر اروپایی در تهران نیز بر سر مسئله تعلیق بود که دو بار جلسهٔ ما در آستانه شکست قرار گرفت. در آن جلسه نظر ما این بود که باید در بیانیه تهران ذکر شود که تعلیق داوطلبانه و صرفاً برای اعتمادسازی است و این خود ایران است که می‌خواهد این کار را برای اعتماد بیشتر بکند و نه به دلیل قطعنامه. زمان تعلیق هم در اختیار ایران است و آنها می‌گفتند ما چنین چیزی نداریم. داوطلبانه اصلاً معنی ندارد. سرانجام ما این نکته مهم را در بیانیه تهران گنجاندیم که تعلیق داوطلبانه است و صرفاً برای اعتمادسازی بیشتر است و اجرای پروتکل هم داوطلبانه است.

بعد هم فقط تعلیق قسمتی از فعالیت‌ها را پذیرفتیم و آن هم

---

۱. قطعنامه شماره Gov/۲۰۰۳/۶۹ (۲۱ شهریور ۱۳۸۲) آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

حساب‌شده بود. ما تعلیق اصفهان را قبول نکردیم. چون در اصفهان مشغول نصب تجهیزات بودیم. تقریباً همه بخش UF6 باقی مانده بود. ما نیاز به زمان و آرامش داشتیم تا آن را کامل کنیم. ما قطعه و مونتاژ نیاز داشتیم، چون تعداد سانتریفیوژ ما کم بود و لذا تعلیق قطعه و مونتاژ را نپذیرفتیم.

ما فقط تعلیق فعالیت نطنز را قبول کردیم، چون در نطنز فعالیت غنی‌سازی را با ۲۰ سانتریفیوژ انجام داده و موفق شده بودیم و لذا می‌توانستیم تعلیق کنیم. ما چون به این فنّاوری دست یافته بودیم، آن را تعلیق کردیم؛ ولی به آنهایی که نرسیده بودیم، تعلیق نکردیم. ما نیاز به فضای آرام داشتیم تا فنّاوری را کامل کنیم و این فضا را به وجود آوریم.

## دفع خطر شورای امنیت

مورد سومی که لازم بود، انجام دهیم، اینکه سال ۱۳۸۲ که امریکایی‌ها می‌خواستند ما را به شورای امنیت ببرند، خود را پیروز صحنه می‌دانستند. به تازگی در عراق پیروز و مغرور و مست شده بودند و اصرار داشتند تا ما را به شورای امنیت ببرند. ما در آن شرایط باید از شورای امنیت فاصله می‌گرفتیم و این کار تنها با نزدیک شدن به سه کشور اروپایی و مذاکره با آنها و توافق با اتحادیه اروپا میسر بود. به این هدف هم رسیدیم. فاصله ما با شورای امنیت به قدری زیاد شد که در آغاز سال ۱۳۸۴ هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌کرد که پرونده ما روزی به شورای امنیت برود. چون در فروردین ۱۳۸۴ ما به مرز توافق نهایی با اروپا بسیار نزدیک شده بودیم.

ما یک طرح چهار مرحله‌ای در فروردین ۱۳۸۴ در پاریس روی میز گذاشتیم. طرح چهار مرحله‌ای این بودکه در مرحله اول اصفهان را راه‌اندازی کنیم. در مرحله دوم سه‌هزار سانتریفیوژ را نصب خواهیم کرد.

در مرحله سوم، سه‌هزار سانتریفیوژ را راه‌اندازی می‌کنیم. در مرحله چهارم کل نطنز یعنی حدود شصت‌هزار سانتریفیوژ را راه‌اندازی می‌کنیم.

مهم این بود که در جلسه پاریس بعد از بحث‌های طولانی، اروپا قبول کرد که طرح چهار مرحله‌ای ایران محور مذاکرات باشد. ممکن است کسی بگوید توافق نهایی حاصل نشد، اما اینکه اروپا پذیرفت که طرح ما مبنای مذاکراتی ما و اروپا باشد، بسیار مهم بود. در همان فروردین، خبرگزاری رویترز[1] خبری را مخابره کرد و گفت اروپا و ایران بر سر اصفهان و ۵۰۰ سانتریفیوژ در نطنز به توافق رسیده‌اند که در تهران بعضی از روزنامه‌ها انتقاد کرده بودند که چرا ما به ۵۰۰ سانتریفیوژ راضی شده‌ایم که البته این خبر واقعیت نداشت. اما اینکه خودشان این عدد را به خبرگزاری خود داده بودند که این خبر را پخش کند، بسیار مهم بود. بعد از آن هم در آستانه انتخابات بودیم و اروپا اصرار داشت که توافق نهایی در دولت بعدی انجام شود و لذا تعلل کردند. پس از انتخابات هم که شرایط و تیم مذاکره‌کننده تغییر کرد.

## شرایط فعلی پرونده هسته‌ای

در شرایط امروز که حداقل اروپا و امریکا معتقدند تنها راه‌حل مسئله هسته‌ای ایران شورای امنیت و بالاتر از آن، از طریق فصل هفتم منشور ملل متحد است، شرایط خاصی را به وجود آورده‌اند. می‌دانید که فصل هفتم منشور سه ویژگی دارد: اول اینکه اجرای مصوبات شورای امنیت تحت فصل هفتم برای دولت‌ها الزامی است. دوم، اگر کشوری مصوبات را اجرا نکرد، شورای امنیت می‌تواند تحریم‌های سیاسی و یا اقتصادی علیه آن کشور وضع کند؛ و سوم اینکه اگر تحریم‌ها مؤثر واقع نشد،

1. www.dawn.com/2005/03/31/int2.htm.

شورای امنیت می‌تواند حتی پیش‌بینی حمله نظامی به آن کشور را بنماید.

امروز امریکا و اروپا دنبال این هستند که موضوع ایران در شورای امنیت تحت فصل هفتم باشد. بسیاری از کشورهای دنیا با این مسئله موافق نیستند. کشورهای روسیه و چین هم موافق نیستند. اینکه این کشمکش‌ها به کجا می‌رسد، بحث دیگری است. به اعتقاد من، واقعیت امر این است که شورای امنیت و اجرای مقررات فشار به ایران نمی‌تواند به اهداف خود برسد. با شورای امنیت چطور می‌توانند با کشوری که به فنّاوری رسیده و فنّاوری را بومی کرده است، مقابله کنند! همه آنها می‌دانند که ما خودمان سانتریفیوژ را می‌سازیم. خودمان تغذیه آن یعنی UF6 را تولید می‌کنیم. کیک زرد را هم خودمان تولید می‌کنیم. همه این زنجیره را ما به دست آورده‌ایم. مگر می‌شود این فنّاوری را از ملت گرفت؟! پس چرا این همه سروصدا می‌کنند؟ می‌گویند ما از ایران نگران هستیم! اگر مشکل این است، راه رفع نگرانی وجود دارد.

من به عنوان کسی که در مسائل هسته‌ای کار کرده است، اخیراً برای تأثیرگذاری در فضای افکار عمومی غرب، مقاله‌ای تهیه کردم و در اختیار روابط عمومی مرکز تحقیقات استراتژیک قرار دادم تا در نشریه‌ای در امریکا یا اروپا چاپ شود. این مقاله برای انتشار در اختیار مجله تایم قرار گرفت. در مقدمه این مقاله نوشته‌ام که به چه دلیل ج.ا.ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نخواهد بود و سلاح هسته‌ای تضمین امنیت ملی ما نیست. در بخش دوم هم اشاره کرده‌ام اینکه می‌گویید ما مخفی‌کاری کرده‌ایم، دروغ است، به دلیل اینکه ما برای چرخه سوخت در دهه ۱۹۸۰به بسیاری از کشورهای غربی و شرقی مراجعه کردیم. به چین، اروپا و روسیه مراجعه کردیم و از آنها خواستیم فنّاوری چرخه سوخت را به ما بدهند. اگر می‌خواستیم مخفیانه به آن برسیم که رسماً به اروپایی‌ها نمی‌گفتیم که فنّاوری چرخه سوخت را به ما بدهید.

در بخش سوم نوشته‌ام شما می‌گویید به ایران اعتماد ندارد، ولی انتظار دارید ایران به شما اعتماد کند. شما می‌گویید که غنی‌سازی‌تان در چارچوب یک قرارداد بین‌المللی (NPT) است و آژانس هم بر شما نظارت می‌کند، ولی در عین حال به شما اعتماد نداریم. در مقابل می‌خواهید ما به شما اعتماد کنیم که هر وقت سوخت خواستیم، شما به ما می‌دهید؛ در جایی که نه مقررات بین‌المللی وجود دارد که شما مجبور باشید به ما سوخت بدهید و نه نظارتی بر آن وجود دارد. این چه منطقی است که شما به ما اعتماد نمی‌کنید، ولی ما باید به شما اعتماد کنیم.

## پیشنهادهای نه‌گانه

در پایان مقاله پیشنهاداتی مطرح کردم. این موارد پیشنهادات شخصی من است که از طریق آن هم می‌شود اعتماد جهانی به وجود آید و هم در ایران غنی‌سازی انجام شود:

۱. ایران در کنار سایر کشورهایی که برنامه تولید سوخت دارند، اعلام آمادگی کند تا مشارکت فعالی در جهت تقویت رژیم عدم اشاعه و ایجاد اعتماد بیشتر بنماید.

۲. ایران تصویب پروتکل الحاقی را مورد بررسی قرار دهد.

۳. ایران شبهه خروج احتمالی از معاهده عدم اشاعه (NPT) را برطرف نماید.

۴. ایران آمادگی خود را برای مذاکره در زمینه توسعه و زمان‌بندی غنی‌سازی صنعتی اعلام نماید.

۵. ایران سقف غنی‌سازی در حد نیاز برای نیروگاه و قابل راستی‌آزمایی برای آژانس را بپذیرد.

۶. ایران در دوران مذاکره برای توسعه و زمان‌بندی غنی‌سازی در سطح صنعتی، سقفی را برای تولید UF6 بپذیرد.

۷. ایران و آژانس در مورد جزئیات مربوط به حضور مستمر بازرسان در ایران به منظور راستی‌آزمایی برای عدم انحراف برنامه هسته‌ای ایران به توافق برسند.

۸. ایران با اعلام آمادگی جهت مشارکت با دیگر کشورها در چارچوب یک کنسرسیوم، اطمینان بیشتری نسبت به صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای خود به وجود آورد.

۹. و بالاخره، ایران در پی بی‌اعتنایی به تصمیمات شورای امنیت نیست. راه برون‌رفت، تصمیم شورای امنیت به واگذار نمودن موضوع هسته‌ای ایران به آژانس برای ارائه فرمولی مناسب در چارچوب پیشنهادات فوق می‌باشد. یعنی مصوبه‌ای را بگذارند که ایران و آژانس، یا ایران و آژانس و چند کشور دیگر با هم بنشینند و به فرمولی برسند که ایران بتواند غنی‌سازی کند و اعتماد جهانی را هم به همراه داشته باشد.

البته این مطلب مسبوق به سابقه است. یک بار در فرانسه با آقای شیراک، نسبت به فرمولی به توافق رسیدیم. من پنج پیشنهاد ارائه دادم که آقای شیراک پیشنهاد چهارم را قبول کرد و نسبت به آن به توافق رسیدیم و قرار شد او با دیگران هم صحبت کند. اما تلفن شبانه آقای بوش و مخالفت امریکا این توافق را با مشکل مواجه کرد.[1]

به هرحال ما در یک مذاکره رسمی با شیراک، به توافق رسیدیم. با شرودر[2] هم صحبت کردیم که گفت ممکن است این طرح برای آلمان اعتمادآفرین باشد، اما دیگری (امریکا) هم هست که باید اعتماد کند و او قبول نمی‌کند.

ما باید در شرایط فعلی دنبال راه‌حل مناسب سیاسی و فنی باشیم. برای مثال اخیراً در مرکز تحقیقات استراتژیک، سمینار بین‌المللی هسته‌ای

---

۱. تاریخ ملاقات ۱۳۸۳/۱۲/۶.
۲. تاریخ ملاقات ۱۳۸۳/۱۲/۷.

برگزار کرده‌ایم.[1] گروه‌هایی از اروپا و امریکا به این همایش دعوت شده بودند. تعدادی از محققین امریکایی پیشنهادی داشتند و گفتند ما تیمی هستیم که در سال ۱۹۸۶ به مسکو رفتیم و اختلاف مهم امریکا و شوروی را از طریق مذاکرات فنی حل کردیم و ما آماده‌ایم در تهران با گروه فنی شما به یک فرمول مناسب برسیم. من به آنها گفتم اگر بر فرض با شما به فرمولی هم برسیم، چه فایده‌ای دارد؟ گفتند چیزی که ما اعلام کنیم، دولت بوش نمی‌تواند نپذیرد، چون ما یک گروه معروف هستیم و افکار عمومی امریکا ما را قبول دارد. البته مشخص نیست این یک راه‌حل مناسب باشد، ولی حتماً راه‌حل‌های مناسبی وجود دارند.

## ضرورت حفظ منافع حیاتی

مسئله هسته‌ای امروز به صورت مسئله بسیار مهم و پیچیده‌ای درآمده است. در این مقطع هم منفعت ملی و هم منفعت حیاتی ما مطرح است. باید هوشیار باشیم. ما یک منافع حیاتی داریم که اصل نظام، اصل کشور، تمامیت ارضی و امثال اینهاست و یکسری منافع ملی داریم. باید منافع ملی را در کنار منافع حیاتی، توأمان حفظ کنیم. این مسئله مهمی است.

نکته دیگر اینکه درست است که ما در اندیشه، آرمان‌گرا و در مبانی، اصول‌گرا باشیم، اما در مقام عمل و برنامه‌ریزی باید واقع‌گرا باشیم. به ناچار باید واقعیت‌های جهان و منطقه را مد نظر قرار دهیم. آرمان‌گرایی و اصول‌گرایی مهم‌اند، اما نمی‌توان صرفاً برمبنای آرمان‌گرایی و اصول‌گرایی برنامه‌ریزی کرد. باید واقعیت‌ها را هم در برنامه‌ریزی مد نظر قرار داد.

هرچند مسئولیت بحث هسته‌ای برعهده شورای عالی امنیت ملی

---

۱. *کنفرانس بین‌المللی برنامه انرژی هسته ایران: سیاست‌ها و چشم‌اندازها*، تهران ۱۳۸۵/۲/۵.

است و تیم مذاکره‌کننده هم مشغول فعالیت است، اما این مسئله، یک مسئله ملی است و همه باید احساس مسئولیت کنند. در این شرایط باید نهادهای دیگر هم به کمک مسئولین بیایند، مجلس شورای اسلامی هم باید فعال‌تر باشد، مجمع تشخیص هم باید فعال باشد، مجلس خبرگان هم می‌تواند کمک کند. حتی در این شرایط، احزاب و تشکل‌های سیاسی هم باید حضور پیدا کنند. البته منظور این نیست که هر گروه، نظر خود را در روزنامه‌ها منتشر کند، بلکه ما نظرات خود را باید به مسئولین منتقل کنیم.

نخبگان کشور هم مسئولیت دارند و همچنین همه مردم. این شرایط حساس است و همه باید دست به دست هم دهیم تا بتوانیم این مسئله مهم را در کوتاه‌ترین زمان و کم‌هزینه‌ترین مسیر به مقصد برسانیم. یعنی فنّاوری را حفظ کنیم و جمهوری اسلامی ایران دارای چرخه سوخت شود، اما سایر منافع را نیز حفظ کنیم.

در این مقطع یک استراتژی یک‌وجهی ما را به هدف نمی‌رساند. یک استراتژی چندوجهی نیاز داریم که از یک طرف منافع ملی و شرایط داخلی ما مد نظر باشد؛ و از طرف دیگر واقعیت‌های جهان بیرون و شرایط بین‌المللی مطرح باشد.

از یک طرف باید برنامه‌ریزی‌ها و حربه‌های دشمن و پایگاه‌هایی را که دشمن به آن متکی است، مد نظر قرار دهیم و از طرف دیگر امکانات و توانمندی‌های خودمان را لحاظ کنیم. در چالشی که با آن مواجه‌ایم، فقط به هدف نگاه نکنیم، بلکه هزینه‌ها را هم به دقت محاسبه کنیم.

نباید از یاد برد که ما چشم‌انداز بیست‌ساله را تصویب کرده‌ایم و به دنبال رشد و توسعه هستیم. اینجا جایی است که ما از یک طرف باید به چالش‌ها بنگریم و از طرف دیگر هم به اهداف ملی خود نگاه کنیم.

# لزوم دیپلماسی فعال
# همزمان با ارتقای فنّاوری هسته‌ای

فعالیت هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در زمینه تولید سوخت هسته‌ای از سال ۱۳۶۷، در واقع در آخرین ماه‌های دولت آقای مهندس موسوی شروع شد. البته در آن زمان هم بیشتر، آقای هاشمی رفسنجانی این مسئله را پیگیری می‌کردند؛ و در زمان ریاست جمهوری ایشان نیز این مسئله با سرعت بیشتری دنبال شد. عمدتاً تجهیزات مورد نیاز هم از کشورهای روسیه و چین خریداری شد. با کشور روسیه از سال ۱۹۹۲ مذاکرات هسته‌ای آغاز شد و نسبت به تکمیل نیروگاه بوشهر و سپس در زمینه‌های دیگر هسته‌ای نیز معاملاتی با روسیه انجام شد. البته بیشترین همکاری‌ها در آن مقطع با کشور چین بود. همزمان یکسری پروژه‌های آزمایشی هم توسط متخصصین کشورمان صورت می‌گرفت. این نوع آزمایشات در چارچوب NPT و مقررات آژانس بود.

به تدریج ابزار و تجهیزات نسبتاً خوبی از کشورهای مختلف خریداری کردیم، مانند تجهیزات لیزری تا غنی‌سازی از طریق لیزر را هم مورد بررسی قرار دهیم. این تجهیزات عمدتاً از کشورهای روسیه یا چین خریداری شدند. گرچه این خریدها بعضاً جنبهٔ محرمانه داشت و اعلام نمی‌شد، ولی برخلاف مقررات آژانس نبود. یعنی نیازی نبود تا این

خریدها را به اطلاع آژانس برسانیم. با چینی‌ها همکاری‌های نسبتاً گسترده‌تری شروع شد. یک طرح با چینی‌ها ساخت UCF اصفهان بود. پروژهٔ بعدی، ZPP در همان اصفهان بود. پروژهٔ بعدی ساخت قرص اورانیوم برای میله سوخت بود. همین‌طور مقداری UF6 هم از چینی‌ها خریده بودیم. طبق مقررات هیچ‌کدام از این خریدها به آژانس اعلام نشده بود، چون الزامی به این اعلام نداشتیم. تعدادی سانتریفیوژ هم از دلال خریداری کردیم.

در دوران آقای خاتمی، فعالیت‌ها گسترده‌تر شد و بیشتر هم دنبال بومی‌سازی تجهیزاتی بودیم که قبلاً از طریق دلال خریداری شده بود. شروع فعالیت رئیس جدید سازمان انرژی اتمی هم همزمان با فعال شدن کمیته‌ای تحت عنوان «کمیتهٔ فنّاوری‌های پیشرفته» بود که آن کمیته اختیارات وسیع قانونی داشت و لذا از لحاظ مالی (چه ارزی و چه ریالی) و از لحاظ مقررات در زمینه فنّاوری‌های پیشرفته، بدون تشریفات و پیچ‌وخم‌های اداری، اقدامات لازم صورت می‌گرفت. به دلیل حذف تشریفات معمولی، پروژه‌ها بسیار سریع‌تر فعال می‌شدند.

## تبلیغات گسترده علیه برنامه هسته‌ای ایران

در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱، به دلیل ساختمان‌سازی مفصلی که در نطنز شروع شده بود، آن فعالیت‌ها منشأ شک و تردید کشورهای غربی نسبت به فعالیت‌های ایران در زمینه هسته‌ای شدند. چون از طریق ماهواره‌ها مرتب عکس می‌گرفتند و آنها را تطبیق می‌دادند و می‌دیدند در یک منطقه‌ای صدها کامیون، لودر و بلدوزر شبانه‌روز فعالیت می‌کنند. برای آنها جای تعجب بود که در منطقه کویر، چه نوع فعالیتی می‌خواهد انجام شود. لذا جاسوسان و منافقین را فعال کردند و به‌تدریج از طریق تخلیه تلفنی منافقین و عکس‌هایی که گرفته بودند و با اطلاعاتی که از

طرق مختلف به دست آورده بودند، در تابستان ۱۳۸۱ سروصدای تبلیغاتی به راه انداختند که ایران تأسیسات مخفی هسته‌ای دارد و در پی تولید بمب اتمی است. این سروصدا درست در مقطعی بود که امریکایی‌ها در تردید بودند که بعد از افغانستان، به عراق حمله کنند یا به ایران؟ چند هفته‌ای مسئله هسته‌ای ایران را روی آنتن آوردند و سپس برای مدتی سکوت کردند. این مسئله علامت خوبی برای ما بود که نمی‌خواهند به ایران حمله کنند و هدف آنها عراق است و لذا از آبان ۱۳۸۱ تقریباً برای ما روشن بود که هدف حمله بعدی در منطقه، عراق خواهد بود.

## طرح موضوع هسته‌ای ایران در آژانس

در سال ۱۳۸۲ بعد از آنکه امریکایی‌ها در عراق خیلی سریع به پیروزی رسیدند، دوباره پرونده هسته‌ای ایران را مطرح کردند. با نگاهی به تاریخچه بحران روشن می‌شود که در تابستان ۱۳۸۱ راجع به ایران سروصدای زیادی شروع می‌شود و سپس تبلیغات کم‌رنگ می‌شود، ولی بعد از پیروزی در عراق در سال ۱۳۸۲ بار دیگر پرونده ایران با آب و تاب مطرح می‌شود و موضوع در دستور کار شورای حکام قرار می‌گیرد. این اولین بار بود که پروندهٔ هسته‌ای ایران در آژانس در دستور کار شورای حکام قرار می‌گرفت.

وقتی پرونده هسته‌ای ما در دستور کار آژانس قرار گرفت، مسئول سیاسی ـ حقوقی در آژانس، نماینده سازمان انرژی اتمی بود. در واقع سفیر ما در آژانس از طرف سازمان انرژی اتمی تعیین می‌شد. وقتی در خرداد ۱۳۸۲ پرونده ما در آژانس در دستور کار قرار گرفت، سازمان انرژی اتمی به مسئولین می‌گفت مسئله مهمی نیست، آقای البرادعی یک گزارشی به جلسه ارائه می‌دهد و مسئله تمام می‌شود. آقای البرادعی در

خرداد ماه گزارشی[1] به شورای حکام داد و شورا، بیانیه‌ای[2] صادر کرد، مبنی‌بر تشویق این امر که در نطنز فعالیت غنی‌سازی تعلیق گردد. البته قطعنامه‌ای در این اجلاس نبود. بعد از آن، وزارت خارجه نسبت به این پرونده حساس شد و اعلام کرد ما در مسیری حرکت می‌کنیم که ممکن است روزبه‌روز وضع بدتر شود. ولی سازمان انرژی اتمی می‌گفت، مسئله مهمی نیست و جای نگرانی وجود ندارد.

در شهریور ۱۳۸۲ و در اجلاس بعدی، قطعنامه شدیداللحنی[3] علیه ما صادر شد که به ما یک ضرب‌الأجل ۵۰ روزه داد و پرونده ما را در چارچوب ماده ۱۸ پادمان قرار داد. ماده ۱۸ می‌گوید: فعالیت یک کشور اگر مورد تردید قرار بگیرد، شورای حکام موضوع را در دستور کار قرار می‌دهد و از آن کشور می‌خواهد که به همه سؤالات آژانس پاسخ دهد و اگر مدیرکل اعلام کرد که قادر نیست صلح‌آمیز بودن همه فعالیت‌ها را تأیید کند، موضوع به شورای امنیت گزارش می‌شود. امریکایی‌ها در جلسه شهریور ۱۳۸۲ (سپتامبر۲۰۰۳) اصرار داشتند قطعنامه به‌گونه‌ای تنظیم شود که در اجلاس بعدی پرونده ما به شورای امنیت ارجاع شود.[4] متن قطعنامه در تهران، موجب تعجب مسئولین مربوطه شد، چون با پیش‌بینی و وعده‌های سازمان انرژی اتمی، ۱۸۰ درجه متفاوت بود.

در این مرحله، چند راه مطرح بود و در کشور ما نیز هریک از راه‌ها

---

1. IAEA Doc. GOV/2003/40, 6 June 2003.
2. IAEA Doc. Statement by the Board, IAEA Media Advisories, MA 2003/72, 19 June 2003.
3. GOV/2003/69, 12 September 2003.
4. IAEA Doc. Statement by Amb. Kenneth C. Brill, United States of America, IAEA Board of Governors Meeting, Vienna, Austria, 8 September 2003, available at: http://www.iaea.org/NewsCenter/Focus/IaeaIran/blog092003-Statement -usa.pdf

در میان سیاسیون طرفدارانی داشت. گروهی معتقد بودند که چون شورای حکام قطعنامه‌ای علیه ما صادر کرده است، بنابراین باید از NPT خارج شویم و رابطه خود را با آژانس قطع کنیم. یک تفکر هم این بود که باید فوری مسائل را حل‌وفصل کنیم و قطعنامه آژانس دقیقاً اجرا شود. اگر امضاء و تصویب پروتکل الحاقی را می‌خواهند، فوراً آن را در مجلس تصویب کنیم. اگر می‌گویند سؤالات را جواب دهید، به همهٔ سؤالات فوراً پاسخ دهیم؛ اگر تعلیق را خواسته‌اند، فوراً انجام دهیم تا سریع، مسئله را حل‌وفصل نهایی کنیم و کشور از لحاظ سیاسی و اقتصادی و حتی امنیتی دچار مشکل نشود. نظر سوم هم این بود که ما به تدریج فعالیت‌های خود را ادامه دهیم و لازم است فرصت‌سازی کنیم تا بتوانیم فنّاوری‌ها را تکمیل و از لحاظ حقوقی هم پرونده را حل‌وفصل کنیم. لذا برای دستیابی به این اهداف لازم بود از لحاظ سیاسی با یک قدرت بین‌المللی وارد نوعی تعامل و گفتگو شویم. این قدرت می‌توانست امریکا و یا اروپا و یا دیگر کشورها باشند.

## ساختار جدید جهت اقدامات فوری

بعد از تصویب این قطعنامه در شهریور ۱۳۸۲ روند مدیریت پروندهٔ هسته‌ای به این صورت درآمد که سیاست‌ها در جلسه مسئولین رده بالا و سران کشور جمع‌بندی می‌شد و تصمیمات لازم اتخاذ می‌گشت. بعد از چند جلسه، در همین جمع تصویب شد که یک نفر مسئول پرونده شود، چون در آن مقطع بخشی از اختیارات برعهده وزارت خارجه، بخشی برعهدهٔ سازمان انرژی اتمی و بخشی هم برعهدهٔ دیگر دستگاه‌ها بود؛ و لذا بنا شد یک نفر مسئول شود و همه ارگان‌های مربوطه زیر نظر او کار کنند که کار با هماهنگی بیشتری پیش برود.

در همان جلسه بحث شد که طرف مذاکرهٔ ما چه کشورهایی باشند؟

هنوز هم عده‌ای هستند که می‌گویند چرا ما با اروپا وارد تعامل و مذاکره شدیم. ما پرونده‌ای در آژانس داشتیم و می‌بایست فقط کار حقوقی می‌کردیم. پاسخ این است که تصمیم‌گیر در آژانس، مدیرکل یا تیم حقوقی آژانس نیست، تصمیم نهایی را حکام تعیین‌شده از ۳۵ کشور (سفرا) در شورای حکام می‌گیرند. پس کار عمدتاً سیاسی است. ضمن اینکه بخشی، حقوقی و فنی هم هست. پس ما باید با یک قدرتی می‌نشستیم و مذاکره می‌کردیم. در آن جلسه بحث شد و تصمیم گرفته شد که با سه کشور اروپایی مذاکره کنیم، که آنها چند هفته قبل هم نامه‌ای به وزیر خارجه ایران در این زمینه نوشته بودند.[1] از لحاظ توانمندی هم اروپایی‌ها بعد از امریکا، توانمندی بیشتری داشتند. بنابراین در جلسه سران تصمیم گرفته شد که ما با سه کشور اروپایی مذاکره و وزرای خارجه آنها را به تهران دعوت کنیم. آنچه جلسه از ما خواسته بود، این بود که وقتی با سه وزیر صحبت می‌کنیم، از آنها قول بگیریم که مانع رفتن پرونده به شورای‌امنیت سازمان ملل شوند. چون در آن مقطع، امریکایی‌ها بسیار اصرار داشتند تا پروندهٔ ما را به شورای امنیت سازمان ملل ببرند. مردم هم تحت تأثیر شرایط اشغال عراق و تبعات احتمالی ارجاع امر به شورای امنیت و دیوانگی‌های امریکا، نگران مسئله بودند.

## مشکلات همکاری با آژانس

مشکلی که پیش رو داشتیم، این بود که چگونه فعالیت‌های انجام‌شده در زمینه هسته‌ای را به اطلاع آژانس برسانیم، چون اعلام آنها ممکن بود بهانه‌ای برای ارسال پرونده به شورای امنیت شود و اگر اعلام نمی‌کردیم، (چون تقریباً همه اطلاعات را قبلاً از طریق سرویس‌های جاسوسی غرب

---

۱. ۱۵ مرداد ۱۳۸۲ (۶ اوت ۲۰۰۳).

در اختیار داشتند) عدم اظهار آنها موجب شود که پرونده به شورای امنیت برود. البته بعدها روشن شد که دولت چین تمام خریدهایی را که از آن کشور داشتیم، به اطلاع آژانس رسانده بود. حتی چینی‌ها به ما گفتند که همه موارد را بگویید، چون ما همه آنها را به آژانس اعلام کرده‌ایم. روس‌ها هم همه موارد را به آژانس گفته بودند. برخی از فعالیت‌ها هم که مربوط به سال‌های قبل بود، خود آژانس اشاره کرده بود که این موارد را هم بنویسید، چون از آنها باخبریم. برای مثال راجع به آزمایش پلوتونیوم یکی از همراهان آقای البرادعی در هنگام ترک تهران به یکی از کارشناسان سازمان انرژی اتمی گفته بود که این مورد را هم بنویسید، چون ما از آن اطلاع داریم.

بحث این بود که اگر همهٔ موارد و فعالیت‌ها را به آژانس اعلام کنیم، چه تبعاتی خواهد داشت و رسانه‌های صهیونیستی و دشمنان آن را بزرگ و جوّسازی خواهند کرد. به هرحال در نهایت موارد را به آژانس اعلام کردیم که کار درستی بود، چون آژانس از همه موارد از طریق سرویس‌های اطلاعاتی غرب مطلع بود. حتی بعدها آن دلالی که برخی تجهیزات را به ایران فروخته بود، در مالزی دستگیر شد و همه اطلاعات را فاش کرد.

## مذاکره با سه وزیر اروپایی

وقتی وزرای اروپایی به تهران آمدند،[1] چند مسئله را مطرح کردیم. یکی اینکه ما می‌خواهیم همهٔ فعالیت‌های انجام شده که قبلاً اعلام نکرده‌ایم، به آژانس اعلام کنیم؛ در مقابل شما تعهد دهید که خود این مسئله را تبدیل به یک بلوای سیاسی ـ تبلیغاتی نکنید. موضوع دوم این بود که

---

۱. ۲۹ مهر ۱۳۸۲ (۲۱ اکتبر ۲۰۰۳).

قطعنامهٔ شورای حکام از ما خواسته بود که پروتکل الحاقی را فوراً تصویب و اجرا کنیم، نظر ما این بود که پروتکل را نمی‌توانیم به این زودی‌ها تصویب کنیم، چون سیر قانونی خود را دارد؛ باید لایحه تهیه شود، بعد به مجلس برود، بعد به شورای نگهبان برود و ممکن است سال‌ها طول بکشد و ما نمی‌توانیم قول تصویب پروتکل را بدهیم. ولی حاضریم آن را امضاء کنیم و داوطلبانه و به طور موقت اجرا کنیم. موضوع سوم اینکه ما می‌خواستیم دامنهٔ تعلیق را بسیار محدود کنیم، چون می‌خواستیم اولاً، بقیه پروژه‌های نیمه‌تمام را تکمیل کنیم و ثانیاً، تعلیق به عنوان تعهد حقوقی ما نباشد و داوطلبانه باشد. ثالثاً، قطعنامه را اجرا نکرده باشیم و در ضمن یک تفاهم سیاسی هم انجام داده باشیم. خوشبختانه الان هم در همه بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها و مذاکرات، این مسئله تأکید می‌شود که تعلیق ایران داوطلبانه و برای اعتمادسازی است و به عنوان تعهد حقوقی نیست.

در جلسه‌ای با وزرای اروپایی این موارد را مطرح کردیم و آنها در نهایت به ما قول دادند که مانع طرح پرونده ایران در شورای امنیت شوند و گفتند اگر امریکا بخواهد فشار بیاورد و به صورت یک‌جانبه پرونده را به شورای امنیت ببرد، آنها قطعاً مخالفت خواهند کرد. نسبت به تعلیق و پروتکل هم به توافق رسیدیم که طبق قطعنامه عمل نشود. بدین‌ترتیب مواردی که در جلسهٔ سران از من خواسته شده بود که انجام شود، همه را گرفتیم. علاوه بر همه آنها، ضمن بحث، از آنها قول گرفتیم که اگر پرونده به شورای امنیت برود، با استفاده از حق «وتو» جلوی هرگونه قطعنامه‌ای را بگیرند که این مورد آخر بالاتر از خواست جلسه سران بود. بنابراین در چارچوب این موارد، «بیانیهٔ تهران» تنظیم شد.

در اجلاس بعدی که اجلاس نوامبر بود، امریکایی‌ها در آن اجلاس مصرّ بودند که پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع شود، ولی اروپایی‌ها

قاطعانه مخالفت کردند، اسناد جلسهٔ نوامبر ۲۰۰۳ شورای حکام آژانس گواه بر آن است. یعنی در جلسه شورای حکام نوامبر ۲۰۰۳ هر حرفی که امریکا علیه ایران می‌زد، در برابر آن فرانسه، آلمان و یا انگلیس جواب می‌دادند. کمتر در مجامع بین‌المللی سابقه داشت که اروپایی‌ها در برابر امریکا بایستند. به هرحال در اجلاس نوامبر ۲۰۰۴ پرونده ما جمع شد و ما از خطر ارسال پرونده به شورای امنیت عبور کردیم. پس هدف اولیه ما این بود که برنامه امریکا برای ارجاع پرونده به شورای امنیت را در آن مقطع حساس و خطرناک مواجه با شکست کنیم که خوشبختانه این کار شد.

## فرصت برای ارتقاء فنّاوری

بعد از اینکه جوّ سیاسی و بین‌المللی را آرام کردیم، به دنبال این بودیم که از لحاظ فنی نواقص کارها را برطرف کنیم، به گونه‌ای که ظرف چند ماه توانستیم حدود هزار سانتریفیوژ را آماده کنیم. تأسیسات اصفهان هم که ناقص بود، تکمیل کردیم. چون اگر می‌خواستیم غنی‌سازی کنیم، به ماده اولیهٔ UF6 نیاز داشتیم که ماده اولیه بسیار محدودی در اختیار داشتیم. لذا برای تکمیل اصفهان بسیج شدیم. ظرف شش ماه اصفهان تقریباً در مرز کامل‌شدن قرار گرفت. اراک را هم فعالانه ادامه دادیم. بنابراین ما فقط یک مورد را تعلیق کردیم و آن نطنز بود، یعنی مقطعی که UF6 تبدیل به ۳/۵ درصد غنا می‌شود.

این تعلیق را پذیرفتیم، چون برنامه پایلوت ما برای غنی‌سازی با موفقیت انجام شده بود. این مورد را موقتاً تعلیق کردیم، ولی بقیه فعالیت‌ها را با سرعت ادامه دادیم. بنابراین هرگز تکمیل اصفهان و اراک را تعلیق نکردیم. برنامه‌های مربوط به طرح اصلی نطنز را هم هیچ وقت تعلیق نکردیم، چون نیاز بود در سایه فرصت به دست آمده، همه آنها را به ثمر برسانیم.

## شروع بی‌اعتمادی

در مجموع فکر می‌کنم شرایط بسیار خوبی به دست آوردیم. ولی متأسفانه بعد از ماه نوامبر اتفاقی افتاد که روند کار را تا حدی تخریب کرد و آن اینکه متوجه شدیم که سازمان انرژی اتمی یک مورد را در اظهاریه اعلام نکرده است و آن مسئله P2 بود.

طبق آنچه از مسئولین سازمان انرژی اتمی شنیده بودیم، این بود که متخصصین ما از طریق اینترنت با نسل جدید سانتریفیوژ هم آشنا شده‌اند و می‌توانند در این زمینه تحقیق کنند، ولی بعد معلوم شد که سازمان نقشه‌های P2 را خریداری کرده بود. آقای البرادعی سفیر ما را خواست و با ناراحتی موضوع را با او در میان گذاشت. این مسئله باعث شد که اعتماد اروپایی‌ها نسبت به ما سلب شود. چون در تهران به اروپایی‌ها گفته بودیم که قرار ما این است که همدیگر را فریب ندهیم؛ و گفتیم می‌خواهیم کار را با صداقت با شما شروع کنیم؛ و این همکاری، اولین همکاری خواهد بود و سپس می‌توانیم بر این مبنا سطح روابط ایران با اروپا را ارتقا دهیم. امریکایی‌ها از اول به اروپایی‌ها گفته بودند که ایرانی‌ها راست نمی‌گویند و شما را فریب می‌دهند.

بعد از ماجرای P2، اروپایی‌ها خیلی ناراحت شدند، چون در بحث P2 در برابر امریکایی‌ها و افکار عمومی تا حدی بی‌حیثیت شدند. بنابراین مسیری که آغاز کرده بودیم، دچار مشکل شد. البته ما توضیح دادیم و در جلسه وین به البرادعی گفتیم که P2 جزو مواردی نبوده که می‌بایست در اظهارنامه ذکر می‌شده است. ولی در آن جلسه دیدیم که مشکلات دیگری هم وجود دارد. البرادعی گفت گزارش شما در مورد پلوتونیوم هم دقیق نیست؛ گرچه کارشناسان ما می‌گفتند گزارش ما درست بوده است. سومین موردی که مدعی بودند در اظهارنامه نیامده است، بحث

پلونیوم بود. یکی از کاربردهای پلونیوم استفاده در چاشنی بمب است. گفتند شما روی پلونیوم کار کرده بودید و اطلاع نداده‌اید. از آنجایی که کشورهای غربی در سازمان انرژی اتمی جاسوس داشتند، آژانس به مسئولین مربوطه گفته بود که همه مدارک پلونیوم در کدام اتاق و در کدام کشوی میز سازمان است.

### تفاهم بروکسل

با توجه به مسائل فوق، در فروردین ۱۳۸۳ به نوعی گرفتاری‌های قبلی ما دوباره شروع شد و لذا ناچار شدیم حرکت جدیدی را آغاز کنیم و در بروکسل با سه کشور اروپایی در سطح مدیرکل توافق‌نامه‌ای امضاء کنیم. به آنها گفته شد که حاضریم تعلیق را یک قدم افزایش دهیم، یعنی قطعه و مونتاژ را هم تعلیق کنیم، به شرط آنکه شما کل این مسائل را جمع کنید و در ژوئن ۲۰۰۴ (خرداد ۱۳۸۳) پروندهٔ هسته‌ای ایران را در آژانس ببندید. بعد از ساعت‌ها بحث، دو طرف به توافق رسیدند و متنی هم امضاء شد. ولی بعد از آن، سروصدای زیادی شروع شد. امریکایی‌ها فهمیدند و به شدت به اروپایی‌ها حمله کردند و گفتند معنای این توافق این است که در ژوئن پرونده بسته شود و ایران بتواند بدون هیچ دغدغه‌ای غنی‌سازی را شروع کند و ما هم دیگر هیچ بهانه‌ای برای فشار به ایران نخواهیم داشت. بوش تلفنی با بلر صحبت کرد که مطالب این گفتگوی تلفنی بعدها در برخی از روزنامه‌های اروپا هم درز کرد. پس از این توافق در فروردین، UCF اصفهان را راه‌اندازی کردیم. تعلیق قطعه و مونتاژ هم عملاً ۴۰ روز بعد شروع شد و در آن ۴۰ روز، سه‌شیفته کار کردیم که این مسئله در رسانه‌های اروپایی منعکس شد. اروپایی‌ها هم نتوانستند یا نخواستند به قولشان عمل کنند و در ژوئن پرونده ما بسته نشد و لذا ما هم دوباره ساخت قطعه و مونتاژ را شروع کردیم. بنابراین

وقتی ما به تابستان ۱۳۸۳ رسیدیم، وضع در مجموع دوباره حاد شد؛ به‌گونه‌ای که شرایط به سمتی پیش می‌رفت که کارشناسان پیش‌بینی می‌کردند ممکن است پرونده ایران در اجلاس بعدی به شورای امنیت ارجاع شود.

## توافق پاریس

در سپتامبر ۲۰۰۴ (شهریور ۱۳۸۳) قطعنامه بدی علیه ما صادر شد.[1] پس از آن مذاکرات و حتی ارتباط با اروپایی‌ها را قطع کردیم و قرار شد با اروپایی‌ها تماسی نداشته باشیم. تا اینکه آنها در مهرماه اعلام کردند که یک بستهٔ مشوقی را برای ما آماده کرده‌اند. در نهایت با ارسال آن بسته به ایران و سپس ارسال بستهٔ ایران به آنها، شرایط کمی تلطیف شد و جلساتی در وین تشکیل و سرانجام به مذاکرات و توافق پاریس منتهی شد. در این توافق، تعلیق در حد قطعنامه‌ها انجام و با اروپا یک مذاکره همه‌جانبه شروع می‌شد، با هدفِ اولاً، بستن پرونده در آژانس و ثانیاً، با اروپا بتوانیم در زمینه‌های اقتصادی، فنّاوری، سیاسی و امنیتی خصوصاً در زمینهٔ بحث غنی‌سازی به یک توافق نهایی برسیم تا در نهایت تهدیدها را به فرصت تبدیل نماییم.

در این بین یکی از هدف‌هایی که از ابتدا دنبال می‌کردیم، این بود که از لحاظ حقوقی بتوانیم جای پای خودمان را محکم کنیم. چون ما وقتی می‌گوییم غنی‌سازی حق ماست، مستند ما در این زمینه بند ۴ NPT است که می‌گوید هر کشوری حق دارد فعالیت صلح‌آمیز انجام دهد، ولی این حق را منوط به اجرای بند ۲ می‌کند. بند ۲ می‌گوید نباید کشوری در مسیر دستیابی به سلاح حرکت کند. درحالی‌که وضع ما، از نظر

---

1. IAEA DOC. Gov/2004/79; 18 September 2004.

کشورهای غربی، وضع مشکوکی بود، یعنی گزارشات آقای البرادعی می‌گفت که باید بررسی‌ها ادامه یابد تا صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های ایران به اثبات برسد. برای اینکه ما حق خودمان را تثبیت کنیم، می‌بایست در قطعنامه‌ای تصریح می‌شد که فعالیت‌های ما هیچ‌گونه انحرافی نداشته است. بعد از توافق پاریس با اروپایی‌ها و مذاکرات با البرادعی و همکاری‌هایی که شد، در اجلاس بعدی (اجلاس نوامبر) این مسئله در قطعنامه آمد که فعالیت‌های ایران هیچ‌گونه انحرافی نداشته است. این قطعنامه بسیار مهم بود که حق ما کاملاً تثبیت شود و شبهه‌ای در این زمینه نباشد. در قطعنامهٔ آذر ۱۳۸۳ (نوامبر ۲۰۰۴) که به اتفاق آراء تصویب شد و خود امریکایی‌ها هم با آن مخالفت نکردند، یک بند آن این بود که فعالیت‌های ایران بدون انحراف و در واقع صلح‌آمیز بوده است و طبق گزارش مدیرکل فعالیت‌های ایران تاکنون هیچ‌گونه انحرافی به سمت اهداف نظامی نداشته است. یک هدف دیگر این بود که ما می‌خواستیم در قطعنامه تصریح شود که تعلیق، وظیفه و تعهد حقوقی ما نیست و صرفاً یک عمل داوطلبانه است. این هم در قطعنامه آذرماه به صراحت ذکر شد.

چند مسئله هم پیش روی ما بود که اهمیت داشت. برای مثال آقای البرادعی کمیته‌ای را در وین تشکیل داده بود که نتیجهٔ آن جلسه مهم بود و ممکن بود مصوبه آن به عنوان مصوبهٔ آژانس تلقی شود که بعدها در نیویورک، در بازنگری NPT که هر پنج سال یک بار تشکیل می‌شود، تبدیل به یک مصوبه الزام‌آور شود. ما می‌خواستیم عضو آن کمیته باشیم، ولی به دلیل مخالفت امریکا و اروپا، آژانس موافقت نکرد. در اجلاس پاریس با اروپایی‌ها توافق شد که آنها تلاش کنند تا ایران از اعضای آن کمیته (معروف به MNA) باشد. خوشبختانه ما به آن کمیته وارد شدیم که حضور ما بسیار مؤثر بود و باعث شد که مصوبهٔ نهایی آن به‌گونه‌ای

نباشد که آنها می‌خواستند و در مجموع به نفع ما تمام شد. مثلاً آنها می‌خواستند به این مصوبه برسند که کشورهایی که تاکنون غنی‌سازی ندارند، حداقل تا پنج سال آینده به هیچ عنوان نباید در پی آن باشند. این مصوبه شامل حال ایران هم می‌شد. درحالی‌که ما با حضور خود توانستیم در بندی که فهرست کشورهای دارای توان غنی‌سازی ذکر شده بود، ایران را هم جزو کشورهایی که دارای توان غنی‌سازی است، بگنجانیم. یا مثلاً می‌خواستند بندی را بیاورند که سوخت به اندازهٔ کافی در جهان وجود دارد، که با تلاش ایران در آن کمیته در نهایت ثابت شد که سوخت به اندازهٔ کافی وجود ندارد و در گزارش نهایی به آن اشاره شد. یا مثلاً اروپایی‌ها می‌گفتند هر کشوری که نیاز به سوخت دارد، ما به او تضمین می‌دهیم. در آنجا بحث شد که هیچ تضمینی نمی‌تواند وجود داشته باشد این مسائل بسیار مهم بودند که در آنجا مورد قبول واقع شد و نماینده ایران انصافاً خوب عمل کرد و اگر ما حضور نداشتیم، مصوبات این کمیته می‌توانست مشکلات فراوانی را برای ما ایجاد کند.

پس از توافق پاریس، با اروپایی‌ها توافق کردیم که جلسات مستمری، راجع به غنی‌سازی در ایران و راجع به مسائل سیاسی، امنیتی، اقتصادی و تکنولوژیکی داشته باشیم. یعنی همهٔ اینها جزو برنامه‌های بحث با اروپا بود. سه گروه کاری تشکیل شد. یک گروه کاری با مسئولیت آقای مهندس آقازاده، مربوط به بحث‌های هسته‌ای و غنی‌سازی بود. یک گروه کاری سیاسی و با مسئولیت آقای دکتر خرازی بود. یک گروه کاری هم راجع به مسائل اقتصادی و تکنولوژیکی بود که مسئولیت آن به عهدهٔ آقای مهندس جهانگیری وزیر صنایع بود و بنا بود بعد از سه ماه در کمیته راهبری ببینیم این کمیته‌ها چقدر پیشرفت داشته‌اند. البته اروپایی‌ها می‌خواستند هر سه ماه یک بار جلسه کمیته راهبری تشکیل

شود که با مخالفت ما به این جمله تبدیل شد: «بعد از هر ماه، کمیته راهبری تشکیل شود.»

## طرح چهار مرحله‌ای

در جلسه راهبری که بعد از سه ماه با سه کشور اروپایی تشکیل شد، ایران اعلام کرد که پیشرفت کار خوب نبوده، ولی اروپایی‌ها معتقد بودند که پیشرفت کار خوب بوده است. البته در مسائل مهم بین‌المللی علی‌القاعده در سه ماه فرصت، کار فوق‌العاده‌ای نمی‌شود انجام داد. بحث اصلی ما با اروپا در این زمینه بود که آیا می‌شود کشوری غنی‌سازی داشته باشد و همزمان به جهان اطمینان دهد که دنبال بمب نیست. یا به قول آنها می‌شود یک گارانتی داد که فعالیت‌های ما صلح‌آمیز باقی خواهد ماند. این قسمت بحث، بسیار پیچیده و سخت بود و پیش نمی‌رفت. ما به اروپایی‌ها می‌گفتیم شما فرمول لازم را ارائه دهید و آنها هم می‌گفتند شما ارائه بدهید. کار خیلی سخت پیش می‌رفت؛ و لذا بعد از سه ماه، در اجلاس فروردین ۱۳۸۴ پاریس تصمیم گرفته شد تا یک طرح چهار مرحله‌ای به سه کشور اروپایی پیشنهاد شود.

طرح چهار مرحله‌ای به این صورت بود که در مرحلهٔ اول، اصفهان راه‌اندازی شود و در مقابل، لایحه پروتکل الحاقی را دولت به مجلس تقدیم کند. در مرحله دوم، ما ۳۰۰۰ دستگاه سانتریفیوژ را در نطنز نصب و آماده‌سازی کنیم، بعد اعلام کنیم که به هیچ عنوان از معاهده NPT خارج نخواهیم شد. در مرحله سوم، ۳۰۰۰ سانتریفیوژ را راه‌اندازی می‌کنیم؛ و در مرحله چهارم هم به طور کامل غنی‌سازی صنعتی را راه‌اندازی می‌کنیم. یک جدولی درست کرده بودیم که در هر مرحله ما چه می‌کنیم و اروپایی‌ها نیز چه باید بکنند. این جدول در پاریس در فروردین ۱۳۸۴ به اروپایی‌ها ارائه شد، آنها جدول را خواندند و اعلام

کردند که لازم است روی آن کار شود. مهم این بود که ما می‌خواستیم آن جدول از این به بعد در دستور کار مذاکرات قرار بگیرد و مهم این بود که اروپا آن را پذیرفت و در واقع در دستور کار مذاکراتی دو طرف قرار گرفت و بنابراین در مذاکرات بعدی ایران و اروپا بر روی آن جدول بحث می‌شد. این موفقیت برای ما بسیار مهم بود.

## اولتیماتوم ایران

وقتی نتیجه اجلاس فروردین ۱۳۸۴ پاریس به سران کشور اعلام شد ـ که به انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم هم خیلی نزدیک شده بودیم ـ نظر آنها بر این بود که ما دیگر مذاکره با اروپا را ادامه ندهیم و به اروپایی‌ها اعلام کنیم اصفهان که مرحله اول طرح چهار مرحله‌ای ما بود، ظرف ۱۵ روز راه‌اندازی خواهد شد. درحالی‌که قرار ما در جدول چهار مرحله‌ای این بود که در ماه ژوئیه یعنی تیرماه اصفهان راه‌اندازی شود. این پیشنهاد در اجلاس لندن در اردیبهشت ۱۳۸۴ با اروپایی‌ها مطرح شد. این مسئله از نظر آنها نوعی اولتیماتوم و تهدید تلقی شد و باعث شد که فضای تفاهم و مذاکرات به هم بخورد. مبنای این طرح جدیدِ تهران این بود که با مذاکره با اروپا به این زودی‌ها به تفاهم نهایی نخواهیم رسید. بنابراین سریع‌تر باید اصفهان را راه‌اندازی کنیم و اعتنایی به تهدیدات غرب نکنیم.

بحث دوم در جلسات مسئولین کشور این بود که اگر مذاکرات به شکست کشانده شود، احتمال اینکه این پرونده به شورای امنیت برود وجود دارد عده‌ای مخالف بودند و می‌گفتند، اساساً بحث شورای امنیت یک بلوف سیاسی است و امکان ارجاع پرونده به شورای امنیت وجود ندارد و عده‌ای هم گفتند ممکن است ۲۰، ۳۰ درصد بلوف باشد، ولی ۷۰، ۸۰ درصد هم این تهدید واقعی است و ممکن است پرونده به

شورای امنیت ارجاع شود. بعضی هم می‌گفتند شورای امنیت مسئله مهمی نیست. مگر به شورای امنیت برویم، چه می‌شود؟!

## آخرین توافقات

اروپایی‌ها در جلسات متعددی که آخرین آن اجلاس بروکسل و سپس اجلاس ژنو در خرداد ۱۳۸۴بود، راه‌اندازی اصفهان را قبول کرده بودند، منتهی گفتند قول بدهید که نطنز تا چند سال راه‌اندازی نشود. به آنها گفته شد این کار امکان‌پذیر نیست. بعد گفتند اصفهان را راه‌اندازی کنید و نطنز را ۵ سال تعلیق کنید که ما گفتیم به هیچ قیمت امکان‌پذیر نیست. گفتند اصفهان را راه بیندازید با یک پایلوت در نطنز و بعد نسبت به آینده نطنز مذاکره کنیم که ما می‌گفتیم پایلوت ۳۰۰۰ سانتریفیوژ است و آنها قبول نداشتند و می‌گفتند کمتر است، ولی در خبرگزاری‌هایشان این‌طور آمده بود که ۵۰۰ سانتریفیوژ قابل قبول است. در واقع آنها راه‌اندازی اصفهان، و حدود ۵۰۰ سانتریفیوژ و ادامه تعلیق بالاتر را در نطنز مد نظر داشتند. مدت این تعلیق را هم در نهایت تا سه سال پایین آمدند. در جلسات غیررسمی، آلمان و فرانسه به این طرح راضی شده بودند، ولی انگلیسی‌ها موافقت نمی‌کردند.

یک مسئله مهم در آن مقطع این بود که چون به انتخابات ریاست جمهوری ایران نزدیک شده بودیم، آنها حاضر نبودند یک توافق مهمی را با ما امضاء کنند و منتظر بودند ببینند دولت بعدی چه ترکیبی دارد. هرچه به آنها می‌گفتیم که مسئله هسته‌ای ربطی به دولت ندارد و فرای دولت‌هاست و فرق نمی‌کند که چه کسی رئیس‌جمهور شود، آنها قبول نمی‌کردند. به اعتقاد من، اگر ما یکی، دو سال دیگر زمان می‌داشتیم، قطعاً با اروپا به توافق می‌رسیدیم. به این صورت، که در طول سال ۱۳۸۴ در مورد اصفهان به توافق می‌رسیدیم و اصفهان راه‌اندازی می‌شد. نطنز هم

در طول سال ۱۳۸۵ بر روی پایلوت توافق می‌کردیم. در سال ۱۳۸۶ هم با اروپا به توافق نهایی می‌رسیدیم.

در ایران این بدبینی هم وجود داشت که توافق نهایی با اروپا امکان‌پذیر نیست. البته ما دلایلی داشتیم که می‌توانیم با اروپا به توافق برسیم و دلایل ما این بود که آنها با راه‌اندازی اصفهان موافق‌اند و می‌گویند نطنز را باید تعلیق بلندمدت کنید. توافق آنها با یک پایلوت هم امکان‌پذیر بود. مشکل ما صرفاً در مورد مدت تعلیق برای غنی‌سازی صنعتی بود.

به هرحال به دلیل انتخابات ریاست جمهوری و تغییر دولت، آنها تا حدی عقب‌نشینی کردند و می‌گفتند باید رئیس‌جمهور و دولت آینده مشخص شود و در شهریور با روی کار آمدن دولت جدید حرف نهایی را خواهیم زد. در مرداد ۱۳۸۴ تیم مذاکره‌کننده هم عوض شد و تیم جدید با تاکتیک و شیوهٔ جدیدی شروع به کار کرد.

## بدترین قطعنامه آژانس

در دولت جدید مبنای اولیه این بود که مذاکره با اروپا بی‌ثمر است. لذا بعد از راه‌اندازی اصفهان فعالیت دیپلماتیک و به ویژه مذاکره با اروپا تقریباً قطع شد و در نهایت در سپتامبر ۲۰۰۵ منجر به تصویب یک قطعنامه بسیار شدید (شهریور ۱۳۸۴)[1] علیه ایران در آژانس شد. آن قطعنامه، بدترین قطعنامه تاریخ آژانس است. یعنی مبنای تمام فشارهای بعدی در آن قطعنامه ذکر شده است. در آن قطعنامه عنوان شده که اولاً ایران نسبت به معاهده NPT و پادمان عدم پایبندی داشته است. بدتر از این، در بندی از آن قطعنامه آمده که موضوع هسته‌ای ایران صلح و

1. IAEA DOC. GOV/2005/77; 24 September 2005.

امنیت جهانی را تهدید می‌کند و لذا این مسئله صرفاً در صلاحیت شورای امنیت سازمان ملل است، که این جمله را حتی برای لیبی، عراق و کره شمالی هم نیاوردند و منحصراً برای ایران نوشته شد که برنامهٔ هسته‌ای ایران صلح و امنیت بین‌الملل را تهدید می‌کند. معنای این سخن این بود که در شورای امنیت باید طبق فصل هفت منشور علیه ایران قطعنامه صادر شود.

وقتی قطعنامه سپتامبر ۲۰۰۵ تصویب شد، مسئولین مربوطه به آن اهمیتی ندادند و کار را ادامه دادند. شروع کار فعالیت پایلوت نطنز هم در زمستان ۱۳۸۴ به عنوان شروع یک کار آزمایشگاهی آغاز شد. ابتدا ۴ سانتریفیوژ، بعد ۱۰ و سپس ۲۰ سانتریفیوژ فعال شدند و در حال حاضر یک زنجیرهٔ ۱۶۴ تایی در نطنز به عنوان یک پایلوت کوچک فعال است. البته اگر بخواهیم یک پایلوت کامل داشته باشیم، حداقل۵۰۰ یا ۱۰۰۰ سانتریفیوژ باید فعال باشند. فعلاً به مرحله اول پایلوت که یک زنجیرهٔ ۱۶۴تایی است رسیده‌ایم. با راه‌اندازی پایلوت، پرونده به شورای امنیت ارجاع شد و در شورای امنیت هم بیانیه‌ای[1] صادر کردند. با ادامه وضعیت فعلی ما در آستانهٔ قطعنامه هم قرار گرفتیم.

این بحث که می‌توانیم به روسیه و یا چین اعتماد کنیم که آنها از حق وتوی خود به نفع ما استفاده کنند، از نظر من تصور درستی نیست و حتی احتمالاً این دو کشور هم به قطعنامه شورای امنیت رأی مثبت خواهند داد. برای مثال در مذاکرات مفصلی که در چند نوبت با آقای پوتین داشتم، ایشان هیچ‌وقت برای استفاده از حق وتو قولی نداد. اخیراً وزیر خارجه ایران اعلام کرد که روسیه در شورای امنیت با قطعنامه مخالفت خواهد کرد که آقای لاوروف، وزیر خارجه روسیه آن را

---

1. UN DOC, Statement by the President of the Security Council, S/PRST/ 2006/15; 29 March 2006.

تکذیب کرد. نسبت به چین هم، من با وزیرخارجه چین بیش از دو ساعت بحث کردم و در نهایت قولی برای استفاده از حق وتو به من نداد. او در جلسه خصوصی به من گفت تجارت ما با جهان حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار است، ۵۰۰ میلیارد واردات، ۵۰۰ میلیارد صادرات داریم. این تجارت ۱۰۰۰ میلیاردی عمدتاً با امریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن است. یعنی ۸۰ درصد آن با این کشورهاست. به من گفت تصمیم ما این است که چین تا دو دههٔ آینده به یک قدرت اقتصادی بزرگ تبدیل شود و لذا ما نمی‌توانیم تا ۱۵، ۲۰ سال آینده در مسیر تنش با دنیا باشیم و نمی‌توانیم برای پرونده شما در برابر اروپا و امریکا بایستیم. در دولت هشتم، هیچ‌گاه روس‌ها و چینی‌ها به ما قول ندادند که از حق وتو استفاده کنند و من بعید می‌دانم آنها حاضر باشند از این حق به نفع ما استفاده کنند.

## قطعنامه‌های شورای امنیت

این موضوع که قطعنامه‌های احتمالی که تصویب می‌شود، چه خواهد بود؟ یا در شورای امنیت چه مشکلاتی برای ما ایجاد خواهد شد؟ بحث دیگری است. اولین نگرانی این است که در قطعنامه، تعلیق غنی‌سازی را الزامی کنند. چون الان همه معترف‌اند که غنی‌سازی حق ایران است. اما اگر شورای امنیت قطعنامه‌ای را بگذراند و تصویب کند که تا اطلاع ثانوی ایران حق غنی‌سازی ندارد، اولین قدم حقوقی ـ سیاسی برای محرومیت ایران از غنی‌سازی برداشته شده است. نکته دوم این است که وقتی پرونده به شورای امنیت ارجاع شد، خروج از این شورا نیاز به یک قطعنامه دارد و اگر امریکا مخالف باشد، با حق وتو آن را تصویب نمی‌کند. یعنی امریکا آنجا از حق وتو استفاده خواهد کرد، مگر اینکه ایران بخواهد با امریکا سازشی داشته باشد که

این هم جزو سیاست ما نیست. امریکا هم بعید است در زمینه هسته‌ای به سادگی با ما به توافقی برسد. اگر بنا نباشد در بحث هسته‌ای به توافق برسیم، قاعدتاً موارد اختلافی دیگر را هم مطرح خواهند کرد. خطر سوم اینکه ممکن است موارد دیگر از قبیل موشک هم به عنوان حامل سلاح هسته‌ای، در شورای امنیت در قطعنامه‌ها مطرح شود، این هم یک خطر است. خطر چهارم اینکه ممکن است مانند عراق بازرسی‌های ویژه‌ای را در قطعنامه‌ها تصویب کنند. بازرسی آژانس در چارچوب پروتکل الحاقی است، پروتکل الحاقی هم حد و مرز مشخص دارد، ولی بازرسی شورای امنیت که برای عراق هم تصویب کرده بودند، یک بازرسی بی‌قید و شرط بود و لذا حتی کاخ صدام را هم بازرسی کردند. این هم مشکل چهارمی است که ممکن است با آن مواجه شویم.

ممکن است بگوییم ما هیچ‌یک از قطعنامه‌ها را اجرا نمی‌کنیم. بحث این است که اگر اجرا نکردیم، چه می‌شود؟ آن وقت اختلافات تشدید خواهد شد و نهایت امر روشن نیست که ادامه راه به نفع ما باشد.

بنابراین در این شرایط حساس، مسئولین امر باید خیلی دقیق تصمیم بگیرند و عمل کنند. ما با غنی‌سازی صنعتی هنوز فاصله داریم. یعنی ما اول باید ۱۶۴ تا را به ۵۰۰ تا و بعد به ۱۰۰۰ و بعد به ۳۰۰۰ تایی برسانیم که این مراحل یکی، دو سال طول می‌کشد. به هر مرحله‌ای که برسیم، باید چند ماه کار کنیم تا وضعیت ثابت شود. ممکن است امروز ۱۶۴تایی کار کند، ولی بعد از یکی، دو ماه دچار اشکال شود. این دستگاه‌ها بسیار حساس هستند، کوچک‌ترین لرزش و قطع برق ایجاد اشکال می‌کند. هر وقت ما به ۳۰۰۰ تایی رسیدیم، در واقع پایلوت ما کامل شده و برمبنای آن باید حدود ۱۸ زنجیره ۳۰۰۰ تایی را نصب کنیم. یعنی مجموعاً ۵۴٫۰۰۰ سانتریفیوژ برای تأمین سوخت رآکتور فعال

شوند. بنابراین اگر همه شرایط عادی باشد، ما فاصله زمانی چند ساله‌ای را پیش رو داریم که پروژه نطنز تکمیل شود.

از طرف دیگر ممکن است بحث تحریم‌های سیاسی یا اقتصادی هم پیش رو داشته باشیم. برخی مسئولین می‌گویند تحریم‌های سیاسی مهم نیست، یعنی اگر سطح ارتباط دولت‌های غربی با ما کاهش پیدا کند، مثلاً رفت و آمدها در سطح بالا انجام نشود، به پیشنهادات ما در مجامع بین‌المللی توجه نشود، قراردادهای مهم با ما امضاء نشود و امثال این‌گونه موارد، اینها مهم نیست.

در زمینه اقتصادی تحریم‌هایی که احتمالاً ممکن است مورد نظر باشد، اولین بحث، گردش مالی ما در دنیا و نحوهٔ استفاده ما از ارزهای معروف جهان است. می‌دانید اگر بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت اعلام کند که یوروی ایران را کِلِر نمی‌کند و نیویورک اعلام کند که دلار ایران را چرخش نمی‌دهد، در واقع استفاده از یورو و دلار برای ما بسیار مشکل خواهد شد. چون در واقع پول کشور دیگر یک حواله بیشتر نیست. بنابراین روی چرخش دلار و یورو ممکن است مشکل ایجاد شود. همچنین ما از طریق بانک‌ها سفارش کالا می‌دهیم، ما که نمی‌توانیم پول را به این کشور و آن کشور ببریم و در بازارهای منطقه و اروپا اجناس موردنظرمان را بخریم. بنابراین اگر همکاری بانک‌های جهان با بانک‌های ایران قطع شود، در تجارت بین‌المللی دچار مشکلات فراوانی خواهیم شد. پس از لحاظ اقتصادی هم ممکن است با مشکلاتی مواجه شویم که باید برای این موارد فکری کرد.

مسئله بعدی این است که قطعنامه‌ها قاعدتاً طبق فصل هفت منشور خواهد بود؛ و می‌دانید که قطعنامه‌های فصل هفت الزامی است و بنابراین اگر تحریمی باشد، کشورهای دیگر ناچار به تبعیت هستند که در این زمینه هم باید برنامه‌ریزی خاصی مد نظر قرار بگیرد.

## راه خروج از شورای امنیت

راه خروج دیگری که ممکن است مطرح شود، بحث مذاکره با امریکاست و اینکه با امریکا به توافق برسیم، که این هم به اعتقاد من کار بسیار مشکلی است. حداقل با دولت بوش امکان‌پذیر نیست، که آنها غنی‌سازی را در ایران بپذیرند. البته امریکایی‌ها در مقطعی اعلام کرده بودند که راه‌حل ایران، مذاکره با امریکاست. آن زمان در شرایط دیگری بودیم، چون پرونده ما در شورای امنیت نبود، ولی الان آنها در موضع قدرت هستند.

قبلاً اروپایی‌ها می‌گفتند باید به یک روابط جامع برسیم. مثلاً فرانسوی‌ها می‌گفتند ما باید به یک روابط استراتژیک با ایران برسیم. بارها فرانسوی‌ها به ما گفتند که بحث ما با شما تنها بحث هسته‌ای نیست و ما می‌خواهیم به یک روابط استراتژیک برسیم. آلمان هم همین‌نظر را داشت. انگلیسی‌ها می‌گفتند باید به یک روابط جامع و همه‌جانبه برسیم. مهم این بود که بعد از ۲۵ سال با اروپا به یک مذاکره جدی رسیده بودیم. هیچ‌وقت ما با اروپا یک مذاکره جدی و جامع نداشتیم. مثلاً آنها در همکاری امنیتی بندهایی را آماده کرده بودند که: هیچ کشوری حق ندارد به ایران با سلاح کشتار جمعی حمله کند و اگر هر زمان ایران در خطر تهاجم هسته‌ای قرار بگیرد، اروپا خود را برای دفاع از ایران متعهد می‌داند. بندهای دیگری نیز بود که می‌توانست برای آینده کشور مفید باشد. البته تا نهایی‌شدن موارد، نیاز به زمان داشتیم. مثلاً همین موافقت‌نامه تجاری (TCA) که با اروپا به سرعت داشت پیش می‌رفت، تاکنون تمام می‌شد و این موافقت‌نامه تا حد زیادی به اقتصاد و تجارت ما کمک می‌کرد. ولی با شرایط جدید، امیدی به مذاکره در زمینه موافقت‌نامه تجاری نخواهد بود. در سازمان تجارت جهانی

(WTO) که ما هشت سال پشت دروازه ورود به آن بودیم، اولین قدم مهم برای عضویت برداشته شد که این هم برای اقتصاد آینده کشور مهم بود و می‌توانستیم به همهٔ اینها برسیم، اما یک مقدار حوصله و تدبیر لازم بود.

## پرونده هسته‌ای و تبدیل چالش به فرصت

شورای عالی امنیت ملی از بدو تأسیس آن در همه مقاطع در زمینهٔ تأمین امنیت، شاهد نقش مهم رسانه‌های گروهی بوده و در میان رسانه‌ها هم، صدا و سیما نقش اساسی را ایفا کرده است. من در این جلسه به طور اختصار به وضعیت ایران در منطقه و در شرایط بین‌المللی فعلی اشاره می‌کنم و سپس در حد فرصت به مسئله همکاری‌های لازم دو نهاد امنیتی و تبلیغی کشور می‌پردازم.

### سرعت فوق‌العاده تحولات

از زمان تشکیل شورای عالی امنیت ملی تاکنون در مدت ۱۵ سال گذشته، شاهد تحولات مهمی در جهان بوده‌ایم. از فروپاشی شوروی[۱] گرفته تا حمله عراق به کویت[۲]، حمله ائتلاف به عراق[۳] و دیگر مسائل پیش روی تا حوادث ۱۱ سپتامبر[۴] و مسائل بعدی آن. شاید در این ۱۵

---

۱. شوروی در ۱۹۹۱ دچار فروپاشی شد و متعاقب آن جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته حیات سیاسی خود را آغاز کردند.
۲. عراق در ۲ اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹) به کویت حمله کرد.
۳. حمله نظامی نخست نیروهای ائتلاف به عراق در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ (۲۶ دی ۱۳۶۹) صورت گرفت که نتیجه آن شکست نیروهای عراقی از نیروهای ائتلاف بود.
۴. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمله تروریستی به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی صورت گرفت و متعاقب آن تحولات عظیمی در عرصه نظام بین‌الملل به‌وقوع پیوست.

سال تحولاتی که در سطح مسائل بین‌المللی رخ داده، با ده‌ها سال قبل از آن برابری می‌کند. هم سرعت تحولات زیاد بوده و هم آثار این تحولات وسیع بوده است. به عنوان نمونه، چند کشور جدید در همین ده، پانزده سال اخیر در اطراف کشور ما تشکیل شده است. در شمال کشور یک همسایه بیشتر به نام شوروی نداشتیم، ولی امروز ترکمنستان، روسیه، آذربایجان و ارمنستان را داریم. در شرق، شاهد تحولات زیادی در افغانستان و پاکستان هستیم. در غرب هم شاهد تحولات وسیع در عراق هستیم. در جنوب هم تحولات زیادی را در کشورهای منطقه شاهدیم. بنابراین تحولات سیاسی بسیار سریع بوده و همزمان مبانی امنیتی هم به طور کامل تغییر کرده است.

## تغییر در مفهوم امنیت و دفاع

تغییر در مفهوم امنیت آنقدر عمیق است که تصمیم گرفته شد تا در وظایف سازمان ملل و مقررات آن هم تغییراتی ایجاد شود. اولین پیش‌نویسی که برای تحول در این سازمان تهیه شده است، متأسفانه طرح خوبی نیست. یکی از نکاتی که می‌خواهند در آن بگنجانند، در مفهوم تهدید و تجاوز است. قبلاً کشورها مجاز بودند زمانی که مورد تهدید قرار می‌گیرند و یا به آنها تجاوز می‌شود، از خودشان دفاع کنند و موضوعی تحت عنوان پیشدستی برای دفاع مطرح نبوده که اخیراً در همین پیش‌نویس مطرح کرده‌اند. در واقع، همان حمله پیش‌دستانه‌ای که امریکایی‌ها به عنوان استراتژی جدید خود[1] بعد از ۱۱ سپتامبر اعلام کرده‌اند.

البته اصل این‌گونه مباحث و مبانی آن از قبل مطرح بود. محافظه‌کاران جدید، قبل از این که بر سر کار بیایند، این مبانی را مورد

---

۱. استراتژی امنیت ملی ایالات متحده امریکا در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲ (۲۶ شهریور ۱۳۸۱) انتشار یافت و در آن حمله پیش‌دستانه مورد توجه قرار گرفت.

بررسی قرار داده بودند، ولی عمدتاً بعد از ۱۱سپتامبر، این‌گونه مباحث بیشتر در رسانه‌ها مطرح شده است. بعد از انهدام برج‌های دوقلو، همه فعالیت‌ها و تجاوزات و سلطه‌گری‌های امریکا بر همین مبناست. اساس استدلال آنها این است که نوع تهدید عوض شده و کمتر به صورت کلاسیک است. به تعبیر آنها تهدید اصلی امروز، تروریسم است. تروریسم نام و نشان ندارد، محل خاص و تاکتیک ویژه‌ای ندارد. بنابراین هر کجا که ما احتمال دهیم از آنجا ممکن است به ما حمله شود، ما راهی نداریم جز اینکه پیشدستی کنیم و به آنجا حمله کنیم. یعنی در بحث بازدارندگی، اول پیشگیری را مطرح می‌کردند، ولی اخیراً تبدیل به پیشدستی شده است. البته این قدم اول آنها در اجرای استراتژی جدید است. یکی از نکات بارز پیش‌نویس اولیه مربوط به ساختار جدید سازمان ملل که منتشر شده، همین است. بنابراین مبانی بحث امنیت اساساً در حال تغییر است و اَشکال جدیدی مطرح می‌شود. متأسفانه محل اجرای اولیه تمام این تئوری‌ها و این برنامه‌های جدید، منطقه ماست. یعنی پایلوت تمام این طرح‌ها منطقه خاورمیانه و منطقه خلیج فارس است. بحث مبارزه با تروریسم هم که مطرح کردند، در منطقه خود ما و از افغانستان شروع کردند و بعد به عراق رسیدند. برنامه‌های بعدی هم قطعاً در منطقه ما خواهد بود. یعنی اگر مسئله فلسطین و خاورمیانه بزرگ مطرح باشد یا تغییراتی در عربستان و مصر مد نظر آنها باشد، یا تحولات در سوریه و لبنان و حتی مسئله ایران مد نظر آنها باشد، همه در همین منطقه خواهد بود. این مسئله بسیار مهمی است که با آن مواجه هستیم و در منطقه ما در حال اجراست.

### نقش ائتلاف‌ها

بُعد دوم این است که در دنیای امروز در بحث امنیت ملی و همچنین در

بحث رشد و توسعه، کشورها از فعالیت فردی خارج می‌شوند و به تدریج داخل بلوک‌های مختلف قرار می‌گیرند؛ همان‌طورکه مبنای کار شرکت‌های چند ملیتی نیز چنین است. می‌گویند در دنیای امروز یک شرکت به تنهایی نمی‌تواند بازار را تصرف کند و قدرت رقابت جهانی داشته باشد، باید ده‌ها شرکت با هم متحد شوند تا بتوانند بازار را قبضه کنند. یک مرتبه باید سطح تولید، انبوه شود تا با انبوه‌سازی بتوانند قیمت تمام شده را کاهش دهند، کیفیت را بالا ببرند و در نهایت بازارِ هدف را توسعه بدهند.

در بحث امنیت ملی هم این نکته مطرح است. می‌گویند به صرفه یک کشور نیست که برای امنیت ملی و یا استقلال و رشد و توسعهٔ خود، به تنهایی برنامه‌ریزی کند. البته اینکه آیا این بحث نسبت به کشور ما هم صادق است یا نه، بحث دیگری است، چون ما شرایط و مسائل و مشکلات خاص خودمان را داریم. کم‌کم اطراف ما را ائتلاف‌ها می‌گیرند و دیگر آنها با ما روبه‌رو می‌شوند، نه کشورها. دیروز بحث امنیت ملی ما این بود که مثلاً تهدید ما عراق یا ترکیه است، ولی در آینده بحث تهدید اتحادیه عرب[1]، ناتو[2]، CIS[3] و امثال اینها خواهد بود. هم‌اکنون در شمال

---

۱. اتحادیه عرب (League of Arab States) در مارس ۱۹۴۵ (فروردین ۱۳۲۳) توسط ۲۲ کشور عرب‌زبان تأسیس شد که هدف اصلی از تأسیس آن تقویت روابط و هماهنگ نمودن سیاست‌های کشورهای عربی عضو این نهاد بوده است.

۲. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو (North Atlantic Treaty Organization, NATO) برمبنای موافقت‌نامه امنیت جمعی معروف به پیمان آتلانتیک شمالی به‌عنوان یک ائتلاف نظامی ـ سیاسی در ۴ آوریل ۱۹۴۹ (۱۵ فروردین ۱۳۲۸) در واشینگتن تشکیل شد و با گذشت زمان سعی دارد حوزه عملیاتی خود را به سایر مناطق جهان نیز گسترش دهد.

۳. در دسامبر ۱۹۹۱ یعنی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نهادی میان ۱۲ دولت تازه استقلال‌یافته از شوروی برای همگرایی بیشتر تأسیس شد و موافقت‌نامه مینسک در ۸ دسامبر ۱۹۹۱ (۱۷ آذر ۱۳۷۰) زمینه‌ساز تأسیس نهاد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (The Commonwealth of Independent States, CIS) شد.

کشورمان ائتلاف وجود دارد، در غرب و جنوب هم ائتلاف وجود دارند. ما امروز با انواع ائتلاف‌ها مواجه هستیم و بسیار مهم است که چگونه بتوانیم استراتژی امنیت ملی خودمان را با شرایط جدید تنظیم کنیم؟ آیا ما می‌توانیم وارد یک ائتلاف شویم؟ یا خودمان به تنهایی باید برای خود برنامه‌ریزی کنیم؟ جمهوری اسلامی ایران تلاش‌های فراوانی در گذشته داشته، تا بتواند نوعی پیوند با کشورهای منطقه داشته باشد و با ائتلاف‌های مختلف، در بخش اقتصادی و یا در بخش مسائل امنیتی نوعی همکاری را پایه‌گذاری کند که تا به حال به نحو مطلوب به عمل ننشسته است. برای مثال در بخش اقتصادی دنبال این بودیم که سازمان اکو[1] را تحرک بیشتری ببخشیم، قدم‌هایی هم برداشته شد، ولی به نقطه مطلوب نرسید. چون ترکیه قبل از اینکه به اکو دل ببندد، دنبال ورود به اتحادیه اروپاست، کشورهای شمالی هم قبل از اکو به CIS فکر می‌کنند. بنابراین ما نتوانستیم اکو را به صورت دلخواه احیا کنیم. البته در فرصت دهه اول انقلاب، به دلیل جنگ و دیگر مشکلات نمی‌توانستیم به دنبال این اهداف باشیم. در دهه دوم تلاش شروع شد، ولی احیای آنها کار ساده‌ای نبود و نیاز به فرصت و کوشش بیشتری داشت. در بخش امنیتی هم‌چنین بحث‌هایی پیرامون همکاری با کشورهای خلیج فارس مطرح شده و برای امنیت منطقه خلیج‌فارس و ورود در فعالیت جمعی برای امنیت منطقه قدم‌هایی برداشته شده است، ولی تا به امروز به نتیجه ملموسی نرسیده‌ایم. صرف‌نظر از ریشه این مباحث، ما با چنین تحولاتی در منطقه و جهان مواجه‌ایم.

---

۱. سازمان همکاری اقتصادی موسوم به اکو (Economic Cooperation Organization, ECO) ابتدا فعالیت خود را در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) در قالب سازمان عمران منطقه‌ای (RCD) و با عضویت سه کشور ایران، پاکستان و ترکیه آغاز کرد و در نهایت با تصویب معاهده ازمیر (ترکیه) در سال ۱۹۷۷، رسماً فعالیت خود را آغاز کرد.

## تاریخچه چشم‌انداز

مهم‌تر از موارد فوق، تحولات بسیار سریع در مسائل فنّاوری و اقتصادی است. با این تحول سریع، بدون اینکه کشوری دارای ثروت و سرمایه، فنّاوری بالا و قدرت حضور در بازار باشد، دستیابی به اهداف توسعه امکان‌پذیر نیست. ما چشم‌انداز ۲۰ ساله‌ای را تصویب کردیم، بدان معنا که در ۲۰ سال آینده به نقطه‌ای می‌رسیم که یک کشور پیشرفته هستیم، یک قدم هم پا را فراتر گذاشته و گفته‌ایم از لحاظ اقتصادی و از لحاظ فنّاوری باید به جایگاه اول منطقه برسیم.

قبل از اینکه این بحث در مجمع تشخیص مصلحت مطرح شود، ۱۲ سال قبل در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی بحث مفصلی در این زمینه داشتیم که افق آینده کشور باید چگونه باشد؟ در واقع بحث استراتژی ملی کشور مطرح بود و بحث‌های مفصلی انجام شد. همان‌طور که می‌دانید، بسیاری از دعواهای رایج در کشور، گرچه به ظاهر، دعواهای موردی است، اما در واقع به مبانی برمی‌گردد. ما هنوز در مبانی به اجماع نرسیده‌ایم. از مجلس اول دنبال این مسئله بودیم که نحوهٔ تهیه و تدوین استراتژی ملی و سپس استراتژی امنیت ملی را مصوب کنیم. این طرح را به مجلس اول بردیم، متأسفانه تصویب نشد. کلیت طرح این بود که هر رئیس‌جمهوری که انتخاب شد، اولین کار کابینه‌اش این باشد که طرح استراتژی ملی را تقدیم مجلس کند. بعد مجلس آن را تصویب کند و در طول چهار سال یا هشت سال، همان استراتژی مبنای عمل باشد. رئیس‌جمهور بعدی اگر تغییراتی مد نظرش بود، در همان آغاز دوره، به مجلس اعلام کند.

طرحی که در مجلس اول ارائه شده بود، بعدها به صورت دیگری در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی مطرح شد که استراتژی ملی ما باید

چه باشد. همه مسئولین را به دبیرخانه دعوت کردیم و بحث‌های طولانی در این زمینه مطرح شد. جلسه به صورت هفتگی و منظم حدود یک سال، یک سال و نیم ادامه داشت و همه مسئولین لشکری و کشوری در آن جلسه شرکت می‌کردند.

همه اختلاف‌ها و دعواها در واقع به این مسئله برمی‌گردد که استراتژی ملی ما چیست؟ استراتژی ما قدرت است یا ثروت؟ استراتژی ما امنیت است یا رشد؟ وارد این مباحث نمی‌شوم، بلکه می‌خواهم بگویم بسیاری از اختلافاتی که در مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی وجود دارد، ریشه آن مربوط به مبانی است که در مبانی اجماع نظر نداریم و این مباحث در کشور ما پخته نشده و به نتیجه نهایی و اتفاق نظر نرسیده‌ایم. امروز در جوامع، تحولات بسیار سریعی اتفاق می‌افتد، با توجه به اینکه ما هم داخل یک ائتلاف و یک مجموعه نیستیم، باید در امور مهم، صرفاً خودمان تصمیم بگیریم و به امکانات خودمان متکی باشیم و شرایط لازم را فراهم کنیم. بسیار مهم است که در این زمینه بیشتر بیندیشیم، بحث کنیم تا به یک اجماع نظر برسیم.

### الزامات توسعه در کشور

اگر در افق ۲۰ ساله می‌خواهیم یک کشور پیشرفته و در منطقه اول باشیم، بدون ثروت، سرمایه، فنّاوری و ورود به بازار امکان‌پذیر نیست. اگر در صنعت پیشرفت کنیم، ولی بازار نداشته باشیم، محصولات را چه می‌کنیم؟ باید برای محصولات بازار داشته باشیم. باید بازار منطقه را داشته باشیم. باید بتوانیم وارد بازار دنیا شویم. این بازار چگونه به دست می‌آید؟ قبل از بحث بازار، اگر می‌خواهیم به رشد و توسعه برسیم، نیاز به انباشت سرمایه داریم. این سرمایه از کجا تحصیل می‌شود؟ سرمایه داخلی ما که کافی نیست، ما باید سرمایه خارجی را جذب کنیم؛ چه

سرمایه ایرانیانی که درخارج هستند و چه سرمایه خارجی. باید حجم سرمایه‌گذاری افزوده شود و حداقل رشد سرمایه‌گذاری ۱۲ درصد باشد.

در فنّاوری هم عقب هستیم. فاصله فنّاوری ما نسبت به کشورهای پیشرفته دنیا زیاد است. درست است که باید به خودمان متکی باشیم، اما چون فاصله ما زیاد است، اگر فقط به امکانات داخلی تکیه کنیم، هیچ وقت به سطح کشورهای پیشرفته نمی‌رسیم. ما ناچاریم این فنّاوری را از خارج وارد کشور کنیم. من این بحث را به این دلیل مطرح می‌کنم که در زمان جنگ روی این مسائل کار زیادی کردیم. چون همه دروازه‌ها به روی ما بسته شده بود، لذا ناچار بودیم روی پای خودمان بایستیم و با امکانات خودمان کار کنیم. کارهای بزرگی هم انجام دادیم. اما کار بزرگ، بدون نوعی پیوند با خارج و بدون استفاده از فنّاوری بیرون تا حدی امکان‌پذیر است و بیشتر از سرعت متوسط هم نمی‌توان پیش رفت. اگر می‌خواهیم پیشرفت سریعی داشته باشیم، بدون تعامل با خارج امکان‌پذیر نیست. این تعامل باید به نوعی انجام شود. متأسفانه ما تعامل جدی با دنیای خارج نداریم. شرایط و موقعیت‌های ما به گونه‌ای بوده که برای دستیابی به آن همواره با مشکلاتی مواجه بودیم. طبق نظر اقتصادیون یعنی ستاد اقتصادی کشور و همچنین ستاد سیاسی، مذاکراتی که در این روزها با اتحادیه اروپا داریم، اولین مذاکرات جدی ما بعد از انقلاب اسلامی با بلوک غرب است. هیچ زمان ما یک مذاکره جدی با هیچ بلوکی نداشته‌ایم.

## اولین مذاکره جدّی با اتحادیه اروپا

اگر به ۲۵ سال گذشته نگاه کنیم، چه در زمان جنگ و چه بعد از آن، مذاکرات مهمی با غرب نداشته‌ایم. البته قصد این نیست که راجع به مذاکرات فعلی خود با اروپا قضاوتی داشته باشم که به کجا می‌رسیم،

ولی اصل این فرصت که ما امروز وارد آن شده‌ایم و به طور جدی با ۲۵ کشور اتحادیه اروپا وارد یک مذاکره جدی و جامع شده‌ایم، تازگی دارد و بی‌سابقه است. در این مذاکرات مسائل اقتصادی، فنّاوری، سیاسی و امنیتی مورد بحث است. چنین مذاکرات جامع و چنین فرصتی تاکنون نبوده که یک مذاکره جدی با اروپا داشته باشیم. قبلاً مذاکراتی تحت عنوان مذاکرات انتقادی یا مذاکرات سازنده بود و حدود ۱۴ سال با اروپا مذاکراتی بدون هیچ نتیجهٔ ملموسی داشتیم، اما اولین بار است که ما وارد یک مذاکره جدی شده‌ایم.

در دنیای امروز اگر می‌خواهیم با کشوری که صاحب توان فنی، اقتصادی و سیاسی است نزدیک شویم، آن کشور یا امریکاست و یا کشورهای اروپایی و یا کشوری شبیه ژاپن و در مرحله بعد هم روسیه و چین است. کشور دیگری نیست. با هریک از اینها هم کار کردن آسان نخواهد بود. کار کردن با هریک از اینها مشکلات خاص خودش را دارد. ما به دلیل حوادث سال‌های گذشته، همه آنها را چند نوبت امتحان کرده‌ایم، یعنی روس، چین و کشورهای اروپایی را امتحان کرده‌ایم. به دلیل مسائل مختلف ناچار بودیم هریک از آنها را در مقطعی محک بزنیم. برای مثال در مقاطعی شخصاً با مقامات چینی مفصل بحث کرده‌ام. چینی‌ها می‌گویند که در مرحله‌ای هستند که فقط به رشد و توسعه اقتصادی خودشان می‌اندیشند. در فکر ۲۰ سال آینده هستند که تبدیل به یک قدرت اقتصادی ردهٔ اول دنیا شوند. در این مسیر می‌اندیشند و بر این مبنا حرکت می‌کنند. هدف اصلی آنها، تفوق اقتصادی در ۲۰ سال آینده است. مَعبری که چین می‌خواهد برای دستیابی به قدرت سیاسی و امنیتی از آن عبور کند، مَعبر اقتصادی است.[1] اگر اقدامی به استراتژی

1. “Economic Restructuring”, 15 November 2000, available at: http://www.fmprc.gov.cn/eng/ljzg/zgjk/3581/t17859.htm

اقتصادی آنها لطمه وارد کند، وارد آن نخواهند شد. در سال ۲۰۰۴، هزار میلیارد دلار مجموع واردات و صادرات چین بوده، حدود پانصد میلیارد دلار صادرات و حدود پانصد میلیارد واردات و حجم عظیمی از پروژه‌های اقتصادی پیش روی دارند. در مذاکرات و در مباحث رودرروی با آنها به وضوح به این نتیجه رسیده‌ایم.

روسیه هم آمادگی لازم را ندارد. با روس‌ها کار زیادی کرده‌ایم. روس‌ها معضلات داخلی و منطقه‌ای فراوانی دارند و دنبال حل معضلات خودشان هستند. هرجا هم با ما وارد معامله‌ای شوند، می‌خواهند از برگ ما استفاده کنند. شما ببینید از پروژهٔ بوشهر چقدر استفاده کرده‌اند و هنوز هم بوشهر تکمیل نشده است. چندین بار با همین بوشهر مسائل اقتصادی و سیاسی خودشان را حل‌وفصل کرده‌اند.

اما در مورد کشورهای غیرمتعهد، آنها در بعضی موارد خوب عمل کرده‌اند. به حمایت آنها هم نیاز داریم و باید با آنها کار کنیم، ولی باید بدانیم توان آنها از لحاظ علمی، فنّاوری، اقتصادی و سیاسی بسیار محدود است. شرایط امریکا هم که روشن است. تا امروز امریکا به عنوان دشمن ما بوده و ما هم دشمن امریکا بوده‌ایم. بنابراین فعلاً باید آنها را کنار بگذاریم. در حال حاضر اتحادیه اروپا می‌تواند به عنوان دروازه‌ای پیش روی ما باشد. در جامعه گاه بحث‌هایی مطرح می‌شود مبنی‌بر اینکه اروپایی‌ها قابل اعتماد نیستند. برای مثال چند ماه قبل در شورای عالی انقلاب فرهنگی که راجع به تحولات مسئله هسته‌ای صحبت شد، یکی از اعضای شورا معتقد بود که نباید به اروپایی‌ها اعتماد کرد، اینها ضد اسلام و ضد منافع منطقهٔ ما هستند. ما هم قبول داریم که هر کشور و یا بلوکی به دنبال منافع خودش است، نه آنها عاشق مردم ایران‌اند و نه علاقه‌ای به عظمت و اقتدار ایران دارند، اما در شرایط فعلی تلاش می‌کنیم از این مذاکرات و ارتباط به نفع خودمان استفاده کنیم. امریکا که

نه، اروپا هم که نه، چین و روس هم که نه، پس با چه کشوری باید تعامل داشته باشیم؟ شما بگویید راه‌حل چیست؟ ما می‌دانیم اروپا دنبال منافع خودش است، روس و چین هم همین‌طور، کشورهای منطقه و عرب‌های منطقه هم که میانه خوبی با ما ندارند، آیا دست روی دست بگذاریم؟ باید حرکت کنیم، ولو حرکت در مسیر مین‌گذاری شده باشد که باید با دقت و هوشیاری فراوان حرکت کرد.

یکی از مقامات اروپایی به من می‌گفت در مسئله هسته‌ای قبل از این که به ما بگویید به شما اطمینان کنیم، به همسایه‌های خود بگویید. آنها مدام با امریکایی‌ها و با ما صحبت می‌کنند و می‌گویند ایران برای ما خطر است. اینها به ظاهر به عنوان همسایه با ما نزدیک هستند، اما پشت پرده کار دیگری می‌کنند. روشن است که اروپا دنبال منافع خودش است. روشن است هر کشوری دنبال منافع خودش باشد. اما به هرحال ما باید چکار کنیم؟ می‌توانیم همه را کنار بگذاریم؟ بگوییم امریکا که دشمن است، کشورهای منطقه را هم که باید رها کنیم چون از ما در ترس و هراس‌اند، چین هم که در شرایط فعلی حاضر نیست خیلی به ما کمک کند، پس با هیچ کشوری در حال مذاکره و تعامل نباشیم؟!

### آیا می‌توان به غرب اعتماد کرد؟

هرچند نباید نسبت به اروپا خوش‌بین باشیم، اما بیش از حد هم نباید بدبین بود. بسیار مهم است که ما شرایط را بسنجیم و راه میانه را برگزینیم. می‌شود با دنیا کار کرد، اما بسیار سخت است. می‌شود با اروپا کار کرد، ولی بسیار مشکل است. وقتی در مذاکرات پاریس به تفاهم رسیدیم، بعضی از سیاسیون در داخل به من می‌گفتند که اروپایی‌ها به قولشان عمل نخواهند کرد و دروغ می‌گویند. من به آنها گفتم از نظر من می‌ارزد یک بار اروپا را امتحان کنیم و با آنها وارد مذاکره جدی شویم، ما

خیلی نباید عجله کنیم. در مسائل مهم ملی و بین‌المللی، چند ماه، زمان زیادی نیست. می‌ارزد که یک بار دیگر اینها را امتحان کنیم. حال به این نکته نمی‌پردازیم که در گذشته و در تفاهم‌های قبلی ما با اروپا، آنها چقدر مقصر بودند. از دید ما، آنها مقصرند و از دید آنها هم، ما مقصریم. ولی با کمی صبر و حوصله به نتایج اولیه رسیدیم. اروپا به ما قول داد که پرونده را از دستور دائمی شورای حکام خارج کند و به قول خود عمل کرد. اروپا به ما قول داد که تلاش می‌کند تا وارد کمیته چرخه سوخت (MNA) شویم و ما وارد شدیم. در ۱۰ ژانویه اجلاس این کمیته است و نماینده ایران هم شرکت خواهد کرد و دعوتنامه رسمی برای نماینده ایران ارسال شده است. یکی از مقامات به من گفت امکان ندارد ایران بتواند وارد کمیته چرخه سوخت شود؟ اینها مگر می‌گذارند شما وارد کمیته چرخه سوخت شوید؟ این کمیته را اصلاً علیه ما تشکیل داده‌اند. راست می‌گفتند این کمیته علیه ما درست شده بود. می‌گفتند عضویت ما به هیچ عنوان امکان‌پذیر نیست. بوش رسماً در سخنرانی خود در سال گذشته اعلام کرد که ما نمی‌گذاریم ایران وارد این کمیته شود. گفتند بوش رسماً اعلام کرده است و شما فکر می‌کنید اروپا قادر است ایران را وارد این کمیته کند؟

با همهٔ این بدبینی‌ها، اما در عمل ما وارد کمیته چرخه سوخت شدیم و این امر تحقق پیدا کرد. دو سه روز بعد، مذاکرات TCA[1] و موافقت‌نامه تجاری با اروپا هم شروع می‌شود. همه اینها به دنبال تفاهم پاریس[2] است. در زمینه سازمان تجارت جهانی هم به احتمال قوی به

---

۱. در دسامبر ۲۰۰۲ مذاکراتی میان ج.ا.ایران و اتحادیه اروپا در خصوص موافقت‌نامه همکاری و تجاری (Negotiations on a Trade and Cooperation Agreement, TCA) صورت گرفت. این توافق‌نامه دارای مؤلفه‌های سیاسی، تجاری و حقوقی می‌باشد.

۲. تفاهم‌نامه پاریس (INFCIRC/637) میان ج.ا.ایران و سه کشور اروپایی در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴ (۹ آذر ۱۳۸۳) به امضای طرفین رسید.

قول خودشان عمل خواهند کرد. مذاکرات ما با اروپا طبق قرار که بنا بود نیمهٔ اول دسامبر شروع شود، شروع شد. جلسه دوم آن هم قبل از تعطیلات ژانویه انجام شد. جلسات بعدی هم، ده روز دیگر شروع می‌شود. تا نیمه دوم ماه ژانویه، همه مذاکرات دو مرتبه شروع می‌شود.

بنابراین نباید به غرب خوش‌بین باشیم، لازم هم نیست زیاد بدبین باشیم. باید قدم به قدم پا را جلو بگذاریم، امتحان کنیم. پا را باید روی زمین محکم و مطمئن بگذاریم. حساب‌شده باید قدم برداریم. بحث این است که آیا ما می‌توانیم در این دنیای پیچیده امنیت خودمان را حفظ کنیم و دستاوردهای خودمان را محافظت کنیم و تهدیدها را به تدریج تبدیل به فرصت کنیم یا نه؟ نظر بدبینانه این است که نمی‌شود. برخی می‌گفتند اصلاً تفاهم، شدنی نیست و لذا می‌گفتند از NPT باید خارج شویم و در برابر دنیا بایستیم. شورای امنیت هم اگر برویم، مهم نیست، باید ایستادگی کنیم. این یک نظر است که الان هم طرفدارانی دارد که می‌گویند اینها مستکبرند، استعمارگرند، خائن‌اند و در نهایت به ما پشت می‌کنند و ما را به مخمصه می‌اندازند.

حداقل کاری که در این مدت انجام شده است اینکه برای کشور دو سال فرصت خریده‌ایم. در این امر که تردیدی نیست. سال گذشته اگر ما به شورای امنیت می‌رفتیم، بدترین زمان بود. امریکایی‌ها تازه بر عراق مسلط شده بودند و با دنیایی از غرور بودند، تلاش زیادی هم کردند تا ما را به شورای امنیت ببرند. ما این تهدید را عقب انداختیم. سال گذشته ستاد اقتصادی کشور به ما می‌گفت اگر بتوانید دو سال فرصت برای کشور بخرید، خیلی برای ما مهم است. استدلال مفصلی هم داشتند که از لحاظ اقتصادی الان کجا هستیم و دو سال دیگر به کجا خواهیم رسید. گفتم به اعتقاد من شدنی است که ما دو سال فرصت بخریم. حال ما این دو سال فرصت را خریده‌ایم. یک سال و نیم که گذشته، شش ماه دیگر

را هم ما تضمین می‌کنیم که خبری نخواهد شد.

بخش سیاسی هم به من می‌گفتند شما اگر دو سال فرصت بخرید، خیلی مهم است، چون ما دو انتخابات مهم پیش رو داریم، مجلس و ریاست جمهوری که هر دو هم در این دو سال واقع می‌شوند. اگر بحران باشد، نمی‌توانیم انتخابات مجلس را به خوبی برگزار کنیم. ما این دو سال فرصت را تأمین کردیم، انتخابات مجلس انجام شد، ان‌شاءالله انتخابات ریاست جمهوری هم به خوبی برگزار خواهد شد.

به ما می‌گفتند که امکان بسته شدن پرونده در آژانس وجود ندارد. یکی از مقامات سیاسی در جلسه‌ای می‌گفت تا ۲۰ سال دیگر هم پرونده ایران در آژانس بسته نخواهد شد. البته این بدبینی هم تا حدی بجاست. واقعاً آژانس مرکزی نیست که بگوییم یک نهاد بین‌المللی مستقل و آزاد است و عادلانه قضاوت می‌کند، اما علی‌رغم همه این مسائل اکثر مسائل ما در آژانس حل‌وفصل شده است. یک مسئله آلودگی باقی مانده که الان آژانس دنبال پاکستان است و به پاکستان فشار می‌آورد. مورد دیگر هم مسئله P2 است که این هم وابسته به بازجویی‌های دلالی است که دستگیر شده و در مالزی در حال بازجویی او هستند. در واقع ما کارمان را تمام کرده‌ایم. همین که پرونده ما از دستور دائمی شورای حکام خارج شده، علامت خوبی است و معنایش این است که این پرونده از حالت اضطراری خارج شده، پس برای ما از لحاظ حقوقی فرصت بسیار خوبی بوده و از این فرصت خوب استفاده شده است.

### رسالت رسانه‌ها در تبیین موفقیت‌ها

متأسفانه در کشور ما رویه چنین است که اگر کسی وزنه سنگینی را بلند کند، همه کف می‌زنند و تبریک می‌گویند. اگر یک نفر توپی را وارد دروازه کند، همه کف می‌زنند (که البته باید ورزشکاران تشویق شوند)،

اما این کار عظیم و بزرگ سیاسی که در کشور ما انجام گرفته، به جای تشویق و احساس افتخار عده‌ای مرتب نقد می‌کنند و عده‌ای هم اتهام و بدگویی. البته آنچه انجام شده نه کار یک فرد بوده، نه کار یک تیم، بلکه کار نظام بوده است. این کارآمدی دولت و نظام بوده و افتخاری هم اگر هست، این افتخار از آنِ رهبری نظام است. واقعیت این است که مسائل برای مردم درست تبیین نشده است. البته صدا و سیما نسبتاً نقش خود را خوب ایفا کرده، اما رسانه‌های دیگر نقش خودشان را به خوبی ایفا نکرده‌اند. چرا مردم ما همیشه باید غمگین باشند؟ چرا اگر یک کار درستی در کشور انجام می‌شود، به مردم نمی‌گوییم؟ مردم باید همیشه غصه‌دار باشند، چهره‌ها باید همیشه گرفته باشد، هیچ وقت لبخند بر چهره مردم نباشد؟ چرا پیروزی‌های نظام را نمی‌گوییم؟ خروج پرونده از شورای حکام از صورت دائمی، یک موفقیت سیاسی و حقوقی برای جمهوری اسلامی ایران بود. آنچه ما با اروپا تفاهم کردیم، از بیانیه تهران[1] تا تفاهم بروکسل[2] و پاریس موفقیت بود. به اعتقاد من در هر سه مرحله، قدم‌های خوبی برداشته شد. کار بزرگی انجام شد. کمتر کشور جهان سومی قادر است با اتحادیه اروپا بنشیند و چانه بزند و آنها را از طرح اولیه چندین قدم پایین بیاورد. شما پیش‌نویس اولیه پاریس را ببینید چه نوشته بودند، مواردی بود که از خط قرمزها عبور کرده بودند و ما اینها را به نقطه قابل تحمل آوردیم. البته وقتی ایران با ۲۵ کشور مذاکره می‌کند و به یک نقطه تفاهم می‌رسد ـ آن هم مبحثی که تنها مربوط به اروپا نیست و جزو مسائل جهانی است ـ پیداست که ایده‌آل صد درصد نیست و به

---

۱. بیانیه تهران در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ (۲۹ مهر ۱۳۸۲) با حضور وزرای امور خارجه سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) در تهران به امضای طرفین رسید.

۲. توافق‌نامه بروکسل در ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ (۴ اسفند ۱۳۸۲) میان ج.ا.ایران و سه کشور اروپایی به امضا رسید.

طور نسبی موفقیت است. چرا ما این موفقیت را برای مردم نگوییم؟ ما حداقل یک فرصت دو ساله به دست آورده‌ایم، از لحاظ فنّاوری پیشرفت زیادی کرده‌ایم، نسبت به پارسال در بخش فنّاوری موفقیت‌های فراوانی به دست آورده‌ایم. سال گذشته ما ماده اولیه برای غنی‌سازی نداشتیم و UF6 را تولید نمی‌کردیم. سال‌ها قبل حجم محدودی UF6 از خارج خریده بودیم، فقط همان را داشتیم. وقتی گفته می‌شود تعلیق، مردم فکر می‌کنند یک کارخانه عظیمی بوده مثل فولاد مبارکه و غنی‌سازی می‌کرده و یک دفعه کلید آن را زدیم و خاموش کردیم. ما سال گذشته ماده اولیه برای غنی‌سازی نداشتیم. آن موقع در اصفهان در حال نصب تجهیزات بودیم. از این فرصت استفاده کردیم، اصفهان را تکمیل کردیم. ما امروز به تولید UF4 و UF6 رسیده‌ایم. الان می‌توانیم بگوییم ماده اولیه کافی برای غنی‌سازی را در اختیار داریم و به خودمان متکی هستیم.

از لحاظ فنّاوری هم موفقیت خوبی به دست آوردیم. در نطنز دستگاه‌های سانتریفیوژ به اندازه یک پایلوت نداشتیم، از این یک سال فرصت استفاده کردیم و سانتریفیوژها را به اندازه کافی تولید کردیم. قطعات لازم را هم ساخته‌ایم و مونتاژ کرده‌ایم و الان می‌توانیم به راحتی چند پایلوت را فعال کنیم. بعضی از اروپایی‌ها در جلسه خصوصی می‌گفتند سر ما کلاه رفته است، چون تعلیق نطنز را بزرگ کردید، تا اصفهان را تکمیل کنید، ما نمی‌دانستیم مشکل شما در اصفهان است. رفتید اصفهان را تکمیل کردید، حالا اصفهان را تعلیق کردید و دارید اراک را تکمیل می‌کنید.[1] بعضی‌ها غیرمنصفانه می‌گویند فنّاوری تعطیل شده، نه، فنّاوری تعطیل نشده است، بلکه بخشی که تکمیل شده بود، تعلیق موقت

1. "A 'Good-Cop, Bad-Cop' Approach on Iran", *NewYork Times,* 21 November 2004, available at: http://www.query.nytimes.com/gst/fullpage.html?res=9F0CE0D61E3FF932A15752C1A9629C8B63

کردیم تا بخش دیگر را که ناقص بود، تکمیل کنیم. البته بعضی از فعالیت‌ها را تعلیق کردیم. اما در سایه آن تعلیق، فعالیت‌های ضروری و لازم دیگری را که نیاز بود، به ثمر رساندیم. ما در نطنز خیلی اشکال داشتیم. آن اشکال‌ها را به تدریج رفع کردیم. هنوز برخی کارها باقی مانده است که از این دوره تعلیق برای تکمیل آنها استفاده خواهیم کرد.

**تعامل با جهان امکان پذیر است**

سخن من این است که اینکه گفته می‌شود «نمی‌توانیم با دنیا کار کنیم، تعامل با غرب از لحاظ اقتصادی و سیاسی امکان پذیر نیست، تعامل با جهان از لحاظ حقوقی و فنی امکان‌پذیر نیست و در تعامل با جهان از طریق دیپلماسی، ضرر می‌کنیم»، این حرف نمی‌تواند درست باشد. اما اینکه بگویند کار با دنیا سخت است، غرب در ته دل با ما دوست نیست، اینکه بگویند به لبخند غرب اعتماد نکنید، این حرف‌ها کاملاً درست است. ما باید با دنیا کار کنیم، گرچه بسیار سخت است. به اعتقاد من ما می‌توانیم با دنیا کار کنیم، البته پیچیده، مشکل و سخت است، اما شدنی است.

من فکر می‌کنم تجربه‌ای که نظام در این مدت به دست آورده، تجربه بسیار ارزشمندی بوده است. به یک نتیجه دیگر هم رسیدیم و آن اینکه در سطح سران نظام، مسئولین در یک مسئله مهم بحث کنند و در نهایت به توافق نظر و اجماع برسند. البته قبلاً هم این چنین بود، ولی در این داستان هسته‌ای یک مقدار تجربه بیشتری به دست آمد که ارزشمند بود. اینکه ما در بعضی از مسائل مهم یک فرمانده بگذاریم و یک مسئول داشته باشیم و از او حمایت کنیم و نهادها و ارگان‌ها تابع او باشند، تجربه خوب ولی سختی بود که به دست آمد. اولین تجربه در این زمینه در مسئله افغانستان بود. در مسئله افغانستان، شورای عالی امنیت ملی، دبیر این شورا را مسئول کرد و همه نهادها را موظف نمود که با او کار

کنند. مسئله افغانستان مسئله ساده‌ای نبود. کار را پیش بردیم و موفقیت‌های خوبی به دست آوردیم. تجربه دوم در عراق بود که شورای عالی امنیت ملی، دبیر این شورا را فرمانده مسائل مربوط به عراق کرد و همه نهادها را موظف نمود که با او کار کنند و این تجربه دوم ما هم موفق بود؛ و تجربه سوم ما هم در مسئله هسته‌ای بود. در این سال‌های اخیر، ما در این سه مسئله این تجربه را داشتیم که تصمیم شورای عالی امنیت ملی و تصمیم رهبری نظام بود. من فکر می‌کنم ما موفق بودیم و این روند می‌تواند به یک مدل تبدیل شود، هم برای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و هم برای اجرا و هماهنگی. البته در این‌گونه موارد افراد باید آمادگی داشته باشند که حیثیت خود را برای منافع ملی در طَبَق اخلاص بگذارند. مهم نیست که افرادی فدا شوند، مهم این است که در کنار حفظ دستاوردهای مهم هسته‌ای، امنیت ملی تأمین شود و نگذاریم کشور به چاه شورای امنیت سازمان ملل بیفتد.

### بازنگری معاهد NPT

نکته پایانی اینکه گفته می‌شود در بهار سال آتی که اجلاسی برای بازنگری NPT[1] است، در آن بازنگری به این تصمیم خواهند رسید که کشورها دیگر حق ندارند به هیچ عنوان از NPT خارج شوند و یا اینکه کشورهایی که دارای چرخه سوخت نیستند، دیگر حق ندارند در این زمینه فعالیت کنند. این مسائل بیشتر ادعاست تا واقعیت. این مسائل جزو اهداف امریکایی‌هاست، ولی احتمال موفقیت آنها چند درصد، بیشتر نیست و مطمئناً آنها موفق نخواهند شد. در این بحث اختلاف نظر زیادی است. در این‌گونه مباحث کشورهای جهان سوم همه با ما هستند و

---

۱. کنفرانس بازنگری NPT در ۲۷-۲ مه ۲۰۰۵ (۱۲ اردیبهشت ـ ۶ خرداد ۱۳۸۴) در شهر نیویورک برگزار شد.

تعداد آنها کم نیست. در این بحث که خروج از NPT ممنوع شود، نمی‌توانند تا این حد معاهده را تغییر دهند. به فرض که بتوانند، ما قبول نمی‌کنیم. کسی نمی‌تواند ما را مجبور به قبول کند. ما NPT را با همان شرایط گذشته قبول کرده‌ایم. اگر تغییر عمده‌ای بکند، ما نمی‌پذیریم. ما را که نمی‌توانند مجبور کنند. ثانیاً تصویب این دو پیشنهادی که مورد نظر امریکایی‌هاست، بسیار بعید است. البته در این اصلاح مقررات سازمان ملل متحد و تغییراتی که در ساختار آن دنبال می‌کنند، یک بند راجع به همین مسئله چرخه سوخت آورده‌اند که اگر بخواهد تصویب شود، نیاز به مدت زمانی طولانی دارد. بحث این است که کشورهایی که در مسیر چرخه سوخت هستند، از آنچه تا حالا به آن رسیده‌اند، پیش‌تر نروند، آن هم برای دوران موقت تحت عنوان Moratorium. مثلاً برای یکی، دو سال تا پنج سال از حدی که رسیده‌اند، جلوتر نروند. این بحث هم برای ما مشکل درست نمی‌کند. ما به چرخه سوخت رسیده‌ایم. قبلاً نرسیده بودیم، چون UF4 و UF6 نداشتیم. الان ما به UF4 و UF6 رسیده‌ایم و مدیرکل هم در گزارش خود اعلام کرده است.[1] شورای حکام[2] هم در قطعنامه در قالب انتقاد اعتراف کرده که ایران به تولید UF6 رسیده است. قبلاً هم مدیر کل و شورای حکام اعتراف کرده بودند که ایران به غنی‌سازی رسیده است. پس ما هم به ماده (UF6) و هم به غنی‌سازی رسیده‌ایم. واقعیت امر این است که ما در حد آزمایشگاهی و تقریباً در حد پایلوت به غنی‌سازی رسیده‌ایم. به هرحال نگرانی که مد نظر بعضی‌هاست، وجود ندارد. نه اینکه اصلاً نگران نباشیم، ولی به اعتقاد من نگرانی جدی وجود ندارد و تصویب این پیشنهادات بسیار ضعیف است. اگر هم تصویب شوند، برای ما مشکل چندانی به وجود نخواهند آورد.

1. GOV/2004/83, date: 15 November 2004
2. GOV/2004/90, date: 29 November 2004

# سیر تحولات پرونده هسته‌ای

پرونده هسته‌ای ایران را می‌توان به عنوان یکی از پرونده‌های پیچیده کشور در صحنه بین‌المللی که دارای ابعاد گوناگونی است، قلمداد نمود. فشار کشورهای بزرگ غربی، توطئه صهیونیسم بین‌الملل، نقش سازمان‌های بین‌المللی، تحریک برخی از کشورهای منطقه از یک طرف و امنیت ملی، توسعه کشور، حفظ دستاورد دانشمندان جوان ایرانی در زمینه این فنّاوری و اختلاف نظر نخبگان از سوی دیگر، شرایط فوق‌العاده‌ای را برای این پرونده به وجود آورده است. علی‌رغم ملی بودن این پرونده و نظارت رهبران عالی‌رتبه نظام بر سیر آن، متأسفانه برخی از مقامات در سال‌های اخیر در پی تحریف تاریخ با هدف موج‌سواری برای پوشاندن مشکلات داخلی و جلب توجه افکار عمومی بوده‌اند. در پی طرح سخنان و اتهامات واهی و تبلیغات شعاری، کم‌وبیش سؤالاتی در ذهن مردم به ویژه نسل جوان به وجود آمده است. لذا تبیین حقایق و سیر این پرونده در دو سال اول آن، ضروری به نظر می‌رسد.

### شرایط سال ۱۳۸۲

برای تحلیل واقع‌بینانه و درست یک پدیده باید آن را در ظرف زمانی و مکانی خودش مورد بررسی قرار داد. در شهریور ۱۳۸۲ قطعنامه‌ای علیه ایران در شورای حکام آژانس با اتفاق آرا تصویب شد که متضمن یک

ضرب‌الأجل ۵۰ روزه به ایران بود.[1] آن قطعنامه در شرایطی تصویب شد که امریکا در حرکتی ضربتی، افغانستان و عراق را اشغال کرده بود و برخی از سناتورهای امریکایی با غرور و سرمستی تمام به صراحت تأکید می‌کردند، اکنون نوبت ایران است. در همان مقطع، وزرای خارجه سه کشور اروپایی در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۱۵ در نامه‌ای به وزیر خارجه ایران خواستار توقف فعالیت‌های هسته‌ای ایران شدند و یک روز بعد در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۱۶ نیز وزیر خارجه روسیه در نامه‌ای مشابه به جمهوری اسلامی، همان درخواست را تکرار کرد.

در شرایطی که امریکا و اسرائیل به دنبال کشاندن پرونده ایران به شورای امنیت بودند و می‌کوشیدند پرونده هسته‌ای را امنیتی جلوه دهند و درحالی‌که شمارش معکوس محافل صهیونیستی برای حمله به ایران آغاز شده و نوعی اجماع بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی شکل گرفته بود، نظام تصمیم گرفت تا اجماع جهانی را بشکند و امریکا و اسرائیل را منزوی کند. من از برخی منتقدین می‌خواهم بدون پرداختن به حاشیه، به این سؤال پاسخ دهند که این اقدام نظام خوب بود یا بد؟ وزیر خارجه وقت امریکا در اسفند ۱۳۸۳[2] در مصاحبه‌ای به صراحت اعلام کرد که هدف امریکا انزوای ایران بود، اما به عکس، جمهوری اسلامی توانسته است امریکا را منزوی کند. اینکه امریکا رسماً اعتراف کرد که منزوی شده است، خوب بود یا بد؟

طی چهار سال گذشته برخی از مسئولین دولتی بارها با افتخار اظهار

---

۱. قطعنامه شماره Gov/2003/69 (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳، ۲۱ شهریور ۱۳۸۲) شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

۲. مصاحبه *کاندولیزا رایس*، وزیر امور خارجه وقت امریکا با *رویترز*. ۱۱ مارس ۲۰۰۵ (۲۰ اسفند ۱۳۸۲) قابل دسترسی در نشانی زیر:
http://merln.ndu/archivepdf/pakistan/state/43319.pdf

نموده‌اند که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فعالیت‌های هسته‌ای ایران را صلح‌آمیز اعلام کرده است. من می‌پرسم که اذعان آژانس به عدم انحراف فعالیت‌های هسته‌ای ایران دستاورد کدام دوره است؟ سیاست نظام و مذاکرات اولین تیم هسته‌ای بود که موجب شد البرادعی در گزارش نوامبر ۲۰۰۴ (آذر ۱۳۸۳) رسماً به شورای حکام اعلام کند ایران انحرافی در مسیر فعالیت‌های هسته‌ای نداشته است.[1] اینکه ما اثبات کردیم فعالیت‌های هسته‌ای ایران انحراف نداشته است، خوب بود یا بد؟ اینکه نگذاشتیم ایران مورد تحریم واقع شود، خوب بود یا بد؟

پرونده هسته‌ای ناگفته‌های زیادی دارد و ما حرف‌های بسیاری برای گفتن داریم. برخی فکر نکنند با سوءاستفاده از تریبون‌های عمومی و با طرح مسائل عاری از حقیقت، می‌توانند سیاست‌های سنجیدهٔ نظام را زیر علامت سؤال ببرند و متوقع باشند که همه ساکت بمانند. روزی خواهد رسید که مردم به خوبی از همهٔ حقایق آگاه خواهند شد.

یکی از اهداف مذاکرات هسته‌ای این بود که می‌خواستیم فرصت مناسب را برای تکمیل چرخه سوخت داشته باشیم. در سال ۱۳۸۲ مواد UF6 را که ماده اولیه برای غنی‌سازی است، نداشتیم و فرصت می‌خواستیم تا تأسیسات اصفهان تکمیل گردد. فرصت می‌خواستیم تا بتوانیم تأسیسات نطنز را کامل کنیم. به‌رغم برخی تبلیغات واهی به صراحت تأکید می‌کنم که در طول دورهٔ ۲۲ ماههٔ مسئولیت اینجانب، برای یک لحظه، تأسیسات اصفهان، اراک، نطنز، بندرعباس و پروژه‌های عظیم تحقیقاتی ما متوقف نشد. جمهوری اسلامی در هر مرحله، موردی را موقتاً تعلیق کرد، اما هیچ وقت زیر بار تعلیق کامل نرفت. سیاست کلی این بود که هر بخشی که کامل می‌شد، برای مدتی تعلیق را بپذیریم، تا

---

۱. گزارش دبیرکل آژانس انرژی اتمی به شورای حکام به شماره Gov/2004/83 (۱۵ نوامبر ۲۰۰۴).

بتوانیم بخش‌های ناقص را تکمیل کنیم. به همین دلیل است که بعد از مذاکرات سعدآباد، فعالیت‌های مربوط به تکمیل پروژه اصفهان چند نوبته ادامه یافت و در نهایت این تأسیسات در سال ۱۳۸۳ تکمیل شد.

تأسیسات UCF اصفهان در فروردین ۱۳۸۳ افتتاح و در پایان همان سال تکمیل شد. سؤال من این است که اگر ادعای منتقدین درست است و فکر می‌کنند که نظام همه چیز را بعد از مذاکرات سعدآباد تعلیق کرد، پس چگونه توانستیم تأسیسات اصفهان را در فروردین ۱۳۸۳ (حدود ۶ ماه بعد از مذاکرات سعدآباد) افتتاح کنیم؟ از طرف دیگر، طبق گزارش آژانس در آبان ۱۳۸۳،[1] تعداد سانتریفیوژهای ایران در مقطع مذاکرات سعدآباد کمتر از ۱۶۰ عدد و در آذر ۱۳۸۳ حداقل ۱۲۷۴ سانتریفیوژ بوده است. من می‌پرسم اگر به ادعای آنها، تمام فعالیت‌های هسته‌ای ایران تعلیق بوده است، پس چگونه توانسته‌ایم ظرف یک سال بیش از ۱۰۰۰ سانتریفیوژ را تولید و مونتاژ کنیم؟

اینکه برخی می‌گویند در دوران دولت هشتم و تیم هسته‌ای اول، کلیه فعالیت هسته‌ای به مدت سه سال تعطیل شد، باید گفت: **اول** اینکه دوران مسئولیت اینجانب و تیم هسته‌ای اول، در مجموع یک سال و ده ماه بیشتر نبود و بنابراین سخن از تعلیق سه ساله کاملاً بی‌اساس است. **دوم**، شکستن تعلیق هم در دوران مسئولیت اینجانب و در دولت هشتم انجام شد. تعلیق دو بار و هر دو بار در دولت هشتم صورت گرفت: بار اول، شکستن تعلیق (دوماهه) قطعه‌سازی و مونتاژ در تیر ۱۳۸۳ و بار دوم شکستن تعلیق (۶ ماهه) UCF اصفهان در مرداد ۱۳۸۴ بود. **سوم**، عملاً دوران تعلیق طبق تفاهم پاریس کلاً شش ماه بیشتر نبود. **چهارم**، باید با توجه به شرایط حاکم بر آن زمان به این سؤالات پاسخ داد.

۱. گزارش دبیرکل آژانس انرژی اتمی به شورای حکام به شماره Gov/2004/83 (۱۵ نوامبر ۲۰۰۴، ۲۴ آبان ۱۳۸۳).

شرایطی که امریکا در کنار مرزهای ما بود و با تصرف عراق به بهانه وجود تسلیحات هسته‌ای در این کشور بیم حملات نیروهای متحد به کشورمان می‌رفت. بی‌تردید بهانه دادن به دشمن برای تهاجم نظامی و جنگ به صلاح کشور نبود. از سوی دیگر برای جلوگیری از اجماع جهانی علیه ایران در شرایطی که اروپا اعلام کرده بود که می‌خواهد با ایران مذاکره کند و حتی روسیه و چین به عنوان دو کشور عضو دائم شورای امنیت از این روند حمایت می‌کردند، در صورت عدم پذیرش، می‌توانست اجماع علیه ایران شکل بگیرد. **پنجم**، کاری که ما کردیم این بود که بخشی از نطنز را موقتاً تعلیق کردیم، ولی کار را در اصفهان ادامه دادیم. زیرا در اصفهان هنوز به نتیجه نرسیده بودیم و هنوز در حال نصب تجهیزات بودیم و لذا با تلاش مستمر در سال ۱۳۸۳ در اصفهان به نتیجه رسیدیم و توانستیم UF6 را تولید کنیم. همچنین تعلیق ساخت سانتریفیوژها را قبول نکردیم و آن را ادامه دادیم. چون تعداد سانتریفیوژها محدود بود و نیاز به تعداد بیشتری داشتیم. در عین حال اروپایی‌ها قول قطعی دادند که در مقابل امریکا خواهند ایستاد و به هیچ عنوان نخواهند گذاشت این پرونده به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شود. همچنین قرار شد ما به همکاری با آژانس ادامه دهیم و در این همکاری از یک طرف ما به اروپا اطمینان بدهیم که به دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم و آنها هم متقابلاً کمک کنند تا پرونده هسته‌ای ایران در آژانس به حل‌وفصل نهایی برسد. **ششم**، تعلیق در آن مقطع، حاصل خرد جمعی نظام بوده است. صورت جلسه نشست سران نظام در این زمینه وجود دارد، اصولاً همه تصمیمات مهم در جلسهٔ سران مصوب و ابلاغ می‌شد و اسناد آن موجود است.

توجه داشته باشید که چنین تصمیمات مهمی را هیچ‌گاه فرد و یا تیمی نمی‌تواند در کشور اتخاذ کند. همه تصمیمات اتخاذشده و اقدامات

انجام‌شده، تصمیم جمعی سران نظام بوده است. البته در آن زمان بحث‌هایی بود، مثلاً بعضی به ما می‌گفتند اینکه اروپایی‌ها می‌گویند اگر به توافق نرسیم، پرونده به شورای امنیت سازمان ملل خواهد رفت، صرفاً بلوف سیاسی است و هیچ‌گاه پرونده ما به شورای امنیت ارجاع نخواهد شد. حتی این بحث‌ها در روزنامه‌ها هم منعکس شد و سرمقاله‌ای تحت عنوان «بلوف سیاسی» هم در یک روزنامه کثیرالانتشار آن زمان انتشار یافت. اما همان زمان من معتقد بودم که اگر ما حساب‌شده در این خصوص عمل نکنیم، احتمال اینکه این پرونده به شورای امنیت برود، قویاً وجود دارد و بلوف نیست.

نکته دیگر اینکه برخی ادعا می‌کنند که فنّاوری غنی‌سازی در دولت نهم آغاز شده است. این در حالی است که محمد البرادعی در اسفند ۱۳۸۱ طی مصاحبه‌ای رسماً اعلام کرده که ایران به فنّاوری غنی‌سازی دست پیدا کرده و به جرگه ده کشور دارای فنّاوری غنی‌سازی پیوسته است.[۱] در تمام ۲۲ ماهی که مسئول پرونده هسته‌ای بودم، تمامی بخش‌ها به صورت ۲۴ ساعته و سه‌نوبته مشغول فعالیت و توسعه بودند. اینکه برخی می‌گویند نطنز کاملاً تعلیق شد، یک دروغ بزرگ است. آنچه تعلیق شد، فقط تزریق گازدهی به سانتریفیوژها بود، نه همه فعالیت در نطنز.

تولید کیک زرد در بندرعباس حتی برای یک لحظه تعلیق نشد. پروژه آب سنگین اراک و ساخت راکتور اراک برای یک لحظه تعلیق نشد. فعالیت‌های زیربنایی در نطنز حتی برای یک دقیقه تعلیق نشد. فعالیت‌های تکمیلی در اصفهان یک ثانیه تعلیق نشد. فعالیت‌های تحقیق و توسعه (R&D) نیز برای یک لحظه تعلیق نشد. گزارش‌های آژانس در

---

۱. *روزنامه یومیوری ژاپن*، «بازتاب سفر البرادعی به ایران»، ۱۳۸۱/۱۲/۲۱.

آن مقطع نشان می‌دهد که تحقیقات ما بر روی سانتریفیوژ P2 به صورت مستمر ادامه داشته است.

## موضوع پروتکل الحاقی

نسبت به مسئله اجرای پروتکل الحاقی بدون تصویب مجلس، باید بگویم موافقت اولیه دولت برای امضای پروتکل جزو اختیارات دولت است و البته زمانی رسمی و قطعی می‌شود که در مجلس شورای اسلامی تصویب شود. اما مزید اطلاع یادآور می‌شوم که مجلس وقت (مجلس ششم) طرحی سه‌فوریتی را در دستور کار گذاشته بود تا دولت را به امضای پروتکل الحاقی ملزم کند. اتفاقاً این ما بودیم که نگذاشتیم این طرح در جلسهٔ علنی مطرح و تصویب شود. چون معتقد بودیم زمان مناسب برای تصویب آن نیست و تنها در شرایطی که پرونده هسته‌ای به حل‌وفصل نهایی برسد، می‌توان چنین طرح‌هایی را مورد بررسی قرار داد. علاوه بر این، امضای پروتکل الحاقی با مصوبه رسمی شورای عالی امنیت ملی انجام شد.

اساساً در هیچ تفاهمی تیم مذاکرات هسته‌ای هیچ تعهدی را بر دوش کشور نگذاشت. حتی درباره همین تعلیق و پروتکل الحاقی هم که خواستهٔ رسمی آژانس و شورای حکام بود، ما توانستیم کشورهای اروپایی و شورای حکام را وادار کنیم تا هم تعلیق و هم اجرای پروتکل، به صورت «داوطلبانه» و «غیرالزام‌آور» و «به صورت موقت» باشند. در مقابل هم امتیازات بسیاری را گرفتیم که جلوگیری از ارجاع پرونده به شورای امنیت، جلوگیری از تحریم ایران، حل‌وفصل نهایی بسیار از مسائل پرونده هسته‌ای، آغاز مذاکرات پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و حضور در کمیته MNA بخشی از این امتیازات بود.

## ماجرای توافق بروکسل

در آن مقطع تفاهم شد که قطعه‌سازی و مونتاژ برای چند ماه تعلیق شود و در مقابل، اتحادیه اروپا از عادی شدن پرونده ایران در اجلاس بعدی شورای حکام حمایت کند. افرادی که اطلاعات لازم از مسائل حقوقی و بین‌المللی ندارند و نمی‌دانند عادی شدن پرونده ایران در آژانس چه نتایجی به همراه خواهد داشت، شاید اهمیت مسئله را به خوبی درک نکنند. اگر پرونده ایران در اجلاس خرداد ۱۳۸۳ شورای حکام عادی می‌شد، معنایش این بود که ایران می‌توانست بدون هیچ مشکلی غنی‌سازی را ادامه دهد. بعد از مذاکرات بروکسل، جورج بوش شخصاً با تونی بلر تماس گرفت و گفت جمهوری اسلامی سر شما کلاه گذاشته و بازی را برده است. فشار شدید امریکا در آن مقطع باعث شد که اروپا به تعهدات خود برمبنای توافق بروکسل عمل نکند که ما هم در مقابل تخلف آنها، فوراً در اوایل تیر ۱۳۸۳ تعلیق را شکستیم و دوباره قطعه‌سازی و مونتاژ سانتریفیوژها را شروع کردیم.

## مذاکرات پاریس

نسبت به مذاکرات پاریس هم باید گفت تفاهم پاریس باعث شد که شورای حکام در قطعنامه اجلاس آذر ۱۳۸۳ خود به صراحت اعلام کند، تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران یک اقدام «داوطلبانه»، «غیرحقوقی» و «غیرالزامی» است. همچنین اعلام شد که فعالیت ایران هرگز انحراف نداشته و اگر هم تخلفی شده، ایران اقدامات جبرانی لازم را انجام داده است. این مسائل دستاوردهای مهمی است که تنها اهل فن و کارشناسان آگاه به مسائل فنی و حقوقی قادر به درک اهمیت آن هستند. برمبنای اساسنامه آژانس و پادمان، اگر مدیرکل آژانس تأیید کند که در قبال

تخلفات سابق، عضو مربوطه اقدامات جبرانی انجام داده است، در واقع به معنای اعتمادسازی و پاک شدن سابقه آن عضو می‌باشد. براساس توافق پاریس، ایران توانست به‌رغم مخالفت علنی جورج بوش عضو کمیته MNA شود و در آن کمیته نیز کاری کند که ایران جزو کشورهای دارای فنّاوری غنی‌سازی اعلام شود. اهمیت این امر در آن است که در نظر داشتند کشورها را به دو دسته دارای فنّاوری غنی‌سازی و «دیگران» تقسیم و «دیگران» را از توسعه ایس فنّاوری محروم کنند. همچنین براساس آن توافق، فرایند عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی پس از سال‌ها آغاز شد که از لحاظ اقتصادی برای کشور حائز اهمیت بود.

در توافق پاریس، تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای به پیشرفت مذاکرات منوط شد و پس از سه ماه که پیشرفت مهمی به دست نیامد، برای شکستن تعلیق برنامه‌ریزی شد. این ادعا بی‌اساس است که تعلیق در دولت نهم شکسته شد. طی ۲۲ ماه مدیریت اینجانب بر پرونده هسته‌ای، حداقل سه بار یعنی در تابستان ۱۳۸۳، در پائیز ۱۳۸۳ و در تابستان ۱۳۸۴ تعلیق‌ها شکسته شد. منتهی بحث اصلی این است که ما می‌دانستیم چگونه با تدبیر عمل کنیم و چگونه حرف بزنیم که شکستن تعلیق هزینه نداشته باشد. مواضع هیجانی و احساسی، پرونده ایران را به شورای امنیت ارجاع داد و پنج قطعنامه علیه جمهوری اسلامی تصویب شد. تصویب و اعلام بازرسی بین‌المللی از کشتی‌ها و هواپیماهای عازم ایران و تحریم اقتصادی از نتایج آن قطعنامه‌ها بود. برنامه موشکی کشور زیر سؤال رفت. در آن دوره تعلیق الزامی، غیرالزامی شد، اما در دولت نهم، تعلیق داوطلبانه و غیرالزامی، در قطعنامه‌ها الزامی شد.

به هر صورت این توافق فراز و نشیب فراوانی داشت، که در نهایت ما با اروپایی‌ها به یک توافق و چارچوبی رسیدیم. ما این چارچوب را در فروردین ۱۳۸۴ به اروپایی‌ها تحویل دادیم. این یک طرح چند مرحله‌ای

بود که ابتدا UCF اصفهان فعال می‌شد و بعد از چند ماه یک سایت کوچک در نطنز فعالیت خود را آغاز می‌کرد. در مرحله سوم ما به سه‌هزار سانتریفیوژ می‌رسیدیم و در مرحله چهارم ۵۴٫۰۰۰ سانتریفیوژ فعال می‌شدند. این طرحی بود که اجرای مرحله‌ای آن به صورت زمانبندی شده طی یک سال تنظیم شده بود.

اروپایی‌ها این طرح را به عنوان طرحی که روی میز مذاکره قرار بگیرد پذیرفتند، اما از قبول برخی از مفاد آن در آن جلسه امتناع کردند، مخصوصاً در مورد تعداد سانتریفیوژها بحث داشتند. در فروردین ۱۳۸۴ خبرگزاری رویترز خبری را مخابره کرد که اروپایی‌ها حاضرند با ایران توافق کنند که ۵۰۰ سانتریفیوژ در ایران فعال شود.[۱] البته در جلسات، مقامات اروپایی می‌گفتند که ۱۰۰۰ سانتریفیوژ بیشتر نباشد، و بحث‌هایی از این قبیل داشتیم. در نهایت در خرداد ۱۳۸۴ در ژنو با وزرای خارجه و آقای سولانا جلسه‌ای داشتیم. چون اعلام کرده بودیم UCF اصفهان به زودی شروع به فعالیت خواهد کرد، در آن جلسه به ما گفتند که شما دو ماه صبر کنید تا ما یک طرح کامل به شما ارائه دهیم. ما هم گفتیم اگر در طرح پیشنهادی شما بحث غنی‌سازی نباشد، ما پیشاپیش می‌گوییم که آن طرح را رد خواهیم کرد. اروپایی‌ها اواخر تیر یا اوایل مرداد ماه طرحی را به ما دادند که موضوعات مختلفی در آن مطرح شده بود، اما بحث غنی‌سازی نبود و از ما خواسته شده بود که تعلیق را همچنان ادامه دهیم. لذا ما طرح پیشنهادی آنها را رد کردیم و نامه تندی هم به سه وزیر اروپایی نوشتیم. یک جمله آن این بود که طرح شما توهین به ملت ایران است و ما به هیچ عنوان آن را نمی‌پذیریم و اصفهان نیز به زودی فعال خواهد شد و خبر فعالیت UCF اصفهان را هم طی نامه‌ای به آژانس اطلاع دادیم.

---

۱. *خبرگزاری رویترز*، ۳۱ مارس ۲۰۰۵.

باید بگویم مذاکرات ایران و سه کشور اروپایی در تابستان ۱۳۸۴ در آستانه موفقیت بود. حتی وزیر خارجه دولت نهم هم در مصاحبه با شبکه «اناچ‌کی» ژاپن به نحوی این واقعیت را اعلام کرد. با این حال مسئله انتخابات ریاست جمهوری نهم باعث شد تا توافق به بعد از انتخابات موکول شود.

## ماجرای تعطیلی رشته‌های دانشگاهی!

یکی دیگر از اتهاماتی که مطرح می‌شود، این است که کشورهای اروپایی به دنبال تعطیلی تمامی رشته‌های دانشگاهی مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای و حتی رشته فیزیک در ایران بودند. باید گفت متأسفانه برخی از سخنان آنقدر مضحک و بی‌اساس است که نیازی به پاسخ ندارد و همه نخبگان به واهی بودن آن آگاه‌اند.[1] این خواسته آنقدر غیرمنطقی و سخیف است که حتی امریکا هم دنبال آن نبود. ضمن آنکه دقیقاً برخلاف برخی اظهارات، طرحی که در اردیبهشت ۱۳۸۴ توسط ما به مجلس شورای اسلامی ارائه و تصویب شد، وزارت علوم را موظف می‌کرد تا رشته‌های مرتبط با دانش هسته‌ای را در دانشگاه‌های کشور تقویت نماید و گسترش دهد.

متأسفانه بحثی که درباره محرومیت دانشجویان ایرانی از تحصیل در رشته‌های مرتبط با مسائل هسته‌ای مطرح شده، مربوط به دورهٔ دولت نهم بود. قطعنامه ۱۷۳۷ شورای امنیت (دسامبر ۲۰۰۶)، تحصیل دانشجویان ایرانی در رشته‌های مربوط به دانش هسته‌ای و فعالیت‌های موشکی در کشورهای خارجی را تحریم کرد و در بند هفدهم از کشورهای جهان

---

۱. نگاه کنید به سخنرانی *دکتر محمود احمدی‌نژاد* در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه اصفهان در دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۸۶ و همچنین سخنرانی ایشان در اجلاس سالانه رهبران جهان در مجمع عمومی سازمان ملل در چهارشنبه ۴ مهر ۱۳۸۶.

خواست تا مانع تحصیل دانشجویان کشورمان در این رشته‌ها شوند. بند ۲۴ همان قطعنامه تأکید می‌کند که حتی اگر ایران به درخواست‌های شورای امنیت نیز عمل کند، باز هم برخی از تحریم‌های بین‌المللی ادامه خواهد داشت که ممنوعیت تحصیل دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های خارجی در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی از این موارد است.[۱]

با نگاه به گزارشات آژانس بدترین گزارش‌ها در دولت نهم انتشار یافت. متأسفانه همان گزارشی که از سوی دولت یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های ملت ایران در صد سال اخیر خوانده شد و برای آن جشن گرفتند، یکی از بدترین و خطرناک‌ترین گزارش‌های آقای البرادعی بود.[۲] در آن گزارش با مطرح شدن موضوع «مطالعات ادعایی» برای اولین بار به صورت رسمی پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران را نظامی کردند و این اقدام، بدترین عملی بود که می‌توانست علیه ایران صورت بگیرد.

### اهمیت فنّاوری هسته‌ای

فنّاوری هسته‌ای نه تنها حق مسلّم مردم ایران، بلکه ورود به فنّاوری پیچیده و موجب توسعه و عاملی برای غرور ملی مردم ایران است. برای دستیابی به این دانش و فنّاوری زحمات بسیاری کشیده شده است. من از سال ۱۳۶۱ قدم به قدم در کنار پروژه‌های مختلف در این زمینه بوده‌ام و تقریباً از تمام ابعاد آن آگاهی دارم. دولت‌های میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی و خاتمی و احمدی‌نژاد یعنی دولت‌های چهارم تا نهم زحمات بسیاری برای این پروژه کشیده‌اند و نقش غیرقابل انکاری در موفقیت آن داشته‌اند. اما عجیب آن است که برخی مسئولان دولت نهم،

---

۱. قطعنامه شورای امنیت ملل متحد به شماره S/Res/۱۷۳۷ (۲۳ دسامبر ۲۰۰۶).

۲. گزارش دبیرکل آژانس انرژی اتمی به شورای حکام به شماره Gov/2007/58 (۱۵ نوامبر ۲۰۰۷، ۲۴ آبان ۱۳۸۶).

کسانی را که بیست سال برای این پروژه زحمت کشیده و آن را از نقطه صفر به موفقیت رسانده‌اند، مورد حمله قرار می‌دهند اما در مقابل می‌کوشند خود را عامل اصلی دستیابی این فنّاوری و قهرمان صنعت هسته‌ای معرفی کنند.

در زمان حضور من در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، کمیته‌ای وجود داشت که آقایان دکتر ولایتی مشاور مقام معظم رهبری، مهندس آقازاده رئیس سازمان انرژی اتمی، دکتر خرازی وزیر امور خارجه، حجةالاسلام یونسی وزیر اطلاعات، دریابان شمخانی وزیر دفاع، آقایان دکتر لاریجانی و حسینی تاش و اینجانب از اعضای آن کمیته بودیم. اعضای این کمیته توسط سران نظام تعیین شده بودند. در این کمیته تمام پیشنهادات کارشناسی و راهکارهای موجود جمع‌بندی و به صورت مکتوب به سران نظام ارائه می‌شد تا مورد بررسی و تصویب قرار گیرد. علاوه بر این کمیته، جلسه‌ای هم در سطح عالی و با حضور سران نظام تشکیل می‌شد تا درباره موضوعات مهم و سیاست‌های مرتبط با پرونده هسته‌ای، بحث و تصمیم‌گیری شود. تمام تصمیمات اصلی پرونده هسته‌ای از جمله اصل شروع مذاکرات هسته‌ای با سه کشور اروپایی در این جلسات مورد تصویب قرار گرفت. مصوبات آن جلسات به صورت مکتوب در بایگانی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی موجود است.

متأسفانه باید گفت برخی حملاتی که به مذاکرات هسته‌ای می‌شود، به نوعی زیر سؤال بردن تصمیمات نظام است و بحث حمله به فرد خاص مطرح نیست. هنگامی که مقام معظم رهبری با صراحت تأکید کرده‌اند که بر روند فعالیت هسته‌ای نظارت داشته‌اند و هیچ‌گونه تسلیم، عقب‌نشینی یا اقدام خلافی صورت نگرفته است؛[1] هنگامی که رهبری

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۱ آبان ۱۳۸۲ و ۱۸ مهر ۱۳۸۵، *پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری*.

نظام با صراحت اعضای تیم مذاکرات هسته‌ای را سربازان خط مقدّم نظام خوانده‌اند؛[1] واقعاً جای سؤال دارد که بعضی افراد، از این حملات ناجوانمردانه دنبال چه هدفی هستند و چه منظوری از نادیده گرفتن واقعیات دارند!

می‌خواهم بپرسم هنگامی که تصمیمات سران نظام و اقدامات مدیران ارشد با نظارت مستقیم مقام معظم رهبری بر آن، این‌گونه زیر سؤال می‌رود؛ دیگر کدام مدیر در کشور می‌تواند کار کند؟ کدام دیپلمات جرئت می‌کند در محافل بین‌المللی به مصاف دشمنان نظام برود؟ وقتی که مذاکرات مهم نظام با سه کشور قدرتمند اروپایی و بسیاری از کشورهای مؤثر دنیا این‌گونه مورد حمله قرار می‌گیرد، آیا دیگر انتظار داریم از این پس، کشوری به مذاکره با جمهوری اسلامی ایران اعتماد کند؟ هنگامی که چنین شبهاتی را در ذهن مردم ایجاد می‌کنیم و اعتماد ملی را خدشه‌دار می‌سازیم، چگونه انتظار داریم که مردم از این پس به تصمیمات نظام اعتماد داشته باشند؟

سخن پایانی آنکه چالش هسته‌ای آنقدر حائز اهمیت است که مسائل عمده سیاست خارجی ما تا حدود زیادی تحت تأثیر پرونده هسته‌ای قرار دارد و موضع‌گیری کشورهایی مثل روسیه و چین که دارای مناسبات خوبی در سطح بین‌المللی با ایران هستند نیز به حل این پرونده گره خورده است. همین امر باعث شده است که شاهد رفتارهای سینوسی و گاه غیرقابل انتظاری از این دو کشور که عضو دائم شورای امنیت هستند، باشیم. نمونهٔ آن تصویب چند قطعنامه با رأی مثبت این دو کشور علیه ایران است. بنابراین نکته مهم در زمینهٔ مسئله هسته‌ای، انتخاب مسیر درست دستگاه دیپلماسی کشور می‌باشد و این به آن

---

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع اعضای شورای عالی امنیت ملی و دبیرخانه، ۱۳۸۴/۵/۲۴.

معناست که مسئولین تصمیم‌گیرنده در مسئله هسته‌ای ایران خود را موظف به حل دیپلماتیک و شکستن بن‌بست موجود و محاسبه هزینه ـ فایده بدانند. البته در این راستا همه باید آماده کمک باشند. مسئله هسته‌ای، مسئله جناحی این دولت یا آن دولت نیست، بلکه مسئله‌ای ملی است و همه باید رسالت و وظیفه خودشان را به خوبی انجام دهند.

# نمایه‌ها

# فهرست راهنمای سخنرانی‌ها

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۵. منطقه خلیج فارس: چالش‌ها و راه حل‌ها | | | | |
| همایش بین‌المللی خلیج فارس | میهمانان داخلی و خارجی | مرکز مطالعات وزارت امور خارجه | ۱۹ دی ۱۳۷۹ | ۱۲۹-۱۱۹ |
| ۶. چالش‌های فراروی عراق جدید | | | | |
| آیین گشایش کنفرانس بین‌المللی تحولات عراق | میهمانان داخلی و خارجی | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۴ اردیبهشت ۱۳۸۵ | ۱۴۷-۱۳۱ |
| ۷. آینده خاورمیانه و غرب: رویارویی یا همکاری | | | | |
| سمینار آینده خاورمیانه | میهمانان داخلی و خارجی | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۲۰ مرداد ۱۳۸۸ | ۱۷۵-۱۴۹ |
| ۸. ابرقدرت جهانی و چالش‌های پیش روی | | | | |
| کنگره سراسری اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها | اساتید و دانشجویان دانشگاه | دانشگاه شهید بهشتی | ۱۴ آبان ۱۳۷۴ | ۲۰۰-۱۷۹ |
| ۹. خودداری امریکا و شیوه‌های حفاظت از منافع جمهوری اسلامی ایران | | | | |
| سمینار رؤسای نمایندگی‌های ج.ا.ایران در خارج از کشور | مدیران وزارت امور خارجه و سفرا | وزارت امور خارجه | ۲۵ مرداد ۱۳۸۲ | ۲۴۴-۲۰۱ |
| ۱۰. انفجارهای امریکا، تحلیل سیاسی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران | | | | |
| سمینار ائمه جمعه سراسر کشور | ائمه جمعه سراسر کشور | مجتمع امام خمینی | ۱۷ مهر ۱۳۸۰ | ۳۱۰-۲۴۵ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| **۱۱. استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برابر تهدیدات اخیر امریکا** | | | | |
| هفتمین اجلاس رسمی مجلس خبرگان رهبری | اعضای مجلس خبرگان رهبری | مجتمع امام خمینی | ۲۱ اسفند ۱۳۸۰ | ۳۱۱-۳۴۳ |
| **۱۲. تدبیرهای ایران، در برابر نقشه‌های امریکا** | | | | |
| سمینار دانشجویان | اساتید و دانشجویان دانشگاه | تالار دانشگاه فردوسی مشهد مقدس | ۲۱ بهمن ۱۳۸۳ | ۳۴۵-۳۶۷ |
| **۱۳. راهبرد مقابله با تهدیدات امریکا** | | | | |
| نشست تخصصی | در جمع پژوهشگران بخش سیاسی | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۱۳۷۵ | ۳۶۹-۳۹۰ |
| **۱۴. تحلیلی پیرامون مواضع اخیر امریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران** | | | | |
| همایش خلیج فارس - آسیا در پرتو تحولات جهانی | میهمانان داخلی و خارجی | مرکز مطالعات وزارت امور خارجه | ۱۵ اسفند ۱۳۸۰ | ۳۹۱-۴۱۹ |
| **۱۵. امنیت ملی و سیاست خارجی** | | | | |
| سمینار رؤسای نمایندگی‌های ج.ا.ایران در خارج از کشور | سفرای ایران در خارج از کشور | وزارت امور خارجه | ۱۷ مرداد ۱۳۷۵ | ۴۲۳-۴۴۴ |
| **۱۶. امنیت ملی و تهدیدات خارجی** | | | | |
| سمینار بسیج | مسئولین بسیج وزارتخانه‌ها و ادارات | دانشگاه تهران | ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۴ | ۴۴۵-۴۶۶ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۱۷. توطئه‌های استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران و نحوه مقابله با آن | | | | |
| سمینار سراسری ائمه جمعه | ائمه جمعه کشور | قم، دانشکده علوم قضایی | ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ | ۴۶۷-۴۹۰ |
| ۱۸. امریکا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران | | | | |
| سمینار دانشجویان | اساتید و دانشجویان دانشگاه تهران | دانشگاه تهران | ۱۳۷۹ | ۴۹۱-۵۰۳ |
| ۱۹. تقویت نظام، مؤثرترین اقدام در مبارزه با استکبار | | | | |
| سمینار دانشجویان | اساتید و دانشجویان دانشگاه | دانشگاه علم و صنعت | ۱۱ آبان ۱۳۷۱ | ۵۰۵-۵۲۰ |
| ۲۰. خط قرمز؛ حفظ فناوری سوخت | | | | |
| نشست شورای حکام آژانس | در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۱۰ آذر ۱۳۸۳ | ۵۲۳-۵۶۱ |
| ۲۱. امنیت ملی و استفاده صلح‌آمیز از نیروی هسته‌ای | | | | |
| بررسی سمینار جنبه‌های حقوقی، فنی و سیاسی NPT | مسئولین سازمان انرژی اتمی و اساتید و دانشجویان دانشگاه | سازمان انرژی اتمی | ۲۷ آذر ۱۳۷۳ | ۵۶۳-۵۸۲ |
| ۲۲. فراسوی چالش‌های ایران و آژانس در پرونده هسته‌ای | | | | |
| دعوت به جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی | اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی | ریاست جمهوری | ۱۲ آبان ۱۳۸۳ | ۵۸۳-۶۲۸ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۲۳. فنّاوری هسته‌ای و توسعه پایدار | | | | |
| افتتاحیه کنفرانس بین‌المللی فنّاوری هسته‌ای و توسعه پایدار | میهمانان داخلی و خارجی | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۱۵ اسفند ۱۳۸۳ | ۶۲۹-۶۳۹ |
| ۲۴. ضرورت سیاست منسجم در برابر فشارهای بین‌المللی | | | | |
| سمینار نمایندگان ادوار | نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی | سالن وزارت کار | ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵ | ۶۴۱-۶۶۴ |
| ۲۵. لزوم دیپلماسی فعال همزمان با ارتقای فنّاوری هسته‌ای | | | | |
| پیرامون پرونده هسته‌ای | اعضای شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز | دفتر روحانیون مبارز، تهران | ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۵ | ۶۶۵-۶۸۸ |
| ۲۶. پرونده هسته‌ای و تبدیل چالش به فرصت | | | | |
| پیرامون پرونده هسته‌ای | جمع مدیران سازمان صدا و سیما | صدا و سیمای ج.ا.ا. | ۱۲ دی ۱۳۸۳ | ۶۸۹-۷۰۷ |
| ۲۷. سیر تحولات پرونده هسته‌ای | | | | |
| پیرامون پرونده هسته‌ای | جمعی از مدیران رسانه‌ها | مرکز تحقیقات استراتژیک | ۱۳ خرداد ۱۳۸۸ | ۷۰۹-۷۲۳ |

# فهرست آیات

## سوره مبارکه آل‌عمران (۳)



## سوره مبارکه نساء (۴)



## سوره مبارکه اعراف (۷)



## سوره مبارکه حج (۲۲)



## سوره مبارکه حشر (۵۹)

# فهرست احادیث

# نمایه اشخاص

# نمایه اماکن

«ب»



«پ»

«د»



«ر»

«ل»



«م»



«ن»